

سُورَةُ الْبَقَرَةِ



Ketabton.com

تفسير احمد



ترجمه و تفسير سورة «البقرة»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

تفسیر احمد

فهرست مضامین ترجمه و تفسیر سوره البقره

شماره	اسم سوره	فهرست مضامین سوره ها	صفحه
1	سوره البقره	- وجه تسمیه سوره بقره.	
2		- اسماء سوره بقره.	
3		- تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره بقره.	
4		- فضایل سوره بقره.	
5		- سنام و ذروه.	
6		- زمان نزول سوره بقره.	
7		- پیش درآمد سوره بقره.	
8		- احکام و مسائل سوره بقره.	
9		- عناوین مهم احکام سوره بقره.	
10		- نظریات مفسران درحروف تهجی در قرآن.	
11		- حروف مقطع در اوایل سوره ها و حکمت آن.	
12		- موضوعات آیات (1 الی 5) در باره صفات مؤمنان و مکافات تقوا کنندگان.	
13		- حقیقت تقوا.	
14		- یقین و اقسام آن.	
15		- موضوعات آیات (6 الی 7) در باره صفات پست کافران.	
16		- إنذار چیست.	
17		- کفر چیست.	
18		- أسباب کفر و کافر.	
19		- تعبیر مهرنهادن بر قلب.	
20		- نفاق چیست.	
21		- موضوعات آیات (8 الی 20) بحث در باره صفات منافقان و ضرب المثل ها.	
22		- چرا منافقان توسط پیامبر اسلام بقتل نرسیدند.	
23		- عبدالله بن ابی سرکرده منافقان.	
24		- چهره منافق در قرآن.	
25		- موضوعات آیات (21 الی 25) پروردگار با عظمت به همه ی مردم هدایت می فرماید که : او را عبادت کنند و بر ربوبیت و یکتایی اش اقرار نمایند و از بت پرستی دست بکشند و خدایان دروغین را کنار	

	بگذارند و بدانند که قرآن، معجزه‌ی پایدار و همیشگی است.	
26	- عمل هیچ کس سبب نجات و ورود یقینی به بهشت نمی‌باشد.	
27	- عبادت چیست؟	
28	- قرآن معجزه است.	
29	- قابل یادآوری است که همسران بهشتی دو نوع هستند.	
30	- فسق	
31	- ادای حقوق شرعی واجب است و تخلف از آنها گناه کبیره می‌باشد.	
32	- همه اشیاء جهان مفیداند و هیچ چیز بی فایده خلق نشده.	
33	- موضوعات آیات (26 الی 29) در باره فواید ضرب المثل قرآنی برای مردم و مظاهر قدرت حق تعالی در هستی.	
34	- موضوعات آیات (30 الی 39) در باره خلافت انسان در زمین و آموختن کلمات و نامها، بزرگداشت آدم و حوا در بهشت و نقش شیطان.	
35	- فضیلت علم و علماء.	
36	- آیا ابلیس فرشته بود؟	
37	- آیا شیطان از بدو کافر بود.	
38	- ملائک.	
39	- جن.	
40	- فرق میان شیاطین و جن.	
41	- عامل دشمنی شیطان به انسان.	
42	- کیفیت آفرینش حوا.	
43	- بهشت آدم و حوا.	
44	- آیا انبیاء معصوم‌اند؟	
45	- فرق تائب و تواب.	
46	- آدم اولین انسان.	
47	- دلایل اولین انسان بودن آدم.	
48	- شواهد قرآنی.	
49	- پند و عبرت از داستان آدم علیهم السلام.	
50	- در آیات متبرکه (40 الی 48) موضوع یادآوری به قوم یهود، و نمونه‌هایی از رفتار و خلق و خوی بنی اسرائیل.	

51	- نعمت های اعطا شده به «بنی اسرائیل».
52	- موضوعات آیات (49 الی 59) در باره نعمتهای ده گانه ی یهود.
53	- داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در قرآن.
54	- چرا بنی اسرائیل چهل سال در دشت تیه ماندند.
55	- یادداشت کوتاه در مورد «حطه».
56	- توضیح مختصر در مورد «رجزاً».
57	- موضوعات آیات (60 الی 62) در مورد طبع یهود و برخی گناهان و مجازات آنان و فرجام نیکت مؤمنان به طور عام.
58	- معجزات عصای حضرت موسی.
59	- معجزه جوشیدن آب از سنگ در صحرا سینا.
60	- «وَالصَّابِئِينَ».
61	- موضوعات آیات (63 الی 66) هشدار تنذی است برای یهود و کفر شان که مرتکب گناه و پیمان شکنی شده اند.
62	- داستان ماهی گرفتن در روز شنبه.
63	- موضوعات آیات (67 الی 73) داستان وقصه ی سر بریدن ماده گاو.
64	- معجزه زنده شدن مرده و داستان گاو.
65	- موضوعات آیات (74 الی 82) در باره سنگدلی یهودیان، دوری از ایمان، تحریف و دروغ پردازی علمای آنان.
66	- موضوعات آیات (83 الی 89) در باره پیمان شکنی و سایر جنایات که : یهودان مرتکب شده اند.
67	- مسکین کیست.
68	- اعمال خلاف شریعت سه صورت دارد.
69	- موضوعات آیات (87 الی 91) در باره موضع گیری بنی اسرائیل در برابر پیامبر و کتاب آسمانی، کفر ورزیدن به این پیامهای الهی، کشتن و خون ریختن پیامبران.
70	- موضوعات آیات (92 الی 96) در باره ادعای دروغین بنی اسرائیل درباره ی ایمان به تورات و دل بستگی به زندگی مادی.
71	- موضوعات آیات (97 الی 101) درباره ؛ موقعیت و موضعگیری یهود در برابر جبریل و سایر فرشتگان و پیامبران، بی باوری آنان به قرآن و شکستن پیمان.

72	- موضوعات آیات (102 الی 103) در باره یهود، سحر، شعبده بازی و طلسم.
73	- هاروت و ماروت.
74	- توضیح مختصری در باره صائبین.
75	- موضوعات آیات (104 الی 105) در باره خطاب مؤدبانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم.
76	- «رَاعِنَا».
77	- موضوعات آیات (106 الی 108) در مورد عوامل واسباب نسخ.
78	- نسخ چیست.
79	- موضوعات آیات (109 الی 110) درباره موضع گیری اهل کتاب در برابر مؤمنان و چگونگی مردود شمردن آن.
80	- موضوعات آیات (111 الی 113) نظر یهودیان و مسیحیان درباره ی بهشتیان.
81	- موضوعات آیات (114 الی 115) درباره منع داشتن از داخل شدن به عبادتگاهها و درستی نماز در هر جا و مکانی.
82	- فلسفه روی کردن بسوی قبله.
83	- موضوعات آیات (116 الی 118) اهل کتاب و مشرکان، نسبت دادن فرزند به ذات خداوند متعال، درخواست سخن گفتن از الله با آنان.
84	- موضوعات آیات (119 الی 123) درباره برحذر داشتن از پیروی یهود و نصاری، یادآوری نعمت و هشدار از سزا های روز آخرت.
85	- موضوعات آیات (124 الی 129) در باره آزمودن ابراهیم، ویژگیهای بیت الحرام، فضائل مکه، تجدید بنای بیت الحرام و دعای ابراهیم و اسماعیل.
86	- اولین بانی کعبه شریفه.
87	- موضوعات آیات (130 الی 137) درباره نادانی رویگردانان از آیین ابراهیم، ابطال ادعای یهودیان بر این که: بر سر دین ابراهیم و یعقوب اند.
88	- موضوعات آیات (138 الی 141) درباره رنگ و نگار ایمان، اثرش در درونها و بندگی الله.
89	- موضوعات آیات (142 الی 147) در باره تغییر جهت قبله از بیت المقدس به کعبه.
90	- علل ممکنه در تغییر قبله.

91	- اَمّت وسط.
92	- چرا باید بسوی قبله روی گردانیم؟
93	- ترک روی آوردن به قبله.
94	- تلاش برای دست یابی به قبله.
95	- موضوعات آیات (148 الی 152) درباره اختلاف در قبله.
96	- روی گردانیدن به سوی کعبه.
97	- فضائل ذکر الله.
98	- حقیقت اصلی ذکر الله.
99	- ذکر بجهر و دسته جمعی.
100	- موضوعات آیات (153 الی 157) درباره شکیبایی و آزمون و آمادگی برای به جا آوردن فرمان حق.
101	- صبر به سه دسته تقسیم می‌گردد.
102	- راه پیروزی در آزمایش‌های الهی.
103	- موضوعات آیات (158 الی 162) در باره مراسم سعی در صفا و مروه و سزا آن‌عده کسانی‌که احکام الهی را مخفی و کتمان میدارد.
104	- عمره.
105	- شرایط توبه.
106	- موضوعات آیات (163 الی 167) در باره وحدانیت الله متعال ، رحمت و عطوفت و آثار قدرت خداوند متعال ، حال و وضع مشرکان و خدایان شان ، مورد بحث قرار داده میشود.
107	- موضوعات آیات (168 الی 171) در باره روا شمردن پاکیزه ها و منشأ تحریم نارواها.
108	- موضوعات آیات (172 الی 173) در باره خوردنی های حلال و حرام.
109	- حکمت محرمات.
110	- علل و عوامل حرمت گوشت خوک.
111	- امراض که از جمله عوامل ابتلا به آنها گوشت خوک است.
112	- احکام اضطراری.
113	- موضوعات آیات (174 الی 176) درباره اهل کتاب ، آنانی که فرمان الهی را مورد کتمان قرار میدهند.
114	- کتمان ما انزل الله و فروختن آن به بهای ناچیز.

115	- مردم در کتمان نمودن ما انزل الله به سه گروه تقسیم می‌شوند.
116	- موضوعات آیه (177) حقیقت احسان، خوبی، نکویی، نیکی، جمال وزیبایی. و اینکه این آیه از جمله امهات احکام و 16 قاعده در آن مندرج است.
117	- ایمان به روز بازپسین.
118	- ایمان به فرشتگان.
119	- ایمان به همه ی پیامبران و کتابهای آسمانی آنان.
120	- موضوعات آیات (178 الی 179) درباره مشروع بودن قصاص، اثر و فلسفه ی آن.
121	- حکمت های قصاص.
122	- موضوعات آیات (180 الی 182) بحث در باره قانون وصیت.
123	- وصیت نامه باید چگونه نوشته شود.
124	- موضوعات آیات (183 الی 185) در باره روزه ماه رمضان.
125	- موضوعات آیات (186 الی 187) درباره برخی از احکام روزه.
126	- موضوعات آیه (188) درباره رشوه و خوردن مال حرام.
127	- موضوع آیه (189) درباره تقویم طبیعی و اشکال گوناگون ماه قمری و حقیقت نیکویی.
128	- موضوعات آیات (190 الی 195) درباره شیوه ی مبارزه در راه الله.
129	- موضوعات آیات (196 الی 203) درباره احکام حج و عمره.
130	- حج.
131	- مختصری از مناسک حج.
132	- موضوعات آیه (197) درباره زمان حج.
133	- وجه تسمیه « عرفات ».
134	- مشعر الحرام.
135	- اعتدال و میانه روی پیامبر اسلام در ادای مناسک.
136	- موضوعات آیات (204 الی 212) بحث در باره فرقه ای منافق و دسته ای مخلص، فراخواندن به سوی دین اسلام و پیروی از احکام آن، و مجازات نافرمانان.
137	- روابط مسلمانان با سایر گروه ها.
138	- شرط برتر بودن مؤمنین نسبت به کفار.

139	- موضوعات آیات (213 الی 214) در باره نیاز و ضرورت مبرم به پیامبران و مشکلاتی که در مسیر دعوتشان برای خود و مؤمنان روی داده است.
140	- موضوعات آیه (215) در باره مقدار انفاق تطوع و مستحب و به چه کسانی داده شود.
141	- موضوعات آیات (216 الی 218) درباره فریضه ی جهاد و مباح بودنش در ماههای حرام.
142	- سال واجب شدن جهاد.
143	- چه موقع جهاد فرض عین است؟
144	- بر چه کسی جهاد واجب است.
145	- جهاد در ادیان دیگر.
146	- جهاد در تورات.
147	- جهاد در انجیل.
148	- احکام مرتد یا از دین اسلام برگشتن.
149	- چه وقت مسلمان مرتد بحساب می آید؟
150	- چرا اسلام به قتل مرتد دستور می دهد؟
151	- مفهوم جهاد.
152	- موضوعات آیات (219 الی 220) درباره مرحله دوم از مراحل تحریم شراب و حرمت قمار و موضوع سرپرستی اموال یتیم.
153	- تحریم خمر (شراب).
154	- زیانهای قمار.
155	- فضیلت احسان به یتیم.
156	- موضوعات آیه (221) در باره ازدواج مرد مسلمان بازن نامسلمان، زن مشرک.
157	- حکمت مانع ازدواج مؤمن با مشرک.
158	- فرق مشرکان با اهل کتاب.
159	- موضوعات آیات (222 الی 223) در باره عادت ماهانه ی زنان و احکام آن.
160	- سن آغاز حیض.
161	- صفات و مدت حیض.
162	- سبب حیض.
163	- نظریات مذاهب مختلف در مساله حیض.
164	- زیان های همخوابگی به زن حیض.
165	- موضوعات آیات (224 الی 225) در باره قسم خوردن به الله و قسم یاد نمودن بدون قصد.
166	- سوگند لغو.

167	- موضوعات آیات (226 الی 227) در باره حکم ایلاء (خودداری مرد از همبستری با همسر).
168	- ایلاء (قسم خوردن مرد به عدم همبستری با زن خویش).
169	- موضوعات آیات (228 الی 230) درباره عده ی زن طلاق داده شده، حقوق زن، عدد طلاق و برخی احکام آن.
170	- موضوعات آیات (231 الی 232) در باره آداب طلاق و شیوه ی تعامل بازن مطلقه.
171	- جلوگیری ولی از نکاح زن تحت ولایت خود.
172	- موضوعات آیه (233) در باره برخی از احکام رضاع (شیردادن).
173	- موضوعات آیات (234 الی 235) درباره ؛ عده ی زن شوهر فوت کرده و خواستگاری او به صورت سر بسته، تعریض و کنایه و زمان عقد.
174	- موضوعات آیات (236 الی 237) در باره حکم زن طلاق داده شده پس از هم خوابگی، متعه و هدیه و نصف مهریه.
175	- موضوعات آیات (238 الی 239) در باره مواظبت کردن از وقت نماز.
176	- موضوعات آیات (240 الی 242) بحثی، پیرامون زن شوهر مرده، متعه و متاع زن مطلقه.
177	- احوال زنان طلاق داده شده.
178	- موضوعات آیات (243 الی 245) در باره ترس و بخل، مرگ، شجاعت، انفاق مایه های حیات ملت ها.
179	- موضوعات آیات (246 الی 247) قصه ی صمویل، پیامبر بنی اسرائیل در زمان طالوت و سرپیچی بنی اسرائیل از جهاد.
180	- خصوصیت خاصی یک زعیم.
181	- شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت.
182	- موضوعات آیات (248 الی 252) درباره فرمانروایی طالوت، شکست خوردن لشکری عظیم به وسیله ی جمعی اند.
183	- آیا طالوت پیامبر بود.
184	- موضوعات آیه (253) در باره درجات پیامبران و چگونگی پیروی مردم از آنان.

185	- موضوعات آیه (254) در باره فرمان انفاق در راه خیر و نیکی.
186	- احادیث وارده در فضیلت انفاق.
187	- موضوعات آیه (255) آیت الکرسی.
188	- فضایل آیت الکرسی.
189	- موضوعات آیات (256 الی 257) در باره آزادی در دین، نصرت و همراهی الله متعال به سوی ایمان ، را مورد بحث قرار میدهد.
190	- موضوعات آیه (258) در باره داستان نمرود بابلی (کلده ای) و خودخواهی هایش.
191	- نمرود.
192	- موضوعات آیه (259) درباره قصه ی صد سال مرگ و حیات مجدد دنیوی مرد صالح خدا.
193	- توضیح مختصری در باره سه یقین.
194	- موضوعات آیه (260) نشانه های خداوند و زنده شدن بعد از مرگ و علاقه مندی ابراهیم ع در این باره.
195	- موضوعات آیات (261 الی 266) درباره مکافات انفاق در راه الله و آداب آن و انفاق در راه غیر الله.
196	- موضوعات آیه (267) در باره چگونگی امالی که در راه خدا انفاق می شود.
197	- موضوعات آیات (268 الی 269) در باره : شیطان انسان را از فقر و تنگدستی میترساند ، و بحث در مورد فهم درست از قرآن.
198	- موضوعات آیات (270 الی 271) در باره نیکوکاری نهانی و علنی (صدقه ی پنهان و آشکار). - نذر و انواع آن.
199	- موضوعات آیات (272 الی 274) در باره محتاجان و نیازمندان به دریافت صدقه و برخی احکام در این باره.
200	- گدائی چیست ؟
201	- موضوعات آیات (275 الی 281) در باره ربا و زیانهایش برای فرد و برای یک جامعه.
202	- مراحل تحریم و انتقاد از رباخوری در قرآن.
203	- سبب تحریم ربا.
204	- طولانی ترین آیه در قرآن عظیم الشان : آیه (282) طولانی ترین آیه ی مبارکه قرآن عظیم الشان میباشد. در این آیه مبارکه موضوعاتی دین

	(قرض) و جواز رهن (وثیقه، گروگان) و ام سر رسید به وسیله ی نوشتن، شهادت و وثیقه مورد بحث گرفته شده.	
205	- احکام حاصله از آیه (282).	
206	- رهن چیست.	
207	- سَلَم چیست.	
208	- موضوعات آیه (284) در باره مالکیت آسمان ها و زمین، حسابرسی کردار و اعمال انسانها از آن خداوند متعال است.	
209	- موضوعات آیات (285 الی 286) درباره ؛ راه مؤمنان، ایمان به پیامبران، راز و نیازها، تکلیف و توان؛ به بحث گرفته شده.	
210	- فضایل دو آیه آخر سورة البقره.	
211	- آیا رواست که بگویم: من بقره را خواندم؟	
212	- مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها.	

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة البقرة

جزء 1، 2، 3

سورة بقره در مدینه منوره نازل شده و دارای (286) آیه و (6221) کلمه و (25500) حرف و (40) رکوع می باشد.

وجه تسمیه سورة بقره :

به منظور احیای خاطره و یاد معجزه ی درخشانی که در عهد حضرت موسی علیه السلام به وقوع پیوست، این سوره به نام بقره (گاو) موسوم شد؛ چرا که در آن ایام یک نفر از بنی اسرائیل به قتل رسید و قاتل آن شناخته نشد، موضوع را نزد حضرت موسی علیه السلام بعرض رسانیدند که شاید قاتل را شناسایی و معرفی کند، در این راستا الله عزوجل وحی نازل می کند که گاو را ذبح کنند و با قسمتی از آن مرده را بزنند که به خواست الله متعال زنده شده و قاتل را معرفی می کند. که این خود دلیل و برهانی قاطع و استوار بر قدرت الله متعال در مورد زنده کردن مرده بعد از مرگ می باشد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در این بابت می نویسد : این سوره به این دلیل «بقره = گاو» نامیده شده است که در بخشی از آن ذکری از این حیوان به میان آمده است. در اصل مطالب بیان شده در هر یک از سوره های قرآن آنقدر متنوع و گسترده اند که نمی توان از لحاظ محتوا، عنوان های جامعی برای آنها تعیین کرد. گرچه زبان عربی از لحاظ اصطلاحات بینهایت غنی است، اما باز هم یک زبان بشری است و هر زبانی که بشر به آن تکلم کند به قدری محدود است که نمی تواند کلمات و جملاتی فراهم کند که بتواند برای این همه مطالب متنوع و گسترده در یک سوره عنوان جامعی باشد.

از این رو رسول الله صلی الله علیه وسلم با راهنمایی الله متعال برای بیشتر سوره های قرآن، به جای عنوان، نام هایی تعیین کرده است که تنها یک علامت به شمار می آیند. پس نام گذاری این سوره به «بقره» به این معنا نیست که در آن مسئله «گاو بنی اسرائیل» مورد بحث قرار گرفته است، بلکه مفهوم آن تنها این است که «سوره ای که در آن ذکر از گاو آمده است.» (تفهیم القرآن).

قابل تذکر است که : «سوره بقره» دومین سوره قرآن کریم و بزرگترین سوره آن است، به ترتیب که از جزء اول قرآن شروع شده و در جزء سوم پایان می یابد. (باید گفت که : قرآن داری 30 جزء) می باشد.

سوره بقره اولین سوره مدنی است که پس از هجرت (سال سیزدهم بعثت) پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه به تدریج و در زمان های مختلف و پراکنده نازل شد، برخی از مفسران مطففین را اولین سوره و برخی از مفسران سوره بقره را دومین سوره مدنی می شمارند. (ملاحظه شود : الاتقان، ج 1، ص 18؛ التحریر والتتویر، ج 1، ص 201).

نام این سوره :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم؛ مشهورترین و معروفترین نام این سوره، همانا «بقره» است که معنای گاو ماده دارد و بر گرفته از آیات (67 - 73 این سوره مبارکه) است طوریکه گفتیم در آن قصه و داستان گاوی بنی اسرائیل را به بیان گرفته شده است.

همچنان آورده اند که این سوره را فسطاط القرآن (خیمه قرآن) نیز مسمی نمودند و علت آن اینست که تعداد زیادی احکام و امثال که در آن است و هر کس در زمان وحی این سوره و سوره آل عمران را می خواند شخصیت محترمی در میان قوم خویش بشمار میرفت.

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره بقره :

طوری که یادآور شدیم ؛ سوره بقره از جمله « سور طوال » قرآن ، بلکه طولانی ترین سور قرآن بود که : دارای 286 آیات ، 6221 کلمه و 25500 حرف می باشد . (ابن کثیر) لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

فضایل سوره بقره :

باید گفت که : سوره بقره بزرگترین سوره از قرآن عظیم الشان میباشد و در برگزیده مسائل متعدد و بیشماری میباشد .

پیامبر صلی الله علیه وسلم تاکید فرمودند که سوره بقره را تلاوت کنید زیرا خواندن آن همراه با خیر و برکت و ترک آن موجب حسرت و بدبختی است. همچنین اهل باطل نمی توانند بر خواننده این سوره مسلط شوند.

مفسر کبیر جهان اسلامی شیخ قرطبی به نقل از معاویه می فرماید : «مراد از اهل باطل ساحران هستند که بر خوانندگان این سوره سحر و جادوی آنها تأثیر نخواهد کرد.» (قرطبی از مسلم به روایت ابوامامه باهلی).

همچنان مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «یوتی بالقرآن وأهله الذین كانوا يعملون به فی الدنيا، تقدمهم سوره البقرة وآل عمران: در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می کردند، آورده می شوند، درحالی که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند.»

همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله يوم القيامة، اقرأوا الزهراوين فإنهما يأتیان يوم القيامة كأنهما غمامتان أو غيابتان، أو كأنهما فرقان من طير صواف يحاجان عن أهلها يوم القيامة، ثم قال: اقرأوا البقرة، فإن أخذها بركة وتركها حسرة، ولا تستطيعها البطلة: قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن دو در روز قیامت می آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرندگان بال گشاده اند، آن گاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می کنند و بر آنها سایه می افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی توانند آن را حفظ کنند.»

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لا تجعلوا بيوتكم قبورا فان البيت الذي تقرأ فيه سوره البقره لا يدخله الشيطان: خانه هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه ای که در

آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود».

در حدیث شریف دیگری از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ان لكل شیء سناما، و ان سنام القرآن البقره، و ان من قرأها فی بینه لیله لم یدخلها الشیطان ثلاث لیل: همانا برای هر چیز اوجگاهی است و قطعاً اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سنام و ذروة :

خواننده محترم! سنام و ذروة به بالاترین و بهترین قسمت هر چیزی گفته می‌شود؛ یعنی این سوره رکن معظم قرآن بوده و دارای اهمیت شایان توجهی است، چنانکه قبل از نزول هر آیه از این سوره هشتاد فرشته به احترام آن فرود می‌آمد. (ابن کثیر از مسند أحمد) در حدیث دیگری از ابو هریره (رض) آمده که در این سوره آیه ای وجود دارد که نسبت به تمام قرآن برتر و شریف تر است، و آن آیت الکرسی می‌باشد. (ابن کثیر از ترمذی).

همچنان در روایتی از حضرت عبدالله بن مسعود آمده است: در سوره البقره ده آیه وجود دارد و این آیات حاوی چنان فضیلتی هستند که اگر شخصی آنها را هنگام شب بخواند در آن شب اجنه و شیاطین وارد خانه اش نمی‌شوند و او و افراد خانواده اش به هیچ نوع درد و رنجی گرفتار نخواهند شد. اگر آیات مورد نظر را بر فرد دیوانه ای بخوانند هوشیار میشود آن ده آیه عبارتند از: چهار آیه اول سوره بقره آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره. (تفسیر ابن کثیر)

در روایت آمده که در یکی از روزها که پیامبر صلی الله علیه وسلم مصروف انتخاب فرماندهی برای سپاه اسلام بود و در آن هنگام عده ای از مسلمانان سرگرم تلاوت قرآن بودند؛ اتفاقاً در آن میان جوانی که سوره بقره را حفظ داشت؛ بپا خواست و به تلاوت مشغول گشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم. بنابر فضیلت سوره بقره فرماندهی لشکر اسلام را به ایشان محول فرمود. (ابن کثیر از ترمذی، نسائی، ابن ماجه) ذکر نام سوره بقره در احادیث متعددی نبوی و آثار صحابه کرام موجود است قابل تذکر است؛ روایاتی که در آنها از گفتن سوره بقره منع شده صحیح نمی‌باشد.

زمان نزول: سوره بقره :

طوری‌که گفته شد سوره بقره؛ سوره مدنی است، یعنی بعد از هجرت پیامبر گرامی اسلام، بمدینه نازل شده است. گرچه بعضی از آیات آن هنگام حجة الوداع در مکه نازل گردیده که به آن آیات هم در اصطلاح مفسرین مدنی گفته میشود، آیات گوناگون این سوره در زمانهای مختلف بر آن حضرت نازل شد. تا آنجا که آیات مربوط به ربا (سود) در آخر عمر آن حضرت، و بعد از فتح مکه نازل شد و یک آیه از آن یعنی «واتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله» که آخرین آیه قرآن نیز می‌باشد، در روز دهم ذی الحجه سال دهم هجری در مکانی بنام منا هنگامیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم سرگرم برگزاری فرایض حجة الوداع بود، نازل شد. (قرطبی از مسلم به روایت ابوامامه باهلی) بگونه ای که بعد از آن بیش از ۸۰ یا ۹۰ روز نگذشت که آنحضرت دار فانی را وداع گفت و سلسله وحی الهی برای همیشه منقطع گردید.

پیش درآمد سوره:

- سوره بقره طولانی ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یکدیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیده اسلامی و بر پا داشتن کاخ عمل صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

در اولین آیات سوره البقره سخن از ایمان پرهیزکاران به غیب و کتاب‌های آسمانی و کفر و انکار کافران و منافقان نسبت به این حقایق است.

- ایمان به غیب یکی از امور بنیادی عقیده به شمار می‌رود که همه پیامبران امت‌هایشان را به آن دستور داده‌اند، بنابراین محور اصلی داستان گاو بنی اسرائیل نیز ایمان به غیب است.

- سوره البقره با تأکید بر اهمیت و نقش ایمان در سعادت فردی و اجتماعی مسلمانان، اعلام می‌دارد که تنها راه سعادت، ایمان به الله یکتا و پایبندی به تعالیم انبیاست. لذا اهل کتاب را به توحید فرا می‌خواند.

- این سوره بیان می‌دارد که قرآن کریم هدایت برای مؤمنان است لذا در آن از توحید در عبادت، عبادت قلبی و بدنی، ارکان شش گانه ایمان و ثمره ایمان‌داری سخن رفته است.

- این سوره اغلب احکام تشریحی از قبیل: عقاید، عبادات، معاملات و اخلاق را در برداشته، و همچنین مسایل و امور مربوط به ازدواج و طلاق و عده و دیگر احکام شرعی را شامل می‌شود.

- سوره بقره، در ابتدا صفات مؤمنان و کافران و منافقان را مورد بحث قرار داده و حقیقت ایمان و کفر و نفاق را بیان کرده است تا بدین وسیله به موازنه و مقایسه ی اهل سعادت و شقاوت بپردازد.

- سوره بقره آغاز خلقت را مورد بحث قرار داده و داستان پدر انسان، آدم علیه السلام را بیان کرده و حوادث و رویدادهای عجیب و شگفت انگیز دوران آفرینش او را توضیح داده است. در این قصه معلوم می‌دارد که خدای متعال تا چه اندازه به نوع انسان لطف و توجه و کرم دارد.

- پس از آن، این سوره بحث اهل کتاب را به تفصیل مطرح کرده، مخصوصاً در مورد «یهود» بنی اسرائیل که در مدینه با مسلمانان همسایه و همجوار بودند، به بیان گرفته، و مسلمانان را از خبث باطن و حيله و نیرنگ آنها آگاه کرده و مسلمانان را به پستی فطرت و غدر و خیانت و نقض عهد و پیمان، مکنون در نهاد آنان، متوجه نموده است، و آنها را از دیگر جرایمی که این قوم مفسد مرتکب شده اند، باخبر کرده است که بیانگر اهمیت خطر و بزرگی ضرر آنها می‌باشد و بحث و داستان آنها بیش از یک سوم سوره را فرا گرفته است که از: *يا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ شَرُوع و تَا: و اِذْ اِبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ، فَاتَمَمَّهْنَّ* ادامه دارد.

- اما بقیه ی سوره درباره ی تشریح بحث می‌کند؛ چون مسلمانان، در آغاز تأسیس دولت اسلامی بودند و سخت نیازمند و محتاج برنامه و منهجی ربانی و تشریحی آسمانی بودند تا بر مبنا و اساس آن، حیات خود را، اعم از عبادات و معاملات، ترتیب دهند و به همین

سبب کل سوره جنبه ی تشریعی دارد که به طور مختصر به قرار زیر است:
 - سوره بقره احکام روزه را تا حدی به تفصیل بیان می کند، به توضیح و بیان احکام حج و عمره و جهاد در راه خدا پرداخته است و امور و شؤون مربوط به خانواده از قبیل: ازدواج، طلاق، رضاع، عده و تحریم نکاح زنان مشرک، برحذر داشتن مسلمانان از نزدیکی با زنان در حال حیض و دیگر احکام مربوط به خانواده را مورد بحث و بیان قرار داده است؛ زیرا خانواده اساس و زیر بنای جامعه است.

- همچنین در این سوره به جریمه ی زشت رباخواری پرداخته که دوام و قوام جامعه را تهدید و بنیان آن را برمی افکند، و به شدت به رباخواران حمله کرده، به طوری که خدا و پیامبر به کلیه ی رباخواران و دست اندرکارانش، علناً اعلان جنگ کرده اند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ.

- سپس خداوند متعال انسان را از آن روز پرهراس بر حذر داشته است که در آن (روز) انسان جزای عمل خود را می یابد، اگر عملش نیکو باشد، پاداش نیکو می یابد و گرنه کیفر می بیند آنجا که می فرماید: وَ انْفُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

- آخرین بخش قرآن که نازل شد و آخرین وحی آسمانی به زمین همین بود و بعد از نزول این آیه وحی قطع شد، و بعد از ابلاغ رسالت و ادای امانت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جوار پروردگار رحلت کرد.

- سوره ی مبارکه با توجیه و هدایت مؤمنان به توبه و انابت و التماس و تضرع در پیشگاه الله برای برداشتن تکالیف سخت و طاقت فرسا، و درخواست نصرت و پیروزی بر کفار، و دعای سعادت و نیکبختی برای مؤمنان، خاتمه می یابد: «رَبَّنَا وَ لَا تُحِمْلَنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اِرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

بدین ترتیب سوره با ذکر اوصاف مؤمنان شروع و با دعای مؤمنان خاتمه می یابد. تا شروع و ختم متناسب و همگون باشند، و هم آهنگی سوره را به صورتی نیکو التیام بخشد! !

احکام و مسائل سوره بقره :

سوره بقره با توجه به مضامین و مسائل خود از امتیاز خاص و بخصوص ای برخوردار است؛ دانشمند جلیل القدر ابن عربی (أبو عبدالله محمد بن علی بن محمد ابن عربی الحاتمی الطائی الأندلسی المرسی الدماشقی) (متولد ۲۶ ژوئیه ۱۱۶۵ - درگذشته ۱۶ نوامبر ۱۲۴۰ میلادی) که به سلطان العارفین، و الشیخ الاکبر و امام العارفین شهرت دارد می فرماید: «من از نیاکان خود شنیده ام که در سوره بقره یک هزار امر یک هزار نهی یک هزار حکمت و یک هزار خبر و قصه وجود دارد. (بنقل از تفسیر قرطبی و تفسیر ابن کثیر)

بدین جهت بود که حضرت عمر فاروق اعظم برای فراگرفتن سوره بقره ۱۲ سال و حضرت عبدالله بن عمر ۸ سال عمر خویش را صرف نمودند. (بنقل از: تفسیر قرطبی) طوری که در سوره مبارکه فاتحه بیان داشتیم و متذکر شدیم که: در حقیقت سوره فاتحه خلاصه قرآن است و مطالب اساسی سه گانه آن عبارت اند از، اول: ربوبیت الله؛ یعنی پروردگار عالم بودن او. دوم: مستحق بودن او بعبادت و عدم شایستگی غیر. سومین

مطلب هدایت به راه راست. و گفته شد که تمام قرآن بمنزله جواب آنست و دستیابی به راه راست نیز توسط قرآن میسر میباشد بدین جهت بعد از سوره فاتحه سوره بقره قرار دارد و با عبارت زیبایی «ذلك الكتب» آغاز میشود و به این نکته اشاره دارد که آن راه راستی را که میجوید در این کتاب است.

در سوره بقره در قدم اول اصول اساسی ایمان (توحید، نبوت، معاد) بصورت مجمل به بررسی گرفته شد در آخر سوره نکات مربوط به ایمان بطور مفصل و مشروح بیان یافته است، حد فاصل این دو بخش رهنمودهای اساسی پیرامون مطالب گوناگون زندگی چون عبادات، معاملات، اخلاق، اصلاح ظاهر و باطن، و همراه با آن جزئیات بسیاری بیان شده است.

عناوین مهم احکام سوره بقره :

الف : دربخش عقاید :

- 1- دعوت همه ی مردم به سوی بندگی پروردگار،
 - 2- تحریم همتا و شریک قرار دادن با الله متعال ،
 - 3- اثبات وحی و پیامبری با استدلال به قرآن و مبارزه طلبی (تحدي) با مخالفان برای آوردن همانند قرآن یا همانند سوره ای از آن،
 - 4 - اساس دین : توحید، اثبات زنده شدن و معاد و ستیزه گری کافران گمراه در این باره،
- ب: احکام فرعی عملی :
- 5 - مباح بودن خوراکیهای پاکیزه و حلال،
 - 6- احکام قانون قصاص و جهاد در راه حق،
 - 7- احکام و ارکان اسلام: اقامه ی نماز، دادن زکات مال، روزه ی ماه رمضان و حج و عمره،
 - 8- انفاق و صرف کردن مال و ثروت در راه الله متعال و برای پایداری همکاری اجتماعی در اسلام،
 - 9- تحریم شراب، قمار و ربا،
 - 10 - سرپرستی یتیمان و نظارت و شراکت در اموال آنان به شیوه ی نیکو،
 - 11- احکام ازدواج، طلاق، شیر خوارگی، قاعدگی (عادت ماهانه ی زنان) و خرج و نفقه،
 - 12 - وصیت واجب،
 - 13 - نوشتن سند و قرارداد و گذاشتن گروگان و وثیقه ی قرض، شهادت دادن و شاهد گرفتن، حد نصاب شهادت پسندیده در معاملات و حرمت کتمان آن،
 - 14 - بازپس دادن امانت در سررسید خود،
 - 15 - و در پایان سوره، آموختن دعایی که الله متعال از ما می خواهد که او را بدان فراخوانیم.
- و خلاصه، احکام فراوانی در این سوره تبیین گشت، ضرب المثلهای زده شد، دلایل، خود را نشان داد و چون هیچ سوره ای چون بقره، به این اندازه، مفصل و دارای احکام نیست؛ از این رو، به «فسطاط القرآن(سراپرده، خیمه، خیمه بزرگ موبین، سرادق)» موسوم گردید.

ترجمه و تفسیر سورة البقرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿۱﴾

الم (الف، لام، میم) (1) (مفهوم این حروف به الله متعال معلوم است). (۱)

خواننده گرامی!

سوره‌ی بقره با این سه حرف «الف، لام، میم» حروف «مقطّعه» آغاز می‌گردد. آوردن حروف هجائی، «الف، لام، میم» در آغاز این سوره توجه منکرین و مخالفین قرآن را جلب می‌کند؛ زیرا برای اولین بار، ألفاظی به سمع آنان می‌رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است.

نزدیکترین قول به حقیقت این است که در حروف مقطعات اظهار عجز معاندان از آوردن مانندی برای قرآن است در حالی که این کتاب آسمانی با همان حروف زبان عربی نازل شده که عربها به آن آشنایی کامل دارند.

همچنان مفسران می‌نویسند که: آغاز این سوره با این حروف هجا، چشم و گوش اعراض کنندگان و ناباوران را باز و آماده می‌کند، تا به إعجاز قرآن که از حروف هجا تشکیل شده پی ببرند و دریابند که هرگز یارای آوردن همانند آن را نخواهند داشت. به قول ابن کثیر: هر یک از این سه حرف، یکی از نامهای خدا و کلید گشایش سوره هاست. پس هر کدام از آنها بر یکی از صفات حق دلالت دارد. مثلاً: الف، کلید کلمه «الله»، لام، کلید کلمه «لطیف» و میم، کلید اسم «مجید» است.

مفسر ابن کثیر رحمه الله می‌فرماید: «افتتاح برخی از سوره‌های قرآن با این حروف به منظور بیان إعجاز قرآن است، و مسلم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالی که می‌بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده‌ی آنان در محاوره و مکالمه می‌باشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و مفسر جار الله زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است.

إمام ابن تیمیه (رح) نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره‌هایی که با حروف «مقطّعه» افتتاح شده‌اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می‌کنند.

نظریات مفسران در حروف تهجی در قرآن:

در مورد حروف تهجی در قرآن مفسران دوقول را مطرح نموده‌اند: برخی بدین باور آند که نباید آنرا تفسیر کنیم ولی برخی دیگر بدین باور که این حروف باید تفسیر گردد. گروه از مفسران که به عدم تفسیر آن باور دارند از جمله: کلبی می‌فرماید: «هذه من المکنونات التي لا تفسر» مقاتل فرموده است: «عجزت العلماء عن تفسیر هجاءات القرآن و إنّ الله زین کتابه بحروف التّهجی» یمان الرباب فرموده است: «هذه من المنتشبهات التي لا يعلم تأويلها الا الله» حسن بصری فرموده است: «لكل كتاب صفة و صفة القرآن حروف التّهجی» شعبی فرموده است: «إنّ لله تعالى في كل كتاب سرّاً و سرّه في القرآن»

حروف التهجی».

حروف مقطع در اوایل سوره ها:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که الله سبحانه و تعالی اوایل برخی از سوره های مکی و مدنی را با برخی از حروف تهجی (حروف الفبای) یا حروف مقطع (واجها و آواها) آغاز کرده که بعضی از آنها یک حرف است؛ مانند: سه سوره ی «صاد، قاف و قلم» که آن حروف به ترتیب عبارتند از: (ص - ق - ن).

برخی دیگر از دو حرف تشکیل شده؛ مانند: هفت سوره ی حوامیم (غافر یا مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف) که همگی با «حم» شروع شده و از دو حرف (ح - م) ترکیب یافته و سه سوره ی «طه، نمل و یس» نیز با تلفظ (طاها، طاسین و یاسین) آغاز شده اند.

آغاز سیزده سوره ی دیگر از سه حرف مقطع یا تهجی تشکیل گشته که شش سوره از اینها مانند سوره های: «بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده»، با «الم» (الف، لام، میم)، پنج سوره هم مانند سوره های: «یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر» با «الر» (الف، لام، را) و دو سوره ی: «شعرا و قصص» نیز با (طا، سین، میم) شروع شده اند. آغاز دو سوره ی دیگر «اعراف و رعد» با «المص و المر» (الف، لام، میم، صاد) و (الف، لام، میم، را) از چهار حروف الفبا ترکیب شده اند. و سوره ی مریم با پنج حرف «کهیعض» (کاف، ها، یا، عین، صاد) آغاز شده است. پس، مجموع فواتح سور یا حروف مقطع آغاز سوره ها به 29 مورد می رسد که از 13 شکل و 14 حرف؛ یعنی، نصف حروف الفباء تشکیل شده است.

یادداشت:

قرآن عظیم الشان دارای؛ 30 جزء، 114 سوره و نزد اهل کوفه 6236، آیه می باشد؛ اما نزد غیر کوفیان 6666 آیه و شامل عناوین زیر است:
 امر «1000 آیه» نهی «1000 آیه» وَعَد «1000 آیه» وعید «1000 آیه» قِصَص و أخبار «1000 آیه» اُندرز و مثل «1000 آیه» حلال و حرام «500 آیه» دعا «100 آیه» ناسخ و منسوخ «66 آیه» که مجموعاً (6666) آیه میگردد.

یادداشت توضیحی:

معنای بسمله، در آغاز همه ی سوره ها - جز سوره ی توبه - اعلانی است که تمام آنچه که در آن سوره نازل شده، از سوی الله است و بس؛ و هیچ انسانی در آن دخالت نداشته و الله از روی شفقت و محبت خویش، آن را برای راهنمایی خیر و سعادت هر دو جهان انسان، نازل فرموده است.

پس بی شک، به إجماع صحابه ی بزرگواری که قرآن را تدوین کرده اند، بسمله از قرآن است، زیرا که، در وقت جمع و تدوین آن، با شور و عشق فراوان کوشیدند تا چیزی غیر از قرآن ننویسند و بر آن نیفزایند و از آن کم نکنند و چنین کردند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره صفات مؤمنان و مکافات تقوا کنندگان، بحث بعمل آمده است.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

این کتاب با عظمتی (قرآن) را بحق بر تو نازل کرد، که شك در آن راه ندارد، و مایه

هدایت پرهیزکاران است. (۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: آن در اینجا می‌تواند به معنی (این) باشد. ذَلِكَ: اشاره به دور که عظمت و احترام را می‌رساند؛ ولی عمده ی مفسران، آن را به هذا (این) تأویل کرده‌اند. «الْكِتَابُ»: نوشته. مراد از کتاب در اینجا کتاب معروف معهود برای پیغمبر است که قرآن می‌باشد و خدا آن را بدو وعده فرموده بود. تسمیه شیء است به نام آنچه سرانجام بدان منتهی می‌شود.

«رَيْبٌ»: شک و شبهه، گمان.

لا ريب فيه: در این قرآن، هیچ تردیدی، شک و شبهه ای نیست. مؤلف این کتاب ذاتی است که: همه ی حقایق را می‌داند، از این رو در آن به هیچ وجه جایی برای شک و تردید نگذاشته است.

«هُدًى»: هدایت، راهنمایی. در اینجا می‌تواند به معنی هادی و راهنما هم باشد.

«الْمُتَّقِينَ»: پرهیزگاران. تقوا یعنی پیروی و اطاعت از اوامر و دوری و پرهیز از نواهی.

تفسیر:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»: یعنی ای محمد «این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم الشان که بر تو نازل شده «هیچ شبهه‌ای در آن نیست» یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب الله سبحان و تعالی نازل شده‌است، این قرآن بزرگ که در عظمت، صدق، برکت و بلاغتش هیچ کتابی شبیه آن نیست، شک و شبهه‌ای در آن نمی‌باشد؛ زیرا در حدّ کامل یقین قرار دارد، طوری که هرگونه تحیر، شک و شبهه را از بین می‌برد. این کتاب مرشد و راهنمای کسانی است که به سوی خیر و خوبی هردو سرای (دنیا و آخرت) هدایت می‌شوند، این کتاب آن‌ها را بر امور هدایت رهنمایی و از فرومایگی‌ها دور می‌سازد.

باید گفت که: قرآن در عظمت، مقامی بس والا دارد.

«ذَلِكَ» در ادبیات عرب، «ذَلِكَ» اسم اشاره به دور است. در اینجا به قرآن که در پیش روی ماقرار دارد، با «ذَلِكَ» اشاره می‌کند که از عظمت دست نیافتنی قرآن حکایت می‌کند.

«لَا رَيْبَ فِيهِ»: قاعده و اصول همین است که: راهنما باید در روش دعوت و محتوای برنامه خود، قاطع و استوار باشد. جمله‌ی «لَا رَيْبَ فِيهِ» نشانگر استواری و استحکام قرآن است. بناً باید گفت که: هیچ کتابی با آن برابری کرده نمی‌کند و به پای آن نمی‌رسد. یعنی آنان که تفکر و اندیشه و تعمق، یا گوش شنوا و قلبی روشن و حاضر دارند، شک و تردیدی ندارند که از این کتاب با عظمت از جانب الله متعال نازل گردیده است.

«لَا رَيْبَ فِيهِ»: یعنی اینکه این قرآن از سوی پروردگار نازل یافته است، در آن جای هیچگونه شک و تردید باقی نمی‌گذارد و اگر شک در کار هم باشد، بخاطر سوء ظن و روحیه لجاجت افراد و اشخاص است. طوری که خود قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه/45)، آنان در شک که خود ایجاد می‌کنند، سردرگم هستند.

در تفسیر روح البیان در عظمت این کتاب آمده است. زمانی که خداوند متعال تورات را

به موسی علیه السلام نازل کرد آن کتاب هزار سوره بود هر سوره هزار آیه. موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! چه کسی طاقت خواندن این کتاب را دارد و آن را حفظ کند پس خدای تعالی فرمود برآستی من کتابی بزرگتر از این نازل کردم موسی گفت: پروردگارا! بر چه کسی نازل کردی. الله سبحان و تعالی فرمود: بر خاتم النبیین. موسی گفت: اُمّتش آنرا چگونه میخوانند در حالیکه عمرشان کوتاه است. خداوند فرمود: برآستی من بر آنها آسان خواهم کرد تا اینکه آنها بخوانند صحابی جلیل القدر أبودر غفاری (رض) از مصطفی صلی الله علیه وسلم پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر است؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسي.

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2)»: یعنی هادی و راهنمای مؤمنان باتقوا می باشد که با اِمْتثال و اطاعت از اوامر، و اجتناب و پرهیزانواهی، خود را از قهر و غضب الله مصون داشته و باطاعت و فرمانبرداری، عذابش را دفع و برطرف می کنند. یعنی تنها کسانی از این کتاب بهره و استفاده می‌برند که دارای فطرت پاک و سالم باشند. و در برابر حق خاضع باشند؛ تنها اشخاص پاک و پرهیزکار، از هدایت قرآن بهره مند و مستفید می‌شوند. هرکس که ظرف دلش پاکتر باشد، بهره مندی و نورگیری او بیشتر است.

همانطوریکه نور آفتاب، تنها از شیشه‌ی پاک و شفاف عبور می‌کند، نه از خشت و گل. بناً انسانها فاسقان «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» توبه/ 80»، ظالمان «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» مائده، 51»، کافران «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» مائده، 67»، دل‌مردگان «لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» زمر، 3»، مسرفان و تکذیب کنندگان «لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» غافر، 28»: از هدایت قرآن عظیم الشان بهره مند و مستفید نمی‌شوند. واقعاً هم از این کتاب جز مؤمنان نفعی نمی‌برند، اینان کسانی‌اند که با طاعت و عبادت، به رحمت الله نزدیک می‌شوند و با اجتناب از معصیت، خود را از عذاب اوتعالی دور می‌سازند.

ابن عباس (رض) در تعریف «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» فرموده است: «متقین» آنهایی هستند که خود را از شرک مصون داشته و فرمان و اوامر الله متعال را به جا می‌آورند. حسن بصری فرموده است: «متقین» عبارتند از افرادی و اشخاصیکه از محرّمات دوری جسته و فرایض و واجبات را انجام می‌دهند. سپس خدای متعال صفات «متقین» را بیان کرده و می‌فرماید: عمر(رض) از ابی پسر کعب پرسید: تقوا چیست؟ گفت: ای عمر! گاهی از خارستان گذر کرده‌ای؟ گفت: بلی! گفت: برای طی کردن آن، چه کار کرده‌ای؟ گفت: دامن لباسم را بر چیدم و به تلاش و کوشش پرداختم، تا خار کمتری مرا بگزد. گفت: پس، تقوا، آن است.

هكذا ابن عباس(رض) در تفسیر: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می‌فرماید: «متقین کسانی هستند که از مجازات الله متعال پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرو نمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند.»

در حدیث شریف آمده است: «لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَذْرًا مِمَّا بِهِ بَأْسٌ»: «بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به‌خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند.»

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان‌که صحابی جلیل القدر ابودرداء (رض) نیز چنین گفته است.

حقیقت تقوا:

علماء و مفسران در معنای لغوی تقوی می‌نویسند: تقوی در لغت به معنای «حفظ کردن و نگاه داشتن از بدی و گزند» است. گفته اند این کلمه در اصل «وقوی» بوده که واو آن به تاء بدل شده است. مصدر اتقاء از همین ریشه به معنای «ترسیدن و حذر کردن» است. اسم فاعل آن، تقی و متقی به معنای «صاحب تقوا» است. همچنین گفته شده است که تقوا یعنی «مصون داشتن خویش از آنچه خوف آسیب و گزند آن وجود دارد». به سبب ملازمت میان تقوا و خوف، این کلمه را خوف نیز معنا کرده‌اند. (فراهیدی؛ راغب اصفهانی؛ جوهری، ذیل «وقی ابن منظور، ذیل «وقی»؛ طریحی، ذیل «وقا»؛ شرتونی، ذیل «وقی»). (جناب راغب اصفهانی نیز در کتاب مفردات الفاظ القرآن می‌گوید: **الوقایة**: حفظ الشئ مما یؤذیه و یضره و التقوی جعل النفس فی وقایة مما یخاف). علماء در حقیقت تقوا می‌نویسند: تقوا و پرهیزگاری عبارت است از پیروی کردن از دستورات الهی و پرهیز از منهیات و محرمات، و در پیش گرفتن راه و شیوه‌ای که انسان را از ناخشنودی و عذاب به وسیله قرآن هدایت شده و از آن نهایت بهره را می‌برند. خداوند متعال می‌فرماید: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا»** (سوره الأنفال: 29). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا پروا دارید برای شما (قدرت) تشخیص (حق از باطل) قرار می‌دهد». پس این پرهیزگاران هستند که از آیات قرآنی و آیات آفرینش بهره می‌برند.

و از آنجا که هدایت بر دو نوع است: هدایت بیان و هدایت توفیق، پرهیزگاران از هر دو نوع هدایت برخوردار می‌شوند، اما دیگران از هدایت توفیق محروم می‌شوند، اما دیگران از هدایت توفیق محروم می‌مانند، و مسلم است که هدایت بیان و روشن شدن راه بدون برخورداری از هدایت توفیق، هدایتی حقیقی و کامل نیست.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

(پرهیزگاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌کنند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم (در راه الله) انفاق می‌کنند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْغَيْبُ»: آنچه از حواس انسان پنهان و پوشیده و نهان از حواس و فراتر از دایره دانش انسان است و الله و رسول بدان خبر داده باشد، مانند: فرشتگان، جن، برپای روز قیامت، جنت و دوزخ، چگونگی حساب و کتاب در آخرت. آنچه فراتر از دایره دانش و عقل و روح انسان است.

«وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (قوم): از اقامه، یعنی؛ نماز را برپا می‌دارند، برپایی نماز همراه شروط و ارکان کامل آن.

تفسیر:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»: ایمان: ایمان در لغت به معنای تصدیق جازم با عمل است و در اصطلاح عبارت از: اعتقاد درونی، تلفظ زبانی و عمل به ارکان و مستلزمات آن، می‌باشد.

اما «غیب» عبارت از اموری است قرآن و سنت از وجود و حدوث آن خبر داده است و عقل‌ها به آن پی برده نمی‌توانند، و از درک عقل و فهم و حواس پنهانست.

مانند عظمت الله متعال، یعنی خدای تعالی را نادیده دوست می‌دارند و به یکتایی وی اقرار می‌دهند و به رسالت و نبوت مصطفی شهادت می‌دهند، از جمله زنده شدن بعد از مرگ علامات قیامت، عذاب قبر؛ نشر و حشر، صراط، میزان، جنت و دوزخ، حساب و غیره امور غیبی، که از جمله صفت اولی پرهیزگاران است.

امام مسلم در صحیح خود از عمر (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب به سوال جبریل علیه السلام از ایمان فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» (صحیح مسلم).

«ایمان آنست که به الله، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبرانش و روز آخرت ایمان بیاوری، و همچنین به قدر اعم از خیر و شر آن ایمان داشته باشی».

همچنین در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح (رض) گفت: یا رسول الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به اینکه ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «بلی آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند».

قابل تذکر و یادآوری میدانم که: قرآن عظیم الشان، هستی را به دو بخش تقسیم می‌کند: عالم غیب و عالم شهود. متقین به کل هستی ایمان دارند، ولی دیگران تنها آنچه را قبول می‌کنند که برایشان محسوس باشد.

حتی توقع دارند که الله راهم با چشم خویش ببینند و چون نمی‌بینند، به او ایمان نمی‌آورند. طوریکه برخی از پیروان موسی علیه السلام «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (بقره، 55) ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آنکه الله را آشکارا مشاهده کنیم. این افراد درباره‌ی قیامت نیز می‌گویند: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جاثیه، 24). جز این دنیا که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهان دیگری نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم و این روزگار است که ما را از بین می‌برد. چنین افرادی هنوز از مدار حیوانات نگذشته‌اند و راه شناخت را منحصر به محسوسات می‌دانند و می‌خواهند همه چیز را از طریق حواس درک کنند.

بنابا باید گفت که: ایمان به غیب، مرحله‌ی کمال شخصیت انسان و دور شدن از مرحله‌ی حیوانیت است. بنابراین باید گفت: کسانی که به امور غیب منکراند از هدایت بی بهره‌اند و در قیامت عذابی دردناک بر آنان است.

خواننده معزز!

در آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» سه صفت از صفات متقین ذکر شده است: 1- ایمان به غیب 2- اقامه صلاة 3- انفاق فی سبیل الله.

اولین مبحث همانا؛ تعریف ایمان است: قرآن عظیم الشان در دو کلمه «یؤمنون» و «بالغیب تعریف کامل ایمان را به بیان گرفته و میفرماید: اگر دو کلمه ایمان و غیب بدرستی دانسته شوند، حقیقت ایمان و مفهوم آن نیز برای ما روشن می‌گردد.

«ایمان»: در لغت بمعنی یقین نمودن بر گفتار کسی از روی اعتقاد، بدین جهت تصدیق سخن کسی در محسوسات و مشهودات، ایمان گفته نمی‌شود. مثلا اگر کسی به پارچه سفید، سفید بگوید و به پارچه سیاه، سیاه و دیگری آنرا تصدیق کند، این عمل را نمی‌

توان ایمان آوردن دانست؛ بلکه به آن تصدیق کردن میگویند. زیرا در این تصدیق، اعتماد تصدیق کننده هیچگونه دخل و تصرفی ندارد؛ چرا که تصدیق آن از روی مشاهده صورت میگیرد در حالی که ایمان در اصطلاح شرع عبارت از پذیرفتن خبر پیامبر صلی الله علیه وسلم از روی اعتماد بطور قطع و یقین است.

کلمه «غیب» در لغت به چیزهایی اطلاق میشود که وضوح آن برای مردم از راه مشاهده محسوس بدیهی نباشد و نتوانند آنها را توسط حواس ظاهر درک کنند. و همچنین مراد از غیب در قرآن همه آن چیزهایی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وجود آنها اطلاع داده است و نمیتوان آنها را توسط عقل و حواس دریافت؛ مانند ذات و صفات خداوند متعال، امور مربوط به تقدیر، چگونگی بهشت و دوزخ و حوادث مربوط به آنها، وجود فرشتگان، کتابهای آسمانی و انبیای پیشین، تفصیل آن در پایان سوره بقره یعنی در «آمن الرسول» به بیان گرفته میشود. گویا در اینجا ایمان مجمل و در پایان ایمان مفصل بیان گشته است. پس ایمان به غیب یعنی پذیرفتن یقینی کلیه تعالیم و هدایت هائی که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آورده شده و نقل آن مطالب از سوی حضرتش قطعی باشد.

این است تعریف ایمان از نظر کلیه مسلمانان جهان. (عقیده الطحاویه و عقاید نسفی و غیره) از تعریف فوق چنین نتیجه اخذ نموده اند که ایمان تنها به دانستن اطلاق نمی شود، بلکه ایمان یعنی پذیرفتن؛ زیرا اگر ایمان را فقط دانستن بدانیم شیطان و بسیاری از کفار حقایق را میدانستند و بر صدق رسالت آن حضرت نیز یقین داشتند ولی آنرا نپذیرفتند و ایمان نیاوردند. (بنقل از تفسیر معارف القرآن).

«وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ»: صفت دومی پرهیزگاران همانا برپا نمودن نماز است. برپاداشتن نماز عبارت از أداء کردن نماز در اوقات تعیین شده آن با رعایت نمودن ارکان و واجبات، سنن و رسم و روش و آدابی که رسول الله صلی الله علیه وسلم أداء نموده می باشد.

در این آیه مبارکه ملاحظه می شود که از ادای نماز با کلمه: «يُؤْمِنُونَ» تعبیر شده نه «يصلون» زیرا منظور از إقامة نماز برپای داشتن آن با خشوع و فروتنی و مطابق به تمام مواصفات و امور مسنونه آن است، چنین نمازی آن ها را از فحشا و منکر باز می دارد.

و باید گفت که از جمله ارکان دین پس از توحید و نبوت و ایمان در روز رستاخیز هیچ چیز شریف تر از نماز نیست، الله سبحان و تعالی در حق ادا کنندگان اصلی و حقیقی نماز چنین فرموده است: «قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون» به تحقیق رستگار شدند کسانی که در نماز هایشان فروتنان اند.

باید تذکر داد که: برگزاری نماز، باید مستمر باشد نه موسمی و مقطعی. زیرا «يُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ» (فعل مضارع بوده و بر استمرار و دوام دلالت دارد).

ابن عباس (رض) در تفسیر «وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ» می گوید: «یعنی نمازهای پنج گانه را برپا می دارند». همچنین او می گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». مفسرقتاده می فرماید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوا پیشه گان نماز را بر وجه کامل، با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن، برپا می دارند. بنابراین، نماز بی

حضور همانند پیکر بی روح است.

تقوا به وسیله ی اقامه ی نماز، موجب پرورش روح و روان است و به عیان سود می رساند. و اقامه ی نماز، تجدید پیمان با آفریننده ی هستی است. مفسر تفهیم القرآن می نویسد: باید گفت که در آیه مبارکه معنای آن تنها این نیست که انسان همواره پایبند نماز باشد، بلکه معنای آن این است که نظام نماز رسماً به صورت جمعی برپا باشد. به طور مثال اگر در یک محل کسانی، به صورت انفرادی پایبند نماز باشند، اما برای اقامه ی نماز به صورت جماعت، نظمی وجود نداشته باشد، نمی توان گفت که در آن جا نماز برپا می شود.

یادداشت توضیحی درباره نماز:

در قرآن عظیم الشان در حدود 90 بار بطور مستقیم کلمه «صلاة» و مشتقاتش به کار برده است، همچنین در حدود 900 بار کلمات و اصطلاحات که مرتبط با نماز هستند، مانند: رکوع، سجده، وضو، مسجد، ذکر، عبادت و... در آن ذکر شده است.

معنای لغوی نماز:

نماز که در عربی لفظ «صلاة» بر آن إطلاق می شود، به گفته بسیاری از لغت شناسان به معنای دعا، تبریک و تمجید است و چون اصل و ریشه این عبادت مخصوص، دعا بوده آن را از باب نام گذاری چیزی به اسم جزش، صلاه (نماز) گذاشته اند. برخی دیگری از علماء فرموده اند: «صلاة» مشتق از کلمه «صلاة» است که به معنای آتش برافروخته است و از این جهت به این عبادت خاص «صلاة» گفته شد، زیرا کسی که نماز بخواند، خود را به وسیله این عبادت و بندگی از آتش برافروخته الهی دور می سازد. (الراغب الاصفهانی، المفردات).

معنای عرفانی نماز:

برخی از علماء نیز صلاة را از (تصلیه) مشتق دانسته اند، به این معنا که عرب هنگامی که می خواست چوب کج را راست کند، آن را به آتش نزدیک کرده، در معرض حرارت قرار می داد و به آن تصلیه می گفتند، با توجه به این معنا، گویی نماز گزار وقتی به نماز می ایستد و توجه به مبدا اعلا پیدا می کند، به واسطه حرارتی که در اثر حرکت صعودی و نزدیک شدن به کانون حقیقت معنوی در نفس حاصل می شود، قدرت پیدا می کند، کج رفتاری های نفس را که بر اثر توجه به غیر خدا و میل به باطل پیدا شده، راست و تعدیل کند.

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3):

صفت سومی پرهیزگاران بعد از ایمان و تصدیق امور غیب و برپاداشتن نماز پنجگانه این است که زکات اموال شان را ادا می کنند. ابن جریر طبری (رح) به این نظر است که آیه عام است و هر نفقه را در بر می گیرد چه این نفقه زکات فرضی باشد یا صدقات نفلی، بدون تفاوت گذاشتن در پرداخت صدقه فرضی و نفلی، بر اقارب و غیر آنان. و این رأی درست و صحیح است. ابن کثیر (رح) فرموده است: خدای متعال، غالباً همراه نماز، انفاق اموال می آورد؛ چون نماز «حق الله» است و شامل توحید و ستایش و ثنا می باشد، و انفاق که عبارت است از احسان و نیکی کردن با مخلوق، «حق الناس» است، بنابراین تمام نفقات فرض و مخارج، داخل مفهوم آیه ی شریفه می باشد. (مختصر تفسیر ابن کثیر 30/1).

از آنچه که گفته شد می توان بطور خلاصه چنین بیان کرد که: اصل همه عبادات سه چیز است:

- 1 - آنچه متعلق به دل است، «الذین یؤمنون بالغیب - 3 بقره».
- 2 - آنچه متعلق به بدن است، «و یقیمون الصلوة - 3 بقره».
- 3 - آنچه متعلق به مال است؛ «و مما رزقنهم ینفقون - 3 بقره» که در آیات متبرکه هر سه اصل به ترتیب ذکر شده.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

آنها به آنچه به سوی تو فرستاده شده است و به آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند و آنان آند که به روز قیامت یقین دارند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُوقِنُونَ» (یقین): از یقین، علم قطعی که شک پذیر نباشد، حقیقت علم.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»: صفت چهارمی پرهیزگاران این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را در آنچه که از سوی الله متعال برای ایشان آورده است، ایمان دارند. در ضمن قابل تذکر است که: ایمان به تمام انبیاء و کتب آسمانی، لازم است. زیرا همه آنان یک هدف را دنبال می کنند.

عبدالله مسعود (رض) فرموده است: این آیه مبارکه در شأن مؤمنین اهل کتاب فرود آمده است می گوید: ای پیغمبر! مؤمنان کسانی آند بدانچه که بسوی تو از قرآن فرستاده شده است ایمان می آورند و نیز به آنچه که پیش از تو بر پیغمبران پیشین هر چه از کتب و صحف، تورات و انجیل و زبور فرود آمده بر خلاف معاندین اهل کتاب که به برخی ایمان دارند و به برخی ایمان ندارند ایمان می آورند هر چند نزول کتب مذکور از لحاظ زمان مقدم است اما مؤمنانی که به پیامبر اسلام و به رسالت او ایمان آورده اند باید هم قرآن و هم به کتب پیامبران پیشین ایمان بیاورند چون حکم آیاتشان باقی و روشن است. «وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ»: و نیز آنچه را پیامبران پیش از او برای امت هایشان آورده بودند از کتب و صحف، تورات و انجیل و زبور، تصدیق می کنند و میان پیامبران الهی تفاوتی و فرقی قابل نمی شوند و آنچه را که ایشان از جانب الله متعال با خود آورده اند، انکار نمی کنند.

بر خلاف معاندین اهل کتاب که به برخی ایمان دارند و به برخی ایمان ندارند ایمان می آورند هر چند نزول کتب مذکور از لحاظ زمان مقدم است اما مؤمنانی که به پیامبر اسلام و به رسالت او ایمان آورده اند باید هم قرآن و هم به کتب پیامبران پیشین ایمان بیاورند چون حکم آیاتشان باقی و روشن است.

قابل تذکر است که: پیامبر اسلام، آخرین پیامبر الهی است. کلمه «مِنْ قَبْلِكَ» در آیه مبارکه بدون ذکر «مِنْ بَعْدِكَ» نشانه‌ی خاتمیت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن است.

باید یادآور شد که اسباب و وسایل شناخت انسان، تنها و تنها محدود به حس و عقل نیست، بلکه وحی نیز یکی از راههای شناخت است که متقین به آن ایمان دارند. واقعیت امر اینست که انسان در انتخاب راه، بدون راهنما دچار تحیر و سرگردانی می شود. باید انبیاء دست او را بگیرند و با منطق و معجزه و سیره‌ی عملی خویش، او را به سوی سعادت

واقعی راهنمایی کنند.

«و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4)»: و به روز آخرت یقین دارند. به این معنا که آن پرهیزگاران بدون هیچ شک و شبهه و تردیدی به زنده شدن پس از مرگ و حشر و نشر و سایر امور مربوط به آخرت مثل قیامت، صراط، میزان، جنت و دوزخ ایمان و باور دارند. یعنی آنها با علم یقین می‌دانند که روز آخرت حق است و پروردگار مردم را در روزی که هیچ شک و تردیدی در وقوع آن نیست جمع می‌کند تا همه را محاسبه نماید. بناً باید گفت: تقوای واقعی، بدون یقین به آخرت ظهور پیدا نمی‌کند، در ضمن قابل تذکر است که: «آخرت» یک کلمه ی جامعی است که بر مجموعه ای از عقاید اطلاق می‌شود و موارد ذیل را در بر می‌گیرد:

- 1- این که انسان در این دنیا غیر مسئول نیست بلکه برای همه ی کارهایش در برابر الله سبحان و تعالی جوابگو است.
 - 2- این که نظام فعلی جهان ابدی نیست، بلکه زمانی که آن را فقط الله می‌داند، به پایان می‌رسد.
 - 3- این که پس از خاتمه ی این عالم خدای بلند مرتبه عالم دیگری به وجود می‌آورد که در آن همه ی نوع بشر را که از آغاز آفرینش تا قیام قیامت بر زمین آمده‌اند، هم زمان دوباره زنده می‌کند و همه را یک جا جمع نموده اعمال آنان را محاسبه کرده به هر یک پاداش و کیفر کامل اعمالش را می‌دهد.
 - 4- این که کسانی که پس از محکمه الهی داوری خداوند در زمره ی نیکان قرار بگیرند وارد بهشت خواهند شد و کسانی که در زمره ی بدان قرار بگیرند در جهنم انداخته خواهند شد.
 - 5- این که معیار واقعی رستگاری و عدم رستگاری رفاه و آسایش و بد حالی و تهی دستی زندگی فعلی نیست، بلکه در حقیقت انسان رستگار کسی است که در قضاوت خدا در آخرت به موفقیت برسد و ناکام هم کسی است که در آنجا ناکام گردد.
- کسانی که به این مجموعه ی عقاید ایمان نداشته باشند نمی‌توانند از هدایت قرآن بهره مند شوند. چرا که انگار این مطالب بلکه حتی اگر شک و تردیدی در رابطه با این عقاید در دل کسی وجود داشته باشد، نمی‌تواند راهی را بپیماید که قرآن برای زندگی بشر تجویز کرده است. (تفهیم القرآن).

مفسر دانشمند مجاهد بن جبر (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) می‌فرماید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف و ستایش مؤمنان، (آیه های 2 تا) دو آیه در بیان صفات کافران (آیه های 6 و 7) و سیزده آیه (و آیه های 8 تا 20) در بیان صفات و ویژگی‌های منافقان است.»

یقین و اقسام آن:

علماء می‌نویسند که یقین بر سه قسم است:

- 1- علمی که با عیان و مشاهده حاصل می‌شود. که به آن «حق الیقین» می‌گویند.
- 2- علمی که با اخبار حاصل می‌شود. که به آن «علم الیقین» می‌گویند.
- 3- علمی که با دلالت حاصل می‌شود. که به آن «عین الیقین» می‌گویند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

همین کسان (که صفاتشان ذکر شد) بر هدایتی از جانب پروردگارشان قرار دارند، و

تنها ایشان رستگار و نجات یافته گان اند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُفْلِحُونَ»: رستگاران، نجات‌یافتگان.

فلاح در لغت به معنی شکافتن و قطع است. در همین معنی گفته اند: «إِن الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ يَفْلَحُ»؛ آهن به وسیله ی آهن بریده می شود. و دهقان را فلاح می گویند؛ زیرا که قلب زمین را شق کرده و می شکافد.

تفسیر:

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ»: یعنی آنان که به اوصاف والای مذکور موصوف اند، «آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» هدایتِ بخصوصِ الهی، برای مؤمنان واقعی تضمین شده است یعنی: حال کسانی که تقوی و باور به امور غیبی و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع نموده اند چنین است که الله متعال نور و برهان و پایداری و صلاح را بر ایشان ارزانی فرموده است و آنان را بر این امور توفیق می‌دهد. و این مردمان اند که در دنیا و آخرت رستگاران اند. زیرا ایشان به وسیله ایمان داشتن به اوتعالی، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبران و انجام دادن کردار نیک و گفتار شایسته؛ هر آنچه را که از الله متعال خواسته اند، دریافت نموده اند.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5)»: در این هیچ جای شکی نیست که: ایمان و تقوا، انسان را به فلاح و رستگاری می‌رساند. یعنی آنانکه ایمانی قوی دارند از هر چه از عذاب آخرت است، در امان و آسوده می شوند و به درجات ثواب آخرت نائل می گردند و از ناز و نعمت بهشت جاودان بهره مند و مستفید می شوند.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید آنچه از کسانی که از موهبت ایمان بهره ندارند و از اعمال حسنه محروم اند، در حقیقت آنها از نعمات واقعی هر دو جهان (دنیا و آخرت) محروم اند. ولی مکافات و ثواب اهل تقوا که به غیب ایمان دارند و اهل نماز و انفاق و یقین به آخرت هستند، رستگاری و فلاح است. و واقعیت امر هم همین است که فلاح و رستگاری، بلندترین قلّه سعادت برای یک مؤمن مسلمان بحساب می آید. زیرا الله سبحانه و تعالی هستی را برای بشر آفریده است، طوریکه می فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» بقره، 29 و بشر را برای عبادت طوریکه می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - ذاریات، 56» و عبادت را برای رسیدن به تقوا «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» بقره، 21 و تقوا را برای رسیدن به فلاح و رستگاری. طوریکه می فرماید: (فَاتَّقُوا اللَّهَ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مائده، 100).

خواننده محترم!

فلاح و رستگاری بنده مرتبط به موصوف بودن وی به صفات فوق است. و هر قدر در این صفات خلل ایجاد شود به همان اندازه از رستگاری وی کاسته می‌شود، چون به عقیده اهل سنت ایمان زیاد و کم می‌شود. به همین خاطر درجات اهل جنت نظر به ایماننداری آنها متفاوت است، طوریکه در حدیث شریف آمده است که: «همانا جنتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان قرار دارند، مانند ستاره درخشان دوری می‌بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان به چشم می‌خورد. و این، بخاطر تفاضلی است که میان آنان وجود دارد». صحابه گفتند: ای رسول الله! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن دست نخواهند یافت؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بلی، اما سوگند به ذاتی که

جانم در دست اوست، کسانی که به الله ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل دست خواهند یافت.) (متفق علیه).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (6 الی 7) در باره صفات پست کافران، بحث بعمل آمده است.
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾
 البته کسانی که کفر ورزیدند برایشان برابر است، چه آنها را (از عذاب خداوند) بترسانی و چه آنها را نترسانی، ایمان نمی‌آورند. (٦).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَوَاءٌ»: یکسان، برابر، مساوی. «أُنذِرْتَهُمْ»: بیم دادی، ترساندی.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان، بعد از متّقین، گروهی از کفّار را به معرفّی می‌گیرد. آنها که در گمراهی و کتمان حقّ، چنان سرسختند که حاضر به پذیرش آیات الهی نیستند و در برابر دعوت پیامبران، زبان قال و حالشان این بود: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (شعراء، 136). برای ما و عظ و نصیحت تو اثری ندارد، فرقی ندارد که پند دهی یا از نصیحت دهندگان نباشی.

طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی: ای پیامبر! آنان که بر انکار رسالت تو و انکار آیات روشن و آشکاری که با خود آورده‌ای، اصرار ورزیدند؛ باوجود آن که حق برایشان واضح و روشن گشته است چنانکه هیچ گونه شک و شبهه ای در حقانیت آن باقی نمانده و به یقین کامل دریافته‌اند که تو راستگو و صادق هستی، «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ» ملاحظه میشود که: لجاجت و عناد و تعصّب جاهلانه، انسان را جماد گونه تبدیل می‌کند. طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: برای آنان یکسان و مساوی است.

«أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» از هدایت قرآنی برمی‌آید که: روش تبلیغ برای کفّار، همانا اذار است. اگر اذار و هشدار در انسان اثر نکند، یقین داشته باشید که؛ بشارت و وعده‌ها نیز اثر نخواهند کرد. «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ»: ای محمد! خواه آنها را از عذاب الله متعال برحذر داری و آنها را بترسانی، یا آنها را برحذر نداری، تفاوتی ندارد. ای محمد! این گروه از بیم دادن تو فایده‌ای حاصل نمی‌کنند، و آنان هرگز از هشدارهایت بهره مند نمی‌شوند، چرا که فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند.

اذار چیست؟

مفسران در تفسیر کلمه اذار می‌فرمایند که: اذار عبارت از خبری است که توأم با ترس باشد؛ همانگونه که ابشار خبری را گویند که از آن سرور و شادمانی حاصل آید، این کلمه در لغت اردو به (ترسانا) و در زبان دری/ فارسی به (ترسانیدن) ترجمه شده است. در حقیقت به مطلق ترسانیدن اذار نمی‌گویند؛ بلکه به ترسانیدن توأم به شفقت و مهربانی اذار گفته می‌شود. مانند ترسانیدن اطفال از آب و آتش و مار و گزدم و حیوانات درنده و غیره.

بنابراین به تهدیدی که دزدان و افراد ظالم و ستمگر میکنند، اذار نمی‌گویند و این ترسانندگان را نذیر نمی‌نامند. لقب نذیر مختص پیامبران است؛ زیرا که ایشان بدلیل شفقت به امت خود آنها را از مصائب آینده می‌ترسانیدند. چون برای مبلغین و مصلحین لازم است که با مخاطبین خود از در خیرخواهی و همدردی در آیند و هدفشان تنها

رساندن یک کلمه نباشد، پس به لقب نذیر مخصوص گردانیده شدند. (بنقل از تفسیر معارف القرآن).

«**لَا يُؤْمِنُونَ (6)**»: یعنی به آنچه از جانب الله سبحان و تعالی برای هدایت آنها آورده ای، ایمان نخواهند آورد و آن را تصدیق نخواهند نمود. پس به هدایت و ایمان آنان امیدوار مباش و به خاطر آنان، خود را رنج و عذاب مده. این آیه و آیه بعدی، تسلی بخش برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. طوریکه در آیه بعدی؛ علت و سبب عدم ایمان آنها را به بیان گرفته است.

شان نزول آیات 6 - 7:

ابن جریر طبری از طریق ابن إسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمة یا از سعبد بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیات «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (6) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (7)» در باره یهودان مدینه نازل شده است.

- از ربیع بن أنس روایت شده است که: این دو آیه در مورد سران سپاه کفر در غزوه خندق نازل شده است. (راوی حدیث طبری 298).

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (7)

(پس به سبب کفر شان) الله بر دلها و گوش هایشان مهر نهاده است، و بر چشم های آنها پرده است، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**خَتَمَ**»: مهر زده است. کنایه از عدم استعداد ایشان برای پذیرش ایمان و عدم درک آنان است (ملاحظه شود: سورة جاثیه / 23، روم / 59).

«**غِشَاوَةٌ**»: پرده و پوشش. صفت کافران بدین شرح است: ابن عباس (رض) به نقل از پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: حضرت رسول، علاقه ی فراوان داشت که همه ی مردم - بدون استثنا ایمان بیاورند و راه او را (که همان راه هدایت است) کسب کنند؛ اما الله به او خبر داد، کسی ایمان می آورد که: از همان دم آغازین، گوی خوشبختی را از سوی الله ربوده و آن کسی که ایمان نمی آورد از همان دم اولین به سیاه روزی و بدبختی گرفتار شده باشد.

کُفْرٌ چیست؟

علما در تعریف کفر می نویسند: کفر در لغت، بمعنی «پوشیدن» و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن جهت کافر گفته می شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمت های الهی بر خود را پنهان کرده است. البته هرکس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است.

وکفر در اصطلاح شرع عبارت از انکار یکی از چیزهایی است که ایمان آوردن به آن فرض باشد، مثلاً خلاصه ایمان عبارت از این است که آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از سوی خدا آورده و ثبوت آنها قطعی و یقینی است، همه را باید با قلب تصدیق کرد و حق دانست، پس اگر یکی از این تعلیمات را حق نداند یا تصدیق نکند، کافر نامیده میشود.

أسباب كُفر و كافر:

ألف: دشمنی و عداوت و مقابله با حق، پس از علم و آگاهی به آن و وجود الگو و اسوه ی کامل. (مانند: أبوجهل، ولید پسر مغیره، أبولهب و علمای یهود در عصر پیامبر بزرگوار).

ب: اعراض و روی گردانی از شناخت حق و تکبر و خودبزرگ بینی در برابر آن.

تفسیر:

«**خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**»: خداوند بر قلب های ایشان مهر زده و آن را مسدود نموده است یعنی مهر بر قلب کافران نهاد تا سخن حق را ندانند و برق و روشنائی ایمان، بر آن نخواهد تابید. و شرک و نفاق از آن بیرون نیاید، یعنی حق را نمی فهمند، هدایت را نمی شنوند و رُشد و رهنمود را نمی بینند، واقعاً هم درك نکردن حقیقت، شاید بالاترین مجازات الهی است. در اثر پافشاری آنان بر کفر، امتیازات اساسی انسان (درك حقایق و واقعیات) از آنان سلب می شود. قابل تذکر است که: نظیر همچو آیات متبرکه در قرآن عظیم الشأن در سوره های متعددی تذکر رفته است که از جمله:

- «و طبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون» (سوره توبه 93): (الله سبحانه تعالی بر قلب های شان مهر زده است، از این رو نمی دانند).
 - «و نطبع على قلوبهم فهم لا یسمعون» (سوره اعراف/100): (و بر دلهایشان مهر می زنیم که (حق را) نشنوند).
 - «و طبع على قلوبهم فهم لا یفقهون» (سوره توبه 87): (و بر قلب های آنان مهر زده شده است، از این رو نمی فهمند).
- مفسران گفته اند: ختم به معنی پوشاندن و مهر کردن و بستن است؛ چون وقتی که کثرت و فراوانی گناه قلوب را فراگیرد، نور بصیرت و حق یابی آن به خاموشی می گراید و دیگر منفذ و معبری برای ورود ایمان به آن باقی نخواهد ماند. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «**بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ 155** سورة النساء»: «بلکه خداوند به سبب کفرشان بر قلب های شان مهر زده است».
- مفسر دانشمند ابن جریر طبری (رح) می فرماید: «وقتی گناهان بر دل ها پیاپی فرود آید دل ها را چنان می پوشاند که دیگر نور هدایت به سوی آن راهی پیدا کرده نمی تواند و کفر چنان دامنگیر آن می شود که هیچگاه از آن رهایی نمی یابد».
- در حدیث شریف آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک». «ای گرداننده دل ها! دل هایمان را بر دینت پایدار بدار».

«**وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ**»: یعنی پرده ای بر گوش و چشم آنها افتاده است. به همین سبب نور هدایت را نمی بینند، و از فهم و تعقل حق ناتوان اند؛ گویا این پرده بمثابة ای مانعی ضخیمی است که؛ گوش و چشم آنها را پوشانده است. از این رو، آنها حق را مشاهده نموده اما از آن پیروی نمی کنند و حق را می شنوند، اما به آن اهمیت نمی دهند.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می نویسد: الله سبحانه و تعالی از طریق استعاره، قلوب آنان را به سبب روگردانی و امتناع از پذیرش حق، و گوش آنها را به علت سرباز زدن از شنیدن دعوت رستگاری و نجات، و چشم آنان را به خاطر اعراض و احتراز از دیدن

نور هدایت، به ظرفی مهر و موم شده ای تشبیه نموده که تمام منافذ آن پوشیده شده به نحوی که هیچ چیزی به آن راه نمی یابد؛ زیرا- باوجود برخورداری از کمالات و توانایی درک و فهم -از شنیدن سخن خیر و صلاح و پذیرش آن و رؤیت نور هدایت بی بهره مانده است. (تفسیر البحر المحیط، تألیف ابی حیان 51/1).

خواننده معزز!

در آیه مبارکه در می یابیم که: محل آگاهی مطابق آیات متبرکه در وجود انسان قلب است نه ذهن و ذاکره.

هکذا در این آیه مبارکه با تمام وضاحت دریافتیم که: راه هدایت یافتن گاهی سمعی می باشد و گاهی بصری؛ زیرا با سمع گفته ها را می شنود و با بصر اشیا را مشاهده می کند، به این خاطر آیه و نشانه های الهی گاهی سمع را مخاطب قرار می دهد و گاهی هم بصر را.

«و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (7)»: یعنی به سبب کفر و گناه و تکذیب آیات خداوند برای آنها در دوزخ بنا بر اعمالشان عذابی و آزار مداوم و شدید آخرت را آماده نموده که بسیار بزرگ و طاقت فرساست.

غرض و هدف کلی این دو آیه متبرکه فوق الذکر همانا؛ تسلی بخشیدن به رسول الله صلی الله علیه وسلم است آنگاه که کافران دعوت ایشان را رد کرده و نپذیرفتند، نه اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را از ایمان آوردن سایر کافران نا امید سازد. همچنان در این آیه بیان عذری برای کافران نیست، بلکه ایشان به سبب عناد و سرکشی و پافشاری بر کفر و باطل؛ مستحق آن بوده اند که بر دل ها و گوش هایشان مهر زده، و چشم هایشان با پرده پوشانده شود.

تعبیر مهربان بر قلب:

از تعبیر «مهر نهادن و مهر زدن بر قلب» این معنی بر نمی آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، و یا این بدین معنا نیست که چون خداوند معتال بر قلب های شان مهر نهاده بود آنان از پذیرفتن سر باز زدند، معنای آن این است که آنان امور اساسی ای را که در بالا ذکر شد رد کردند و برای خودشان راه جز راهی که قرآن ارائه کرده بود، پسندیدند و انتخاب کردند، پس خداوند متعال بر دل های آنان و شنوایی شان مهر نهاد.

فحوای این آیه مبارکه؛ تمثیلی برای سنت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و اعمال آن بر دل هایشان تا بدانجا که کفر بر دل هایشان چیره شده و هیچ گونه استعداد و پذیرشی برای غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان که آیه (88) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می دارد طوری که می فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (البقرة: 88): «و گفتند: دل هایمان غلف است».

همچنین این حدیث شریف: «ان المؤمن اذا أذنب ذنبا كانت نكته سوداء في قلبه، فان تاب ونزع واستعنت صقل قلبه، وان زاد زادت حتى تعلو قلبه، فذلك الران الذي قال الله تعالى: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ- ۱۴» (المطففين: 14): «هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته ای سیاه در قلبش می نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بردارد و از الله متعال طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می گردد و این همان زنگاری

است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل‌هایشان - به سبب آنچه می‌کردند - زنگار افتاده است. (قرآن کریم 83/14).

هكذا قابل یادآوری است که: مهر بدبختی که خداوند بر قلب کفار می‌زند، مجازات لجاجت‌های آنان است. چنانکه این فهم در سوره (غافر/آیه: 35) آمده است: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» الله متعال بر قلب انسانهای بر قلب انسانهای متکبر و ظلم، مهر می‌زند. و در (آیه 23 / سوره‌ی جاثیه) نیز آمده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ «23». (پس آیا دیدی کسی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده و الله تعالی او را با وجود آگاهی به بیراهه گذاشت و بر گوش و قلبش مهر زد و بر چشمش پرده‌ای نهاد. پس بعد از خدا کیست که او را هدایت کند، پس آیا پند نمی‌گیری؟). قابل تذکر است که قرآن عظیم الشأن درباره‌ی دو گروه تعبیر «خَتَمَ اللَّهُ» آورده است: یکی کفار که می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» (بقره، 7) و دیگری هوی پرستان که می‌فرماید: «خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» هدف از همانا هوی پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است.

نباید فراموش کرد که: مهر الهی طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ نتیجه‌ی انتخاب بد خود انسان است، نه آنکه يك عمل قهری و جبری از جانب پروردگار با عظمت باشد. قابل تذکر است که مراد از قلب در قرآن عظیم الشأن، روح و مرکز ادراکات است.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متبرکه فوق الذکر بیان حال کافران به پایان رسید؛ اینک در آیات (8 الی 20) یعنی در طیّ سیزده آیات، در باره صفات منافقان، و ضرب المثل‌های متعددی، به بیان گرفته میشود:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند به الله و به روز آخرت ایمان آورده ایم، و آنها در واقع هرگز مؤمن نیستند. (۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنَ النَّاسِ مَنْ...»: قبل از همه باید گفت که؛ انسان‌ها سه گروهند: مؤمنان و کافران و منافقان. از این آیه تا آخر آیه بیستم از گروه سوم صحبت می‌گردد.

در تعریف انسان منافق آمده است که منافق کسی است که: گفتارش با کردارش یکی نباشد و ظاهر و باطن اش دو چیز جدا و از هم متفاوت باشد. در ضمن قابل یادآوری است که آیات متبرکه مربوط به منافقان در مدینه منوره شرف نزول یافته‌اند، در مکه، هیچ آیه‌ای در این باره شرف نزول نیافته است؛ چون در میان مردم مکه، اصلاً منافق و دوروی وجود نداشت.

دلیل اینکه اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و همسویی با ایشان تظاهر نماید.

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ»: بعضی از مردم کسانی هستند که به ظاهر و به زبان می‌گویند: ما به الله و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند.

«وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: و روز رستاخیز و بعث و حشر را باور داریم و بر آن گواه هستیم، واضح است که ایمان به مبدأ و معاد، دو اساس برای ایمان است.

«وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8)»: و حال آنکه در حقیقت، نه به آن باور دارند و نه با ایمان هستند؛ زیرا آنان سخنی بدون اعتقاد و باور و گفتاری بدون تصدیق، بر زبان می آورند. باید گفت که: ایمان، يك مسئله قلبی است و اظهار انسان کافی نیست.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی که از جمله قضات و أفاضل قرن هفتم هجری است فرموده است: اینها همان گروه سوم آند که در بین گروه اول (مؤمنان) و گروه دوم (کافران) قرار دارند. اینها اشخاصی هستند که به ظاهر و به زبان ایمان آورده آند، در حالی که ایمان در نهاد و قلوب آنها جا نگرفته و مستقر نشده است. در نظر الله، آنها ناپاکترین و منفور و میغوض ترین گروه کفار می باشند؛ زیرا کفر را زیر پرده ی نیرنگ و خدعه پنهان کرده و به منظور فریب و تمسخر، آن را با ظاهری از ایمان آراسته آند. به همین جهت خدای توانا درباره پستی و نادانی آنها به تفصیل سخن گفته و آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و اعمال و رفتارشان را پوچ و کم مایه دانسته و آنها را مورد خشم خود قرار داده است، و بر گمراهی و تجاوزگریشان مهر تأیید نهاده و درباره ی آنها به ذکر ضرب المثل های متعدد پرداخته است. (تفسیر بیضاوی 11/1).

خواننده عزیز!

طوریکه یادآور شدیم از ابتدا این سوره بحث از مؤمنان واقعی سپس از کافران واقعی بعمل آمد، از آیه 8 به بعد بحث از جماعت سومی بعمل می آید که؛ همانا جماعت منافقان بشمار میروند. این گروه از جمله دو گروه اولی نبوده بلکه به شکل گروه سومی پا به عرصه وجود گذاشته آند. زیرا آنان در ظاهر با گروه اول و در باطن با گروه دوم موافقت دارند، ولی با آن همه حيله گری و نیرنگهایی که بکار می بندند از نه تنها از اهل دوزخ آند بلکه در پایینترین طبقه آن قرار دارند.

منافقان بدتر و خطرناکتر از کافران بوده والله متعال چنان عذاب دردناکی را برایشان در نظر گرفته که هیچ کس دیگر را دچار چنین سرنوشتی نخواهد کرد. الله تعالی در این سوره برای بیان اوصاف مؤمنان واقعی چهار آیه، و برای بیان اوصاف کافران دو آیه را نازل فرمود، اما برای بیان اوصاف منافقان سیزده آیه را نازل فرمود که این خود نشانگر خطرناک بودن این جماعت را نشان میدهد.

نفاق چیست؟

نفاق عبارت است از آشکار ساختن خیر و پنهان داشتن شر، و البته بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

نفاق در لغت:

نَفَق: جایی در زمین که راه فرار داشته باشد؛ نفاق: گریز گاه مخفی در خانه و سراخ موش صحرایی. این حیوان، قسمتی از دیواره لانه خود را به طور ماهرانه ای تراش داده و نازک می کند که در موقع خطر، با یک ضربه سر، آن را فرو می ریزد و فرار می کند. (معجم مقاییب الغه، ابن فارس، ماده نفاق؛ ابن منظور، لسان العرب و جوهری، الصحاح). نفاق هم از همین ریشه است؛ زیرا شخصی منافق، ماهیت اصلی خود را با تظاهر به اسلام، مخفی کرده و راهی برای گریز از دین، برای خود قرار داده است.

نفاق در اصطلاح، قرآن:

نفاق، اصطلاحی اسلامی است که قبل از ظهور اسلام در میان عرب، اصلاً مروج نبوده و عبارت است از اظهار ایمان و مخفی کردن کُفر. (ابن منظور، لسان العرب).

طوریکه راغب، نفاق را وارد شدن در دین از سویی، و بیرون رفتن از آن از سوی دیگر می‌داند و آیه شریفه: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - 67 توبه» را شاهد بر آن دانسته و فاسقان را به معنای خارج شدگان از دین گرفته است. (راغب أصفهانی، المفردات).

روشن است که ورود آنها در دین، دروغین و غیر واقعی است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: طوریکه در بالا (آیه 8/بقره) خواندیم بنابراین، نفاق از نظر قرآن اظهار ایمان و پنهان کردن کفر است.

نفاق و دو رویی در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌گردد: نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

1 - نفاق اعتقادی: این نوع نفاق انسان را از دایره دین بیرون رانده و باعث ماندگاری در آتش سوزان دوزخ و محرومیت از بهشت می‌گردد. این نوع منافقان که به ظاهر مؤمن و در درون کافر و بدخواهند، برای اسلام و مسلمانان خطرناکتر از کافران اصلی بوده و همواره در فکر گسترش منکرات و متزلزل ساختن صفوف به هم فشرده مؤمنان می‌باشند، ولی غافل از اینکه الله توانا پرده از روی شخصیت خیانتکارانه‌شان برداشته و آنها را خوار و ذلیل خواهد نمود. و منافقانی که در اینجا از آنان یاد شده از همین قبیل اند.

2 - نفاق عملی: این نوع نفاق که عبارت از متصف شدن به برخی از صفات و ویژگی‌های - غیر متضاد با اصل ایمان - منافقان است، مانند: دروغ گویی، پیمان شکنی، تجاوز در دشمنی، خیانت در امانت و امثال آنها باعث خروج از دایره دین نشده و چنین کسانی همچنان مؤمن به حساب می‌آیند، زیرا گاهی برخی از صفات نیک و بد در انسان گرد آمده و به حسب کردار و صفاتش پاداش گرفته و مورد حساب و کتاب قرار خواهد گرفت.

پاران رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از وقوع در منجلاب نفاق بیم داشته و همواره با حذر و احتیاط پیش می‌رفتند، ابن ابی ملیکه (رح) می‌فرماید: «خدمت سی تن از یاران پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم رسیده‌ام که همه ایشان از گرفتار شدن در دام نفاق بیمناک بودند».

و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

آنان (به گمان باطلشان) می‌خواهند الله و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند، ولیکن (این حقیقت را) درک نمی‌کنند. (٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخَادِعُونَ»: گول می‌زنند. می‌کوشند تا فریب دهند. از مصدر مُخَادِعَهُ و خَدَاع، به معنی اظهار خلاف آنچه در دل است برای فریب دیگران. «مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ»:

فقط خود را می فریبند، تنها به خود نیرنگ می زنند. (فرقان).

تفسیر:

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»: «يُخَادِعُونَ»: فعل مضارع از باب مفاعله و در معنای اشتراک است. بگمان خود الله را و آنانراکه ایمان آورده اند، فریب می دهند. یعنی منافقان با ابراز داشتن ایمان، و در نهان اصرار ورزیدن بر کفر، کار حيله گر و فریبکار و نیرنگبازها را انجام می دهند، و از بس که نادانند، گمان می کنند که بدین ترتیب الله متعال را فریب می دهند، آنان سعی می کنند خود را دچار این خوش فهمی کنند که این رفتار منافقانه ی حيله ونیرنگ به حالشان مفید خواهد بود، همانطوریکه بعضی از مؤمنان، را فریب داده اند، به زعم خودشان کوشش میکنند که الله متعال را فریب دهند در حالیکه الله متعال فریب نمی خورد و هیچ نهانی از او پوشیده نیست. الله متعال فرموده است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (فاطر: 43): «وحيله گری زشت جز بیانگیر خود حيله گران نمی گردد».

والله متعال دانای راز و عالم غیب است. در ضمن درپیش گرفتن این روش، هم در دنیا به ضرر آنان تمام می شود و هم در آخرت.

اگر کسی بپرسد چگونه منافقان الله تعالی را فریب می دهند در حالی که الله متعال از درون قلب های شان آگاه است؟ جواب این است که وقتی منافق به اسلام تظاهر می کند به گمان خویش الله تعالی را فریب داده است و مسلمانان نیز نظر به ظاهر حالش به صفت یک مسلمانی با وی معامله می کنند و احکام مسلمان بر وی جاری می گردد و به این صورت به حکم اسلام پناه می برند. چون شریعت به ظاهر حال شخص حکم می کند و الله تعالی بر اسرار همه مطلع است. لذا جان و مال منافقان با وجود عداوت شدید درونی شان با اسلام و مسلمانان، در امان می ماند.

«وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»: یعنی در حقیقت جز خود، کسی را فریب نمی دهند؛ زیرا سزای اعمالشان به خود آنها برمی گردد.

منافقان بر نفس های خود إهانت، و تحقیر، می نمایند و رگ های قلب خود را قطع می کنند در حالی که نمی دانند. پس آنها بر قباحت و بدی عملکرد خود واقف نیستند و از بدی صنع خویش غافل اند.

باید گفت که اگر انسان به نهانخانه ی درون خویش بازگردد و به نجوای درون، گوش فرا دهد؛ در قلبش دو نیروی ستیزه جو و دوگانه می بیند:

الف: یکی از آنها او را به راه کج و ناهموار و ناسازگاری فرامی خواند.

ب: دومی به سوی نور و هدایت و راه خیر و برکت و استقامت به شیوه ی نیکو دعوت می کند.

در دنیا و مکتب یک شخصی منافق برای چند روزی ممکن است مردم را فریب دهد، اما این فریب او همیشه نمی تواند ادامه داشته باشد. بالاخره راز نفاق او فاش خواهد شد و آنگاه در جامعه هیچ ارزش و جایگاهی برای او باقی نخواهد ماند. و در آخرت نیز، ادعای زبانی ایمان در حالی که عمل برخلاف آن باشد، هیچ ارزشی ندارد.

«وَمَا يَشْعُرُونَ (9)»: یعنی به سبب مستغرق شدن در خواب غفلت و حماقتشان، آن را احساس و درک نمی کنند.

برخی از مفسران جمله «وَمَا يَشْعُرُونَ» را به دو مفهوم معنا کرده اند: اول آنکه شعور

ندارند که الله متعال اسرارشان را می‌داند و دیگر این‌که شعور ندارند که در حقیقت همان است که به خود ضربه می‌زنند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾
(چون) در دل‌هایشان یک نوع مریضی (نفاق) است، پس (به سبب گناهانشان) الله بر مریضی آنها می‌افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهائی که می‌گویند در انتظار آنهاست. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَرَضٌ»: در اینجا مریضی شک و دودلی و انکار است.
«فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: مراد از این مریضی، مریضی، حقد و کینه است که از جمله امراض قلب میباشند. (ملاحظه شود: آیات متبرکه: 124 و 125 / سورة توبه). «أَلِيمٌ»: دردناک.

یادداشت:

در قرآن عظیم الشان، آیاتی را می‌خوانیم که در آن اوصاف پسندیده‌ای همچون: علم، هدایت و ایمان، قابل افزایش معرفتی شده است. بطور مثال: «زِدْنِي عِلْمًا» طه، 114 و «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» انفال، 2 و «زَادَهُمْ هُدًى» محمد، 17. همچنین برخی از امراض و اوصاف ناپسند مانند: رجس، نفرت، ترس و خسارت نیز قابل از دیاد دانسته شده‌اند. همانند: «فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا» توبه، 125 و «زَادَهُمْ نُفُورًا» فرقان، 60 و «مَا زَادَكُمُ إِلَّا خَبَالًا» توبه، 47 و «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» اسراء، 82. با توجه به آیات مذکور، معلوم می‌شود که سنت خداوند، آزادی دادن به هر دو گروه خیر و شر است. «كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَ هُوَآءًا» (اسراء، 20).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که مریضی، گاهی مربوط به جسم است، طوری‌که در (آیه 185 / سورة بقره) بیان شده، «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا» که درباره احکام روزه برای مریضان می‌باشد. و گاهی مربوط به روح است، مانند همین آیه مبارکه؛ «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» که درباره مریضان نفاق می‌باشد.

واقعیت همین است که: نفاق، يك مرض روحی و منافق مریض است. همانطور که مریض، نه سالم است و نه مرده، منافق هم نه مؤمن است و نه کافر.
«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: در دل‌هایشان مریضی شک نفاق، نفرت دین، حسد و عناد با مسلمانان در نهاد آنها رُسوخ کرده است. یعنی در سرشتشان آفتی است و در دل‌هایشان مرضی است که آنان را از راه درست و روشن بدور می‌دارد.
«فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: پس زیاده کرد الله متعال بر ایشان مریضی را یعنی هر لحظه قرآن فرو می‌آید شک و شبه ایشان می‌افزاید و کینه و حسد ایشان روی به زیادی می‌نهد هر چند شوکت اسلام، پیشرفت و پیروزیهای پی در پی مسلمانان بیشتر می‌شد مریضی قلبی شان افزونتر می‌گشت. به سبب ادعای دروغین ایمان، به عذاب دردناکی گرفتار شدند.
واقعیت امر اینست که اگر مریضی شان معالجه و تداوی نشود، مریضی دیگری را بوجود می‌آورد. انحراف اولی‌اندک است، ولی کم‌کم زیادی می‌گیرد و در هر مرحله‌ای زاویه‌ی آن گشاده‌تر می‌شود و دامنه‌ی آن گسترده‌تر می‌گردد.
عبدالله بن سلام صحابی جلیل‌القدر فرموده است: این مرض، مریضی دین است؛ نه

مريضی جسمی، و همان مريضی شک و تردید در اسلام است، از این جهت خدا شک و پلیدی آنها را بیفزاید. (مختصر تفسیر ابن کثیر 33/1).

باید متذکر شد که از جمله «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» آیه مبارکه در می یابیم که: گناهان، نافرمانی، فسق و فجور نیز مانند ایمان زیاد و کم می‌شوند طوریکه در این آیه فرمود: (پس الله بر مريض شان افزود) و هر زیادتی، نقصان و کمی را می‌پذیرد. قابل تذکر می‌دانیم که هدف از مريضی در آیه مبارکه، همانا مريضی نفاق است. و معنای این که الله مريضی آنان را بیشتر کرده این است که الله متعال مرتبه منافقان را به خاطر نفاق شان بلافاصله مجازات نمی‌کند بلکه به آنان مهلت می‌دهد و نتیجه‌ی این مهلت دادن این است که منافقان به ظاهر فکر می‌کنند که حيله‌های آنان با موفقیت همراه اند، از این رو نفاق شان بیشتر می‌شود. توجه باید داشت که: نفاق، از جمله امراض است که رشد سریع سرطانی دارد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (10)»: علماء می‌گویند: زمینه‌های عزت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می‌آورد طوریکه در آیه مبارکه آمده است: یعنی به سبب این که به دروغ ادعای اسلام کرده و آیات الله متعال را به مسخره گرفته‌اند، عذاب و آزاری دردناک خواهند دید.

باید گفت که: سزاهای و مجازات از خود اسبابی دارند و در قانون الهی هیچ کس بدون سبب سزا و محکوم به مجازات نمی‌شود طوریکه در این آیه فرموده است: (به سبب دروغی که می‌گفتند).

در آیه دریافتیم که: منافقان دو صفت زشت و پلید را در خود جمع کرده‌اند: یکی دروغ و دیگری انکار حق و تکذیب آن.

واقعاً! منافقان از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت و حسرت می‌خورند، و در رسیدن بدی و بلا به مسلمانان چنین‌اند که تا زمانی مصیبت بر ایشان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد، و به اصطلاح، کارد به استخوان نرسد، خوشحال نمی‌شوند. و بنابر عداوت و دشمنی شدیدی که منافقان با مسلمانان در درونشان دارند، آثار آن در کردار و صفات شان ظاهر می‌گردد، ایشان کافران را دوست خود می‌گیرند، و از دوستی با مسلمانان فاصله می‌گیرند، اسرار مسلمانان را به کفار می‌رسانند، و با آنها همدست و هم‌رمز شده‌اند. آنان را تشویق می‌کنند تا برضد مسلمانان به جنگ برخیزند، و مسلمانان را نابود ساخته یا حداقل بر آنان مسلط گردند، و در این راه از هیچ وسیله‌ای دریغ نمی‌کنند.

چرا منافقان توسط پیامبر اسلام بقتل نرسیدند؟

ابن کثیر در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: «حکمت در خودداری رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از کشتن منافقان - باوجود علم آن حضرت صلی الله علیه وسلم به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به عمر (رض) بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی (رض) در این باره می‌فرماید: «دلیل خودداری رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از کشتن منافقان، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم

وَأَمْوَالِهِمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». «مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾

و هنگامی که به آنها گفته شود: «در زمین فساد نکنید» می‌گویند: ما بجز اصلاح دیگر کاری نمی‌کنیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُصْلِحُونَ»: اصلاح گران.

تفسیر:

در آیات متبرکه ذیل آنگاه خدای دانا، بیان و توصیف پست و اعمال زشتکارانه آنان را آغاز و احوال و اوضاع پلید آنان را بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»: یعنی اگر جماعتی از مؤمنان به منافقان بگویند: با نفاق و دوستی با کفار و متفرق و متنفر ساختن مردم از ایمان آوردن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قرآن کریم فساد را برپا نکنید زیرا با همچو اعمال فساد انگیزتان در زمین فساد و تباهی رخ می‌دهد و باعث هلاکت مردم و ویرانی شهر و دیار آنان می‌گردد، و این شما هستید که سبب نفاق، تفرقه افگنی و نمونه بدی اخلاقی و مایه تفرق جمع مردم می‌باشید؛ جواب می‌دهند.

ابن مسعود فرموده است: فساد به معنی کفر و ارتکاب معصیت است، بنابراین هر کس مرتکب معصیت و نافرمانی الله شود، در سرزمین فساد ایجاد کرده است.

«قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (11)»: یعنی می‌گویند که ما مصلحانیم. و ادعا می‌کنند که اراده خیر و منفعت عمومی را دارند کار و پیشه‌ی ما هرگز ایجاد فساد و خرابکاری نبوده، بلکه ما جماعتی اصلاحگر و نیک رفتار هستیم، و همیشه برای استقرار خیر و صلاح تلاش می‌کنیم، بنابراین درست نیست ما را مفسد و خرابکار بخوانید. در آیه مبارکه به وضاحت در می‌یابیم که: منافق با ستایش نابجا از خود، در صدد تحمیق (أحمق ساختن) دیگران و توجیه خلافت‌های خویش است. منافق، فقط خود را اصلاح طلب معرفی می‌کند. «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (ممکن است کسی دچار مریضی سخت روانی باشد، ولی خیال کند که صحتمند است).

بلی! منافقان همیشه زیر نام اصلاح و خیرخواهی، مانع دعوت بسوی الله متعال و جهاد در راه او و امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند و مردم را از اسلام و تعالیم والای آن با مکر و حیلۀ شیطنانی‌شان متنفر می‌سازند، ایشان با برقرار کردن پیوند دوستی با کفار، مردم را از قرآن کریم و تعالیم والای آن متفرق می‌سازند، سپس کارهای زشت و فساد افروزی خود را اصلاح می‌نامند! و ادعا دارند که ما مردمانی مصلحیم! و در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم! و این روش منافقان در هر زمان و مکان است که فسادشان را در قالب صلاح معرفی می‌کنند و مؤمنان را به جهل و نادانی و ناهمی و کم

علمی متهم می‌کنند.

مفسر بیضاوی می‌فرماید: از آنجایی که قلب و نهادشان مریض بود، فساد را اصلاح می‌پنداشتند، و در نتیجه جزو گروهی درآمدند که خدا درباره‌ی آنان گفته است: **«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا... 8 فاطر»:** (پس آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را نیکو می‌بیند،) از این رو الله متعال به بلیغ‌ترین وجه عمل آنها را مردود معرفی کرده است که جمله را با حرف تأکید **«إِلَّا ي»** تنبیهی **«وإن»:** تقریری و تأکیدی آغاز کرده و خبر مبتدا را معرفه و ضمیر فصل را واسطه آورده و عدم شعور آنان را نشان داده است آنجا که می‌فرماید: **«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (12)»:** یعنی ای مردم! به هوش باشید، واقعا آنها مفسدند؛ نه دیگران. اما خود درک و شعور آن را ندارند؛ زیرا نور ایمان در قلب و نهاد آنها به تاریکی گراییده و محو گشته است.

قابل تذکر است که: حقیقت اصلاح آن است که دین حق بر سایر ادیان پیروزی یابد، و نسبت به اغراض و منافع این جهان احکام شرع بیشتر رعایت شود، و در راه دین به موافقت و مخالفت هیچ‌کسی هیچ‌گونه اعتنائی نشود. خداوند متعال در آیه مبارکه ذیل ادعای اصلاح‌گری شان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و می‌فرماید: **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)**

آگاه باشید! که آنها یقیناً فسادگرانند، و لیکن (فساد خود را) نمی‌فهمند. (۱۲)

تفسیر:

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (12)»: اما الله متعال ادعاهای دروغین ایشان را با شیوه‌ی رسا و بلیغ رد نموده آنان را در صف مفسدان قرار می‌دهد و ایشان را به صفت فسادگری در زمین که خاصیت حقیقی آنان است معرفی می‌کند و می‌فرماید: یعنی ای مردم! به هوش باشید، و (بدانید) که واقعا آنها مفسدند؛ نه دیگران. آنان فساد کنندگانند ولی نمی‌فهمند. منافقان نمی‌دانند که خود در حقیقت فسادکارانند زیرا با مؤمنان و رهروان راه حق دشمنی ورزیده مانع ایمان آوردن مردم به الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم و کتاب با عظمتش می‌گردند که این خود فسادکاری آشکار در زمین است. باید گفت که: نفاق و منافقت که همانا اظهار نمودن اسلام و پنهان داشتن کفر است از بزرگترین فسادها در روی زمین است. واز بزرگترین مصیبت این است که فساد برای انسان چنان مزین شود که حتی خود را مصلح و عمل خود را اصلاح بداند. امکان دارد انسان به فساد و تباهی در روی زمین مبتلا شود ولی به فسادکاری خود پی نمی‌برد، طوریکه آیه می‌فرماید: (ولی نمی‌فهمند). بلکه خود را از بهترین افراد جامعه قلمداد می‌کند!

مفسر این جریر طبری می‌فرماید: « منافقان به جهت نافرمانی پروردگارشان و تباه ساختن فرایض او در دین وی شک و شبهه ایجاد می‌کنند و با دشمنان خدا و رسولش هم پیمان شده در روی زمین به فساد ادامه می‌دهند.

یادداشت:

این آیه مبارکه به سبب اهمیت، از چهار خصوصیت مهم تأکیدی برخوردار است:

1 - «الا»: بیدار باشید، مواظب باشید، هوشیار باشید!

2 - «إن»: برای تأکید مطلب است.

3 - «هُم»: ضمیر فصل یا عماد که احمق بودن و سفاهت منافقان را می‌رساند.

4 - «ال»: بر سر کلمه «مفسدون» - «الْمُفْسِدُونَ» برای تعریف آمده، تا نهایت تباهکاری منافقان را آشکارتر گرداند. در يك بررسی کوتاه و مؤجز از آیات متبرکه قرآن در می‌یابیم که نفاق، آثار و عوارض بدی در روح، روان، اعمال و کردار شخص منافق ایجاد می‌کند که او را در دنیا و قیامت گرفتار مصائب می‌سازد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

و چون به آنها گفته شود (از دل) «ایمان بیاورید؛ چنانکه مردم ایمان آورده‌اند.» می‌گویند: «آیا ایمان بیاوریم چنانکه نادانان ایمان آوردند؟» آگاه باشید که خود آنها نادان‌اند، و لیکن (نادانی خود را) نمی‌دانند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، بیعقلان، نادانان. از مصدر سفاهت، به معنی: جهالت و بی‌عقلی.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ»: وقتی به منافقان گفته شود: ایمان بیاورید و اعتقادی درست و بدون نفاق و ریا داشته باشید، همانطور که یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم از مهاجران و انصار و صدیقان، صحابه و مؤمنان اهل کتاب ایمان آوردند، «قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»: از روی استهزاء و توهین و تحقیر به مؤمنان می‌گویند: انؤمن؟ استفهام است به معنی انکار و جحد یعنی - لانؤمن. مفسران مینویسند: همزه ی «أَنُؤْمِنُ» معنی انکار و مسخره و استهزاء می‌دهد؛ یعنی آیا ما هم مانند صهیب و عمار و بلال کم عقل و بیعقل ایمان بیاوریم؟

منافقان به گمان خود کسانی را که با صداقت اسلام را پذیرفته خود را در معرض سختیها، و خطرات قرار می‌دادند، کم خرد می‌پنداشتند. به گمان آنان این کاری بسیار احمقانه بود که انسان تنها به خاطر حق و حقیقت، دشمنی همه را به جان بخرد. به گمان آنان خواسته ی عقل و خرد این بود که آدم وارد بحث حق و باطل نشود، بلکه در هر امری تنها منافع خود را مدنظر قرار دهد.

مفسر بیضاوی در این مورد می‌فرماید: از آن جهت مسلمانان را به سفاهت متصف کرده‌اند که گمان می‌کردند، ایمان و اعتقادشان باطل و فاسد است، یا موقعیت و مکانیت آنان را محقر و خوار می‌دانستند؛ چون اکثر مسلمانان، افرادی فقیر و بینوا بودند، و حتی در بین آنان بردگانی مانند صهیب و بلال هم یافت می‌شد. (تفسیر بیضاوی 12/1).

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (13)»: اما الله متعال این صفت نادانی و بیخردی و حماقت را به خودشان نسبت داده و آن را منحصر به خودشان گردانید و فرمود: (هان، بدانید) ایشان در حقیقت بی‌خردانند و بیعقل‌اند ولی نمی‌دانند).

یعنی بدانید در حقیقت آنها سفیه و نادان‌اند؛ آنان جاهلان و بیخردان و نادانان‌اند که حق‌نپذیرفتند و نافرمانی کردند، نظر بر عاقبت ندارند و از فکر آخرت غافل‌اند آنها برای مصالح و اغراض فنا پذیر این جهان از آندیشه ی آخرت باز مانده‌اند چه نادانند کسانی که نعمت جاودان را از دست میدهند و چیزهای فانی و فرومایه را اختیار می‌کنند زیرا که دانش منافقان بحدی کوتاه و محدود است که چنین حقیقت آشکار و روشن را درک نمی‌

کنند و در خواب غفلت فرو رفته آند.

مفسیر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل آیه مبارکه مینویسد: علت اینکه خداوند متعال در بیان فسادکاری شان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آن که آنها از چنین علمی بی بهره اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی یابند، از این رو نسبت دادن بی علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است.

خواننده معزز!

باید گفت که: در حقیقت امر منافقان سفیهانند. آنها برای مصالح و اغراض فناپذیر این جهان از اندیشه آخرت باز مانده آند.

دانش منافقان به حدی کوتاه و محدود است که چنین حقیقت آشکار و روشن را ادراک نتوانند.

- دعوت دادن منافق بسوی خیر سودی ندارد، زیرا آنان عمق عداوت و دشمنی که با اسلام و مسلمانان دارد به او اجازه نمی دهد که حق را بپذیرد و ایمان بیاورد؛ بلکه مؤمنان را به تمسخر گرفته می گوید: «آیا مانند نادانان و کم خردان ایمان بیاوریم».
- منافقان در هر زمان و مکان خود پسند و مغرور و متکبر هستند از این رو قرآن سخن تحقیر آمیز آنان نسبت به مؤمنان را بیان نمود: «آیا مانند نادانان و کم خردان ایمان بیاوریم».
- ایمان داشتن و تسلیم خدا بودن، در نظر منافقان سبک مغزی (حماقت) است، بناً مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند، تا فریب ظواهر همچو اشخاص را نخورند. در فرهنگ قرآن، تسلیم حق نشدن، سفاهت است. باید غرور متکبرانه منافق، شکسته و با آن مقابله شود. افشای چهره دروغین منافق، برای جامعه اسلامی یک امر ضروری و حتمی است. بدتر و دردآورتر از هر دردی، جهل به آن درد است.
- منافقان جاهل ترین مردم هستند زیرا راه فریب و دروغ را در پیش گرفته اند و از سفاهت و بی خردی خود غافل آند. آیا این جهالت و سفاهت نیست که این گروه خط مشی خود را مشخص نمی کند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در می آید و استعداد و نیروی خود را در طریق شیطننت، توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمارد؟!!

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾

و هنگامی با مؤمنان روبرو شوند می گویند: ما (هم) ایمان آورده ایم، و هنگامی با شیطان های خود در خلوت روند، گویند: البته ما با شما ایم، جز این نیست که ما آنها (مؤمنان) را مورد استهزاء قرار می دهیم. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقُوا»: برخورد کردند، ملاقات نمودند. «إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ»: وقتی با دوستان

کفر پیشه و رؤسای شیطان صفت ایشان است خلوت گزیدند. «مُسْتَهْزِئُونَ (هزو): استهزاء کنندگان و مسخره کنندگان. «شیطان»: از «شَطْن» به معنای دور شده از خیر است و به هر شخص که انحراف کند، اطلاق شده و به انسان‌های بدکار و دور از حق نیز این فهم گفته می‌شود.

تفسیر:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»: منافقان هر وقت با مسلمانان روبرو می‌شوند از روی نفاق و دروغ و ظاهر سازی با آنان برخورد کرده و از روی نفاق و تزویر، ایمان و هواداری خود را اعلام می‌دارند. تابدینترتیب در منافع و غنایم سهیم گردند.

«وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ»: اما وقتی با پیشوایان و بزرگان منافق و کمره خود که همانا سازمان دهندگان شر و فساد هستند می‌گویند: «تَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ».

قابل دقت و تذکر که از فحوی کلمه «خَلَوْا» آیه مبارکه بر می‌آید که: تماس و ارتباط منافقان با مؤمنان، آشکار و علنی است ولی تماس آنان با کفار یا سران و رهبران خود، سری و محرمانه، در نهان و خلوت صورت می‌گیرد. هکذا منافق، شهادتِ صداقت را نداشته و از مؤمنان ترس و هراس شدیدی دارد.

طوریکه گفتیم: خلوت کنند می‌گویند: «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (14)»: ما در کفر و نفاق خود پایدار می‌باشیم و موافقت ما با مسلمانان و اظهار نمودن ایمان ما تنها از روی استهزاء و تمسخر و فریبکاری به آنان می‌باشد و در باطن امر نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم. ملاحظه میداریم که: منافق، نان خود را همیشه به نرخ روز می‌خورد.

آنان می‌گویند ما می‌گوشیم که: مسلمانان ساده لوح را فریب دهیم، گفتار ما مخالف کردار ما است؛ اما، مسلمانان از بی‌عقلی به ظواهر گفتار و سخنان ما اعتماد می‌کنند و ما را مسلمان می‌شمارند، به مال و فرزندان ما تعرض نمی‌کنند، حتی از مال غنیمت برای ما سهم هم می‌دهند.

این گروه منافق با چنین تعاملی خویش خواستند بین معاشرت با کفار و مصاحبت با مؤمنان جمع کنند ولی در عملکرد خویش موفق نشدند؛ زیرا اجتماع دو ضد نا ممکن است.

بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و در هر جامعه‌ای این گروه وجود دارند، منتهی باید بر اساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن عظیم الشان برای آنها بدست می‌دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری در بین مسلمانان و مجتمع اسلامی ایجاد کنند.

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان اند، اما باطناً دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هر چند در افراد مؤمن هم باشد که به عنوان خصلت‌های نفاق شناخته می‌شود. مثلاً در حدیث متفق علیه آمده است: «چهار خصلت هست که اگر همگی در یک شخص باشند، او مُنَافِق خالص است، و هرکسی خصلتی از آنها در او باشد خصلتی از نفاق در او وجود دارد. تا این که آنها را بگذارد: هرگاه سخن بگوید، دروغ باشد و هرگاه وعده داد، وعده خلافی کند، و هرگاه کسی به او اطمینان کند و امین بشمارد، خیانت نماید و هرگاه عهد و پیمان ببندد آن را نقض کند».

(صحیح بخاری (34 و 3178) صحیح مسلم (58).

شان نزول آیه 14:

- واحدی و ثعلبی از طریق محمد بن مروان سدیی صغیر از کلبی از ابو صالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: روزی عبدالله بن ابی و یارانش بیرون آمدند و با أصحاب کرام ربرو شدند، عبدالله بن ابی به یاران خود گفت: ببینید چطور این بی‌خردها را از شما دور می‌کنم. سپس پیش رفت و دست ابوبکر (رض) را گرفت و گفت: آفرین به صدیق بزرگ مرد بنی تیم و دانشور دین اسلام و همراه رسول الله صلی الله در غار ثور و کسی که جان و مال خود را برای رسول الله فدا کرد. سپس دست عمر (رض) را گرفت و گفت: آفرین بر فاروق مهتر و بزرگ خاندان بنی عدی بن کعب بازوی پرتوان و نیرومند دین خدا و کسی که سر و مالش را فدای رسول الله کرد. بعد از آن دست شیر خدا علی (رض) را گرفت و گفت: آفرین بر پسرکاکا و داماد رسول الله سرور و پیشوای بنی هاشم بعد از رسول الله، پس از هم جدا شدند. عبدالله به یاران خود گفت: دیدید چگونه رفتار کردم، هرگاه با آنها رو در رو شدید همین روش را به کار بندید، یارانش او را تحسین و ستایش کردند. مسلمانان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و این موضوع را به اطلاع او رساندند. پس این آیه نازل شد.

عبدالله بن ابی سرکرده منافقان:

عبدالله بن ابی بن مالک بن حارث بن عبید بن مالک، مشهور معروف به ابن سلول، از جمله رهبران قبیله خزرج بود، سلول نام پدر و به روایت نام جدّ مادری اش است، مؤرخان کنیه او را عبدالله بن ابی، ابوالحباب گزارش داده اند. عبدالله بن ابی بارها به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وسلم قیام نموده از جمله در جنگ احد (سال سوم هجری جنب کوه احد)، غزوه بنی قینقاع (اولین جنگ پیامبر اسلام با یهودان مدینه بود که در نتیجه یهودان محاصره و تبعید شدند)، و غزوه بنی نضیر (دومین غزوه پیامبر اسلام با یهودان بود که در ربیع الاول سال چهارم هجرت به وقوع پیوست قابل تذکر است که: قبیله های بنی نضیر بنی قینقاع و بنی قریظه از هم پیمانان رسول الله بشمار می رفتند.) و غزوه تبوک (که در رجب و شعبان سال نهم هجری در تبوک به وقوع پیوست) منافقان به سرکردگی ابن سلول از همراهی کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی کردند. عبدالله بن ابی همچنین همراه با پیروانش با تعدادی از چهره های مشهور یهود از جمله حی بن اخطب و یاسر بن اخطب تعاون و دوستی داشت. وی در طول حیات خویش مشکلات متعددی را برای جامعه اسلامی به وجود آورد. به همه حال رسول الله صلی الله علیه وسلم با ایشان از مدار کار می‌گرفت. وی پس از غزوه تبوک در نهمین سال هجری قمری در گذشت.

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

الله آنان را مسخره می‌نماید و آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد تا سرگردان شوند. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمْدُهُمْ»: به آنان فرصت می‌دهد. «يَعْمَهُونَ» (عَمَهُ): سرگردان و متحیر و در برابر حق کورند.

تفسیر:

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»: الله متعال در برابر تمسخر و استهزای منافقان نسبت به مؤمنان، آنان را در فرصت مناسب مجازات می‌کند و با دفاع نمودن از مؤمنان راستین و فرود آوردن خواری و ذلت و حقارت بر منافقان، از ایشان انتقام می‌گیرد.

مجازات الهی، متناسب با گناهان است. طوریکه در آیه مبارکه در برابر «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»، «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» آمده است. در این آیه مبارکه در می‌یابیم که منافقان با الله متعال در طرف واقع اند نه با مؤمنان. (آنها مؤمنان را مسخره می‌کنند، ولی الله متعال به حمایت مؤمنان به جواب مسخره‌ی آنان را می‌پردازد).

ابن عباس (رض) فرموده است: به عنوان انتقام آنان را مسخره می‌کند و مانند فرموده «وَأَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ»: عذاب و کیفر آنها را به تأخیر می‌اندازد.

مفسر جلیل القدر این کثیر فرموده است: خدای توانا بدین ترتیب خبر داده است که آنها را به پاس مسخره و ریشخندشان عذاب داده و به خاطر فریب و نیرنگشان، آنها را مجازات می‌دهد. بنابراین، خبر از مجازات را جانشین خبر از عملی قرار داده است که به سبب آن سزاوار عذاب اند، پس در لفظ متفقند ولی در معنی مختلف. (علمای علم بیان این گونه تعبیر را مشاکله می‌گویند و آن عبارت است از این که دو جمله در لفظ یکی باشند، ولی در معنی مختلف).

علماء تمامی تعبیراتی که از این قبیل در قرآن آمده است، به این شیوه توجیه کرده‌اند. از قبیل: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» پاداش بدی، کیفری همسان آن است. همچنین مانند «فَمَنْ أَعَدَّى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ» هرکس بر شما تجاوز کرد، شما هم به او تجاوز کنید، که تجاوز اول، ظلم و ناروا است ولی تجاوز دوم، مقابله به مثل و عدالت است.

«وَوَيْدُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15)»: یعنی به آنان مهلت می‌دهیم و آنها را رها می‌کنیم تا هر چه بیشتر در طغیان و گمراهی و کفر خود سرگردان و متردد بمانند. به طوری که نتوانند راه به جایی ببرند؛ زیرا خدای توانا دریچه‌ی قلب و نهاد آنان را مسدود کرده و پرده‌ی سیاهی را بر بینایی آنان کشیده است. لذا راه هدایت و رهایی را نمی‌بینند و راه به جایی نمی‌برند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

آنان کسانی هستند که گمراهی را به عوض هدایت خریدند، پس تجارت آنها سودی نداد، و هدایت نیافتند. (۱۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضلاله»: سردرگمی و انحراف از جاده مستقیم و گم‌کردن راه و سرچشمه هدایت است. «مُهْتَدِينَ»: راه یافتگان، هدایت شدگان.

تفسیر:

منافق، سود و زیان خود را نمی‌شناسد و لذا هدایت را با ضلالت معامله می‌کند. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»: منافقان گمراهی را با هدایت مبادله و معاوضه کردند. ضلالت به معنای حیرانی و سرگردانی و انحراف از راه راست و گم کردن راه هدایت است یعنی آنها ایمان را با کُفر معاوضه کردند و گمراهی را گرفتند.

«فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ»: وقتی منافقان گمراهی را گرفتند و در مقابل آن، راه راست را

دادند بدون شک که در این تجارت خسارتمند شدند زیرا خریدن کفر به جای ایمان و ترک نمودن هدایت به سوی گمراهی و ترک نمودن جماعت به سوی جدایی و ترک نمودن امنیت به سوی ترس و هراس و بالاخره ترک نمودن سنت به سوی بدعت تجارتي است که صاحب آن هرگز سودی از آن نخواهد برد.

«وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (16)»: یعنی در کارشان راه راست و درست را پیش نگرفتند؛ زیرا نیکبختی دو جهان را از دست دادند.

باید گفت که انسان در زندگی خویش در بسیاری از حالات طوری تصور میکند که گویا: عمل نیکی را انجام داده است در حالیکه عمل او از بدترین اعمال است طوریکه منافقان چنین گمانی دارند.

منافقان در آنچه که گمان منفعت بردن از آن را دارند خسارتمند هستند، طوریکه آیه متبرکه بیان یافت که: «پس تجارت آنها سودی نداد». مسلماً این چنین تجارتي سودی نخواهد داشت، بلکه در این کار بزرگترین ضرر را متحمل خواهد شد؛ «قُلْ إِنَّ الْخُسْرَانَ الْأَذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ - ۱۵» (الزمر: 15): «بگو: همانا خسارتمندان (حقیقی) کسانی هستند که جان و اهلشان را در قیامت از دست داده اند. هان! این همان زیان و خسارت آشکار است».

این گروهی که بر نفاق عادت کرده اند، هدایت نمی‌شوند چون گمان می‌برند که کار نیک می‌کنند. لذا به حق بر نمی‌گردند و این خصلت در هر فاسق و مبتدع وجود دارد؛ زیرا گمان می‌برد که وی برحق است و دیگران بر باطل. بنابراین انسان‌های عامی و ساده به مراتب از اینها بهترند.

مؤمنان با کردار و گفتار سعی در پاکسازی جامعه از آلودگی و فساد و آراستن آن به خوبی‌ها دارند، ولی منافقان در مسیری بر عکس، نهی از معروف و امر به منکر را پیشه می‌کنند و در پوشش اصلاح و پیراستن جامعه از آلودگی‌ها تلاش می‌کنند که فساد، فراگیر و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود تا بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شوم خود برسند.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾

داستان منافقان همانند داستان کسی است که آتشی آفروخته پس چون آتش اطراف او را روشن ساخت، الله آن روشنی را از آنها بُرد، و آنها را در تاریکی‌های رها کرد که چیزی را دیده نمی‌توانند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«استوقد» (وَقَدَ): برافروخت، آتش روشن کرد. «مثل منافقان مانند شخصی است که؛ به سختی آتشی را غرض یافتن راه روشن کند و همینکه آتش چهار اطرافش را روشنایی کرد، الله نورش را زایل ساخت و در میان تاریکی‌های که نمی‌بینند رهای شان کرد»

ملاحظه میشود که: منافق برای رسیدن به نور، از نار (آتش) استفاده می‌کند ولی این را فراموش کرده است که همین آتش دارای خاکستر، دود و سوزش نیز میباشد.

قابل دقت و تذکر است که: نور اسلام عالم‌گیر جهانی است، ولی نوری که منافقان در سایه‌ی آن تظاهر به اسلام می‌کنند، در شعاعی کمتر و روشنایی آن زود گذر و ناپایدار است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: تذکر مثال ویا آوردن مثل، برای إفهام و تفهیم سامع یک روش بی نهایت مفید و موثری است و نقش سازنده ای دارد، زیرا با إرایه مثال سامع و شنونده؛ مسائل معقول را محسوس و بدینوسیله راه را نزدیک و عمومی می‌کند، درجه اطمینان را بالا می‌برد و لجاجت را خاموش می‌سازد. در قرآن عظیم الشان مثال‌های زیادی آمده است که از آنجمله در ذیل به چند مثال توجه شما را جلب می‌داریم:

بطور مثال:

- مثال حق، به آب و مثال باطل به قف که در روی آب است. (سورة رعد/ آیه: 11).
 - مثال حق به شجره‌ی طیبه و از باطل به شجره‌ی خبیثه. (ابراهیم/ 26).
 - تشبیه اعمال کفار به خاکستری در برابر تندباد. (ابراهیم/ 18)
 - ویا تشبیه کارهای آنان، به سراب. (سورة نور/ 39). (سراب مانند در صحرا از تبلور آفتاب با ریگ و گرمی صحرا موجوده، ناظر از دور آب دیده، که شخص تشنه فریب می‌خورد).
 - تشبیه بت‌ها و طاغوت‌ها به خانه عنکبوت. (عنکبوت/ 41).
 - تمثیل دانشمند بی‌عمل به حمار (خر) که کتاب حمل می‌کند. (جمعه/ 5).
 - و تمثیل غیبت، به خوردن گوشت برادری که مرده است. (سورة حجرات/ 12).
 - هکذا همین آیه (17 بقره) نیز در مقام تشبیه مجموعه‌ای از رو حیات و حالات منافقان است. آنان، آتش را برای یافتن راه خویش روشن می‌سازند، ولی خداوند متعال نورش را از بین می‌برد و بجزدود و خاکستر و تاریکی چیزی دیگری برای آنان باقی نمی‌ماند طوری که می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا»: یعنی حالت و وضع شکفت انگیز و نفاق آنها، مانند حال و وضع شخصی است که آتشی را برای گرم کردن خود و ایجاد نور و روشنایی برافروخته باشد، و هنوز روشن نشده خاموش گردد، و او خود در تاریکی مطلق و بیم و هراسی شدید باقی بماند.
- ابن مسعود (رض) و جمعی دیگر از صحابه کرام در تفسیر این آیه مبارکه فرموده‌اند: «پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، پس داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌آفرورد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطراف خویش را ببیند تا به این وسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود، بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت بر جای خود ایستاده می‌شود، و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای مودی پیرامون خوش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمت‌ها برخوردار گشت، ناگهان کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر فرق کرده نمیتواند.» این روایت را مفسران بزرگوار این کثیر و فخر رازی در تفاسیرشان و أبو حفص دمشقی در «اللباب فی علوم الکتاب» نیز ذکر نموده‌اند.

امام فخر رازی در این مورد می‌فرماید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را

با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چرا که هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

«فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» پس آن هنگامیکه آتش اطراف او را روشن گردانید و انس و آرامشی یافت خداوند آن را خاموش ساخت و آتش متلاشی گشته و نور و روشنایی محو و نابود شد. و آنها دیگر نتوانستند اطراف خود را ببینند و در ظلمت شب در میان صحرا متحیر ایستادند.

واقعیت اینست کسی که از يك نور حقیقی مستفید نشود، در ظلمات متعدّد باقی خواهند ماند. «بِنُورِهِمْ... فِي ظُلُمَاتٍ» (کلمه «نور» در ایه مبارکه مفرد و کلمه «ظلمات» که در آیه ذیل می آید جمع است).

«وَوَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (17)»: یعنی آنان را در تاریکی شدید و بیم و هراسی سخت رها کرده و بدون این که ره را پیدا نمایند، کورکورانه دست و پا می زنند.

شأن نزول آیه:

قول ابن عباس و قتاده و مقاتل و سدی آن است که این آیه مبارکه در شأن منافقان فرو آمد، و عده ای میگویند در شأن یهودان است، چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و بدست عرب افتاد یهودان در تورات خواندند که پیامبر آخر الزمان محمد خواهد بود، پس از دیار شام برخاستند تا به مدینه آمدند، مردی بود با این یهودان او را عبدالله بن اهبان می گفتند ایشان را پند می داد و نصیحت می کرد و نعت مصطفی و سیرت و اخلاق وی چنانکه در تورات دیده بود، برایشان می خواند. وی میگفت امیدوارم که بروزگار او در رسم و او را در یابم و به وی ایمان آورم. اگر به روزگار او برسّم چه خوب است و الاّ مُقام و منزلت وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید و قدم از جاده ای شریعت وی بیرون نگذارید. یهودان این نصیحت را قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل می داشتند و در امید این روشنایی روزگار می گذراندند تا بوقت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم، بادر نظر داشت اینکه یهودان چون بعیان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب می خواندند با وجود آن بدان کافر شدند و در ظلمت کفر باقی ماندند، پس رب العالمین ایشان را این مثل زد. بعد از مرگ نور اقرار ایشان منتهی (خاموش) گشته در ظلمات، ندامت، حسرت، سخط و عقوبت درمانند، پس چگونه از کفر باز آیند در حالیکه رب العالمین به شقاوت ایشان حکم کرده و گفته «ان الذین حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون». (یونس/96).

همچنان طبری به نقل از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران، چنین می گوید: دو مرد از منافقان اهل مدینه از پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم فرار کردند که نزد مشرکان مکه بروند. در راه باران تندی همراه رعد و برق و صاعقه که در آیه های زیر توصیف شده، به آنان زد و درماندگی و تاریکی فرایشان گرفت و چون صدای هولناک صاعقه را شنیدند از ترس این که به گوششان فرو رود و بمیرند، انگشتانشان را در گوششان فرو می بردند و هرگاه برق می درخشید، در روشنایی آن چند قدم جلو میرفتند و چون برق فروکش می کرد، در جای خود متوقف می شدند و می گفتند: ای کاش! از این رویداد نجات می یافتیم و پیش محمد می رفتیم و دست را در دست او می گذاشتیم. وقتی هوا آرام گرفت و تاریکی از بین رفت و پایان یافت؛ آن دو پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند و دست در دست او نهادند و مسلمانان خوبی شدند. این است که خداوند، موفقیت این دو را برای منافقان مدینه، بطور مثال بیان فرموده است.

باید یادآور شد که: برخی از انسانها در بدایت دارای ایمان واقعی و حقیقی میباشند، ولی کم کم همین انسان به انحراف گرایش پیدا نموده و منافق می شود. طوری که در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: کلمه «نورهم» در این آیه و جمله «لایرجعون» در آیه بعد نشان می دهد که منافقان نوری داشتند، ولی بعد از همین نور برآمدند.

لطیفه:

علامه ابن قیم الجوزیه (691 - 751 هجری قمری) فرموده است: در این گفته ی الله متعال به دقت اندیشید که فرموده است: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» و نگفته است: «ذهب الله بنارهم»، با این که سیاق کلام چنان اقتضاء می کند تا با اول آیه تطابق داشته باشد آنجا که فرموده است: «اسْتَوْفَدْنَا نَارًا»؛ چون در «نار» هم روشنایی و هم قدرت سوختن وجود دارد. در اینجا خدای متعال روشنایی آن را برده و قدرت سوزاندن را باقی گذاشته است! دقت کنید چگونه گفته است: «بِنُورِهِمْ» و نگفته است: «بضوئهم»؛ چون ضوء نور اضافه است. و اگر می گفت ضوء آنها را برد، چنان گمان می رفت که فقط نور اضافه را برده است؛ نه اصل آن را! و دقت کنید که گفته است: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» یعنی کلمه ی نور را مُفْرَد آورده است، سپس گفته است: «وَوَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ» یعنی ظلمات را به صیغه ی جمع آورده است؛ چون حق و درستی فقط یکی است و آن عبارت است از راه راست که جز آن به سرمنزل مقصود نمی رسد. به عکس راه باطل و نادرست که متعدد و متنوع است، به همین دلیل خدای سبحان در چندین آیه «حق» را مفرد و «باطل» را به صیغه ی جمع آورده است از جمله: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ»: که در اینجا سبیل باطل را به صورت جمع و سبیل حق را به صیغه ی مفرد آورده است. (نقل از محاسن «التأویل» قاسمی).

صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾

آنها کر (از شنیدن حق) و گنگ آند (از نطق حق) و کورند (از دیدن نور هدایت)؛ بنابراین از راه خطاء به راه راست باز نمی گردند. (١٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُمُّ»: کران، جمع اصم، «بُكْمٌ»: گنگان، جمع ابکم، «عُمِيٌّ»: کوران، جمع اعمی. حق ندیدن منافقان دو دلیل دارد: یکی آنکه فضای بیرونی آنان تاریک است؛ «فِي ظُلُمَاتٍ» و دیگر آنکه خود چشم دل را از دست داده اند. «صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ»: کسی که نعمت عطا شده ای الهی را در راه حق مورد استفاده قرار ندهد، مانند شخصی است که اصلاً فاقد آن نعمت باشد.

تفسیر:

«صُمُّ»: یعنی مانند ناشنوایان از شنیدن و دریافت نیکی عاجزند. یعنی: صاحبان این آتش بر آفرورخته، پس از خاموش شدن آن کر شده اند، به طوری که صدای هیچ آواز دهنده ای را که به سوی راه راست فرایشان می خواند، نمی شنوند.

«بُكْمٌ»: یعنی مانند افراد گنگ از گفتن مطالبی که به حال آنان مفید باشد، ناتوانند. «عُمِيٌّ»: یعنی بسان افراد نابینا راه هدایت را نمی بینند و نمی توانند آن را در پیش گیرند. «فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (18)»: یعنی از نادرستی و کجروی بر نمی گردند و دست بردار نیستند. یعنی قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه اند اهل نفاق که اسلام آورده و

سپس کافر شده‌اند.

منافقان با این اوصاف می‌میرند و با این اوصاف در روز رستاخیز محشور می‌شوند. بدین ترتیب در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: الله تعالی منافقان را موافق آنچه از تاریکی و ظلمتی که در دل دارند سزا و مورد مجازات قرار میدهد یعنی نور را از دل‌هایشان می‌برد. آن هم به سبب آنچه که خودشان بدست آوردند. طوری که در جای دیگری می‌فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (الصف: 5) «پس هنگامی که (از حق) منحرف گشتند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت».

الله متعال گوش‌های منافقان را کر ساخته است که از شنیدن حق عاجزند و اگر بشنوند از آن نفع هم نمی‌برند طوری که الله تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (سوره الأ نفال: 21) و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم و آنها نمی‌شنوند».

منافقان مانند گنگ نمی‌توانند به حق زبان باز کنند و مانند کور نمی‌توانند حق را ببینند. منافقان از گمراهی و جهالتشان بر نمی‌گردند، زیرا گمان می‌برند که خودشان برحق‌اند و دیگران بر باطل. بنابراین این گروه تنها در ظاهر با مؤمنان‌اند و در باطن با کافران، و آنچه را که انسان در دل دارد مشکل است که از آن برگردد.

خواننده معزز!

قرآن عظیم الشان در ستایش برخی پیامبران می‌فرماید: آنان دست و چشم دارند، «و اذکُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ» (ص، 45). شاید مقصود آن است که کسی که دست بت‌شکنی دارد دست دارد، کسی که چشم خدا بین دارد چشم دارد، پس منافقان که چنین دست و چشمی ندارند، در واقع همچون ناقص الخلقه‌هایی هستند که خود مقدمات نقص را فراهم کرده و وسائل شناخت را از دست داده‌اند. لذا در این سوره درباره منافقان تعبیری همچون «لایشعرون، ما یشعرون، لایعلمون، لایبصرون، یعمهون، صم، بکم، عمی، لا یرجعون» بکار رفته است.

نظر، غیر از بصیرت است. در سوره اعراف می‌خوانیم: «تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَ هُمْ لَا یُبْصِرُونَ» (اعراف/198). می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند، در حالی که نمی‌بینند. یعنی چشم بصیرت ندارند که حق را ببینند.

عدم استفاده درست و صحیح از امکانات و وسائل شناخت و معرفت، مساوی با سقوط و به معنی از دست دادن انسانیت است. طوری که در سوره اعراف آیه 179 می‌خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اذانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» آنان قلب دارند، ولی نمی‌فهمند، چشم دارند ولی نمی‌بینند، گوش دارند ولی حق را نمی‌شنوند، این گروه همچون چهارپایان بلکه از آنها پست‌تر و گمراه‌ترند، ایشان غافل هستند.

جزای آن‌ده از اشخاصیکه در دنیا خود را به کوری و کری و گونگی می‌زند، در روز محشر هم بمثابة کور و کر و گونگه می‌باشد. طوری که در (آیه 97 سوره اسراء) آمده است: «وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ عُمِیًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا» (و ما در روز قیامت، آنان را کور و کر و گونگه محشور می‌کنیم).

أَوْ كَصِیْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبُرْقٌ یَّجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِی اذانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِیْطٌ بِالْكَافِرِینَ ﴿۱۹﴾

یا (سرگذشت آنان) مانند حالت کسانی است که به باران تندی گرفتار شده باشند که از آسمان فرو می‌ریزد و در آن، تاریکی‌ها و رعد و برق باشد و از ترس صدای صاعقه‌ها و مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد و در قبضه قدرت او هستند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَيَّبَ» (صوب): باران تند و پی در پی، توفنده. «رَعْدٌ»: حرکت شدید، صدای برخورد هوا وقتی که در میان ابرها جمع می‌شود، تندر، غرش، «بَرْقٌ»: نوری است که در ابر جرقه می‌زند (روشن می‌گردد) و به همان علت، از برخورد هوا و اتصال جاذبیت و ربایش بار مثبت و منفی ابر ایجاد می‌گردد. «الصَّوَاعِقُ»: جمع صاعقه: صداهای هولناک در میان باران و برق، آتش و برقی که از بالا فرود آید.

تفسیر:

«أَوْ كَصَيَّبٍ مِنَ السَّمَاءِ»: این مثال دوم منافق است. یعنی داستان شان در سرگردانی و تردید و آشفتگی، همانند جماعتی هستند که در معرض «بارانی سخت و طوفانی از آسمان قرار گرفته‌اند» که این باران طوفانی زمین را تار کرده و با رعد و برق و صاعقه همراه باشد.

«فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ»: یعنی در آن هوای ابری و باران زار، در آن تیرگی مطلق و شدید که غرش رعد، گوش‌ها را کر می‌کند و شدت برق، نور چشمانشان را می‌رباید، خداوند متعال، منافق را به شخص در باران مانده‌ای تشبیه کرده که مشکلات باران تند، شب تاریک، غرش گوش خراش رعد، نور خیره کننده‌ی برق، و هراس و خوف مرگ، او را فراگرفته است، اما او برای حفظ خود از باران، نه پناهگاهی دارد و نه برای تاریکی، نوری و نه گوشی آسوده از رعد و نه روحی آرام از مرگ.

«يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ»: یعنی برای دفع خطر صاعقه‌های تند و متوالی، سر انگشتان را در گوش گذاشته، و از فرط آشفتگی و ترس و هراس، گمان می‌کنند که این عمل آنها را نجات می‌دهد.

«حَذَرَ الْمَوْتِ»: یعنی از ترس مرگ، انگشتان خود را در گوش می‌گذارند. «وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (19)»: «الله متعال از هر سو و جهتی بر کافران احاطه دارد و بر آنان کاملاً مسلط است. «احاطه» بمعنای: محاصره نمودن از تمامی جوانب است. طوری که شخص محاصره شده به هیچ وجه نمی‌تواند خود را از این حصار نجات دهد و فرار نماید.

منافقان باید بدانند که خداوند بر آنها احاطه کامل دارد و هر لحظه اراده فرماید، اسرار و توطئه‌های آنها را افشاء می‌کند.

یعنی اینکه حق تعالی به کسانی که نگروریده‌اند و ایمان نیاورده‌اند و منافق هستند آگاه و داناست، و نیز بر افعال و اقوال ایشان احاطه کننده است و مجازات و مکافات آنان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید. منافقان از هر طرف در کشاکش و اضطراب و هراس گرفتار می‌باشند و با وجود این می‌خواهند با تدابیر بیهوده مثل انگشت در گوش کردن از خود محافظت کنند غافل از اینکه قدرت خداوند تعالی از هر طرف بر آنها مستولی، غالب، مسلط است، آنان از عذاب دردناک هرگز نجات نخواهند یافت.

قرآن عظیم الشان در آیین آیه مبارکه باران را برای قرآن کریم مثل آورده است. یعنی: مؤمنانی که به قرآن ایمان آورده‌اند مانند گیاهان و درختانی‌اند که بوسیله باران سیراب و بارور می‌شوند اما کسانی که نفاق پیشه نموده و به قرآن ایمان نیاورده‌اند مانند بارانی است که تاریکی‌ها و رعد و برق به همراه دارد و ایشان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند. بلی! در این قرآن آیات تکان دهنده‌ای است که منافقان را در ترس و بیم می‌اندازد مانند کسی که از شدت تاریکی و بانگ‌های خوفناک و باران شدید احساس خطر می‌کند و به جایی پناه می‌برد که هرگز در آن نمی‌تواند پناه یابد. منافقان نیز راه دیگری جز این نیافتند که گوش‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن کریم ببندند.

منافقان غرق در مشکلات و نگرانی‌ها می‌شوند، و در همین دنیا نیز خوف و اضطراب و رسوایی و ذلت دامن گیرشان می‌شود.

شأن نزول آیات 19 - 20:

ابن جریر از طریق سدی کبیر از ابو مالک و ابو صالح از ابن عباس (رض) و از مره از ابن مسعود و عده‌ای از اصحاب (رضی تعالی عنهما) روایت کرده است: دو نفر از منافقان مدینه از نزد رسول خدا فرار کردند و رهسپار دیار مشرکان شدند. در میان راه به بارانی که الله متعال غرش و حشتزای رعد و برق و صاعقه آن را یادآور شده است دچار گردیدند. آن دو با وقوع رعد و برق از ترس مرگ سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان فرو می‌کردند تا مبادا صدای وحشت‌انگیز صاعقه، موجبات مرگ آن‌ها را فراهم سازد و هرگاه برق می‌درخشید به روشنی آن راه می‌رفتند و چون درخشش برق ناپدید می‌شد پیش پای خود را نمی‌دیدند و متوقف می‌شدند. در آن لحظات جانکاه و دشوار گفتند: اگر این شب هولناک را به سلامت صبح می‌کردیم. سحرگاه نزد محمد صلی الله علیه وسلم بازگشته دستان خود را در دستش می‌گذاشتیم و با او بیعت می‌کردیم. سپس حضور رسول الله آمدند و مسلمان شدند و به اسلام پایبندی خوبی نشان دادند.

خدای متعال حالت این دو منافق فراری را برای منافقان مدینه مثل آورده است: «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حُدُورَ الْمَوْتِ» «آنها از بیم مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذاشتند تا از صدای صاعقه محفوظ بمانند» هرگاه منافقان در مجلس رسول الله (حاضر می‌شدند، از بیم سخنان او و از این که در باره آن‌ها وحی نازل گردد و از راز آن‌ها پرده بردارد و در نتیجه تباه و هلاک گردند، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان می‌گذاشتند. چنانچه آن دو منافق فراری، انگشتان خود را از بیم مرگ بر گوش‌هایشان گذاشتند. کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوًا فِيهِ «هرگاه برق پیرامون آن‌ها را روشن می‌کرد در پرتو آن چند گامی می‌رفتند» و هرگاه دارایی و ثروت منافقان رو به فزونی می‌نهاد و صاحب فرزندان متعدد می‌شدند و فتح و پیروزی چشمگیر نصیب‌شان می‌گردید و غنایم فراوان به دست می‌آوردند به راه اسلام قدم می‌نهادند و می‌گفتند: بدون تردید دین محمد صلی الله علیه وسلم حق است و در این راه استقامت و پایداری نشان می‌دادند، چنانچه آن دو منافق حین پرتو افشانی برق راه می‌رفتند. «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» «و چون تاریکی بر آن‌ها مستولی می‌گشت متوقف می‌شدند» و هرگاه دارایی و فرزندان منافقان تباه و هلاک می‌شد و دچار مصیبتی می‌گشتند، می‌گفتند: سبب همة این بدبختی‌ها دین محمد است، پس مرتد می‌شدند و از اسلام برمی‌گشتند. چنانچه آن دو منافق وقتی که برق ندرخشید و فضا تاریک شد از رفتن بازماندند.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

نزدیک است که برق چشم‌هایشان را برباید، و هر گاه بر آنها روشنی بخشد پیش روند، و چون راه شان را تاریک کند ایستاد شوند، و اگر الله می‌خواست گوش و چشمانشان را از بین می‌برد، چرا که خداوند بر هر چیز توانا است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَخْطَفُ»: خطف، ربودن، قاپیدن. «قَامُوا»: ایستادند، توقف کردند.
«سَمِعَ»: نیروی شنوایی. در اینجا به معنی عضو شنوایی، یعنی گوش است.

تفسیر:

«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ»: نزدیک است که روشنایی برق بینهایی چشمهای آنان را از بین ببرد چون آنان در گمراهی و اندیشه های تاریک خویش مبتلا و سرگردان اند آنان زمانیکه غلبه فروغ اسلام و ظهور معجزات را می‌نگرند آگاه می‌شوند و ظاهراً به صراط مستقیم می‌گریند و زمانیکه تکلیف دنیوی بر آنان غلبه کرد بر کفر خویش استوار می‌مانند.

«كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ»: یعنی هر گاه که برق بدرخشید و آن درخشش راه را روشن کرد ایشان در آن روشنی بروند، «وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا»: یعنی وقتی که نور و پرتو برق و فروغ آن ناپدید می‌شد، آنها از حرکت باز ایستاده و در جای خود متوقف می‌شدند. این تعبیر به خوبی نهایت سرگردانی و نادانی آنها را منعکس می‌سازد و جلوه ای از آن را ترسیم می‌کند؛ لذا هر وقت فروغی از برق و نور می‌یافتند، باوجود این که بیم داشتند بینایی خود را از دست بدهند، از آن استفاده کرده و چند گامی به جلو می‌رفتند، و هر وقت پرتو نور ناپدید می‌شد، از حرکت باز ایستاده و از ترس این که به چاله ای سقوط کنند، در جای خود می‌ایستادند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ»: سنت الهی، آزادی دادن به همه است و گرنه خداوند می‌توانست منافقان را کر و کور کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: منافق به سبب اعمالی که مرتکب می‌شود، هر لحظه ممکن است گرفتار قهرالهی شود. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: یعنی اگرالله متعال می‌خواست بر شدت صدای رعد می‌افزود، و آنها را کر کرده و نیروی شنوایی آنها را می‌گرفت، و نور برق را بیشتر می‌کرد و آنها را کور کرده و بینایی آنها را از بین می‌برد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (20)»: در اینجا الله متعال قدرت و تسلط خود را بر انجام هر کاری بیان می‌دارد تا منافقان بدانند که اوتعالی بر همه چیز حاکم و مسلط است یعنی خدای متعال بر انجام دادن هر چیزی توانا و مقتدر است، هیچ موجودی از موجودات زمین و آسمان، او را از انجام دادن خواسته هایش ناتوان نمی‌کند.

شیخ ابن جریرطبری گفته است: در اینجا خداوند خود را توانا و مقتدر بر انجام دادن هر چیزی معرفی کرده است، تا منافقین را از سلطه و قدرت خود برحذر دارد و به آنها بفهماند که بر آنان مسلط است، و می‌تواند بینایی و شنوایی آنها را از بین ببرد. (تفسیر طبری 79/1).

بطور مؤجز و خلاصه باید گفت که: ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن‌گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش

می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

یادداشت:

قرآن کریم در همان ابتدای سوره البقره انسان‌ها را در ارتباط با اعتقاد به الله تعالی به سه دسته و سه کتگور؛ مؤمنان، کافران و منافقان تقسیم کرده و روحیات، رفتارها و خصوصیات هر یک را بیان کرده است. در این میان درباره منافقان علاوه بر اختصاص سوره‌ای به آنان (سوره المنافقین) در بیشتر سوره‌های مدنی از آنان سخن به میان آمده است اما جامع ترین سوره درباره منافقان، سوره التوبه است که به بیان و خصوصیت‌ها و رفتار آنان پرداخته شده است. چون خطرهای این گروه نسبت به هر گروه دیگر جامعه اسلامی را تهدید می‌کند. و قرآن هم، دشمنان را، خصوصاً منافقان را با خصوصیات شان به مسلمانان معرفی می‌کند؛ چون نفاق شناسی گامی در راستای افزایش بصیرت جامعه است. و نفاق یکی از کانون‌های فتنه است و شناخت چهره نفاق و آگاهی از نشانه‌های منافقان سبب می‌شود تا فتنه انگیزی‌ها و توطئه‌های آنان خنثی شود و جامعه اسلامی فریب آنها را نخورد و در دام توطئه‌ها نیفتد. چون این دانه سرطانی از همان ابتدای هجرت پیامبر (ج) به مدینه عرض وجود نمود.

چهره منافق در قرآن:

منافق در عقیده و عمل، برخوردار و گفتگو، عکس‌العمل‌هایی را از خود نشان می‌دهد که در این سوره و سوره‌های منافقون، احزاب، توبه، نساء و محمد آمده است. آنچه در اینجا به مناسبت می‌توان گفت، این است که منافقان در باطن ایمان ندارند، ولی خود را مصلح و عاقل می‌پندارند. با همفکران خود خلوت می‌کنند، نمازشان با کسالت و انفاق شان با کراهت است. نسبت به مؤمنان عیب‌جو و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم مودی‌اند. از جبهه فراری و نسبت به خدا غافل‌اند. افرادی یاوه‌سرا، ریاکار، شایعه‌ساز و علاقمند به دوستی با کفارند. ملاک علاقه‌شان کامیابی و ملاک غضب شان، محرومیت است. نسبت به تعهداتی که با الله آرند بی وفای‌اند، نسبت به خیراتی که به مؤمنان می‌رسد نگران، ولی نسبت به مشکلاتی که برای مسلمانان پیش می‌آید شادند. امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. قرآن در برابر این همه انحراف‌های فکری و عملی آنان می‌فرماید که: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً» (نساء، 145): (قطعاً منافقان، در پست‌ترین عمق آتشند و هرگز برای آنان هیچ یآوری نمی‌یابی).

در این جای شکی نیست که: جایگاه منافقان در دوزخ از کفار هم بدتر است. و مطابق تعریف قرآن عظیم الشان منافقان در «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ» قرار داشته و راهی برای نجات ندارند.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله متعال سه گروه مؤمن، کافر و منافق را به معرفی گرفت و مشخصات هر یکی را به تفصیل توضیح و بیان داد و ضرب‌المثل‌ها را در مورد آنان به بیان گرفت و راه‌های هدایت و گمراهی را روشن ساخت، اینک در آیات متبرکه (21 الی 25) پروردگار با عظمت به همه ی مردم هدایت می‌فرماید که: او را عبادت کنند و بر ربوبیت و یکتایی اش اقرار نمایند و از بت پرستی دست بکشند و خدایان دروغین را کنار بگذارند و بدانند که قرآن، معجزه ی پایدار و همیشگی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾

ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کسی که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده است، تا پرهیزگار شوید. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَكُمْ»: شما را آفرید. خلق، آفریدن و به وجود آوردن بدون الگو و سابقه.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ»: ای مردمان! پروردگار خود را عبادت کنید چونکه سزاوار پرستش و عبادت اوست خداوندی که با قدرت کامل خود شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و نیز کسانی را که قبل از شما بودند بیافرید تا شاید شما بوسیله آن پرستش و عبادت از پرهیزگاران باشید.

فحوای آیه مبارکه این فهم را برای ما می آموزاند که: مستحق عبادت، الله یگانه است و جایز نیست کسی دیگر در الوهیتش با او شریک باشد؛ زیرا ربوبیت و پروردگاری فقط از آن اوست. او کسی است که همه مردم را آفریده و آنکه خالق و آفریدگار است سزاوار پرستش و بندگی است. در اینجا حق تعالی بندگان خویش را ندا می دهد - این اولین ندا در قرآن است - و امر می کند تا تنها او را عبادت کنند که او خالق و آفریدگار آنها و پیشینیان شان است و پروردگار شایسته است تا عبادت شود و بندگان عبادتش کنند تا با این عبادت خود را از خشم او تعالی و عذاب دردناکش وقایه کنند.

قابل یادآوری است که: خطاب «یا ایها الناس!» امری عمومی و شروع به بیان یکتایی الوهیت است و این که: او همه کس و همه چیز را از نیستی آفرید و نعمت ظاهر و باطن را عطا فرمود. این خطاب، پس از بیان احوال مؤمنان و کافران و منافقان است. و نیز، هشداري است تا مردم جامعه بیدار شوند.

ای مردم! پروردگار خود را - که شما و همه ی هستی را از نیستی آفرید و انواع نعمتها را به شما داد، پرستش کنید، امید که از راه پرهیزگاری از عذاب و انتقامش نجات یابید. پس پروردگارتان را در نهایت فروتنی اخلاص، ادب و حضور قلب و با تمام وجود طوری پرستش کنید که او را می بینید، حال اگر او را نبینید، قطعاً او شما را می بیند و همواره پایگاه اخلاص و ارادت شما را - که قلب و مرکز شعور است - می نگرد. از راه عبادت خالصانه و بی ریا به استحضار و فراهم کردن مفهوم ربوبیت، کمک بگیرید، چون او شما را از آن جایی که نمی دانید و در حساب شما نمی گنجد، آفریده است.

قابل یادآوری است که: در کتب قانون، مواد قانون، بدون خطاب بیان می شود، ولی قرآن کتاب قانونی است که با روح و عاطفه انسان سر و کار دارد، لذا در بیان دستورات، خطاب می کند. البته خطاب های قرآن مختلف است. گاهی برای عموم می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، اما برای هدایت یافتگان فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا».

علقمه بن مرثد که از جمله شاگردان عبدالله بن مسعود که از ائمه و ثقات تابعین بود فرموده است: هر چه در قرآن «یا ایها الناس» باشد خطاب به اهل مکه است، و هر چه «یا ایها الذین آمنوا» باشد خطاب به اهل مدینه است، چونکه در آن وقت مکه دارالشرك و مدینه دار الایمان بود، ابن عباس (رض) گفت: «یا ایها الناس» اینجا دو فرقه است، مؤمنان و کافران. به مؤمنان میگویند بر ایمان و طاعت داری پاینده باشید، و قدم در جادهی اسلام و سنت استوار دارید، و از آن برمگردید و به کافران می گویند: الله را پرستید و به یگانی وی اقرار دهید و او را اطاعت دار باشید، که مستحق عبادت و طاعت فقط اوست.

«الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: یعنی پروردگاری که با قدرت بی نهایت خود، شما و ملت های قبل از شما را به وجود آورد.

در این آیه مبارکه پندی بلیغ برای انسانهایی است که بدانند آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک میگردانند، و این اندیشه اگر بهمراه توفیق باشد به آنان سود دارد که به ایمان در آیند و بگردند و به رحمت وی امیدوار باشند و از عقوبت وی بترسند و غیر از خدا معبودی را نپرستند.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21)»: الله تعالی در این آیه مبارکه بندگان خود را از قدرت و یگانگی خود در خلقت آگاه کرد تا نعمت های ارزشمند و بزرگ الله را به یاد آورند و طوریکه در آیه فوق هم یادآور شد، تنها اوتعالی را پرستش کنند و سپاسگزار و فرمان بردار او باشند تا در زمره پرهیزگاران در آیند.

شیخ مفسر بیضاوی فرموده است: بعد از این که خدای بزرگ گروه های مکلف را برشمرد، بر سبیل التفات آنها را مخاطب قرار داده است، تا شنونده را تکان داده و به فعالیت وادار کند و به مسأله ی عبادت اهمیت داده و شأن و منزلت آن را بیان نماید. خداوند خطاب را با «یا ایها» در قرآن زیاد آورده است؛ چون به صورت ظاهر دارای تأکید چند جانبه می باشد، و هر امر مهمی که خداوند بندگان را بدان فرا بخواند، باید آن را درک نموده و از صمیم قلب بدان رو آورند. اما با این وجود عده ای از آن غافل هستند، چنین امری شایسته است با رساترین و بلیغترین وجه تأکید شود. (مراجعه شود به تفسیر بیضاوی 16/1).

عمل هیچ کس سبب نجات و ورود یقینی به بهشت نمی باشد:

مفسر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر آیه مبارکه: «لعلکم تتقون» می نویسد: در این جمله کلمه «لعل» بکار رفته که به معنی رجا یعنی امید میباشد، و این کلمه در مواردی بکار میرود که وقوع فعل در آن یقینی نباشد در نتیجه ایمان و توحید حصول نجات و دستیابی بهشت طبق وعده الهی یقینی است اما اینجا در مطرح شدن این وعده یقینی بعنوان امید و رجا این حکمت نهفته است که هیچ عمل انسان به ذات خود نمی تواند بهای نجات و بهشت باشد بلکه عامل اصلی فضل و عنایت الله متعال است، و توفیق به ایمان و عمل نشانه این فضل میباشد نه علت آن.

عبادت چیست؟

عبادت به معنی عملی نمودن اوامر الهی و اجتناب از نواهی اوتعالی، پس چنانکه نماز عبادت است، دوری جستن از شرک و ریا نیز عبادت است. بناءً؛ عبادت اسم جامعی است که تمام اقوال و اعمال ظاهری و باطنی را که الله تعالی آن را دوست داشته و می پسندد شامل آن است.

عبادت بنده هرگز قبول نمی شود تا در آن دو شرط فراهم نگردد:

- 1 - إخلاص، که آن عبادت را فقط بخاطر رضای الله تعالی انجام دهد، و این شرط دو چیز را دفع می کند: یکی شرک اکبر و دومی ریا.
- 2 - موافقت روش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در آن عبادت، و این شرط بدعت را دفع می کند. پس شرط اول مقتضای «لا إله إلا الله» است و شرط دوم مقتضای «محمد رسول الله» می باشد.

- عبادتی که الله تعالی به آن دستور فرموده است عبارت از نهایت ذلت و خضوع با کمال محبت و تعظیم است که تنها و تنها الله تعالی لایق آن است و باید در پیشگاه اوتعالی

صورت گیرد، و اگر این حالات در پیشگاه غیر الله صورت گیرد، فاعل آن در شرک واقع می‌شود. پس وای بر حال امام و پیر پرستان!

به یادداشته باشید که: عبادت، عامل تقواست. اگر آن عبادتی که تقوا ایجاد نکند، عبادت نیست. «اعْبُدُوا... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». اگرچه دعوت قرآن برای همه ی انسان ها یکسان است، اما بهره مند دعوت آن، به آمادگی خود انسان ها و توفیق الهی، با توجه به این آمادگی، بستگی دارد. بنابراین این نخست با دسته بندی افراد در آیات قبل روشن گردید که چه نوع انسانهایی از هدایت و راهنمایی این کتاب می توانند بهره ببرند و چه نوع انسان هایی نمی توانند بهره ببرند.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

آن ذاتی که زمین را برایتان فرشی و آسمان را سقفی قرار داد و از آسمان آبی (مانند برف و باران) فرستاد و با وسیله از آن میوه های گوناگون، را رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ بنابراین برای خدا شریکهائی قرار ندهید در حالی که می‌دانید (هیچ يك از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده اند و نه شما را روزی می‌دهند). (۲۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِرَاش»: گسترده‌ی، فرش و... بستر گسترده. «أَنْدَادًا»: جمع نَدَّ، اُنْبَاز، همتا، همانند.

تفسیر:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا»: یعنی: پروردگاری را بپرستید که زمین را برای شما گسترده و هموار ساخت تا بر آن آرام و استقرار حاصل نمایید، آن خداوندی که به حکمت بالغه خود برای نفع و فایده ی شما زمین را همچون بساطی باز گسترده که آرامش و راحتی شما در آن است، «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»: یعنی آسمان را بر بالای زمین، به صورت سقف و سرپوش قرار داده است.

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»: یعنی از آسمان بارانی شیرین و گوارا را با قدرت بی نهایتش از ابر فرو ریخت.

«فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»: یعنی به وسیله ی همان باران، انواع و اقسام ثمر و

میوه و سبزیجات را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و روپاند.

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (22)»: پس برای او شریکانی قرار ندهید و آنها را همانند الله متعال پرستش نکنید در حالیکه شما می‌دانید که چنین نعمت‌ها را جز الله متعال کس دیگری نمی‌تواند برایتان مهیا کند و آن همتایانی که با الله با عظمت شریک قرار داده می‌شوند نه شما را آفریده می‌توانند و نه زمین را برایتان هموار کرده می‌توانند و نه آسمان را چون سقفی برایتان برافراشته می‌توانند و نه میوه‌ها و نباتات گوناگون را برایتان رویانده می‌توانند. پس بدانید که تنها الله واحد و بی‌همتا سزاوار عبادت است و تنها او را پرستش کنید و هیچ کسی را شریک او قرار ندهید.

مفسر ابن کثیر فرموده است: خدای متعال به بیان یگانگی و پروردگاری خود پرداخته

است تا به بندگان خود نشان دهد که فقط اوست دارای نعمت؛ چرا که آنها را از عدم به

وجود آورده، و نعمت های خود را بر آنان ارزانی داشته است. در اینجا منظور از

آسمان، ابر است. خدای متعال در موقع نیاز و هنگام احتیاج آنان، باران را از ابر فرو

می فرستد، آنگاه به وسیله ی آن انواع سبزیجات و میوه را برای روزی و پذیرایی آنان

از زمین بیرون می آورد و می رویاند. مضمون و مفهوم آیه این است که فقط او خالق و سازنده و روزی دهنده و مالک و صاحب خانه و روزی دهنده ی ساکنان آن می باشد، بنابراین شایسته است او را به یگانگی پرستش کنند و هیچکس را شریک او قرار ندهند. (مختصر ابن کثیر 38/1).

نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه (رح) درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خبرش را داده‌اند ببیندیشم، آن‌گاه جواب شما را می‌دهم... به من گفته‌اند: کشتی‌ای سنگین‌بار که حامل انواع کالاهای تجارته‌ای است، بی هیچ نگهبان و کشتیران می‌آید و می‌رود و امواج ابحار را می‌شکافد». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می‌گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی‌آید». امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به کشتیران محتاج است، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ‌آفریننده‌ای ندارند؟! همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست‌آن امام اسلام آوردند.

همچنان نقل است که از امام شافعی (رح) در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در جواب فرمود: «این برگ توت را که می‌بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشگل خارج می‌شود و آهو که از آن می‌خورد، از آن مُشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگ‌ترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل (رح) نیز نقل است که در جواب به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگ‌ترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می‌آید. قابل یادآوری است که: در این آیه خداوند به نعمت‌های متعددی اشاره می‌کند که هر کدام از آنها سرچشمه‌ی چند نعمت دیگر است. مثلاً فراش بودن زمین، اشاره به نعمت‌های فراوان دیگری است.

همچون سخت بودن کوهها و نرم بودن خاک دشت‌ها، فاصله زمین تا آفتاب، درجه حرارت و دما و هوای آن، وجود دریاها و ابحار، درّه‌ها، کوهها، گیاهان و حرکت‌های مختلف آن که مجموعاً فراش بودن زمین را مهیا کرده‌اند. چنانکه در قرآن برای زمین تعابیر چندی شده است، زمین هم «مهد» «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا» (طه، 53). گهواره است، هم «ذلول» «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا» (ملك، 15) رام و آرام و هم «كفات» (أ) لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» (مرسلات، 25)، در برگیرنده.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾

و اگر شما در آنچه بر بنده خود محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده‌ایم شک دارید، پس یک سوره مانند آن را بیارید، و مددگاران خود غیر از الله - را طلب کنید، اگر راست می‌گویید. (۲۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهْدَاءَ»: گواهان، شاهدان. «مِنْ دُونِ»: غیر از، به جز (در عین حال معنای پایین تر هم می دهد).

تفسیر:

پس از آنکه الله قادر و توانا دلایل وحدانیت خود را بیان و شرک را نفی کرد، نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را اثبات نموده حُجَّت و بُرْهَان را بر حقانیت اورسول الله و حقانیت قرآن کریم اعلام می کند و می فرماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا»: یعنی ای مردم! اگر در حقانیت قرآن کریم که آن را بر بنده خود محمد صلی الله علیه وسلم بطور متفرق و جدا جدا نازل کردیم شک و شبهه و تردیدی دارید؟ «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ تَنَاهَا»: پس یک سوره همانند آن در رسایی و فصاحت و بیان مانند این قرآن باشد، بیاورید هر چند کوچک هم باشد.

«وَ أَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: یاران و یاوران خود را هم به کمک بخوانید که در مخالفت و معارضه با قرآن شما را یاری دهند، این چلنجی (تحدی) است از جانب الله متعال به کفار و مشرکین مکه که در فصاحت و بلاغت در زمان خویش چیره دست بودند. این بدین معنی است که: از هرکس غیر از الله که می خواهید کمک بگیرید. مفسر بیضاوی در مورد فرموده است: معنی آیه این است: در این معارضه و مبارزه هرکس را که در اختیار دارید یا امیدوارید، به کمک شما بیایند، اعم از انس و جن و خدایانتان، غیر از ذات باری تعالی، به یاری بخوانید که جز الله متعال هیچکس نمی تواند شبیه آن را بیاورد. (تفسیر بیضاوی 17/1).

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (23)»: یعنی اگر شما راست می گوئید که توان معارضه با قرآن را دارید!

قرآن معجزه است!

طوری که در آیه فوق موضوع؛ معجزه بودن قرآن را مطرح می کند. این را باید گفت که: پیامبران، يك دعوت دارند که هدایت به سوی الله متعال است و آنرا با استدلال و موعظه و جدال نیکو انجام می دهند و يك ادعا دارند که از سوی الله برای هدایت مردم آمده اند و برای آن معجزه هم می آورند. پس معجزه برای اثبات ادعای پیامبر است، نه دعوت او. البته ناگفته نماند که معجزه به معنای نادیده گرفتن نظام علت و معلول نیست، بلکه معجزه نیز علت دارد، ولی علت آن یا اراده الهی است، یا عواملی که خداوند علت بودن آن را برای مردم مخفی نموده است.

خواننده معزز!

قبل از همه باید گفت که: قرآن، کتاب استدلال و احتجاج است و راهی را برای وسوسه و شك باقی نمی گذارد. از جانب دیگر باید گفت که: دین جاوید، معجزه‌ی جاوید می خواهد تا هر انسانی در هر زمان و مکانی، اگر دچار تردید و شك شد، بتواند خود آنرا آزمایش کند. طوری که در آیه مبارکه به تمام انسانها چلنج به آوردن یک سوره داده شده گرچه کوتاه هم باشد، زیرا سوره دارای ابتدا و انتها است و موضوعی را معالجه می کند. قابل ذکر است که چلنج بر چند مراحل بوده، در ابتدا از آنها خواسته شد که همچون قرآن سخنی بیاورند اما عاجز ماندند: «أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ۳۳ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ ۳۴ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۳۴» (الطور: 33-34) «آیا می گویند: قرآن را از پیش خود ساخته

است؟ (هرگز نه) بلکه آنان ایمان نمی‌آورند. پس اگر راست می‌گویند، سخنی مانند آن بیاورند».

در مرحله دوم از آنها خواسته شد تا ده سوره همچون سوره‌های قرآن بیاورند ولی باز هم عاجز ماندند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مَفْتَرِيْتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ ۱۳» (هود: 13)، «پا می‌گویند: آن را خودش ساخته است، و به دروغ به الله نسبت می‌دهد. بگو: اگر راستگو هستید ده سوره دروغین همانند آن را بیاورید و غیر از الله هرکس را که می‌توانید به یاری فراخوانید».

آنگاه از آنها خواسته شد که همچون یک سوره از سوره‌های قرآن بیاورند ولی باز هم نتوانستند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ ۳۸» (یونس: 38)، «آیا می‌گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و در این کار هرکس را که می‌توانید

به جز الله به کمک بخوانید» این سه مراحل در عهد مکی بود سپس در سوره (اسراء: 88) عجز و ناتوانی آنها را اعلان کرده فرمود: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ۸۸» (الاسراء: 88) «بگو: اگر انس و جن جمع شوند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی‌توانند مانند آن را بیاورند، هرچند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند». باز در مرحله چهارم در عهد مدنی این تحدی را بار دیگر در یک سوره‌ای از قرآن تکرار کرده و عجز و ناتوانی آنها را اعلان کرد.

باتمام وضاحت باید گفت که: این آیه مبارکه هم عجز مشرکین و هم عجز معبودان باطل ایشان را که بجز الله می‌پرستیدند بیان نمود.

در این آیه مبارکه دریافتیم که: هر کس گوید این قرآن از نزد الله تعالی نیست دروغگو است، و اگر راست می‌گوید پس صدق دعوی خود را ثابت کند و سوره‌ای همچون سوره‌های قرآن بیاورد.

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ ﴿٢٤﴾

و اگر این کار را انجام ندادید - که هرگز نمی‌توانید انجام دهید، پس از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند بترسید که برای کافران آماده و مهیا کرده شده است. (۲۴).

تفسیر:

«فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا»: پس ای مشرکان فصیح و بلیغ عرب! اگر توان آوردن آن را ندارید، و عجز و ضعفان از آوردن حتی یک سوره کوچک برایتان آشکار شد و هرگز اینکار را کرده نخواهید توانست. زیرا قرآن سخن موجودی حکیم و باخبر است، «وَلَنْ تَفْعَلُوا»: «و هرگز نمی‌توانید کرد» یعنی در آینده نیز هرگز نخواهید توانست شبیه آن را بیاورید. جمله ی معترضه است. که به ناتوانی انسان در حال حاضر و در آینده اشاره می‌کند؛ همچنان که خداوند متعال در جای دیگری می‌فرماید: «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً 88 سوره اسراء» اگرچه جمعی به کمک گروهی دیگر بروند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند.

«ظهير»: از «ظهر» به معنای پشتوانه و پشتیبان است. این آیه مبارکه هم جوابی است به گفتار کفار که می‌گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (أنفال/31) ما هم اگر خواهیم،

می‌توانیم مثل قرآن را بیاوریم. و این دعوت قرآن به مبارزه و آوردن نمونه‌ای مثل خود (تحدی)، قرن‌هاست که بی‌جواب مانده است و تا کنون نیز دشمنان عرب زبان از اهل کتاب و مکتب‌های کفری و بی‌دین، با همه‌ی دشمنی‌هایشان با اسلام و حمایت قدرت‌های گوناگون، نتوانسته‌اند مثل قرآن را بیاورند.

مفسران کثیر فرموده است: با این که آنها فصیح‌ترین قوم بودند، قرآن آنها را به مبارزه طلبید ولی آنان ناتوان شدند.

«لَنْ» در آیه مبارکه برای تأکید نفی ابدی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد.

این یکی از معجزه‌های قرآن کریم است که از اخبار غیبی قبل از واقع شدن آن اطلاع می‌دهد، زیرا چنین چیزی توسط کفار در عهد نبوت تحقق نیافت و در آینده نیز هیچ‌کس نمی‌تواند چنین چیزی را محقق سازد.

اکنون که احساس عجز و ناتوانی کردید، پس تسلیم حق شوید. زیرا پروردگار با عظمت به طور جزم و یقین و بدون واهمه و بیم، خبر داده است که تا ابد و تا دنیا برقرار است، شبیه این قرآن عظیم‌الشان آورده نمی‌شود، و همچنین تا حال حاضر کسی نتوانسته است به معارضه‌ی آن برخیزد، و هرکس نیک در قرآن بیندیشد، هم از لحاظ لفظ و عبارت و هم از لحاظ معنی، انواع و اشکال فنون و هنر اعجاز را در آن می‌یابد. و هرکس با کلام عرب آشنایی داشته باشد، قرآن را از اول تا آخر در اوج فصاحت و بلاغت می‌یابد، و نیز کسی که تنوع و تعبیرات متفاوت کلام عرب را درک می‌کند، قرآن را در غایت فصاحت می‌یابد. (مختصر تفسیر ابن کثیر 41/1).

«فَاتَّقُوا النَّارَ»: پس بر خود رحم نموده و با ایمان به خدای تعالی خویشتن را از آتش دوزخ وقایه کنید تا خداوند متعال شما را به سبب همین ایمان از آتشی شعله‌ور نجات دهد و بداند که هیچ راهی نجاتی از عذاب او تعالی جز از طریق ایمان، پیروی و تصدیق از پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود ندارد.

ملاحظه می‌شود که: عبادت و پرستش غیر الله، عابد و معبود را به دوزخ می‌کشاند، طوریکه می‌فرماید: «الَّتِي وَفُودَهَا النَّاسُ وَ الْأَجَارَةُ»: «از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهیزید» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. در این جملات اشاره‌ی لطیفی نیز نهفته است که در آنجا این تنها شما نیستید که هیزم جهنم خواهید بود، بلکه در آنجا بت‌های شما که آنها را معبود و مسجود خویش قرار داده‌اید نیز حضور خواهند داشت. در آن هنگام خواهید دانست که آنها چه قدر در خدایی سهیم بودند.

یعنی از آتشی پرهیز کنید که سوخت مورد اشتعال آن اجساد کافران و «اصنام» یعنی بت‌های مورد پرستش شده‌اند، طوریکه می‌فرماید: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ 98 سورة انبیاء»: (به آنان گفته می‌شود.) همانا شما و هر آنچه که غیر از الله می‌پرستید، هیزم دوزخ خواهد بود (و قطعاً) در آن وارد خواهید شد). مجاهد فرموده است: سنگ‌هایی است از جنس کبریت که از مردار بدبوترند و کافران از بوی بد آن و حرارت آتش عذاب می‌بینند.

این آتش با هیزم مردمان و سنگ‌ها شعله‌ور است و شما طاقت و توان تحمل آن را

ندارید. این آتش را حق تعالی برای کفار آماده نموده و جایگاه کسانی قرار داده است که به او تعالی کفر می‌ورزند.

واقعاً هم انسان های جمود و کافر، هم ردیف سنگ است، کفر و لجاجت، انسان مقام جانشینی خداوند را به هیزم دوزخ تبدیل می‌کند. خبائث‌های درونی انسان گناهکار، در قیامت تجسم یافته و آتش گیرانه می‌شود.

در این باره روایتی نیز وجود دارد که مؤمن گنهکار اگر با آتش دوزخ عذاب شود در آن، مانند کافر جاودان نخواهد بود.

«أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (24)»: یعنی این آتش آماده شده است تا کافران منکر را با آن عذاب دهند، و به انواع و اشکال شکنجه ی خفت آور دُچار شوند.

بلی واقعاً منافقان و کافران مستحق آتش جهنم اند به دلیل اینکه به حُجتِ الهی تسلیم نمی‌شوند، و علی رغم شکست در میدان دلیل و منطق، باز هم نبوت آن حضرت و معجزه شان را انکار می‌کنند، و هر کس از آتش جهنم بترسد، عناد و سرکشی را رها کند و به حق بگراید و بدو تسلیم شود در هر دو دنیا رستگار می‌شود.

امام بخاری و امام مسلم از ابوهریره (رض) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ما من نبي من الأنبياء إلا وقد أعطي من الآيات ما آمن على مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة».

«هیچ پیامبری از انبیاء نیست، مگر اینکه معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان را داشته باشم». یعنی: از میان همه انبیاء فقط ایشان به این امر مخصوص گشته اند که کتاب شان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که - نزد بسیاری از علماء - معجزه نیست بنابراین، چون معجزه ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران علیهم السلام بیشتر باشند.

باید گفت: بر اساس آیات و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بهشت و دوزخ هم اکنون وجود دارند. بهشت با تمام امکانات و نعمت‌هایش درست شده و شب و روز با شوق و علاقه چشم به راه مؤمنان و بندگان برگزیده پروردگار است.

همچنین دوزخ با عقوبت‌ها و عذاب‌های گوناگونش شب و روز در انتظار کفار و مُشرکان و گنهکاران است و خود را برای استقبال ایشان آماده می‌کند.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند مژده ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است. هرگاه به آنها میوه داده شود، گویند: این همان است که پیش‌تر به ما داده شد، و همانند آن برای آنها آورده شود، (از نظر خوبی و زیبایی) یکسانند و برای آنها در جنت زنان پاکیزه است (از هر آلودگی) و آنها در آن برای همیشه‌اند. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَنَّاتٍ»: جمع جَنَّة، باغ‌ها، مراد جنت است. «مِنْ قَبْلُ»: پیش‌تر، در دنیا، یا در بهشت.

«مُتَشَابِهًا»: همانند و همگون در خوبی و مزه و زیبایی. «أَرْوَاجٌ»: همسران «مُطَهَّرَةٌ»: پاکیزه از عیوب زنان دنیا، از قبیل حیض و نفاس. «خَالِدُونَ»: جاویدانان، سرمدیان.

تفسیر:

«وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: بشارت یا مُژده بمعنای خبردادن از چیزی می‌باشد که اثر فرح بخش آن بر چهره و پوست انسان آشکار می‌شود. یعنی ای محمد! مُژده و بشارت بده کسانی را که به الله و ملائکه و پیامبران و کتاب‌های وی و به روز آخرت و قضا و قدر الهی ایمان آورده و اعمال صالح و درستی را انجام داده‌اند که الله متعال از ایشان خواسته و بر ایشان فرض گردانیده و بر انجام دادن داوطلبانه آن ایشان را تشویق نموده است مانند: یکتاپرستی، نماز، روزه، صدقه، حج و امثال این‌ها نعمت‌هایی است ماندگار و خیری است عام. باید یادآور شد: بهشتی که الله متعال به بندگان صالح و نیکوکار خود وعده داده است جز با رحمت اوتعالی سپس با ایمان و عمل نیکو بدست نمی‌آید. در ضمن باید گفت که: ایمان قلبی باید توأم با اعمال صالح باشد. کارهای شایسته و صالح، در صورتی ارزش دارد که برخاسته از ایمان باشد، نه تمایلات شخصی و جاذبه‌های اجتماعی. زیرا در آیه مبارکه اول «آمَنُوا» و بعد «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آمده است.

«أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: برای آنان باغ‌ها و بستان‌های پردرخت جهت سکونت آماده شده است که در پای دیوار کاخ‌ها و محل‌های سکونت آنها جویبارها جاری است. (در حدیث آمده است که رودخانه‌های بهشت در غیر کانال جریان دارند.) «جَنَاتٍ»: به معنای باغ‌ها و بستان‌ها است که مفرد آن «جنت» است. جنت نام بهشت جاودان و سرای اجر و پاداش است که الله متعال بندگان نیکوکار خود را در آن داخل می‌کند مشتمل بر باغ‌های متعددی است که از زیر درختان و کاخ‌های آن جوی‌ها روان است.

«كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا»: یعنی هر بار عطیه و بخششی از میوه‌های بهشت به عنوان روزی به آنها داده می‌شود، «قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» می‌گویند: این خوراک مانند طعامی است که قبل از این به ما دادند.

مفسران می‌فرمایند: اهل جنت از میوه‌های آن روزی می‌خورند که به وسیله فرشتگان برایشان فراهم می‌گردد، و اگر بار دوم از همان میوه به آنها داده شود، می‌گویند: این را قبل از این بر ایمان آوردید. فرشته‌ها در پاسخ می‌گویند: ای بنده‌ی خدا! بخور، شکلش با آن یکی است طعم و مزه اش متفاوت است! (بعضی از مفسران چنان پنداشته‌اند که معنی (هذا ما رزقنا من قبل) به دنیا مربوط است ولی این گفته مرجوح است، و درست همان است که ابن عباس و سایرین گفته‌اند که مربوط به بهشت است، و چیزهای بهشت جز در نام با آنچه که در دنیا است، یکی نیستند.)

خدای متعال فرموده است: «وَأَنْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»: یعنی در شکل و ظاهر با هم شباهت دارند؛ نه در طعم و مزه.

شاید مراد از «مُتَشَابِهًا» این باشد که بهشتیان در نگاه اول، میوه‌ها را مانند میوه‌های دنیوی می‌بینند و می‌گویند: شبیه همان است که در دنیا خورده بودیم، لکن بعد از خوردن می‌فهمند که طعم ولادت تازه‌ای دارد. و شاید مراد این باشد که میوه‌هایی به آنان داده

می‌شود که همه از نظر خوبی و زیبایی و خوش عطری یکسانند و مانند میوه‌های دنیا درجه يك، درجه دو و درجه سه ندارد.

مفسر این جریر فرموده است: یعنی در رنگ و نمای ظاهری با هم شبیه هستند، ولی در طعم با هم شباهتی ندارند.

ابن عباس (رض) فرموده است: آنچه که در بهشت هست با آنچه که در دنیا هست، جز در اسم شباهت ندارد.

«وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ»: همچنان بهشتیان در سرای جاودانه‌شان همسرانی پاکیزه از حور عین و زنان دنیایی دارند که آنچه به زنان دنیا از حیض و نفاس می‌رسد، به آنان نمی‌رسد.

ابن عباس (رض) فرموده است: همسران که: از آلودگی و آزار پاکند.

مجاهد گفته است: از حیض و نفاس، مدفوع و ادرار و بلغم پاکند. و همان طور که الله متعال فرموده است: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً* غُرُباً أَتْرَاباً» در خبر نیز آمده است که زنان با ایمان این دنیا، در روز قیامت از «حور عین» (زنان سفیدپوست فراخ چشم) زیباترند.

قابل یادآوری است که همسران بهشتی دو نوع هستند:

الف: حوریان زیبا (حورالعین) که همچون لؤلؤ و باکره هستند و در همان عالم آفریده می‌شوند.

ب: همسران مؤمن در دنیا که با چهره‌ای زیبا در کنار همسرانشان قرار می‌گیرند. «وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ 23 رعد» (و هر کس از پدران و همسران).

«وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (25)»: و از کمال نیک‌بختی بهشتیان این است که در آنجا برای همیشه می‌مانند. «خلود» یعنی بقای همیشگی که هرگز انتها و انقطاع ندارد. و با همسران خویش در رفاه و آرامش ابدی زندگی خواهند کرد و پایانی برای آن نیست. باید گفت ما در دنیا نگران از دست دادن نعمت‌ها هستیم، اما در آخرت این نگرانی اصلاً وجود هم ندارد.

قابل تذکر است که: بهشت تنها برای کسی است که دو صفت را در خود داشته باشد: یکی ایمان و دومی عمل صالح و سایر اوصاف اهل بهشت که در قرآن و سنت وارد شده است زیر این دو صفت داخل می‌گردند.

عبارت: «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: نزدیک به شصت‌بار در قرآن کریم به‌کاررفته است؛ و این خود نشان دهنده آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند. ولی ناگفته نماند که؛ همیشه ذکر ایمان بر عمل صالح مقدم قرار گرفته است.

در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیاست و دیگری از زنان بهشت».

«خلود»: بقای دایم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد.

یعنی اینها هیچ‌گاه از بهشت رانده نخواهند شد و پایدار و شادمان و دور از مرگ، زندگی می‌کنند. (سورة زخرف آیه: 71).

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلَا يَنْفَلُونَ، وَلَا يَبُولُونَ، وَلَا يَتَغَوَّطُونَ وَلَا يَتَمَخَّطُونَ، قَالُوا: فَمَا بَالُ الطَّعَامِ؟ قَالَ: جِشَاءٍ وَرَشْحٍ كَرَشْحِ الْمَسْكَ، وَيَلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالتَّحْمِيدَ كَمَا تَلْهَمُونَ النَّفْسَ». «همانا اهل بهشت در بهشت

می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به آروق و ترشح عرقی چون ترشح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» بر آنان چنان الهام می‌شود که نفس کشیدن برای شما.»

خواننده معزز!

تا این آیه مبارکه سه موضوع اساسی و ضروری به بیان گرفته شد:

- 1 - «مبدأ» که ما از کجا آمده‌ایم و چه بودیم؛
- 2 - «معاش» که با چه تغذیه کنیم و کجا زندگی نمائیم؛
- 3 - «معاد» که انجام ما چسان خواهد بود.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 29) در باره فواید ضرب المثل قرآنی برای مردم و مظاهر قدرت حق تعالی در هستی، به بحث گرفته میشود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

به راستی الله حیا نمی‌کند از اینکه هر مثلی را بزند، پشه باشد یا کوچکتر از آن، پس کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن حق است و از جانب پروردگارشان است. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: الله از این مثال چه قصدی داشته است؟ (الله) با آن بسیاری را گمراه کرده و با آن بسیاری را هدایت می‌کند ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند. (۲۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَحْيِي» (حَيٌّ): شرم ندارد، ترک نمی‌کند. مراد در اینجا ترک نکردن ضرب المثل است. باید گفت که: حیا و شرم در مواردی است که کار شرعاً، عقلاً یا عرفاً مذموم باشد. اما در بیان حقایق، شرم و خجالت پسندیده نیست. «مَثَلًا ما»: ما، زاید برای تأکید پستی و حقارت؛ یعنی مثلاً پشه ای ریزه... «بَعُوضَةٌ»: پشه، پشه ی ریز و کوچک. «فَمَا فَوْقَهَا»: کمتر از پشه.

«الْفَاسِقِينَ»: أصل فسق در لغت عرب، بیرون رفتن و جستن است. مثلاً: فَسَقَتِ الرُّبْطَةُ مِنْ قَشْرِهَا: خرما از پوست خود بیرون پرید. (فرقان).

تفسیر:

مثال‌های قرآن، برای همه‌ی مردم است و از هر نوع مثلی نیز در آن آمده است: «وَأَلْقَدُ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (سوره روم/58): البته این مثل‌ها را نباید ساده بحساب آورد، زیرا دانشمندان، حقیقت و باطن آن را درک می‌کنند: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت، 43): در مثال زدن، تذکر، تفهیم، تعلیم، بیان و پرده برداری از حقایق نهفته است.

خداوند متعال این آیه مبارکه را در رد بر اعتراضات کفار و منافقان نازل فرمود هنگامی که گفتند: الله متعال والاتر و بزرگتر از آن است که این چنین مثل‌ها را بیاورد. همچنین گفتند: در قرآن زنبور عسل و عنکبوت و مورچه ذکر شده است و ذکر این اشیاء شایسته نیست که در کلام فصحاء و ادباء بیاید چه رسد به کلام پروردگار جهانیان! الله متعال در

جواب چنین شبهه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا»: ما یعنی الله از آوردن هیچ مثلی خود داری و امتناع نمی ورزد؛ فرق نمی کند، پشه باشد یا بالاتر از آن یعنی (اعم از این که کوچک باشد و یا خورد و ناچیز، یا بزرگ و با اهمیت. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

«بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»: یعنی اعم از این که این مثل عبارت از آوردن پشه باشد یا چیزی ناچیزتر از آن. همان طور که از خلق و ایجاد آن امتناع نمی ورزد، از آوردن آن به عنوان ضرب المثل نیز استتکاف نمی کند. «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»: اما اهل ایمان می دانند که این مثل ها از جانب الله متعال ثابت و حق است و آنچه کفار و منافقان می گویند باطل است و این مثل ها بخاطر بطلان ادعاهای باطل گرایان بیان شده است.

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»: اما کفار و بیماردلان با تعجب می گویند: الله متعال از آوردن چنین امثال ناچیز و بی ارزش چه مقصدی دارد؟ واقعاً در می یابیم که: انسان حقیقت جو، از هر نوری راه را می یابد، ولی شخص بهانه گیر و مشکل تراش، به هر چراغی و هر روشنی دست به بهانه و انتقاد میزند.

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»: الله متعال در جواب یاوه گویی های کفار فرمود که قصد الله متعال از بیان و آوردن این مثل ها این است که بوسیله آن بسیاری (چون منافقان) را گمراه سازد و بسیاری (چون مؤمنان) را هدایت نماید. در نتیجه به گمراهی گمراهان و هدایت اهل ایمان افزوده می شود.

«وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْأَفَاسِقِينَ (26)»: یعنی جز آنان که از اطاعت و فرمان الله متعال به در رفته اند و آنان که آیاتش را انکار می کنند هیچ کس به این مثل یا این قرآن گمراه نمی شود.

بلی! واقعیت چنین جز کسانی که از فرمان الهی سر باز زدند و از جاده حق منحرف گشتند و سخنان الله متعال را سبک شمردند، کسی دیگر از راه حق گمراه نمی شود. پس وقتی ایشان با سبک شمردن سخنان الله متعال فاسق شدند، الله متعال به سبب این فسقشان، آنان را گمراه نمود.

فسق:

در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرماي رطب از پوست خود خارج شد».

اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت الله متعال می باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می روند - هر دو - اطلاق می شود. بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنهکار هر دو اطلاق می شود، اما مراد این آیه کریمه از «فاسقون»، کافراند، نه مؤمنان.

باید گفت که: فسق، بصورت کل موجب گمراهی و مانع شناخت حقایق است. قابل تذکر است همانطوریکه در آیه مبارکه هم تذکر یافت که: آوردن مثل های قرآنی باعث هدایت مؤمنان و گمراهی منافقان می گردد.

گمراه نمودن گمراهان تنها بخاطر مشیئت الهی نیست، بلکه علاوه بر آن بخاطر وجود علتی است که الله تعالی به سبب آن بنده را گمراه می‌کند.

شان نزول آیات 26 - 27:

ابن جریر طبری از سدی با اسانیدش روایت کرده است: هنگامی که الله متعال این دو مثل را بر منافقان زد، «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَاراً بقره: 17 و أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ... بقره: 19»: منافقان گفتند: خدا بسیار برتر و بزرگوارتر است از آن که این مثل‌ها را بیاورد. نگاه الله «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (26) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)». را نازل کرد.

واحدی از طریق عبدالغنی بن سعید ثقفی از موسی بن عبدالرحمن از ابن جریج از عطاء از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون خدا (عیوب) بت‌های مشرکان را بیان کرد و گفت: «وَإِنْ يَسْأَلُكَ الدُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ (73)» و اگر مگس چیزی را از آن‌ها بگیرد نمی‌تواند آن را از مگس پس بگیرند هم طالب و هم مطلوب هر دو ناتوانند» (حج: 73). و بدی بت‌ها را متذکر شد و گفت: آن‌ها مثل خانه عنکبوت (سست و بی‌اساس)، هستند. مشرکان گفتند: دیدی، خدا در قرآنی که به محمد نازل کرد مگس و عنکبوت را هم یادآور شد آیا با این مثل‌ها چه می‌کند؟ پس این آیه نازل شد.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

همان کسانی که عهد الله را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را الله دستور به پیوستن آن داده است قطع کرده و در زمین فساد می‌کنند، ایشان زیان کاران‌اند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْقُضُونَ»: می‌شکنند. نقض: به معنای شکستن و از هم گسستن چیزی است که محکم منعقد و بسته شده باشد، اعم از بنا یا ریسمان یا عهد. عهد و پیمانی: عهد الله متعال: اوامر و نواهی‌ای است که پابندی به آن در قرآن کریم به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. «مِيثَاقٌ»: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: «همان کسانی که عهد الله را پس از بستن آن نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند متعال اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهادند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند.

از جمله ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم. یا این که تمام عهد و پیمان‌ها را از قبیل: ایمان به الله و تصدیق پیامبران و عملی کردن دستورات شرایع را نقض می‌کنند. باید با تمام صراحت گفت که: پیمان‌شکنی، شیوه‌ی دایمی فاسقان است. «الْفَاسِقِينَ. الَّذِينَ يَنْقُضُونَ» (فعل مضارع، نشانه دوام و استمرار است.) بناً ما نباید به پیمان فاسقان،

اعتماد کنیم. مطمئن باشید انسانی که: پیمان الهی را نقض می‌کند، به عهد و پیمان دیگران به هیچ صورت، قیمت وفادار نخواهد داشت.

متوجه باشید! در جمله «عَهْدَ اللَّهِ» آیه مبارکه این فهم را با تمام وضاحت میرساند که: انسان در برابر پروردگار با عظمت خویش مسئول و جوابگوی است، چون با عقل و فطرت خود، با او عهد و میثاق بسته که به احکام دین عمل کند.

بصورت کل باید بعرض رسانید: عهد و پیمان‌های الهی که در این آیه مبارکه مطرح گردیده، متعدّد است:

خداوند متعال از انبیاء پیمان گرفته تا آیات الهی را به مردم برسانند، طوریکه در آیه (81/سوره آل عمران) می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ...» (و به یاد آور) هنگامی که خداوند متعال از پیامبران (پیشین) پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد، باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید).

و یا هم در آیه (7/سوره احزاب) می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً...» (و به یاد آور) هنگامی که ما از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی فرزند مریم، و از همه‌ی آنان پیمانی استوار گرفتیم (که در ادای مسئولیت و دعوت کوتاهی نکنند).

و همچنان از عامه مردم نیز عهد گرفته، به فرمان الهی عمل کرده و راه شیطان را رها کنند. طوریکه در (آیه 172/سوره اعراف) می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ...» (و به یاد آور) زمانی که پروردگارت، از پشت بنی آدم، فرزندان و ذریه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر خودشان ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، ما گواهی دادیم (که تو پروردگارمایی، این اقرار گرفتن از ذریه‌ی آدم برای آن بود) تا در روز قیامت نگوئید: ما از این، غافل بودیم).

همچنان آن عهد که از مردمان گرفته شده که؛ پروردگار با عظمت علم کتاب را به آنان نصیب فرموده است. طوریکه می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ...» (آل عمران 187) (و به یاد آور) زمانی که خدا از کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده شد، پیمان گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان کنید و کتمان‌ش نکنید، پس آنها آن (عهد) را پشت‌سرشان انداختند و به بهای کمی مبادله کردند، پس چه بد معامله‌ای کردند. وفای به عهد، کمالی است که خداوند خود را به آن ستوده است؛ «وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ اللَّهِ» کیست که بهتر از الله به پیمان‌ش وفا کند؟ وفای به عهد حتی نسبت به مشرکان لازم است؛ «فَاتَّبِعُوا إِلَهُكُمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ» تا پایان مدت قرارداد به پیمانی که با مشرکان بسته اید وفادار باشید. همچنین در آیه 25/سوره رعد پیمان شکنان لعنت شده اند.

«وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...» این‌ها همچنان قطع می‌کنند تمام آنچه را که خداوند متعال به آن امر فرموده؛ از قبیل صله‌ی ارحام و خویشاوندی، نیکی به والدین، رعایت حقوق همسایگان، قطع صله‌ی بین پیامبران، و ترک دوستی مسلمانان، لفظ «ما»

در ایه مبارکه عام است و شامل قطع تمام مواردی می شود که الله متعال از قطع آن راضی نیست. خلاصه اینکه به این ترتیب نه با آفریدگار از در صداقت وارد شدند و نه با مخلوق از در وفا.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)»: علاوه بر تمام آنچه گفته شد اینها در زمین دست به فساد می زنند و تلاش می نمایند فتنه، اختلاف، چند دستگی، و جنگ و جدال در بین مردم ایجاد کنند و علیه مسلمانان دسیسه و توطیه چینی می نمایند. در این سه جمله فسق و فاسق به طور کامل تعریف شده اند. نتیجه ی حتمی قطع روابط بین خدا و انسان و انسان و انسان و یا خراب و فاسد کردن این روابط فساد است که این فساد را به وجود می آورد او فاسق است.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)»: اینها واقعاً زیانکاران اند، کسانی که خود، زندگی و سعادتشان را باختند. به این ترتیب هیچکس از اینها بیشتر و شدیدتر در هلاکت واقع نشده و در معامله زیان ندیده است؛ زیرا خسارت و زیان مالی جبران می شود ولی خسارت و زیان دین و ارزشها هرگز جبران نمی شود، همه اینها به این سبب است که خسارت این کافران دائمی و شامل هر دو سرای (دنیا و آخرت) می شود و نظر به بزرگی و شدت این زیان پروردگار خسارت را در آنها محصور دانسته و فرموده است: «أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» آگاه باشید که این است زیان آشکار (سوره الزمر: 15). در نهایت باید بعرض رسانید شود که: عهدشکن در نهایت امر به خود ضربه می زند، نه الله متعال.

ادای حقوق شرعی واجب است و تخلف از آنها گناه کبیره میباشد!

علامه مقتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی می نویسد: از جمله «يقطعون ما أمر الله به أن يوصل» آیه مبارکه واضح و روشن میشود که حفظ تعلقاتی که شریعت اسلام به آنها دستور داده است لازم و قطع آنها حرام میباشد زیرا دین و مذهب در واقع رعایت قوانین و مقرراتی است که برای ادای حقوق الله و حقوق مردم وضع شده اند، صلاح و فساد عالم وابسته به حفظ یا شکستن همین تعلقات میباشد. بدین جهت قطع این تعلقات را در جمله «يفسدون في الأرض» علت فساد در عالم میدانند. در «اولئك هم الخاسرون»، خاسر کسی است که با احکام مذکور مخالفت می کند. همچنین اشاره به این نکته است که خسارت و زیان حقیقی همان خسارت آخرت است که خسارت دنیا برابر آن بسیار ناچیز و حقیر و غیر قابل مقایسه می باشد.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾
چگونه به خداوند کافر می شوید؟ در حالی که شما مردگان بودید، و او شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند، سپس شما را زنده می کند، آنگاه به سوی او باز گردانده می شوید. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنْتُمْ أَمْوَاتًا»: بیجان بودید، خاک بودید. «فَأَحْيَاكُمْ»: خدا شما را - در نطفه و در رحم و دنیای بعد از آن - جان بخشید. «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ»: سپس شما را می میراند. «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: باز شما را زنده می گرداند.

تفسیر:

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ»: چگونه ألوهیت پروردگار خویش را انکار می کنید حال آنکه شما

در عالم عدم و نیستی قرار داشتید و او شما را ایجاد کرد؟! «و كُنْتُمْ أَمْوَاتًا»: در حالیکه قبل از آفرینش چیزی معدوم بودید نطفه ای بودید در صلب

پدران و رحم مادران. «فَأَحْيَاكُمْ»: و الله متعال شما را از عدم خلق نمود و در شما روح دمید، «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ»: و وقتی اجلتان فرا رسد شما را می میراند، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»: و روز قیامت دوباره شما را زنده می کند و در عرصه محشر با شما محاسبه خواهد کرد، «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (28)»: آنگاه برای محاسبه ی اعمال نزد او برمی گردید، و در روز رستاخیز مکافات و یا مجازات خویش می بینید.

ابن عباس (رض) در تفسیر آیه مبارکه نگاشته است: « شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده اید، و این خود، یک مرگ است، آن گاه شما را آفرید و زنده گردانید، و این حیات است، باز شما را می میراند و به گورهایتان می روید، و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می گرداند، پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است.»

طوریکه آیه کریمه ی (40) از سوره ی « غافر » نیز مؤید این معنی است. «قالوا ربنا أمتنا اثنتین، و أحييتنا اثنتین» گفتند: پروردگارا! ما را دو بار میرانده و دو بار زنده کرده ای.»

قابل تذکر است که: بهترین راه خداشناسی، فکر در آفرینش خود و جهان است. حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام اثبات خداوند به دیگران فرمود: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» (بقره، 258) پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند. تفکر در پدیده ی حیات و اندیشیدن در مسئله مرگ، انسان را متوجه می کند که اگر حیات از خود انسان بود، باید همیشگی باشد. چرا قبلاً نبود، بعداً پیدا شد و سپس گرفته می شود؟! خداوند می فرماید: اکنون که دیدید چگونه موجود بی جان، جاندار می شود، پس بدانید که زنده شدن مجدد شما در روز قیامت نیز همینطور است.

بنابراین گفت: کفر به الله تعالی مخالف عقل و فطرت بوده و سبب انکار و تعجب می شود؛ از این رو، الله تعالی بخاطر انکار بر کافران این سوال تعجب انگیز را کرد: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...». «چگونه به الله کفر می ورزید». همین که الله تعالی انسان را از نیستی به هستی آورده و باز او را میرانده و سپس زنده می کند؛ خود دلیلی است بر وحدانیت او تعالی هم در ربوبیت و هم در ألوهیت.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

او ذاتی است که آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد برایتان آفرید، باز به سوی آسمان قصد کرد و آن را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است. (29).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثُمَّ»: سپس. این اصطلاح در اینجا ترتیب زمانی را نمی رساند. بلکه مراد این است که: خداوند آسمان ها و زمین را قبلاً به صورت گازهای پراکنده آفریده است و بعداً آسمان ها را هفت تا نموده و زمین را به گونه ای که قابل زیست و زندگی باشد در آورده است (ملاحظه: شود سوره فصلت/ آیه 11). لذا تصوّر نشود زمین قبل از آسمان ها پدید آمده باشد.

«استوی»: اراده اش بر آن قرار گرفت، قصد کرد. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: الله ذاتی است که آنچه را که در زمین است بخاطر تکریم شما آفرید تا از آن به عنوان توشه و منفعت تا زمان معین بهره بگیرید، «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ»: «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»: آن را به صورت هفت آسمان استوار درآورد. این هم دلیل قدرت درخشان و روشن است. به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست، «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (29)»: از تمام آنچه خلق کرده و به وجود آورده است، علم و آگاهی کامل دارد. آیا درک نمی‌کنید و عبرت نمی‌گیرید که هر آن کس بر خلق چنان موجوداتی تواناست که از خلق شما مهمتر است، قدرت برگشت دادن شما را نیز دارد؟ بلی به همه چیز تواناست.

این آیه کریمه بیان نعمت دیگری است؛ نعمتی که شما را آفرید و برای بقاء و انتفاع تان در زمین هرگونه اشیاء خوردنی، پوشیدنی، نوشیدنی و سایر لوازم آنها را پدید آورد؛ آسمانهای عدیده را برافراشت، تا از آن هرگونه منفعت شما تأمین گردد.

همه اشیاء جهان مفید اند و هیچ چیز بی فایده خلق نشده:

دانشمندان اصولی گویند: فحوای این آیه مبارکه به صراحت اشاره می‌کند که اصل در اشیاء، اباحه و جواز انتفاع و سود بردن از همه ی آفریده های الله در روی زمین است، مگر این که دلیلی بر منع انتفاع موجود باشد. چون - جز الله کسی حق اباحه و یا منع آن را نخواهد داشت و او بر هر چیزی دانا و تواناست.

باید خاطر نشان ساخت که: هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که انسان بیواسطه یا با واسطه از آن استفاده نکند خواه آن چیز سود مادی داشته باشد یا سود اخروی. انسان فواید بسیاری از چیزها را در غذا، دارو و سایر موادی که از آنها استفاده می‌کند، در می‌یابد. در حالی که به فواید بسیاری از چیزهای دیگر که به او سود میرسانند، آگاهی ندارد. حتی اگر تأمل شود اشیاء و حیوانات سمی و نیز چیزهای که برای انسان حرام اند بنحوی و از جهتی سود آنها به انسان میرسد. (فرقان).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الی 39) موضوعات در باره خلافت انسان در زمین و آموختن کلمات و نامها، بزرگداشت آدم و حوا در جنت و نقش شیطان، به بحث گرفته میشود.
وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، (فرشتگان) گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خونها را می‌ریزد، در حالی که ما به حمد تو تسبیح می‌گوییم و ستایش و پاکی تو را بیان میداریم؟! فرمود: من (از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین اسراری) می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلْمَلَائِكَةِ»: به فرشتگان، معنای اصلی «ملک» در عربی پیام آور است. ترجمه ی

لفظی همین کلمه فرستاده یا فرشته است. فرشته ها تنها نیروهای غیر مادی که هویت نداشته باشند، نیستند. بلکه ایشان را با هویتی هستند که خدای بلندمرتبه در تدبیر و چرخاندن این قلمرو و سلطنت عظیم الشان خود از آنها کار می گیرد. این طور باید فهمید که ایشان کارگزاران سلطنت الهی اند که دستورهای خدا را اجرا می کنند. نادانان به اشتباه آنان را سهیم در خدایی خدا گمان داشته و برخی آنان را فامیل و خویشاوند الله متعال پنداشته آنان را معبود قرار داده به پرستش آنان پرداخته اند. (تفهیم القرآن). «إِذْ»: مفعول «اذکر» محذوف و به معنای آن وقت است. «جَاعِلٌ»: سازنده، قرار دهنده... «خليفة» یعنی: جانشین یا کسی که در پی دیگری بیاید که قبل از وی وجود داشته است. مراد از خلیفه در این آیه آدم علیه السلام است. «خَلِيفَةً»: جانشین همدیگر، آدم جانشین موجوداتی از نوع حیوان ناطق پیش از خود یا جانشین اجنه، یا فرشته و... بود، نه جانشین الله.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: خلیفه یعنی کسی که در ملک کسی اختیاراتی را که صاحب ملک به او تفویض کرده است، به کار ببرد. خلیفه مالک نیست، بلکه نایب مالک اصلی است. اختیارات او از آن خود او نیستند، بلکه اختیاراتی هستند که مالک به او داده است. او حق ندارد طبق خواسته ی خود عمل کند، بلکه باید خواسته ی مالک را برآورده سازد. اگر او خودش را صاحب ملک بداند و اختیارات خود را بنا به میل خود به کار ببندد، یا کسی دیگر را به جز از مالک اصل مالک قرار دهد و به پیروی خواسته های او و عمل به دستورات او بپردازد، همه ی این کارها سرکشی و نافرمانی به شمار خواهند آمد. (تفهیم القرآن).

تفسیر:

در آیه ی متبرکه قبل خواندیم که خداوند متعال، همه ی مواهب زمین را برای انسان آفریده است. در این آیه و آیات بعد، مسأله ی خلافت انسان در زمین را مطرح میفرماید که نگرانی فرشتگان از فسادهای بشر و توضیح و توجیه الله متعال و سجده آنان در برابر نخستین و اولین انسان را بدنبال دارد.

هکذا در این آیه متبرکه الله متعال موضوع آغاز خلقت رابه بیان گرفته و بر بندگان منت می نهد که پدرشان را إکرام کرده و او را در زمین جانشین قرار داده و به منظور تجلیل از مقامش ملائکه را به سجده نمودن به پیشگاه او دستور فرموده است. الله متعال ملائکه را نه از روی مشاوره، بلکه بخاطر بیرون آوردن آنچه در ضمیر شان بود مورد خطاب خود قرار داد. پس از آنکه الله متعال ملائکه را از فرستادن آدم علیه السلام به زمین آگاهی داد.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»: یعنی ای محمد! به یاد آور و برای قومت بیان وبازگو کن هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»: یعنی همانا من در روی زمین جانشینی را خلق کرده و آن را نماینده ی خود قرار می دهم که در انجام دادن احکام در زمین جانشینم باشد. این جانشین عبارت است از آدم، یا جمعی که در قرون بعد و در میان نسل های آینده جانشین یکدیگر باشند.

قابل یادآوری است که: انسان، جانشین دائمی خداوند متعال در زمین است. (کلمه «جَاعِلٌ» اسم فاعل و رمز تداوم را بیان میدارد).

هکذا باید گفت که: آفرینش ملائکه، قبل از آدم بوده است. زیرا خداوند آفریدن انسان را با

آنان در میان گذاشت.

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»: فرشتگان با تعجب و شگفتی و به منظور کسب معلومات گفتند: آیا کسی را در زمین می‌فرستی که با شرک ورزیدن و ارتکاب گناهان در زمین فساد ببار می‌آورند؟ این سخن ملائکه به این معنی نیست که آنان امور غیبی را می‌دانستند و یا از فراست خودشان این سخن را گفتند؛ بلکه ایشان به وجهی از وجوه علم و آگاهی قلبی از جانب الله متعالی از موضوع اطلاع داشتند، یا اینکه انسان را به جنیان که قبلا در زمین سکونت داشتند و دست به فساد و خونریزی زده بودند، قیاس کردند و یا اینکه موضوع آفرینش انسان را در لوح محفوظ دیده بودند و یا اینکه از سرشت و طبیعت ماده‌ای که انسان از آن ترکیب شده آگاهی داشتند که خیر و شر در ایشان نهفته است. و یا اینکه از اصطلاح خلیفه این برداشت را کردند، چون خلیفه در میان مردم حکم و فیصله به عمل می‌آورد و در مسایل قتل و فساد و غیره فیصله می‌کند. همچنان قابل دقت و یادآوری است که: سخن ملائکه از باب اعتراض به اراده الله سبحان نیست بلکه بخاطر دانستن حکمت از این آفرینش، ملائکه این سوال را مطرح نمودند. به این معنی که ملائکه می‌خواستند بدانند حکمت از فرستادن مخلوقی که در آنجا دست به فساد و خونریزی می‌زند چیست؟

«و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»: در حالیکه ما تو را به پاکی یاد می‌کنیم و از هرگونه نقصی به تنزیه یاد می‌نماییم و آنچه که سزاوار جلال و عظمت شأن تو نیست ولی ملحدان آن را به تو نسبت می‌دهند و یا منکران به ساحت پاک تو افترا می‌بندند؛ ما به تو نسبت نمی‌دهیم بلکه تو را پاکیزه می‌داریم و تقدیس می‌کنیم. (کلمه تسبیح دو معنا دارد، یکی بیان پاکی و دیگری با همه ی توان و با همه ی وجود مشغول کاری شدن. همچنین تقدیس نیز دو معنا دارد، یکی بیان و اظهار تقدس و دیگری پاک کردن). «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (30)»: الله متعال در جواب فرمود: من چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید یعنی: من مصلحت‌هایی را در این جانشین قرار دادن می‌دانیم که شما از آن بی‌خبرید و نمی‌دانید.

از فحوای آیه مبارکه دانسته میشود که الله سبحان و تعالی فساد و خونریزی انسان را مردود ندانست، لیکن مصلحت مهمتر و شایستگی و برتری انسان را طرح نمود. در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: یارسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که الله متعال برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: «سبحان الله و بحمده». «و به تقدیس می‌پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیس می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ «فرمود: هر آینه من می‌دانم آنچه که شما نمی‌دانید، از مصلحت در خلیفه ساختن آدم علیه السلام.

عالم دانشمند قتاده در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: «در علم ازلی الله متعال رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت.»

مفسر قرطبی و غیران، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده‌اند تا آن امام، اختلافات میان مردم راحل و فصل نموده، داد

مظلومان شان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی‌شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است.

مفسران کثیر می‌فرمایند: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه‌ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست».

باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلائی نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾

و الله به آدم همه نامها (ی موجودات) را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام‌های این اشیاء را به من خبر دهید، اگر (در ادعای سزاوار بودنشان به جانشینی) راست‌گویید. (۳۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَرَضَهُمْ»: نامها (مسمیات) را به فرشتگان نشان داد. «أَنْبِئُونِي»: مرا خبر دهید.

تفسیر:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»: الله متعال همه نام‌های همه اشیاء موجود و حاضر در آنجا اعم از اسم و مسمی، و کلمات و معانی آنها را به او آموخت.

تفسیر «واضح المیسر» شیخ مرحوم علی صابونی؛ درباره ی چگونگی فراگیری آدم می‌نویسد: خداوند عزوجل از طریق إلهام، نام همه ی چیزهای گذشته و آینده را به آدم ابوالبشر آموخت. مثلا: لغات و کلماتی چون: اصول دانشها، قوانین کشت و زرع، حرفه و فن، نام آلات و ابزار مورد نیاز را به او یاد داد. هم چنین، نام اسب، شتر، دریا، ماه، ستارگان، کشتی سریع و تیزرو و امثال آنها را بر او عرضه کرد.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا، نام همه ی چیزها را حتی کاسه ی غذاخوری، قاشق، چمچه و سایر اسامی را به آدم آموخت.

باید گفت که: معلّم واقعی الله متعال است و قلم، بیان، استاد و کتاب، زمینه‌های تعلیم هستند. و از جمله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» در می‌یابیم که: برتری انسان بر فرشتگان، به خاطر علم است. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان برای دریافت تمام علوم، استعداد و لیاقت کافی در اختیار دارد.

در ضمن قابل یادمانی است که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»: یعنی اشیاء صاحب نام را بر فرشتگان عرضه کرد فرمود: پس شما از نام‌های این مخلوقات به من خبر دهید اگر در گمان خود راستگو هستید.

«فَقَالَ أَنْبِئُونِي»: یعنی سپس فرمود: به من خبر دهید و به من بگویید.

«بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»: یعنی الله برای ملائکه فرمود: پس شما از نام‌های این مخلوقات به من خبر دهید، «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (31)»: اگر در گمان خود صادق هستید که می‌پندارید شما در امر جانشینی شایسته‌تر و لایق‌تر هستید از کسی که من او را جانشین کرده‌ام.

حاصل کلام این که الله متعال مطالبی را به آدم آموخت که به فرشتگان یاد نداده بود و از

همین رهگذر وی را بر فرشته‌ها برتری بخشید و تفوق او را نشان داد، و معرفت و آشنایی کامل را به ایشان اختصاص داد که آسامی اشیاء و اجناس را به وی آموخت. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل تفسیر آیه مبارکه می نویسد: چنین معلوم می شود که علم هر فرشته ای و علم هر صنفی از فرشته‌ها محدود به همان بخشی است که مربوط به آن می باشند. به طور مثال فرشته‌های که نظم باد به عهده‌ی آنان است درباره‌ی باد و هوا همه چیز را می دانند، اما درباره‌ی آب چیزی نمی دانند. فرشته‌های بخش‌های دیگر نیز به همین صورت به انسان برعکس فرشته‌ها علم جامعی داده شده است. درباره‌ی یکایک بخش‌ها شاید علم او از فرشته‌های آن بخش کمتر باشد، اما از لحاظ کلی علم جامعی که به انسان عطا شده است، فرشته‌ها از آن برخوردار نیستند.

بطور مثال در ساحه علمی برای انسان دروازه‌های اجتهاد، استنباط و انکشاف الی برپای روز قیامت باز است، یعنی ساحه استنباط انسان از یک اصل علمی، دارای قوت عالی و استعداد خاصی میباشد.

و می‌تواند در قوت تخیل خویش در کشف سایر ساحات علمی توانمندی ممکن را بدست آورد، طوری که از فحوای آیه مبارکه «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (سورة طه / آیه: 114) بر می آید که علم انسان جامد نبوده بلکه انکشافی بوده و استعداد انکشاف علمی را دارا میباشد، و این مربوط انسان است که تا کدام سطح و اندازه می‌خواهد استعداد خویش را انکشاف و وسعت دهد. و در این ساحه خداوند متعال هیچگونه تفاوت و فرقی را میان کافر و مسلمان قرار نداده است. و به اصطلاح هر دو دارای یک استعداد خاص میباشد. طوری که الله سبحان و تعالی در (آیه 20 / سورة الاسرا) می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَ هُوَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (ما از عطای پروردگارت، اینان (فرصت طلبان) و آنان (دنیا طلبان) را کم نمی‌کنیم و عطای پروردگارت از کسی منع نمی‌شود.) سنت خداوند متعال بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هر کس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾

(فرشتگان) عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم، تو دانا و حکیمی». (۳۲).

تفسیر:

ابلیس و ملائکه هر کدام به نوعی خود را برتر از آدم می‌دیدند؛ ابلیس به واسطه‌ی خلقت؛ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (اعراف، 12) و فرشتگان به واسطه‌ی عبادت؛ «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ - 30 بقره». اما ابلیس در برابر فرمان سجده خداوند، ایستادگی کرد، ولی فرشتگان چون حقیقت را فهمیدند، معذرت خواستند و به جهل خود اقرار کردند و گفتند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» وقتی ملائکه به ناتوانی خویش پی بردند، اعتراف کرده و گفتند: پاک و منزه‌ی تو ای پروردگار، ای پروردگار! ما جز آنچه که تو به ما آموخته‌ای، چیزی نمی‌دانیم و همانا تو دانا و حکیم هستی و هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ»: یعنی هیچ چیز بر تو پوشیده نیست.

«الْحَكِيمُ (32)»: یعنی جز به اقتضای حکمت و عاقبت اندیشی کاری نمی‌کنی. از این بخش آیه کریمه فهمیده می‌شود که «عالم حکیم» حقیقتاً عالم «ربانی» است و هر

عالمی که یکی از این دو صفت را نداشته باشد نباید در امور دینی پیشوای مردم واقع شود. همچنان این نکته نیز برجسته می‌شود که آن‌ها علم و حکمت را در حق تعالی منحصر دانستند؛ زیرا ذات پاک او از همه داناتر و با حکمت‌تر است. (تفسیر مسیر).

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾

الله فرمود: ای آدم! آنها را از نام‌ها (واسرار) این موجودات خبر ده. و چون آن نام‌های اشیاء را برای آنان خبر داد، الله فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را که آشکار می‌سازید، و آنچه را پنهان می‌داشتید.» (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْبَأَ»: باخبر کرد. آگاه نمود. «تُبْدُونَ»: پدیدار می‌کنید. نمایان می‌سازید.

تفسیر:

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» الله متعال به آدم علیه السلام فرمود: ای آدم! اسم‌هایی را که ملائکه از دانستن آن عاجز اند به آنها بگو. آدم هم در اجابت دستور رب العزت به توضیح دادن نام‌های اشیاء شروع کرد، و نام‌های هر چیز را به نام خودش ذکر کرد. شیخ احمد مصطفی مراغی مفسر تفسیر مراغی می‌فرماید: «فلسفه ی یاد دادن و عرضه کردن نامها و نشانها به فرشتگان، به منظور تکریم و بزرگداشت آدم و برگزیدنش بود، تا آنان با دانشها و معارفی که داشتند بر آدم مباحثات نکنند و از طرفی نیز، الله آشکار نمودن رازها، رمزها و دانشهای موجود عالم غیب را از زبان یکی از بندگانش یاد داده باشد.» «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»: یعنی وقتی ادم علیهم السلام همه چیز را به آنها گفت، و هر چیز را به نام خودش نام برد، و حکمت و هدف از خلق آنها را یادآور شد، آنگاه الله خطاب به ملائکه فرمود پرسید: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آیا به شما نگفتم که من فقط غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌سازید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌دانم؟

«وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ» و به آنچه که ابراز می‌دارید آگاهم. «وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (33)»: و به آنچه مخفی می‌کردید آگاهم، از قبیل این که ادعا می‌کردید که خدا مخلوقی بهتر از شما خلق نمی‌کند.

توجه بفرماید! در این آیه مبارکه یکبار دیگر فضل و برتری علم به اثبات می‌رسد؛ زیرا آدم علیه السلام با این صفت بر تمام ملائکه برتری پیدا کرد چنانچه حق تعالی نیز خود را با داشتن این صفت مدح نمود.

در تعقیب این نمایش قدرت علمی، ملائکه بر فضل آدم علیه السلام معترف شدند چون دانستند که شرف آدم بر آن‌ها به سبب علم و دانشی است که پروردگار به او آموخته است و اینگونه هر کسی که اراده بلندی و رفعت را دارد باید به دنبال طلب علم نافع باشد که حق تعالی بر انبیای خود نازل فرموده؛ زیرا با چنین علم و دانشی فضیلت و برتری انسان واضح می‌گردد و انسان از دائره غفلت و نادانی بیرون می‌شود.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند متعال است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» «آیه/30». «و» نیز می‌دانم «آنچه را پنهان می‌داشتید» یعنی: آنچه را که ابلیس در

درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عباس (رض) و الله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «الله متعال هرگز موجودی گرامی‌تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن مفسر ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس (رض) نقل شده - ترجیح داده است.

امام فخر رازی فرموده است: «آیه تعلیم نام‌های اشیاء و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا الله سبحان و تعالی، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم علیه السلام را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرامی‌تر از علم وجود می‌داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم علیه السلام را با آن چیز آشکار می‌ساخت نه با علم».

علم بر عبادت افضل است!

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: از این داستان ثابت می‌شود که علم بر عبادت افضل است؛ زیرا، فرشتگان با وجود آنکه معصوم، و در عبادت (تعمیل اوامر) از بشر برترند؛ اما، چون در علم از آنها فروتر یعنی پائین‌تر آند، خلعت خلافت به انسان بخشوده شد، و فرشتگان مُسَلَّم داشتند که عبادت خاصه مخلوق، و علم از صفات الهی است، و در وجود هر خلیفه کمال مستخلف عنه، لازم باشد.

فضیلت علم و علماء:

از حضرت حذیفه بن یمان رضی الله تعالی عنه و ارضاه روایت شده که تعریف می‌کند: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «فضل العلم خیر من فضل العبادة، وخیر دینکم الورع» یعنی: «فضیلت علم از فضیلت عبادت بهتر است و بهترین دینانت شما پرهیزگاری و دینانت است». رسول الله صلی الله علیه و سلم بزرگ‌ترین دعا را برای حضرت ابن عباس رضی الله عنهما بیان نمود، و قتیکه وی برای رسول الله صلی الله علیه و سلم آب وضویش را آماده نمود تا هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شب برمی‌خیزد با آن وضو بگیرد، و فرمود: {اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل} یعنی: «خداوند! به ابن عباس، بینش در دین، عطا فرما!» و در روایتی دیگر در کتاب صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «اللهم علمه الكتاب» یعنی: «بار إله! به او کتاب (قرآن) بیاموز!» و همانطور نیز شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده آند: «من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سهل الله به طريقاً إلى الجنة، وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضى بما يصنع، وإن العالم ليستغفر له من في السموات ومن في الأرض حتى الحيتان في الماء، وفضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب» یعنی: «آنکه در راهی رود که در آن طلب علم کند، خداوند برایش راهی را بسوی بهشت آسان می‌کند. و همانا فرشتگان بواسطه ی رضایتی که از کارش دارند، بالهای خود را برای طالب علم می‌گسترانند و همه کسانی که در زمین و آسمان اند، حتی ماهی‌ها در آب برای عالم‌آمزش می‌طلبند و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست».

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: « وفضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب، وإن العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً،

انما ورثوا العلم، فمن أخذه أخذ بحظ وافر» یعنی: «و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست و اینکه علما میراثبر پیامبران اند و پیامبران در هم و دیناری به میراث نگذاشتند، بلکه علم را به ارث گذاشتند، کسیکه آن را گرفت بهره ی وافر گرفته است.»

همچنین علی بن ابی طالب می فرماید: یک عالم برتر است از روزه دار شب بیدار مجاهد، و با مرگ یک عالم در اسلام شکافی افتد که جز با جانشینی از وی پر نمی گردد، هیچ از غرور و خودپسندی نمی باشد، که خداوند جل جلاله در لوح محفوظ نگاشته است که: نابودی این دنیا و ویرانی آن بسته به مرگ علمای آن است؛ برای همین پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، چنانچه در صحیحین بیان شده است، می فرماید: «لا تقوم الساعة حتى يفسو الجهل ويقبض العلم، وإن الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من صدور العلماء، ولكن يقبض العلم يقبض العلماء، حتى إذا لم يبق الله عالماً أو لم يبق عالم اتخذ الناس رءوساً جهالاً، فسألوهم فأفتوا بغير علم فضلوهم وأضلوا» یعنی: «قیامت برپا نمی شود تا وقتی که نادانی شایع شده و دانش برگرفته نشود، خداوند علم را از سینه ی بندگان خود محو نمی کند، بلکه با وفات علما آنرا از بین می برد، و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می دهند و مسائل خود را از آنها می پرسند. رهبران نشان نیز از روی جهالت، فتوا می دهند که هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را به گمراهی می کشند» بنابراین قیامت فرانمی رسد مگر با مرگ عالمان.

معاذ بن جبل رضی الله عنه و ارضاه می گوید: دانش بیاموزید که فراگیری آن ترس از خدای و تلاش برای آن عبادت است و مطالعه اش تسبیح پروردگار و جستجوی آن جهاد، و یاد دادن آن به کسانی که نمی دانند صدقه و گسترش دادن آن در بین شایستگان مایه ی نزدیکی به خداوند می باشد؛ چون آنان نشانگران حلال و حرام هستند، و مؤنس ترس و وحشت ها، همنشین تنهایی ها و راهنمایان در شادی و اندوه و دین همراه با اخلاق، نزدیکی و وصل برای غریبان هستند که خداوند متعال بواسطه ی ایشان کسانی از خلائق را به عنوان راهبر و سرمشقی که از او پیروی کنند بلند گرداند، امامانی در میان مردم اند که بر جای پای ایشان راه می پویند. ابوالدرداء رضی الله عنه و ارضاه گفته است: مثال علماء در میان مردم همچون ستارگانی در آسمان هستند که بدان ها راه جویند. امام احمد می گوید: مردمان بیش از آب و غذا به دانش نیازمندند؛ برای اینکه انسان در روز یک یا دو بار به آب و غذا نیاز پیدا می کند ولی به تعداد نفس هایش به دانش نیازمند می باشد. در سنن از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل شده که فرموده است: «لا يزال الله يغرس لهذا الدين غرساً يستعملهم لنصرة دينه» یعنی: «خداوند همچنان برای این دین نهال هایی را می نشاند تا برای یاری نمودن دینش از آن ها بهره گیرد.» ابن القیم می گوید: این نهال ها همان اهل علم و دانش هستند.

حسن بصری هم می گوید: قلم عالمان در روز قیامت با خون شهیدان وزن می شود، اگر عالمان نبودند مردمان مانند چهارپایان می بودند. همچنین سالم بن ابی جعد گفته است: سرور من مرا به سیصد درهم خریداری نمود. بعد مرا آزاد کرد. با خود گفتم: چه حرفه ای بیاموزم؟ غلامی سیاه و آزاد گشته، چه کار دیگری از دست او برمی آید؟ تعریف می کند: پس به حرفه ی علم آموزی روی آوردم و هنوز سالی بر من نگذشته بود که امیرالمؤمنین به دیدار من آمد و اجازه ی دخولش ندادم. اعمش سلیمان بن مهران در حفظ

کوهی بلند بود و اگرچه مدلس (پنهانکار) بود اما فردی دانا و آزموده و نکته بین بود و پژوهشگری مسلط بر حدیث و متون فقه بود و می گفت: اگر احادیث نبودند مردم به من وقعی نمی نهادند. برای همین لقمان گفته است: دانش فقرا را بر جایگاه پادشاهان می نشانند. معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: علم حیات قلب ها است از مرگ نادیدن و نور دیدگان در برابر تاریکی ها است و نیروی ایمان است در مقابل ضعف و سستی آن، بنده بواسطه ی آن به جایگاه آزادگان و همنشینی پادشاهان می رسد و به درجات والا در دنیا و در آخرت، اندیشه و تفکر نمودن در راه آن برابر است با روزه داری و بحث و بررسی ان همشان شب بیداری است و بواسطه ی آن خداوند متعال را فرمان می برند و با خویشان پیوندند بدان حلال را از حرام بازشناسند، علم امام است و پیشوا و عمل دنباله رو آن است، سعادت‌مندان آن را بیاموزند و نگون بختان از آن بی بهره بمانند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

(یاد بیاور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای (تعظیم) آدم سجده کنید، پس فرشته‌ها همه سجده کردند بجز ابلیس که انکار کرد و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از جمله کافران (منکران حکم الهی) شد. (۳۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْجُدُوا لِآدَمَ»: در برابر آدم تواضع کنید و فروتن باشید. «أَبَى»: خودداری نمود. «اسْتَكْبَرَ»: خود را بزرگتر دید، نافرمان شد.

سجده در کلام عرب به معنای اظهار ذلت و فروتنی است. و نهایت مرتبه ذلت و فروتنی گذاشتن چهره یا پیشانی بر زمین است. به گفته ابو عمرو: سجده کرد یعنی: سر خود را خم نمود. و این آیه بیانگر فضیلت آدم علیه السلام است چون الله متعال ملائکه را دستور داد تا به او سجده نمایند. تذکر باید داد که سجده نمودن در شریعت اسلام برای غیر الله حرام مطلق است و رسول الله صلی الله علیه وسلم امتش را از سجده بردن به غیر الله بصورت مطلق منع نموده است. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده است: «لَوْ كُنْتُ أَمْرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لِأَمْرَتِ الْمَرْأَةِ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا» «اگر کسی را دستور می‌دادم تا به دیگری سجده نماید، زن را دستور می‌دادم تا به شوهرش سجده کند». (سنن ترمذی (1159) و سلسله احادیث صحیحه البانی (3366)).

سجده نمودن در شرایع گذشته برای غیر الله از باب قدر دادن و تحیت مروج بود، که از جمله میتوان از سجده نمودن برادران یوسف به وی. (تفصیل آن در آیه 100 سوره یوسف: تفسیر احمد، ملاحظه فرمایید).

طوریکه در فوق یادآور شدیم که: سجده برای غیر الله شرک است، اما اگر الله تعالی به آن دستور دهد بمثابة عبادت می باشد. پس سجده ملائکه برای آدم عبادتی است برای الله تعالی؛ چون الله تعالی به آن دستور داده است، و الله تعالی هرچه خواهد حکم می‌کند، و لهذا وقتی ابلیس از این کار ابا ورزید کافر شد.

یادداشت:

در قرآن عظیم الشان لفظ «ابلیس» یازده بار و کلمه «شیطان» 88 بار به صور مختلف آمده است. ظاهراً لفظ شیطان وصف است نه اسم خاص ابلیس و به علت دوری از

رحمت الله، بر او کلمه شیطان اطلاق شده است. این اصطلاح بر انسان ها نیز به علت بدکار و دوری از رحمت بودنشان هم اطلاق شده است (سورة بقره، آیه 14).

تفسیر:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»: زمانی که بر ملائکه فضل آدم علیه السلام نظر به علم و دانشی که داشت آشکار گشت، پروردگار عالم آنان را امر نمود تا از روی احترام بر آدم علیه السلام کنند؛ زیرا حق تعالی او را بر آنها با دانش نام‌های پدیده‌ها برتری بخشیده بود و دیگر اینکه هیچ صفتی بهتر از صفت علم و دانش که آدم علیه السلام آن را دارا بود وجود ندارد.

ملائکه به امتثال امر پروردگار پرداختند و نظر به اینکه احترام برتر بر غیر برتر از روی اعتراف به حرمت لازم است، آنها همه بر آدم علیه السلام سجده ی احترام و تعظیم ببرید؛ نه سجده ی عبادت و بندگی. « فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ » یعنی همه سجده بردند، به جز ابلیس.

در آیه مبارکه «اسْجُدُوا لِآدَمَ» در یافتیم که: علمیت و لیاقت، از داشتن سابقه مهمتر است. فرشتگان قدیمی باید برای انسان تازه به دوران رسیده اما لایق، سجده کنند.

«أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ»: در این میان وضع و حالات طوری پیش آمد که ابلیس از دستور پروردگار با عظمت امتناع کرد و خود را بزرگتر دانست، و تکبر نشان داد. مگر ابلیس که بنابر تکبر و شقاوت از سجده ابا و ورزید و نهایت سرکشی را از خود به نمایش گذاشت، از این روی حق تعالی او را خوار و ذلیل ساخت و طرد و لعن کرد. و اینگونه به چنین سرنوشتی تمام کسانی مواجه خواهند شد که از او پیروی می‌کنند و در برابر حق سر تسلیم فرو نمی‌آورند؛ زیرا مریضی شک و شبهه از مریضی شهوت‌انگیزی بسیار بدتر است.

به یاد داشته باشید که: خطرناک‌تر از نافرمانی در عمل، بی اعتقادی به فرمان الهی است. طوری که ملاحظه نمودید که: تکبر و جسارت ابلیس، سرچشمه‌ی بدبختی‌های او شد. بعد از اینکه همه ملائکه به سجده افتادند، ابلیس از سجده نمودن به آدم علیه السلام سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد. ابلیس از جنیان بود که در میان ملائکه زندگی می‌گرد، هنگامی که الله متعال ملائکه را به سجده نمودن به آدم علیه السلام دستور داد ابلیس نیز مورد خطاب قرار گرفت و مأمور به سجده نمودن شد.

نام اصلی ابلیس چیست؟

ابن عباس (رض) می‌فرماید: نام ابلیس «عزازیل» بود و اصل کلمه ابلیس به معنای نا امید است. ابلیس در ابتدا از اشراف در میان ملائکه بود، اما هنگامی که سرکشی و عصیان نمود ابلیس نامیده شد، یعنی نا امید از همه خیر. زیرا الله متعال او را در بدل عصیان از فرمان او؛ از همه خیرها ناامید گردانید. ابلیس از سجده کردن برای آدم علیه السلام سر باز زد و گرفتار آفت گردن‌فرازی، یاغی‌گری و تکبر گردید و از جمله کافران شد. ابلیس پیش از آن در علم ازلی الله متعال از کافران بود. « وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (34) »: یعنی با امتناع و تکبرش به جرگه ی کافران درآمد؛ زیرا فرمان الله متعال را در مورد سجده بردن برای آدم، زشت و بدجلوه داد.

علماء در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرامی‌داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم علیه

علیه السلام. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر الله طوریکه در فوق هم تذکر دادیم، در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار (به قول اکثر علماء) تا عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول الله صلی الله علیه وسلم سجده کردند، أصحاب اش گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر رمنده سزاوارتریم! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا ینبغی أن یسجد لأحد إلا لله رب العالمین». «سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

آیا ابلیس فرشته بود؟

مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و می گویند: بلی ابلیس فرشته بود؛ زیرا در آیه مبارکه آمده است: سجده بردند جز ابلیس»، و عده ی دیگری گفته اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و از گروه فرشتگان نیست. (زیرادر قرآن عظیم الشأن آمده است، ابلیس از نژاد جن بود که در جمع فرشتگان عبادت می کرد. «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» (کهف/ 50). مفسر حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و مفسر زمخشری هم آن را پذیرفته است. شیخ حسن بصری فرموده است: ابلیس از ملائک نیست؛ ابلیس حتی یک لحظه نیز فرشته نبوده است. ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته ایم:

- 1 - فرشتگان از گناه منزّه و پاک اند: «لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» در حالی که ابلیس از اطاعت امر خدا سر باز زد.
- 2 - فرشتگان از نور آفریده شده اند در صورتی که ابلیس از آتش خلق شده است. بنابراین سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است.
- 3 - فرشتگان نسل و ذریت ندارند و انگهی ابلیس نسل و ذریت دارد. «أَفَتَتَّخِذُونَ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» آیا شیطان و ذریت او را به دوستی می گیرد؟!
- 4 - مطابق نص صریح و روشنی که در سوره ی کهف آمده است، شیطان از جن است. خدا می فرماید: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر برتافت. همین آیه برای حجت و برهان کافی است. خلاصه کلام این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرامی داشت بود.

برخی از فضایل علم به استناد آیه مبارکه:

- 1 - خداوند متعال در مقابل پرستش هایی که فرشتگان مطرح کردند، خویشان را به علم و دانش ستود.
- 2 - خداوند متعال برتری آدم بر فرشتگان را در علم وی دانست و بیان نمود که علم بهترین صفت و ویژگی بنده است.
- 3 - خداوند به فرشتگان دستور داد تا به منظور تکریم آدم سجده کنند، چرا که فضل و علم او روشن و نمایان بود.

آیا شیطان از بدو کافر بود؟

در مورد اینکه آیا شیطان از بدایت امر کافر بود، و یا بعد از اینکه از امر پروردگار با عظمت در سجده بر آدم علیه السلام سرپیچی کرد کافر شد؟!

در آیه مبارکه «کان من الکافرین»، - (آیه 34 سورة بقره) کلمه «کان» فعل ماضی است؛ یعنی بود، پس چرا بعضاً آمده از کافران شد؟! قرآن عظیم الشأن می‌فرماید؛ هنگامی که الله سبحان و تعالی به فرشتگان هدایت فرمود تا در برابر آدم سجده کنند همه به سجده افتادند، مگر ابلیس از این فرمان الهی سرپیچی کرد و از کافران بود. در مورد کفر ابلیس که آیا او از قبل جزو کافران بود، یا پس از سرپیچی از فرمان الله متعال از کافران شد، چند نظر وجود دارد:

1 - تعدادی از مفسران معتقدند؛ که «کان» در آیه «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» به معنای به معنای «صار» است؛ یعنی از کافران شد؛ به دلیل این‌که از فرمان الله متعال سرپیچی کرد و از کافران شد، و گرنه قبل از آن در زمره فرشتگان بود. شیطان به گمان این‌که برتر از انسان است، و درست نیست که موجود برتر بر موجود پایین‌تر سجده کند، از فرمان الهی مخالفت و بغاوت نمود؛ لذا در زمره کافران قرار گرفت (مراجعه شود به مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج 1، ص 88، بیروت، دار احیاء التراث العربی،). بنابراین این ابلیس از ابتدا کافر نبود. و هیچ نشانی از کفر وی پیش از این وجود ندارد. این گروه برای اثبات ادعای خود به آیه‌ای از قرآن در مورد فرزند نوح علیه السلام را اشاره نموده می‌فرمایند: «فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ»؛ (هود، 43) و او از غرق‌شدگان بود. واضح است که فرزند نوح پس از طوفان غرق شد، نه از ابتدا. لذا عده‌ای از مفسران بدین عقیده‌اند: چون در این آیه شیطان از ملائکه مستثنا شده است؛ لذا از ابتدا کافر نبود.

2 - برخی از مفسران می‌فرمایند؛ شیطان در علم الهی از کافران بود، نه به ظاهر؛ یعنی خداوند می‌دانست که وی در آینده از کافران خواهد شد. (برای مزید و تفصیل معلومات مراجعه شود: ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق، المهدی، عبدالرزاق، ج 1، ص 54، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ اول، 1422ق.).

ملائک:

ملائک اجسام لطیف و نورانی هستند، که می‌توانند خود را به هر شکلی که بخواهند درآورند، نر و ماده ندارند، به صورت جبلی بر عبادت و طاعت آفریده شده‌اند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۖ» (التحریم: 6) (از الله متعال در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که به آن مأمور شده‌اند). آن‌ها تولید مثل و ازدواج نمی‌کنند و از قدرت خارق‌العاده برخوردارند و از قالب جسمانی و صورتی که بدان تجسم می‌یابند، متأثر نمی‌شوند.

جن:

جن اجسام آتشین و پست هستند که از مخلوطی از آتش صاف آفریده شده‌اند قادر به تشکل به هر صورت و شکلی هستند دارای تناسل و تناکح بوده نر و ماده دارند، همانند انسان مکلف هستند مسلمان و کافر دارند می‌توانند و از قالب جسمانی و صورتی که بدان تجسم می‌یابند، متأثر می‌شوند.

از این تعریف فهمیده میشود که: بین آفرینش جن و ملائک تفاوت فاحشی وجود دارد و

تباين آشکاری در خلقت آن‌ها دیده می‌شود.

ملائکه از نور آفریده شده‌اند اما جن از نار. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» (رواه مسلم). خداوند می‌فرماید: «وَالْجَانَّ خَلَقْتُهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ۲۷» (الحجر: ۲۷). و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم.

ملائکه نسل و ذریه ندارند، اما جن تناکح و تناسل دارند و دارای ذریه هستند الله متعال درباره‌ی ابلیس می‌فرماید: «أَفْتَنَّاكَ مِنْ دُونِهَا وَذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ۵۰» (الکهف: ۵۰). (آیا او و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمايند به جای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید ستمکاران چه عوض بدی دارند). خداوند ملائکه را به صورت نوآوری و ابداعی می‌آفریند در میان ایشان نر و ماده و تناکح وجود ندارد، اما جن تناکح و تناسل مؤنث و مذکر دارند و همانند انسان هستند.

ملائکه قادر به تمثیل به مثل اشیاء و تشکل به اشکال جسمی محسوس هستند و این امر در نصوص متعدد کتاب و سنت به اثبات رسیده، الله متعال درباره‌ی جبرئیل می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۱۷» (مریم: ۱۷). (ما جبرئیل خویش را به سوی او فرستادیم و (جبرئیل) در شکل انسان کامل خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد). و درباره‌ی مهمانان گرامی ابراهیم می‌فرماید: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ۲۴ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ۲۵» (الذاریات ۲۴-۲۵). (آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسید* در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام (بر تو، او) گفت: سلام بر شما مردمان ناآشنا و ناشناسی هستید). آن‌ها در صورت و شکل مردان بر او وارد شدند و چون برای آن‌ها طعام آورد از خوردن طعام خودداری کردند از آن‌ها بترسید به او خبر دادند که از جنس انسان نیستند بلکه فرشته الله هستند و برای هلاکت و نابودی مکذبین قوم لوط فرود آمده‌اند.

و چون بر پیغمبر خدا (لوط) فرود آمدند در شکل جوانانی زیبا و قشنگ بر او وارد شدند که این قشنگی افراد سفیه و نادان قوم لوط را وادار کرد تا در آن‌ها طمع انجام عمل فحشاء بنمایند، چنانکه قومش به نزد لوط آمدند و خواستار تسلیم مهمان‌ها شدند. «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يُقَوْمٌ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُرُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۷۸» (هود: ۷۸). (قوم لوط شتابان به سوی او آمدند قومی که پیش از آن اعمال زشت و پلیدی (چون لواط) انجام می‌دادند لوط بدیشان گفت: ای قوم من این‌ها دختران منند و برای شما پاکیزه‌ترند پس از الله بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمایی یافته نمی‌شود). از این معلوم می‌شود که ملائکه می‌توانند خود را به هر شکلی که بخواهد، درآورند. در حدیث صحیح به نقل از حضرت عمر (رض) آمده است: «درحالی که ما در کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم، مردی که لباسش شدیداً سفید بود و سرش خیلی سیاه، به ناگاه بر ما هویدا گشت. اثر و نشانه‌ی سفر در او دیده نمی‌شد و هیچ یک از ما او را نمی‌شناخت. آنگاه، در ارتباط با ایمان و اسلام و احسان (عبادت) و قیامت، از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم هم مفصلاً جواب سؤالات وی را داد. در آخر پیامبر صلی الله علیه وسلم از اصحابش پرسید: آیا می‌دانید که آن سؤال کننده چه

کسی بود؟ گفتند: الله و رسولش (به این امر) داناتر هستند. فرمود: او جبرئیل بود، که پیش شما آمد تا دینتان را به شما آموزش دهد».

اجنه هم می‌توانند خود را به اشکال مختلف و به شکل گروهی از مردان مختلف درآورند. آن‌ها در شکل و صورت گروهی از مردان خود را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و به قرآن گوش دادند سپس به میان قوم خود برگشته آن‌ها را انذار دادند الله متعال می‌فرماید: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ» (الأحقاف: 29). (زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند). آن‌ها از این جهت به ملائک شباهت دارند و می‌توانند به هر شکلی که بخواهند درآیند از این بابت با ملائک اختلاف دارند که وقتی به شکلی درآمدند، تجسم به آن در آن‌ها تأثیر می‌گذارد اما تجسم برای ملائکه اثرگذار نیست. بدین معنی اگر فرد جنی بصورت انسانی یا پرنده‌ای درآمد و انسان به سوی او هدف‌گیری کرد تیری یا سنگی به طرفش انداخت و به او اصابت خواهد کرد. اگر کشنده باشد، می‌میرد اما ملائکه این چنین نیستند و اگر به صورت انسان یا حیوانی درآیند و مورد هدف قرار گیرند، اصابت تیر یا غیر اثری بر آن‌ها نخواهد داشت و اذیتی به آن‌ها نخواهد رسید. علاوه بر این در مسئله خوردن و نیاشامیدن به نزد جن اختلاف دارند، گرایش و تمایل نزع شر در آن‌ها وجود ندارد که در جن وجود دارد، استعداد انجام معصیت ندارند و بر استقامت و اطاعت آفریده شده‌اند و جبراً عابد هستند: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ۚ» (الأنبياء: 20). (شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند). «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۖ» (التحریم: 6). (از الله در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند). لیکن جن فاسق و فاجر، کافر و مؤمن دارند و از این بابت همانند انسان هستند: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۗ» (الکهف: 50). (مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد). «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ۚ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ۝۱۵» (الجن: 14-15). (در میان ما فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگرانند آنان که فرمانبردارند هدایت و خیر را برگزیده‌اند* اما آنان که ستمگر و بیدادگرند هیزم و هیمة دوزخ هستند). و همانند انسان‌ها مکلف به تکالیف شریعت می‌باشند. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝۵۶» (الذاریات: 56). (من پری و انسانی را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام). پیغمبر و رسول دارند و اوامر الله را به آن‌ها ابلاغ می‌فرماید: «يَمْعَشِرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَفْصُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَعَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۝۱۳۰» (الأنعام: 130). (ای جنیان و ای انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ (در جواب) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (بلی) زندگی جهان آنان را گول زد و علیه خود شهادت می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند). کلمه «مِنكُمْ» در آیه دلیل بر وجود فرستاده جن است و محمد صلی الله علیه وسلم به سوی هر دو گروه (جن و انس) فرستاده شده است. «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝۱» (الفرقان: 1). (والا مقام و جاوید کسی است که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است تا اینکه جهانیان را بیم دهد). «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ۝۲۶

وَأَلْجَأَ خَاقَانَهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ تَارِ السَّمُومِ ۚ ۲۷» (الحجر: 26-27). (ما انسان را از گل خشکیده فراهم آمده از گل تیره شده‌ی گندیده‌ای بیافریدیم* و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم).

پریان، انسان را می‌بینند اما انسان آن‌ها را نمی‌بیند «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ ۲۷» (الأعراف: 27). (شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند).

ملائکه در این نیز با جن اختلاف دارند که دارای قدرتی خارق العاده عجیب هستند می‌توانند کوه‌ها را از جا برکنند و به عمق دریاها راه یابند و زمین را با ساکنانش منقلب گردانند چنانچه با قوم لوط کردند «جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا» (هود: 82). (آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم). و چنانچه جبرئیل کوه طور را از جای کند و آن را بر بالای سر بنی اسرائیل قرار داد. «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۚ ۱۷۱» (الأعراف: 171). (و (نیز بخاطر بنی اسرائیل بیاور) هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم آن چنان که انگار سایبانی است ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌افتد (در این وقت خوف و هراس بدیشان گفتیم) آنچه را به شما دادیم محکم برگزید و در عمل بدان کوشا باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مد نظر گیرید تا پرهیزگار شوید).

ملائکه بال دارند: برخی دو بال برخی بیشتر «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلثَ وَرُبْعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ ۱». (فاطر: 1). (ستایش خدای راست، پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، [کسی که] فرشتگان را پیام‌آوران دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه گرداند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید. خداوند بر هر کاری تواناست).

در حدیث صحیح آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل را در شکل و صورت حقیقی خود دید که دارای ششصد بال بود و افق را مسدود کرده بود.

فرق میان شیاطین و جن:

شیاطین گروهی از جن هستند، آن‌ها سرکش و عاصی‌اند. فرمانده و رئیسشان ابلیس لعین است. هر جن متمرّدی شیطان نامیده می‌شود. بر این اساس هر شیطانی، جن است، اما هر جنی شیطان نیست. الله متعال فرمود: چنانچه هر انسان عاصی فاسق نامیده می‌شود و هر انسان یا جن منکر کافر نامیده می‌شود. «وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ۚ ۳» (الحج: 3).

عامل/عوامل دشمنی شیطان به انسان؟

سابقه دشمنی شیطان بینهایت طولانی است، و انسان در این میان هیچ ضرری به شیطان نرسانده بود، که او به این اندازه به انسان عداوت و دشمنی کند. در قرآن عظیم الشان در رابطه به این دشمنی آیات فراوانی وجود دارد، ملاحظه فرماید آیات (أعراف/22، یوسف/5، اسراء/53) و انسان‌ها را به جهت همین رابطه دشمنان از پیروی و متابعت شیطان بر حذر می‌دارد. پروردگار با عظمت می‌فرماید: «در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما (نیز) او را دشمن گیرید» (سوره فاطر/ 6) و باز هم در آیه دیگر می‌فرماید: «ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست» (سوره یس/60).

اما سؤال اصلی اینجاست که چرا شیطان نسبت به انسان تا این حد خصمانه و با دشمنی برخورد می‌کند؟ واقعاً علت آن چیست؟

داستان برخورد خصمانه شیطان یا همان ابلیس به داستان خلقت آدم بر می‌گردد. خداوند بعد از آن که نوع بشر را خلق کرد و آدم ابوالبشر را آفرید، بر آفرینش چنین مخلوقی به خود تبریک گفت و فرمود: «... سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است». «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكْنَا اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»؛ (مؤمنون/14).

سپس به همه فرشتگان دستور داد تا بر این مخلوق جدید؛ سجده کنند. همه سجده کردند جز ابلیس که بحث آن در (آیه: 34 سوره بقره) بیان یافت. سرپیچی ابلیس از فرمان خداوند از همان هنگام آغاز شد، او بر این مخلوق خدا سجده نکرد. خداوند علت این نافرمانی را تکبری می‌داند که در ابلیس وجود داشت، (أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ»؛ بقره/34) او خودش را برتر از انسان میدانست، لذا وقتی که از او سؤال شد چرا بر انسان سجده نکردی گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل!» (قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ اعراف، 12). ابلیس با این استدلال دچار خود بزرگبینی شد و در برابر دستور الله متعال عصیان نمود. بعد از این واقعه بود که ابلیس از درگاه خداوند رانده شد و مورد لعن خداوند قرار گرفت، «إِلَّا فَاحْرَجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»؛ حجر، 34). (شیطانی که چند هزار سال در درگاه خداوند با فرشتگان زندگی می‌کرد به یکباره از آن آستان قرب، سقوط کرد، اما باز هم توبه نکرد و کینه آدم و فرزندان آدم را به دل گرفت و از خداوند مهلت خواست تا بتواند همه جنس بشر را از راه اطاعت خداوند خارج کند. «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ حجر، 36؛ «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ حجر/39». در گفتگوی که بین او و الله متعال در قرآن کریم ذکر شده است، ابلیس مطالبی را بیان می‌کند که شاید بتوان از آن به علت رفتار خصمانه‌اش با انسان پی برد.

شیطان گفت: پروردگار! به سبب آنکه مرا از راه بیرون کردی (از رحمت خود راندی) البته من هم در زمین برای ایشان (فرزندان آدم) گناهان را آراسته گردانم، و همه آنان را گمراه میکنم. (حجر، 39).

بله! ابلیس با سجده نکردن بر مخلوق خداوند، خود را از بارگاه قدس الهی رانده شده دید و با در دل گرفتن کینه انسان و تلاش و سعی فراوان در جهت گمراه کردن بندگان خداوند، را طرح ریزی کرد، ابلیس از ابتدا تلاش کرد که نسل بشریت را از راه الله متعال خارج کند و در ابتدا آدم و حوا را با وسوسه‌هایش از بهشت راند، «یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان گما أخرج أبویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما انه یراکم هو و قبیلته من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون»؛ اعراف، 27. و تا وقتی که به او مهلت داده شده پیوسته در این تلاش است اما خداوند در قرآن می‌فرماید: ابلیس بر بندگان خداوند تسلط ندارد، «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین»؛ حجر، 42. و مردم را فقط می‌تواند به کارهای ناپسند دعوت

کند. «وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُم فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي...»؛ ابراهیم، 22.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾

وگفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن، و از نعمت‌های فراوان آن هر طور که می‌خواهید بخورید، اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ظالمان خواهید شد.

(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَغَدًا»: فراوانی، زندگی آسوده و دور از سر و صدا که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون رنج و درد و بی‌هیچگونه منعی است.

«ظلم»: اسم مصدر است در لغت به معنای قرار دادن شیء در غیر جایگاه اصلی‌اش (المصباح المنیر، جلد 1 و 2 صفحه 386). با افزودن یا کم کردن از آن یا عدم استفاده از آن در زمان و مکان خاص خودش است، (راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ صفحه 537). چنانکه ضد آن یعنی کلمه عدل به معنای قرار گرفتن شیء در محل خود است.

یادداشت:

قبل از همه باید گفت که مشابه این آیه، در سوره‌ی اعراف آیه‌ی 19 نیز وجود دارد. همچنان باید متذکر شد که: باذکر (آیه 35) داستان حضرت آدم علیه السلام در سوره بقره نیز به پایان میرسد.

تفسیر:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ»: الله متعال می‌فرماید که ما به آدم گفتیم: تو و همسرت حواء در بهشت مستقر و مسکن گزینید، «وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا»، وقتی خداوند آدم را آفرید و او را برتری داد، نعمت خود را به طور کامل به وی عطا کرد و همسرش را نیز از وی آفرید تا در کنارش آرامش یابد و به او انس بگیرد، و آنها را دستور داد تا او از نعمت‌های فراوان آن طوری که می‌خواهید بخورید. صیغۀ «قُلْنَا» صیغۀ جمع است که دلالت بر تعظیم و بزرگداشت دارد و مراد از آن تعدد نیست، چون فاعل قلنا الله تعالی است، و این اسلوب معروف و مستعملی است در زبان عربی، و در موارد زیادی از قرآن کریم بکار برده شده است.

«رغد»: زندگی پر از ناز و نعمت و آسایشی را گویند که در آن هیچگونه رنج و مشقتی نباشد. «حَيْثُ شِئْتُمَا»: هر جایی از بهشت که خواستید، در آنجا بخورید. درس حاصله از آیه مبارکه اینست که: در شیوه‌ی تربیت، هرگاه خواستید کسی را از کار یا چیزی بازویا منع دارید، ابتدا راههای صحیح، باز گذاشته شود و سپس مورد نهی اعلام شود. طوری که آیه مبارکه آمده است: «كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» سپس فرمود: «لَا تَقْرَبَا».

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»: همچنان الله (ج) به آدم و حواء دستور داد که به درختی که برای ایشان تعیین نموده بود، نزدیک نشوید. نهی نمودن الله از نزدیک شدن به درخت بخاطر قطع نمودن وسیله و سبب ارتکاب نافرمانی است. زیرا نزدیک شدن به درخت

ممنوع شده سبب خوردن از میوه آن می‌شود. قابل یادآوری است که: در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد ذریعه و قطع وسیله وجود دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که آدم علیهم السلام و حوا قبل از اخذ زمام خلافت در روزی زمین در جنت جابجا و مسکن گزین شدند، تا تمایلات هر دو را مورد آزمایش قرار دهند، بناً برای این آزمایش یک درخت انتخاب شد و برای شان گفته شد که نزدیک این درخت نشوید، در ضمن برای شما گفته شد که اگر به این درخت نزدیک شوید؛ «فَنَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»: یعنی درپیش ما از جمله ظالمان شماریده خواهید شد.

طوری‌که یادآور شدیم؛ مفسرین در تفسیر «هذه الشجرة» «این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای گفته‌اند که این درخت، درخت انگور بود، از جمله ابن عباس (رض) می‌فرماید که: آن درخت ممنوعه عبارت است از درخت انگور. هکذا عده‌ای از مفسران مینوسند که: این درخت، درخت انجیر بود و برخی گفته‌اند این درخت، ممنوعه خوشه‌گندم بود.

قابل تذکر است که: در فرهنگ قرآن، «شجر» علاوه بر درخت، به «بوته» هم گفته می‌شود. مثلاً به بوته کدو می‌گویند: «شَجْرَةً مِنْ يَظْتِينٍ» (صافات، 146)، بنابراین اگر در روایات و تفاسیر مفسران تفاسیر گندم و یا هم سایر موارد بعمل آمده کدام مشکل نیست، ولی حقیقت این است که اگر در تعیین نام و نوع این درخت مصلحتی برای ما می‌بود حتماً الله تعالی آن را بیان می‌کرد و چون الله تعالی آن را نامشخص گذاشته است، پس مصلحت ما هم در عدم تعمق و تشخیص آن است.

همچنان عالم دانشمند ابن جریر طبری می‌فرماید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقاً نمی‌دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده‌ای نیز نیست». بصورت کل باید یادآور شد که ضرورت براه انداختن این بحث که این درخت چه بود و چه خصوصیات داشت و دارای چه عوامل بود که انسان از خوردن میوه این درخت منع گردید، در ضمن قابل یادآوری است که علت منع شدن انسان از خوردن میوه این درخت این نبود که گویا در طبیعت این درخت کدام عیب و نقصان وجود داشت که انسان بنابر داشتن این عیب از خوردن میوه اش منع گردیده بود. و از بحث همچو مسایل و مباحثات دیگر در این باب.

ولی اصل اساسی در این مبحث همین است که باید در مورد آن دقت بعمل آید و این مساله تحلیل و تجزیه شود که این ها (آدم و حوا) تا کدام اندازه در تعقیب و عملی ساختن احکام الهی در مقابل وسوسه‌ها شیطان پابند باقی می‌مانند. برای تحقق این مامول کافی بود که برای آزمایش آدم و حوا یک چیزی باید معین کرده می‌شود. بناً پروردگار با عظمت مشخصات و هوایت آن درخت را بیان نه فرموده است. باید گفت جنت محل خوب و مناسب برای یک امتحان و آزمایش بود، و انتخاب جنت بمتابۀ یک آزمایشگاه در این آزمایش این بود که این حقیقت و واقعیت را باید در ذهن انسان جابجای نمود که اگر انسان بنابر توطیه‌های وسوسه‌گرانه شیطان، از راه طاعت

و عبادت الله متعال انحراف کند، در نهایت زندگی اش به محرومیت از درجنت می انجامد، طوری که الله متعال در آغاز ابوالبشر آدم و حوا را بنا بر همین علت از جنت محروم گردانیدند.

بنابراین راه کی انسان میتواند جنت از دست رفته خویش را دوباره بدست آورد، ضرور است که با دشمن تاریخی و ابدی خویش یعنی ابلیس، دشمنی که همه ای جد و جهد اش انحراف انسان از طاعت و عبادت است، با تمام قوت و صلابت مبارزه و مقاومت نماید. «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ (35)» به هر حال الله ایشان را از خوردن میوه یکی از درختان بهشت منع فرمود که در صورت نافرمانی از جمله افرادی خواهند شد که به سبب گناه و سرکشی از دستور الهی بر خود ظلم کرده اند. واضح است که: نزدیک شدن به گناه همان افتادن در دامن و منجلاب گناه است. باید گفت که: تخلف از هدایات الهی، ظلم به خویش است. طوری که آدم و حوا درخواست توبه از حق تعالی گفتند: «قَالَ رَبِّنا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ - 23 اعراف» (پروردگارا! ما بر خویش ظلم کردیم و اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود). واقعاً هم انسان در برابر ظلم که به خود روا داشته است باید از پروردگار خویش استمداد و کمک جوید تا بتواند آنرا جبران کند.

نباید فراموش کنیم که: عنایت و لطف و مهربانی الله، جلوی خسارت ابدی را می گیرد. در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: آدم و حوا، هم در تخلف شریک بودند، هم در جبران گذشته و عذرخواهی.

هكذا با تمام وضاحت در یافتیم که اولین و نخستین خواسته ی بشر از الله متعال همانا، تقاضای عفو و رحمت بود. (الهی تو به فضل و کرمت ما را مورد عفو و رحمت خویش قرار دهی! (آمین یارب العلمین)).

کیفیت آفرینش حوا:

در مورد کیفیت آفرینش حوا همسر آدم علیه السلام میان علما دو رأی و دو نظریه وجود دارد:

رأی اول و به اصطلاح نظریه اول این است که: او از پهلوی چپ آدم علیه السلام آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر می آید.

رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها»: و آفرید از او... «نساء/ 1»، می گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله حدیث شریف: «إن المرأة خلقت من ضلع...»: زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است، تشبیه شد.

1 - اهل سنت اجماع دارند بر اینکه بهشتی که آدم علیه السلام از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

2 - جمهور علماء (امام مالک، امام ابوحنیفه، و امام شافعی) بر آنند که انبیاء: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصوم اند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به ایشان ممکن نیست و بنا بر این، خطای آدم علیه السلام گناهی صغیره بود که

قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیاء: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد، نسیان بود نه عُصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خداوند متعال خود می‌فرماید: «فَنَسِيٍّ وَّلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه: 115). «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم».

بِهشت آدام و حوا:

در مورد این بهشت که آدم علیه‌السلام و حوا که مدتی در آن به سر برده و سپس از آن بیرون آورده شد، دو قول نقل شده است:

یکی اینکه مراد از بهشت همان بهشت جاودانی است که الله تعالی آن را به بندگان خود در روز آخرت وعده داده است.

دومی اینکه این بهشت، بهشت دیگری است، چون در بهشت جاودان تکلیف نیست و هر که وارد آن شود دیگر هرگز بیرون نمی‌شود. حال آنکه آدم و حوا در این بهشت به عدم نزدیک شدن به آن درخت مکلف شدند و بعد از نافرمانی از آن بیرون رانده شدند، و همچنان شیطان به سوی آن راه یافته و در آن گناه صورت گرفته است و این امور هرگز در بهشت جاودانی نمی‌باشد. ولی قول راجح همان قول اول است، و احکامی که برای بهشت جاودانی یاد شده، همه در هنگامی می‌باشد که مؤمنان پس از مرگ وارد آن می‌شوند؛ اما پیش از آن، مانعی وجود ندارد که تکالیفی بر ساکنان آن مقرر شده باشد. و ظاهر نصوص قرآن کریم و سنت مطهر نیز همین رأی را تأیید می‌کند.

همچنان برخی از مفسران در ذیل این آیه مبارکه نگاهش اند:

«جنات»: به باغهای دنیا نیز گفته می‌شود، طوری که در سوره‌ی قلم آیه 17 آمده است: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» ما صاحبان باغ را آزمایش کردیم. آنچه از آیات دیگر قرآن و روایات استفاده می‌شود، باغی که آدم در آن مسکن گزید، بهشت موعود نبوده است زیرا:

1 - بهشت، برای پاداش است و آدم هنوز کاری نکرده بود که استحقاق سزای داشته باشد. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ» (آل عمران، 142).

2 - کسی که به بهشت وارد شود، دیگر خارج نمی‌شود. «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» (سوره حجر، 48).

3 - در آن بهشت، امر و نهی و ممنوعیت و تکلیف نیست، در حالی که آدم از خوردن درخت نهی شد. نهی حضرت آدم، نهی تکلیفی نبود که انجامش حرام باشد، بلکه جنبه‌ی توصیه و راهنمایی داشت.

شیخ قرطبی به نقل از معتزله و قدریه فرموده است: آن بهشت آدم، در زمین بوده است. برخی گویند: بهشت آدم در سرزمین فلسطین بوده نه بهشت موعود. امام أبوحنیفه و ابومنصور ماتریدی (رحمه الله علیهم جمیعاً) در تفسیر خود به نام «تأویلات» گویند: بهشت آدم و حوا در باغی از باغها و یا در بیشه و جنگلی آنبوه بوده است... و دلیلشان این است که: اگر ماندگاری در بهشت، جاودانه باشد، هیچ گاه شیطان اجازه ی ورود به آن را نخواهد داشت؛ چون بهشت، جای لهو و لعب و گناه نیست...

علت خوردن میوه ی آن درخت ممنوعه این بود تا خداوند آن دو را از ماورای شهاده به عالم شهاده باز آورد و در قالب جسم قرار دهد و بار دیگر هر دو به سوی حق باز گردند؛

زیرا توبه کردن برای انسان، بسیار حیاتی است تا از آن پس، جهت زندگانی خود را دگرگون کند و به هدف نهایی برسد.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

پس شیطان موجب لغزش آنها شد، (تا از آن درخت خوردند) و آنانرا از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت، (بعد از این) برای آنها گفتیم که از جنت پایان شوید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است. (۳۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَزَلَّهُمَا»: آن دو را لغزانید. گول زد، دچار لغزش کرد. «إِهْبِطُوا»: فرود آئید. پائین افتید. مراد آدم و حواء و ابلیس است. «مُسْتَقَرٌّ»: جایگاه زندگی، قرارگاه. «مَتَاعٌ»: کالا، آنچه از آن بهره مند شوند. «حِينٍ»: زمان، روزگار. در اینجا مراد قیامت است. (خرمدل).

تفسیر:

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»: شیطان، آدم و حواء را به سبب خوردن شان از درخت ممنوع شده لغزانید و فریب داد.

برخی از مفسران نگاشته‌اند: ضمیر «عنها: از آن» به جنت برمی‌گردد، یعنی: شیطان آن دو را از جنت دور گردانید.

«زَلَّهُ»: به معنای اشتباه و لغزش است. یعنی: شیطان با حيله و نیرنگ آن دو را به انجام عملی که حق نبود آن را انجام دهند، دچار نمود و از بهشت دورشان ساخت و از نعمت‌های جاودانه بهشت و از عزت و کرامت، ایشان را بیرون آورد. بیرون آوردن آدم و حواء از بهشت بخاطر این به شیطان نسبت داده شده که او آن دو را فریب داد و برایشان وسوسه‌ای انداخت و گفت که این درخت جاودانگی و ملک همیشگی است؛ پس از آن بخورید.

فریب آدم و حوا توسط شیطان آغاز و بدایت نبرد جهانی شیطان و بندگان الله متعال از همین روز شروع شد که تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. زمانی که آدم علیه السلام و همسرش مرتکب امر ممنوع شدند از خوشحالی و مقام بلندی که داشتند محروم شدند.

چنین جزایی برای تمام کسانی خواهد بود که نافرمانی الله متعال را می‌نمایند. هر کس مرتکب نافرمانی گردد مطابق نافرمانی خویش از درجات و امنیت از عذاب می‌آفتد، پس چقدر بد است معصیت و چقدر زشت است عاقبت آن؟!!

نباید فراموش کنیم که: خطر شیطان، برای بزرگان نیز هست. طوریکه در جمله «فَأَزَلَّهُمَا» آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که او به سراغ آدم و حوا نیز آمد. از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که: شیطان، دشمن دیرینه‌ی نسل بشر است. زیرا از روز اول به سراغ ابو البشر رفت.

باید از نافرمانی خداوند و عواقب تلخ وسوسه‌های ابلیس، عبرت بگیریم. تحت نفوذ شیطان قرار گرفتن، برابر با خروج از مقامات الهی و محرومیت از آنهاست.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» می‌نویسد: آدم و حوا در بهشت ساکن شدند؛ شیطان از مقام عزت رانده شد؛ بدین جهت آتش حسد وی درباره خلیفه الهی بیشتر گردید؛ با مار و طاووس ساخته در بهشت درآمد؛ حواء را به لطایف الحیل فریفت، چنانکه خوداز آن درخت خورد و به آدم

خورانید. شیطان ایشان را اطمینان داده و گفته بود: از درخت مذکور بخورید که همیشه مُقَرَّبِ بارگاهِ الهی باشید! و نهیِ الهی را نیز؛ از خود، توجیهات کرد.

«فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»: همان بود که الله متعال به ایشان دستور داد تا از بهشت بیرون شوند. یعنی آنها را از نعمت های بهشت بیرون آورد.

این دستور الهی تنها مربوط به بیرون آمدن آدم و حواء از بهشت برین به سوی زمین نیست؛ بلکه نسلِ آندو را نیز شامل می‌شود.

«وَوَلَّانَا إِيْطُوا» وگفتیم: از بهشت به زمین پایین بروید. خطاب به آدم و حواء و ابلیس است. «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»: یعنی شیطان دشمن شما است، وی را دشمن خود بدانید و

با او دشمن شوید. خداوند متعال فرموده است: «هر آینه شیطان دشمن شما است، پس وی را دشمن بگیرید».

«عدو»: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است.

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ»: یعنی شما در جهان محلِ استقرار و اقامت دارید. یعنی تا به هنگام مرگ و یا تا به هنگام و برخی از مفسران گفته اند تا برپا شدن قیامت، زمین

قرارگاه ایشان است.

«وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (36)»: واز نعمت هایش، اعم از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و غیره تا زمان فرا رسیدن اجلتان بهره بگیرید، و لذت ببرید.

مفسران می‌نویسند که: از فرموده اوتعالی «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» چنین فهمیده می‌شود که بنی آدم بجز در زمین در جای دیگری نمی‌تواند زندگی کنند، و

در تأیید این مفهوم آیه (25) سوره اعراف نیز تأکید می‌کند: «فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ 25» یعنی: «در آن زنده می‌شوید، و در آن می‌میرید، و از آن بیرون

آورده می‌شوید». پس از اینجا می‌دانیم که تلاش‌های بشر در این عصر بخاطر زیستن در غیر زمین چه ماه و چه مریخ و یا هر کوكبی آسمانی دیگر، تلاشی است بی‌نتیجه و

ناممکن.

آیا انبیاء معصوم اند؟

در این هیچ جای شکی نیست که: همه مسلمانان به این اصل اعتقاد جازم دارند که تمام انبیاء معصوم هستند، بدین معنا که در ابلاغ وحی، و تمام دستوراتی که از جانب الله

متعال به آنها وحی می‌شده، بطور کامل و بدون نقص و اشتباه و خطا به بشر رسانده اند، و در این مسئله هیچ اختلافی ندارند، خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: «وَالنَّجْمِ إِذَا

هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ *

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (سورة النجم / الآيات 1 - 5) «سوگند به نجم چون فروگراید * که همسخن شما سرگشته نیست و نه غاوی شده است * و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید *

این سخن جز و حی که به او فرستاده می‌شود نیست * فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت».

اما در مورد گناه، جمهور اهل علم می‌فرماید که: که انبیاء ممکن است که فقط دچار گناه صغیره بشوند ولی بر آن ثابت نمی‌مانند زیرا خداوند آنها را از آن گناه آگاه می‌سازد و خود

را اصلاح میکنند.

اما در مسائل دنیوی ممکن است اشتباه کنند زیرا انبیاء بشر هستند و بشر عاری از خطا نیست، همانطور که در روایتی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در یکی از

أمر دنیوی از خودش نظریه ای داد ولی نظریه ای خطاء بود، و اینچنین بود که از کنار برخی از صحابه میگذشت و تیر می شد، دید که صحابه کرام مصروف قلمه درخت خرما هستند، در این اثنا پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها فرمود: «ما أظنه يضره لو تركتموه»، یعنی: «گمان کنم اگر آنرا به حال خودش رها سازید (و باردار نکنید) ضرری برایش نمیرسد»، أصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از این گفتار، آن درخت خرما را به حال خود رها ساختند و آنرا قلمه نکردند، و پس از چندی خرمایی به ثمر نرسید، و پیامبر صلی الله علیه و سلم را از این موضوع با خبر ساختند، سپس به آنها فرمود: «إنما قلت ذلك ظناً مني وأنتم أعلم بأمر دنياكم، أما ما أخبركم به عن الله عز وجل فإنني لم أكذب على الله». (روایت مسلم)، یعنی: «من آنرا از روی گمان شخصی خودم گفتم و شما به مسائل دنیویتان از من آگاهترید، ولی چیزهایی را که از الله عزوجل به شما میگویم بر خداوند دروغ نمیبندم» (یعنی در ابلاغ وحی نه دروغ میگوید و نه دچار خطاء و اشتباه میشود، ولی در مسائل دنیوی که از گمان خود نظریه ای میدهد ممکن است دچار اشتباه شود).

هكذا رسول الله صلی الله علیه وسلم در اجرای برخی اعمال دینی نیز دچار سهو میشده، ولی آنرا اصلاح میکرده، ولی مردم از این خطاء و اشتباه پیامبر صلی الله علیه و سلم مسائل فقهی یاد میگرفتند، مثلاً در یکی از روزها پیامبر صلی الله علیه و سلم در نماز ظهر پس از دو رکعت سهواً سلام دادند، ولی پس از اینکه أصحاب رضی الله عنهم او را آگاه ساختند دو رکعت دیگر را کامل کرد و سپس دو بار سجده سهو خواندند، این روایت چنین آمده است که: «أن رسول الله صلی الله علیه و سلم انصرف من اثنتين، فقال له ذوالیئدین: أقصرت الصلاة أم نسيت يا رسول الله؟ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: أصدق ذوالیئدین؟ فقال الناس: نعم فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی اثنتين أخريين ثم سلم، ثم كبر فسجد مثل سجوده أو أطول، ثم رفع» (متفق علیه) یعنی: «پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از خواندن دو رکعت سلام داد. ذوالیئدین به او گفت: ای رسول خدا آیا نماز را کوتاه کردی یا فراموش کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا ذوالیئدین راست میگوید؟ مردم گفتند: بله، پیامبر صلی الله علیه و سلم بلند شد و دو رکعت دیگر نماز خواند و سلام داد، سپس الله اکبر گفت و مانند سجده‌های دیگرش یا طولانی‌تر از آنها سجده برد سپس سرش را بلند کرد».

پس بطور خلاصه، عصمت انبیاء یعنی اینکه در ابلاغ وحی دچار خطاء و اشتباه نمیشده‌اند، و در مورد گناه، شاید گاهی دچار گناه صغیره میشده‌اند ولی بزودی آگاه میشده‌اند و آنرا ترک میکرده‌اند، و در مورد مسائل دنیوی گاهی دچار اشتباه میشده‌اند، و در انجام عبادات، گاهی دچار سهو میشده‌اند، ولی از این سهو مردم احکام فقهی را یاد میگرفته‌اند.

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

آنگاه آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود، و (الله) توبه او را پذیرفت، چون الله بسیار توبه پذیر مهربان است. (۳۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَلَقَّى» (لَقِيَ): گرفت، پذیرفت، آموخت. «تَابَ عَلَيْهِ»: توبه و باز گشت آدم را پذیرفت و از وی درگذشت.

تفسیر:

«فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»: پس از این رویداد وحادثه، آدم علیه السلام از جانب پروردگارش کلماتی را به طریق إلهام دریافت کرد و این کلمات همانا دعایی بود که آدم و حواء هر دو آن را به پیشگاه رب العزت خواندند، دعای که در آیه 23/سورة الاعراف بیان شده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ ۝۲۳» (الأعراف: 23) «پروردگارا! ما بر خود ظلم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».

«فَتَابَ عَلَيْهِ»: همان بود که الله متعال توبه ایشان را قبول کرد و با رحمت خویش به ایشان بازگشت، «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (37)»: به راستی الله مهربان بسی توبه پذیر می باشد، و نسبت به بندگان خویش مهر و رحمتی فراوان دارد.

توبه:

معنای اصلی توبه رجوع کردن و برگشتن است. که: اگر با «عن» متعدی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علی» متعدی شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است.

«التَّوَّابُ»: یکی از اسمای نیکوی الله متعال «التَّوَّابُ» است؛ یعنی ذاتی که همواره توبه توبه کنندگان را می پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می آمرزد. الله (ج)، پس از آنکه بندگان توبه می کنند، توبه آنها را می پذیرد و با بخشش گناهانشان به سوی آنان می آید.

از این رو الله متعال، به دو صورت توبه بندگان را می پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می دهد تا توبه نماید و به سوی پروردگار باز گردد. و در بیان این نوع توبه الله تعالی فرموده است: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (التوبة: 118) یعنی ایشان را به توبه کردن موفق کرد تا توبه کنند. البته توبه شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن بر انجام دادن آن، و تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن و مسترد نمودن حقوق مردم به آنان و کسب رضایت شان. دوم اینکه: الله متعال با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می برد.

فرق تائب و تواب:

مفسر مشهور اسلامی امام قرطبی در این بابت می فرماید: «لفظ تواب» هم برای الله و هم برای انسان بکار می رود مانند «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» و «هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» زمانیکه در مورد بنده بکار می رود معنی آن این است که او رجوع کننده به طرف اطاعت و بندگی است اما هنگامیکه در مورد الله متعال بکار می رود بدین معنی است که او قبول کننده توبه است. در حالیکه بکار بردن لفظ تائب برای الله جایز نمی باشد. اگر چه باعتبار معنی آن اشتباه نیست اما در شأن الله تنها استعمال همان صفات و ألقابی جایز است که در قرآن و حدیث آمده و اطلاق سایر الفاظ اگر چه از لحاظ معنی صحیح باشد بر وی درست نیست. (ملاحظه شود؛ معارف القرآن).

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾

(تاکیداً) گفتیم همگی از جنت فرود آید، پس اگر هدایتی از جانب من به شما آمد، پس کسانی که از راهنمایی من پیروی کنند نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین می شوند. (۳۸)

تفسیر:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»: الله متعال هبوط و نزول آمدن آدم و حواء به زمین را تکرار نمود تا بر این مطلب تأکید کند که اقامتگاه و محل استقرار آدم و نسل او تا قیام قیامت در زمین است نه در بهشت.

باتأسف باید گفت که: در برخی از حالات حوادث طوری پیش می آید که: يك حرکت، دامنه‌ی تأثیرات خوب و بدش در همه‌ی عصرها و نسلها گسترده می‌شود.

« فَأَمَّا يَا تِيبُكُمْ مِّنِّي هُدًى »: و می‌فرماید: هرگاه هدایتی را که از جانب من برایتان می‌رسد قبول نموده و به آن عمل نمایید، یعنی من رسولی را جهت هدایت شما مبعوث می‌کنم و کتابی را بر شما نازل می‌کنم.

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»: پس کسی که ایمان آورد و از فرمانم اطاعت و پیروی کرد. «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (38)»: فرمان هبوط در چند آیه‌ی قبل همراه نوعی قهر بود، ولی در این آیه چون بعد از توبه آدم علیه السلام است به صورت عادی مطرح شده است. همچنین امیدوار می‌کند که اگر از هدایت الهی پیروی کنند، حزن و اندوهی نخواهند داشت.

طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: پس بر شما هیچ ترس، بیمی حزن و اندوه نخواهد بود و نه با اندوه مواجه می‌شوید. ملاحظه می‌کنیم که: امنیت و آرامش واقعی، در سایه‌ی پیروی از دین و دستورات الهی حاصل می‌شود.

همچنان طوری‌که در آیه (سوره طه) آمده است: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» «و هرکس از رهنمود من پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌گردد».

همچنان طوری‌که در آیه (سوره طه) آمده است: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» «و هرکس از رهنمود من پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌گردد».

پس بر اساس پیروی از هدایت الهی چهار چیز مترتب می‌گردد: امنیت و هدایت و سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت. و هر امر ناگواری از قبیل ترس و اندوه و گمراهی و بدبختی از او دور می‌شود پس به اهداف دلخواه خود می‌رسد و ناگواریها از او دور می‌شود. ترس و اندوه از آدمی رخت بر می‌بندد.

مراد از «هدایت» در اینجا قرآن کریم و عموم وحی الهی به همه انبیاء است چون این خطاب به عموم بنی آدم است نه تنها امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و «خوف» هر امر ناخوش‌آیندی را گویند که در آینده واقع می‌گردد، و «حزن» ضد سرور و خوشی و غم‌خوردن بر امور گذشته است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند همین گروه اهل دوزخ اند و همیشه در دوزخ می‌باشند. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِآيَاتِنَا»: به کتابها و نشانه های قدرت و رحمت ما.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: ولی کسانی که به الله متعال کفر ورزیدند و هدایتش را نپذیرفتند و به کتاب‌های نازل شده اوتعالی عمل نکردند و آن را انکار و تکذیب کردند. مفسران می نویسند که: پوشاندن حق بر دو نوع است: یکی کفران نعمت است دیگر، سرباز زدن از توحید.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (39)»: آنان اصحاب دوزخ اند که پیوسته و برای همیشه در آنجا می‌باشند و از آن جدایی ندارند. همان گونه که دوست همواره همراه دوستش است، و همان طور که صاحب قرض به دنبال قرضدار می‌باشد. مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی‌شان با آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأمااتهم إمامة حتى إذا صاروا فحماً أذن في الشفاعة». «اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند). بلکه آتش به وسیله گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا اینکه چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان إذن شفاعت داده می‌شود».

یادداشت:

نام آدم علیه السلام بصورت کل بیست و پنج بار در قرآن عظیم الشان تکرار شده است که به ترتیب سوره ها عبارتند از: (سوره بقره: 31، 33، 34، 35، 37)، (سوره آل عمران 33/59)، (سوره مائده/27)، (سوره اعراف/11، 19، 26، 27، 31، 35، 172)، (سوره اسراء/61، 70)، (سوره کهف/50)، (سوره مریم 58)، (سوره طه آیات: 120، 121، 115، 116، 117)، (سوره یس/60). وبصورت کل داستان آدم علیهم السلام هفت بار آمده است: (البقرة، الاعراف، رکوع ۲- بنی اسرائیل، رکوع ۷- الکهف، رکوع ۷، طه، رکوع ۷- ص، رکوع ۵- الحجر).

قابل یادآوری است که در قرآن کریم کلمه از «حوّا» ذکر بعمل نیامده ولی در سوره بقره آیه 35، در سوره اعراف آیه 19 و در طه آیه 117 در مبحث آدم از بی بی حواء به عنوان همسر آدم (زَوْجک) ذکری بعمل آمده است.

آدم اولین انسان:

قرآن عظیم الشان از آفرینش آدم بعنوان اولین مخلوق (انسان) روی زمین ذکری بعمل آورده است، پس آدم ابوالبشر و اصل عالم است و تمامی ساکنان زمین به او نسبت داده می‌شوند، قبل از او مطلقاً انسانی وجود نداشته، اما ملائک قبل از او بوده‌اند چنانچه جن قبل از او وجود داشته‌اند، لذا چون حکمت خداوند بر آفرینش انسان تعلق گرفت به ملائک فهماند که نسلی از همین انسان پدید خواهد آمد؛ در روی زمین اقدام به خون ریزی و فساد خواهد کرد. ملائک به تعجب افتاده و از حکمت او، در آفرینش این انسان، سؤال کردند، آیهی (30 سوره بقره) مشیر به این حقیقت است. «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که در زمین، فساد و تباهی راه می‌اندازد. خون می‌ریزد، (الله) گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

علامه قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» در مورد این آیه می‌فرماید: به یقین

می‌دانیم که ملائکه جز آنچه خداوند به ایشان یاد می‌داد نمی‌دانستند و در سخن بر او پیشی نمی‌گرفتند «لَا يَسْفُوهُ بِالْقَوْلِ» (الأنبياء: 27). (آنان) آنقدر مؤدب و فرمانبردارانه که هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند. پس چگونه به خود اجازه دادند جمله «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» (آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که در زمین به فساد می‌پردازد؛ البقرة: 30). را بر زبان جاری کنند؟ جواب این است که ملائکه قبلاً فساد و تبه‌کاری و خون‌ریزی جن را دیده بودند، زیرا قبل از آفرینش آدم زمین محل اقامت ایشان بود آن‌ها فساد بر پا کرده، خون ریختند. خداوند لشکریانی از ملائکه بر آن‌ها فرستاد. آن‌ها را قلع و قمع و پراکنده کوه‌ها و دریاها نمودند. بنابراین جمله «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» من باب استفهام محض آمده لا غیر.

آیا این خلافت هم از قماش و نوع خلافت جن‌ها خواهد بود یا خیر؟

برخی مفسران گفته‌اند: خداوند به ملائکه فهمانید که از نسل آدم قومی مفسد و خون‌ریز پا به عرصه وجود می‌نهند لذا دهان به این سؤال گشودند. و سؤال ایشان یا از باب تعجب از استخلاف عاصی بود؟ یا از سر تعجب از جرأت عصیان خدا به خود دادن که از خلیفه سر بزنند؟ سخن قرطبی تمام شد؛ (آن هم با اندکی تصرف).
بر این اساس باید بفهمیم که سؤال ملایکه به منظور خرده‌گیری از نظام آفرینش یا مشیت و اراده‌ی خداوند نبوده است، بلکه به منظور آگاه شدن از فلسفه‌ی آفرینش (آدم) صورت گرفته است. زیرا ملایکه از فرمان خداوند، هیچگاه سر باز نمی‌زنند و نمی‌توان مخالفت و امتناعی را برای آن‌ها تصور کرد.

دلایل اولین انسان بودن آدم:

نصوص قرآنی مؤید اولین انسان بودن حضرت آدم علیهم السلام هستند و قبل از آفرینش آدم انسانی وجود نداشته است. علاوه بر قرآن عظیم الشان و سایر کتب آسمانی بر این امر گواهی می‌دهند و شواهد فراوان از ملل گوناگون دست به هم داده‌اند و بی‌چون و چرا مدعی اولین انسان بودن آدم هستند.

شواهد قرآنی:

- تکرار بانگ بر بشر در قرآن بعنوان فرزندان آدم مانند: «يَبْنِيَّ عَادَمَ لَا يَفْتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَحْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تَهُمَا إِنَّهُ يَرَئِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَبِطَ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۗ ۲۷» (الأعراف: 27).
(ای آدمیزادگان شیطان شما را نفریید به همانگونه که پدر و مادرتان را (فریفت) و از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عورتشان و را بدیشان نماید شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند).
«يَبْنِيَّ عَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِمَّنْ ءَايَتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۗ ۲۶» (الأعراف: 26). (ای آدمیزادگان ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند و لباس زینتی را اما بدانید که لباس تقوا و ترس از خدا بهترین لباس است این از نشانه‌های خدا است تا بندگانش متذکر شوند).
«يَبْنِيَّ عَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۗ ۳۱» (الأعراف: 31). (ای آدمیزادگان در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را بیارائید و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی کنندگان

را دوست ندارد.)

- الله متعال خبر داده که همگی انسان‌ها از یک اصل هستند. طوری که در (آیه: 1 سوره النساء) می‌فرماید: «يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝۱» (ای مردمان از پروردگارتان بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسر را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت و از خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید زیرا که بیگمان خداوند مراقب شما است.) مقصود از نفس واحد جز آدم، کسی نیست و منظور از همسرش حوا است و مقصود از آن اصل آفرینش است چون آن‌ها اصل (نظام) آفرینش هستند. این آیه بیان کرده که خداوند مردان و زنان بسیاری از این دو آفریده است که بعد از توالد و تناسل در جهان پراکنده شده‌اند.

- قرآن یادآور شده که همه انسان‌ها از پدر و مادری به طریقه ازدواج بوجود آمده‌اند. به جز آدم که او را به دست خود از گل آفریده سپس روح خود را در او دمیده است. چنانچه (در آیات متبرکه 28 و 29 سوره الحجر) می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَلَقُ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ۚ ۲۸ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سُجَّدِينَ ۚ ۲۹» (آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گل خشکیده فراهم آمده از گل سیاه شده پدیده‌ای انسان را می‌آفرینم پس نگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح خود در او دمیدم در برابرش به سجده افتید.) و در داستان امتناع ابلیس از سجده می‌فرماید: «قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ ۗ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۗ ۷۵» (ص: 75). (فرمود: ای ابلیس چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با قدرت خود آفریده‌ام آیا تکبر ورزیده‌ای یا اصلاً از متکبران بوده‌ای). و باز در آیات (7 و 8 سوره السجدة) می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ۗ ۷ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ۗ ۸» (آن کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آفرید* سپس خداوند ذریه‌ی او را از عصاره آب ضعیف ناچیزی آفرید.) سلالة برگرفته از «سُلٌّ» به معنی استخراج چیزی از چیز دیگری است، گویند: «سللت الشَّعْرَ مِنَ الْعَجِينِ» یعنی مو را از خمیر بیرون کشیدم. نطفه هم سلالة است؛ چون از پشت بیرون می‌جهد (اقتباس از تفسیر قرطبی).

- تصریح به ذکر نام آدم و اینکه او ابوالبشر است و این در حدیث شفاعت روایت شده در صحیحین، است: «مردم (در قیامت) به دنبال شفیع می‌گردند تا برای آن‌ها شفاعت کند و آن‌ها را از شدت و هراس آن روز نجات بخشد. به سوی آدم می‌روند و از او طلب شفاعت می‌نمایند و به او می‌گویند: ای آدم تو ابوالبشر هستی، خداوند تو را با دست خویش آفریده و روح خود را در تو دمیده و ملائکه را مأمور سجده برای تو کرده و تو را در بهشت اسکان داده است. آیا شرایط حاد و وضعیت ناگوار ما را نمی‌بینی؟ آیا نزد الله متعال برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ گوید: نفسی، نفسی به سوی غیر من بشتابید...».

پند و عبرت از داستان آدم علیهم السلام:

خواننده معزز! آفرینش آدم از گل سپس ادامه نسل اندر نسل ذریه‌ی او تنها یک مسئله‌ی عادی و طبیعی نبوده است. بلکه موضوعی بسیار مهم و شایان توجه می‌باشد. زیرا مظاهر قدرت الله در آن تجلی کرده است و عظمت خدایی نهفته در جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که منتهای «ابداع» و «اعجاز» را می‌رساند، در آن جلوه‌گر است.

اگر تمامی زمینیان جمع شده دست بدست هم دهند قادر به آفریدن مگس یا پشه‌ای نمی‌باشند تا چه رسد به آفرینش انسانی عاقل سمیع و دارای ادراک و بصیرت!! «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۱۴» (المؤمنون: ۱۴).

منشأ این کار، قدرت برتر الهی است که آفریده‌ها را از عالم نیستی و عدم به جهان هستی به وجود می‌آورد و از ضعیف قوی، از سکون حرکت می‌آفریند، روح در کالبد موجود جامد و بی‌روح می‌دمد، گل ساکن را به حرکت وامی‌دارد و خاکستر را به زبان می‌آورد از موجود جامد انسان سوی و مستقیم را در زیباترین صورت‌ها می‌آفریند. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ۲۰» (الروم: ۲۰). (یکی از نشانه‌های خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها پراکنده گشتید.)

این همان «آدم» و آن همان نسلش است. بلکه این داستان وی و داستان تمامی نظام آفرینش است. موجودی که الله سبحان و تعالی او را از گل آفرید سپس نسل او را از نطفه‌ی آب کم ارزش بی‌مقدار بیافرید و او را در روی زمین خلیفه قرار داد و هستی را مسخر او نمود، آری او را خلیفه خدا قرار داده با این توصیف به هیچ عنوان شایسته و زیننده شأن انسان نیست در روی زمین تکبر ورزد به نافرمانی الله متعال برخیزد و مالکیت را از او غصب کرده روی آن با الله به نزاع بپردازد و درست به خود جرأت عصیان و سرکشی بدهد.

بصورت خلاصه به چند پند از داستان آدم بمثابة حسن اختتام اشاره بعمل می‌آورم:

- خداوند نسل انسان را مورد تکریم قرار داده، چرا که آدم را با دست خود آفریده است و از روح خود در او دمیده و ملائک را دستور داده برای او به سجده روند و او را در روی زمین خلیفه قرار داده است و این برای آدم و نسل او مایه‌ی افتخار است.
- الله بر هر چیزی توانا است می‌تواند امری کوچکی را بزرگ جلوه دهد. آدم را از گل ناچیز آفرید و او را مورد تکریم قرار داد و اسرار قدرت و بدایع حکمت خود را بر او پاشید و او را شایسته مقام خلافت قرار داد و نام هر چیز را به او یاد داد که ملائکه از آن ناتوان بودند.
- بر انسان لازم است از مکاید شیطان برحذر باشد؛ چون او سبب خروج پدر بزرگمان آدم از بهشت بود و دشمنی او با ما سابقه دیرینه دارد: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» (فاطر: ۶). شایسته نیست فریب و سوسه‌های شیطان لعین را بخوریم چون او تا روز قیامت با ما دشمن است.
- انسان سرشتاً بر خطا و نسیان آفریده شده و در معرض نسیان است چون او ضعیف آفریده گردیده و مخالفت آدم با امر خدا نیز ریشه در این ضعف داشت آنجا که به دعوت ابلیس لعین جواب لبیک داد و امر الله را فراموش کرد.
- باید انسان از رحمت خدا مأیوس نگردد و اگر دچار خطا شد از عفو او ناامید نشود الله به ما یاد داده چگونه از گناه و لغزش توبه کنیم و خود را از شر و آثار گناه و آلودگی

نجات دهیم «فَتَقَلَّبْنَا عَادَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَةً فَتَنَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۲۷» (البقرة: 37). (آن گاه آدم از پروردگارش کلماتی فرا گرفت، سپس خداوند از او در گذشت. بی‌گمان او توبه پذیر مهربان است.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 48) موضوع یادآوری به قوم یهود، و نمونه های از رفتار و خلق و خوی بنی اسرائیل به بیان گرفته میشود:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾

ای فرزندان اسرائیل (= یعقوب)! به یاد آورید نعمت من را که بر شما ارزانی داشتم، و به پیمانی که با من بسته آید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم و تنها از من بترسید. (۴۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَنِي إِسْرَائِيلَ»: پسران اسرائیل. اسرائیل لقب یعقوب است. «أَوْفُوا»: به تمام و کمال وفا کنید. «أَوْفِ»: وفا می‌کنم. «إِيَّايَ»: از من «إِرْهَبُونِ»: از من بترسید. از من پروا کنید. یاء ضمیر حذف شده و در اصل (إِرْهَبُونِي) است.

«ای بنی اسرائیل»:

إِسْرَائِيلَ یک کلمه عجمی و غیر عربی است، «إِسْرَائِيلَ»؛ نام دیگر حضرت یعقوب علیه السلام است که از دو کلمه «اسر» و «ئیل» ترکیب یافته است.

«اسر» به معنای بنده و «ئیل» به معنای خداوند است. بنابراین اسرائیل در لغت به معنای بنده‌ی الله است. در زبان عربی «صفوة الله/ برگزیده الله» و به روایتی «عبدالله/ بنده الله» است. این نام هم بر وزن ابراهیم و اسماعیل به دو دلیل علمیت و عجمیت غیر منصرف است. این لقبی است که از سوی الله به یعقوب علیه السلام عطاء شده بود. و در سوره ی آل عمران به آن تصریح کرده است. آنجا که می‌گوید: (جز آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد.) او پسر اسحاق و نواسه ابراهیم علیه السلام بود. نسل بنی اسرائیل همان اسباط دوازده گانه‌ای هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی اسرائیل» در قرآن کریم (41) بار به‌کار رفته است.

آن چه از آغاز سوره تا بدین جا آمده است یک مبحث مقدمه گونه بود که طرف خطاب آن تمام انسان ها بودند. اینک از این جا تا آیه ی 123 یک مبحث به صورت پیوسته ادامه یافته است که مخاطب آن قوم یهود است گرچه لابه لای آن گاهی روی سخن به سوی مسیحیان، مشرکان عرب و نیز کسانی که به دعوت محمد ایمان آورده بودند هم برگشته است و آنان نیز مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

تفسیر:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»: یعنی ای فرزندان یعقوب! «أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: الله متعال بر بنی اسرائیل نعمت‌های گوناگونی را ارزانی داشته بود که کمی از امت‌های پیشین از آن برخوردار بودند، لذا الله متعال در اینجا به بنی اسرائیل تذکر می‌دهد که آن عده نعمت‌هایی را که من بر شما ارزانی نموده بودم به یاد آورید که عبارت از فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتاب‌ها و نجات از فرعون و دیگر نعمت‌ها است، «وَأَوْفُوا

بِعَهْدِي»: یعنی پیمان «ایمان و اطاعت» را که با من بستید، بدون کم و کاست، به جا بیاورید.

یعنی به عهده‌ی که با من بسته بودید وفا کنید. عهده‌ی که بنی اسرائیل با الله متعال بسته بودند در تورات بود و آن این بود که از پیامبر آخر زمان صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و در ادای فرائض پابند باشند.

«أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ»: و الله متعال وفاداری به عهد خود را به یهود بازگو می‌کند که اگر شما به عهده‌ی که با من بسته بودید وفا کنید من هم در عهدم وفادارم و به شما اجر و پاداشتان را که قبلاً برای شما تضمین نموده بودم میدهم. خطاب در اینجا به یهود و نصاری‌ای است که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌زیستند، چون این سوره مدنی است و در مدینه سه قبیله از بنی اسرائیل زندگی می‌کردند: **بنو قینقاع و بنو نضیر و بنو قریظه**، ایشان در کتاب‌های خود خوانده بودند که پیامبری در آخر زمان مبعوث خواهد شد و در سرزمین دارای نخلستان هجرت خواهد کرد؛ لذا یهود در منطقه‌ی نخلستانی سکونت گزیدند و مواظب تشریف آوری پیامبر آخر زمان آنهم از میان قبایل یهود بودند، ولی هنگامی که پیامبر عربی به مدینه تشریف آورد یهود آن جناب را خوب شناختند که پیامبر آخر زمان است اما به او کفر ورزیدند و تکذیبش کردند.

«وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ (40)»: و به ایشان دستور می‌دهد که تنها ترس مرا در دل‌هایتان جا دهید و غیر از من از هیچ کس دیگری نترسید. **رهبه**: شدت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دل‌هایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾

و به آنچه من نازل کرده ام (= قرآن) ایمان بیاورید که تصدیق کننده چیزی است که با شما است، (تورات و انجیلی) و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید، و تنها از من بترسید (نه از مردم). (۴۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ بِآيَاتِي»: آیه هایم را مفروشید. خرید و فروش حقیقی مراد نیست، استعاره است.

تفسیر:

خطاب در این آیه مبارکه نیز به همان عده از بنی اسرائیل است که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی می‌کردند، و الله تعالی به ایشان فرموده است: «وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ»: به آنچه نازل کرده ام یعنی به قرآن کریم ایمان بیاورید که تأیید کننده آنچه که با شماست می‌باشد.

«مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»: بلی! قرآن کریم موافق با تورات، کتاب آسمانی و اخبار انبیاء و آنچه از حق در آن است می‌باشد و با آن مطابقت دارد و آن را تصدیق می‌کند.

«وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ»: وقتی که چنین است پس ای معشر یهود اولین کسانی از اهل کتاب نباشید که منکر قرآن کریم و حقایق و واقعیت‌های آن گشته‌اند، بلکه شایسته شما این است که آن را قبل از دیگران مورد تصدیق قرار دهید و به آن ایمان بیاورید زیرا حق بودن آن مانند آفتاب به شما ثابت گشته است.

« وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا »: یعنی آیات بیناتی را که بر شما نازل کرده ام، با متاع و کالای بی ارزش و ناچیز دنیوی اعم از ریاست و زعامت و زیب و زینت و شهوترانی کوتاه مدت معاوضه نکنید.

« وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ (41) »: و تنها از من بترسید و ترس و بیم مخلوق را در دل جای ندهید و عهد شکنی نکنید. پس بر شما لازم است تا از طریق اجرای اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار تقوای او را رعایت کنید؛ زیرا آنچه بین شما و عذاب حق تعالی حائل واقع می شود تقوا و پرهیزگاری است.

باید گفت که: همین انحراف علماء، که سبب انحراف سایر مردم در یک مجتمع می گردد، واضح است که در بسیاری از موارد همین رمز سکوت و کتمان های نابجای دانشمندان، وابستگی های مادی آنان است. بصورت کل باید گفت که: این آیه خطاب به دانشمندان یهود می فرماید: قرآن، هماهنگ با بشاراتی است که در تورات شماست. شما دانشمندان، زمانی مبلغ و منتظر ظهور اسلام بودید، پس اکنون پیشگامان کفر نشوید تا به پیروی از شما، سایر یهود از اسلام آوردن سر باز زنند، آیات الهی را به بهای ناچیز طوریکه در فوق یادآور شدیم به ریاست دنیا، نفروشید و از خدا بترسید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾

و حق را با باطل خلط نکنید و حق را کتمان نکنید در حالی که شما (به حَقَانِیَّتِ آن) واقف هستید. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَلْبِسُوا»: در نیامیزید.

تفسیر:

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»: نه حق را با باطل مخلوط کنیم و آن را تغییر دهیم و نه باطل را در لباس حق مطرح سازیم، طوریکه در آیه متبرکه خطاب به یهودان می فرماید: ای یهودان! حقی که از جانب الله متعال نازل شده است با باطل ساخته و بافته خودتان مخلوط نموده و مطالب روشن تورات را تحریف نکنید تا بوسیله آن اذهان مردم را آشفته و دین سماوی را تباه و دگرگون سازید.

قابل یادآوری ودقت است که: هدف از هماهنگی قرآن با تورات تحریف نشده، هماهنگی کلی و اجمالی است، نه هماهنگی در تمام احکام.

«وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ»: «و حق را به باطل در نیامیزید» مراد از «حق» در اینجا حجت و براهین الله متعال است که تبلیغ آن را بر اهل کتاب واجب گردانیده بود و در این مورد از ایشان پیمان محکم گرفته بود که آن را کتمان نکنند، از آن جمله مژده ها و علامات است که در مورد بَعَثَت رسول اکرم ج در کتاب هایشان ذکر شده است.

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (42)»: در حالی که شما حقیقت را می دانید که محمد صلی الله علیه وسلم رسول و فرستاده الله متعال است پس ای بنی اسرائیل! آن حق روشن که در تورات است با کارهای باطل و بیهوده ای که سر هم می کنید و می نویسید، در نیامیزید، اوصاف و شمایل نیکوی پیامبر و بشارت حق را - که زیان و فرجام بد کتمانش را میدانید - پنهان کنید. بیدن شک مکافات انسان های آگاه و ناآگاه یکسان نیست.

باید یادآور شد که: امتیاز انسان، به شناخت اوست و کسانی که با ایجاد شک و وسوسه و شیطنت، حق را کتمان و می پوشانند و شناخت صحیح را از مردم می گیرند، در حقیقت

یگانه امتیاز انسان بودن را گرفته‌اند و این بزرگترین ظلم است. بناً پوشاندن و کتمان نمودن حق حرام است، و این صفت یکی از بدترین صفات یهود در طول تاریخ است، پس بر مسلمان واجب است از گفتن و اظهار حق هیچگاه ابا نه ورزد، خصوصاً در وقتی که کتمان حق سبب گمراهی مردم و ظهور باطل و باطل گرایان می‌گردد.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰعِيْنَ ﴿٤٣﴾

و نماز را برپا و زکات را آداء کنید، و همراه رکوع کنندگان رکوع نمائید (و نماز را با جماعت بگذارید). (۴۳)

تفسیر:

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰعِيْنَ (43): یعنی: ای مردم یهود! «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آید، یعنی مسلمان شوید و نماز را به طریقت و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که به مردم بیان فرموده است، برپا دارید و با جماعت مسلمانان در نماز حضور یابید و زکات اموالتان را مانند سایر مسلمانان بپردازید. و با رکوع کنندگان رکوع کنید. از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیم شان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش مانند مسلمانان رکوعی نداشتند، در ادیان سابق نماز را بدون جماعت می‌خواندند، طوریکه فحواى آين مبارکه به مسلمانان ارشادى است که؛ نماز را با جماعت در مساجد برپا نمایند. حتى برخی از مفسران از طریق استدلال به حکم این آیه، ادای نماز به جماعت را واجب دانستند در حالی که برخی دیگر آن را اینگونه معنی می‌کنند: در برابر پروردگار خود مانند بندگان صالح الله متعال فروتنی کنید. (تفسیر مسیر.)

قابل یادآوری است که با استناد از فحواى آیه مبارکه گفته می‌توانیم که اصل فرمان نماز، در شریعت اسلامی با جماعت است. زیرا اساس دین بر حضور در اجتماع و دوری از انزوا و گوشه‌نشینی میباشد.

قابل یاد دهانی است که:

1 - نماز بر امت‌های گذشته نیز فرض بود طوری که الله تعالی به مریم دستور داد که: «يُمَرِّمُ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ٤٣» (آل عمران: 43). (ای مریم! (به شکرانه این همه نعمت،) برای پروردگارت خضوع کن و سجده بجای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما.)

2 - زکات نیز بر امت‌های سابقه فرض بود زیرا الله تعالی انسان‌ها را بوسیله آن امتحان می‌کند تا بخیل را از سخاوتمند متمایز سازد. از همین جهت زکات صدقه نامیده شده چون دادن صدقه بر صدق ایمان صدقه دهنده دلالت می‌کند.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾

آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید حال آنکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟! (۴۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِرٌّ»: طاعت، خیر و نیکی، کردار پسندیده. «تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: خود را فراموش می‌کنید. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: مگر نمی‌فهمید؟

تفسیر:

علمای یهود، قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه، مردم را به ایمان آوردن به آن

حضرت دعوت می‌کردند و بشارت ظهور حضرت را می‌دادند، اما هنگام ظهور، خودشان ایمان نیاوردند و حتی بعضی از آنان به بستگان خود که اسلام آورده بودند، توصیه می‌کردند که مسلمان بمانند، ولی خودشان اسلام نمی‌آوردند.

الله متعال در این آیه مبارکه روحانیان و علمای یهود را به طریق سرزنش و توبیخ مخاطب قرار داده و به آنها می‌فرماید: ای بنی اسرائیل! آیا شما مردم را به ایمان به الله متعال و پیغمبران او وفا به عهد الله و برپا نمودن نماز و دادن زکات و دیگر اعمال نیک دستور می‌دهید، درحالی‌که: «و تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: و خودتان آن را ترک می‌کنید به گونه ای که نه ایمان می‌آورید و نه عمل خیر و نیک انجام می‌دهید؟ یعنی اینک نه ایمان می‌آورید و نه عمل خیر و نیک انجام می‌دهید؟ این کار شما بد و ناپسند و زشت است.

«وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»: در حالی‌که شما تورات را می‌خوانید. که در آن خصوصیات و مشخصات محمد صلی الله علیه و سلم مکتوب است.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (44)»: آیا نمی‌فهمید که این چنین کار بسیار زشت و بد است! اگر شما از آگاهان نبودید و بر کتب الهی واقف نبودید و حمل کنندگان حجت هم نبودید؛ باید عقل‌هایتان شما را از چنین عمل زشتی باز می‌داشت. پس چگونه در برابر چیزی که عقل و علم آن را تقاضا می‌کند بی‌پروایی نموده اهمیتی به آن قایل نمی‌شوید؟

أسباب نزول آیه 44:

- واحدی و ثعلبی از کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: برخی از یهودیان مدینه به آن عده از مسلمانان که با آنها قوم و خویش بودند و یا در بین‌شان وابستگی رضاعی وجود داشت توصیه می‌کردند: بر دین خود استوار باشید و به دستورات این مرد رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دقیقاً عمل کنید، زیرا رسالت او حق است دیگران را به اجرای دستورات اسلام سفارش می‌کردند، اما خود به آن عمل نمی‌کردند. پس این آیه نازل شد.

مفسران فرموده‌اند: خطاب در این آیه هرچند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌فرماید: «بنابر صحیح‌ترین قول علماء - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از آنها با ترک دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛ هرچند او خود آن را انجام نمی‌دهد و از منکر نهی نماید؛ هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر (رض) فرموده است: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب اینکه خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود». مفسرین کثیر اضافه می‌کنند: «ولی باید دانست که علم بی‌عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی‌عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مثل العالم الذي يعلم الناس الخير ولا يعمل به كمثل السراج يضيء للناس ويحرق نفسه». «عالمی که خیر را به مردم می‌آموزد اما خود بدان عمل نمی‌کند، به چراغی می‌ماند که به مردم روشنایی می‌بخشد، ولی خودش را می‌سوزاند».

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٢٥﴾

و از صبر و نماز (برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق) کمک بخواهید و بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَعِينُوا» (عون): یاری جوئید. «كَبِيرَةٌ»: سخت، سنگین. «خَاشِعِينَ»: اهل تواضع، فروتنان.

تفسیر:

بادر نظر داشت اینکه: این آیه به دنبال خطاب‌هایی که به یهود شده آمده است، ولی مخاطب آن همه‌ی مردم هستند. طوریکه می‌فرماید: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ 45» و بر شماست تا در راستای آدای آنچه امر شدید و اجتناب از آنچه نهی شدید صبر و استقامت به خرج دهید. صبر نیرویی از نیروهای ذاتی انسان است که در تمام امور زندگی نقش اساسی خود را دارد. بر آدای نماز نیز مداومت کنید؛ زیرا نماز انسان را در مشکلات بهترین معاون و مددگار است و او را در مصیبت‌هایش آرامش می‌بخشد.

مفسر شیخ قرطبی و تعدادی از مفسران فرموده‌اند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود». امام احمد (رح) می‌فرماید: هرگاه چیزی پیامبر را غمناک می‌کرد، به نماز پناه می‌برد. و هرگاه وقت نماز، فرامی‌رسید، می‌فرمود: «أرحنا بها يا بلال!» ای بلال! ما را به فرارسیدن وقت نماز (و دعوت به آن) آسوده خاطر گردان. مجاهد گفت: فهم صبر در آیه مبارکه به معنی صوم است و خطاب با یهودان است، قرطبی می‌گوید از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود. رب العالمین ایشان را به روزه و نماز فرمود. روزه بدان جهت فرمود تا حرص و شره ببرد، و نماز بدان جهت فرمود تا کبر ببرد و خشوع آرد. بعضی مفسران گفتند: خطاب این آیت برای مسلمانان است، می‌گوید شما که مسلمانان آید و بهشت جاودانه و رضای حق می‌طلبید. بر آدای طاعت و باز ایستادن از معصیت شکیبا باشید.

«إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (45)»: یعنی صبر و نمازی که با حضور دل باشد، بس گران است؛ مگر بر آنانی که فروتنی می‌کنند و می‌ترسند و یقین دارند که به حضور خداوند ملاقی می‌شوند و به سوی آن باز می‌گردند.

باید یادآور شد که صبر و نماز، دو اهرم نیرومند در برابر مشکلات است، بر عکس آنچه بعضی تصور می‌کنند، صبر هرگز به معنی تحمل بدبختی‌ها و تن دادن ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است. لذا علماء برای صبر سه شاخه ذکر کرده‌اند:

- 1 - صبر بر إطاعت، یعنی مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد.
- 2 - صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر.
- 3 - و صبر بر مصیبت یعنی پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع.

معنای لغوی «صبر» بستن و نگهداشتن است و مراد از آن، استحکام اراده، رسوخ عزم و انضباط و کنترل خواسته های نفسی است که در اثر آن انسان، علی رغم خواسته های نفس و مشکلات و سختی های بیرونی، پیوسته راهی را بپیماید که مورد پسند قلب و وجدان اوست.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾

آن کسانی که یقین دارند که پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و یقین دارند به سوی او باز می گردند. (۴۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَظُنُّونَ»: یقین دارند، عقیده دارند. «مُلاقُوا رَبِّهِمْ»: دیدار کنندگان با پروردگارشان.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَظُنُّونَ»: آنان که یقین دارند، «همان کسانی هستند که گمان می کنند» یعنی: اعتقادی محکم و جازم و یقینی بدون شک دارند. «أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: به لقای پروردگارشان خواهند رفت و خداوند آنها را طبق اعمالشان پاداش خواهد داد، «وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: و اینکه به سوی او باز می گردند.

مفسر مجاهد می فرماید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». بلی! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداش شان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: صبر و نمازی که با حضور دل باشد، بس گران است؛ مگر بر آنانی که فروتنی می کنند و می ترسند و یقین دارند که به حضور خداوند ملاقی می شوند و به سوی آن باز می گردند (یعنی در نماز قرب خدا بوده، و گویا آن را ملاقات با او تعالی می دانند)؛ و یا اینکه در روز حشر برای حساب و کتاب با او تعالی روبرو می شوند.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

ای فرزندان اسرائیل (= یعقوب)! یاد آور شوید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و نیز اینکه شما را بر جهانیان (هم عصرتان) فضیلت دادم. (۴۷)
«عَلَى الْعَالَمِينَ»: بر جهانیان عصر خود.

تفسیر:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: ای بنی اسرائیل! ای اولاد یعقوب! نعمتهای بزرگ مرا به یاد آورید که بر شما ارزانی داشتم، از چنگال ظلم و ستم فرعون و فرعونیان شما را نجات ورستگارتان ساختم و آنگاه که مستضعف (ستم دیده و به ضعف کشیده شده) بودید، با بخشیدن نعمتهای گوناگون، شما را در زمین بر جهانیان زمان خود برتری دادم. (لغت بنی اسرائیل، چهل و دو مرتبه در قرآن عظیم الشان بکار رفته است). این نعمت ها در آیات «49 تا 60» سورة البقره و آیات «20 و 21» سورة المائده و آیات «141» سورة الانعام و آیه «160 بقره» همین سوره و آیه «6» سورة ابراهیم و آیه «81» سورة طه با دقت و با تمام وضاحت فومولبندی و بیان یافته است. و حق این نعمت ها را به طور شایسته ادا کنید و به کسی ایمان بیاورید که پروردگار منعم او را فرستاده است.

«وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ»: یعنی پدران شما را به وسیله ی ارسال پیامبران به میان آنان برتری دادم.

«عَلَى الْعَالَمِينَ (47)»: بر مردمان هم عصر خویش، و کتب بر آنان نازل کردم، و آنها را سرور و پادشاه زمان کردم. البته در این هیچ جای شکی نیست که: تفضیل پدران، مایه ی شرف و مباهات فرزندان است.

مراد از «العالمین» در آیه مبارکه به قولی جهانیان زمان شان است و به قول دیگر؛ بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند؛ زیرا الله متعال پیغمبران بسیار در میان شان فرستاد. ولی باید دانست که این برتری در زمانی بود که ایشان به تمام پیغمبران ایمان داشتند اما پس از آنکه از ایمان آوردن به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سرباز زدند این برتری را از دست دادند و امت محمد صلی الله علیه وسلم به دلیل این فرموده الله متعال بهترین امت‌ها گشتند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران: 110): «شما بهترین امتی هستید که برای (سود) مردم آفریده شده‌اید».

بلی! هر کسی به اسلام نگراید و به رسول این امت ایمان نیاورد، پدران و نیاکان و نسل و نسب او به وی سودی نخواهد بخشید. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». (صحیح مسلم (240)).: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او قرار دارد هیچ فردی از این امت، یهودی باشد یا نصرانی آوازه مرا بشنود سپس در حالی بمیرد که به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام ایمان نیاورد مگر اینکه از دوزخیان خواهد بود».

نعمت های اعطا شده به «بنی اسرائیل»:

برخی از نعمتهایی که پروردگار مهربان ما بر «بنی اسرائیل» آرزانی داشته‌اند:

- 1 - رستگاری از چنگال فرعون و فرعونیان.
- 2 - عبور کردن به سلامتی کامل از رود نیل.
- 3 - پذیرفتن توبه ی اسرائیلیان و در گذشتن از گناه آنان.
- 4 - فرود آمدن تورات جدا کننده ی حق و باطل پس از توبه.
- 5 - رهایی دسته جمعی آنان از گناه گوساله پرستی...

یادداشت (1):

به طور مؤجز، برتری بنی اسرائیل، محدود و محصور به زمان خود و مشروط به پیروی از تورات و انجام کارهای نیک و کسب فضایل و ترک رذایل و پستیها بوده است و وجود پیامبران فراوان در میان آنان، نشان برتری نیست... (منار، جلد 1، صفحه ی 304 و پس از آن).

یادداشت (2):

قابل یادآوری است: از انبیاء اسرائیل که صاحب شریعت نیستند از: حضرت یوسف، حضرت داود، حضرت سلیمان، حضرت شعیا، حضرت الیاس، حضرت یوشع، حضرت یونس، حضرت عزیر، حضرت ذکریا میتوان نام برد. (گزیده ناسخ التواریخ از آدم تا خاتم). واز انبیاء دارای شریعت میتوان از حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام، نام برد. (سوره بقره 87؛ ولقد آتینا موسی الکتاب).

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

و از روزی بترسید که کسی نمی‌تواند برای کسی کاری را انجام دهد، و از کسی شفاعت پذیرفته نمی‌شود، و از کسی بدل و عوض گرفته نشود و نه یاری می‌شوند. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تجزي»: برعهده نمی‌گیرد. به جای کسی آداء نمی‌کند. «عدلٌ»: فدیة، بها، قیمت. «لا ينصرون»: یاری نخواهند شد که از عذاب برهند.

تفسیر:

در این آیه مبارکه به برخی باورهای غلط و امیدهای نابجای یهود، اشاره بعمل آمده است بطور مثال بنی اسرائیل می‌گفتند: ما فرزندان پیامبران جلیل القدری هستیم، با شایستگان و زهد پیشگان بزرگی نسبت داریم، ما هر قدر که مرتکب گناه و جریمه هم شویم، پس به برکت همین بزرگان گناه و جرایم ما بخشوده خواهد شد، و ما به عذاب وارد نمی‌شود، زیرا آباء و اجداد ما پیغمبران آند؛ آمرزش ما را تحصیل می‌کنند! تعداد از یهودان طوری تصور و گمان می‌کردند، و قربانی کردن را کفاره‌ی گناهان خویش دانسته و اگر پول نداشتند، یک جوره کبوتر را سر می‌بریدند، و آنرا بمثابه قربانی خویش بشمار می‌آوردند، تعدادی از آنان به همراه مرده، طلا و زیورآلات دفن می‌کردند تا به عنوان جریمه‌ی گناهانشان بپردازد. غافل از آنکه قیامت بر خلاف دنیاست که برخی با پول و پارتی و یا حمایت شدن از قدرت‌ها، بر مشکلاتشان پیروز می‌شوند.

خواننده محترم!

نباید فراموش کرد که: در روز قیامت، نسبت به کفار تمام سبب‌ها قطع؛ «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره، 166) و نسبت‌ها محو؛ «فَلَا أُنسَبُ بَيْنَهُمْ» (مؤمنون، 101) و زبان عذرخواهی بسته می‌شود؛ «وَلَا يُؤدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (مرسلات، 36) مال و فرزند کارایی ندارند؛ «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (شعراء، 88) و خویشاوندی نیز ثمری ندارد؛ «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ» (ممتحنه، 3) قدرت‌ها پوچ می‌شوند؛ «هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ» (الحاقه، 29) و شفاعت بدون اذن پروردگار با عظمت پذیرفته نمی‌شود؛ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (انبیاء، 28) و فدیة هم پذیرفته نمی‌شود. «لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ» (حدید، 15). خداوند متعال می‌فرماید: این تصورات شما صحیح نیست. طوریکه در آیه مبارکه بیان یافت: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»: یعنی از آن روز ترس آور و هولناک بترسید یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است، که در آن روز هیچ کس حقی را به عوض دیگری ادا نمی‌کند و هیچ کس به جای دیگری سزا نمی‌بیند. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»: و اگر انسانی کافر یا گنهگار کسی را به عنوان شفاعتگر نزد الله متعال بیاورد، شفاعت او پذیرفته نمی‌شود، «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»: و از کفار و گنهکاران عوضی اعم از مال و اهل و فرزندان گرفته نخواهد شد. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (48)» یعنی هیچ کسی نمی‌تواند به آنان کمکی کند و ایشان را از عذاب الله متعال نجات دهد.

روز قیامت حق و آمدنی است و در آن امور هولناکی خواهد بود که باید انسان از آن خوف و هراس داشته باشد و از اسباب خواری آن روز بپرهیزد. در روز قیامت هر انسانی به خود مشغول بوده هیچ کسی نمی‌تواند از کسی دیگر چیزی را دفع کند، بلکه

تنها و تنها عمل انسان است که بعد از فضل و کرم الله متعال به وی سود می‌بخشد. مفسران در این مورد اجماع دارند که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع می‌رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حق کافران می‌باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (49 الی 59) در باره نعمتهای ده گانه ی یهود و تنمه ی آن بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

و یادآور شوید هنگامی را که شما را از چنگال آل فرعون نجات دادیم که می‌چشانند به شما عذابی سخت را، پسرانتان را سر می‌بریدند، و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشتند، و در اینها آزمایش سختی از جانب پروردگارتان برای شما بود. (۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَجَّيْنَا»: رهانیدیم. «يَسُومُونَكُمْ»: بر سرتان می‌آورند. به شما می‌رسانند. برایتان می‌خواهند. «يَسْتَحْيُونَ»: زنده باقی می‌گذارند. «بَلَاءٌ»: آزمون، آزمایش، امتحان. قابل یادآوری است که: «بلاء» چند معنی دارد: اگر «ذلم» به جانب ذبح اشاره باشد معنی آن مصیبت است؛ و اگر به جانب نجات باشد معنی آن نعمت و احسان؛ اگر به ذبح و نجات مجموعاً اشاره باشد معنای آن امتحان است.

قبل از همه باید گفت که: خطاب و تذکر در آیات متبرکه، برای بنی اسرائیل شامل دوران موسی و سایر دوران‌ها حتی تا عصر حاضر و آیندگان است.

تفسیر:

واقعاً هم آزادی از سلطه‌ی طاغوت‌ها، از بزرگترین نعمت‌هاست. چنانکه خداوند از میان همه نعمت‌ها، نام آن این نعمت را یادآور شده است. طوری که می‌فرماید: «وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید آن نعمت ما را بر خویش هنگامی که شما را از چنگ فرعونیان نجات دادیم.

«مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»: از ظلم فرعون و یاران ظالم و ستمگرشان. به قولی «فرعون» نام همان پادشاهی است که در زمان موسی علیه السلام بر مصر حکمفرما بود و نام او ولید بن مصعب بن ریان بود و برخی گفته‌اند «فرعون» لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنانکه «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود.

این کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی علیه السلام، ولید بن مصعب بن ریان بود و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر (استخر یا اصطخر) بود».

«يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»: طاغوت‌ها برای حفظ نظام و سلطه‌ی خود، به هر نوع شکنجه‌ای دست می‌زنند. طوری که می‌فرماید: یعنی بر شما فرمانروایی کرده و سخت‌ترین و فجیع‌ترین آزار و شکنجه به شما می‌چشانند.

«يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ»: این عذاب و شکنجه عبارت از کشتن پسران نکور، «وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»: و زنده گذاشتن زن‌هایتان بود تا آنان را به کنیزی گرفته و خوار و ذلیلشان گردانند، باید گفت که: محو نیروهای دفاعی و توسعه‌ی نیروهای رفاهی، کار فرعون‌

است.

دلیل اینکه فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی اسرائیل مردی به دنیا می آید که نابودی و زوال فرمانرواییات به دست اوست.

این کثیر می فرماید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدس خارج شد و فقط به خانه های قبطیان در آمد، نه به خانه های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب اینگونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به اعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد.»

«و فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (49)»: «و در اینکار» یعنی: در عذاب و شکنجه شدنتان به دست فرعون و در نعمت رهاییتان از چنگ او «آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا میزان و مقدار ایستادگی و مقاومت تان در میدان فرمان برداری از الله متعال، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیت امر نمایان شود.

یادداشت:

اولین کسی که از سرزمین بنی اسرائیل پا به مصر نهاد، یوسف علیه السلام بود، پس از او برادران و سپس پدر و نزدیکانش بودند. روزی که خاندان یعقوب از مصر خارج شدند در مدت چهارصدسال تعداد فامیل اش به ششصد هزار نفر رسیده بود. فرعونیان، رشد جمعیت در بنی اسرائیل را دوست نداشتند و همواره با دید بیگانه، به آنان نگاه میگردند، بدین سبب آنان را زیر بار سنگین کار اهنگری، معماری و سایر کارها و شاغل شاقه... برای ساختمانهای بلند و متعدد، زیر فشار قرار میدادند تا بدان وسیله نسل شان منقرض و نابود گردد. (تفسیرمنار).

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾

و (به یاد آورید) هنگامی را که بحر را برای شما شکافتیم، و شما را نجات دادیم، و فرعونیان را غرق ساختیم، در حالی که شما می نگرستید. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَقْنَا»: شکافتیم. فَرَقَان: جداکننده ی حقی و باطل.

تفسیر:

«وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمت دیگر مرا هنگامی که بحر را برایتان شکافتیم تا آنکه زمین خشک کف بحر برای گذشتن شما نمایان گشت و شما بر آن عبور کردید. این بحر همان بحر قلزم یا بحر احمر یا دریای سرخ، است که در نزدیک به کانال سویس موقعیت دارد.

«فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: شما را از غرق شدن در بحر نجات دادیم و فرعون و همراهانش را در کام بحر فرو برده و غرق نمودیم.

«وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (50)»: در همان حال شما غرق شدن فرعون و لشکر او را تماشا می نمودند.

در روایات صحیح ثابت است که روزی که بنی اسرائیل با موسی علیه السلام از تعقیب فرعون و فرعونیان در بحر نجات یافتند مصادف به روز عاشورا بود. بلی! روز عاشورا روز مبارک، با عظمت و دارای فضیلت های بی شماری است که حتی اهل کتاب

هم به فضیلت آن قایل اند. البته موسی علیه السلام این روز را روزه گرفته است تا شکر الله متعال را بخاطر نجات یافتن از فرعون و قومش بجا آورد، چنانکه امروز هم یهودان این روز را روزه می‌گیرند و نصاری این روز را باعظمت می‌شمارند، قریش نیز احترامی بخصوصی به این روز داشتند لذا پوشش کعبه در روز عاشورا صورت می‌گرفت و این روز را روزه نیز می‌گرفتند، به همین منظور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روز عاشورا را گرامی می‌داشت و در انتظار رسیدن این روز می‌مومن می‌بود. همچنان در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه روزی است؟» یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خداوند متعال در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی علیه السلام آن را روزه گرفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا، هردو، را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

یادداشت:

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر الواضح المسیر می نویسد: به فرمان الله متعال به تعداد دوازده فرقه ی بنی اسرائیل، دوازده راه از بحر باز شد و هر فرقه ای از راهی بحر را طی کرد و از غرق شدن نجات یافت. (تفصیل مراجعه شود: به تفسیر الواضح المیسر).
وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾
 و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم (و او به میعادگاه برای گرفتن فرمانهای الهی آمد) سپس شما گوساله را (معبود خود) انتخاب نمودید در حالیکه شما ظالم بودید. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاعَدْنَا»: وعده دادیم. «اتَّخَذْتُمْ»: گرفتید. این فعل گاهی به دو مفعول نیاز دارد و گاهی به یکی اکتفاء می‌کند. در اینجا مفعول دوم محذوف است که (إِلَهًا) یا (مَعْبُودًا) است. تقدیر چنین است: «اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ إِلَهًا». «الْعِجْلَ»: گوساله. ماجرای میعاد حضرت موسی، در سوره‌های اعراف و طه نیز آمده است. (اعراف، 142؛ طه، 86).
 قابل یادآوری است که: نام حضرت موسی علیه السلام بصورت کل در سی و چهار سوره قرآن و 136 مرتبه تذکر رفته است.

تفسیر:

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: ای بنی اسرائیل! احسان و نعمت دیگر مرا هنگامی که از جانب خود با موسی وعده گذاشتم، و موسی علیه السلام در میعادگاه حضور یافت، باید یاد کرد. الله متعال پس از نجات ورستگاری موسی و قومش از چنگ فرعون، از مصر به شبه جزیره سینا رسیدند، خداوند متعال با موسی علیه السلام وعده گذاشت که برای چهل شبانه روز به کوه طور بیاید، تا در آنجا به ایشان برای قومی که اینک آزاد شده بودند، قوانین شرعی و احکام مربوط به زندگی عملی را یعنی تورات را وحی کند. (ملاحظه شود کتاب مقدس، کتاب خروج، باب 24 الی 31).
 به قول اکثر مفسران «أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذیحجه بوده است.

چهل شب گفت اما چهل روز مراد است. موسی علیه السلام، هارون علیه السلام را بجای خود بر بنی اسرائیل گماشت موسی به هارون گفت خلیفه ی من بر قوم باش و از این پس در قوم من کارها را پیش ببر و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن.

محلّ وعده، کوه طور و مدّت آن ابتدا سی شب معین شده بود و در وعده گاه، ده شب دیگر به آن اضافه شد که این مدّت برای دریافت کتاب تورات بود، ولی بنی اسرائیل علیرغم اینکه رهبری همچون هارون، برادر حضرت موسی را در میان خود داشتند، همه ی نعمت‌ها و الطاف الهی را یکسره به فراموشی گرفتند و به سراغ گوساله پرستی رفتند.

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ»: ولی شما در غیاب او گوساله را به پرستیدن برگزیدید، گوساله ای که سامری آن را ساخته بود و معبودتان کرده بود، «مِنْ بَعْدِهِ»: بعد از این که موسی به میعادگاه پروردگارش رفت و از دید شما پنهان شد.

باید یادآور شد که: در آن زمان گاو پرستی در میان اقوامی که در همسایگی بنی اسرائیل مسکن گزین و قرار داشتند یک امر بسیار رایجی و معمولی بود. هکذا گوساله پرستی در مصر و کنعان هم رواج داشت. هنگامی که بنی اسرائیل پس از حضرت یوسف علیه السلام دچار انحطاط شدند و آرام آرام تحت سیطره و بردگی قبطی ها قرار گرفتند، یکی از جمله مریضی هایی که از حکمرانان خود اخذ کردند، همین گوساله پرستی بود.

«وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (51)»: واقعیت امر اینست که: شرك، ظلم به انسانیت است. زیرا که انسان دست خود را از دست الله متعال برمی‌دارد و آنرا در دست نا اهلان می‌گذارد. یعنی بدون شک بنی اسرائیل در این که گوساله را پرستش کردند، از حقیقت تجاوز کرده و به خود ظلم روا داشتند. چون عبادت را در غیر جایگاه درستش قرار دادند و به معبود باطل روی آوردند. و در نهایت در مقابل جهالت سر تسلیم فرو آوردند. این آیه معنی آیه سوره لقمان را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۱۳» (لقمان: 13) «به راستی که شرک ظلمی بس بزرگ است».

چقدر تفاوت بزرگی است بین امت موسی علیه السلام و امت محمد صلی الله علیه وسلم که اولی با غیاب چهل روزه پیامبر خویش گوساله پرست شدند در حالی که دومی با وجود اینکه پیامبرشان وفات نموده با آن هم تا روز قیامت خیر و خوبی در بینشان وجود خواهد داشت.

داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در قرآن:

اهمیت داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل چنان قابل توجه ودقت است که در قرآن عظیم الشان در چهار سوره مبارکه به این داستان ذی عبرت اشاره بعمل آمده است: در سوره بقره آیه (51 و 54 و 92 و 93) و در سوره نساء/ آیه 153 و در سوره اعراف آیات 147 و 148، و در سوره طه/ آیه 88 به بعد. البته این حادثه، همانند سایر پدیده های اجتماعی، بدون زمینه و بدون مقدمه نبوده است، زیرا از یک سو بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گاو پرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند، و از سوی دیگر به هنگامی که از رود نیل عبور کردند، صحنه بت پرستی (گاوپرستی) قومی که در آن سوی نیل زندگی می کردند، توجه آنها را جلب کرد.

طوریکه قوم بنی اسرائیل از موسی علیه السلام تقاضای بُتی همانند آنها کردند، که موسی

عليهم السلام شدیداً به این تقاضای شان مخالفت کرد و حتی آنان سرزنش کرد.
ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾
 سپس بعد از آن (کار زشت) از (گناه) شما درگذشتیم، تا سپاس گزاری کنید. (۵۲)

تفسیر:

«ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: سپس از آن عمل زشت و گناه پلید شما که گوساله را پرستیدید باز توبه نمودید درگذشتیم.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (52)»: یعنی از گناه شما درگذشتیم تا سپاس نعمت خدا را به جای آورید و بعد از آن به عبادت و اطاعت ادامه بدهید. و موجبات حفظ این احسان را فراهم نمائید. خواننده معزز! ملاحظه فرمایید که: حتی برای شرك و گوساله پرستی هم راه توبه و بازگشت وجود دارد. واضح است که: عفو الهی، خود زمینه‌ای برای شکرگزاری است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که به موسی کتاب آسمانی (تورات) و فرقان (معجزه های جدا کننده میان حق و باطل) را عطا کردیم، تا اینکه هدایت شوید. (۵۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاتَيْنَا»: دادیم. «الْكِتَابَ»: مراد تورات است. «الْفُرْقَانَ»: جداکننده حق از باطل، و حلال از حرام. مصدر ثلاثی مجرد است و در معنی اسم فاعل، یعنی: فارق به کار رفته است. فرقان صفت (الْكِتَابِ) است. یعنی عطف صفت بر موصوف شده است. شاید هم مراد از فرقان معجزاتی است که جدا سازنده ادعای راستین از ادعای دروغین است. یا این که مراد شرعی است که جداکننده حلال از حرام است. در این صورت، عطف (الْفُرْقَانَ) بر (الْكِتَابِ) از قبیل عطف خاص بر عام است. تفسیرنور «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ»: و ای بنی اسرائیل! باز نعمت مرا به یاد آورید که به موسی کتاب آسمانی تورات را عطا کردیم و حق و باطل را از هم جدا کرد و موسی را با معجزات چون عصا و دست سفید و غیره را دادیم که حق و باطل را از هم جدا می‌کند.

«لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (53)»: تا باشد که شما هدایت یافته و راهیاب گردید. پس هر کس طلبکار هدایت است، آن را در کتاب الهی جستجو کند، نه در افسانه‌های ساختگی و بافتگی که توسط انسانها نوشته و بیان یافته است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَنِذَرْتُكُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَادِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

و (به یاد آورید) زمانی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! شما با پرستش گوساله بر خود ظلم کردید، پس به درگاه خالق تان توبه کنید، (باینطور که) خودتان را بکشید، این نزد خالق تان برایتان بهتر است، همانا او توبه پذیر مهربان است. (۵۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: نفس سرکش خود را مهار، و آتش خشم و شهوات را نابود کنید. (از

آتش شهرت نابه جا، که برایتان پیش آمده، خود را برهانید و خود را به حالت عادی و مانند انسانهای عادی، و بدون هوای نفس و طغیان در آورید تا نفستان مهار شود).
«باريء»: خدای هستی بخشی.

تفسیر:

سپس خدای توانا چگونگی بخشودگی یاد شده را توضیح داده و گفته است: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید وقتی را که موسی علیه السلام مردان و زنان شما را که گوساله را عبادت کردند مورد خطاب قرار داد به آنها گفت: ای قوم من! شما به خود ظلم کرده اید. «بَاِخَاذِكُمْ اَلْعَجَلِ»: که به عبادت گوساله پرداخته اید.

«فَتَوَبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ»: پس به پیشگاه کسی روی آورده و توبه نمایید که شما را نعمت هستی داده در حالیکه شما با اوتعالی کسی دیگر را شریک ساخته و به عبادت او پرداختید.

«فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ»: پس بخاطر توبه و کفاره این گناه بزرگ یکدیگر را بکشید. باید یادآور شد که هدف از فرمان «قتل نفس» در جمله: «فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ» خودکشی نیست، بلکه یکدیگر را کشتن است. طوری که همچو تعبیر در آیه (11 سوره حجرات) نیز آمده است. و نیز آمده است: «لَا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ»: (همدیگر را طعنہ نزنید.) و همچنان در آیه: (61 سوره نور) میخوانیم: «فَسَلِّمُوا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ» (یعنی همدیگر را سلام دهید). «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»: یعنی این قتل و تن دادن و راضی بودن به حکم و فرمان خدا و انجام دادن امر او برای شما در نزد خالق بزرگوار بهتر است. در ضمن قابل یادآوری است که: مرگ در رحمت الهی، بهتر از زندگی در لعنت الهی است. و بشكل کل اساس و بنیاد؛ اساس دستورات الهی، خیر رسانی به انسان است.

از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت است که فرمود: «بنی اسرائیل از موسی علیه السلام پرسیدند: توبه گوساله پرستی ما چیست؟ موسی علیه السلام فرمود: توبه شما این است که برخی از شما برخی دیگر را بقتل برسانید. پس کارها را گرفتند و به کشتن و قتل یکدیگر پرداختند تا جایی که شخص، برادر و پدر و فرزند خود را می‌کشت و پروایی نداشت که چه کسی را کشته است، تا اینکه هفتاد هزار تن از آنان کشته شد، در این هنگام الله متعال به موسی علیه السلام وحی کرد که به ایشان دستور دهد تا از کشتن یکدیگر دست بردارند، بدون شک کشته شدگان شان بخشیده شدند و توبه باقی ماندگان نیز پذیرفته شد». (مستدرک حاکم (3434)).

«فَتَابَ عَلَیْكُمْ اِنَّهُ هُوَ اَلتَّوَابُ الرَّحِیْمُ (54)»: همان بود که الله متعال پس از کشته شدن برخی از ایشان، باقی ماندگان شان را نیز مورد عفو قرار داد چرا که اوتعالی بر کسانی که به حکم او راضی شده و دستورش را عملی نمایند و از اعمال ناشایست دست برداشته و توبه کنند، بخشش و کرم فراوان دارد.

مفسران می نویسند: هر چه برهان و معجزه و دلیل بیشتر عرضه شود، تکلیف سنگین تر و تخلف از آن خطرناک تر خواهد بود. گوساله پرستی، بعد از دیدن آن همه معجزه، توبه ای جز اعدام ندارد. طوری که در آیه مبارکه بیان یافت: «فَتَوَبُوا... فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ» واضح است که؛ حکم مرتد، مرگ است.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: کسانی که به گوساله سجده نکرده بودند سجده کنندگان را

بکشند. بعضی گویند: فرزندان اسرائیل سه گروه بودند:

- 1 - کسانی که گوساله را نپرستیدند و دیگران را هم از آن باز داشتند.
 - 2 - آنانی که به گوساله سجده کردند.
 - 3 - کسانی که نه خود سجده کردند و نه دیگران را منع کردند.
- گروه دوم به کشته شدن، گروه سوم به کشتن، گروه دوم مأمور گردید تا توبه سکوت ایشان نیز بجا شده باشد؛ و گروه اول در این توبه شریک نبودند، زیرا به توبه حاجتی نداشتند.

**وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾**

و (نیز به خاطر بیاورید) آن گاه که گفتید: ای موسی! تا الله را آشکارا (با چشم خود) نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس صاعقه شما را فرا گرفت در حالیکه شما نظر می‌کردید. (۵۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَهْرَةً»: عیان، آشکارا. «صاعقه» به معنای صدای شدید از جو؛ (راغب اصفهانی)، آتشی که بر اثر رعد و برق شدید بوجود می‌آید؛ آذرخش (فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۱۲۴، «صاعقه».)؛ آتشی که از آسمان فروافتد.

آثار صاعقه در روشنی آیات قرآنی عبارتند از:

- ترس و وحشت «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ...» (ملاحظه شود سوره بقره آیه: 19). (آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند؛ تا صدای صاعقه‌ها را نشنوند....)
- امکان مرگ و نابودی، بر اثر صاعقه: «...يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ...» (بقره آیه 19) (... آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می‌گذارند؛ تا صدای صاعقه‌ها را نشنوند «.
- صاعقه‌ها، وسیله وارد شدن بلا و مصیبت بر انسانها میگردد: «... وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ..» (رعد آیه 13) (... و اوست که صاعقه‌ها را می‌فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می‌سازد....).

تفسیر:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى»: ای بنی اسرائیل! به یاد آورید هنگامی را که به خاطر پرستش گوساله در پیشگاه الله متعال عذرخواهی کردید و با موسی بیرون رفتید و گفتید: ای موسی! «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ»: به تو ایمان نمی‌آوریم تا زمانی که آنچه می‌شنویم کلام الله باشد. «حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»: و تا زمانی که خدا را آشکارا ببینیم. مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن بنا به قولی هفتاد نفری بودند که موسی علیه السلام ایشان را بعد از گوساله‌پرستی بنی اسرائیل انتخاب نمود و با خود به کوه طور برد بخاطر میقات پروردگارش، و چون آنجا با پروردگارش گفتگو کرد، این هفتاد نفر گفتند: ای موسی! به تو ایمان نمی‌آوریم تا الله را بطور آشکارا به چشم سر خود نبینیم. «فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ»: در نتیجه الله از آسمان آتشی بر شما نازل کرد و شما را سوزاند. آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی‌که می‌نگریستید» یعنی: این حادثه و رخداد را به چشم سر می‌دیدید.

واقعیت امر اینست که: برای گروهی منطقی و استدلال و موعظه کافی است، ولی برای گروهی قهر و غلبه لازم است.

اگر خداوند نیست تا او را ببینید، اما آثار او که دیدنی است. چرا با دیدن آنها ایمان نمی‌آورید.

«وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (55)»: با این طلب نخبگان بنی اسرائیل، الله متعال صاعقه یا آتشی را از آسمان فرو فرستاد و همه‌شان مردند، بنا به قول دیگر این واقعه هنگامی بود که موسی علیه السلام از میقاتگاه پروردگارش برگشت و تورات بر وی نازل شد، و تورات را برایشان آورد، آنها گفتند: این کتاب از جانب الله متعال نیست، بناءً ایمان نمی‌آوریم تا الله را به چشم نبینیم.

سیاق آیات در این سوره قول دوم را تأیید می‌کند، چون الله تعالی فرمود: «وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝۳» (سوره البقرة: 53) «و به یاد آورید که موسی را کتاب آسمانی و فرقان (جداکننده حق از باطل) دادیم تا هدایت شوید».

سپس قصه گوساله را یاد کرد که بعد از بازگشت موسی علیه السلام صورت گرفت، بعدا فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِمُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً» (سوره البقرة: 55) «و هنگامی که شما گفتید: ای موسی! تا الله را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد». همچنان عقوبتی که در حق هفتاد نفر انتخاب شده به وقوع پیوست عبارت از «رجفه» یعنی لرزش کوه بود. برخلاف عقوبت این مردم که عبارت از «صاعقه» بود.

موسی گریه را سر داد و از پیشگاه خدا التماس کرد و گفت: بار خدایا! من به بنی اسرائیل چه بگویم و چه جوابی به آنها بدهم، تو بهترین آنها را هلاک کردی. مفسر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: واقعه ای که در آیه مبارکه بدان اشاره شده است، داستان کامل آن چنین است که هنگامی که حضرت موسی باید برای گذراندن وعده چهل شبانه روز به کوه طور تشریف می‌برد، به ایشان دستور داده شده بود هفتاد نفر از بنی اسرائیل را به عنوان نماینده نیز همراه خود بیاورد. و سپس هنگامی که الله متعال به حضرت موسی علیه السلام کتاب و فرقان را عطا نمود، ایشان آن را به این نمایندگان ارایه کرد.

قرآن عظیم الشان در رابطه این داستان می‌فرماید که در این هنگام برخی از افراد شرور آنان گفتند که ما تنها با تکیه به گفته شما چگونه بپذیریم که خدای بلند مرتبه با شما هم کلام شده است. به دنبال این بهانه تراشی غضب نازل شد و آنان مجازات شدند. اما تورات می‌گوید: «آنان خدای اسرائیل را دیدند. زیر پای او چیزی مانند تختی از سنگ آبی رنگ که همانند آسمان شفاف بود قرار داشت. او بر بزرگان بنی اسرائیل دست خود را نگذارد. به هر حال آنان الله را دیدند و خوردند و نوشیدند.» (ملاحظه فرماید: کتاب تورات؛ خروج باب 24. آیه 10-11) جالب اینجا است که در همین کتاب در ادامه می‌آید هنگامی که حضرت موسی (ع) به الله عرض کرد جمالت را به من بنما، او فرمود: تو نمی‌توانی مرا ببینی (خروج، باب 33 آیه 23-18).

ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

سپس شما را بعد از مردن تان زنده کردیم تا شکر الله را بجا آورید. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَعَثْنَاكَ»: شما را بیدار و هوشیار کردیم. شما را زنده کردیم. در قرآن مجید هر دو آمده

است. «مَوْتٍ»: غفلت و جهالت، مرگ. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

موسی همچنان دعا و اِلتماس می کرد. الله سبحانه و تعالی آنها را دوباره زنده کرد و فرمود: «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»: یعنی بعد از این که به مدت یک شبانه روز در عالم مرگ ماندید، شما را زنده کردیم. بعد از آنکه شما را به صاعقه میرانیده بودیم آنگاه برخواستید و به یکدیگر نگاه کردید که چگونه زنده شدید؟ «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (56): یعنی باشد در مقابل نعمت زنده شدن بعد از مرگ، الله را سپاسگزار باشید. و همچنان سپاسگزار باشید از نعمت های دیگری که به بنی اسرائیل داده شده است.

باید گفت که: رمز بروز برخی تلخی ها و سپس نجات از آنها، همانا پیدا شدن روحیه ی شکرگزاری است.

علت فرو آمدن عذاب الهی بر ایشان این بود که آنان چیزی را از پیغمبرشان درخواست کردند که الله متعال در دنیا آن را به هیچ کسی اجازه نمی دهد. اما در مورد دیدن پروردگار در آخرت، آیات در کتاب الله و احادیثی متواتر از رسول الله صلی الله علیه و سلم وجود دارد که مؤمنان پروردگارشان را در بهشت خواهند دید و این بزرگترین نعمتی است که الله متعال بر اهل بهشت منت می گذارد.

آیاتی که بر این مسأله دلالت می کند؛ فرموده الله تعالی است: «وَجُودَةٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ۚ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ۚ» (القيامة: 22-23) «در آن روز بعضی چهره ها تازه (و شاداب) هستند* به سوی پروردگار خود می نگرند».

همچنان احادیث وارد شده در این باب دلالت قطعی دارد از جمله آنچه در صحیحین از ابوسعید خدری (رض) آمده است: «أَنَّ أَنَسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَىٰ رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ بِالظُّهْرِ ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ «وَهَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةً الْبَدْرِ ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا» (متفق عليه). «همانا مردمی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدند: آیا پروردگار خود را روز قیامت می بینیم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: بلی، آیا در دیدن آفتاب در وقت چاشت روز وقتی که روشن بوده و ابری وجود ندارد، دچار مشکلی می شوید؟ و آیا در دیدن ماه هنگام شب بدر وقتی ابری وجود ندارد، دچار مشکلی می شوید؟ گفتند: نه خیر، یا رسول الله. فرمود: در دیدن الله تبارک و تعالی در روز قیامت دچار مشکلی نمی شوید همانگونه که در دیدن یکی آن دو دچار مشکلی نمی شوید».

یادداشت:

داستان هیئت 70 نفری یهودان که با معیتی حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفتند در (آیه 155 سوره الاعراف) به تفصیل به بیان گرفته شده است. طوری که در آن می خوانیم: «و موسی برای (آمدن به) میعادگاه ما، از قوم خود هفتاد تن را برگزید. پس همین که (در پی درخواست دیدن خدا) زلزله آنان را فرا گرفت گفت: پروردگار! اگر می خواستی، می توانستی آنها و مرا پیش از این (آمدن به طور) بمیرانی، آیا ما را به خاطر کارهای بی عقلان و جاهلان ما هلاک می کنی؟ این صحنه جز آزمایشی از جانب تو

نیست که با آن، هر که را (سزاوار بدانی و) بخواهی گمراه می‌کنی و هر که را بخواهی (و لایق بدانی) هدایت می‌کنی، تو ولیّ و سرپرست مایی، پس ما را ببخشای و بر ما رحم کن، که تو بهترین آمرزندگانی. « (تفصیل داستان را در آیه مبارکه: 55 / سورة الأعراف، تفسیر احمد فرموده میتوانید).

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

و (در صحرای سوزان سینا) ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم؛ و برایتان «من شیره مخصوص و لذیذ درختان» و «سلوا مرغان مخصوص شبیه بودند» نازل کردیم، از نعمت‌های پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، (ولی شما کفران کردید) آنها به ما ظلم نکردند بلکه به خود ظلم می نمودند! (۵۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظَلَّلْنَا»: سایه گستر کردیم. «العَمَام»: ابر. «الْمَنَّاءُ»: من، ماده ای عسل مانند که بر برگ بعضی درختان و بوته ها نشیند و در اثر گزش حشراتی ریز، و ترکیب مواد تراوش شده از برگها و... و در مجاورت هوا و نور و... به این صورت عالی و شفافش در می آید. «السَّلْوَى»: پرندۀ ی مخصوص شبیه بُدْنَه. (فرقان)

تفسیر:

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ»: «و ابر را سایبان شما گردانیدیم» الله متعال ابری رامانند چتری سایبان بر بنی اسرائیل قرار داد و هر جایی که می‌رفتند ابر نیز بر سرشان حرکت می‌کرد تا ایشان را از شدت گرمی آفتاب در در دشت «تیه» صحرای سینا که میان شام و مصر قرار دارد، محافظت نماید.

این واقعه زمانی رُخ داد؛ که بعد از اینکه بنی‌اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون نجات یافتند، به آنان دستور داده شد که وارد سرزمین فلسطین شوند. آنها به بهانه‌ی اینکه در آنجا افراد ظالم «عمالقه» هستند، از جهاد علیه آنها سرپیچی کرده و به موسی گفتند: با خدایت به جنگ آنان برو، ما همین جا نشسته‌ایم. قهر الهی آنها را فراگرفت و مدتّ چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان ماندگار شدند، ولی خداوند در آنجا نیز برای آنان ابرها را چون سایه‌بان قرار داد و دو نوع غذای طبیعی و گوارا به نام‌های مَنَّ و سَلْوَى، در دسترس آنان گذاشت. طوریکه می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى»: «و برایتان من و سلوی فرو فرستادیم» و بدون این که متحمل کار و زحمتی شوید، انواع خوردنی و آشامیدنی را به شما عطا کردیم و «من» و «سلوی» به شما دادیم.

مَنَّ: شبی می بود که از طلوع بامداد تا طلوع آفتاب چون مه برآنان از آسمان فرودمی آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هرکس به اندازه کفایت یکروزه‌اش از آن بر می‌گرفت.

در حدیث شریف آمده است: «سماق از منی است که الله متعال بر موسی علیه السلام نازل کرد و آب آن شفای چشم است».

سَلْوَى: به قولی پرنده «بُودْنَه»، و به قولی دیگر عسل است. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: یعنی به آنها گفتیم: از نعمت های پاک و لذیذ خدا بخورید. «وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (57)»: یعنی آنها با کفران این نعمت های

فراوان به ما ظلم نکردند، بلکه به خود ظلم کردند؛ زیرا سزا و وبال نافرمانی فقط دامنگیر آنان می گردد.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: ظلم اوّل آنان این بود که ذخیره کردند، چندانکه گوشت تعفن کرد؛ ثانیاً، در عوض منّ و سلوی گندم و تره و عدس و پیاز تمنا کردند. به سزای این تجاوزات دچار مصائب گوناگون گردیدند. ابن کثیر می فرماید: « فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم بر سایر اصحاب انبیاء علیهم السلام در صبر و ثبات ایشان، آشکار می شود. بلی! اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم در سفرها و غزوات، رنجها و بلاها را در راه الله متعال به جان می خریدند، از آن جمله در غزوة تبوک، در آن گرمای سخت و جان فرسا، تن به تحمل همه گونه سختی های جانکاه دادند، اما نه نق و شکایت می کردند، و نه خواستار خرق عادت و معجزه می شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار آسان بود.»

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

و (نیز به یاد آرید) هنگامی را که گفتیم: وارد این قریه (بیت المقدس) شوید و از نعمتهای فراوان آن هر چه می خواهید بخورید، و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگوئید خداوندا گناهان ما را بریز تا ما شما را بیامرزیم، و به نیکوکاران پاداش بیشتری نیز خواهیم داد. (۵۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذه القرية»: بیت المقدس یا اریحا، «رغداً»: فراوان، پاکیزه، گوارا، بدون رنج، «سجداً»: فروتنانه. «حطة»: زودن و پاک نمودن گناهان.

تفسیر:

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»: و نیز به یاد آورید نعمت های مرا که بعد از رهایی از سرگردانی به شما گفتیم: به این شهر یعنی: بیت المقدس در آید. طوری که در سوره ی مائده آیه 21 آمده است، مراد از «قریه» در این آیه، بیت المقدس است. «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»: یعنی هر طور دلتان می خواهد به فراوانی از آن بخورید و نوش جان تان باد. «وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»: و سجده کنان وارد دروازه ی شهر شوید و خدا را ستایش کنید که شما را از سرگردانی نجات داد. سجود: در اینجا به معنای خم شدن است. برخی از مفسران فرموده اند که سجود: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت الله متعال، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی در آماده ساختن این فتح و نصرت باشد.

«وَ قُولُوا حِطَّةً»: پس از چهل سال ماندن در بیابان تیه، بنی اسرائیل مأمور شد که وارد شهر بیت المقدس شده و به معبد در آیند و موقع داخل شدن به مسجد، کلمه ی «حطة» را بگویند. (قابل تذکر است که کلمه حطة، دوبار در قرآن آمده است یکبار در همین آیه: 58 سورة بقره و یکبار هم در سورة اعراف/ آیه 161).

«حطّة» هم دو معنا می تواند داشته باشد: یکی اینکه «أستغفر الله» و طلب عفو و اظهار توبه است، که با گفتن آن وارد شهر شوید، یعنی شکر گزاری در برابر نعمت های اوتعالی است که به بیت المقدس وارد شدند و فتح آن را بر ایشان آسان گردانید. دوم آنکه هنگام ورود به جای قتل عام و غارت، برای ساکنان شهر عفو عمومی اعلام کنید.

یعنی دستور این بود که همانند فاتحان ظالم و جابر باغرور وارد شهر نشوید، بلکه همانند افراد خداترس با فروتنی وارد شوید، آن گون که محمد صلی الله علیه وسلم هنگام فتح مکه، وارد مکه شد.

در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه - هنگامی که از (نثیه علیا) وارد آن می شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید.»
«نَغْفِرُ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» یعنی گناهان شما را پاک کرده و پلیدیهایتان را می بخشیم.
«وَسَنَزِيذُ الْمُحْسِنِينَ» (58): یعنی به آنان که عمل نیک انجام می دهند مکافات می بس عظیم می دهیم، و به اجرای بزرگ نایل می آیند.

چرا بنی اسرائیل چهل سال در دشت تیه ماندند؟

چهل سال ماندگاری یهود در صحرای تیه، برای این بود تا این نسل بهانه گیر بدخوی که به دلیل پرستش گوساله ی زرین سامری، بت پرستی در درون شان ریشه دوانیده و صفات شان را تباه گردانیده بود؛ منقرض شوند و خلق و خوی شرک آلودشان در زمین پاک و نسلی جدید با عقاید حق و درست و فضایل بی آرایش اخلاقی- ایمانی، جایگزین گردد. (تفسیر منار و منیر وبنقل از تفسیر فرقان).

یادداشت کوتاه در مورد «حطه»:

و به پاس نعمت پیروزی و بیداری از تیه و گمراهی به آنان امر شد تا سجده کنان از در هشتم دروازه های بیت المقدس به نام «حطه» که به دروازه توبه مشهور است، وارد شوند. مفسران مینویسند که: موسی و هارون سه ماه پیش از این که بنی اسرائیل با یوشع به این سرزمین بیایند، در تیه فوت یافته بود.

و نظریه دوم چنان است که: موسی علیه السلام که یوشع پیشاپیش او بود - با بازمانده ی بنی اسرائیل به سرزمین قدس آمد و از دروازه که اکنون به نام حطه (دروازه توبه) مشهور است، وارد شدند؛ و به قول برخی آن در، «باب القبه» بود که موسی و هارون در آنجا عبادت می کردند و در پیش، قبله گاه بنی اسرائیل در تیه به شمار می رفت. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

یادداشت:

مسجد الاقصی بصورت کل دارای چهارده دروازه میباشد که: پنج یا چهار دروازه از آنها بعد از فتح این شهر توسط صلاح الدین ایوبی بسته شدند این دروازه ها عبارتند از باب الرحمه از شرق، باب المنفرد، المزدوج والثلاثی در جنوب از دروازه های بسته شده بودند.

اکنون ده دروازه بیت المقدس باز می باشند که عبارتند از: باب المغاربه (النبی)، باب السلسله (باب داوود)، باب المتوضا (باب المطهره)، باب القطنین، باب الحديد، باب الناظر و باب الغوانمه (باب الخلیل) که همگی در قسمت غربی و نیز باب العتم (باب

شرف الأنبياء)، باب حطه، باب الاسباط هم در بخش شمالی واقع اند.
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

آنگاه ستمگران این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند (و به جای آن کلمه ی مسخره آمیزی گفتند) لذا بر ظالمان در برابر این نافرمانی شان، عذابی از آسمان نازل کردیم. (۵۹).

تفسیر:

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا»: ولی ظالمان فرمان الهی را تغییر دادند. واقعیت هم همین است که: ظلم و گناه، زمینه‌ساز تغییر و تحریف قانون است. در صحیحین روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: «ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً» فَبَدَّلُوا، فَادْخُلُوا يَرْحَفُونَ عَلَىٰ أَسْتَاهِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ»: (متفق علیه). «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده کنان وارد دروازه شوید و حطه بگویید، پس سخن را تغییر دادند و چون از دروازه وارد شدند در حالیکه بر مقعدهایشان می‌خزیدند می‌گفتند: گندم در جو». این کلمه بی‌معنا را از روی استهزاء گفتند و فرمان الهی را به مسخره گرفتند. «قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»: و غیر از آنچه که به آنها گفته شده بود، انجام دادند. باید گفت که: تا وقتی که روش و شیوه کاری بیان نشده، انسان آزاد است تا با نظر خود عمل کند، ولی بعد از بیان روشها، عذری در تغییر آن نیست.

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ»: جزای تحریف گران قوانین الهی، قهر و عذاب است. همان بود که از آسمان بر آنان طاعون و بلا و عذاب نازل گردید. یعنی در نتیجه بی‌پروایی و تمسخرشان به فرمان الله متعال، عذاب و بلایی از آسمان بر ستمکارانشان فرود آمد، زیرا دست از طاعت کشیدند و فاسقانه دستور الله متعال را سبک شمردند.

در آیات متبرکه (161 و 162 سورة أعراف)، مشابه این آیه و آیه‌ی قبل تکرار شده و کلمه‌ی «رجز» به معنای عذاب، مریضی طاعون و حالت اضطراب بکار رفته است.

باید یاد آور شد که: همه‌ی مکافات، مجازات و سزاها مربوط به آخرت نیست، بلکه بعضی از مجازات‌ها و سزاها در همین دنیا هم صورت می‌پذیرد و داده میشود. ابن عباس (رض) فرموده است که: «هر رجزی در کتاب خداوند متعال به معنای عذاب است». نقل است که: در این طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز به هلاکت رسیدند.

باید گفت که سنت پروردگار با عظمت، نزول رحمت است و به همین دلیل، بهترین غذا «مَنّ و سلوی» برای بنی اسرائیل نازل شد، ولی به خاطر کج روی، عذاب سختی نازل می‌شود.

«بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (59)»: یعنی بلا و طاعون را به سبب نافرمانی و خروجشان از طاعت خدا بر آنان نازل کردیم.

و در اخیر می‌خواهم بعرض برسانم که: اگر کج‌روی بمثابه عادت انسان مبدل شود، مطمئن باشید که قهر الهی وی را فرا می‌گیرد. که الهی پروردگار! مارا از آن در امان بداری. آمین یا رب العالمین.

توضیح مختصر در مورد «رَجْزاً»:

راغب اصفهانی فرموده است: تخصیص عذاب به عذاب آسمانی در «رَجْزاً مِنَ السَّمَاءِ» بیانگر آن است که عذاب و بلا دو نوع است: یک نوع آن قابل دفع است و آن شامل تمام عذاب و بلاهایی است که از جانب انسان یا سایر مخلوقات ایجاد می شود؛ مانند ویران کردن و غرق نمودن، و نوعی دیگر عذاب که دفع و تترد آن با نیروی انسانی ممکن و مقدور نیست؛ مانند طاعون و صاعقه و مرگ. و منظور از «رَجْزاً مِنَ السَّمَاءِ» در آیه مبارکه هم همین نوع دوم است (محاسن التاویل ج 2 ص 135).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (60 الی 62) در مورد طبع یهود و برخی گناهان و مجازات آنان و عقبت نیک مؤمنان به طور عام مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

و (یاد کنید) آن گاه که موسی برای قومش درخواست آب کرد، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله (از طوائف دوازدهگانه بنی اسرائیل) چشمه مخصوص خود را می شناخت. (و گفتیم) از روزیهای الهی بخورید و بنوشید، و همچون تباهاکاران در زمین فساد و تباهی نکنید. (۶۰)

یادداشت توضیحی:

برخی از دشمنان قرآن عظیم الشان می نویسند که: ذکری داستان و قصه ای قوم بنی اسرائیل در قرآن عظیم الشان به ترتیب وقوع حوادث به بیان گرفته نشده است، بطور مثال موضوع: آب خواستن آنان و زدن موسی به سنگ، پیش از زمان تیه و فرمان رفتن به سرزمین مقدس بوده است؛ حال آن که آیات استسقا و ضرب حجر پس از آیات تیه و فرمان است. در جواب باید بعرض رسانید که: قرآن در بیان این مطلب و بسیاری مطالب مشابه، منظورش ترتیب تاریخ و پی در پی بودن آن رویداد نیست، بلکه هدفش پند و اندرز و بیان انواع نعمت هاست و گهگاه، نقل مرتب مانند داستان سوره یوسف، همین فایده و فواید دیگر را نیز در بر دارد و در هر حال، عبرت از قصص، اساس نقل ماجراهاست.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«استسقی» (سقی): آب خواست. «انفجرت»: روان شد، جوشید. «عینا»: چشمه. «أناس»: جمع انس، مردم. «مشرب»: آبشخور، لا تعتوا: فساد نکنید، نافرمان نباشید.

بنی اسرائیل:

فرزندان اسرائیل؛ اسرائیل، لقب حضرت یعقوب، بنی اسرائیل، اولاده دوازده پسر یعقوب که از هر پسری طایفه ای به وجود آمده است، که «سبط» نامیده می شود و جمع آن «اسباط» است.

تفسیر:

«وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»: یعنی ای گروه بنی اسرائیل! یکی دیگر از نعمتهای الله متعال را به یاد آورید، آنگاه که در بیابان سوزان دشت تیه، قوم موسی تشنه لب بودند و از او آب می خواستند.

«فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»: خواهش و التماسش شانرا الله متعال اجابت کرده و به موسی علیه وسلم گفتیم: تا با عصای خود بر هر سنگی که باشد با عصایت ضربه بزنی، آنگاه به قدرت ما آب از آن چشمه ها خواهد جوشید.

«فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»: یعنی موسی ضربه اش را زد، آنگاه به تعداد قبایل بنی اسرائیل، دوازده چشمه ی آب به تندی بیرون جهید. و این معجزه از جانب الله متعال به موسی بود چون از سنگ خارا آب زلال برای نوشیدن منفجر گردید که این خود نعمت بزرگ الهی برای بنی اسرائیل بود.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»: یعنی برای این که به نزاع نپردازند، هر قبیله محل آشامیدن خود را می دانست.

شکل سنگ:

مفسران مینویسند؛ سنگی که موسی علیه السلام با عصایش بر آن زد سنگ مربع شکل بود که از هر جانب آن سه چشمه جاری می شد و وقتیکه قوم سیراب می شدند، چشمه ها خشک می شد.

مشرب: جای و زمان نوشیدن آب است یعنی الله تعالی برای هر یک از اسباط بنی اسرائیل مکان و زمان آب نوشیدنشان را مشخص کرد تا در هنگام آب نوشیدن بر یکدیگر مزاحمت ایجاد نکنند. برخی از مفسران گفته اند: هر سبط یا نسل یا قبیله ای از فرزندان یعقوب علیه السلام چشمه معینی داشتند که مخصوص آنان بود و یک قبیله به چشمه قبیله دیگر رجوع نمی کرد.

قابل تذکر است که: جاری شدن آب با زدن عصا به سنگ، يك معجزه است و پیدایش دوازده چشمه برای دوازده قبیله، « اسباط » معجزه ای دیگر. و نباید فراموش کنیم که: توزیع منظم و عادلانه و حساب شده، مایه ای امنیّت و صفا و مانع پیدا شدن اختلاف است. در ضمن باید گفت که: این تخته سنگ هنوز هم در شبه جزیره ی سینا مصر موجود است. زایرین و توریست ها به دیدن آن می روند و شکاف های چشمه هنوز هم دیده می شوند.

حسن بصری (رح) در باره سنگ می فرماید: «آن سنگ؛ سنگ معینی نبود و هر سنگی را که موسی علیه السلام با عصای خویش می زد، آب از آن می جوشید و بار دیگر که بر آن می زد، آن سنگ خشک می شد. که این در إرأئه حُجَّت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشنتر است». بلی! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی علیه السلام، معجزه آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنت جدیدی هستند که با عادات روزمره ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ گونه سنخیت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن آوری های علمی از طریق به کارگیری نیروهای هستی - چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنت ها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را در هم می شکنند». صاحب «المنیر» می افزاید: «گفتنی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه علمی و ایجادی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می کشد تا از یکسو به بندگان اصل

ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»: الله متعال به ایشان فرمود: از من و سلوی بخورید، و بدون تحمل رنج و تلاش از این آب هم بنوشید، و نیک بدانید این عطیه و بخشش مخصوص، از جانب الله متعال است.

«وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (60)»: و در زمین فتنه و فساد و طغیانگری نکنید و از سردمداران مفسدین در روی زمین مگردید که در آنصورت، الله متعال نعمت‌هایش را از شما سلب خواهد کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پناهگاه و بازگشت انسان‌ها و مخلوقات در هنگام سختی‌ها به سوی الله تعالی می‌باشد، چون او تعالی نجات دهنده و فریادرس و مشکل‌گشا است. و جز الله همه مخلوقات ضعیف ناتوان و بیچاره هستند. حتی پیامبران اولو العزم همچون موسی علیه السلام.

«عَثُوا»: سخت‌ترین نوع فساد است. بناً برای جلوگیری از فساد، از محبت‌ها و لطف خداوند به انسان بگویید. «كُلُوا وَ اشْرَبُوا... وَ لَا تَعْتُوا».

علمای کرام می‌فرمایند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصوح، وجود دارد. جمهور علماء بر آنند که: بیرون رفتن به سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما پیروان مذهب حنفی آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

معجزات عصای حضرت موسی:

در عصای حضرت موسی چهار معجزه را میتوان بصورت واضح ملاحظه کرد:

- **اول اینکه:** با عصای خویش آن سنگ را زد پس دوازده چشمه جاری شد.
- **دوم:** با عصای خویش بحر را زد پس بحر دو فلق شد هر فلق همچون کوه بزرگی.
- **سوم:** چون آن را می‌افکند ماری می‌شد که به هرسو می‌دوید، و چون آن را می‌گرفت به حالت اولیش برمی‌گشت.
- **چهارم:** در هنگام مبارزه با ساحران، وقتی آن را افکند، اژده‌هایی شد که آنچه را به دروغ بر ساخته بودند، بلعید. و این معجزه دلالت بر قدرت الله تعالی و بر صدق نبوت موسی علیه السلام می‌کند.

معجزه جوشیدن آب از سنگ در صحرا سینا:

در مورد جوشیدن آب از سنگ و کیفیت این سنگ مفسران اقوال مختلفی نگاشته‌اند ولی آنچه برای فهم معنی آیه قریبتر است، این است که جریان انفجار و جوشیدن آب، فقط به طریق «معجزه» بوده است و سنگی که موسی علیه السلام به آن ضربه زد از نوع سنگ خارا بود که خاصیت جوشش آب را نداشت. بدین ترتیب معجزه واضحت‌تر جلوه گر می‌شود، و دلیل آن روشن تر می‌گردد. طوریکه در فوق هم گفتیم حسن بصری فرموده است: الله متعال به موسی دستور نداد سنگی معین را بزند. وی می‌افزاید: این طرز کلام بیانگر حجت بارز الله و قدرت بی پایان او است.

دوم؛ اگر گفته شود که چه حکمتی در دوازده چشمه قرار دادن آب نهفته است؟ در جواب گفته می‌شود: قوم حضرت موسی بسیار زیاد بودند و در صحرا و بیابان زندگی می‌کردند. و مسلم است وقتی که احتیاج شدید به آب پیدا کنند و آن را بیابند، به کشمکش و

نزاع خواهند پرداخت، لذا الله مهربان نعمتش را بر آنان کامل کرد و برای هر طایفه چشمه ی آبی معین کرد که تعداد آنها دوازده طایفه بود. آنان از نسل دوازده پسر حضرت یعقوب بودند.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

و (یاد کنید) هنگامی که گفتید: ای موسی! ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی توانیم، پس از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای بیرون بیاورد.

موسی علیه السلام گفت: آیا شما به جای غذای بهتر، غذای پست تر را می خواهید؟! (اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید) به قریه فرود آید که آنچه می خواهید در آنجا، برای شما آماده است. و مهر خواری و فقر بر آنها زده شد و سزاوار خشم الله گردیدند. این (خواری و خشم) به سبب آن بود که آنها به آیات الله کفر می ورزیدند، و پیغمبران را به ناحق می کشتند، این به آن خاطر بود که آنها نافرمان و متجاوز بودند.

(٦١)

تفسیر:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى»: ای گروه بنی اسرائیل! به یاد آورید زمانی را که در صحرا بودید و نعمت من و سلوی و آب زلال جاری را برایتان مهیا نمودیم، ولی شما به سبب یکنواخت بودن این نعمت ها و زندگی گوارایی که داشتید از آن دل سرد شدید و آرزومند زندگی سخت و پر مشقت گشتید که قبلاً بر آن عادت کرده بودید.

«لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ»: ما نمی توانیم به یک نوع خوراکی یعنی ترنجبین و مرغ بریان قناعت کنیم و شکبیا باشیم. یعنی ما همه روزه و بطور مکرر بر یک نوع خوراک و عدم وجود خوراک دیگر نمی توانیم صبر و تحمل کنیم، توجه بفرماید که در واقعیت همین شکمپرستی است که؛ عامل هبوط و سقوط انسان را مساعد می سازد.

«فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ»: پس از پروردگارت بخواه از آنچه که زمین از سبزی و خیار (بادرنگ) و سیر و عدس و پیاز می رویاند برای ما آماده نماید.

«مِنْ بَقْلِهَا»: اعم از حبوبات و سبزیجات.

و مراد از «بقل» هر گیاهی بی ساق و مراد از «شجر» هر نباتی است که ساق دار باشد، مانند نعناع و گشنیز و گندنه و تره و امثال آن.

«وَقِثَّائِهَا» و خیار «وَفُومِهَا» و سیر. «وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا»: و عدس و پیاز.

«قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»: «موسی گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست تر و بی ارزش هستید؟» یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی - چون تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی الله متعال بی واسطه احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی وجود هیچ شبهه ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها - بر سایر خوراکی ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می گردانید که این امتیازات را به همراه ندارند؟ واقعیت امر اینست که: تنوع طلبی و افزون خواهی، دامی برای اسیر شدن

انسان هاست. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: بنی اسرائیل به جای شکرگزاری از نعمت های «من و السلوی»، به فکر زیاده خواهی و تنوع طلبی افتاده و از غذاهای زمینی خواستند و برای نمونه، تعدادی از آنها مانند: سبزی، خیار، پیاز و سیر را نام بردند. حضرت موسی علیه السلام در برابر این درخواست ها، ضمن تأسف از این که آنها نعمت های نیکو و بهتر را با نعمت های ساده عوض می کنند، به آنها گفت: اگر بنای کامیابی از اینها را دارید، باید به شهر رفته و با دشمنان تن جنگید، شما از يك طرف حال جهاد ندارید و از طرف دیگر تمام امتیازات شهرنشینی را می خواهید. سرانجام این قوم با چنین ویژگی ها و خصوصیات، به ذلت و خواری افتاده و گرفتار قهر و غضب الهی خواهند شد.

«إِهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ»: گفت: به یکی از شهر یا به یکی از کشورها در آید و بروید. هر جا که بروید چنین اشیاء و موادی را خواهید یافت. ولی به قولی: امر در اینجا برای تعجیز و بازداشتن است. «که آنچه را خواسته اید» از سبزی و پیاز و غیره «برای شما در آنجا مهیا است».

سپس خدای متعال به منظور نشان دادن گمراهی و فساد و پستی و نافرمانی آنها می گوید:

«وَوَضِعْنَا لَكَ آيَاتٍ فَانظُرْ» خواری و خفت دامنگیر آنان شد و به حقارت و سرافکنندگی ابدی مبتلا شدند که هرگز از آنان جدا نمی شود.

«وَبَاؤُا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ»: یعنی به قهر و غضب شدید الله متعال دچار شدند «ذَلِكَ» یعنی دلیل خفت و خواری و قهر و کین و غضبی که بدان نایل آمدند عبارت بود از این که: «بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: آنها کافر شدند و آیات را انکار کردند و تکبر و خودبزرگ بینی نشان دادند و پیامبران را به ناحق کشتند. باید گفت که: ذلت و بدبختی، مربوط به نژاد نیست، بلکه مربوط به خصوصیات و عقاید و اعمال انسان هاست.

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (61)»: یعنی به سبب نافرمانی و طغیان و تمرّدشان از احکام الهی و از حدود شرعی بود که ذلیل شدند. این همه ذلت و خواری و دچار شدن یهود به قهر و غضب الهی به آن سبب بود که ایشان به آیات الهی کفر ورزیدند و انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی را به ناحق کشتند؛ حتی یهود توطئه کشتن عیسی علیه السلام را نیز چیدند ولی الله متعال او را از مکر و نیرنگ ایشان بسوی خود نجات داد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين»: «سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

مسلماً کسانی که ایمان آورده اند «مسلمانان» و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) بوده اند هر کس که به الله و روز قیامت ایمان آورد و

عمل نیک انجام دهد اجرشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می‌شوند. (۶۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ هَادُوا»: کسانی که یهودی شده‌اند. مراد یهودیان و پیروان موسی است. «النَّصَارِيَا»: مسیحیان. «الصَّابِئِينَ»: ستاره‌پرستان، آفتاب پرستان. آنان که از هر دین و آئینی قسمتی را برگرفته‌اند. این آیه بیان‌گر رستگاری همه این گروه‌ها نیست. بلکه می‌رساند که ایمان در انحصار نژاد و گروه خاصی نمی‌باشد. هر که دین اسلام را بپذیرد و اوامر و نواهی آن را مراعات دارد، اهل نجات است. پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم انسان‌ها را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد. سه گروه اهل نجات و رستگاری هستند، و آنان عبارتند از:

1- کسانی که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌کنند و اصلاً برآنان ندای دعوت اسلام نمی‌رسد.

2 - کسانی که به آنها ندای دعوت اسلام می‌رسد ولی به صورت ناقص و غیرقانع کننده، و خودشان هم اهل تحقیق و پژوهش نیستند.

3- کسانی که ندای دعوت اسلام به آنها می‌رسد و آن را می‌پذیرند و در پندار و گفتار و کردار برابر قوانین اسلام زندگی را سپری می‌کنند.

4 - گروه چهارم که نجات پیدا نمی‌کنند و به دوزخ درمی‌افتند کسانی که ندای دعوت اسلام را می‌شنوند و قانع هم می‌گردند ولی حاضر به پذیرش اسلام نمی‌شوند. (فرقان).

یادداشت:

«صابئین»: از ماده «صَبَأٌ» به معنای تغییر دین می‌باشد براساس این معنا، هر شخصی که دین خود را تغییر داده باشد، می‌توان صابئی نامید در نتیجه تعبیر صابئین بر افراد و گروه‌های مختلفی از مسلمانان تا اشخاص که یقین در مشرک بودن آنها وجود دارد، اطلاق شده است.

قرآن در سه آیه مبارکه کلمه «الصابئون» و «الصابئین» را آورده است، و قرآن هیچ توضیحی پیرامون آنها نمی‌دهد؛ به همین جهت مفسران اختلافات فراوانی در مورد این گروه دارند و فقها نیز اقوال و گفتارهای مختلفی در مورد آنان ارائه کرده‌اند. در نهایت بطور مؤثر باید بعرض رسانید که: صابئون، قومی موحد و در اصلی از پیروان حضرت (یحیی) پیامبر بودند. و در عین حال بعد از زمان نه چندان زیادی - کم کم - معتقد به تأثیر ستارگان در زندگی و سرنوشت انسانی می‌شوند، و چنان می‌پندارند که: ستارگان در سرنوشت انسانها تأثیرگذاراند. فیلسوفان و ستاره شناسان متعددی از میان صابئین برخاستند. (ملاحظه شود: اعلام منجد).

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: «درحقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند، «وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارِيَا»: و جماعت که یهودی شدند «هادوا» به معنای «تابوا» یعنی: آنانی که از پرستش گوساله توبه کردند که با تعبیر «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» (أعراف/ 156) آمده است و یا به جهت آنکه این قوم به یکی از فرزندان حضرت یعقوب که یهود نام داشت، منسوب بودند. «وَالنَّصَارِيَا»: مراد از «نصاری»، مسیحیان هستند که در جواب حضرت عیسی که

فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي»: گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (سورة صف/14). شاید هم این نامگذاری به جهت سکونت آنان در منطقه ناصریه فلسطین، زادگاه عیسی علیه السلام باشد. و یا هم از آن جهت نصاری نامیده شده اند که عیسی مسیح علیه السلام را نصرت دادند.

«وَالصَّابِئِينَ»:

«صابئین» به کسانی گفته می‌شود که خود را پیروان حضرت یحیی می‌دانند و برای ستارگان، قدرت تدبیر قائل‌اند. نام این گروه در سوره‌های (بقره، مائده و حج)، در کنار یهود، نصاری، مجوس و مشرکان آمده است. (بقره، 62؛ مائده، 69؛ حج، 17.) و از اینجا معلوم می‌شود که صابئان غیر از چهار دسته‌ی مذکور‌اند. پیروان این آئین نیز همانند سایر اهل‌کتاب، به اسلام دعوت شده‌اند. اینها با توجه به اعتقادات خاص خود، پیروان اندکی دارند و اهل تبلیغ از دین خودشان نیستند. و بقایای این گروه تا هنوز هم در عراق وجود دارد. و قول راجحتر آنست که ایشان کسانی اند که به هیچ دینی پایبند نبوده و گرایش ندارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده‌اند.

این افراد، غسل‌های متعددی دارند که در تابستان و زمستان باید در رودخانه و آب جاری انجام دهند.

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: از این طوایف چهارگانه مذکور هر که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به الله متعال و روز آخرت ایمان آورده، «وَعَمِلَ صَالِحًا»: و در دنیا به اطاعت خدا بپردازد و عمل صالح را انجام دهند، (در می‌یابیم که: تمام ادیان آسمانی، اصول مشترک دارند؛ توحید، معاد و انجام اعمال صالح. و از آیه مبارکه: «آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: در می‌یابیم که: مهم‌ترین اصل اعتقادی بعد از توحید، معاد است.) «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: اجر و پاداش عمل را نزد الله متعال محفوظ است و خداوند به اندازه‌ی یک ذره از پاداش آنان را ضایع نمی‌کند. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62)»: و این گروه مؤمن در روز آخرت نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند.

باید گفت که: در این هیچ شکی نیست که: صاحبان ادیان دیگر در صورت بی‌اطلاعی از اسلام، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، اگر به دین آسمانی خود ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند و در بی‌اطلاعی خود مقصر نباشند، اهل نجات هستند. هیچ کسی نزد الله متعال به اندازه ذره‌ای مورد ظلم قرار نخواهد گرفت، بلکه هر که به الله و روز آخرت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد؛ پاداش خویش را کاملاً خواهد گرفت، حال از هر صنف و طایفه‌ای که باشد. گرچه مؤمنان این امت محمدی بر مؤمنان امتان گذشته - به شکل عام - امتیازاتی دارند، و پاداششان بزرگتر خواهد بود. هکذا باید گفت که: انسان، تنها در سایه‌ی ایمان به خداوند و امید به معاد و انجام عمل صالح، آرامش می‌یابد.

و در نهایت باید بعرض رسانید که: سعادت و کرامت، مربوط به ایمان و عمل صالح است، نه داشتن عنوان مسلم، یهودی، مسیحی، صابئی.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: خداوند متعال بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ۝۸۵»

(آل عمران: 85). «و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است».

شان نزول آیه:

مفسران در مورد شان نزول آیه مبارکه مینویسد که: این آیه مبارکه درباره سلمان فارسی (رض) نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنان در دوزخ اند». سلمان (رض) از این امر سخت آندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس (رض) نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن عباس (رض) ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از هیچکس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم این است که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، نعمتهای فراوان را به بنی اسرائیل یاد آور شد. اینک در آیات متبرکه (63 الی 66) نیز هشدار تندی است برای یهود و کفرشان که مرتکب گناه و پیمان شکنی شده‌اند، ذکری بعمل می‌آید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

و (یاد کنید) هنگامی که از شما (بر پیروی از حق) پیمان محکم گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برآفراشتیم، (و بشما گفتیم): آنچه را (از آیات کتاب آسمانی) به شما داده ایم، با قدرت و قوت دریافت کنید، و آنچه را در آن است (برای اجرا کردن) به یاد داشته باشید تا پرهیزکار شوید. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«میثاق»: پیمان محکم. «طور»: کوه مشهوری است در شمال فلسطین که موسی ع در آن جا با الله مناجات می‌کرد. «خُذُوا»: ایجاز به حذف فعل است؛ یعنی، «قُلْنَا لَهُمْ خُذُوا»: به آنان گفتیم: آن چه را به شما داده ایم، بگیرید. «قُوَّة»: جد و تلاش و شادی.

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ»: ای جماعت بنی اسرائیل! یاد کنید آن را که از شما عهد و پیمان مؤکد شما را به متابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام تورات گرفتیم، «وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»: و کوه طور را به سان سایه ای بالای شما قرار دادیم. جمله: «وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» آیه مبارکه این فهم را با تمام وضاحت میرساند که: خداوند متعال، هم از طریق فرستادن پیامبر و هم با نشان دادن کارهای خارق العاده، حُجَّت را بر مردم تمام کرده است.

طور: نام کوهی است که خداوند متعال در آن با موسی علیه السلام سخن گفت. بسیاری از مفسران در باره آن نوشته‌اند که: چون موسی علیه السلام از میقات (وعده‌گاه) الهی در طور بازگشت و ألواح تورات را با خود آورد، به بنی اسرائیل گفت: ألواح را بگیرید و

بر احکام آن عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی‌کنیم، مگر اینکه خداوند درباره آنها با ما نیز همچون توسخن بگوید. پس خداوند متعال به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوه‌های فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون ساییانی بر بالای سرشان قرار دهند، این حالت چنان وضعیت ترس آوری را ایجاد نموده بود که آنان چنین می‌پنداشتند که هم اکنون کوه بر ما پایان می‌افتد. ملاحظه می‌شود که: خداوند، هم از طریق فرستادن پیامبر و هم با نشان دادن کارهای خارق العاده، حجت را بر مردم تمام کرده است.

قابل یادآوری است که: ماجرای کنده شدن کوه طور از جای خود و قرار گرفتن در بالای سر یهود، در سوره های بقره، (بقره/ آیه: 93) نساء (نساء/ آیه: 154) و أعراف (أعراف/ آیه 171) نیز آمده است. همچنین شاید مراد از پیمان مطرح شده در این آیه، همان پیمانی باشد که در سوره های بقره (بقره/ 40 و 82) و مائده (مائده/ 12)، آمده است.

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»: آنگاه به آنان گفته شد: با جدیت و عزم و اراده احکام تورات را انجام دهید.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: عمل به آیات و احکام الهی، باید همراه با جدیت، عشق و تصمیم باشد نه مزاق، نه عادت، نه شک و نه تشریفات.

«وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ»: و مطالب مندرج در آن را به خاطر بسپارید، آن را فراموش نکنید، و از آن غافل نشوید. «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (63): شاید در دنیا از هلاکت و نابودی محفوظ و در آخرت از عذاب مصون بمانید. یا این که امید می‌رود از جمله ی پرهیزگاران شوید. بلی! هدف اساسی از فرورستادن کتابهای الهی عمل‌بدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون آندیشیدن در تعلیمات و آندرزها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت أبوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرْعُوهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ»: «بی‌گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾

آن گاه بعد از (پیمان گرفتن، از وفاکردن به آن) رویگردان شدید، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید. (٦٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّيْتُمْ»: پشت کردید، فرمان نبردید.

تفسیر:

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: سپس شما ای یهودیان بعد از عهد و پیمان مؤگدی و سنگین از شما، مبنی بر طاعت الله متعال و پیروی از پیامبر گرفتیم و این میثاق را زمانی مورد تاکید قرار دادیم که کوه طور را بر شما بلند کردیم به گونه‌ای که مانند ابری بالای سرتان قرار گرفت و شما در نتیجه دچار ترس شدید و ما شما را به گونه مؤکد امر کردیم تا در اخذ به تورات و عمل به اوامر و اجتناب نواهی آن کوشش و تلاش نموده از خود در این مسیر صبر و استقامت به خرج دهید و فرمان دادیم تا این کتاب را همیشه مورد بحث و

مباحثه قرار داده در حافظه‌های تان بسپارید و در معانی آن تدبر کنید و آن را همواره تلاوت نمائید تا در ذهن تان همیشه باشد؛ به احکام آن عمل نمایید، نه مجرد تلاوت خشک و خالی بدون عمل.

«فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَكُمُ»: اگر الله متعال به فضل و بزرگی خود توبه را از شما نمی پذیرفت، «و رَحْمَتُهُ»: و با صرف نظر کردن از لغزش و اشتباهات را مورد عفو قرار نمی داد به شما رحم نمی کرد، «لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (64)»: «مسلمانان از جمله زیانکاران» یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت «بودید».

این آیه بیانگر آن است که انسان هرگز به ذات خود و بدون فضل و رحمت الهی راه نجات و کامیابی را نمی تواند به دست آورد، تنها و تنها فضل و رحمت الله تعالی است که انسان را بسوی رستگاری می برد. بناً انسان نباید ناامید شود، زیرا که خداوند با متخلفان نیز با فضل و رحمت برخورد می کند.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵)

بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه خوار و ذلیل باشید. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اعْتَدُوا» (عدو): از حد تجاوز کردند. «السَّبْت»: شنبه، روز تعطیل یهودیان که خداوند آنان را در آن روز از شکار ماهی و کارهای دیگر منع کرده بود. «قرده»: جمع قرد: میمونها. «خَاسِئِينَ» (خسأ): جمع خاسئ، رانده شدگان از رحمت خدا و خوار و زبون چون سگ طرد شده از جامعه.

تفسیر:

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ»: یعنی همانا دریافتید که چه بلایی بر سر افرادی آوردیم که از فرمان ما سر پیچی کردید، زمانی که به مخالفت با ما برخاسته و در روز شنبه به شکار پرداختند که ما آنها را از آن منع کرده بودیم.

آنان یهودیان قریه «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، اما برای گریز از این حکم، حیل‌های طراحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، این واقعه در روزگار حضرت داوود علیه السلام به وقوع پیوسته، و در سوره اعراف (آیات 162 - 166) به تفصیل بیان یافته است.

«فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (65)»: به آنها گفتیم به صورت میمونهای رانده شده و منفور در آید؛ یعنی بعد از این که انسان بودند، به منظور خوار و ذلیل کردن آنان، آنها را به میمون تبدیل کردیم.

جمهور مفسران بر آنند که: صورت هایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می شود، نمی تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن کثیر می گوید: «صحيح أن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم معنوی بود - والله اعلم».

هكذا تعداد از مفسران میگویند که از شیوه بیان قرآنی چنین بر می آید که این مسخ جسمانی بوده است نه اخلاقی. ولی تعداد کثیری مفسران می فرمایند که: نزدیکتر به صواب این است که مغز آنان به همان حال خود ابقاء شد و تنها جسم آنان تبدیل به جسم

بوزینه گردید.

باید گفت: حیوانات، از رحمت الهی دور نیستند، ولی حیوان شدن انسان، نشانه‌ی قهر، غضب و طرد الهی است.

داستان ماهی گرفتن در روز شنبه:

از دانستنی‌های تاریخ، باید عبرت بگیریم. کسی که حکم خدا را نسخ کند، خود را مسخ کرده است. تغییر و تحریف چهره و واقعیت دین، تغییر چهره انسانیت را بدنبال دارد. الله تعالی دسته ای از بنی اسرائیل را (به قصد آزمایش) از شکار ماهی در روز شنبه منع کرده بودند، ولی در عین حال، الله تعالی برای آزمایش آنان چنین مقدر کرد که در آن روز، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به طوری که گرفتن و شکار کردن آنها بسیار سهل و ساده بود، اما در روزهای دیگر، ماهی‌ها اصلاً به سطح بحر و بر روی آب نمی‌آمدند به طوری که به سختی قادر به شکار کردن آنها بودند. لذا آنها خواستند به قول خود هم امر خداوند را بجای آورده باشند و هم ماهی بگیرند پس برای شکار در آن، حیل‌های آندیشیدند و با روشی کاری کردند تا ماهیهایی که روز شنبه جمع می‌شوند را بدون اینکه شکار کنند به مکانی انتقال دهند تا فردای آنروز که ماهی گرفتن مجاز بود آنها را شکار کنند در حقیقت آنها ماهیها را در شنبه به دام می‌انداختند و در روز یکشنبه شکارشان می‌کردند.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود «تیسیر الکریم» الرحمن، چنین نوشته است: «آنان برای شکار کردن، حیل‌های به کار بردند؛ آنها چاله‌هایی را می‌کنند و در آن دام می‌گذاشتند. وقتی روز شنبه فرا می‌رسید و ماهیها در این چاله‌ها و دام می‌افتادند و آنها را در آن روز بر نمی‌داشتند، بلکه روز یکشنبه آنها را بر می‌داشتند، و این کار در میان آنها زیاد شد.»

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

در نتیجه، آن (عقوبت و مجازات) را عبرتی برای کسانی که شاهد حادثه بودند، و کسانی که بعد از آنان می‌آیند، و پندی برای پرهیزگاران قرار دادیم. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نکالاً»: عبرت، تا یهودیان رانده شده مایه‌ی پند و عبرت شوند. «لما بین یدئها و ما خلفها»: منظور افراد معاصر و آیندگان یهود است.

تفسیر:

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا»: و شما داستان «مسخ» ساکنان قریه ساحلی «ایلات» را دانستید که حرمت روز شنبه را شکستند و در آن روز دست به شکار زدند، این بود که ما آنها را با تغییر چهره به گونه‌ای که بوزینه‌های ذلیل و زشت روی گشتند عذاب نمودیم، یعنی «مسخ»: آنان را برای ملت‌های بعدی، سزای بازدارنده قرار دادیم. «نکال»: عذابی است که اثر آن باقی و ظاهر باشد تا دیگران ببینند و عبرت بگیرند. «و ما خلفها»: یعنی مسخ گشتن آنان و تبدیل شدن آنها به میمون، به منظور عبرت و هشدار برای مردمان زمان خودشان و مردمانی که در آینده تا روز قیامت می‌آیند قرار دادیم تا عذاب و عقوبت این قریه را بیاد آورند و از مخالفت و بدعت و نیرنگ بازی در دین الله متعال دست بکشند، «و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (66)»: هکذا این ماجرا موعظه و پندی برای مردمان صالح و پرهیزگار و خدا ترس باشد، زیرا ایشان از پند دادن و

موعظه سود می‌برند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل»: «مرتکب اعمال يهود نشويد، که محارم الهی را با کمترین حيله‌ای حلال بشماريد».

داستان حرمت يوم السبت:

داستان حرمت کار در روز شنبه (اصحاب سبت) که بر اثر سرپیچی گروهی از عذاب‌شدگان يهود از فرمان الهی در باره حرمت کار در روز شنبه آمده است در صرف یکبار در آیه متبرکه که 47 سورة نساء تذکر یافته است، ولی داستان آن در آیات 55 الی 56 سورة بقره آیه 154 سورة نساء آیه 78 سورة مائده و آیه 163 سورة اعراف و آیه 124 سورة نحل، بیان یافته است. باید متذکر شد که «اصحاب سبت» از قوم بنی اسرائیل بودند طوری که آیه 78 / سورة مائده آمده است: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (78) «کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، به زبان داود و عیسی پسر مریم لعنت شدند. این (لعن و نفرین)، بدان سبب بود که آنان عصیان کرده و از فرمان خدا تجاوز می‌کردند». حضرت داود علیه السلام، بنی اسرائیل را به خاطر تخلف از حکم تعطیلی روزهای شنبه لعنت کرد.

این شهر ساحلی به نام ایله شهرت داشته میگویند در منطقه میان «مصر» و «مدین» یا «مدین» یا «طبریه» یا «مقنا» (که بین «مدین» و «عینونا» قرار داشته) زندگی می‌کرده‌اند.

این قوم در عصر پیامبری حضرت داود علیه السلام زندگی بسر می‌بردند و تعداد آنان در حدودی 70000 یا 12000 نفر تخمین زده‌اند و تعداد از مؤرخان و مفسران نیز آنها را بخشی از قوم ثمود پنداشته‌اند که بر اثر همجواری با بنی اسرائیل به دیانت يهود گرویده‌اند.

قریه ساحلی ایلات:

این شهر در جنوب فلسطین موقعیت دارد، و از جمله مهم تجارتي و یکی از بندرگاه مهم بشمار می‌رورد. هوای این شهر در تابستان بسیار گرم ولی به علت خشکی هوا، گرمای هوا قابل تحمل است. به دلیل موقعیت جغرافیایی شهر ایلات که دو کوه در میان خلیج ایلات آن را احاطه می‌کنند، آب آن بسیار آرام است و درجه حرارت آب همیشه در حد فاصل 25 تا 27 درجه سانتیگراد در نوسان است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (67 الی 73) داستان وقصه ی سر بریدن ماده گاو را به بیان می‌گردد. **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾**

(و بخاطر بیاورید) هنگامی را که موسی بقوم خود گفت: البته الله به شما دستور می‌دهد تا گاوی را ذبح کنید، گفتند: آیا ما را مورد استهزاء قرار می‌دهی؟ موسی گفت: پناه می‌برم به الله از اینکه از جاهلان باشم. (67).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بقره»: گاو، اسم جنس و شامل نر و ماده است. «هُزُؤًا»: استهزاء، مسخره.

قابل یادآوری است که: این سوره را به جهت این داستان، سوره بقره نامیده اند. فرمان ذبح گاو، در تورات (تورات، سفر تثئیه، فصل 21) به عنوان يك قانون قضایی مطرح شده است و خلاصه‌ی داستان از این قرار بوده که مقتولی در بین بنی اسرائیل پیدا شد که قاتل آن معلوم نبود. در میان قوم نزاع و درگیری شروع شد و هر قبیله، قتل را به طایفه و قبیله‌ای دیگر نسبت می‌داد و خود را تبرئه می‌کرد.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً» : یعنی ای جماعت بنی اسرائیل! این نعمت ما را نیز بر خویش به یاد آورید هنگامیکه موسی علیه السلام پیامبر شما فرمود که الله متعال به شما دستور می‌دهد که گاوی را ذبح کنید تا حقیقت مسأله قتل که در بینتان صورت گرفته روشن شده و هویت قاتل معلوم گردد. عبدالله بن عباس (رض) می‌فرماید که: خداوند متعال بدانجهت به کشتن گاو امر فرمود که آن قوم گاو می‌پرستیدند و حق تعالی خواست که ایشان معبود خویش بکشند تا بدانند که کشته شده خدایی را نشاید. موسی علیه السلام ایشان را خبر کرد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید که گاوی را بکشید تا اینکه نشانی از قاتل خود خواهید یافت. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: موسی علیه السلام دستور ذبح گاو «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ» را از سوی الله متعال معرفی می‌کند تا بلکه رعایت ادب نموده و تسلیم شوند، ولی آنها باز هم بهانه‌گیری می‌کنند. قابل توجه و دقت میدانیم که در جمله «تَذْبَحُوا بَقْرَةً» آیه مبارکه، یعنی در کشتن گاو، تقدس گاو کوبیده می‌شود. همانطوریکه بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام و آتش زدن گوساله‌ی طلایی سامری. این فهم بوضاحت معلوم می‌گردد. «قَالُوا أَتَّخِذُنَا هُزُؤًا»: یعنی جواب گستاخانه‌ی شما به پیامبرتان این بود که گفتید: آیا ما را مسخره می‌کنی یا موسی؟! را

باید گفت که: اگر آحیاناً فرمان الهی، با ذهن و سلیقه‌ی ما برابر نیامد و راز که در آن نهفته است آنرا نمی‌فهمیم، پس نباید آنرا انکار و یا آنرا به باد مسخره قرار دهیم. و باید بصورت کل گفت: استهزاء کار جهال و بیعقلان می‌باشد، مخصوصاً در احکام شرع، و از پیغمبر صدور این امر غیر ممکن است. «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (67)»: موسی علیه السلام فرمود: به الله پناه می‌برم که از جمله‌ی مسخره‌کنندگان نادان باشم.

سبحان الله: چقدر زیبا و آموزنده است که پروردگار با عظمت ما؛ در يك حادثه، توحید؛ قدرت نمایی خود، نبوت؛ معجزه موسی، و معاد؛ زنده شدن مرده را به اثبات می‌رساند. باید یاد آور شد که: از فحوای آیه مبارکه: «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» بر می‌آید که: که استهزاء به هریک از امور دین جهل محض و گناه بس بزرگی است. علماء به کار بردن آیات را در شوخی و مزاح منع کرده و گفته‌اند: قرآن فقط به منظور تفکر و اندیشیدن نازل شده است؛ نه برای سرگرمی و شوخی. (صفوأة التفاسیر).

معجزه زنده شدن مرده و داستان گاو:

اصل داستان را: ابن ابی‌حاتم، (عبدالرحمان بن محمد بن ادريس بن منذر تميمي حنظلي رازی (۲۴۰-۳۲۷ق/۸۵۴ - ۹۳۸م)، عالم و مفسر جهان اسلام از دانشمندان محترم عبیده‌ی سلمانی چنین نقل فرموده است: می‌گویند «در میان بنی اسرائیل مردی ثروتمند که بی

اولاد بود زندگی میگرد که دارای ثروتی هنگفت و بی اندازه بو، یگانه وارث اش همانا برادرزاده اش بود که همین برادر زاده اش او را به قتل رساند، و شبانه جنازه اش را در مقابل خانه ی یکی دیگر از همسایه های اش قرار داد و فردا ادعای خون اش را از صاحب آن خانه بعمل آورد. دو طرف به نزاع برخاسته و اسلحه بر روی یکدیگر کشیدند. اما افراد معتمد و اهل نظر گفتند: چرا دعوی و قتل؟ چرا همدیگر را به قتل می رسانید در صورتی که پیامبر خدا در بین شما قرار دارد؟ نزد حضرت موسی علیه السلام آمدند و داستان را برایش بازگو نموده گفتند. حضرت موسی گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً» الله متعال فرمان می دهد که گاوی را ذبح کنید، اما آنان به در مقابل موسی علیه السلام گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ موسی علیه السلام در جواب این اعتراض شان فرمود: من به الله متعال پناه می برم از اینکه از جمله مسخره کنندگان جاهل باشم. یعنی چگونه کار و سخنی را به الله نسبت دهم که او به آن دستور نداده است؟ زیرا چنین کاری را تنها مردمان جاهل مرتکب می شوند، و این چنین یاوه گویی از انسان عاقل و خردمند سر نمی زند.

آنان در نوعیت گاو اختلاف و خواهان وضاحت و اعتراض شدند و اگر از در اعتراض در نمی آمدند، هر گاوی کفایت می کرد، اما چون لجبازی و سختگیری کردند، خدا هم بر آنان سخت گرفت، تا سرانجام به آن گاوی دست پیدا کردند که خدا دستور ذبحش را داده بود. آن را نزد نفری یافتند که گاو دیگری نداشت، وی گفت قسم به الله! تا پوستش را از طلا پر نکنند، آن را نمی دهم. بالاخره پوستش را پر از طلا کردند و به آن مرد دادند و آن را خریدند و سربریدند و با قسمتی از آن، مقتول را زدند. مقتول زنده شد و به پا خاست. از او پرسیدند: قاتلت کیست؟ گفت: قاتل من برادر زاده ام است، آنگاه افتاد و مُرد. در نتیجه از مالش چیزی به او ندادند و قاتل ارث را نبرد. (مختصر ابن کثیر، جلد 1 صفحه 76). در روایتی آمده است: «آن جوان را گرفتند و کشتند». این حادثه تاریخی و معجزه آسا به شرح چنین بیان یافته است.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تؤمرون ﴿٦٨﴾

گفتند: (پس) از پروردگارت درخواست کن که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟ گفت خداوند می فرماید ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده، و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، آنچه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهید. (٦٨).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَارِضٌ»: پیر و سالخورده که دیگر حمل دار نخواهد شد. «بَكْرٌ»: کم سن و سال که هنوز زاد و ولد شروع نکرده است. «عَوَانٌ»: میان سال. «بَيْنَ ذَلِكَ»: میان آن دو (پیر، و نورسیده).

تفسیر:

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ»: گفتند ای موسی از پروردگار خود بخواه و سؤال کن تا بیان کند برای ما که آن گاو چیست؟ و چند ساله است، علت سؤال آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که انواع گاوها این صفت را داشته باشند که گویا حقیقت

آن ایشان را معلوم نیست که فی الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند.

گفتند یا موسی! از خداوند خویش بپرس که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چگونه است؟ ایشان را جواب آمد که: «قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ»: گفت گاو میانه سالی است نه نوزادی نارسیده و نه پیری شکسته. میان پیری و جوانی است. دیگر باره پرسیدند که چه گاوی است؟ آیا چرنده است یا کار کننده؟ که این گاو ان مشابهت زیادی با هم دارند.

ایشانرا جواب آمد که آن گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد دست و پای درست دارد و خلقت نیکو دارد.

«فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (68)»: پس در اجرای امر حق تعالی عجله کنید و از تشدد و تعنت دست بر دارید. یعنی امری را که الله متعال گفته است، انجام دهید و سرسختی و بلبل زبانی را کنار بگذارید تا الله بر شما سخت نگیرد. (کسی که از امور مسکوت سؤال کند جواب وی ناخوش آیند خواهد بود). تکرار دستور در اینجا به منظور سرزنش در برابر سرسختی و عناد بنی اسرائیل بود.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾

(باز) گفتند: از پروردگارت درخواست کن که برای ما بیان کند رنگ آن چگونه است؟ گفت: او می فرماید: آن گاوی است زرد رنگ که بینندگان را شاد و مسرور سازد! (۶۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

لون: رنگ. صَفْرَاءُ: زرد رنگ یکدست. «فاقع»: پررنگ زیبا. «تَسْرُّ النَّظِيرِينَ»: بینندگان را شاد و شگفت زده می کند.

تفسیر:

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا»: گفتند بار دیگر از پروردگار خود برای ما معلوم کند که آن گاو چه رنگ است، سفید است یا سیاه یا رنگی دیگر؟ طرح این سوال برای بار دوم نشان دهنده بازگشتشان به عادت همیشگی شان که عبارت از سرکشی و عناد و سخت گرفتن بر خود است می باشد. دیده می شود که الله متعال در جواب سؤالشان فرمود که نیازی به طرح این سؤال نیست، بروید و گاوی را ذبح کنید، بلکه شرط دیگری را بر ایشان الزام کرد که دست یافتن به گاو مطلوب را برایشان هنوز سخت تر ساخت و این شرط در واقع جزا و عقوبتی بود در برابر سختگیری و سرکشی شان.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّظِيرِينَ (69)»: جواب آمد. هیچ عیبی در آن نیست و رنگ آن کاملاً زرد است. یعنی گاوی است که دارای رنگ کاملاً زرد شدید است که هرکس آن را ببیند، لذت می برد و مسرور می شود.

باید متذکر شد که بادر نظر داشت اینکه هدایت به ذبح، دوبار صادر شد، اما گویا برخی از آنها قاتل را می شناختند و به طرح سوالات بیمورد فضا راطوری دگرگون می ساختند که نمی خواستند اصلاً قاتل معلوم شود. لذا از روی لجابت و بهانه تراشی، سؤالهای متعددی را مطرح می کردند، تا بالاخره از رنگ گاو سؤال کردند. خداوند در جواب آنها فرمود: رنگ آن، زرد شدید و پر رنگ و خالص باشد. رنگی که بینندگان را شادمان کند. یعنی از خوش اندامی، سلامتی، رنگ و زیبایی خاصی برخوردار باشد. قابل یادآوری

است که؛ اگر أحياناً بنی اسرائیل وسیله‌ی وزن کردن یعنی ترازو را هم در اختیار می داشتند، از وزن گاو هم سؤال بعمل می آوردند.

باید گفت که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری برسؤال کردن بسیار در امور دینی، کار مقبول و پسندیده‌ای نیست، طوریکه در (آیه 101 / سوره‌ی مائده) می فرماید: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»: از چیزهایی که اگر به آنها جواب و پاسخ داده شود برای شما مشکل به وجود می‌آید، بناً سؤال نکنید.

همچنان در حدیث شریف به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جَرماً مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَحْرَمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحَرَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». «همانا بزرگ‌ترین مسلمانان از نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنْ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

(بار دیگر به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بیان کند که (نهایتاً آن گاو) چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مُبهم و مُشْتبه شده، و اگر خدا بخواهد (به شناخت آن) هدایت خواهیم شد. (٧٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما هي»: چگونه گاوی باشد؟ «تَشَابَهَ»: مشتبه شده است.

تفسیر:

«قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنْ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا»: اما آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سخت‌گیری ذاتی خویش برگشتند و گفتند: ای موسی! از پروردگارت بخواه که برای ما معلوم کند که رنگ آن گاو چگونه است؟ البته گاو بر ما مُشْتبه شده و ما نمی‌دانیم کدام گاوی مورد نظر پروردگار است تا آن را ذبح کنیم زیرا گاو میانه سالی که دارای رنگ زرد خالص باشد بسیار است.

واقعیت امر اینست که تجربه بشری نشان داده است که: توجّه به مسائل فرعی، انسان را از تمرکز نسبت به مسائل اساسی، باز می‌دارد. در ضمن داشتن روحیه‌ی لجاجت باعث آن می‌شود که حقّ بر انسان مُشْتبه شود.

«وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (70)»: و این بار ما ان شاء الله حتماً راهیاب خواهیم شد و اگر نمی‌گفتند: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» همان طور که در حدیث آمده است، هرگز راهیاب نمی شدند.

واقعاً این امتحان بسیار سختی بود. ایمان به طور عمیق در دل‌ها فرو نرفته بود، از این رو کوشیدند از آن طفره بروند و آغاز به پرسیدن جزئیات کردند. اما هر چه بیشتر توضیح خواستند و از جزئیات هرچه بیشتر سؤال کردند، بیشتر به مشکل و سختی گرفتار و مواجه شدند، تا آنکه سرانجام گویا بر همان گاو طلایی رنگی که برای پرستش اختصاص داده می‌شد، انگشت نهاده شد و گفته شد این گاو را ذبح کنید.

در کتاب مقدس یهودان؛ نیز به این واقعه اشاره بعمل آمده است، اما در آن جا ذکر این که بنی اسرائیل چگونه کوشیدند از عمل به این دستور طفره بروند، نیامده است. (در این بابت ملاحظه شود، کتاب مقدس، کتاب اعداد، باب 19، آیه 1-10)

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لَا شِيبَةَ فِيهَا قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾

موسی گفت: الله می‌فرماید: آن گاوی است که نه رام است که زمین را قلبه کند، و نه زراعت را آبیاری نماید، (از هر عیب و نقصی) سالم است. و رنگی مخالف رنگ اصلی در آن نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما بیان کردی. پس آن را ذبح کردند، در حالی که نزدیک بود فرمان خدا را اجرا نکنند! (٧١).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلُولٌ»: از ذلت، خواری، رام کرده شده، مطیع. «تُثِيرُ الْأَرْضَ»: زمین را زیر و رو یعنی قلبه می‌کند، شخم می‌زند. آماده کردن زمین برای کشت. «الْحَرْثَ»: کشت و زرع. «مُسَلَّمَةً»: سالم و بی عیب. «لَا شِيبَةَ»: رنگی دیگر ندارد، حتی شاخ و سُم آن گاو، زرد یکدست است. «شِيبَةَ»: مصدر. «وَوَ شَيْءٍ وَ شَيْءٍ»: یعنی در هم آمیختن دو یا چند رنگ. «وَوَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ»: چیزی نمانده بود که چنین نکنند.

تفسیر:

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ»: موسی گفت که خداوند می‌فرماید: درحقیقت آن ماده گاوی است که نه ذلول است. «ذلول»: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجور نگراندانیده «تا زمین را قلبه کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب زراعت به کار گرفته شود، «مُسَلَّمَةً لَا شِيبَةَ فِيهَا»: یعنی از هر عیبی بری و بی عیب است و رنگی مخالف با زمینه ی اصلی یعنی رنگ زرد، در آن وجود ندارد و کاملاً زرد رنگ است. «قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ»: یعنی حالا آن را به طور کافی بیان کردی و هیچ ابهامی و اشتباهی در آن نماند.

واقعیت امر اینست که: یهودان نسبت به پیامبر خود سخت بی‌ادب بودند، با آنکه خود بدنبال بهانه و راه فرار بودند، وقتی مجبور به انجام فرمان شدند، به موسی علیه السلام گفتند: «الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ» حالا حق گفتی. گویا قبل از این باطل می‌گفته است. «فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (71)»: به خاطر گرانی قیمت آن یا به خاطر ترس از افشا شدن فضاحت، نزدیک بود آن را ذبح هم نکنند و از ذبح آن صرفنظر کند. آنگاه الله متعال در مورد سبب امر به ذبح گاو آیات روشنی که مبنی بر قدرت و اقتدار خدا، مشاهده کردند، سپس چنین ماده گاوی را جستجو کردند و آن را فقط نزد یتیمی یافتند که خدمتکار نیکوی مادرش بود. با او نیز آنقدر چانه زدند تا به قیمت بسیار بالایی یعنی يك پیمانۀ طلا، به اندازه‌ای که در پوست آن گاو می‌گنجید، دادند؛ و آن را خریدند؛ مردم باور نمی‌کردند گاوی را که به این بهای گزاف خریده‌اند، و سرانجام آن را ذبح کردند، هر چند طوریکه قبلاً یادآور شدیم، چیزی نمانده بود که از چنین اقدامی هم سرپیچی نمایند.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾

و بخاطر بیاورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید سپس درباره (قاتل) او به اختلاف پرداختید و الله ظاهر کننده چیزی بود که آنرا پنهان می‌کردید. (٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَادَّارَأْتُمْ»: (درء): به کشمکش و ستیزه برخاستید؛ از ریشه ی درء به معنای دفع است؛ چون هر طایفه ای از آنان می‌خواستند گناه را به گردن دیگران بیندازند و از خود دور

کنند. «مُخْرَج»: آشکار کننده.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا»: یعنی به یاد آورید، ای جماعت بنی اسرائیل! و آنگاه که گروهی شخص بی‌گناهی را کشتند و شما درباره قاتل دچار اختلاف و نزاع شدید، پرداختید؛ «فَادَارَ اَتَمُّ فِيهَا»: یعنی در مورد آن به جنگ و مرافعه برخاستید، و هر گروه تهمت را از خود دور می‌کرد و آن را به دیگری نسبت می‌داد.

«وَ اَللّٰهُ مُخْرَجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (72)»: «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می‌ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق. قابل یادآوری است که قصه و داستان قتل و فرمان ذبح گاو، در آیات قبل به طور مفصل بیان شده است، ولی این آیه خلاصه‌ی داستان را ذکر می‌کند تا هشدار می‌مجدد باشد که آنچه را شما پنهان می‌داشتید، خداوند با فرمان ذبح و زدن قسمتی از گاو به بدن مقتول و زنده شدن مقتول و معرفی نمودن قاتل خویش، افشا ساخت و از خلاف‌کاری‌های شما پرده برداشت.

یادداشت:

خطاب در «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا»: برای یهودیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد، و بر مبنای اسلوب خطاب با دیگر اقوام نیز می‌باشد؛ چرا که چیزی به خلف و نسل بعدی نسبت داده می‌شود که نسل قبلی و پیشین آن را انجام داده‌اند؛ زیرا خلف نیز طریقه‌ی سلف را پیش گرفته‌اند و به عمل آنان راضی می‌باشند. در واقع توبیخ و هشدار برای حاضران و گذشتگان در آن مکنون است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾

پس حکم کردیم که بزنید جسم مقتول را به یک حصه از گوشت (گاو ذبح شده) را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند)، این چنین الله مرده‌ها را زنده می‌کند و به شما نشانه‌های قدرت خود را نشان می‌دهد تا بفهمید. (۷۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِبَعْضِهَا»: پاره‌ای از آن گاو، مانند زبان یا دست و یا بیخ دم که به مغازه و دنبالچه چسبیده است. «تَعْقِلُونَ»: بیندیشید و بدانید: پروردگار، همان سان که می‌تواند نفسی را زنده کند، بر زنده کردن تمام انسانها نیز تواناست.

تفسیر:

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا»: «پس گفتیم: مقتول را با بخشی از گاو بزنید، پس زنده می‌شود و قاتل را به شما معرفی می‌کند. «كَذَلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتَىٰ»: یعنی همانطور که مقتول را در برابر و پیشروی چشمانتان زنده کرد، مردگان قبور را نیز زنده می‌کند.

در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: الله متعال مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «أما مررت بواد محل ثم مررت به خضرا». «آیا تا کنون به وادی و سحرای خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زار بودنش دیده‌باشی» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «كَذَلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتَىٰ»: «خداوند مردگان را این چنین زنده می‌کند.» «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (73)»: یعنی خداوند دلایل و نشانه قدرت خود را ارائه می‌

دهد تا به تفکر و اندیشه فرو بروید، و دریابید که خدا بر انجام دادن هر کاری توانا و قادر است.

باید گفت که: موسی علیه السلام، شخصاً آن پاره گوشت ماده گاو را به بدن مرده نزد و آن را به خود آن مردم ناسپاس لجباز ستیزه گر مال پرست، واگذار نمود تا قضیه را باز هم به سحر و جادو نسبت ندهند.

وقتی روشن شد که قاتل، همان برادرزاده ی خود مقتول است، او را قصاص کردند و از آن ارثی که بی تابانه انتظارش را می کشید و تنها وارث کاکایش بود و به خاطر آن، خود را به کشتن داد، محروم گشت. همچنین بازماندگان (وارثان) قاتل نیز، از ارثی که باید از طریق کشتن مورث به او برسد، محروم خواهند شد.

خداوند متعال از میان حیوانات به سر بریدن ماده گاو اشاره فرمود، چون از جنس همان گوساله ای زرنگاری بود که مدتی یهودیان آن را پرستش کردند و هنوز فراموش نشده بود و این که: ارزش و اهمیت آن گوساله خوار گردد و آن قوم قاطعانه از آن، دل بر کنند؛ و گوساله پرستی و پرستش های غیر الله - که هرچه باشد، باطل است و بی اثر و بی ارزشی - رخت بر بندد.

فلسفه ی این ماجرای عجیب، توأم با رحمت الهی بود، که علاوه بر خاموش شدن جنگ و خونریزی قبیله ای، ثابت نمود که دوباره جان بخشی آفریدگار هستی به مردگان بسیار سهل و آسان است و هر آن، اراده کند مرده را دوباره زنده می فرماید.

در اخیر این داستان وقصه ذی عبرت، باید بعرض رسانید: زمانیکه روح و فکر انسان آلوده باشد، دیدن آیات الهی نیز تعقل را در او بر نمی انگیزد. ملاحظه فرماید: در آیه مبارکه (تعقل با کلمه «لعل» بکار رفته است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (74 الی 82) در باره سنگدلی یهودیان، دوری از ایمان، تحریف و دروغ پردازی علمای آنان، بحث بعمل آمده است.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

پس از آن، دل های شما بعد از آن (معجزه شگفت انگیز) سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر (از سنگ). و بعضی از سنگ هاست که از آن نهرها جاری می شود، و بعضی از آنها است که می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و بعضی از آنها است که از ترس الله (از فراز کوه) به زیر می افتد، (اما دل های شما نه از خوف خدا می طپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و الله از آنچه می کنید غافل نیست. (٧٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَسَتْ» (قسو): سخت شد، سخت دلی کرد، سخت تاریک قَسَتْ قُلُوبُهُمْ: از پذیرش حق، سخت دل و سنگدل شد. «مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: پس از زنده شدن مقتول و آن رویداد. «أَشَدُّ قَسْوَةً»: سخت تر و محکم تر، «يَتَفَجَّرُ» (فَجْر): می جوشد، بیرون می جهد. «يَشْقُقُ» (شقق): شکافته می شود. «يَهْبِطُ»: از بالا به پایین فرود می آید.

تفسیر:

در آیات متبرکه قبلی، بسیاری از الطاف الهی درباره بنی اسرائیل، از قبیل: رهایی از شرّ

فرعون، شکافته شدن بحر، قبول توبه آنان از گوساله پرستی، نزول بهترین غذاها من وسلوی، سایه‌بان قرار دادن ابرها، داستان وحاشه قتل نفس و چگونگی کشف قاتل با يك روش إعجاز آمیز را بازگو کرد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: به جهت بی‌توجهی شما به این همه نشانه و آیه که از روی لجابت و دشمنی بود، دل‌های شما را قساوت فراگرفت و سنگدل شدید و ای بسا که دل‌هایتان از سنگ نیز سخت‌تر شد.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: یعنی ای جماعت یهود! طوری سنگدل شده اید که اندرز و یادآوری در آن تأثیری ندارد.

یعنی بعد از ظهور این نشانه‌ها قلب‌های شما سخت گردید و بر کفر ادامه داد از این‌روی موعظه و نصیحت در آن‌ها تأثیر نکرد و نشانه‌های هدایت در قلب‌های شما ولو بعد از ظهور آیات مشاهده نشد.

یعنی دل‌هایتان از رجوع به سوی الله متعال و تسلیم شدن در برابر آیات و معجزات او خالی گشته است در حالی که واقعه زنده شدن مرده در مقابل چشمانتان و سخن گفتن او سپس معرفی نمودن قاتل خویش ایجاب می‌کرد که شما به الله رجوع کنید و دل‌هایتان در برابر همچو معجزه‌هایی نرم شده و آرام می‌گرفت، ولی برعکس آنچه از شما انتظار می‌رفت عمل نمودید و دل‌هایتان سخت شد؛ چنان سخت شد که همانند سنگ یا سخت‌تر از آن.

باید گفت که: قساوت و سنگدلی قلب، مرض روحی، روانی سخت و دشواری است که به جهت لجابت‌های پی‌درپی، برای انسان پیدا می‌شود.

مشاهده‌ی آیات و الطاف الهی، در انسان‌ها ی لجوج به جای تقویت ایمان، موجب قساوت قلب می‌گردد.

«فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»: ولی برعکس آنچه از شما انتظار می‌رفت عمل نمودید و دل‌هایتان سخت شد؛ یعنی بعضی از آن به سان سنگ سخت است و بعضی از سنگ سخت‌تر و مانند آهن است.

«وَ إِنْ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»: یعنی رودهای پرآب از بعضی از سنگ‌ها می‌جوشند. «وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ»: یعنی بعضی از سنگ‌ها به منظور نشان دادن نرمش در مقابل عظمت الله متعال، شکاف برمی‌دارند و چشمه‌ی آب از آنها فوران می‌کند. و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان رامی‌رویند

«وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»: یعنی بعضی از آنها خرد شده و از ارتفاع و قلل کوه‌ها از بیم خدای توانا فرو می‌افتند. پس سنگ نرم می‌شود و خشوع و فروتنی نشان می‌دهد، ولی ای جماعت یهود! قلب و نهاد شما نرم شدنی نیست.

امام فخر رازی مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می‌آفریند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه: این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم».

همچنان حدیث شریف ناله‌کردن ستون مسجدالنبی صلی الله علیه وسلم «حنانه» از فراق رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به‌روایت مسلم آمده است که

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام می‌گفت، هم‌اکنون می‌شناسم».

در ضمن قابل یاددهانی میدانم که: بعضی از سنگها چنان می‌باشد که بیشتر سود و فایده می‌رساند، طوریکه جوی‌ها از آن جاری می‌شود، و آب فراوان از آن بیرون می‌آید؛ و از بعضی نسبت به نوع اول کمتر آب می‌برآید، و آن‌دک منفعت می‌دهد؛ از بعضی از سنگ‌ها هیچ نفع نمی‌رسد اما يك نوع اثر و تأثیر در آن موجود می‌باشد؛ ولی باتأسف هستند از انسانهای که قلب‌شان از این هر سه نوع سنگ سخت‌تر است؛ نه از آنها مفادی می‌رسد، و نه در آنها خیری پیداست؛ خداوند متعال در آیه ذیل از این قبیل انسانها خبر میدهد و می‌فرماید که: الله متعال از اعمال شما هرگز بی‌خبر نیست.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (74)»: ولی با این حال ای یهود! پروردگار به هیچ وجه از آنچه شما در زمینه تکذیب کتاب، تحریف و تبدیل آن انجام دادید غافل نیست؛ بلکه او می‌داند و به زودی شما را بر آنچه انجام می‌دهید کیفر می‌دهد.

در حدیث شریف شریف آمده است: «لا تكثرُوا الكلام بغير ذكر الله، فإن كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب، وإن أبعد الناس من الله القلب القاسي». «به غیر ذکر الله سخن بسیار نگویند زیرا سخن‌گفتن بسیار به غیر ذکر الله متعال، قسوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از الله متعال می‌باشد».

أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

پس آیا شما (مسلمانان) طمع دارید که یهودیان به (دین) شما ایمان آورند در حالیکه گروهی از ایشان کلام الله را می‌شنوند. باز آن را پس از فهمیدنش، تحریف می‌کنند با آنکه حق را می‌دانستند؟. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفْتَطْمَعُونَ»: آیا امیدوارید؟ باید گفت که: مراد از «فَرِيقٌ» «گروهی» گروه عالمان و حاملان شریعت آنان است. و مراد از «کلام الله» تورات، زبور و کتاب‌های دیگری است که به وسیله پیامبران آنان به آنان رسیده است.

«يُحَرِّفُونَهُ»: تحریف و دگرگونش می‌کنند. «تحریف» این است که سخن از معنا و مفهوم اصلی خود برگردانده شده معنای دیگری طبق خواسته و خواهش شخص تغییر دهنده به آن پوشانده شود که بر خلاف منظور گوینده باشد. همچنین تغییر دادن کلمات و ألفاظ را نیز تحریف می‌گویند. عالمان بنی اسرائیل این هر دو نوع تحریف را در کلام الهی انجام داده بودند و می‌دادند.

تفسیر:

«أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ»: یعنی ای گروه مؤمنان! آیا طمع و امیدوارید «که یهودیان به شما ایمان بیاورند»؟ یعنی: شمارا تصدیق کرده و به دعوت شما لبیک بگویند؟ «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ»: در حالی که جمعی از روحانیان و علمای آنان کلام خدا را می‌خوانند و به صورتی روشن و آشکار آن را می‌شنوند.

«فَرِيقٌ»: عبارت از کسانی است که با موسی علیه السلام به غرض استماع کلام خداوند به کوه طور رفته بودند، و چون بازگشتند، سخنانی از خود ساخته و به بنی اسرائیل گفتند: ما شنیدیم خداوند در آخر کلام خویش گفت: اگر توانید به این احکام عمل کنید، و

اگر نتوانید به ترك آن مختارید!

«ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ»: سپس آیات تورات و انجیل را بعد از این که آن را درک نموده و فهمیدند، تغییر می دهند.

یعنی: تورات «را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات و احکامش «تحریف می کردند» و از جمله تحریف های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهش ها و هوسهای شان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش.

باید گفت که: شناخت حق، غیر از قبول حق است. انسانهای هستند که: حق را می شناسند و حق را درک میکنند، ولی با آنها حاضر نیستند به آن اقرار و اعتراف کنند. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75)»: و آنان می دانند که مرتکب گناه و جرمی شده اند؛ یعنی آنها با بصیرت و آگاهانه مخالفت می کنند؛ نه از طریق خطاء و اشتباه و فراموشی.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) و مقاتل در شان نزول آیه مبارکه می فرمایند: «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور ببرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام الله متعال را در حال امر و نهی اش خطاب به موسی علیه السلام شنیدند، اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند متعال می گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر مفسران بر آنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

و هنگامی که با مؤمنان روبرو شوند، می گویند: ایمان آورده ایم و چون با همدیگر به خلوت روند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض می کنند و) می گویند چرا مطالبی را که خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه الله بر ضد شما بان استدلال کنند؟ آیا نمی فهمید؟ (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقُوا» (لقی): برخورد کردند و رسیدند. «إِذَا خَلَا»: هرگاه به خلوت می نشست، وقتی رفت، وقتی گذشت. «لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ»: تا با شما بستیزند و بر شما حجت بگیرند. «عِنْدَ رَبِّكُمْ»: در آخرت نزد پروردگارتان.

اما وقتی که منافقان یهود با کسانی از ایشان که نفاق پیشه نبودند روبرو می شدند، منافقان را مورد عتاب و سرزنش قرار داده می گفتند: آیا در مورد عذاب و عقوبتی که الله بر شما آورده بود با مسلمانان صحبت می کنید؟

زیرا گروهی از یهود مسلمان شده سپس نفاق پیشه کردند، ایشان قبل از مرتد شدن شان، مسلمانان عرب را از اسباب عقوبت های الهی که بر پدران شان فرود آمده بود آگاه

می‌ساختند. از این رو به منافقان می‌گفتند: اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم را از وقایع گذشته و عقوبات الهی بر نیاکان خویش آگاه نسازید چرا که این کار حجتی برای آنان علیه شما خواهد بود. آیا شما نمی‌دانید که این چنین سخنان چه زیانی برای شما به بار می‌آورد؟

تفسیر:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»: یعنی هرگاه منافقان یهود با یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم برخورد کنند، می‌گویند: شما برحقید، و واقعاً محمد پیامبری است که در کتاب ما مژده ی آمدنش داده شده است.

«وَ إِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ»: و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند؛ یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می‌کنند، «می‌گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز «قَالُوا»

أُتَحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»: یکدیگر را مورد سرزنش قرار می‌دهند و می‌گویند: آیا صفات محمد صلی الله علیه و سلم را که الله در تورات بیان کرده است، به یاران محمد صلی الله علیه و سلم می‌گویید؟

«لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ»: تا در آخرت، مؤمنان علیه شما دلیل و حجت اقامه کنند که آگاهانه و عمداً از پیامبر پیروی نکرده‌اید، حال آن که به صدق و درستی او آگاهید.

محاچه:

إبراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که الله متعال بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجتی برای‌شان علیه شما می‌شود. اما این‌کثیر در معنای آن می‌گوید: «آیا به این امر که محمد پیامبر خداست، اقرار می‌کنید با آن که خود می‌دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» «مگر نمی‌اندیشید»؟ که از این سخنان شما چه زیان‌هایی پدید می‌آید؟ بلی! وضعیت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می‌کردند.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (76)»: یعنی آیا عقل ندارید (عقلتان کم شده است) که اجازه ندهد.

شان نزول آیه:

مفسر مجاهد در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز حمله به یهود بنی‌قریظه، در کنار قلعه‌هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه‌ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند، به یکدیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمد صلی الله علیه وسلم خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند متعال بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان می‌گذارید تا حجتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾

آیا (آن سخت دلان) نمی‌دانند که الله آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند؟! (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْ لَا يَعْلَمُونَ»: آیا نمی دانند؟ «يُسِرُّونَ»: پنهان می کنند. «يُعْلِنُونَ»: آشکار می سازند.

تفسیر:

«أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (77)»: آیا یهودیان نمی دانند که الله متعال آنچه را پوشیده می دارند از کفر خویش به محمد صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می کنند «و آنچه را آشکار می کنند» از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می دانند»؟.

باید گفت که: ایمان به حضور و علم خداوند، انسان را از خطاها باز می دارد. و در این هیچ جای شکی نیست که در پروردگار با عظمت، آشکار و پنهان یکسان است.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾

و برخی از آنان بیسوادانی هستند که کتاب الله (تورات) را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند، و تنها در مسیر گمان و خیال واهی قدم برمی دارند. (٧٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمِّيُونَ»: جمع امی، کسانی که سواد خواندن و نوشتن ندارند. «أَمَانِيَّ»: جمع اُمِّيَّة، آرزوهای ناروا، دروغ بافیهای سران و باسوادان یهود.

تفسیر:

پس از آنکه الله متعال مسلمانان را از کردار علماء و دانشمندان یهود آگاه ساخت که به تحریف و تبدیل کتاب آسمانی پرداختند، کتمان حقیقت می کردند، مردم عوام که از محتوای کتاب آسمانی خبری نداشتند، با آرزو و خیال زندگی می کردند. آنها فکر می کردند که یهود، نژاد برتر و فرزندان و محبوبان خدا هستند و به جهنم نمی روند و اگر مجازاتی هم برای آنان باشد، چندروزی بیشتر نیست.

اینک در آیه مبارکه ذیل گروه دیگری از آنها را که همانا عوام یهود است به مسلمانان معرفی می کند که ایشان از علمای خود تقلید کورکورانه کردند بناءً هردو گروه در گمراهی و سرکشی برابر و یکسان اند. طوریکه می فرماید:

«وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ»: یعنی در میان یهود بعضی از آنان امی هستند که تورات را نمی توانند بنویسند و نمی توانند بخوانند و نمی دانند و نمی شناسند که در باره چه چیز نوشته شده است و از محتویات تورات سربردار نمی آورند، مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوا و هوس ایشان باشد یا وعده های دروغ که از علمای خود می شنوند، (مثلاً، در بهشت جز یهود دیگری نتواند رفت؛ و اجداد ما حتماً از ما شفاعت می کنند) این همه تخیلات بی اصل است، و دلیلی بر آن ندارند.

«وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (78)»: یعنی آنها به کار خود یقین و اطمینان ندارند، بلکه از پدران خود تقلید می کنند، همانگونه که کور و نادان از دیگری تبعیت می کند. یعنی تنها و تنها به آرزوهای بی اساس خود امید بسته اند و تنها بر اساس وهم و گمان حرکت می کنند. این وضع عوام آنان بود. از علم کتاب نابینا بودند. به هیچ وجه نمی دانستند که خدا در کتاب چه اصلهایی را برای دین بیان کرده، چه قاعده هایی را برای اخلاق و شرع آموخته و ملاک رستگاری و زیان انسان را بر چه چیزهایی قرار داده است. بدون این علم و آگاهی، چیزهایی را که طبق فرضیه ها و خواسته های خود ساخته و پرداخته بودند، دین پنداشته و بر امیدها و انتظارهای دروغینی زندگی می کردند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند باز می‌گویند: این (نوشته) از جانب الله است، تا آن را به بهای اندکی بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه دست‌هایشان نوشت و وای بر آنان از آنچه از این راه بدست می‌آورند. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيْلٌ»: وای، وای به حال، مرگ، نفرین، «ثَمَنٌ»: بها، قیمت.

تفسیر:

قابل توجه ودقت است: یگانه آیه مبارکه که در آن سه بار کلمه «وویل» بکار رفته، همین آیه 79 است که خطر علماء و دانشمندان دنیاپرست را مطرح نموده است، طوری که می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»: پس هلاکت و زیان بر کسی باد که با دست خود چیزهایی را می‌نویسد و با آن کتاب آسمانی را مورد تحریف قرار می‌دهند.

«ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: سپس به پیروان بیسواد خوداز روی دروغ و بهتان می‌گویند: که نوشته‌های او کلام الله است، که آنرا بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده است. در صورتی که آنها آن را با دست خود نوشته و به دروغ و ناروا آن را به الله متعال نسبت می‌دهند.

«لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»: تا از این طریق به متاعی ناچیز از دنیای فانی نایل آیند. «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ»: اول از جهت تحریف کتاب، تورت، شدت و سختی عذاب خواهند یافت.

«وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (79)»: دوم از جهت خوردن مال مردم بنابر باطل. حرام و نامشروع که آنان کلام متعال را تحریف کرده و حرام خوردند؛ بناً بصورت کل هم علم‌شان فاسد و طعام‌شان خبیث است و به این ترتیب قوت ارواح‌شان غضب و قوت اجسام‌شان حرام است.

نباید فراموش کرد که: دین‌سازی، جریانی بینهایت خطرناک در طول تاریخ بشری بوده است. بدعت، دین‌سازی، دین‌فروشی و استعمار مردم، از جمله خطراتی است که از ناحیه‌ی علمای فاسد، جامعه را تهدید می‌کند. ما باید سخت توجه و مواظب، بیانات، خطبه‌ها، قلم‌ها، کتاب‌ها، مقالات زهرآلود، تحریف‌گر و بدعت‌گزار باشیم و به اصطلاح برهر عالمی اعتماد نکنیم. در این جای شکی نیست که؛ مردم به صورت فطری علاقمند به مذهب هستند، لذا بسیاری از شیادان، سخنان خود را به نام دین و مذهب به مردم دیکتی و املا می‌کنند.

هکذا نباید فراموش کرد که: دنیا با همه اموال و ریاست و جاه و مکانتش نسبت به آخرت متاع اندک و بی‌ارزشی است. و اینکه هر مال و متاعی که انسان آن را از راه حرام بدست می‌آورد سبب هلاکت و تباهی او در دنیا و آخرت خواهد بود. همچنان شدیدترین عذاب‌ها متوجه کسانی است که به تفکر و اعتقاد مردم خیانت می‌کنند. و هر انحرافی که در طول تاریخ در اثر بدعتی بوجود آید، گنااهش به گردن بدعت‌گزار است.

شأن نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند که: «این آیه درباره اهل کتاب نازل شد.

حضرت عباس (رض) می فرماید: «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبر صلی الله علیه وسلم را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه است، موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد». (ابن کثیر 1 / 277 به طور مختصر روایت و به عکرمه از ابن عباس نسبت کرده است).

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾

و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد. بگو: آیا از الله عهدی گرفته اید که الله هرگز در وعده خود خلاف خواهد کرد یا اینکه بر الله چیزهایی را نسبت می دهید که به آن علم ندارید؟ (۸۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ»: هرگز آتش به ما نخواهد رسید. «أَيَّامًا مَعْدُودَةً»: چند روز معدود و اندک شمار، چهل روز زمان پرستش گوساله، یا هفت روز. به زعم خود، و از جانب خود می گفتند: دوران هستی هفت هزار سال است، و ما در برابر هر هزار سال یک روز عذاب می بینیم!

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که از جمله انحرافات عقیدتی یهودان، این بود که می گفتند: اگر بر فرض ما گنهکار هم باشیم، مجازات ما نسبت به دیگران کمتر و خفیف تر است و چند روزی بیشتر، عذاب نخواهیم شد! زیرا ما از دیگران برتریم. ولی خداوند متعال به این طرز تفکر یهودان خط بطلان می کشد، می فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً»: یهودیان گفتند: که جز ایامی کم و ناچیز وارد آتش دوزخ نمی شویم که با مدت زمان پرستش گوساله برابر است، یا فقط هفت روز است.

«قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا»: یعنی ای محمد! به طریق اعتراض و توبیخ به آنها بگو: آیا در این باره، عهد و پیمانی از الله متعال گرفته اید؟ اگر وعده ای به شما داده است، با تمام وضاحت باید بیان داشت که: همه در برابر قانون یکسان هستند، خداوند وعده و پیمانی برای نجات قومی خاص نداده است. «فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ»: پس الله در وعده خود خلاف ورزی نمی کند. بدین جهت در آیه: «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (80)»: حرف «ام» که به معنای «بل» است، به کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی دانید به دروغ به خدا نسبت می دهید؟» یعنی اینکه: چنین نیست که شما ادعا دارید، و چیزی را بر زبان می آورید که او آن را نگفته است.

تجارب تاریخی نشان داده است که: در طول تاریخ ادیان نا آگاهی از معارف دین، سبب نسبت دادن خرافات به دین شده است.

شان نزول آیه: 80-81:

طبرانی در «معجم کبیر» ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد، یهود می گفت: عمر دنیا هفت هزار

سال است و مردم در برابر هر هزار سال دنیا، تنها یک روز از روزهای آخرت در آتش دوزخ عذاب می‌بینند. بنابراین، عذاب انسان‌ها در آخرت فقط هفت روز است و سپس عذاب پایان می‌یابد. آنگاه در این باره آیه مبارکه: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (80) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (81)» نازل شد.

- هکذا ابن جریر از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود می‌گفت: ما هرگز داخل دوزخ نمی‌شویم، مگر به کفاره سوگند، مدت اقامت ما در دوزخ چهل روزی است که در آن گوساله را پرستش کردیم و چون این مدت سپری شود، عذاب ما نیز پایان می‌گیرد. پس این آیه نازل شد. (طبرانی 11160، طبری 1413 و 1414 و واحدی 35 از چند طریق از ابن اسحاق روایت کرده اند).

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾

(نه چنین است که می‌گویید) بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، پس همین گروه یاران دوزخ‌اند که در آن تا ابد می‌باشند. (۸۱) **تشریح لغات و اصطلاحات:**

«بَلَى»: بلی، آری! «سَيِّئَةً»: زشت، ناپسند، کفر، «خَطِيئَةً (خطا)»: گناه عمد. «اصحاب النار»: دوزخیان.

تفسیر:

برخلاف گمان بنی‌اسرائیل که فکر می‌کردند سزای الله متعال درباره‌ی آنان با مجازات الهی سایر اشخاص غیر یهودی تفاوت دارد، این آیه مبارکه در جواب شان می‌فرماید: همه در برابر قانون یکسان هستند و اگر آثار گناهان، چنان انسان را احاطه کند که فرصت توبه و بازگشت نداشته باشد، برای همیشه در جهنم خواهد بود. طوری که می‌فرماید: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»: مکافات و مجازات براساس آرزو نیست، بلکه براساس عمل است. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «چنین نیست» که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه حقیقت امر این است که هر که مرتکب گناه شریک بشود این گناه بر او احاطه می‌نماید؛ زیرا امکان این وجود دارد که خدای تعالی سایر گناهان را ببخشد. ولی هر که به الله متعال شریک آورد، این گناه موجب از بین رفتن و به هدر رفتن عمل او شده و او را مستحق عذاب می‌سازد، «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (81)» و چنین کسی قطعاً در آتش دوزخ جاودان خواهد بود. یعنی آتش دامنگیر آنان می‌شود و هرگز از آن بیرون نخواهند شد.

این قانون برای همه طائفه‌ها و شامل تمام امت‌هاست و اگر بنده دارای گناهی غیر از شرک باشد چنین گناهی بر او احاطه نمی‌نماید.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إياكم ومحقرات الذنوب، فإنهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه».

«هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده برحذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

آیه کریمه حاوی هیچ دلیل و برهانی نه بر کافر است و نه بر کسی که از ایمان خود را کنار بگیرد و یا مذبذب باشد بلکه حاوی ردّ هر دو گروه است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾
و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، همین گروه اهل جنت‌اند که در آن همیشه می‌باشند. (۸۲).

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ»: و کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار پسندیده و افعال شایسته انجام داده‌اند، اینان اهل بهشت‌اند و مُسْتَحَقَّ آن هستند. «هُم فِيهَا خَالِدُونَ (82): برای همیشه می‌مانند و از آن خارج نمی‌شوند.

بار خدایا! ما را از جمله ی آنان قرار بده. آمین یا ارحم الراحمین.

یهودیان به روز آخرت و جنت و دوزخ و نعیم و عذاب اقرار دارند، اما این اقرار هیچ سودی به حال ایشان نمی‌بخشد، چون به نبوت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نیاوردند و از او پیروی نکردند، یعنی مؤمن نیستند. و اینکه یهودیان گفته‌اند: «ما جز روزهای آندک در آتش نخواهیم ماند» قول باطل و دروغی است که به الله تعالی نسبت داده‌اند، و در مورد این ادعا هیچ دلیلی هم ندارند. ثواب و عقاب در روز قیامت طبق عمل انسان می‌باشد نه بر حسب نَسَب، نِزَاد و وابستگی وی. پس هر که عمل اهل دوزخ را مرتکب شد - اگر پدر و یا پسر و یا همسر پیامبر هم باشد - به دوزخ می‌رود، و هر که عمل اهل جنت را انجام دهد - اگر پدر و یا پسر و یا همسر دشمن الله هم باشد، به بهشت می‌رود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (83 الی 89) در باره پیمان شکنی و سایر جنایات که: یهودان مرتکب آن شده‌اند، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل (اولاد یعقوب) عهد محکم گرفتیم که به جز الله چیزی را عبادت نکنید، و با پدر و مادر و با خویشاوندان و با یتیمان و ناتوانان نیکی کنید، و با مردم سخن نیک بگویید، و نماز را برپا کنید، و زکوت را بدهید، اما شما (با آنکه عهد بسته بودید) همه شما جز عده کمی سرپیچی کردید (و از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید. (۸۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثَاق»: پیمان محکم و ناگسستگی. «احسانا»: نیکویی، اگر این پیمانی با قسم مؤکد شده باشد، آنرا میثاق میگویند و اگر با قسم مؤکد نشده باشد، آن را عهد می‌گویند. «ذوی القربی»: خویشاوندان. «حسنا»: سخن زیبا، دلپسند. «تَوَلَّيْتُمْ» (ولی): پشت کردید، روی گشتانیدن. «مُعْرِضُونَ»: اعراض کنندگان از وفا به پیمان.

تفسیر:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: یعنی ای جماعت یهودیان! به یاد آورید ای زمانی را که از فرزندان اسرائیل (یعقوب) پیمان محکم گرفتیم. مراد از میثاق؛ پیمانی مؤکد است که الله متعال در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»: که جز الله یگانه کسی را پرستش نکنید یعنی به توحید وی

در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است،

« وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا »: و به آنها دستور دادیم که با پدر و مادر خود احسان یعنی نیکی کنید.

«احسان»، جامع‌ترین و وسیع‌ترین اصطلاح در باب نیکی است. در حال فقر والدین، احسان مادی و در حال غنای آنان، احسان روحی. چنانکه احسان به یتیم شامل؛ تأدیب، حفظ حقوق، محبت و تعلیم او می‌شود. احسان با والدین باید همراه با ادب و بدون منت باشد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدم: کدام یکی از عمل بهتر است؟ فرمودند: «نماز گزاردن در وقت آن». گفتیم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتیم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه الله متعال متعال».

«وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ»: و همچنین با خویشاوندان و یتیمانی که در کودکی پدر خود را از دست داده‌اند، و با بینوایانی که قدرت کسب و کار ندارند، نیکی کنید.

مسکین:

کسی است که فقر، بینوایی، حاجت، فاقه او را خوار و زمین‌گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقهاء بر آنند که مسکین از فقیر بی‌چیزتر است. اما از امام شافعی (رح) روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی‌چیزتر و پریشان‌حالتر است. «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»: و با مردم با فروتنی و نرمش و گفتار نیکو سخن بگویید. پس هر آنچه را که شریعت اسلامی سخن نیک شمرده است زیر این آیه مبارکه شامل می‌گردد. اگرچه به همه‌ی مردم نمی‌توان احسان کرد، ولی با همه می‌توان خوب سخن گفت. در «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» آیه مبارکه نگفته است: «وَ قُولُوا لِأَخْوَانِكُمْ حُسْنًا» یا «قولوا للمؤمنین حسناً»، تا بدینترتیب واضح است که: امر به احسان عمومی است و تمام بشریت را دربر می‌گیرد.

در قرآن کریم چندین بار به این قاعده اشاره شده است، مانند این فرموده خداوند متعال: «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (الاسراء: 53). (ای پیغمبر! به بندگانت بگو: سخنی بگویند که زیباترین و نیکوترین سخنها باشد).

بر شخص مسلمان است که این قاعده قرآنی را جزء اخلاق لا ینفک زندگی خودش قرار دهد، چون اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم متشکل از افراد مختلف با فرهنگ و آداب گوناگون است.

این اجتماع از افراد صالح و غیر صالح، کافر و مسلمان، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، تشکیل شده، لذلک التزام به گفتار نیکو نه تنها معرف یک فرهنگ دینی و اسلامی است، بلکه ثبات و آرامش را نیز به ارمغان می‌آورد.

بصورت کل باید بعرض برسائیم که؛ هدف از چنین دستوری این است که مؤمنان را تشویق کند که به اصول مکارم اخلاق پایبند باشند، به آرامی سخن بگویند، روی خوش داشته باشند، ادب و وقار خود را حفظ کنند و کریم و دستگیر باشند.

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»: یعنی نماز بخوانید و زکات بدهید همان طور که خداوند متعال این دو رکن عظیم را بر شما فرض کرد. نماز و زکات از جمله بزرگترین

عبادات بدنی و مالی می باشند. نباید فراموش کنیم که: نماز و رابطه با خداوند، از زکات و رابطه با فقرا جدا نیست.

ابن عطیه (رح) فرموده: ادای زکات یهودیان چنان بود که مال زکات را در جایی می گذاشتند و آنچه که پذیرفته می شد آتشی از آسمان بر آن فرود می آمد و از بین می رفت و اما زکاتی که مورد قبول قرار نمی گرفت آتش بر آن نازل نمی گشت.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (83)»: پس شما ای یهودیان هم شما و هم پیشینیانان، پیمان را به طور قطع نقض کرده و آن را رد کردید، تنها تعداد قلیل شما از شما بر آن پایدار ماندند مانند عبد الله بن سلام (رض) و یاران او که به رسول الله صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند.

قابل تذکر است که: توحید شرط قبول همه اعمال انسان است چون همین توحید بنیاد و اساسی دین را تشکیل می دهد که: دیگر اعمال بر آن استوار می باشد، از اینجا است که در آیه مبارکه در قدم اول توحید را یادکرد سپس دیگر اعمال نیک را از قبیل: احسان به والدین، نیکی به خویشاوندان و یتیمان را که کمبود محبت دارند و آنگاه مساکین که کمبود مادیات دارند، و معاشرت نیک با مردم، و نماز برپاداشتن و زکات دادن.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَوُونَ ﴿٨٤﴾

و یاد آور شوید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از سر زمینتان بیرون نکنید باز شما به این پیمان اقرار کردید، در حالیکه خود بر آن گواھید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَسْفِكُونَ»: می ریزید. «دِمَاءُ»: خونها، مفرد آن، دم از ریشه ی «دَمَو» است. «دیار»: خانه ها، سرزمینها، جمع دار.

تفسیر:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ»: یعنی ای گروه بنی اسرائیل! باز به یاد آورید، وقتی را که از شما پیمان مؤکد گرفتیم که یکدیگر را نکشید، «وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ»: و بعضی بر بعضی دیگر تجاوز نکنند و آنها را به ناروا از سرزمین خود بیرون نرانند و به ترک وطن ناچار نکنند.

«ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَسْهَوُونَ (84)»: سپس به میثاق و وجوب رعایت و حفظ آن اقرار و اعتراف نمودید، که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده اید. بلی! خدای سبحان و تعالی در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده ن سازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِّنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

باز این شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از سرزمین و خانه هایشان بیرون می کنید و علیه آنها به گناه و تجاوز یکدیگر را بر ضد آنان (که آواره

کرده اید) یاری و کمک می دهید، و اگر به اسارت پیش شما بیایند فدیة می دهید و آنان را آزاد می کنید حال آنکه بیرون کردن آنها بر شما حرام است. آیا به بخشی از کتاب (تورات) ایمان می آورید و به بخشی کفر می ورزید؟ برای کسی از شما که در دنیا (تبعیض در میان احکام و قوانین الله) را انجام دهد، جز خواری و رسوایی نیست و روز قیامت به سخت ترین شکنجه و عذاب برگردانیده می شوند، و الله از آنچه انجام می دهید غافل نیست. (۸۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَظَاهَرُونَ» (ظَهَر): در اصل تَتَظَاهَرُونَ است، از همدیگر پشتیبانی می کنید.
 «الْإِثْم»: گناه. «الْعُدْوَان»: ظلم، ستم، زیاده روی در ستم. «أَسَارِي»: أسیران، جمع أسیر. «تُقَادُوهُمْ»: فدیة ی آزادی آنان را می دهید. «خِزْي»: خواری و بدنامی.
 «يُرْتَدُونَ» (رَدَّ): برگردانیده می شوند.

تفسیر:

الله متعال در این آیه مبارکه، بنی اسرائیل را سرزنش می کند که علیرغم پیمان و میثاقی که داشتید، همدیگر را کشتید و یکدیگر را از سرزمین های تان بیرون کردید. شما موظف بودید یک جامعه ی متحد بر اساس روابط صحیح خانوادگی و رسیدگی به حال و اوضاع محرومان تشکیل دهید، ولی به جای آن در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را یاری و حمایت نمودید و در جامعه، هرج و مرج و تفرقه و خونریزی را رواج دادید.

طوری که می فرماید: «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ»: یعنی ای جماعت یهود! باز عهد را بر هم زدید، یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده به قتل برادران دینی خود اقدام کردید و مرتکب عملی شدید که شما را از آن منع کرده بودم.

باید گفت که: قرآن عظیم الشان، کشتن دیگران را، به کشتن نفس خود تعبیر کرده است تا بگوید دیگرکشی، خودکشی است و افراد یک جامعه همچون اعضای یک پیکرند. «وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِّنكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ»: یعنی و همانطور که بدون اِعتناء به پیمان محکمی که از شما گرفته شده بود، آنها را از دیارشان بیرون کردید، «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: یعنی به گناه و تجاوز به آنها، یعنی: بی هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ با یکدیگر همکاری می کنید.

«وَإِنْ يَأْتُواكُمُ أَسَارَى تَفَادُوهُمْ»: و اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن فدیة، آنان را آزادی کنید»، «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»: با آن که نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردن شان بر شما حرام شده است، آیاشما به پاره ای از کتاب» تورات «ایمان می آورید و به پاره ای دیگر کفر می ورزید»؟

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»: آیا به بعضی از احکام تورات ایمان دارید و به قسمتی از آن کافرید؟ منظور توبیخ است؛ زیرا آنان کفر و ایمان را با هم جمع کردند، و کافر بودن به بعضی از آیات خدا به معنی کافر بودن به تمام کتاب است. باید گفت که: علامت ایمان، عمل است و اگر کسی به دستورات دین عمل نکند، گویا بمانند کسی است که اصلاً ایمان ندارد. قرآن عظیم الشان، به جای انتقاد از اینکه چرا بعضی

دستورات را عمل می‌کنید و بعضی را رها می‌کنید و آنرا عملی نمی‌سازید، فرموده است: چرا به بعضی ایمان می‌آورید و به بعضی کفر می‌ورزید.

در این آیه مبارکه به وضعیت دو قبیله اوس و خزرج پیش از آن که مسلمان شوند، اشاره بعمل آمده است. زیرا قبل از اسلام، یهودیان؛ یهودیان بنی قینقاع با خزرج و یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه با اوس، همدست و همپیمان بودند. یعنی قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه میان قبیله اوس و خزرج جنگ‌هایی رخ می‌داد یهودیان مدینه نیز به دو گروه تقسیم شده بودند، یهود بنی قینقاع با خزرج و یهود بنی نضیر و بنی قریظه با اوس هم پیمان بودند در وقت درگیری میان اوس و خزرج هم پیمانان یهودی‌شان نیز علیه برادران یهودی خویش به جنگ می‌پرداختند و در نتیجه یک گروه یهود، دیگر گروه یهود را می‌کشت و آواره می‌کرد و یا به اسارت خویش در می‌آورد. ولی پس از آن که آتش جنگ فرو می‌نشست اسیران خود را مطابق حکم تورات با مال مبادله می‌کردند در حالی که تورات به ایشان دستور داده و از ایشان عهد گرفته شده بود که یکدیگر را نه کشته و آواره نکنند و در ظلم و تجاوز همدست نشوند اما یهودیان عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سه حکم تورات را نادیده گرفتند و تنها یک حکم آن را عملی نمودند آن که عبارت از مبادله اسیران است. درحالی‌که طبق بیان آیات سوره «حشر»، خداوند متعال از بنی‌اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

- 1 - از کشتن همدیگر بپرهیزند.
 - 2 - همدیگر را به ظلم و ستم آواره نکنند.
 - 3 - در ظلم و تجاوز همدست و پیمان نشوند.
 - 4 - اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.
- اما بنی‌اسرائیل از این چهار حکم، تنها و تنها به بند چهارم عمل کردند و بس. (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن».)

از این رو خداوند متعال به دنبال آن می‌فرماید: «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: پس کسی که همچنین عهد شکنی کند از یهودان مکافات‌ی جز خواری و رسوایی در زندگانی این دنیا نیست که قتل بنی قریظه و آوارگی بنی نظیر پاداش این نافرمانی است. آن هنگام که بنی قریظه را کشتند و فرزندان ایشان به بردگی بردند، و بنی نظیر را از خان و مان خویش آواره کردند و به شام افکندند و مسلمانان به جای ایشان نشستند، این همان عذاب دنیاست.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْتَدُونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ»: و در قیامت نیز سوی سخت‌ترین عذاب برگردانده می‌شوند همان عذاب دوزخ و آتش جهنم است که شدت و دوام آن عذاب از نشانه‌های آن است. و در جای دیگر گفت: لهم في الدنيا خزي و لهم في الآخرة عذاب عظيم، «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (85)»: و خدای تعالی به آنچه که پیمان شکنان می‌کنند حکیم و بیناست و از آن غافل نیست. این خطاب هر چند با بنو قریظه و بنو نظیر است اما از روی وعید عموم را در بر می‌گیرد. یعنی گروهی از مردم که آیات قرآن را تکذیب می‌کنند و رسول الله را انکار می‌کنند چه یهود و چه غیر یهود. شامل است بلکه موعودشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بار تر و تلخ تر است.

کفر ورزیدن به برخی از شریعت به مانند کفر ورزیدن به همه شریعت می‌باشد همان گونه که کفر به برخی از انبیاء علیهم السلام مانند کفر به همه انبیاء علیهم السلام است، و هر که چنین جرمی را مرتکب شود؛ در دنیا خوار و رسوا شده و در آخرت نیز دچار سخت‌ترین عذاب می‌شود.

هكذا باید گفت که: این آیه نسبت به خطر التقاط، هشدار می‌دهد که چگونه افرادی بخشی از دین را می‌پذیرند و قسمت دیگر آنرا رها می‌کنند. مسلمانانی که به احکام فردی عمل می‌کنند، ولی نسبت به مسائل اجتماعی بی‌تفاوت اند، باید در انتظار خواری و ذلت دنیا و عذاب قیامت باشند. ای بسا! کسانی که شرایط و احکام نماز و روزه را مراعات می‌کنند، ولی در شرایط و وظایف حاکم و حکومت، متعهد نیستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

اینان کسانی اند که زندگی (زودگذر) دنیا را به عوض آخرت خریدند، پس عذاب آنان تخفیف نمی‌یابد و کسی آنها را یاری نخواهد کرد. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اشترؤا»: از کلمات اضداد است؛ یعنی، خریدند یا فروختند، تبدیل کردند.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: یعنی آنان که به این صفات زشت موصوف اند کسانی اند که از روی بی‌عقلی و به خواست و اراده خود زندگی این دنیای ذلت بار و جانسوز و عذاب انگیز را به زندگی برتر و بهشت دل انگیز و نعمت جاودانی آن دنیا بدل کرده اند چه دلیل و خاکسار است کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد.

واقعیت امر هم همین است که انسان، آزاد است و حق انتخاب را خودش دارد. تمام آیاتی که می‌فرماید: انسان دنیا را خرید و آخرت را فروخت، دلیل بر اینست که: انسان مجبور نیست، بلکه اختیار دارد و خود با فکر و مقایسه، می‌سندد و انتخاب می‌کند.

«فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (86)»: پس عذاب آخرت و دنیا از ایشان نقصان نمی‌یابد (کم کرده نمی‌شود) و ایشان در دنیا به دفع آفات و بلاها و سختی‌های یاری داده نمی‌شوند و در محشر به تخفیف عقوبت کمک کرده نمی‌شوند.

فحوای جمله «فَلَا يُخَفَّفُ» آیه مبارکه می‌رساند که: همه ای انسانها در برابر قانون الهی یکسان هستند. اینکه بنی‌اسرائیل خود را نژاد برتر، فرزند و محبوب الله متعال می‌دانند، گمان و وهمی بیش نیست. قهر الهی برای هیچ انسان قوم و قبیله که در مسیر لجاجت و کفر است، استثنا بر نمی‌دارد.

باید گفت که این آیه مبارکه: در باره آن‌عده از اشخاصی که پیمان شکنی‌ها، قتل‌نفس‌ها و عمل نکردن به برخی آیات را بیان می‌دارد که: آنها دنبال زندگی دنیوی هستند و تنها به قوانینی که منافعشان را تأمین کند، پای‌بند هستند و به هر قانونی که ضرری به منافع دنیوی آنان بزند بی‌اعتنا هستند. پس عذاب الهی برای این رفاه طلبان دنیا پرست، تخفیف ندارد و بر خلاف خیال و گمانشان که ادعا می‌کنند؛ یا اصلاً عذاب نخواهند شد و یا چند روزی بیشتر مجازات نمی‌بینند، آنان نیز مثل همه‌ی مجرمان، در برابر اعمال خود مسؤول‌اند.

یادداشت توضیحی:**اعمال خلاف شریعت سه صورت دارد:**

الف: گناه فردی محض، که با توبه ی خالص و پاکدلانه زودده می شود.

ب: گناه فردی - اجتماعی، مانند دزدی که بخش فردی با همان توبه ی خالصانه پاک می گردد، اما بخش اجتماعی، جز با تنبیه و مجازات که دین تعیین کرده، پاک نخواهد شد.

ج: گناه اجتماعی محض، اصلاً جنبه ی شخصی و فردی در آن مشهود نیست، مانند این که: رهبری سیاسی در حضور جامعه ای مثلاً: به شراب خواری دست بزند و یا رهبر و مبلغی دینی در ملا عام بر خلاف کتاب و سنت، سخن بگوید و تبلیغ کند، گناهانش اجتماعی محض است، که اگر پافشاری کند، توبه ی قولی اثر ندارد و کردارش در زمره ی «...و تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ...» رقم زده می شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (87 الی 91) در باره موضع گیری بنی اسرائیل در برابر پیامبر و کتاب آسمانی، کفر ورزیدن به این پیامهای الهی، کشتن و خون ریختن پیامبران، را مورد بحث قرار میدهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

و یقیناً ما به موسی کتاب دادیم و در پی او پیغمبرانی را فرستادیم، و به عیسی پسر مریم معجزات و دلایل روشنی دادیم و او را به وسیله روح القدس (جبرئیل) تأیید کردیم، آیا هرگاه پیغمبری پیش شما (احکامی) به خلاف میل و آرزویان آورد سرکشی کردید، (و از ایمان آوردن به او خود داری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده ای را (از پیغمبران) تکذیب نموده، جمعی را بقتل رساندید؟! (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَفَّيْنَا» (قفو): یکی پس از دیگری آوردیم، از پشت سر و پی در پی فرستادیم، پی در پی پیغمبران را فرستادیم. «عیسی»: به زبان سریانی؛ یعنی، یسوع به معنای سرور، مبارک. «مریم»: به عبری؛ یعنی خدمتگزار. چون مادرش نذر کرده بود که او را خدمتگزار بیت المقدس گرداند. «الْبَيِّنَاتِ»: معجزات آشکار، مانند: زنده کردن مردگان، شفادادن کور مادرزاد، و پیس (بَرَص). «أَيَّدْنَاهُ»: او را نیرو بخشیدیم و تأیید کردیم. «رُوحُ الْقُدُسِ»: اضافه ی صفت به موصوف (ترکیب وصفی) روح پاک، جبرئیل، قدس، خدا، نوع اضافه، تشریفی است (روح خدا). «تَهْوَى»: دوست می دارد، می خواهد. «اسْتَكْبَرْتُمْ»: خود را بزرگ تصور کردید و از فرمان پیام آور حق روی برتافتید. «تَقْتُلُونَ»: منظور از این فعل زمان گذشته است، که یهودیان، زکریا و یحیی را کُشتند. (فرقان).

تفسیر:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»: ای گروه یهودیان آن زمان را به یاد آورید که بدرستی ما به موسی کتاب تورات عطا کردیم. آن کتابی که مجموعه دستورات و قوانین یا اصول در آن ثابت است که مانند قوانین کلی جهان غیر متغیر می باشد.

«وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ»: و به دنبال او پیامبران زیادی را فرستادیم. یعنی ایشان انبیای بنی اسرائیل بودند که بعد از موسی علیه السلام به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مانند یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریاء و یحیی علیهم السلام. «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ»: به عیسی که فرزند مریم بود دلایل و آیات درخشان و معجزات واضح که بر نبوت اَش دلالت داشتند، عطا کردیم.

مراد از **بنات**: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها رابه دست عیسی علیه السلام آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبر دادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرود آوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی.

«وَأَيَّدْنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ»: و او را تقویت کرده و به وسیله ی جبرئیل یاری اش دادیم. آورده اند که: که روح، جبرئیل است و قدس خداوند عز و جل و عیسی را هم به این معنی روح الله خوانند. شعبی گفت: عیسی بر جبرئیل رسید گفت: السلام علیک یا روح القدس جبرئیل گفت و علیک یا روح الله.

مفسران گفتند این هر دو نام بیک معنی آند، و این اضافه بر سبیل تخصیص و تکریم است. و گفته آند تایید عیسی به جبرئیل آن بود که عیسی نیرو گرفت به جان پاک از دهن جبرئیل که در مریم دمیده، و بی پدر از مادر در وجود آمد.

أحادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل علیهم السلام و یا آمین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف به روایت عایشه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول الله صلی الله علیه وسلم دفاع می‌کرد، پس ایشان در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم أید حسان بروح القدس كما نافع عن نبيك». «خدایا! حسان را به روح القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنانکه در آیه (195) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل علیه السلام «روح الامین» نیز گفته می‌شود.

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ»: یعنی ای جماعت بنی اسرائیل! آیا هر وقت پیامبری مطلبی بیاورد که با هوی و خواست شما موافق نباشد، «اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ (87)»: تکبر ورزیده و از پیروی او سر باز می‌زنید، گروهی از شما پیغمبران را تکذیب کردید و دروغ زن خواندید چون محمد و عیسی، و گردنکشی کردید و به وی ایمان نیاوردید. و عده ای از پیغمبران مثل یحیی و زکریا و... را به قتل می‌رسانید؟!!

مفسر این کثیر می‌فرماید: «خداوند متعال از گشتن انبیاء توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آمدند.

شاهد این مدعا حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرضی وفات شان است که گفتند: «ما زالت اكله خبير تعادني فهذا اوان انقطاع ابهری»: پیوسته و هنوز هم،

آن خوردن خبیر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می‌دهد، پس این زمان؛ زمان قطع شدن ورید گردن من است».

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«(و آنها از روی استهزاء) گفتند: دل های ما در غلاف و پوشش است (به این علت کلام تو را نمی فهمیم، ولی چنین نیست که می گویند). بلکه الله به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده (در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری می کنند) پس اندکی ایمان می آورند.» (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غُلْف»: جمع آغُف، پوشیده، زیر پرده، بسته، نمی فهمد چه می گویی.
«قلیلا ما یؤمنون»: و اصطلاح «ما» در جمله زاید و برای تأکید «قلت» است؛ یعنی، ایمان ناچیزی دارند، یا عده ی اندکی ایمان می آورند.

تفسیر:

ظاهر این آیه مبارکه جواب استهزاء آمیز، شعار همه مشرکان و سرکشان، در برابر پیامبران الهی بوده است. طوریکه در جواب حضرت شعیب می‌گفتند: «یا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ» (هود، 91): ما حرف تو را نمی‌فهمیم. و یا در برابر آیات قرآن می‌گفتند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ» (فصلت، 5): دل‌های ما در پرده و پوشش است. و در این آیه مبارکه می‌فرماید:

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»: یهودیان عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: ای محمد! قلب ما تحت پوشش و پرده ای قرار گرفته است و آنچه را که شما می‌گویید درک نمی‌کند.

غلف:

جمع آغُف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل‌هایمان نمی‌رسد، منظور این است که با این مکر و حیل شیطانی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را از ایمان آوردن به قرآن و پیروی از آن حضرت نا امید می‌کردند. خداوند سخنان ایشان را رد می‌کند و می‌گوید و آنان دروغگویان‌اند.
«بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»: و خداوند متعال ایشان را به علت کفر و گمراهیشان مورد لعنت قرار داده، «لعن» به معنای طرد و دور ساختن است. یعنی: الله متعال یهود را به سبب کفرشان و عدم ایمان آوردنشان به محمد صلی الله علیه وسلم از رحمت خود طرد نموده است و تا روز قیامت، بدبختی، خواری و ذلت‌گریبانگیرشان می‌باشد.
باید گفت که: مقدمات بدبختی، بدست خود انسان است. اگر تعداد مورد لعنت و قهر الهی قرار می‌گیرند، به خاطر کُفر و لجاجت خودشان است.
«فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (88)»: فقط عده کمی از ایشان ایمان آوردند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او.

وقتی قرآن کریم داستان زندگی بنی اسرائیل و نعمت‌های گوناگون الهی را که همواره از آن مستفید می‌شدند برای ما بیان می‌کند، می‌بینیم که ایمان ایشان در برابر آن نعمات الهی بسیار کم و اندک است. همچنان ایمان یهود به کتاب نازل شده بسوی خودشان هم ناچیز و اندک است، زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و به بخشی دیگر کفر می‌ورزند و یا آن را تحریف و تغییر می‌دادند.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

و هنگامی که برای آنان از سوی الله کتابی (چون قرآن) آمد که تصدیق کننده توراتی بود که با خود داشتند در حالیکه پیش از آن بر کافران طلب فتح می‌کردند، پس وقتی پیش آنها آمد، آنچه را که از قبل شناخته بودند انکار کردند، پس لعنت الله بر کافران باد. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کتاب»: قرآن. «یستفتیحون»: فتح و پیروزی می‌طلبند. «ما عرفوا»: حقی که بعثت پیامبر خاتم است آن را شناختند. «کفروا به»: از بیم تلف شدن ریاست و مقام و جاه و از روی حسادت، به آن کافر شدند.

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»: وقتی از جانب الله متعال کتابی نزد آنان آمد، یعنی: برای یهودیان «کتابی» چون قرآن «از جانب الله آمد که مؤید آن چیزی است که نزدشان است» یعنی: قرآن مؤید تورات و انجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتاب‌هایشان است خبر می‌دهد و تأیید کننده آنهاست نه مخالف با آنها، کلمه «مصدقاً» آیه مبارکه مبین این واقعیت است که: ادیان الهی، یکدیگر را تصدیق می‌کنند، نه آنکه در برابر مقابله و ایستادگی کنند.

«وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»: یعنی قبل از آمدنش به منظور غلبه بر دشمنان خود از او یاری می‌جستند و میگفتند: بار خدایا! ما را به وسیله ی پیامبر آخر زمان پیروز فرما، پیامبری که اوصافش را در تورات می‌یابیم. باید یادآور شد که: شناخت حق و علم به آن کافی نیست. چه بسا افرادی که حق را فهمیدند، ولی به خاطر لجابت کافر شدند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»: یعنی وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که او را کاملاً می‌شناختند، مبعوث شد، به رسالتش کافر شدند زیرا که گمان ایشان آن بود که پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود. و بدینجهت بنی اسرائیلیان بر وی کافر شدند و ایمان نیاوردند.

« فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (89) »: پس لعنت خدا بر کافران و ناگرویدگان (بریهودان) باد که عناد ورزیدند و نپذیرفتند آن شناخت و دانش که ایشان را بود هیچ سود نداشت.

شان نزول آیه 89:

حاکم در «مستدرک» و بیهقی در «دلایل» از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: یهود خبیر همواره با قبیله غطفان در حال جنگ بودند و در هر جنگ یهودیان شکست می‌خوردند، سپس یهود به این دعا متوسل شد: خدایا به دست نیاز از بارگاهت مسئلت داریم به حق محمد پیامبر درس نخوانده‌ای که بعثت او را در آخر زمان برای هدایت بشر به ما نوید و بشارت داده‌ای، ما را بر غطفان پیروز گردان. از آن به بعد هرگاه کارزاری بین‌شان صورت می‌گرفت این دعا را می‌خواندند و غطفان را شکست می‌دادند. با این حال زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم مبعوث شد نه تنها به او ایمان نیاوردند، بلکه در مقام کفر و ستیز ایستادند. پس آیه: « وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا » نازل شد.

خواننده محترم!

این آیات، یاد آوری مهمی برای بنی اسرائیل است که خدا به موسی تورات عطاء کرد و در پی او پیامبران دیگری چون: یوشع، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی و عیسی - سلام الله علیهم - آمدند و همگی - جز عیسی - آن هم در برخی موارد به شریعت و کتاب موسی در میان مردم حکم می کردند. عیسی، معجزات و دلایل روشنی داشت که به وسیله ی جبرئیل تأیید شده و بر صدق گفتارش گواه بوده است. (سورة مائده/44)

به طور خلاصه، هر پیامبری که نزد بنی اسرائیل می رفت و آنچه را که همراه داشت و پسند آنان نبود، به آن کفر می ورزیدند و خود را بزرگ می پنداشتند و سرانجام از فرمان آنان سرباز زدند و از خیر و رحمت هر دو جهان محروم شدند. و بخصوص به پیامبر خاتم می گفتند: دل‌های ما مستور گشته و در پرده و غلاف است و آنچه که تو می گویی به دل ما راه ندارد و آن را نمی فهمیم، خدا نیز دلیشان را رد و به سبب کفر و نافرمانی از رحمت خویش طردشان نمود. به راستی، ایمانشان چه اندک است و کمتر گرویده آند؛ و چون برخی از دستورات را می پذیرند و برخی را نمی پذیرند و تحریف می کنند، انگار اصلاً ایمان نیآورده آند. وقتی از جانب پروردگار، قرآن - که مؤید آنچه نزد یهودیان است. شرف نزول یافت و از دیرباز در انتظارش خواستار پیروزی بر دشمنان خود بودند و به آن مباحثات می کردند؛ به آنان رسید و اوصافش را در کتاب خود شناختند در برابرش ایستادند و گفتند: این رسالت را پیغمبری آورده است که از بنی اسرائیل نیست. از این رو، حسد ورزیدند و به آن کافر شدند و آنچه را که درباره اش گفته بودند، انکارش کردند و در برابر دعوت او تکبر ورزیدند، حال آن که چه در گذشته و چه اکنون در پیامبری او تردید نداشتند و او را هم چون فرزندان خود می شناختند. (بقره/146) اما زندگی این دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح دادند. پس، نفرین خدا بر همه ی کافران باد!

بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بَغْضًا عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

و بد است آنچه که خود را به آن فروختند و آنچه را که خدا نازل کرده بود به سبب حسد انکار کردند، (و این به آن خاطر بود که می گفتند:) چرا الله فضل خود را بر هرکس که بخواهد نازل می کند؟ پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار شدند و برای کافران عذاب رسوا کننده ای است. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِسْمَا»: چه ناپسند است! «اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» (شری، شراء): با خود چه معامله ای کردند، خود را به چه بهای بدی فروختند! «بَغْيًا»: مراد حسد است؛ هرچند در اصل معنای تباهی می دهد. «بَاءُوا»: بازگشتند. «بَغْضًا عَلَى غَضَبٍ»: خشم پیاپی. مُهِين (هون): خوار و سبک کننده.

تفسیر:

در این آیه متبرکه، علت کفر یهودیان به پیامبر اسلام صلی الله علیه به بیان گرفته شده است. یهودان حسادت می ورزیدند که چرا بر یکی از افراد بنی اسرائیل، وحی نازل نشده است. و این حسادت و کفرورزی، بهای بدی بود که خود را بدان فروختند.

«بِسْمَا إِشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ»: بسیار بد است آن چیز بی ارزشی که یهودان خود را به آن فروختند!

«أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: این‌ها کفر را بر ایمان ترجیح دادند، که عبارت است از کفرشان به قرآنی که خدا آن را نازل کرده است. و به آسانی خود را در آتش دوزخ افکندند!

«بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: سبب و انگیزه کفر یهودیان به قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم همانا حسد و رقابت بود، زیرا ایشان بر اعراب حسد می ورزیدند که چرا پیغمبر آخر زمان از میان ایشان مبعوث گردید در حالیکه باید می دانستند که نبوت فضل الهی است که آن را به هرکسی که بخواهد می بخشد و این فضل و مکرمات الهی منحصر به بنی اسرائیل نیست که همواره پیغمبر از ایشان و به ایشان اختصاص داشته باشد.

باید گفت که: در بسیاری از حالات حسد، مایه‌ی کفر می‌گردد، بنی اسرائیل آرزو داشتند پیامبر موعود از نژاد خودشان باشد و چون به این آرزوی خود نایل نگردیدند، حسادت ورزیده و کافر شدند.

در ضمن قابل یادمانی است که: نارضایتی انسان، تأثیری در اِلطاف حکیمانه پروردگار با عظمت ندارد، الله بهتر می‌داند که رسالت خود را به عهده چه کسی بگذارد. «فَبَاؤُا بِغَضَبِ عَلِي غَضَبٍ»: یعنی علاوه بر قهر و غضبی که خداوند متعال قبلاً بر آنان گرفته بود، با غضبی دیگر از جانب الله مواجه شدند.

قهر و غضبی اول، کفرشان به عیسی علیه السلام و خشم دوم، کفرشان به رسول اکرم (ج)، و به قولی: خشم و غضب اول، کفر ورزیدنشان به رسول اکرم ج و خشم و غضب دوم، سرکشی و تجاوزشان علیه ایشان ج است.

«وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (90)»: و واقعیت این است که بر آنها بار بار خشم و غضب واقع شده است که نمی‌توان آن را در دو یا سه خشم منحصر کرد. چون علت کفر یهودیان تکبر و حسادت است، لذا به عذاب شدید و ذلت بار و توهین آمیز مواجه می‌شوند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾
 هنگامی که به آنان گفته شود به آنچه الله (بر پیامبر اسلام) نازل کرده است ایمان بیاورید، گویند: به (توراتی) که بر ما نازل شده است ایمان می‌آوریم، و به غیر آن کفر می‌ورزند، حال آنکه آن (چه الله بر پیغمبر نازل کرده است) حق، و تصدیق کننده چیزی است که با آنهاست. بگو: اگر شما (از روی درستی و راستی به تورات) مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟ (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَرَاءَهُ»: غیر از آن قرآن. «مِنْ قَبْلِ»: در پیش، در گذشته دارد.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: هر زمانیکه به یهودان و امثال آنان از اهل کتاب گفته شود به قرآنی یا هر آنچه که از کتب آسمانی که از جانب الله متعال نازل شده است ایمان بیاورید و آن را تصدیق و از آن پیروی کنید، «قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا»: می‌گویند ما

میگردیم به آنچه که به ما فرو فرستاده شده است یعنی به تورات میگردیم نه به کتاب دیگر بدانچه جز کتاب ایشان یعنی تورات است کافر میشوند.

«وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ»: یعنی به قرآن کافر می شوند، در حالی که حق است، و حال آنکه آن، کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و سلم حق و مؤید همان چیزی (تورات) است که نزد آنان است.

یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - درحالی که هر یک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیهی ندارد.

بیان فضیلت و برتری قرآن کریم، چون کتاب های آسمانی پیشین را تصدیق و تأیید می کند. بنابراین کفر به قرآن یعنی کفر به تمام کتاب های آسمانی می باشد.

«قُلْ فَلِمَ قَتَلْتُمُونِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (91)»: بگو ای محمد! در جواب آن که میگویند به مندرجات تورات ایمان داریم. پس اگر مؤمن هستید چرا پیغمبران خود را می کشید؟ اگر واقعاً شما به به انبیایی که از بنی اسرائیل است ایمان آورده اید، پس چرا پیامبرانی همچون حضرت یحیی و زکریا را که از بنی اسرائیل بودند، بقتل رساندید.

مفسران گفتند هر چند که ایشان قتل پیغامبران نکرده بودند لکن پدران ایشان کرده بودند، و ایشان بدان رضا میدادند و می پسندیدند، پدران خود را بدان جهت دشمن نمی گرفتند و اعمال گذشتگان خود را قبول می کردند و آن را باور داشتند.

این خطاب هر چند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم است، اما مراد از آن پیشینیان شان می باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیان شان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیان شان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (92 الی 96) در باره ادعای دروغین بنی اسرائیل درباره ی ایمان به تورات و دلبستگی به زندگی مادی، به بحث گرفته شده است.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾

و قطعاً موسی با معجزات و دلایلی روشن پیش شما آمد، سپس شما پس از (رفتن) او (به کوه طور) گوساله را معبود خود گرفتید، در حالی که (به خود و دلایل آشکار و روشن حق) ظالم بودید. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«البینات»: جمع بینه، براهین روشن، و دلایل و معجزاتی چون: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا. «اتخذتم العجل» (اخذ): گوساله ی طلای را معبود خود قرار دادید. «من بعده»: پس از رفتن موسی به کوه طور (میقات). «انتم ظالمون»: شما به وسیله ی گوساله پرستی بر خود ظلم روا داشتید.

تفسیر:

«وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ»: همانا موسی علیه السلام با دلائل محکم و براهینی واضح و آشکار مبنی بر وحدانیت خداوند متعال به سراغ شما آمد، ولی با وجود ارائه تمام این دلائل واضح و روشن شما گوساله را پرستش کردید، پس چه کسی ظالم تر از شماست؟ کسی که دلیل و برهان را رد کند و در مقابل حق از در تکبر و غرور در آید یقیناً که او ظالم و ستمگار است.

مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند ا در آیه (101) از سورة «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، يد بيضا، شكافتن دريا، سايبان ساختن ابر، من، سلوى، سنگى كه از آن چشمه‌هاى دوازده‌گانه جوشيد و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، بقه و خون به عنوان عذاب بر تكذيب‌پيشه‌گان.

« ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (92) »: اى قوم يهود! با وجود ارائه تمام اين دلائل واضح و آن همه معجزات ناطق و روشن و آن نعمات الهى، آشكارا شما گوساله را پرستش كرديد، پس چه كسى ظالم‌تر از شماست؟ كسى كه دليل و برهان را رد كند و در مقابل حق از در تكبر و غرور در آيد يقيناً كه او ظالم و ستمگار است. شما با وجود اينكه موسى عليه السلام در ميان شما بود با الله غير او را عبادت كرديد پس كسى كه به حق كافر و منكر شود و آيات الهى را تكذيب كند چگونه از حضرت محمد صلى الله عليه وسلم پيروي مي‌كند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِنَسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٩٣)

و (ياد كنيد) زمانى كه از شما (براي پيروي از موسى) پيمان محكم گرفتيم، و كوه طور را بالای سرتان برافراشتيم (و گفتيم): آنچه را (چون تورات) به شما داديم با قدرت و قوت دريافت كنيد (و دستورهاي ما و پيامبرتان را بشنويد، به ظاهر) گفتند: شنيديم و (در باطن گفتند): نافرمانى كرديم. و به سبب كفرشان دوستى گوساله با دل هایشان در آميخت. بگو: اگر شما مؤمن هستيد (و ايمانتان شما را به اين همه ظلم و جنايت و فساد فرمان مى دهد) پس بد چيزى است آنچه ايمانتان به آن فرمان مى دهد. (٩٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِيثَاقُكُمْ»: ميثاق عبارت است از پيماني كه با قسم مؤكد شده باشد. «الطُّور»: كوهى است كه حضرت موسى عليه السلام بر بالای آن با خدا صحبت كرد (البحر المحيط). «وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»: دلهایشان از عشق گوساله مالا مال گرديد، همانگونه كه شراب اعضای بدن را فرامى گيرد. «أَشْرَبُوا»: آبيارى شدند، نوشانده شدند. «بِنَسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ»: باورتان شما را به بد چيزى، چون گوساله پرستى، فرمان مى دهد!

تفسیر:

آخرين استدلال و منطق يهوديان اين بود كه اگر پيامبرى از بنى اسرائيل نباشد، به او ايمان نمى آوريم و تنها كتابى را كه بر خودمان نازل شده باشد، قبول داريم. قرآن عظيم الشان چند نمونه از دروغهاي آنها را به بيان گرفت: اول: در آيه متبركه قبله بيان يافت كه: اگر شما در اين ادعا راستگو هستيد، پس چرا موسى عليه السلام را رها كرديد و به گوساله پرستى روى آورديد؟! مثال دوّم همين آيه مباركه است كه مى‌فرمايد:

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»: يعنى اى بنى اسرائيل! به ياد آوريد زمانى را كه از پيشينيانتان عهد محكم و قطعى گرفتيم كه احكام تورات را عملى كنيد، و كوه طور را بر سر شما بلند كرده داستان بلند نگاه داشتن كوه طور بر بالای سر بنى اسرائيل در آيت (63) گذشت. و گفتيم: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»: آنچه را كه به شما داديم مصمم و هوشيارانه عملى كنيد و گر نه كوه را به سر شما فرود مى آوريم.

«وَأَسْمَعُوا»: یعنی مطیعانه بشنوید و بپذیرید یعنی عملی کنید! «قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»: ولی آنها در جواب گفتند: ما سخن تو را با حس شنوایی خویش شنیدیم ولی امر تو را قبول نداشتیم و نمی‌پذیریم.

«وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعَجَلَ»: یعنی حب گوساله با قلبشان در آمیخت و در تمام زوایا و اعماق آن چنان جای گرفت و نفوذ کرد. که گویی دل‌هایشان آن را می‌نوشتد مانند آب که به نوشیدن، در اعماق وجود انسان نفوذ می‌کند.

«بِكُفْرِهِمْ»: البته مهر و محبت گوساله که با این قوت در دل‌هایشان جاگرفته بود، به سبب کفرشان بود. در واقع این چنین مهر ورزیدن، عقوبت و ذلتی بود که از جانب الله بر ایشان فرود آمده بود.

«قُلْ بَسْمًا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ»: یعنی به طریق استهزا به آنها بگو: چه بد است ایمانی که به شما دستور می‌دهد گوساله را پرستش کنید!

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (93)»: یعنی اگر گمان می‌برید که مؤمن هستید، این عمل بسی زشت است. یعنی شما مؤمن نیستید؛ زیرا ایمان دستور نمی‌دهد گوساله را پرستش کنید. بلی! دروغ‌گویی و ادعای ایمان کاذب یهود وقتی ثابت می‌گردد که بهانه آوردند و گفتند: ما تنها به کتاب خود ما ایمان می‌آوریم و به دیگر کتاب‌ها کافریم! سپس گفتند: (شنیدیم و نافرمانی کردیم) زیرا این سخن خود، دروغ و عدم صدق ایشان را در ادعای ایمان شان ثابت می‌کند. پس این چنین سخنان ضد و نقیض ثابت می‌کند که شما یهودیان نه به تورات ایمان دارید و نه به قرآن کریم.

اگر بنی‌اسرائیل در ادعایشان صادق هستند که هر چه بر ما نازل شود به آن ایمان می‌آوریم، پس این جنایت را که در داستان زندگینامه شان هست، چگونه توجیه می‌کنند؟ آیا گوساله پرستی، پیامبرکشی و پیمان‌شکنی، جزو ایمان است؟!

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾

بگو اگر (آنچنانکه مدعی هستید) دار آخرت (جنت) در نزد الله خالص برای شما باشد بدون شراکت دیگر اهل ادیان، پس مرگ را آرزو کنید اگر در دعوی خود صادق هستید (تا که به جنت زود برسید). (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدَّارُ الْآخِرَةُ»: سرات دیگر، جهان آخرت. «خَالِصَةً»: مخصوص.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: بنی‌اسرائیل، ادعاهای دروغین و خیال پردازی‌های متعدد و فراوانی را مطرح می‌کردند از جمله: ما فرزندان و محبوبان الله متعال هستیم. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (مائده، 18)، کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی باشد. «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» (بقره، 111)، آتش دوزخ، جز چند روزی به ما اصابت نمی‌کند. «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً» (قره، 80): در آیه متبرکه ذیل به همه این خیالات و موهومات بیهوده یهود خط بطلان کشیده شده است.

قبل از همه شأن نزول آیه مبارکه:

ابن‌جریر طبری از ابوعلیه روایت کرده است: یهود می‌گفت به جز پیروان یهودیت هیچکس داخل بهشت نمی‌شود. (طبری 1576 از ابوعلیه به قسم مرسل روایت کرده

است.) پس الله متعال در این مقام فرمود: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْدَارُ الْأَخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ»: ای محمد! به یهودیان بگو: اگر راست می‌گویید که بهشت تنها از شما است و دیگران با شما در این نعمت جاودانه مشارکت ندارد، «فَتَمَتُّوا أَلْمُوتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (94)»: پس مرگی را مشتاقانه آرزو کنید که شما را به بهشت واصل می‌کند؛ چون نعمت های این جهان، در مقایسه با نعمت های آخرت چیزی نیست، و هر کس یقین بداند اهل بهشت است مشتاقانه به سوی آن رهسپار می‌شود.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَوْ أَنَّ الْيَهُودَ تَمَتُّوا أَلْمُوتَ، لَمَاتُوا، وَرَأَوْا مَقَاعِدَهُمْ مِنَ النَّارِ» (مسند امام احمد (2225): و سلسله احادیث صحیحہ البانی (3296). «اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند، حتماً می‌مردند و جایگاه خود را در دوزخ می‌دیدند».

درباره مفهوم و معنای آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغگوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن کثیر فرموده است: «این تفسیر ابن عباس (رض) از آیه کریمه - یعنی دعای وجه مباحله - تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزو کردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد».

وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾

و آنان هرگز مرگ را به سبب گناہانی که مرتکب شده اند، آرزو نمی‌کنند؛ و الله به حال ظالمان داناست. (۹۵)

تفسیر:

«وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: و این یهودیان به سبب گناه و جرمی که مرتکب شدند، هرگز آرزوی مرگ را نمی‌کنند زیرا از فرجام کار خود بیمناک اند و اگر آن‌ها در این ادعای خود که بهشت از آن‌هاست صادق می‌بودند. حتماً آرزوی مرگ را می‌کردند ولی آن‌ها دروغ می‌گویند؛ زیرا اعمال زشت، آن‌ها را از طلب مرگ باز می‌دارد. «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (95)»: و حق تعالی به گناه و جرم و ظلم آنها آگاه است و آنها را بدان سبب مجازات خواهد کرد.

باید گفت که: ترس از مرگ، در واقع ترس از مجازات از اعمال و کردار خودماست و نترسیدن از مرگ، نشانه‌ی صدق و یقین است. وقتی مرگ انسان فرا می‌رسد، دیگری جای برای مزاق‌ها، تعارفات و خیالات می‌گریزند، تنها انسان می‌ماند و اعمال او. در لحظه‌ی مرگ، انسان می‌فهمد که متاع دنیا کم است و آخرت بهتر و باقی است. در لحظه مرگ، انسان باور پیدا می‌کند که دنیا غنچه‌ای است که برای هیچکس شکفته نمی‌شود و دوستان دنیوی، مقام و منزلت به دردشان نمی‌خورد.

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْحَزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

و هر آینه آنان را حریص ترین مردم - (حتی) حریص تر از مشرکان - بر زندگی خواهی یافت، هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که اگر این عمر (دراز)، به او داده شود، او را از عذاب دور نمی کند، والله به آنچه می کنند بیناست. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتَجِدَنَّهْم» (وَجَدَ): هر آن، آنان را خواهی یافت. «عَلَى حَيَاةٍ»: به زندگی. «لَوْ يُعَمَّرُ»: اگر عمر درازی داده شود. «بِمَرْحَرِحِهِ»: دورکننده ی او، رهایی بخش او، مانع او.

تفسیر:

«و لَتَجِدَنَّهْم أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا»: یهودیان به خاطر گناهانشان یقین دارند که حتماً به جهنم رهسپار می شوند، بناءً حریص ترین مردم بر حقیرترین زندگانی و کمترین بقا در دنیا هستند، چه رسد به زندگانی طولانی! حتی نسبت به مشرکانی که به زنده شدن پس از مرگ و روز آخرت ایمان ندارند بر زندگی دنیا حریص تراند.

باید گفت که: یهودیان می خواهند زنده بمانند گرچه به هر نحو زندگی پست باشد. در جمله «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ»: آیه مبارکه (کلمه «حياة» نکره و نشانه‌ی هر نوع زندگی است).

«يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»: یعنی هر یک از آنها آرزو می کنند که ای کاش می توانست به یک نحوی هزار سال زندگی میداشت.

باید گفت که: عمر طولانی مهم نیست، قرب به خداوند و برکت عمر و نجات از آتش، ارزش دارد. طوری که در آیه مبارکه می فرماید: «وَمَا هُوَ بِمَرْحَرِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»: و اگر هزار سال یا بیشتر از آن هم عمر داده شوند از عذاب روز آخرت نجات نخواهند یافت، «وَأَلَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (96)»: چرا که الله متعال به کردار و گفتار بندگان خود بیناست و هر کس را مطابق عمل و اندیشه‌اش پاداش و جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌فرماید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفت بار آنان نبوده و نیست».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (97 الی 101) در باره موضوعاتی؛ موقعیت و موضعگیری یهود در برابر جبریل و سایر فرشتگان و پیامبران بی باوری آنان به قرآن و شکستن پیمان، بحث بعمل آمده است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾

(انان می گویند: چون جبرئیل، وحی را برای تو می آورد ما با او دشمنیم؛ بنابراین به تو ایمان نمی آوریم) بگو: هر که دشمن جبرئیل است (دشمن الله است) زیرا او قرآن را به اذن الله بر قلب تو نازل کرده است، در حالیکه تأیید کننده کتاب‌هایی است که در پیش آنان است و برای مؤمنان هدایت و بشارت است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَدُوًّا»: ضد صدیق، دشمن. «بِإِذْنِ اللَّهِ»: به اجازه ی خدا، به دستور خدا.
 «مُصَدِّقًا»: تصدیق کننده. «هُدًى»: هدایت. «بُشْرَى»: بشارت. این دو اصطلاح به معنای اسم فاعل؛ یعنی، راهنما و بشارت دهنده هستند.

شان نزول آیه 97:

در شأن نزول این آیه مبارکه آورده اند که یهود به پیغامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می گفتند: به ما بگو رفیق تو کیست؟ تا از او پیروی کنیم. رسول الله فرمودند: آورنده ی وحی برای من جبرئیل است. گفتند او فرشته ای است که خبر های جنگ و کشتار را می آورد، و او دشمن ماست و اگر می گفتمی میکائیل است از تو پیروی می کردیم، چراکه میکائیل باران رحمت الهی فرود می آورد این بود که خداوند این آیه مبارکه را نازل کرد.

قابل تذکر است که: در باب شأن نزول آیه مبارکه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این جواب در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می آید که سبب این اظهار نظرشان، مناظره ای بود که میان آنها و رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتما ما از تو پیروی کرده و تأییدت می کردیم.

تفسیر:

باتأسف باید گفت که: در برخی از حالات؛ دامنه ی خیال پردازی و لجاجت انسان تا سرحد پیش می رود که به دنیا فرشتگان نیز سرایت می کند. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ»: یعنی ای محمد! بگو: هر که برای جبرئیل دشمن باشد، دشمن خدا نیز است؛ چون الله او را واسطه و رابط بین خود و پیامبرانش قرار داده است، پس هر کس دشمن او باشد با الله نیز دشمن است.

واقعاً انسان لجوج، حتی فرشتگان را متهم می کند. فرشتگانی که خداوند آنها را معصوم می داند و درباره آنان می فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»: آنها هرگز فرمان خداوند را نافرمانی نمی کنند. (تحریم، 6).

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: یعنی جبرئیل امین به فرمان و اجازه ی الله این قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»: در حالیکه قرآن تصدیق کننده است برای چیزهایی که پیش از وی نازل شده است و حالا در دست ایشان است از کتب نازل شده، مثل تورات و زبور یعنی علت این إهانتها و دشمنی های شما این است که جبرئیل قرآن را فرو می آورد، در حالی که این قرآن به طور کامل در تأیید تورات است. پس این إهانت دشمنی های شما متوجه تورات هم خواهد بود.

«وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (97)»: و قرآن هدایت کننده و مژده دهنده برای مؤمنین و گرویدگان است یعنی آن قرآن را جبرئیل به محمد صلی الله علیه وسلم آورد که آرامش روح است و بشارت دهنده ی مؤمنان به ناز و نعمت بیکران بهشت.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾

کسی که دشمن الله و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) الله دشمن کافران است. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیاتِ بَيِّنَاتٍ»: نشانه های روشن و آشکار. «الْفَاسِقُونَ»: منحرفان از راه راست، اصل فسق، بیرون رفتن است. «عَاهَدُوا عَهْدًا»: پیمانی بستند. «نَبَذَهُ»: آن را دور انداخت، پشت سر افگند. «وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»: پشت سر هایشان. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»: انگار که آنان نمی دانند.

تفسیر:

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَالَ»: یعنی ای محمد! بگو: هر که دشمن الله باشد و فرستادگان و فرشتگان او را یعنی دو فرشته مقرب جبرئیل و میکائیل را دشمن بداند به تحقیق خدای تعالی دشمن آن کافران است که دشمن ملائکه و فرستاده‌ی او هستند.

جبرئیل به زبان عبرانی یا سریانی به معنی عبدالله است یعنی بنده ی الله و همچنین میکائیل و اسرافیل هم بنده خداوند عزوجل و وجه تأویل آیت آن است که هر که جبرئیل را دشمن است میکائیل را هم دشمن است، که هر دو مأمورند و هر که پیغام رساننده را دشمن است، پیغام را نیز دشمن است، و هر که پیغام را دشمن است پیغام ده را دشمن است، بهترین فرشتگان مقرب چهاراند: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. جبرئیل الله وحی الهی را بر پیامبر نازل می کرد و پیامبر او را به صورت خویش دید. در حدیث شریف قدسی آمده است که: «من عادى لي وليا فقد اذى بالحرب.» هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند، قطعاً با من اعلان جنگ کرده است.

«فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (98)»: یعنی همانا خدا دشمن کافران است؛ چون خدا هر کس را که با دوستانش دشمن باشد، مورد قهر و کین خود قرار می دهد، و هر کس با آنها دشمن باشد، با خدا دشمن است، پس وعید و تهدید شدید در آن نهفته است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾

و یقیناً به سوی تو آیاتی روشن و بیانگر حق را بر تو نازل کردیم، و به آنها جز فاسقان کافر نمی شوند. (۹۹)

تفسیر:

«وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»: یعنی ای محمد! ما بر تو آیات واضح قرآن را نازل کردیم که حامل هدایت و رهنمود است و از تجاوز و گمراهی باز می دارد. «وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (99)»: و این نشانه‌ها به اندازه‌ای روشن و آشکار است که تنها کسانی به آن کفر می‌ورزند که مانند یهودیان بوده و از فرمان الله متعال سرباز زده و از هوی و خواهشات نفسانی خود پیروی کرده‌اند، نه کسانی که جويا و پیرو حق هستند.

اسباب نزول آیه 99 - 100:

ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ابن صوریاً به نبی کریم صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد، چیزی که برای ما قابل فهم و شناخت باشد نیاورده‌ای، و خدا همراه تو نشانه آشکاری برای اثبات رسالتت فرستاده است. پس خدا آیه: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»: را نازل کرد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث گردید و تعهد و پیمانی را که یهود سپرده بود - مبنی بر این

که هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردد، به او ایمان بیاورند - یادآور شد، مالک بن صیف گفت: قسم به الله که ما در باره تأیید و تصدیق نبوت محمد هیچ تعهدی نسپردیم و در این باره هیچ پیمانی نبسته ایم. پس آیه: « **أَوْكَلَمَا عَاهَدُوا** » نازل شد. (طبری 1640 و 1641 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده است).

أَوْكَلَمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

آیا چنین نیست که هرگاه یهود پیمانی (با الله و رسولانش) بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند؟ (آنان نه فقط عهد شکستند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند. (۱۰۰)

شان نزول آیه:

مفسر ابن کثیر در شان نزول این مبارکه فرموده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا قسم که در ارتباط با محمد صلی الله علیه وسلم از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند متعال در رد این سخن آنان این آیه را نازل نمود.

یادداشت:

مالک بن صیف (ضیف) از جمله سران یهود بنی قینقاع و از دشمنان کینه توز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. تعداد مفسران، آیه 100 بقره را درباره عهدشکنی وی دانسته اند. هکذا آیه آیه 91 انعام را درباره وی دانسته اند که منکر نزول وحی بر بشر شد. (اعلام القرآن، شبستری، صفحه 860).

تفسیر:

« **أَوْكَلَمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ** »: هرگاه که یهودان عهد و پیمانی بستند گروهی از ایشان آن عهد را شکستند.

در جمله « **نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ** » در آیه مبارکه در می یابیم که در برخورد با مخالفان هم، باید انصاف مراعات شود. بطور مثال در آیه متبرکه قبله آمده است: اکثر آنان ایمان نمی آورند، تا حق اقلیت محفوظ بماند. در این آیه نیز آمده است: گروهی از آنان چنین اند، تا همه به يك چشم دیده نشوند.

« **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (100)** »: بلکه اکثر یهود به تورات ایمان صادق ندارند. از این رو عهد و پیمان را نقض می کنند. این آیه، تسلی خاطر برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است که این گروه در پیمان شکنی و بهانه گیری، سابقه وید طولانی دارند و نباید از این لجابت و بهانه گیری تعجب کرد.

قابل یادآوری است که؛ هرگاه یهودیان با الله و پیامبر پیمان می بستند، عده ی بسیاری از آنان، پیمان را می شکستند، به عهد خود وفا نمی کردند، در امانت خیانت می ورزیدند و پیمان شکن بودند. (مراجعه شود به سوره انفال/56) خداوند پیمانهای فراوانی از یهودیان و نیاکان بدنهادشان می گرفت؛ اما وفادار نبودند. بیشترشان به تورات هم باور نداشتند، در دین بی مایه بودند، پیمان شکنی را گناه نمی پنداشتند، به آن اهمیت نمی دادند و به پیامبر خاتم و قرآن نمی گرویدند و چون پیامبر همراه قرآن - که تصدیق کننده ی تورات در اصول عام دین، مانند: توحید، معاد و تأیید پیامبران بود - نزد آنان آمد، گروه زیادی از آنان، قرآن را پشت سر انداختند و آن را ترک کردند و توجهی ننمودند، انگار خبر ندارند از این که: هرکس به قرآن باور نکند - در واقع - به تورات و سایر پیامهای

آسمانی هم بی باور است.

**وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾**

و هنگامی پیغمبری از جانب الله نزد آنها آمد که تصدیق کننده چیزی بود که با خود داشتند، گروهی از اهل کتاب، کتاب الله (قرآن) را پشت سرشان انداختند گویا (از آن هیچ) نمیدانند. (۱۰۱)

تفسیر:

علمای یهود، پیش از بعثت پیامبر، مردم را به ظهور و دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت می دادند و نشانه‌ها و مشخصات او را بازگو می کردند. با نشانه‌هایی که در نزد دانشمندان یهود وجود داشت، آنان محمد صلی الله علیه وسلم را همچون فرزندان خویش می شناختند، ولی بعد از بعثت آن حضرت، در صدد انکار و کتمان آن نشانه‌ها برآمدند. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ»: وقتی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب الله متعال به نزد یهودیان آمد، «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» و کتاب آنان را تصدیق میکرد یعنی تورات را تصدیق کرده و در اصول دین با آنان موافق و به نبوت حضرت موسی علیه السلام معترف است، «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»: لیکن احبار و علمای آنان کتاب الله تورات را پشت سر خود افکندند. و به طور کلی از آن اعراض نمودند؛ زیرا بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم دلالت می کرد، پس به انکار پرداخته و بر انکار نبوتش اصرار ورزیدند. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (101)»: انکار شان طوری بود که گویا چیزی از دلایل نبوتش را نمی دانند.

برخی از مفسران گفته اند که مراد از «كِتَابَ اللَّهِ»، قرآن کریم است؛ به این معنی که آن را پس از آن که می بایست می پذیرفتند، پشت سر افکندند. «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»: تو گویی نمی دانند که آن کتاب خدا است و تردیدی در آن راه ندارد؛ یعنی: آنان از این قضیه کاملاً آگاه هستند اما دشمنی می ورزند و از این روی آن را پشت سر خویش انداخته اند و رهایش کرده اند و از آن رویگردان هستند، چنان که اگر کسی از چیزی بی نیاز باشد و توجهی به آن نکند، آن را پشت سر می اندازد. از شعبی روایت کرده اند: تورات فرا روی شان باز بود و آن را می خواندند، اما به مدلول آن عمل نمی کردند. از سفیان (رح) روایت کرده اند که گفت: آن را در پارچه ای از جنس دیبا و حریر گذاشته و آن را به زر آراسته بودند، اما حلال آن را حلال نمی شمردند و حرامش را حرام نمی دانستند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (102 الی 103) موضوعاتی در باره یهود، سحر، شعبده بازی و طلسم، به بحث گرفته شده است:

**وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا
يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ**

وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

و (یهودیان) از آنچه شیاطین در زمان پادشاهی سلیمان (از علم سحر بر مردم می خواندند) پیروی کردند. و (سلیمان دست به سحر نیالود تا کافر شود، بنابراین) سلیمان کافر نشد، ولی شیاطین که به مردم سحر می آموختند، کافر شدند. و (نیز یهودیان) از آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود پیروی می کردند. و این دو هیچ کسی را چیزی نمی آموختند مگر آنکه می گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، پس کافر مشو. و مردم از آنان چیزی می آموختند که با آن بین مرد و همسرش جدایی می افکندند و آنان به کسی زیانی نمی رساندند مگر به اذن الله و چیزی را می آموختند که به آنها زیان می رساند و به آنها سودی نمی رساند. و به خوبی می دانستند که هرکس خریدار آن باشد در آخرت بهره ندارد، و چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر میدانستند. (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّبِعُوا» (تَبِعَ): فرمان بردند، پیروی کردند. «تَتَلَوْا»: به دنبال آن به راه می افند، پیروی می کند، نوشته را پی در پی می خواند. «مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ»: سلیمان ساحر و جادوگر نبود، کافر نبود. «شَیَاطِينٌ»: انسانهای شیطان صفت، انسانهای ناپاک، موجودات نامرئی. «سحر»: به فن ظریف و دقیقی گفته می شود که امور را از مسیر عادی خود منحرف می سازد.

«السِّحْرُ»: جادو، زراندوز کردن نقره، باطل را به صورت حق جلوه دادن، فریبکاری، عقل را ربودن.

«بَابِلَ»: شهری بود قدیمی در سرزمین عراق، مرکز کلدان که شهرت تاریخی دارد. «فِتْنَةٌ»: آزمایش، امتحان. «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ»: ما وسیله ی آزمایشیم. «الْمَرءِ»: انسان، مرد. «ضَارِّينَ»: زیان رسانندگان. «اشْتَرَى» (شَرَى): خرید، قبول کرد. «خَلْقٍ»: بهره، نصیب فراوان. «بِئْسَ»: زشت و ناپسند است. «شَرَوْا»: فروختند.

تفسیر:

آنچه از روایات اسلامی استفاده می شود آن است که حضرت سلیمان علیه السلام برای جلوگیری از انحراف یا سوء استفاده، دستور داد اوراق ساحران را جمع آوری و نگهداری کنند. ولی گروهی به آن نوشته ها دست یافته و مشغول تعلیم و اشاعه سحر در میان مردم شدند. آنان حتی معجزات حضرت سلیمان را سحر معرفی کرده و پیامبری او را منکر شدند. و برخی از بنی اسرائیل نیز به جای پیروی از تورات به سراغ سحر و جادو رفتند. این کار چنان شهرت و گسترش یافت که یهود زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز سلیمان را ساحری زبردست می دانستند و او را به عنوان پیامبر نمی شناختند!

در این آیه مبارکه ذیل: گناه و انحراف رها کردن تورات و پیروی از شیاطین سحر آموز را بیان می کند که یهود به جای تورات از آنچه شیاطین در زمان سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی می کردند. آنان برای توجیه کار خویش، نسبت سحر به سلیمان نیز می دادند، در حالی که سلیمان مرد خدا بود و کارش معجزه، و شیاطین در جهت مخالف او و کارشان سحر بود.

«وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ»: یهودیان از سحری که شیاطین در عهد سلطنت سلیمان علیهم السلام آن را برای آنان بازگو می کرد، پیروی کردند زیرا یهودیان

به این گمان بودند که علم سلیمان علیه السلام سحر بود و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بود. اما الله متعال این گمان باطل‌شان را رد کرد و فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ»؛ سلیمان کفر نورزیده و به فراگیری سحر نپرداخته است. این فرموده الهی صراحتاً اعلام می‌دارد که سلیمان از عمل سحر پاک و مبرا است، همچنان اتهام یهود را در مورد او رد می‌کند که می‌گفتند: سلیمان علیه السلام به بُت‌ها سجد کرده است. (العیاذ بالله).

طوری‌که گفتیم: ساحران برای مقدّس جلوه دادن و توجیه شغل فریب کاری خویش، حتی سلیمان علیه السلام را نیز ساحر معرفی می‌داشتند.

«وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»: بلکه شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر یاد دادند تا در بین مردم شایع شد.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «سلیمان علیه السلام کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می‌فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می‌دانند، گردنش را می‌زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی‌شد مگر اینکه دردم می‌سوخت. چون سلیمان علیه السلام درگذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان علیه السلام پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آنگاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان علیه السلام را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبان‌ها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا اینکه خدای عزوجل حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان علیه السلام از این تهمت را بر زبان ایشان نازل نمود.

«وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ»: همچنان شیاطین آنچه را که بر دو فرشته در بابل عراق نازل شده بود به مردم تعلیم می‌دادند. این یکی از دو وجه در بیان معنای «وما أنزل علی الملکین..» است که بنا برآن، جمله «ما أنزل علی الملکین»

معطوف بر «السحر» می‌باشد، یعنی یهودیان به مردم دو نوع سحر را یاد می‌دانند،

سحری که شیطان‌ها ساخته و بافته بودند، و سحری که بر دو فرشته «هاروت و

ماروت» نازل شده بود. وجه دوم اینست که جمله «ما أنزل علی الملکین» معطوف بر

جمله «ما تتلوا الشیاطین» است، یعنی یهودیان چون کتاب الله را پشت سر خود آفکندند؛

مبتلا به پیروی از دو چیز شدند پیروی از آنچه شیطان‌ها در دوران سلیمان بازگو

می‌کردند، و پیروی از آنچه بر دو فرشته نازل شده بود.

به قولی الله متعال آن دو فرشته را بخاطر آزمایش مردم نازل فرمود. اما ابن‌کثیر (رح)

در این مورد چنین می‌فرماید: «آنچه بیشتر مفسران در ارتباط به داستان هاروت و

ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همه روایات، به اخبار بنی اسرائیل (اسرائیلیات) بر می‌گردد

و ما در مورد داستان هاروت و ماروت حدیث مرفوع و صحیحی که اسناد متصل داشته

باشد، نداریم و ظاهراً آیات قرآن کریم هم به بیان اجمالی داستان ایشان اکتفا نموده است،

بنابراین به آنچه که در قرآن وارد شده ایمان داریم و به همان قدر اکتفا می‌کنیم و الله

متعال خود به احوالشان دانایتر است.»

«وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»: طریقه تعلیم دادن آن دو فرشته با هشدار و بیم دادن بود نه با فراخوانی به سوی سحر، به هیچ کسی چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه می‌گفتند: ما از جانب الله متعال وسیله امتحان برای شما هستیم پس این کار را نکنید و کافر نشوید.

خداوند متعال می‌فرماید: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ»: اما مردم از آنها چیزهایی را می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌آفگندند. به قولی سحر در آفگندن حب و بغض در دل‌ها و یکجا کردن و از هم جدا کردن و نزدیک ساختن و دور کردن تأثیر دارد. به قولی ساحران قادر بر کاری نیستند مگر اینکه با تخیل و شعبده بازی و چشم بندی و فریب و وهم جانب مقابل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند؛ مانند ساحران زمان فرعون.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه‌انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس در آویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آنگاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی آفگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: بلی! این تو هستی که واقعاً کاری کرده‌ای».

«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»: لذا ساحران بدون فرمان الله متعال نمی‌توانند به کسی ضرر برسانند، هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است لیکن تنها به کسی ضرر آن می‌رسد که الله متعال به تأثیر آن در وی فرمان داده باشد. علماء با هم اتفاق نظر دارند که سحر در ذات خود تأثیر می‌گذارد و دارای حقیقت ذاتی است و در این مسأله معتزله و برخی از علمای احناف با جمهور علماء مخالف‌اند.

«وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ»: مردم از آن دو فرشته چیزهایی را می‌آموختند که به آنان ضرر می‌رساند و هیچگونه سودی برایشان نداشت. پس باید دانست که سحر زیان و خسران محض است و سودی را برای صاحب خود جلب نمی‌کند.

«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»: و به راستی هرکسی که خریدار سحر باشد در واقع اعمال شیطانی را با کتاب الله متعال عوض کرده است و در آخرت بهره و نصیبی از خیر ندارد.

«وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(102)»: بلی! اگر علمای یهود واقعاً دارای عقل و درک و فهم می‌بودند البته می‌دانستند که خود را به چیزی زشت فروخته‌اند. ولی ندانستند و به علم خود عمل نکردند از این رو قرآن کریم ایشان را نادان و بی‌خرد خوانده است.

علماء در مورد کافر بودن کسی که سحر را می‌آموزد و به دیگران تعلیم می‌دهد و کسی که با سحر سروکار دارد، اختلاف نظر دارند. و درست آن است که سحر و اعمال

سحری صورت نمی‌گیرد و محقق نمی‌گردد مگر با شِرك اکبر و کُفر ورزیدن، از جمله کمک خواستن از شیطان‌ها و تقرب جُستن به آنها به وسیله ذبح کردن و نذر گرفتن، و سبک شمردن اُموری که الله متعال به تعظیم و توقیر آن دستور فرموده است، و اهل علم در کافر بودن کسی که چنین اعمالی را انجام می‌دهد، هیچ اختلافی ندارند.

لیکن بعضی از علماء حيله و نیرنگ‌های پنهانی و چشم بندی را نیز سحر می‌نامند، و برخی از علماء نیرنگ‌ها و حيله گری‌هایی که بواسطه بعضی از دواهایی که بر عقل و هوش و حس و جان انسان تأثیر می‌افکند را نیز سحر خوانده‌اند. به این خاطر آن عده علماء همه ساحران را مطلقاً تکفیر نمی‌کنند تا آنکه از کیفیت سحرشان متیقن شوند، اگر سحر او از راه شیاطین و کمک خواستن و تقرب جستن به آنها بود، او را کافر می‌شمارند، و اگر سحر او از راهی دیگری بود؛ حکم کرده‌اند که باید تعزیر و جزا داده شود تا از این کار خودداری کند، و او را کافر نمی‌گویند.

شأن نزول آیه 102:

ابن جریر طبری از شهر بن حوشب روایت کرده است: یهودیان گفتند: ببینید چگونه محمد حق و باطل را به هم می‌آمیزد و سلیمان را از انبیای الهی می‌داند، مگر سلیمان ساحری نبود که سوار باد می‌شد. پس آیه « وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ » نازل شد. (طبری 1669 از شهر روایت کرده).

- ابن ابوحاتم از ابوعلیه روایت کرده است: یهود زمانی از نبی کریم در باره مسائلی از تورات سؤال کرد، هیچ سؤالی را از تورات با او مطرح نکردند، مگر این که خدا جواب آن را به پیامبر وحی کرد. و سرور کائنات همواره بر حرکات خصمانه آنان غالب شد. چون دیدند که پیامبر تمام پرسش‌های آنان را جواب درست می‌گوید، به یکدیگر گفتند: او به تورات از ما عالمتر است. پس راه دیگر خصومت و ستیز را پیش گرفتند و راجع به سحر و ساحری از او پرسش‌ها نمودند. خدا آیه « وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ » را نازل کرد. (در «دُر المنثور» 1 / 183 به ابن جریر و ابن ابوحاتم نسبت داده است. محقق در طبری 1650 به همین عبارت دیده که از ربیع روایت شده نه از ابوعلیه و همچنان ابن کثیر 1 / 306 این حدیث را به ربیع بن انس نسبت داده است.)

هاروت و ماروت:

هاروت و ماروت دو مرد درستکار و فرمانبردار بودند که مردم به دلیل شباهت و همانندی حرکات و رفتار درستشان به فرشته، آن دو را ملک خطاب می‌کردند، اما، فلسفه ی سحر آموزی مردم به وسیله ی این دو، آن بود که: در آن عصر و زمان، سحر و جادوگری و انواع فنون آن در میان مردم رایج بود، بنابراین، خداوند آن دو را به میان مردم فرستاد تا شیوه های گوناگون سحر و زیان های آن را به مردم بیاموزند و از آن راه، سحر ساحران و معجزه ی پیام آوران را از هم بازشناسند تا گرفتار عذاب الهی نشوند و در صورت نیاز، دفع ضرر کنند.

توضیح مختصری در باره صائبین:

برخی از مؤرخان می‌نویسند که: صائبین عبارت بودند از مردم دیار بابل که ستاره های هفتگانه را می‌پرستیدند و «الهه ی» خود می‌خواندند، باورشان چنین بود که همه ی رویدادهای جهان، عملکرد آن ستاره هاست، بر عقاید «معتله» (پیران مذهب تعطیل که

صفات خدا را نفي مي کنند)، بودند و به وجود يك هستي بخش مبدع - که همه ی ستارگان و ساير اجرام آسماني و همه و همه از اوست - اعتراف نمي کردند و باور نداشتند. خدا، ابراهيم خليل را برايشان برگزيد. او، آنان را به سوي خدای يگانه فراخواند و به چيزهای حيرت انگيز و شگفت آور با آنان به مبارزه پرداخت و اقامه ي دليل کرد... حال اگر، اين نظر را تأييد کنيم که: صابئين پيروان حضرت يحيي هستند، منافاتي با ستاره پرستي قوم بابل و کلدۀ ندارد و يحيويان بعد از مدتي، دور شدن از سرچشمه ي وحی، همچون بابليان، به ستاره پرستي روي آوردند. (بنقل از تفسير فرقان).

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾

و اگر آنان (از روی حقيقت) ايمان می آوردند و (از سحر و جادو) پرهيز می کردند، يقيناً ثوابی که نزد الله هست برايشان بهتر بود، اگر اين را می دانستند. (١٠٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثُوبَةٌ»: ثواب، پاداش.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا»: اگر آنان به رسول الله صلى الله عليه وسلم و قرآن کریم ايمان می آوردند و از سحر و کفری که در آن غرق شده بودند دوری می جستند، «لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(103)»: خدا پاداش و اجری بهتر از سحری که خود را بدان مشغول کرده اند، به آنها می داد. سحری که جز آزار و ضرر و نابودی برای آنان ثمری ندارد.

باید گفت که؛ سحر و جادو از اعمال شیطانی بوده، و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که سلیمان علیه السلام از آن بیزار و مبرا است.

- آموختن و تعليم دادن سحر کفر است. و آموختن سحر ضرر و زیان محض است، و در آن هيچ گونه سود و منفعتی وجود ندارد، نه منفعت دنیوی و نه منفعت آخروی، از اينجاست که جادوگران همیشه در زندگی زشت بسر می برند.

- اين فرموده الله متعال «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ» «و قطعاً می دانستند که هر کس، خریدار چنین متاعی باشد، هيچ بهره ای در آخرت نخواهد داشت.» تأييد کننده قول کسانی است که گفته اند: سحر کفر اکبر است، چون کسانی که در آخرت هيچ نصیبی ندارند همانا کفارند.

- باید گفت که: گاهی الله متعال اسباب گناه را بخاطر امتحان و آزمایش بندگانش میسر می کند، تا اصحاب ايمان راستين از اصحاب دعوی پوچ نمایان گردند.

- اثبات تأثیر سحر، لیکن تأثیر آن مشروط به إذن الله است.

- بیان آنکه اسباب هر چند قوی و محکم هم باشد؛ بدون اجازه الله تعالی تأثیری نمی توانند داشته باشند، و این بیانگر آن است که قدرت الله متعال بالاتر از اسباب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (104 الی 105) در باره خطاب مؤدبانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! (هنگام سخن گفتن با پیامبر) مگویید: **راعنا** (یعنی: در ارائه احکام، امیال و هوس های ما را رعایت کن) و بگویید: (در خطاب خود) «انظرنا» (ما را نظر کن) و بشنوید (گفته او را چون کلمه توهین آمیز در مقابل پیغمبر کفر است و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَاعِنًا»: از ریشه ی «رَعَى»؛ یعنی، ای پیامبر! به ما گوش کن، سؤال ما را جواب ده، چاره آندیشیهای کارمان را ببین و ما را مراعات فرما؛ اما وقتی یهودیان با این جمله، پیامبر را مورد خطاب قرار می دادند، منظورشان دشنام و بی ادبی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ چون این اصطلاح به زبان بنی اسرائیل از ریشه ی «رَعَن» به معنای جهالت و حماقت و شریر و خبیث است و آنان به این رفتار بی شرمانه شادی می کردند، تا این که الله متعال مسلمانان را از گفتن «راعنا» منع کرد و به جای آن خطاب شان با پیامبر جمله ی «انظرنا»: بود؛ یعنی، ما را دریاب، به حال ما بنگر، به ما مهلت و فرصت بده (نساء/46) یا به معنای «صبرکن برای ما تا آن چه را بیان کرده ای بفهمیم» است و یا به معنای «تفہیم کن و بیان کن برای ما»؛ (لسان العرب، ج14، ص 328). بنابراین، مسلمانان از استعمال کلمه ی «راعنا» منع شدند تا وسیله و دستاویزی برای یهود نباشد تا از آن برای إهانت استفاده کنند. «اسمَعُوا»: بپذیرید، بشنوید. «الیم»: عذاب دردناک آتش دوزخ.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در شان نزول این آیه مبارکه می فرماید: کلمه **(راعنا)** معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی بدی بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می دادیم، اکنون می توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می گفتند: «راعنا!» و می خندیدند، و چنین وانمود می کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود.

سعد بن معاذ، (رض) که زبان عبری را می دانست. وقتی از یهودیان شنید که معنای این کلمه را تحریف می کنند و بی ادبانه بر مبنای زبان خود، از آن سوء استفاده می نمایند، گفت: ای دشمنان خدا! - نفرین بر شما باد! قسم به ذاتی که اختیار وجود من در دست اوست! اگر از هر کدام از شما بشنوم که خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم جمله ی «راعنا» را بگوید، گردنش را می زنم. یهودیان گفتند: خودتان آن را می گوید. در این هنگام به منظور جلوگیری از طینت پست آنان، این آیه فرود آمد و از آن پس مسلمانان با اکرام تمام خطاب به پیامبر به جای «راعنا»، «انظرنا» می گفتند.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: در این ندا، الله متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده و می گوید: «لَا تَقُولُوا رَاعِنًا»: نگویید: مراقب ما باش و ما را مهلت بده تا بتوانیم آنچه بر ما می خوانی حفظ کنیم.

باید توجه و اِهتمام به انعکاس حرف ها داشته باشید. «لَا تَقُولُوا رَاعِنًا...» ممکن است

شخصی با حسن نیت سخن بگویند، ولی باید بازتاب آنرا نیز در نظر داشته باشند. در ضمن این آیه مبارکه این فهم را میرساند که: دشمن، تمام تحرکات و حتی کلمات ما را زیر نظر دارد و از هر فرصتی که بتواند می‌خواهد از آن استفاده برده و بر ما ضربه وارد کند.

«وَقُولُوا أَنْظِرْنَا»: و بگویید: بر ما نظر انداز. نهی از بکار بردن ألفاظی که احتمال مدلول زشت دارد، بخصوص در حق الله جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، گرچه گوینده آن غرض و نیتش درست باشد.

مفسران می‌نویسند که: این آیه خود دلیل بر نهی از تشبیه به کفار در قول و فعل است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هر کس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن‌کثیر می‌فرماید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از اینکه به پیامبرش صلی الله علیه وسلم «راعنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند متعال از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

«وَأَسْمَعُوا»: یعنی از اوامر خدا اطاعت کنید و مانند یهود نباشید که می‌گفتند: شنیدیم و عصیان کردیم. در این آیه مبارکه، وجوب گوش فرادادن به دستور الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، و اطاعت از اوامر الله و رسولش باید عملی شود. «وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (104)»: برای یهود که به پیامبر بد و ناسزا می‌گفتند، عذابی دردناک مقرر است.

بر بندگان الله متعال لازم است تا همواره از محل شبهات و ألفاظ احتمالی دور باشند و پیوسته از کلمات واضح و نیکو که احتمال هیچ گمان بدی در آن نرود استفاده نمایند. در حدیث شریف آمده است که: «آنچه موجب شک توست را به آنچه موجب شک نیست ترک کن!».

اشاره به آنکه بی‌ادبی با الله و پیامبرش صلی الله علیه وسلم و نافرمانی فرامین ایشان شاید انسان را به کفر بکشاند.

یادداشت:

قابل تذکر است که خداوند متعال بصورت کل هشتاد و هشت بار در قرآن عظیم الشان مؤمنان را با «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار داده است، و این اولین خطابی است که در این سوره مؤمنان را بدان مخاطب قرار داده است. این بانگ و ندا دلیل رو آوردن و توجه نمودن خدا به مؤمنان است. هنگامی که خداوند مخاطبان را به «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار می‌دهد، در واقع می‌خواهد به آنان یاد آوری کند که ایمان مقتضی آن است که فرد مؤمن اوامر و نواهی خدا را به بهترین وجه ممکن اِمْتثال نماید.

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾

کافران اهل کتاب، و هم چنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که خیر و برکتی از جانب پروردگار تان بر شما نازل گردد، در حالی که الله رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد، و الله دارای فضل بزرگ است. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مَا يَوَدُّ (وَدَّ): دوست ندارد. «الْفَضْل»: خیر و برکت.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول آیه کریمه فرموده اند: هرگاه برخی از مسلمانان به همپیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورید، آنان در جواب می‌گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید، بهتر از دین مانیست، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می‌کردیم! پس الله متعال این آیه را در تکذیب‌شان نازل کرد.

تفسیر:

«مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ»: کسانی که کفر ورزیده اند اعم از یهود و نصاری و مشرکان، به سبب شدت عداوتی که با شما مسلمانان دارند، خوش ندارند که خیری بر شما نازل گردد چه این خیر، وحی الهی باشد یا غیر آن.

این آیه مبارکه، از کینه توزی و عداوت مشرکان و کفار از اهل کتاب، نسبت به مؤمنان پرده برمی‌دارد. آنان حاضر نیستند، ببینند که مسلمانان صاحب پیامبری بزرگ و کتابی آسمانی هستند و می‌خواهند ندای توحید را به تمام جهان رسانده و با تمام تبعیضات قومی و قبیله‌ای و با تمام خرافات مشرکان و تحریفات اهل کتاب مبارزه کنند و مانع عوام‌فریبی بزرگان آنان شوند.

بنام ما باید: اراده‌ی قلبی و روحیه باطنی دشمن را بشناسیم و هرگز به آنان تمایل پیدا نکنیم. وبر مسلمانان جایز نیست که چیزی از سلطه و مسؤولیت را به عهده کفار بگذارند یا آنها را اهل مشورت و اعتماد خویش بگردانند. چون آنها خواهان اندکترین خیری برای مسلمانان نیستند، بلکه باید همیشه از آنها باحذر بود و با ایشان به عنوان دشمن رفتار کرد، و نباید بر اساس گمان نیک با آنها معامله نمود. باید توکل به الله کنیم و از کینه و حسادت دشمن خوف و هراسی نداشته باشیم.

«وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»: یعنی خدا به هر کس از بندگانش که خواهد، نبوت و وحی و فضل و احسان را اختصاص می‌دهد. رحمت در این آیه به معنای نبوت است و به قولی معنای آن عام است.

«وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (105)»: و الله دارای فضل و احسانی وسیع است. فضل و رحمت و هدایت خداوند، شامل همه‌ی اقوام و ملل می‌شود و اختصاصی به بنی‌اسرائیل و گروه خاصی ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (106 الی 108) موضوعاتی در مورد عوامل و اسباب نسخ به بحث گرفته شده است.

مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم، و یا نسخ آن را به تاخیر نمی‌اندازیم، مگر اینکه بهتر از آن، یا همانند آن را، جانشین آن می‌سازیم آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است؟ (106)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا نُنسخُ»: هر حکمی را تغییر دهیم یا برداریم. «نُنسِها»: آن را از خاطر و حافظه ی پیامبر ببریم و به ترکش دستور دهیم.

«نَأْتِي بِخَيْرٍ مِنْهَا»: سودمند تر از آن را برای بندگان می آوریم. «مِثْلِها»: همانند آن.

تفسیر:

این آیه مبارکه جواب ورد تبلیغات سوء یهودان میباشد. طوری که آنان سؤال می کردند چرا در اسلام برخی قوانین تغییر پیدا می کند؟ طوری که می فرماید: «مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِها»: یعنی ای محمد! هر حکمی قرآن را بروفق مصالح مردم و اقتضای زمان منسوخ میگردانیم و از دلها می بریم و آیت بهتری از آن آیات منسوخ را می آوریم یا مانند آن آیه ای که نسخ کرده ایم حکمی دیگری می آوریم که در سود و پاداش رعایت مصلحت مردم باشد. چون تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در شان نزول این آیه مبارکه نگاشته اند که: یهودان و مشرکان اعتراض کردند و عیب گرفتند و سرزنش کردند. در نسخه های قرآن گفتند اگر فرمان قبلی (آیه قبلی) حق بود و پسندیده پس چرا منسوخ شود اگر باطل بود و ناپسندیده پس مردم را بر آن داشتن چه معنی داشت؟ پس این سخن، سخن محمد است. چون کافران این سخن گفتند رب العزه، آیت فوق را نازل فرمود.

یهودان استدلال می کردند که: نسخ کردن پشیمانی است و بر خدایی خداوند روا نیست نسخ کردن آیه ای. خداوند خطاب به یهودان و مشرکان می فرماید. نه در آیات اول عیبی بود نه در آیات دوم خداوند بر همه چیز قادر است. و اوست حاکم مختار، هر چه مناسب و اقتضای زمان باشد فرمان می دهد و آیات می فرستد.

«نَأْتِي بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِها»: یعنی برایتان از آن بهتر می آوریم که در دنیا یا در آخرت برایتان مفیدتر خواهد بود، آن هم یا با برداشتن مشقت و سختی از شما یا با افزودن بر اجر و پاداش شما، «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (106)»: یعنی آیا نمی دانی ای مخاطب! که خدا دانا و توانا است و از عاقبت امور با خبر است، و جز خیر و نیکی به بندگان چیزی از او نمی خیزد!

نسخ چیست؟

نسخ: برداشتن و کنار گذاشتن حکمی شرعی به دلیل حکم شرعی دیگر پس از آن است. یعنی، برداشتن و نسخ الفاظ و معانی آیه و یا یکی از این دو و یا پایان حکم آیه ی مورد نظر و باقی ماندن نصب و الفاظ آن است. بی گمان همه ی اینها بر اساس مصلحت و نیاز جامعه بوده است.

باید گفت که: نسخ آشکار گشتن مصلحت جدید یا پدید آمدن نظر و فکری تازه (بداء)، که مقتضای تغییر حکمی گردد، نیست؛ زیرا خدای پاک و مقدس از گذشته، حال و آینده خبر دارد و در برآوردن و چاره کردن اوضاع، بر اساس شرایط و موقعیت، حکم می فرماید تا به صورت جهشی و ناگهانی روی ندهد؛ بلکه تدریجی باشد، تا در دلها جای گیرد؛ مثلاً تحریم حکم شراب و حکم ربا در چهار مرحله به وقوع پیوست، که این را در اصول فقه تدریج فی التشریح نامند.

گاهی جایگزین حکم نسخ شده از آن حکم نخست، آسان تر است، مانند: نسخ عده ی زن

شوهر مُرده و متوفی (علتهای متوفی) که یکسال به چهار ماه و ده روز تقلیل یافت. یا این که هر دو حکم مساوی هستند، مانند: رو کردن به کعبه در نماز به جای بیت المقدس و...

به اجماع سلف، نسخ در شریعت روی داده است؛ نسخ، بیشتر در «احکام حکومتی» است و به اقتصای شرایط و نیازهای جامعه ممکن است فلان آیه یا آیات در برخی شرایط، نسخه ی درمانی به موقع باشد و در شرایطی دیگر، آیاتی دیگر، و مهم، رعایت اصول اساسی شریعت است که - در هر حال - لایتغیر و ثابت و روشن است که تشخیص این امر مهم، کار شورای اولی الامر است، که جای هرگونه اختلاف را منتفی می سازد.

نسخ، جهل و نا آگاهی به حکم دوم و یا از باب «بداء» نیست؛ بلکه به سبب مصلحت تشریحی نیازهای جامعه ی بشریت و اظهار حکمت و کمال مطلق قدرت آفریدگار، نقل از عبادتی به عبادتی دیگر و حکمی به حکم دوم بوده است و همه ی خردمندان می دانند که شریعت و قوانین پیامبران برای مصالح دینی و دنیوی آفریدگان خواهد بود. پس، نسخ نه جهل به حکم دوم است و نه بداء. (بنقل از تفسیر فرقان)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

آیا نمیدانی (ای مخاطب) که پادشاهی آسمانها و زمین از الله است و برای شما جز او هیچ کارساز و مددگاری نیست. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْكُ»: فرمانروایی، مملکت. «وَلِيٌّ»: سرپرست، یار و یاور، مولا و سرور، نزدیک. «نَصِيرٍ»: کمک کننده، پشتیبان.

تفسیر:

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آیا نمی دانی که حکومت آسمانها و زمین از آن الله متعال است؟ و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بعمل آرد، و هر طور که بخواهد حکم و قضاوت می کند و به هر چه بخواهد فرمان می دهد؟ والله متعال هرگاه در خلق تصرف کند در امر نیز تصرف می نماید: طوری که در آیه (54 /سوره اعراف) می فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَاللَّامُزُ - 54 /اعراف»: آگاه باشید که برای اوست تصرف در آفریده ها و امر.

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (107)»: و شما جز خدای متعال سرپرستی ندارید که کار و امورتان را زیر نظر داشته باشد و هیچ یآوری ندارید شما را یاری و نصرت بدهد، و او است که مصلحت شما را می داند و تعیین می کند.

باید گفت که: حق حاکمیت همیشگی و مطلق آسمانها و زمین، مخصوص الله متعال است، آن عده اشخاص و افراد که در باره ی تغییر بعضی احکام و دستورات اعتراض و انتقاد می نمایند، توجه به حاکمیت مطلق پروردگار با عظمت ندارند. درحالی که حاکمیت الله متعال دایمی، ذاتی و عمومی است، ولی غیر الله، حاکمیت و حکومتشان محدود، موقتی، قراردادی و غیر ذاتی است. بنی اسرائیل هم از حاکمیت الهی چنین تصور نادرستی و غیر دقیق و غیر منطقی داشتند والله متعال را نسبت به اعمال حاکمیت، دست بسته می دانسته و می گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ» (دست الله بسته است) (مائده/64)، در حالی که دست

خداوند در آفرینش و خلقت و همچنین در وضع و جعل قوانین و تغییر و تحول آنها باز است. «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ ۖ ۶۴/ مائده). خداوند متعال می تواند هرگاه اراده کند، در آفرینش ایجاد تغییر کند؛ مثلاً آب را شور کند؛ «لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا» (واقعۀ/70). و یا درختان را خشک سازد؛ «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا» (واقعۀ/65). و بالاتر از همه، تمامی مردمان را نابود و گروه دیگری را بیافریند؛ «إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (ابراهیم/19). چنانکه به گروهی از بنی اسرائیل فرمود: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره/65) یعنی شما به شکل بوزینگان (شادیان) در آید و آنان از شکل انسانی به صورت بوزینگان در آمدند. این نوع تغییر و تحول را بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگانی خویش بارها دیده است، خشک شدن بحر برای عبور آنان، ازدها شدن عصای حضرت موسی علیه السلام، شکافته شدن سنگ‌ها و جاری شدن آب، چگونه است این همه را با چشم خود دیده‌اند، ولی اکنون با تغییر مختصری در احکام و دستورات بهانه‌گیری می‌کنند؟

أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۚ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

آیا می خواهید از پیامبر خود، (همان چیزی را) در خواست کنید که پیش از این از موسی خواسته شد؟ و کسی که کفر را به (جای) ایمان بر گزیند، مسلماً راه راست را گم کرده است. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ»: بلکه، یا این که. «يَتَّبِعُ»: جای گزین می کند. «ضَلَّ»: گم کرده است، از حق عدول نموده است. «سَوَاءَ السَّبِيلِ»: راه راست (ترکیب وصفی).

تفسیر:

الله تعال در این آیه مؤمنان را از کثرت سوال نهی نموده است، زیرا بنی اسرائیل قبلاً از موسی علیه السلام خواستند که الله متعال را آشکارا به ایشان نشان دهد! و مشرکان نیز از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که الله متعال و فرشتگان را یکجا با آنان رویاروی گرداند!

«أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»: یعنی ای جماعت مؤمنان! می خواهید همان طور که قوم موسی از پیامبر خود سوال کردند، شما هم از پیامبر خود سوال کنید، و شما هم حال یهودیان را داشته باشید که به پیامبر خود گفتند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» «الله را به ما نشان بده! آنگاه شما هم مانند آنان گمراه شوید. بناً مسلمانان متوجه باشند که: از سوالات و درخواست‌های بی‌جا و بی‌مورد بپرهیزید که گاهی زمینه‌ساز کفر می‌گردد. نباید فراموش کنید که: خطراتی که پیروان دیگر ادیان را تهدید کرده، مسلمانان را نیز تهدید می‌کند.

«وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ»: پس شما ای مسلمانان! با پیغمبرتان مانند اهل کتاب و مشرکان رفتار نکنید، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (108)» زیرا کسی که هدایت را با گمراهی عوض نماید، در حقیقت دست از طاعت الله متعال کشیده و از جاده حق به بیراهه رفته و به جای ایمان به کفر برگشته است. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اصحاب کرام را از سوال کردن بسیار منع نمود چنانکه در حدیث فرمود: «دَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ، فَإِنَّمَا هَلَاكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَ اِخْتِلَافِهِمْ عَلَىٰ أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا

اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعَوْهُ» «مرا با آنچه که برای شما به جا گذاشتم رها کنید، (زیرا) برایتان بس است و از من بسیار نپرسید؛ چون امت‌های پیش از شما به خاطر پرس و جو زیادشان و اختلافشان با پیامبرانشان هلاک شدند. هرگاه شما را از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب کنید و هرگاه شما را به کاری امر کردم، در حد توان آن را انجام دهید». (صحیح مسلم (3257)).

شان نزول آیان 108 - 109:

ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت می‌کند: رافع بن حریمله و وهب بن زید به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ای محمد، برای ما از آسمان کتابی بیاور که بخوانیم و یا برای ما نهرهای جاری کن تا از تو پیروی کرده تصدیقت نماییم. پس الله متعال آیه «أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (108)» را نازل کرد. حی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب از جمله سرسخت‌ترین یهودیانی بودند که به عرب حسادت می‌کردند، زیرا خدا به عرب برتری داده و رسول الله صلی الله علیه وسلم را از میان آنان برگزیده بود. این دو برای منحرف‌ساختن مردم از اسلام تا آخرین توان خود می‌کوشیدند. پس خدا در باره ایشان آیه: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» را نازل کرد (طبری 1780 از طریق محمد بن إسحاق از محمد بن ابومحمد از سعید بن جبیر یا عکرمة آمده است).

ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: قریش از رسول الله (خواست کوه صفا را برایشان به کوهی از طلا تبدیل کند. پیامبر (فرمود: این کار شدنی است، اما اگر باز هم مسلمان نشدید این معجزه برای شما مانند مائده بنی اسرائیل می‌گردد. پس قریش از این درخواست منصرف شد. خدای متعال آیه: «أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ» را نازل کرد. (همدانی در «تفسیر مجاهد» 1 / 85 - 86 و طبری 1783 - 1785 از دو طریق از مجاهد روایت کرده اند).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (109 الی 110) درباره موضع گیری اهل کتاب در برابر مؤمنان و چگونگی مردود شمردن آن، به بحث گرفته شده است.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾

بسیاری از اهل کتاب، از روی حسدی که در وجودشان است، آرزو دارند که شما را بعد از ایمانتان به حال کفر باز گردانند، پس از اینکه حق برای آنها روشن شده است، پس شما عفو کنید و در گذرید، تا خداوند فرمان خویش را (برای جهاد با آنها) صادر نماید، همانا الله بر هر چیزی تواناست. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَدَّ»: آرزو کرد، دوست داشت. «حَسَدًا»: از روی رشک، آرزوی نابودی نعمت دیگران.

علماء در در مورد حسد می‌نویسند که: حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمانان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد

پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود. «فَاعْفُوا»: (عفو) ترک بازخواست و انتقام در برابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گنهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دومی‌شود.

تفسیر:

در آیات متبرکه (9 الی 10) الله سبحانه و تعالی بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»: بسیاری از یهود و نصاری از روی حسد و نیات ناپاکشان آرزو دارند، «لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا» که شما را پس از ایمانتان به کفر برگردانند. یعنی اینکه شما با ایمان آوردن به اسلام، عظمت و عزتی می‌یابید که دشمنان به درمقابل شما رشك و حسد می‌ورزند و می‌خواهند شما به جهل، شرك و تفرقه‌ی زمان جاهلیت برگردید.

«حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»: از روی حسادت نفس ناپاکشان نسبت به شما چنین آرزویی می‌کردند. یعنی: پس از اینکه دانستند محمد صلی الله علیه وسلم رسول خداست و اوصاف آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند. باتأسف باید گفت که: شعله‌ی حسادت، چنان خطرناک است که بعد از علم و آگاهی نیز فرو نمی‌نشیند.

«مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»: این انگیزه نامیمونی که در دل‌هایشان می‌جوشید وقتی ظاهر شد که با دلایل و براهین قاطع دریافتند که: محمد صلی الله علیه وسلم رسول الله است، همان رسولی که اوصاف او را در تورات و انجیل خوانده بودند، هکذا دریافتند که: دین شما دین حق است.

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»: پس ای مؤمنان آنها را ترک نموده و از آنها إعراض و روی گردانید، و آنان را بازخواست نکنید. فحوای آیه مبارکه می‌رساند که: با مخالفان نباید فوراً به خشونت برخورد کرد، گاهی لازم است حتی با علم به کینه و حسادت آنها، با ایشان مدارا نمود.

ولی نباید فراموش کرد که: فرمان عفو دشمن، به صورت موقت و تا زمانی است که مسلمانان دلسرد و دشمنان جسور نشوند. به یاد داشته باشید که: عفو، نشان و علامه ضعف نیست. خداوند بر انجام هر کاری تواناست و امروز نیز می‌تواند شما را بر دشمنان غالب گرداند.

«حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»: تا زمانی که الله به شما اجازه ی جنگ و قتال با آنها را می‌دهد. که عبارت است از قتل گروهی از یهودیان و تبعید برخی، و تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از ایشان که مسلمان شدند.

ابن عباس (رض) فرموده است: که آیه: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ». را آیه: «فَأَقْضُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (التوبة: 5)، منسوخ گردانید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (109)»: و بدانید که الله بر انجام دادن هر چیزی قادر است، پس هر وقت زمانش فرا رسید از آنان إنتقام می‌گیرد.

یادداشت:

کسی بعد از اسلام کفر بورزد، چنین شخصی مُرتد نامیده می‌شود، و در حق او احکام مرتدین تطبیق می‌شود و به نام دینی که به آن گرویده نسبت داده نمی‌شود، و احکام اهل آن دین به وی تعلق نمی‌گیرد، پس اگر مسلمانی یهودی و یا نصرانی شود؛ او را نمی‌توانیم یهودی یا نصرانی بنامیم، بلکه مُرتد گفته می‌شود و احکام یهود و نصاری را از نگاه حلال بودن ذبائح شان و جواز ازدواج با زنان ایشان؛ نمی‌گیرد. (بنقل از تفسیر کوثر: تفسیر سورة فاتحه و بقره از قریب الله مطیع).

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول این آیه حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: این آیه که در باره ی جمعی از یهودیان نازل شد که بعد از غزوه احد - برای مسلمانان گفتند: آیا ندیدید که بر سر شما چه آمد؟ پس اگر شما بر حق بودید، شکست نمی‌خوردید. پس برای شما بهتر است که به دین ما در آئید؟

دوست می‌دارند بسیاری از اهل تورات چون فحاض بن عازورا و زید بن قیس که دانشمندان ایشان بودند و امثال او. از اینکه شما را باز گردانند مراد حذیفه بن یمان (رض) و عمار بن یاسر (رض) است که فحاض و دوستان او حذیفه و عمار را دعوت به یهودیت می‌کردند حق سبحانه تعالی فرمود که یهود می‌خواهند که شما را پس از آنکه ایمان آوردید به دین یهودیت بازگردانند.

آنان گفتند می‌بینید که در واقعه احد به شما چه رسید و شما را چگونه شکست دادیم. اگر دین شما بر حق بود اینچنین شکست نمی‌خوردید پس به دین ما بازگردید که برای شما دین ما بهتر و شایسته تر است. عمار ایشان را جواب داد و گفت: شکستن پیمان و برگشتن از دینتان را چگونه می‌بینید؟ گفتند کاری بس مشکل و سخت است. عمار گفت: با محمد عهد بسته ام که تا زنده ام از دین وی بر نگردم.

حذیفه نیز گفت: خدا پروردگار من است و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر ماست و اسلام دین ماست و قرآن پیشوای ماست و کعبه قبله ماست.

پس عمار و حذیفه پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند. مصطفی گفت: اصبتم الخیر و افلحتما- پیروز آمدید، و به نیکی رسیدید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید (و با این دو وسیله روح و جسم اجتماع خود را نیرومند سازید و بدانید) هر کار خیری برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد الله (در سرای دیگر) خواهید یافت، خداوند به اعمال شما آگاه است. (۱۱۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آتوا» (آتئ): بپردازید. «تجدوه»: آن را خواهید یافت.

تفسیر:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»: و نماز را به پای دارید زیرا نماز سبب هر پیروزی و راهی به سوی سعادت است البته به شرط آنکه به نیکوئی اقامه گردد. و زکات را به مستحقان بدهید که زکات موجب پاک شدن قلب‌ها و کفاره گناهان و جلب کننده رضایت باری تعالی است.

«وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»: پس حق بدن نماز است و حق مال زکات و اگر چیزی را غیر از زکات به صورت نفلی بدهید همه این‌ها در نظر خداوند متعال محفوظ و مکتوب است و آن‌ها را در صحائف اعمال خود می‌بینید و ثواب آن را در پیشگاه حق تعالی کمائی می‌کنید.

از جمله «مِنْ خَيْرٍ» آیه مبارکه بر می‌آید که: مقدار کار خیر مهم نیست، هر کس به هر مقدار که می‌تواند باید انجام دهد.

«إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (110)»: به درستی که خدای تعالی به آنچه که شما از خیرات و صدقات و نفقات می‌کنید آگاه و بیناست هر چند این خیرات و صدقات در نظر ناچیز آید و از چشمها پنهان شود، از دید خداوند پنهان نمی‌شود. چه بسا خیرات بسیار اندک در نزد خداوند پاداش و مکافات بسیاری خواهد داشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (111 الی 113) درباره نظر یهودیان و مسیحیان درباره ی جنتیان، بحث بعمل آمده است.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾

و گفتند: (یهود و نصارا): هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این دروغ‌ها و اباطیل آنان است؛ بگو: اگر راستگویید دلیل و برهان خود را بیاورید. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هود»: جمع هاند؛ یعنی، توبه کننده، یهودیان. «نصاری»: جمع نصران و نصرانه، پیروان مسیح. «أَمَانِيُّهُمْ» (منی): جمع امانیت، آرزوهای آلوده و نادرست. «هاتوا»: بیاورید، حاضر کنید. «برهان»: دلیل روشن، حجت.

تفسیر:

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»: مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرمایند که این آیه در باره یهود مدینه و نصاری نجران نازل شد زیرا یهودیان می‌گفتند: جز یهودی هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود! و نصاری هم گفتند: جز نصرانی هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود پس هر گروهی از اهل کتاب یگدیگر را به گمراهی متهم می‌کرد.

در آیه متبرکه ملاحظه می‌داریم که: غرور دینی، باعث شد تا پیروان دین یهود، و پیروان دین مسیحیت خود را نژاد برتر و بهشت را در انحصار خود بدانند. باید گفت که همه امتیازطلبی و خودبرتربینی، از جمله آرزوهای خام و خیالی واهی آنان است طوریکه می‌فرماید: «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ»: لیکن این همه خیالات، گمانها و آرزوهای شان بی‌اساس و باطل بود که هیچ دلیلی در کتاب‌های آسمانی در مورد آن نازل نشده است.

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (111)»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: اگر در مورد ادعایتان راست می‌گویید، دلیل قاطع خود را در این مورد، برای ما بیاورید. ولی هرگز چنین چیزی را نمی‌توانند بیاورند. واضح است که: ادعای بدون دلیل محکوم است.

و هرگونه عقیده‌ای باید بر اساس دلیل باشد. قرآن عظیم الشان، مطالب خود را با دلیل بیان

کرده است و از مخالفان نیز تقاضای دلیل می‌کند. طوریکه خداوند متعال در آیه بعدی دلیل روشن و کلی را بیان داشته و می‌فرماید:

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

بلی! هر کس که مخلصانه روی به الله کند (و مُنقاد اوامر او گردد) در حالیکه نیکوکار باشد، پس پاداش او نزد پروردگارش است، و نه ترسی بر آنهاست و نه آندوهگین می‌گردند. (بنا بر این بهشت خداوند در انحصار هیچ طایفه‌ای نیست). (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَىٰ!»: رد سخن یهود و نصاری است. «أَسْلَمَ»: خالص و پاکدل گشت. «وجه»: در این جا کنایه از خود شخصی است که به بارگاه و قبله ی خدا روی می آورد. «مُحْسِنٌ»: نیکوکار.

تفسیر:

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: «بَلَىٰ» یعنی طبق آرزو و ادعاهایتان نیست، بلکه «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» هر کس اعمال خود را برای خدا خالص گرداند، و فروتن باشد، «وَهُوَ مُحْسِنٌ»: «وَهُوَ» و او در ضمن مخلص بودنش «مُحْسِنٌ» در عبادت پروردگارش نیکوکار باشد، به گونه‌ای که خدا را طبق شریعت او عبادت نماید، در ضمن باید گفت که نیکوکاری باید سیره‌ی انسان باشد، نه به صورت موسمی و فصلی. و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را تصدیق و از او پیروی کند، وارد بهشت می شود. در این متبرکه در می یابیم که: عمل مقبول الهی دو شرط دارد:

اول این که آن عمل، خالصانه برای خداوند متعال باشد.

دوم اینکه آن عمل، نیکو بوده و باشریعت خداوند متعال موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم در این حدیث شریف فرموده اند: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد: هر کس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

«فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (112)»: «فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» و پاداش او نزد پروردگارش است، و پاداش آنها بهشت و نعمت‌های آن می‌باشد، «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» و نه ترسی بر آنهاست و نه آندوهگین می‌گردند. پس به هر خیر و نیکی دست یافته و از هر امر ناگواری نجات می‌یابند. و از این آیه فهمیده می‌شود که هر کس چنین نباشد اهل جهنم و از هلاک کنندگان است. پس جز کسانی که مخلص بوده و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کرده‌اند هیچ احدی نجات نمی‌یابد.

هكذا از فحوای آیه مبارکه عَلَّتْ و ورود و داخل شدن به جنت را، تسلیم فرمان خدا و نیکوکار بودن می‌داند. یعنی رفتن به جنت به ادعا و شعار به کسی داده نمی‌شود، بلکه ایمان و عمل صالح لازم است. طوریکه گفتیم برای ورود به جنت، به جای خیال و آرزو، هم تسلیم خدا بودن و ایمان درونی لازم است و هم عمل صالح بیرونی.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾

و یهودی ها گفتند مسیحیان بر چیزی (از حق) نیستند (که قابل اعتماد باشد) و مسیحیان (نیز) گفتند که یهودیها بر چیزی (از حق) نیستند (که قابل اعتماد باشد) در حالیکه هر دو کتاب الله را تلاوت می کنند و (می دانند که عقیده هر دو خلاف کتاب الله است) همچنین آنانکه (کتاب آسمانی را) نمی دانند مانند سخن آنها را گفتند، پس الله حکم خواهد کرد در میان ایشان در روز قیامت در باره چیزی که در آن اختلاف می کردند. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيْسَتِ عَلَى شَيْءٍ»: برحق نیستند. «يَتْلُونَ»: می خوانند.
«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: نا آگاهان از مشرکان عرب و دیگران نیز چنین می گویند.

شان نزول آیه 113:

«یهودیان گفتند: «مسیحیان برخوردار (از) هیچ (حقیقتی) نیستند» و مسیحیان گفتند: «یهودیان برخوردار (از) هیچ (حقیقتی) نیستند». حال آنکه (همه) آنان کتاب (آسمانی) می خوانند. همچنین کسانی که (از حق چیزی) نمی دانند (سخنی) مانند سخن آنان گفتند، خداوند روز قیامت در (باره) آنچه که در آن اختلاف می کردند، بین آنان فیصله می کند». همچنان ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: روزی مسیحیان نجران نزد رسول الله آمدند و اتفاقاً دانشمندان یهود نیز در آنجا حضور یافتند. بین آنها و مسیحیان منازعه ای در گرفت. رافع بن خزیمه گفت: دین شما پایه و اساسی ندارد. و نبوت عیسی علیه السلام و کتاب او انجیل را انکار کرد. شخصی از اهل نجران در جواب او به یهودیان گفت: دین شما پایه و اساس ندارد. و نبوت موسی علیه السلام را تکذیب و کتاب تورات را انکار نمود. در این باره آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ نازل شد». (طبری 1813 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد به همین عبارت روایت کرده است).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه: ترسیم مجددی از سیمای متعصب اهل کتاب را به بیان میگیرد که هر گروه در صدد نفی گروه دیگر است، طوری که می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ»: یعنی یهود به حضرت عیسی علیه السلام کافر شده و گفتند: نصاری دینی صحیح و معتبر ندارند، پس آیین آنها باطل است.

«وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ»: و نصاری درباره ی یهود همانند آن را گفتند و به حضرت موسی علیه السلام کافر شدند.

هر طایفه ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خود اختصاص دادند، در حالی که شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق و انمی دارد.

باید یادآور شد بادر نظر داشت اینکه همه در مقابل اسلام و مسلمانان یکدستند، و همه در دشمنی و ضربه وارد کردن بر اسلام و مسلمانان همکارند، ولی در میان خود - یکدیگر

را تکفیر نموده و باهم دشمنند، چون هریک بر این باورند که دین حق همان دینی است که ایشان بر آنند، و دین گروه‌های دیگر را باطل می‌دانند.

در ضمن قابل یاد دهانی میدانم: کسی که حق را شناخته و رد می‌کند، قبیح‌تر است از کسی که حق را بسبب جهل رد می‌کند. چون شخص دومی عذری دارد، اما شخص اول هیچ عذری ندارد.

« وَ هُمْ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ »: در حالی که یهود تورات را می‌خوانند و نصاری انجیل را، پس آگاهانه کفر را برگزیده‌اند.

باید گفت در صورتیکه تعصب و خودخواهی در یک محیط و یک جماعتی حاکم باشد، علم هم نمی‌تواند آنانرا هدایت کند. اهل کتاب قادر به تلاوت آن بودند ولی به خاطر داشتن روحیه‌ی انحصارطلبی تلاوت‌ها هم کارساز نبود.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»: همچنین مشرکان عرب نیز سخنانی مانند سخنان اهل کتاب گفتند، آنها می‌گفتند: دین محمد بر حق نیست.

یعنی: امت‌های قبل از یهود و نصاری نیز که به کتاب‌های آسمانی علمی‌نداشتند، همین سخن را گفتند، در فضای آمیخته به تعصب، عالم و جاهل همانند هم فکر می‌کنند. ملاحظه میشود که: مشرکان جاهل همان حرفی را بر زبان جاری ساختند که تلاوت کنندگان تورات و انجیل آنرا می‌گفتند.

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (113)»: یعنی در روز قیامت خدا در بین یهود و نصاری قضاوت کرده و درباره‌ی اختلاف آنها در امر دین در بین آنها حکم عادلانه صادر خواهد کرد.

شان نزول آیه 113:

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: وقتی که مسیحیان نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند، اخبار یهود پیش آنها آمده و در حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم با آنان نزاع کردند. یکی از یهودیان به نام رافع بن حرمه گفت: شما بر دین صحیحی نیستید، سپس به حضرت عیسی علیه السلام و انجیل کافر شد و آن دو را انکار کرد. یکی از نصاری نجران نیز به یهودیان گفت: شما بر دین درستی نیستید، آنگاه حضرت موسی و تورات را منکر شد. آنگاه الله متعال آیه‌ی « وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ » را نازل کرد. (مختصر ابن کثیر 108/1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (114 الی 115) در باره منع داشتن از داخل شدن به عبادتگاهها و درستی نماز در هر جا و مکانی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

و کیست ظالم‌تر از کسیکه نگذارد در مساجد الله نام او برده شود و در ویرانی آن بکوشد؟ همان گروه را لایق نبود که داخل شوند در مسجدها مگر اینکه ترسان باشند (از عقوبت الهی)، (پس) برای آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب بزرگ در پیش دارند. (۱۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أظلم»: ستمکارتر، ظلم، یعنی؛ قرار دادن هر چیز در غیر جای خود. «مساجد»: جمع مسجد، مکان سجده عبادتگاهها، پرستشگاهها. «خزئ»: رسوایی، بدنامی.

تفسیر:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»: هیچکس ظالمتر آن کس نیست که بندگان الله تعالی را از ذکر او، ادای نماز، تلاوت قرآن و آموختن آن و تسبیحش و یا تعلیم علم نافع که در یکی از مساجد می آیند، منع کند.

میخواهم یک مطلب را باتمام صراحت بیان کنم که: دشمن از در و دیوار مسجد در خوف و حراس نیست، بلکه ترس، خوف و تشویش اش از زنده شدن نام الله و بیداری مسلمانان است.

«وَسَعَى فِي خَرَابِهَا»: و هیچکس ظالمتر از کسی نیست که مساجد را ویران و یا تخریب می کند و یا بر بنای آن اعتراض می نماید. باید گفت که: ویرانی و خرابی مسجد تنها با بیل و کلنگ و یا سایر وسایل تخریبی و معماری نیست، بلکه هر برنامه ای، هر پروگرامی بصورت خلاصه هر مانع که از رونق مسجد بکاهد، و مسجد را از مسیر اصلی اش خارج سازد، بمثابه تلاش در خرابی بشمار می رود.

همانطور که رومی ها بیت المقدس را ویران کردند. یا این که سعی کند که طاعات و عبادت در آنها چون تعلیم و آموختن علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و أمثال آن از فعالیت های مشروع دیگر صورت نگیرد؟ چنان که مشرکان در روز حُدیبیه با رسول الله صلی الله علیه وسلم همین کار را کردند، آنگاه که آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و همراهان، صحابه جلیل القدر شان را از ورود به مکه معظمه بازداشتند، این کثیر قول دوم را ترجیح داده. و ابن جریر از ابن زید روایت کرده است: روز حُدیبیه هنگامی که مشرکان رسول الله را از دخول به مکه مانع شدند این آیه نازل گردید. (طبری 1828 از ابن زید که نامش عبدالرحمن بن زید بن أسلم است روایت کرده).

یادداشت:

خواننده معزز: مطابق روایات تاریخی بیت المقدس تقریباً دوبار تخریب، 23 بار محاصره، 44 بار مورد تصرف و بازپس گیری و 52 بار مورد هجوم قرار گرفته است. «أَوْلَيْكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ»: عقاب چنین اشخاصی این است که داخل این مساجد نشوند مگر خوار، ذلیل و بیمناک، از هیبت الله متعال که پروردگارشان است، به مساجد وارد می شدند زیرا مساجد خانه های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار ربا جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شما نشود. این جزا موافق عملکردشان است؛ زیرا آن ها مؤمنان را می ترسانند. این کار با مشرکان زمانی صورت گرفت که در حال اسارت و ذلت وارد مساجد شدند و در زمان حضرت ابوبکر صدیق (رض) نیز چنین کاری با مرتدان زکات انجام شد. «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ»: یعنی خفت و خواری این جهان از آن آنان است. یعنی: برای این گروهی که مساجد الله متعال را ویران کرده و از ذکر نام خداوند متعال در آنها جلوگیری می کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه دست مؤمنان جهادگر در راه دینش بر آنها وارد می سازد، بدین گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می کشند، به اسارت می گیرند و بر آنان جزیه وضع می کنند.

باید گفت: ظلمی که ضرر آن به مردم می‌رسد موجب دو نوع عقوبت می‌شود: یکی عقوبت دنیوی تا سینه‌های مظلومین را شفا بخشد، و دومی عقوبت اخروی که بزرگتر خواهد بود. طوریکه می‌فرماید: «وَأَلْهَمُوا فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (114)»: در آخرت عذابی دردناک و طاقت فرسا به سراغ آن‌ها خواهد رفت. طبیعی است هرگاه کسی ظالم‌تر از آنکه در راستای ویرانی مساجد تلاش می‌کند نباشد در همین راستا پاداش‌دارتر از کسی که در راستای آبادانی مساجد با طاعت و عبادت تلاش می‌نماید نیز نمی‌باشد. قابل یادآوری است که: مسلمانان همه در مساجد الله یکسانند و همه حق عبادت در آن را دارند، و منع کسی از عبادت در خانه‌های الهی ظلمی است که موجب عقوبت می‌شود.

شأنزول آیه ی 114:

الف: کلبی می‌فرماید: ططلوس رومی و جنگاوران نصارا بر بنی اسرائیل یورش بردند، جنگجویانش را کشتند، فرزندانش را اسیر، تورات را تحریف، بیت المقدس را ویران و آن را از لاشه ی گندیده پُر کردند. قناده و سدی گفتند آن کس بخت نصر بود که به همراهی نصاری روم با وی برخاستند، و به جنگ یهودان رفتند، و بیت المقدس را خراب کردند، تا اینکه دیگر باره مسلمانان آن را بنا نهادند و مسجد ساختند.

ب: عطا می‌فرماید: مشرکان مکه، مسلمانان را از عبادت در مسجدالحرام منع می‌کردند، یا به قول ابن جریر، در رویداد خدیبیه از ورود پیامبر و مسلمانان به داخل مکه و طواف کعبه، جلوگیری به عمل آوردند.

خواننده محترم!

در هر صورت، هدف از مفهوم کلی این آیه، عام بودن سبب است و دو بند بالا با آنچه «تیطس یا ططلوس رومی» پیش آورد؛ یکی است. و حدود هفتاد سال پس از مسیح به قدس رفت، آن را تخریب نمود و به صورت تپه ای از خاک در آورد، پیکر (هیكل) سلیمان را منهدم کرد و قسمتی از تورات نسخ شده را - که مسیح، یهودیان را از آن هشدار داده بود - سوزاند.

و، همچنین ویرانگری های صلیبیون که بیت المقدس و بسیاری از سرزمینهای مسلمانان را به یغما بردند، مردم را از ورود به مسجدالاقصی بازداشتند و مساجد فراوانی را ویران نمودند. این چپاول و اِشغالگری و کشتار و ویرانگری - بسی سخت تر از پیش - اکنون در این عصر تمدن و پیشرفت (!) پی درپی از یهودیان - بخصوص صهیونیست ها و هم پیمانانشان - روی می دهد و بسیاری از مساجد فلسطینیان را به آتش و خون می کشند و همواره می کوشند تا بار دیگر مسجدالاقصی را ویران کنند و نامش را از تاریخ حذف نمایند.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

(با بند کردن مساجد، عبادت الله بند نمی‌شود زیرا) برای الله است جانب مشرق و جانب مغرب، پس به هر طرف که روی کنید (برای عبادت الله) همانجاست روی الله؛ همانا الله دارای فضل گشاده و داناست. (115)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيْنَمَا»: هر جا، هر سو. «تُوَلُّوا» (ولی): روی کنید. «ثم»: آن جا، وجه الله: جهت و قبله ی خدا. «واسع»: دربر گیرنده، فراگیر.

تفسیر:

«وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»: یعنی مشرق و مغرب از آن الله است. منظور تمام کره‌ی زمین است. «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»: یعنی به امر او به هر جهت رو کنید، همان جهت قبله‌ی مورد رضای اوست و از شما می‌پذیرد. یعنی هرکاری که به فرمان الهی بوده باشد و رنگ الهی داشته باشد، وجه‌الله و عبادت است. مفسران می‌نویسند: این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می‌کند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار بر مرکبشان به هر سویی که می‌رفت، نماز می‌گزاردند. مفسران در شأن نزول این آیه مینویسند که: رسول صلی الله علیه وسلم در مسیر حرکت از مکه به سوی مدینه به هر سمت و جهتی که شتر سواریش در حرکت بود نماز را اداء می‌کرد. ابن عمر (رض) فرمود: این آیه: «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»: «پس به هر کجا روی آورید، روی الله آنجاست» در همین باره نازل گردیده است. (صحیح مسلم 700). همچنان عبدالله بن عامر بن ربیع از پدرش روایت کرده‌اند: در یک شب تاریک با رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر بودیم و نمی‌دانستیم که قبله کدام سمت است، هرکس روبروی خود نماز خواند و در آن قسمت نشانه گذاشت، چون صبح شد به رسول الله صلی الله علیه وسلم یادآوری کردیم. پس الله عزوجل «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» را نازل گردانید. (سنن ترمذی 2957) و ارواء الغلیل از البانی (291) و فرمود: این حدیث حسن است.

این حکم وقتی قابل تطبیق است که جهت قبله بر نمازگذار پوشیده بماند، یا وقتی که مسلمان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا کند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار بر مرکبشان به هر سویی که حرکت می‌کرد نماز اداء می‌کرد. این آیه در رأی جمهور علماء منسوخ است زیرا چنانکه ابن جریر طبری می‌گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می‌پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن عباس (رض) می‌گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا داناتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنانکه در فوق بیان یافت.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقهاء (أبوحنیفه، مالک و احمد علیهم رحمه الله و برکاته) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می‌باشد. اما شافعی می‌گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می‌باشد. لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هر سویی که روی آورد - در میان فقهاء اختلافی نیست.

«إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (115)»: الله بسیار فراگیر و گشایشگر است و همه چیز را می‌داند. یعنی خدای بلند مرتبه، محدود، تنگدل، تنگ نظر و تنگ دست نیست و آن گونه هم که شما تصور و قیاس کرده اید نیست، بلکه هم قلمرو او وسیع است و هم زاویه‌ی دید و دایره‌ی فیض او و هم او این را می‌داند که کدام بنده او، در چه جایی، چه زمانی و با چه نیتی او را یاد می‌کند.

فلسفه روی کردن بسوی قبله:

فلسفه ی روی کردن به قبله (کعبه)؛ هدف خدای است که مکان، او را محدود نخواهد کرد. خدا، یگانه قبله ی عبادت کنندگان، گردآورنده ی احساس و عواطف آنان در جهت دنبال کردن هدف نهایی و یگانه ای است و چون بنده ی یکتاپرست - به طور مستقیم - نمی تواند وجه معبود خود را دریابد و به آن روی کند و از این راه ذات او را در چیزی از آفریده هایش محدود و محصور گرداند؛ بنابراین، مکان مخصوصی را - که بندگانش به آنجا روی عبادت کنند - مشروع و جایز فرمود، انگار روی کردن به آن مکان، همانند روی کردن به وجه ذات اوست.

شان نزول آیه 115:

مسلم، ترمذی و نسائی از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسیر حرکت از مکه به سوی مدینه به هر سمت و جهتی که شتر سواریش در حرکت بود نماز نافله را أداء می کرد. پس ابن عمر (رض) « **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ** » را قراءت کرد و گفت: این آیه در همین باره نازل گردیده است. (صحیح است، مالک 1 / 151، احمد 2 / 66، بخاری 1096، مسلم 700، ابوداود 1224، نسائی 1 / 243، ابن جارود 270 و ابن حبان 2421 از ابن عمر روایت کرده اند).

- حاکم از ابن عمر (رض) روایت کرده است: خدای بزرگ « **فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ** » را نازل کرده است که به هر سمت شتر سواریت روان بود به همان جهت نماز نافله (مستحبی) را أداء کن، حاکم می گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است. (صحیح است، طبری 1842 و حاکم 2 / 226 روایت کرده اند، حاکم این را به شرط مسلم صحیح می داند و ذهبی هم با وی موافق است).

این صحیح ترین روایت از روی اسناد است که در شان نزول این آیه آمده است و گروهی به آن اعتماد کرده اند، اما در این حدیث به صراحت بیان نشده که سبب نزول آیه همین چیزی است، بلکه گفته شده در باره ادای نماز نافله فرستاده شده است.

- ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق علی بن ابوظحله از ابن عباس (رض) ب روایت کرده اند: وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کرد خدای عزوجل به او امر فرمود که به سوی بیت المقدس نماز بخواند، یهود از این بابت شادمان شد. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیش از ده ماه رو به سوی بیت المقدس نماز خواند، اما قبله ابراهیم علیه السلام را بیشتر دوست داشت و همواره دعا می کرد و منتظر رسیدن وحی آسمانی بود. پس الله متعال آیه: « **اَقُولُوا وَجُوهَكُمْ شَطْرَهُ** »، روی خود را به سوی مسجدالحرام کنید» (بقره: 144) را نازل کرد.

یهودیان ایراد گرفتند و گفتند: چه چیز مسلمانان را از قبله ای که به سوی آن نماز می خواندند برگرداند. پس خدا آیه: « **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ** » (بقره: 115) و « **فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ** » را نازل کرده. اسناد این روایت قوی است، و معنی نیز آن را مساعدت می کند، پس باید به آن اعتماد کرد. در شان نزول این آیه مبارکه روایات دیگری نیز تذکر رفته که از ذکر همه آن صرف نظر میکنیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (116 الی 118) موضوعات اهل کتاب و مشرکان، نسبت دادن فرزند

به ذات خداوند متعال، درخواست سخن گفتن از خدا با آنان، مورد بحث قرار گرفته است. **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِثُونَ ﴿١١٦﴾** و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند: الله (برای خود) فرزندی گرفته، او پاک و منزّه است. بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از اوست، و همه فرمانبردار او هستند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُبْحَانَهُ»: خدا پاک و بی عیب است. «قَانِثُونَ» (قَنْت، قُنُوتاً): خاشعان، فروتنان، خاکساران.

تفسیر:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»: این گفته‌ی یهود و مشرکان و نصاری است. یهود می‌گفتند: عَزِيزُ پسر الله است «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» (آل عمران، 191) و نصاری (مسیحیان) می‌گفتند: حضرت عیسی پسر الله است! «وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (بقره، 177). و کفار عرب گفتند گفتند: فرشتگان دختران الله می‌باشند. «يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ» (حج، 40). «پس الله متعال ادعای همه را تکذیب کرد و بر این توهم غلط و نابجا، و ذات خداوند را از چنین نسبتی‌هایی منزّه می‌داند. و فرمود: «سُبْحَانَهُ»: و الله متعال از باطل سرایی‌های ایشان اعلان بیزاری نموده و پندارهای باطلشان را رد کرده فرمود که ذات او از سخنان این گروه‌ها که به وی برگزیدن فرزند را نسبت می‌دهند پاک و منزّه است.

«بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: خدایی که همه آسمان‌ها و زمین در برابر او تسلیم هستند، بلکه هر آنچه که در زمین و آسمان‌ها است به شمول عزیز و عیسی علیه السلام، همه بندگان تابع و خاشع او هستند که هرگز از عبادت و نیایش او سرکشی نمی‌کنند، پس چگونه می‌توانند فرزندان الله باشند؟

«كُلٌّ لَهُ قَانِثُونَ (116)»: «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عباس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که الله ا فرمود: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَرَعَمَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ، فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ اتَّخَذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا» (صحیح بخاری (4482)). «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و برایش شایسته نبود که مرا تکذیب کند، و دشنام داد و برایش شایسته نبود که مرا دشنام دهد؛ تکذیب وی مرا از این قرار بود که او پنداشته است که من قادر به بازگرداندن خلقت او به شکل اول آن نیستم. اما دشنام دادن او در گفته اوست که می‌گوید: من فرزند دارم، در حالیکه من پاک و منزّه هستم از آن که همسر و فرزندی داشته باشم».

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾

به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین از عدم و بدون هیچ نمونه است و چون ایجاد چیزی را فیصله کند، به آن می‌گوید: «باش»، پس می‌شود. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدِيعُ»: نوآفرین، آفریننده ای که به الگو و نمونه نیاز ندارد. «قَضَىٰ»: اراده اش چنین بود، خواست.

تفسیر:

«بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: حق تعالی ایجاد گر آسمان ها و زمین است بدون اینکه نمونه‌ای از قبل برای آنها وجود داشته باشد، این در مورد خلق؛ «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (117)»: و اما در مورد این امر باید گفت که: خداوند متعال چون هروخت کاری را بخواهد با تقدیر کند پس غیر از این نیست که به آن چیز می گوید: باش (کن) پس بباشد (فیکون)، بدون امتناع و معطلی و مهلت به وجود می آید. و در جای دیگر از قرآن آمده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. پس / 82»

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَنْزِيلًا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾

و آنانکه نمی دانند گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! و یا (چرا) معجزه و نشانه ای برای ما نمی آید؟!» کسانی که پیش از آنان نیز بودند همین گونه سخن می گفتند، دل‌هایشان به یکدیگر همانند است. همانا ما آیات و نشانه ها را برای گروهی که یقین دارند، آشکار و روشن ساخته ایم. (۱۱۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ»: چرا خدا با ما حرف نمی زند؟ «تَشَابَهَتْ»: همانند بوده است، همگون بوده است. «يُوقِنُونَ»: یقین دارند، باورشان راست است.

شان نزول آیه 118:

ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رافع بن حریمله به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اگر همانطوری که ادعا می‌کنی، فرستاده خدا باشی از او بخواه با ما صحبت کند تا سخنان او را بشنویم، در این باره الله متعال آیه: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» را نازل کرد. (طبری 1864 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده است).

تفسیر:

یکبار دیگر در آیه متبرکه ذیل تقاضای نابجا از سوی گروهی ناآگاه از کفار که در برابر دعوت رسول الله صلی الله علیه چنین می‌گویند: چرا خداوند مستقیماً با خود ما گپ نمی زند؟ و یا اینکه چرا بر خود ما آیه نازل نمی‌شود؟! مطرح شده است.

قرآن عظیم الشان برای جلوگیری از اثرات نادرست احتمالی اینگونه سخن‌های یاه و بی‌جا بر سایر مسلمانان و دل‌داری به رسول الله صلی الله علیه وسلم، این درخواست و سریالی آنان را خیلی عادی تلقی کرده و بیان میدارد که مطرح کردن همچو سوالات چیزی جدید نیست، و کفار قبل از اینها نیز از انبیای پیشین چنین توقعات نابجا را مطرح ساخته اند طوری‌که می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: منظور مشرکین نادان یعنی کفار قریش است؛ جاهلان و نادانان گفتند: «لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ»: چرا خداوند با ما شفاهاً یا از طریق وحی سخن نمی گوید که تو پیامبر او هستی؟

ملاحظه میداریم که: مجادله و کشمکش اهل باطل همیشه مبنی بر باطل می‌باشد، عناد و سرکشی و خودخواهی پیشه ایشان است. و کسی که حق را نمی‌پذیرد در حقیقت جاهل و نادان است. در ضمن قابل یادآوری است که: اصالت به تلاش و لیاقت است، نه تقاضا و توقع. گروهی هستند که به جای تلاش و بروز لیاقت، همیشه توقعات نابجای خود را مطرح می‌کنند.

«أَوْ تَأْتِينَا آيَةً»: یا چرا آیه و دلیلی نمی آید که دلیل و برهان بر صدق پیامبریت باشد؟! ولی هدف آنان از همه ی این درخواستها، چیزی جز خود خواهی، سرپیچی از فرمان حق، دشمنی و کینه توزی، تحقیر آیات الهی و انکار قرآن نبود.

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»: همچنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند (یهودان و مسیحیان) مانند گفتار ایشان. و بر پیغمبران اقتراح کردند. (خواستار شدن از دیگران که مطلبی یا کاری بقریحه و ذوق خود پدید آورند) آنها بعد از ظهور معجزات. «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»: دل‌های کفار و منکران اهل کتاب در سخت دلی و کفر و سوالات و اقتراح و عناد و ستیزگی به یکدیگر شبیه است. این قسمت از آیه، به منزله ی تسلیت خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد.

« قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (118)»: هر آینه نشانه های توحید و نبوت را برای قومی که خواستار یقین اند فرستادیم و سخنان خود را به وضوح برای آنان بیان کردیم. یعنی تنها کسانی از آیات الله بهره می‌برند که موقنون یعنی مردمان بایقین می‌باشد. ولی آنان که خداوند متعال بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی‌شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیه دیگری آمده است.

قابل یادآوری است که: در تبیین این آیه مبارکه در سوره های مختلف آیه های متعددی زینت بخش مطلب است از جمله: (سوره انعام / 124)، (سوره اسراء/آیات 90 تا 93)، (سوره فرقان / 21)، (سوره مدثر / 52) و غیره... باید بعرض رسانید که سنت الهی اتمام حجت و بیان دلیل است، نه پاسخگویی به خواسته ها و تمایلات نفسانی هر کس.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (119 الی 123) درباره موضوعات: برحذر داشتن از پیروی یهود و نصاری، یادآوری نعمت و هشدار از سزا های روز آخرت، بحث بعمل آمده است. **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾** همانا ما تو را به حق مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. و در باره دوزخیان از تو پرسیده نخواهد شد. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: همراه حق، قرآن، اسلام. «جحیم»: آتش سوزان، برافروخته. «أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»: دوزخیان.

تفسیر:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»: بدرستی تو را ای محمد به حق و راستی و سزاواری با شریعت و نبوت و دین استوار فرستادیم، حضرت ابن عباس (رض) در این مورد می فرماید: «یعنی تو را مژده‌دهنده بهشت و بیم‌دهنده از دوزخ فرستادیم». در قرآن عظیم الشأن در می یابیم که: در برابر هر تضعیف روحیه‌ای از طرف دشمن، نیاز به تقویت و تسکین روحی از طرف الله سبحانه و تعالی مطرح می‌گردد. بطور مثال در آیه قبل بهانه‌های کفار نقل شد، در این آیه پیامبر صلی الله علیه و سلم با کلمه «بِالْحَقِّ» تأیید و تقویت می‌شود.

«وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (119)»: یعنی بعد از این‌که در دعوت آنها تلاشت را

کردی، دیگر مسؤول افراد بی‌ایمان نیستی. یعنی پرسیده خواهی شد در روز قیامت که چرا مشرکان بر تو ایمان نیاوردند. وظیفه تو رساندن وحی و رسالت به آنهاست و ما به حساب اهل گمراهان در روز قیامت رسیدگی خواهیم کرد.

پیامبر اسلام هرگاه حُجَّت را بر مردم تمام کند دیگر مسؤول گمراهی کسی نیست؛ زیرا خود گمراه، جرم مسؤولیت خود را متحمل می‌شود و به جزای اعمال خود در آتش دوزخ می‌رسد؛ چون چنین شخصی عذری ندارد و قبلاً برایش راه بیان شد و دلیل و برهان ارائه گردید.

ای رسول گرامی! ما تو را همراه منطق حقّ برای مردم فرستاده ایم تا از طریق بشارت و اِنذار، آنان را نسبت به سعادت خودشان آشنا کنی. اگر گروهی بهانه جویی کرده و از پذیرش حقّ سرباز زدند و توقع داشتند که بر آنان وحی نازل شود، تو مسؤول دوزخ آنان نیستی، تو فقط عهده دار بشارت و اِنذاری، و مسؤول نتیجه و قبول یا ردّ مردم نیستی.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾

و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نخواهند شد تا اینکه (بطور کامل تسلیم خواسته های آنها شوی و) از دین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی. بگو: البته هدایت الله هدایت حقیقی است. و اگر از خواهشات و آرزوهایشان پیروی کنی پس از اینکه علم و آگاهی به تو آمده است، هیچ مددگار و یآوری از جانب الله برایت نخواهد بود. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِلَّتَهُمْ»: دین آنان. «هُدَىٰ اللَّهِ»: اسلام. «لَئِنَّ»: لام برای قسم است. «مِنَ الْعِلْمِ»: وحی از جانب الله. «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ»: از سوی الله برای تو نیست.

«وَلِيٍّ»: یاور، سرپرست. «نَصِيرٍ»: مددکار و دستگیر.

تفسیر:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»: اگر تمام پیشنهادات یهود و نصاری را هم قبول کنی و آرزوهایشان را هم برآورده سازی، از تو راضی نمی‌شوند. زیرا مطلب آنها آوردن معجزاتی که به تو پیشنهاد می‌کنند نیست، بلکه مطلب اصلی آنها برگردانیدن تو از دین و ائینت به دین و ائین خودشان و پیروی تو از خواسته‌های نفسانی ایشان است. و این شیوه هر بدعت گذار و پیرو هوی و هوس است که جز پیروی از خواهشات نفسانی خود، چیزی دیگری را از اهل حق نمی‌خواهند و بدون آن از ایشان راضی نمی‌گردند.

در نهایت امر باید جداً متوجه باشید که دشمن، به کم راضی نمیشود. فقط با سقوط کامل و محو کامل مکتب و متلاشی شدن اهداف شما راضی می‌شود.

در ضمن قابل یاددهانی: اگر شخص مسلمانان احساس و مشاهده کردند که کفار از دین آنان راضی هستند، باید در دینداری خود تردید و تشکیک بعمل آرد. دینداری کافرپسند، همان کفر است.

«قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: واقعاً اسلام دین حق است و غیر آن گمراهی است. همچنان به ایشان بگو: هدایت حقیقی تنها هدایت الهی است، نه آنچه که شما به آن عقیده دارید از شریعت‌های منسوخ و کتاب‌های تحریف شده.

« وَ لَئِنْ اِتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ »: و اگر از تحریفاتی که در کتب شان است و از بدعت‌هایی که در دین خود به وجود آورده‌اند و از احکام و باورهای نامشروع شان پیروی کنی و با آنها سازش کنی، نباید فراموش کرد که داشتن رابطه با اهل کتاب نباید به قیمت صرف نظر کردن از اصول باشد. جذب دیگران بلی، ولی عقب نشینی از اصول به هیچ صورت نه.

« مَا لَكَ مِنْ آلِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (120) »: پس هیچ کسی تو را از عذاب الهی نمی‌تواند نجات دهد و یار و یآوری نخواهی داشت.

این هشدار شدید الهی است که متوجه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گردید و در عین وقت مراد این آیه، امت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد که هوشیار و بیدار باشند تا در دام هوی‌ها و هوس‌های باطل‌گرایان و افکار و باورهای بی‌ارزش آنان نیفتند و مبدا روزی رضایت و خشنودی بدعت‌گزاران را بجویند. و اگر کسی چنین کند، پس خواری و ذلت و تنهایی دامنگیر او خواهد شد.

مفسیر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی می‌نویسد: این آیه دلالت بر تحریم موالات با یهودیان و نصرانیان و پیروی از دین‌شان و یا تشبه به آنها دارد و بیان می‌دارد که دشمنی آن‌ها با یک مسلمان تا زمانی است که دین خود را ترک کند و وارد دین آن‌ها شود.

همچنان این آیه در عین این‌که خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است، خطاب به همه مسلمانان در طول تاریخ نیز هست که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آنکه تسلیم بی‌چون و چرای آنان شوید و از اصول و ارزشهای الهی کناره بگیرید. ولی شما باید با تمام قاطعیت جواب رد به آنان بدهید و بدانید تنها راه سعادت، راه وحی است نه پیروی از تمایلات این و آن.

اسباب نزول آیه 120:

ثعلبی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود مدینه و نصاری نجران همواره آرزو داشتند که سرور کائنات به سوی قبله ایشان نماز بخواند، چون الله متعال کعبه را قبله مسلمانان قرار داد، این امر بر آن‌ها دشوار آمد و از تأیید دین‌شان در نظر رسول اکرم مأیوس شدند. پس آیه: « وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى » نازل شد.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

کسانی که کتاب آسمانی، به آنها داده‌ایم (یهود و نصاری) و آن را طوری که حق خواندنش است تلاوت می‌کنند، ایشان به آن ایمان می‌آورند و هر کس به آن کفر ورزد پس آنان زیانکاران‌اند. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَاسِرُونَ»: زیانکاران

تفسیر:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ»: کسانی که به آنان کتاب دادیم، آنها جمعی از یهود و نصاری بودند که مسلمان شدند.

به قولی: مراد از آنان مسلمانان‌اند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتاب‌اند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در شأن نزول آیه مبارکه آمده است: آیه درباره کسانی نازل شد که همراه

جعفر بن ابی طالب باکشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعاً چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند».

طوریکه مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در یهود نیز، يك دسته مردم مختصری بودند که انصاف داشتند، و تورات را به دقت، إمعان و مذاقه تلاوت کرده، به قرآن ایمان آوردند؛ مانند عبد الله بن سلام و رفقای او، رضی الله عنهم؛ این آیه در شأن ایشان است که تورات را به دقت مطالعه کردند و به موهبت ایمان نائل شدند.

«يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ»: به درستی آن را مطالعه می‌کنند و همان‌طور که نازل شده است آن را می‌خوانند. یعنی: اینان از کتاب الله پیروی کرده و به احکام آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن مسعود (رض) از جمله: «يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» است.

ولی عمر بن خطاب (رض) در تفسیر آن فرموده است: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به الله متعال پناه می‌برند». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز چنین می‌کردند. «أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ»: آن گروه به موهبت الهی به کتاب ایمان آوردند و به ایمان نائل شدند.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (121)»: یعنی هر کس به قرآن کافر باشد، زیانمند دنیا و آخرت است. یعنی جزای چنین کسی زیان، هلاکت و عذاب همیشگی است.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾

ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان (هم عصرتان) برتری بخشیدم. (۱۲۲)

«فَضَّلْتُكُمْ»: شما را برتری دادم.

تفسیر:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (122)»: ای بنی اسرائیل! (ای فرزندان یعقوب) از آن نعمتی که به شما ارزانی داشته و این که شما را بر مردمان (هم عصرتان) برتری بخشیده ایم، یاد کنید.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

و از روزی بترسید که کسی به داد کسی نمی‌رسد و بدلی از آن پذیرفته نمی‌شود و شفاعت به او سودی نمی‌رساند، و نه آنها یاری خواهند شد. (۱۲۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاتَّقُوا»: بترسید. لا تجزي (جری): بی نیاز نمی‌کند، به کار نمی‌آید.

«لا تجزي نفس عن نفس شيئاً»: فدیة به جای کسی پذیرفته نمی‌شود، کسی عوض دیگری چیزی نمی‌پردازد.

«عَدْلٌ»: فدیة، همانند. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»: آنان از عذاب بازداشته نمی‌شوند.

تفسیر:

«وَأَنْفُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»: و با انجام طاعت و عبادت و دوری از معصیب و منکرات از روز قیامت بترسید، روزی که هیچکس برای کسی دیگر نفعی رسانیده نمی‌تواند، چون هرکس در گرو اعمال خویش است.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ»: و جهت دفع عذاب فدیهای نیز از کسی گرفته نمی‌شود، «وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ»: و شفاعت هیچکسی برایش سودی در بر ندارد؛ چون به الله کافر بوده است. «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ. وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ(123)»: و شفاعت‌گری نیز که منفعت برساند نیست و اگر کسی کافر شود این شفاعت‌گر نمی‌تواند او را وارد جنت کند و یا دوزخ را از او دفع نماید. کسی که به یاد روز قیامت و تحولات ترسناک آن باشد از پروردگار دانای غیب می‌ترسد و از گناهان دست برمی‌دارد. تفسیر نظیر این دوآیه مبارکه، در آیات (47 و 48) از همین سوره به بیان گرفته شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (124 الی 129) موضوعاتی در بارهٔ آزمودن ابراهیم، ویژگیهای بیت الحرام، فضائل مکه، تجدید بنای بیت الحرام و دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام و حضرت اسماعیل علیهم السلام، به بحث گرفته شده است.

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

و (یاد کنید) هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی امتحان کرد و آن را به طور کامل انجام داد. الله فرمود: تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم، گفت: و از دودمان من (نیز) پیشوایان مقرر کن) فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد. (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابْتَلَىٰ» (بَلَا بَلًا): آزمایش کرد. «كَلِمَاتٍ»: دستورات به شیوه ی امر و نهی....
 «أَتَمَّهُنَّ»: آن تکالیف و دستورات را به خوبی انجام داد. «جَاعِلٌ»: قرار دهنده، سازنده.
 «إِمَامًا»: قده، پیشوا، راهنما در دین. «ذُرِّيَّتِي»: خاندانم، فرزندانم.

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام در بین انبیاء، مقام و منزلت خاصی دارد. نام آن بزرگمرد تاریخ بشریت، 69 مرتبه و در 25 سورهٔ قرآن عظیم الشان تذکر یافته است و از او همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم به عنوان اسوه و نمونه برای بشریت یاد شده است. در برخی از آیات، آن بزرگوار در ردیف صالحان، قانتان، صدیقان، صابران و وفا کنندگان شمرده شده است. در بزرگداشت این پیامبر بزرگ، خداوند تعابیر خاصی بکار برده و حتی یکی از اسرار حج را یادآوری و زنده نگهداشتن اینثارگری‌ها و از خودگذشتگی های حضرت ابراهیم علیه السلام گفته‌اند. آن مرد الهی، در عرصه‌های گوناگون با انحراف و شرک مبارزه کرد؛ برهان و استدلال او در مقابل ستاره پرستان و ماه پرستان، مبارزه عملی او با بت‌پرستان، احتجاج او در برابر نمرو و سربلندی او در آزمایشات دیگر، از او انسانی اسوه و نمونه ساخت. طوری که در این آیه مبارکه می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»: و یاد کن ای محمد زمانی که خداوند بنده خود، ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد. و مجموعه‌ای از تکالیف شرعی و اوامر و نواهی را بر او فرض و مقرر داشت. ابراهیم به بهترین وجه به ایفای آنها برخاست.

ابتلا: به معنای امتحان و آزمایش انسان با مُکَلَّف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن مکافات دریافت دارد.

قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشان در حدود بیست مرتبه مسئله آزمایش و امتحان مطرح شده و از سنتهای الهی است، در ضمن قابل یاددهانی است که: هدف آزمایش؛ آزمایش برای آگاه شدن خداوند نیست، زیرا او از پیش همه چیز را می‌داند، این آزمایش‌ها برای ظهور و بروز استعدادهای نهفته و تلاش و عمل انسان‌هاست. اگر انسان کاری نکند، استحقاق مکافات را نخواهد یافت. ابزار آزمایش؛ تلخی‌ها و شیرینی‌های زندگی، همه ابزار امتحان هستند. گاهی انسانها با شدايد و مصایب آزمایش می‌شوند و در برخی از اوقات با رفاه، و ناگزیر همه مردم حتی انبیاء مورد امتحان قرار می‌گیرند. بصورت کل باید گفت که: این امتحانات و آزمایش‌ها برای رُشد و پرورش انسانها است. مفسران در مورد کلماتی که خدای متعال ابراهیم و اسماعیل را با آنها آزمایش کرد، اختلاف نظر دارند، و صحیح‌ترین نظر در این مورد عبارت است از آنچه که از ابن عباس (رض) روایت است، وی می‌گوید: کلماتی که خدا ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را با آنها امتحان کرد عبارتند از: فراق و جدایی از قوم خود آنگاه که خداوند دستور داد از آنها جدا شود، استدلال و بحث با نمرود به خاطر رضای خدا، نشان دادن صبر و شکیبایی آنگاه که او را در آتش انداختند، مهاجرت از وطنش که دستور هجرت را دریافت کرد، و آزمایش ذبح و سر بریدن پسرش وقتی که فرمان آن را دریافت نمود. (الدر المنثور 11/1).

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»: یعنی الله متعال فرمود: من تو را امام و پیشوای انسان‌ها قرار می‌دهم و تو را به صورت چراغ راهنما قرار می‌دهم که خلق از فروغش راهیابی بجویند.

یعنی: ابراهیم علیهم السلام با این گفته خود: «ومن ذریتی: و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فاتمها) این است: ابراهیم علیه السلام به بهترین وجه به حق وظیفه امامت قیام کرد. ابن‌کثیر از ابن‌عباس (رض) نقل می‌کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت‌اند و به خصلت‌های فطرت مشهور و معروف می‌باشند و عبارتند از: 1- شستن دهان. 2- شستن بینی. 3- مسواک‌کردن. 4- کوتاه‌کردن سبیل. 5- بازکردن موهای سر از وسط. 6- ختنه‌کردن. 7- گرفتن ناخن‌ها. 8- تراشیدن موی زیر بغل. 9- ستردن موی زهار. 10- استنجا به آب.

این‌کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آنگاه به نقل از مفسر دانشمند ابن‌جریر طبری می‌فرماید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آراء صحیح باشد. اما در این باره حدیث صحیح و مورد اتفاق نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیین نام ببریم».

مفسر تفسیر کوثر (قریب الله مطیع) مینویسد: کلماتی که الله متعال توسط آن، ابراهیم علیه السلام را آزمایش و امتحان کرد؛ بگونه مطلق یاد شده است، پس تقیید آن به کلمات معینی نیاز بدلیل صحیح و صریحی دارد، بناء می‌توان گفت: مراد از این کلمات عموم کلمات کونی و شرعی است که الله متعال با آن خلیل خود را مورد امتحان قرار داده

است، کلمات کونی تعلق به قضا و قدر دارد، و کلمات شرعی مربوط به امر و نهی است. پس هر چه الله متعال به آن، ابراهیم علیه السلام را امر فرموده، یا از آن نهی کرده، یا بر وی مُقَدَّر ساخته است، زیر این کلمات داخل می‌باشد. مثال اوامر: امر او به گذاشتن همسرش «هاجر» و پسرش «إسماعیل» در آن وادی بی‌آب و بی‌گیاه، و امر او به ذبح پسرش «إسماعیل» و أمثال آن، و مثال نواهی: نهی او از آمرزش خواستن برای پدرش و مثال آنچه بر او مقدر ساخته است: ترک پدر و قوم و وطن، انداختن او در آتش و أمثال آن. پس ابراهیم علیه السلام در همه این موارد کامیاب شده و آنچه باید می‌کرد، بطور کاملتر انجام داد. و مراد از امامت در اینجا همان امامت شرعی است که معنای پیشوا و نمونه مثالی در کارهای خیر می‌باشد و ابراهیم علیه السلام به این معنی امام و پیشوای همه مردمانی بود که بعد از وی آمده‌اند، حتی برای پیامبر گرامی ما محمد صلی الله علیه و سلم پیشوا بوده، چون پیامبر ما به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام مأمور شدند «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...» «سپس به تو وحی کردیم که حق گرایانه از آئین ابراهیم پیروی کن....».

«قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»: یعنی ابراهیم گفت: بار خدایا! از میان نسل من نیز پیشوایانی قرار بده. «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (124)»: وقتی ابراهیم علیه السلام از پروردگارش خواست تا از نسل و دودمان او نیز پیشوایانی انتخاب کند، الله متعال فرمود: در میان نسل تو مردمان گنهکار و ظالم نیز وجود دارد و ایشان لیاقت پیشوایی امت اسلامی را نداشته و حق آن را چنان که لازم است نمی‌توانند ادا کنند، بنابراین این مقام و فضل بزرگ به ایشان نمی‌رسد. البته امام و پیشوای مردم باید از اهل عدل و انصاف و از کسانی باشد که قانون الهی را عملی کند و اگر از راه مستقیم منحرف شد و قانون الهی را بر خود عملی نکرد، بدون شک وی ستمگر است.

این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که نباید مسؤلیت امور دین و زمامداری مسلمانان را به شخص ستمگروظالم بسپارند، زیرا امام کسی است که پیشوای مردم قرار داده می‌شود و مردم هم به کردار و گفتار او اقتدا می‌کنند، پس اگر ظالم و ستمگر یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خود را گمراه و از جاده راست منحرف می‌سازد. همچنان در این آیه ضمن تجلیل از ابراهیم علیه السلام، به طور غیر مستقیم به همه می‌فهماند که اگر به راستی او را قبول دارید، دست از شرك برداشته و همانند او تسلیم محض اوامر الهی باشید.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

وباز (یاد کنید) هنگامی که ما این خانه (کعبه) را برای همه مردم محل اجتماع مردم و جای امنی برای‌شان قرار دادیم و گفتیم از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید. و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم تا خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه گردانید. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«البیت»: کعبه، خانه ی خدا. «مَثَابَةً»: پایگاه مزد و پاداش، محل گردهمایی در جهت خیر و نیکی. «أَمْنَاً»: امن و امان از ستم. «مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»: سنگی که ابراهیم در وقت ساختن کعبه بالای آن می رفت. «مُصَلًّى»: جایگاه نماز، دو رکعت نماز طواف آنجا

خوانده می شود. «عَهْدَنَا إِلَى» : سفارش کردیم به، فرمان دادیم به... «طَهَّرَا بَيْتِي» : خانه ام را از وجود بُتها و ناپاکیها بزدايید. «الطَّائِفِينَ» : طواف کنندگان. «العاكفين» : أهل حرم، آنان که مدتی در مسجد برای عبادت درنگ می کند و به اعتکاف می نشینند. «الرُّكْعَ» : رکوع کنندگان، جمع راکع. «السُّجْدِ» : سجده کنندگان، جمع ساجد.

تفسیر:

شخصیت حضرت ابراهیم، علیه السلام در تاریخ ادیان ابراهیمی شخصیتی جهانی میباشد. در آیه قبل، ابراهیم را امام برای همه مردم قرار داد و در این آیه کعبه را میعادگاه همه مردم قرار داده است، طوری که می فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» : و ای محمد! این نعمت مرا به یاد آور زمانی خانه کعبه معظمه را برای مردم محل بازگشت قرار دادیم که حُجاج پس از پراکنده بودنشان در نقاط مختلف عالم، در آن مرجع و محل تجمع باهم جمع می شوند.

«وَأَمَّا» : و حرم مکه را محل امن و آسایش قرار دادیم که نباید کسی در آن احساس خوف و ترس کند حتی درختان و گیاهان حرم از بریدن در امان بوده، و حتی حیوانات از شکار شدن در آن در امان میباشند، بلکه کسی که بر وی حدی لازم شده است سپس به آن پناه ببرد، نزد برخی از علماء حد بر وی اقامه نمی شود، بلکه راه زندگی بر وی تنگ کرده می شود تا از حرم بیرون شود یا به همان حالت بمیرد. پس هر کسی وارد آن گردد از هر نگاه به امن بوده جان و مال او محفوظ است.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه امام بخاری و دیگران از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده اند: در سه مورد با پروردگارم موافقت کردم. گفتم: ای رسول الله! کاش از مقام ابراهیم محلی برای ادای نماز انتخاب می کردیم. بنابراین «وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» نازل شد، گفتم: ای رسول الله! اشخاص صالح و نیکوکار و اُفرد فاسد و ناپاکار به حرم پاکیزه و با عظمت شما داخل می شوند و همسران تان را می بینند، کاش دستور می دادی از مردان نامحرم روی می پوشانند پس آیه حجاب نازل شد، پیشامدی روی داد که زنان پیامبر به خاطر حسادت و غیرت دور رسول الله گرد آمدند. گفتم: اگر پیامبر شما را طلاق بدهد ممکن است خدایش کسانی بهتر از شما به او آرزانی فرماید. پس این چنین نازل گردید. (صحیح است. بخاری 403 و 4483 و 4790 و 4916. ترمذی 2959 و 2960، نسائی در «تفسیر» 18 ابن ماجه 1009، احمد 1 / 24 - 36، دارمی 2 / 44).

ابن ابوحاتم و ابن مردویه از جابر روایت کرده اند: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم مصروف طواف بود، فاروق اعظم پرسید: مقام پدر ما ابراهیم اینجاست؟ پیامبر گفت: بلی، عمر (رض) گفت: آیا این محل را مکان ادای نماز قرار بدهیم؟ پس آیه «وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» نازل شد.

- ابن مردویه از طریق عمرو بن میمون از عمر بن خطاب روایت کرده است: عمر (رض) از مقام ابراهیم علیه السلام گذشت و گفت: ای رسول الله آیا در مقام خلیل الله ایستاده نشویم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در این مقام ایستاده می شویم. گفت: آیا در آن جا نماز نخوانیم؟ اندک زمانی سپری نشده بود که: «وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»، نازل شد. از ظاهر این حدیث و قبل از آن معلوم می شود که آیه در

حجت الوداع نازل شده.

«وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»: یعنی به مردم گفتیم: از محل و جایگاه ابراهیم، یعنی همان سنگی که در ساختن بنای کعبه بر آن می ایستاد، محل نماز قرار دهید؛ یعنی در کنار آن نماز بخوانید.

«وَ عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ»: یعنی به ابراهیم و پسرش اسماعیل توصیه و امر کردیم.

مقام به معنای ایستادگاه بوده و مراد از مقام ابراهیم علیه السلام دو معنی است: یکی معنای عام که مراد از آن ایستادگاه ابراهیم علیه السلام برای عبادت پروردگارش است، بناءً شامل همه مواقف و مشاعر حج می باشد مانند: عَرَفَه، مُزْدَلِفَه، جَمْرَات، صفا و مروه و غیره. ودومی معنای خاص است که مراد از آن همان سنگ معروفی است که ابراهیم علیه السلام بر آن بالا شده بود تا پایه های کعبه معظمه را بلند سازد، و همین معنای دوم نزد مردم مشهور است، طواف کنندگان دو رکعت نماز طواف را در مقابل آن أداء می کنند.

ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه بر آن می ایستاد و هنگامی که دیوار کعبه بلند شد اسماعیل علیه السلام آن سنگ را آورد تا پدرش بر آن بایستد. سنگ مقام بنا بر قول اکثر مؤرخین در ابتدا به دیوار کعبه چسبیده بود و اولین کسی که آن را به جای فعلی آن نقل داد عمر (رض) بود، بخاطر مصلحت حجاج و معتمرین که گرد کعبه طواف می کردند و مردمانی که پشت مقام نماز می خواندند باعث تنگی و اذیت ایشان می شدند.

همچنان کلمه «مصلی» بمعنای: نماز گاه یعنی جای ادای «صلاه» می باشد. و کلمه «الصلاه» بر دو چیز اطلاق می گردد: یکی: اطلاق لغوی که بمعنای «دعا» می باشد، و این معنی به معنی اول «مقام» مناسب تر است، چون همه مناسک حج جای دعا است.

دومی: اطلاق شرعی که بمعنی «نماز» می باشد، و این معنی به معنی دوم «مقام» شایسته تر است، چون در آنجا بعد از طواف دو رکعت نماز ادا می شود، و این معنی را سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تأیید می کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که از طواف فارغ می شدند به نزد مقام ابراهیم رفته و این عبارت آیه را تلاوت می کردند: «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و آنجا دو رکعت خواندند. اما قول اول

شامل تراست، و دو رکعت طواف نیز در آن داخل می شود، و مراد از تلاوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان یکی از معنای آیه بوده و تخصیص معنی نیست و الله أعلم بالصواب. «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (125)»: که خانه را از ناپاکی و بُت و صنم ها محفوظ بدارند، تا جایگاه طوافگران و معتکفان و نمازخوانان پیرامون آن از رجس و دَنَس پاک باشد.

بدین ترتیب آیه شامل تمام اصناف عبادت کنندگان بیت الحرام است؛ یعنی طوافگران و معتکفان و نمازخوانان می گردد.

قابل یادآوری است که در این آیه مبارکه بیان: فضیلت بیت الله الحرام «کعبه معظمه» که الله متعال آن را محل بازگشت مردم و جای امن و امان قرار داده است. همچنان بالای حُجاج واجب است که پاکیزه نگاه داشتن بیت الله الحرام از هرگونه پلیدی های حسی و معنوی، و در مقدمه آن منع از اعمال شرک آمیز و کارهای بدعتی و دخول کفار و مشرکین سعی و تلاش نمایند.

برای زائران بیت‌الله همین کرامت بس که ابراهیم و اسماعیل، مسؤول طهارت و پاکی آن بیت برای آنها بوده‌اند.

هکذا از فحوای این آیه مبارکه آموختیم که: طواف به نیت تعظیم و عبادت تنها گرد کعبه معظمه می‌باشد، بناء طواف کردن گرد چیزی دیگر جایز نیست، و کسانی که گرد قبرها و زیادتگاه طواف می‌کنند؛ گناه بس بزرگی را مرتکب می‌شوند که شاید آنها را به شرک بکشاند.

هکذا در این آیه مبارکه؛ اشاره به فضیلت این چهار نوع عبادت: طواف، اعتکاف، رکوع و سجود برای الله متعال.

باید گفت که عبادت و نماز به در ادیان ابراهیمی به اندازه ای مهم است که حتی ابراهیم اسماعیل برای انجام مراسم آن مأمور پاکسازی می‌شوند.

بیان برخی از احکام وارده در این آیه:

- 1 - گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.
- 2 - کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن در امان است، اما حدود درسرمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.
- 3 - گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.
- 4 - نماز گزاردن در مسجدالحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

یادداشت فقهی:

امام صاحب أبوحنیفه (رح)، امام شافعی و سفیان ثوری رحمه الله علیهم به آیه ی «... أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ...» استدلال می‌کنند و می‌گویند: نماز فرض و سنت در داخل کعبه جایز است. امام شافعی می‌فرماید: اگر کسی در داخل بیت، نماز بخواند به هر کدام از دیوارهایش رو کند، نمازش صحیح است. اگر رو به آن به نماز بایستند و در باز باشد، جایز نیست و نمازش باطل است. باز امام شافعی می‌فرماید: نماز، بر بالای کعبه جایز است.

آیا در مورد اینکه در بیت الله، نماز ثواب بیشتر دارد یا طواف؟ اما مالک می‌گوید: برای آنان که اهل مکه نیستند، طواف و برای اهل مکه نماز، بیشتر ثواب و پاداش دارد. جمهور گویند: نماز، افضل و ثوابش بیشتر است. اما رأی امام مالک برتر است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

و (یاد کنید) آن گاه که ابراهیم گفت: ای پروردگام! اینجا (مکه) را شهر امن بگردان و از اهلش هر آن کس که به الله و روز آخرت ایمان آورد از میوه‌ها (گوناگون) به او روزی ببخش. الله فرمود: (دعایت را درباره مؤمنان اجابت کردم، ولی) هر کس که کفر ورزد او را مدت اندکی بهره مند می‌گردانم، باز او را به عذاب آتش ناچار می‌سازم و بد جای بازگشت است دوزخ. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَدًا»: مکه. «آمنا»: آرام جای، محل امن و امان. «أُمْتِعْهُ» (مَتَعَ): او را بهره ور می

سازم. «أَضْطَرُّهُ»: وادارش می گردانم. «المصير»: منزل، سرنوشت، سرانجام.

تفسیر:

«وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»: وقتی ابراهیم گفت: ای پروردگار! مکه را محل و مکان امن بگردان منظور مکه ی مکرمه است تا ساکنانش که به الله و روز آخرت ایمان دارد، در آرامش به سر برند.

قابل یادآوری است که در حدیث متبرکه آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره مدینه - همانند دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام در مورد مکه، دعاهای بسیاری نمودند و مدینه منوره را حرم امنی قرار دادند، از جمله آنها این حدیث شریف به روایت انس بن مالک است: «اللهم اني احرم ما بين جبليها مثل ما حرم به ابراهيم مكة، اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم». «بارخدایا! من میان هردو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنانکه ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مد و پیمانۀ آنها برکت بده».

«وَ أَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی بار خدایا! ساکنان و اهل با ایمانش را از انواع ثمرات و میوه ها برخوردار کن، تا بتوانند به عبادت تو رو آورند و برای پرستش آسوده خاطر باشند. ابراهیم علیه السلام این دعا و درخواست را فقط به مؤمنان اختصاص داده است. «قَالَ»: سپس الله متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَ مَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا»: من وعده می‌دهم که مؤمنان اهل این خانه را حتماً روزی می‌دهم، و کافران را نیز روزی می‌دهم، زیرا روزی من مانند امامت نیست که خاص برای مؤمنان باشد، بلکه روزی من به مؤمنان و کافران می‌رسد. اما کافران را در این دنیا اندکی از نعمت‌هایم می‌دهم.

قابل یادآوری است که: در آیات قبلی، حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذریه‌ی خویش درخواست مقام امامت نمود، اما خداوند متعال در جواب فرمود: این مقام و مرتبت به اشخاص ظالم نمی‌رسد. در این آیه مبارکه حضرت ابراهیم علیه السلام، رزق دنیا را تنها برای مؤمنان درخواست کرد، اما الله متعال این محدودیت را نمی‌پذیرد و از اعطای رزق مادی به کفار امتناع نمی‌ورزد. یعنی رزق مادی مهم نیست، لذا به اهل و نا اهل هر دو داده می‌شود، اما مقامات معنوی و اجتماعی و رهبری، بسیار مهم است و به هر کس واگذار نمی‌شود.

در ضمن باید گفت که: سنت الهی آن است که به همه مردم اعم از مسلمان و کافر، رزق دهد و این سنت حتی با دعای ابراهیم علیه السلام خدشه بردار نیست. «ثُمَّ اضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ»: سپس در آخرت او را به سوی آتش روانه می‌کنم، و از آن راه گریزی و نجات نمی‌یابد.

«وَ يَنْسِ الْمَصِيرُ (126)»: و دوزخ بد مرجعی است! سرانجام کافر این است که جایگاهش آتش جهنم است. ابراهیم خلیل رزق و روزی را بر امامت و پیشوایی قیاس کرد، اما خدای متعال هشدار داد که روزی نعمتی است دنیایی که شامل نیک و بد می‌شود. بر عکس امامت و پیشوایی که فقط به مؤمنان مقرب اختصاص دارد.

خواننده محترم!

هنگامی که ابراهیم علیه السلام در مورد وظیفه ی امامت پرسیده بود، ارشاد شده بود که افتخار این مقام تنها به فرزندان صالح تو تعلق می‌گیرد، و ظالمین در آن جایگاهی

ندارند. زیرا امامت مقام و جایگاهی است ربانی از این‌روی جز به کسی که شریعت را بر پای دارد داده نمی‌شود.

پس از آن هنگامی که ابراهیم علیه السلام برای رزق و روزی فرزندانش دعا کرد، با توجه به فرمان سابق تنها برای فرزندان صالح خود دعا کرد، ولی در جواب این دعا خداوند متعال بلند مرتبه این سوء فهم ایشان را بلافاصله رفع نمود و به او گفت که امامت دینی چیز دیگری است و رزق دنیا چیزی دیگر. امامت صالحه تنها به مؤمنان صالح می‌رسد، اما رزق دنیا به مؤمن و کافر همه می‌رسد. از این‌جمله خداوند بلندمرتبه این مطلب خود به خود آشکار می‌شود که اگر به کسی رزق و روزی دنیا به فراوانی می‌رسد نباید دچار این بدفهمی شود که خدا از او راضی هم هست و او شایستگی و استحقاق امامت و پیشوایی از جانب الله را هم دارد.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾

و (یاد کنید) زمانی که ابراهیم و اسماعیل اساس و پایه‌های خانه کعبه را بلند می‌کرد و گفتند: ای پروردگار ما! (بنای کعبه را) از ما قبول کن، چون تو شنوا و دانایی. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَرْفَعُ»: بالا می‌برد، بلند می‌سازد. «القواعد»: پایه‌ها، دیوارها. «تَقَبَّلَ»: بپذیرد. «السَّمِيعُ»: شنوا. «العلیم»: دانا، آگاه.

تفسیر:

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»: یعنی ای محمد! و یاد آور فضل الله متعال را بر ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - آنگاه که آن دو را در بنای خانه کعبه افتخار بخشید و ستون‌های این خانه را بر اساسی محکم و استوار بنا نهاد. و در حالی که با فروتنی و تضرع از خدا می‌طلبیدند و می‌گفتند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (127)»: یعنی در حالی که دعا را بر زبان داشتند به ساختن «بیت الحرام» مشغول بودند و می‌گفتند: پروردگار! خدمت بنای کعبه را از ما بپذیر و در جهت رسیدن به رضایت خود قرار ده بدرستی که تو دعای ما را شنوا هستی و به نیت‌های ما آگاه هستی. دعایی است که خضوع و فروتنی آنها را آشکار می‌کرد و از راز دلشان بر می‌خاست و از زبانشان بیرون می‌آمد.

بیان اهمیت قبول اعمال، و آنکه عبرت به کثرت اعمال نیست بلکه عبرت به قبول شدن عمل و پذیرفتن آن به نزد الله متعال است، و لهذا هر یک ابراهیم و اسماعیل | پروردگار خویش را دعا کردند تا عمل ایشان را قبول فرماید.

باید گفت که: کار مهم نیست، قبول شدن آن اهمیت دارد. حتی اگر کعبه بسازیم، ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد، ارزش ندارد.

در ضمن باید گفت که: کارهای خود را در برابر عظمت خداوند، قابل ذکر ندانیم.

حضرت ابراهیم نامی از کار و بنایی خود نبرد و فقط گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا».

اولین بانی کعبه شریفه:

از آیات و روایات متعددی معلوم میشود که اولین بانی کعبه شریفه، از زمان حضرت آدم علیه السلام بوده و حضرت ابراهیم علیه السلام آنرا تجدید بنا نموده است. طوری که آنحضرت در موقع اسکان همسر و فرزندش در سرزمین مکه می‌گوید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ

مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» (ابراهیم، 37). پروردگارا بعضی از خاندانم را در این سرزمین خشک و بدون زراعت، در کنار خانه‌ی تو سکونت دادم. بنابراین در زمان شیر خوارگی حضرت اسماعیل علیه السلام نیز اثری از کعبه وجود داشته است. و در سوره‌ی آل عمران (آل عمران، 96)، نیز از کعبه به بمثابه اولین خانه مردم یاد شده است. در این آیه مبارکه نیز یادی از بالا بردن پایه‌های خانه بدست ابراهیم علیه السلام است و این تعبیر می‌رساند که اساس خانه کعبه، قبلاً وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام آنرا بالا برده اند.

سیرت نویسان می‌فرمایند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز درسی و پنج سالگی - آن‌گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند - در ساختن خانه کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرار دهنده «حَجْرُ الْأَسْوَدِ» در محل آن باشند، این داستان در کُتُب سیرت به تفصیل بیان گردیده است. «تفسیر انوار القرآن».

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾

ای پروردگار ما، ما را (با همه وجود) فرمانبردار خود بگردان، از فرزندان ما ملتی فرمانبردار پدید آور و به ما طرز عبادت ما را نشان ده، و توبه ما را قبول کن، چون تویی قبول کننده توبه (و) بسیار مهربان. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْلِمِينَ»: فرمانبرداران، مخلصان. «أُمَّةً»: ملت، جماعت. «أَرِنَا»: به ما بنما، نشان بده. «مَنَاسِكَنَا»: راه و رسم بندگی ما، مراسم حج ما. «تُبْ عَلَيْنَا»: توبه ی ما را بپذیر، آن دو بزرگوار - متواضعانه - با وجود عصمت و پاکی درخواست پذیرش توبه کرده اند. «التَّوَّابُ»: بس توبه پذیر.

تفسیر:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ»: سپس ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: پروردگارا! ما را مطیع و پیرو حکمت خودت قرار ده. یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست، تا روح تسلیم نباشد، بیان احکام سودی نخواهد داشت. در اینجا ابراهیم علیه السلام ابتدا از خداوند روح تسلیم تقاضا می‌کند، سپس راه و روش عبادت و بندگی را می‌خواهد.

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»: آن‌ها همچنان از درگاه رب العزت و الجلال مطالبه کردند تا ذریه (اولاده) شان را نیز مردمانی نیکو کردار بگرداند تا بعد از آن‌ها جانشینانی صالح و دعا گو باقی بمانند و همواره به یاد خدای متعال باشند. مُفَسِّر تفسیر کابلی می‌نویسد: در اولاد این دو پیغمبر، جز حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سرور کائنات دیگری موصوف به این صفات نیست. این واقعه تخیلات گذشته یهود را باطل ساخت. ولی دیگری از مفسران می‌نویسند که: مُرَاد اعراب اند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هستند.

«وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا»: و قانون و مقررات عبادت و مناسک حج را به ما بیاموز. یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی‌مان راهنمایی فرما، «وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

الْتَّوَابُ الرَّحِيمُ (128)»: در ادامه در دعای خود خواهان توبه شدند چون یک بنده مؤمن به هر درجه از صلاح و تقوا که برسد با آن هم در معرض گناه، تقصیر، غفلت، خطاء و اشتباه قرار دارد و از سوی دیگر پروردگار اهل و شایسته قبولی توبه بندگان خویش هست چون او با توبه، گناهان بندگان خود را محو می‌کند و با معاف کردن از عذاب بر او رحم می‌نماید.

بدر نظر داشت اینکه حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام هر دو در اجرای فرمان ذبح، عالی‌ترین درجه تسلیم در برابر پروردگار با عظمت را به نمایش گذاردند، اما با این همه در این آیه از خداوند متعال می‌خواهند که ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده. گویا از خداوند تسلیم بیشتر و یا تداوم روحیه تسلیم را می‌خواهند. بناً به کمالات امروزی خود قانع نشوید، بلکه تکامل و تداوم آنرا از الله متعال بخواهید. نیاز به توبه و بازگشت لطاف الهی، در هر حال و برای هر مقامی، دارای ارزش است. مفسر مجاهد، می‌فرماید: «ابراهیم علیه السلام دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و او را به محل‌کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستون‌های آن را برافراز. ابراهیم علیه السلام ستون‌های آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل علیه السلام دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند.» (تفسیر انوار القرآن).

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

ای پروردگار ما! در میان اولاد من پیغمبری از جنس خودشان بفرست که آیات را بر آنها تلاوت کند و به آنها کتاب آسمانی و حکمت (علم و دانش آن را بیاموزد و آنها را پاک سازد، یقیناً تویی بسیار غالب و با حکمت. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَابْعَثْ»: برانگیز، اختیار کن! «يَتْلُو»: بخواند. «الْكِتَابَ»: قرآن. «الْحِكْمَةَ»: شناخت رازهای احکام دینی و اهداف شریعت. «يُزَكِّيهِمْ»: آنان را از گناهان و بُت پرستی پاک می‌گرداند. «الْعَزِيزُ»: چیره، پیروز.

تفسیر:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»: ای پروردگار ما! در میان اعرابی که از تبار ما (ابراهیم و اسماعیل) هستند پیغمبری از خودشان بفرست. الله متعال این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان پیغمبری فرستاد که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است. «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»: ابراهیم علیه السلام در ضمن دعای خویش نیز خواسته بود که بر فرستاده‌ات کتابی نازل فرما که خوانده شود و به مردم دین را معرفی کرده و احکام و فقه آن را به آنان بفهماند، «و يُزَكِّيهِمْ»: و آنان را از ناپاکی شرک و سایر گناهان پاک نماید.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (129)»: همانا تو دارای قدرتی هستی که مغلوب شدنی نیست، و حکمتی داری که جز به مقتضای آن کاری را انجام نمی‌دهی. علم و دانش زمانی نتیجه می‌دهد که همراه با بینش و حکمت، و همراه با تزکیه و تقوا باشد در حدیث شریف به روایت ابوامامه (رض) آمده است که فرمود: گفتیم: یا رسول الله! سرآغاز کاررسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی

نیز به بَعَثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم علیه السلام بود. این‌کثیرمی‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی‌بن‌مریم علیهماالسلام فرود خواهد آمد». «تفسیر انوار القرآن».

باید گفت که این روش و فحوای این دعاها و آرزوها به ما می‌آموزاند تا پس از پایان هر کاری از بارگاه بی‌مثال خدا مسألت کنیم که آن را از ما بپذیرد، دل‌های خود و فرزندان، نزدیکان، دوستان و سایر مسلمانان را از تمام بدی‌ها، زشتیها و کج رویها پاکیزه و سالم نگهدارد و در تمام مراحل زندگی خویش، با دین پایدار و ماندگار اسلام، همدم و همراه باشیم.

هكذا از فحوای این آیه مبارکه بر می‌آید که: دعایی حضرت ابراهیم علیه السلام که بیانگر عظمت فوق‌العاده روح، و ترسیم‌کننده‌ی سوز و إخلاص درونی اوست. با آنکه خود در حال حیات و از پیامبران برجسته الهی است، برای نسل‌های آینده دعا می‌کند که پروردگارا! در میان مردم و ذریّه من، پیامبری از خودشان مبعوث کن. هكذا از فحوای این آیه مبارکه بر می‌آید که: شریعت‌غرای محمد صلی الله علیه وسلم شامل و کامل و صالح در هر زمان و مکان برای همه مردم تا روز قیامت است، چون مشتمل بر این اصول بزرگ است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (130 الی 137) درباره نادانی رویگردانان از آیین ابراهیم، ابطال ادعای یهودیان بر این که: بر سر دین ابراهیم و یعقوب‌اند. به بحث گرفته میشود:

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿١٣٠﴾

و کیست که روی گرداند از دین ابراهیم بجز کسیکه خود را خوار دانسته و نشناسد، و البته برگزیدیم ابراهیم را در دنیا، و یقیناً او در آخرت نیز از نیکان خواهد بود. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرْغَبُ عَنْ...»: دوری می‌گزیند، روی بر می‌گرداند. مَلَّتْ: دین، کیش، آیین، سَفِهَ: بی‌عقلی پنداشت، سبک شمرد. در فرهنگ قرآن، به افرادی که حقائق را نادیده‌انگاشته و کُفران نعمت کنند، سفیه گفته می‌شود. چنانکه به بنی‌اسرائیل به جهت بهانه‌های بی‌موردی که درباره‌ی تغییر قبله می‌گرفتند، سفیه گفته شده است. «اصْطَفَيْنَاهُ» (صَفَوُ): او را برگزیدیم.

تفسیر:

«وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»: و کیست که باز گردد یعنی هیچ کس باز نگردد. (استفهام برای انکار است.) از دین حنیف روشن و متین حضرت ابراهیم علیه السلام مگر کسیکه خوار گرداند نفس خود را یا هلاک سازد یا نادان و بی‌خرد باشد. زیرا مصلحت خود را نمی‌داند و بر مبنای همین نادانی دنبال ملتی غیر از آنچه ابراهیم علیه السلام آورده می‌رود.

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا»: هر آینه ما ابراهیم را در این دنیا به جهت عبادت یا به عمارت خانه کعبه یا بشرف پیغمبری برگزیدیم تا فرزندان پاک سرشت از پشت او بیرون آوریم. او را برگزیدیم و او را در دنیا و آخرت نواختیم و همه ی پیغامبران برگزیدگانند. «وَوَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ(130)»: یعنی همانا او در آخرت نیز از حمله ی مقربین و نزدیکانی است که صاحب مقام والا می باشند.

شان نزول آیه 130:

ابن عیینه می گوید: عبدالله بن سلام برادرزادگان خود «سلیمه» و «مهاجر» را به اسلام دعوت کرد: خوب می دانید که خداوند متعال در تورات فرموده است: از نسل اسماعیل پیامبری مبعوث می کنم که اسمش احمد است هر که از او پیروی کند به راه راست رفته رستگار می شود و هر که به او ایمان نیاورد از نیکی و رحمت پروردگار به دور مانده مورد نفرین و لعن قرار خواهد گرفت. پس سلمه مسلمان شد و مهاجر ایمان نیاورد. پس در این باره این آیه نازل شد.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾

(بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْلِمُ»: مخلص باش، تسلیم شود.

تفسیر:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ»: و چون حق تعالی امر فرمود تا ابراهیم علیه السلام در برابر او امرش مطیع و فرمانبردار باشد و همواره طاعت و عبادتش کند. «قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (131)»: وی با تمام گفتار و کردار خود با اطاعت فرمان پروردگار پرداخت؛ زیرا می دانست این حق خداست تا اطاعت شود و انسان ها پیوسته به یاد او باشند و فراموشش نکنند.

در این آیه مبارکه بیان فضیلت دیگری از فضایل ابراهیم علیه السلام که او هرگز در بجا آوردن فرامین پروردگارش سستی و درنگ نمی کرد، به مجرد اینکه به وی گفته شد: تسلیم شو؛ تسلیم شد، و گفت: «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «تسلیم پروردگار جهانیان شدم». حضرت ابراهیم علیه السلام به این فرموده خویش که گفت: «اسلمت لرب العالمین» برای ما اعلام داشت ذاتی که باید به او کاملاً تسلیم شد؛ فلسفه ی تسلیم انسان در برابر خداوند آن است که او رب العالمین است.

تسلیم شدن در مقابل الله متعال یعنی اینکه انسان سر اطاعت را در مقابل خدا خم کند، تنها الله را مالک، آقا، حاکم و معبود خود بداند، خودش را به طور کامل به خدا بسپارد و طبق قانون و آئینی زندگی کند که از طرف خدا آمده است. این عقیده و این روش زندگی «اسلام» نام دارد و دین و آئین همه ی پیامبرانی که از آغاز خلقت بشر به سوی اقوام مختلف و در مکان های مختلف آمده اند، همین بوده است.

وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾

ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آئین وصیت کردند

(و هر کدام به فرزندان خویش گفتند: «ای فرزندان من! خداوند این آیین را برای شما برگزیده است، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید.» (۱۳۲))

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَصَّيَّ»: سفارش کرد، راه نمود. «فَلَا تَمُوتُنَّ»: مبادا بمیرید؛ یعنی، تا دم مرگ با اسلام باشید.

تفسیر:

«وَوَصَّيَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ»: ابراهیم خلیل الله به فرزندان و ذریه خویش توصیه نمود تا ملتش از آیین او پیروی کنند، و همچنین یعقوب نیز فرزندان را به تبعیت از دین ابراهیم توصیه کرد.

«يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ»: یعنی ای فرزندان عزیزم! خدا اسلام را برای شما به عنوان آیین انتخاب کرده است. این بازگویی سخنان ابراهیم و یعقوب به فرزندان می باشد.

«فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (132)»: پس بر اسلام پایدار و ثابت قدم بمانید و تا دم مرگ بدان متمسک باشید. زیرا اسلام دین تمام پیامبران است و پروردگار فقط به آن راضی است.

بایدگفت که: مقصد یعقوب علیه السلام فقط این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه هدف و مقصد وی پایداری ایشان بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می داند که خواهد مرد، اما نمی داند که چه وقت؟ بادر نظر داشت اینکه زمان و مکان مردن به دست ما نیست، ولی ما می توانیم زمینه‌ی حسن عاقبت خود را از طریق عقیده و عمل درست و دعا و دوری از گناه و افراد فاسد، فراهم کنیم اهمیت پایداری و ثابت قدم بودن بر دین اسلام، چون عبرت به خاتمه است، پس باید هر مسلمانی مراقب احوال خویش باشد و همیشه بر دین حق چنگ بزند تا اگر مرگ به سراغش آید آماده باشد.

اهمیت این وصیت بزرگ که وصیت به توحید و یکتاپرستی و تسلیم شدن به رب العالمین است، چون هر یک ابراهیم و یعقوب علیه السلام فرزندان خویش را به آن سفارش کردند.

این آیه دلالت بر مشروعیت وصیت پدر به فرزندان و عالم به اتباع دارد و اینکه دین از جمله مهم‌ترین اولویات به شمار می‌رود و یک انسان مسلمان باید در خصوص هدایت ذریه خود حریص باشد.

ما باید در فکر سلامت عقیده و ایمان نسل و فرزندان خود باشیم و در وصایای خود تنها به جنبه‌های مادی اکتفا نکنیم.

شان نزول آیه مبارکه:

در شأن نزول آیه متبرکه آمده است: یهودیان به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ آیا تو نمی‌دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی اساسشان نازل شد.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟ آنگاه که به فرزندان خود گفت:

« پس از من چه چیز را عبادت می کنید؟ » گفتند: « خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، می پرستیم، و ما فرمانبردار او هستیم. (۱۳۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمُّ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ»: آیا گواه و ناظر بودید؟ «أَبَائِكُمْ»: جمع آب، پدرانت، مجاز از باب تغلیب است برای اسماعیل، عموی یعقوب، پدرش اسحاق و پدر بزرگش، ابراهیم بُت شکن.

قابل یادآوری است که: قرآن عظیم الشان از جدّ و کاکا، به پدر «أب» تعبیر می‌کند. «أَبَائِكُمْ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ» چون ابراهیم، جدّ فرزندان یعقوب و اسماعیل، کاکای آنان بوده است.

تفسیر:

تعدادی از یهودان اعتقاد و ادّعا این را داشتند که یعقوب علیه السلام هنگام مرگ، فرزندان خود را به دینی که یهود، با تمام تحریفاتش به آن معتقد بودند، توصیه فرموده است، بناً آنها بدین سبب به آئین خود پای بند هستند.

خداوند متعال در ردّ این ادّعا و اعتقاد، مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم علیه السلام انحراف ورزیدند، بالعکس ابراهیم علیه السلام از فرزندان خود اسلام و تسلیم در برابر خداوند را خواست، و فرزندان به او وعده دادند که عبادت و پرستش خدای یگانه و تسلیم بودن در برابر او را در پیش گیرند. طوریکه می فرماید: «أُمُّ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ»: یعنی آیا هنگامی که یعقوب به حال احتضار افتاد و در شرف مرگ قرار داشت و به فرزندان خود وصیت کرد که از آیین ابراهیم پیروی کنند، شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم، «اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي»: یعنی آنگاه که به فرزندان او گفت: بعد از من چه چیزی را پرستش می کنید؟

«قَالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَ اِلٰهَ اَبَائِكَ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحٰقَ»: گفتند: جز خدای یگانه و تنها که عبارت است از الله، خدایی دیگر پرستش نمی کنیم و آن همان پروردگار جهانیان و خدای پدران و نیاکان پیشین تو است.

«وَ نَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُونَ (133)»: و ما فقط مطیع و فرمانبردار او هستیم و به درگاه او سر تعظیم فرود می آوریم.

و مراد از اسلام در اینجا معنای عام آن است، چون «اسلام» بر دو معنی اطلاق می‌شود: یکی معنای عام که همانا توحید و یکتا پرستی و تسلیم شدن به الله متعال و گردن نهادن به فرامین او تعالی است، و «اسلام» به این مفهوم دین همه انبیاء لایست. دومی: معنای خاص که همانا دین محمد صلی الله علیه وسلم است با همه عقاید و شرایع و احکامش. البته بعد از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم جز اسلام بمفهوم خاصش دیگر دینی از کسی پذیرفته نمی‌شود.

بدین ترتیب بود که یعقوب علیه السلام در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای یگانه را پرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب علیه السلام نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. این‌کثیر می‌فرماید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم علیه السلام و ساره به دنیا آمد.»

قابل یادآوری است که: حسّاس‌ترین زمان زندگی، لحظه‌ی مرگ است و حسّاس‌ترین

مسئله، موضوع دین و عقیده و حسّاس‌ترین مخاطب، نسل انسان است. اهمیت وصیت پیش از مرگ و آنکه باید انسان فرزندان و نواسه گان خویش را در قدم اول وصیت به توحید و یکتا پرستی و پایداری بر ایمان و دینداری کند. از یاد نه بریم که: موعظه در آستانه‌ی مرگ، آثار عمیقی دارد. بناً پدران باید نسبت به آینده‌ی و مستقبل دینی فرزندان و اولاد های خویش، توجه داشته بنیادی داشته باشند. در ضمن قابل یاددهانی است که: پیروی از آئین پدران در صورتی که آئین حق بوده باشد؛ رواست، اما اگر باطل بوده باشد پیروی از آئینشان روا نیست.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾

آنها امتی بودند که در گذشتند و اعمالشان به سود خودشان است و اعمال شما، به سود خودتان است و شما مسؤول اعمال آنها نخواهید بود. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَّتْ»: گذشته است، سپری شده است.

تفسیر:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَّتْ»: «تلك» اشاره به ابراهیم علیه السلام و فرزندان او و یعقوب علیه السلام و فرزندان او می‌باشد. و این خطاری برای یهود است، زیرا آنان به این گمان که منسوب به مردمان صالح و نیکوکارند و به این تکیه‌گاه بی‌اساس مغرور شده و از پیروی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سرباز زدند.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ»: بر آنهاست آنچه که کسب کردند و بدست آوردند و بر شماست آنچه کسب کردید و بدست آوردید. یعنی آنان پاداش اعمال خود را دارند و شما نیز به پاداش اعمال خود نایل می‌شوید.

«وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (134)»: و در روز رستاخیز از شما نمی‌پرسند که آنها در دنیا چه کار کردند، بلکه هرکس بار مسؤولیت اعمال خود را به دوش می‌کشد. یکی از اشتباهات بنی‌اسرائیل این بود که به نیاکان و پیشینیان خویش، بسیار مباحات و افتخار می‌کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند، به خاطر کمالات گذشتگان، مورد عفو قرار خواهند گرفت. این آیه به آنان هشدار می‌دهد که شما مسؤول اعمال خویش هستید، همچنان که آنان مسؤول کرده‌های خویش هستند. یعنی آینده هرکس و هر جامعه‌ای، در گرو عمل خود اوست.

بناً همه باید بدانند که دست آورد هر گروه به نفع خودش بوده، اعمال نیک پدران هیچ سودی برای فرزندان ندارد و به دردشان نخواهد خورد.

اعتماد و تکیه بر اعمال گذشتگان هیچ فایده‌ای به حال انسان رسانده نمیتواند، اگر آنها خوب کردند برای خود کردند، و اگر آنها بد کردند علیه خویش کردند، و ما از کرده‌های ایشان پرسیده نمی‌شویم.

این آیه همچنین رد بر کسانی است که به کردار گذشتگان خویش اتکا کرده و به همچو آرزوهای باطل و بی‌اساسی دلخوشند. طوری که در حدیث شریف آمده است: «وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ» «هرکس عملش وی را به تأخیر اندازد، نسبش وی را به شتاب و سرعت نمی‌اندازد». (صحیح مسلم 2699).

مقصد این است که شما از نیکی‌های گذشتگان نسبتان نمی‌توانید سودی ببرید، و به گناهان

ایشان مؤاخذه نشده و از اعمالشان بازخواست نمی‌شوید، چنانکه آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

ولی نباید فراموش کنیم که: پیشینان شاید از کرده‌های پسینان پرسیان شوند، و آن هم در صورتی که پیشینان بدعتی را برای پسینان گذاشته باشند که آنها هم از آن بدعت پیروی کنند، چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهَا وَوَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقُصَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْءٌ» «هر کس در اسلام روش خوبی را پایه‌گذاری کند، پاداش این کار و پاداش کسانی که به آن عمل می‌کنند بدون اینکه چیزی از پاداش اینان کاسته شود، به او می‌رسد، و هر کس روش بدی را در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه این کار و گناه کسانی که به آن عمل می‌کنند بدون آنکه چیزی از گناه ایشان کاسته شود، به او می‌رسد». (صحیح مسلم (1017)).

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾

و (اهل کتاب به مردم مؤمن) گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت یابید. بگو: بلکه دین ابراهیم (را انتخاب می‌کنم) که از ادیان باطل رویگردان و یکتاپرست بود و او هرگز از مشرکان نبود. (۱۳۵)

«حَنِيفًا»: حَقَّار، یکتاپرست، روگرداندن از دین باطل و روآوردن به دین حق، حذر کننده از باطل و بیهوده، علاقه مند به حق، هدایت و حنف به معنی مایل و کج شدن است. لنگ را احنف گفته‌اند؛ چون بر روی یکی از پاهایش کج می‌شود.

تفسیر:

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا»: یعنی یهود به مسلمانان می‌گفتند: بر آیین و دین ما باشید یعنی یهودی شوید تا راهیاب شوید و نصاری هم به مسلمانان می‌گفتند: مسیحی شوید تا به حق برسید و حق را بدانید! (و هدایت یابید). بدین ترتیب هر گروه مردم را دعوت می‌کند که به دین کج و ناقص آنان در آیند.

«قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (135)»: یعنی ای محمد! به آنها بگو: بلکه ما از دین حنیف و متین، آیین ابراهیم پیروی می‌کنیم و از تمام ادیان دیگر اعراض نموده و به دین استوار او روی می‌آوریم. و ابراهیم از زمره ی مشرکان نبود، بلکه مؤمن و یکتاپرست بود.

باید گفت که: نام و عنوان مهم نیست، ایمان و عمل اهمیت دارد. یهودی یا نصرانی يك لقب بیش نیست، آنچه ارزشمند است، توحید و یکتاپرستی است. و با تمام صراحت باید گفت که؛ ابراهیم علیه السلام هیچ وخت از مشرکان نبوده است، در حالی که یهود و نصاری گرفتار شرک شده‌اند.

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

(شما مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کنید و) بگویید: که ما ایمان آوردیم به الله و به آنچه نازل شده به ما، و به آنچه نازل شده به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و به

نوادگان یعقوب، و ایمان آوردیم به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه پیغمبران از جانب پروردگارشان دریافت کرده اند، و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تنها به او تعالی منقادیم و بس. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَسْبَاطُ»: جمع سبط است که عبارتند از نواسه گان یعقوب علیه السلام؛ یعنی ذُریت و نسل فرزندان که دوازده فرقه بودند. آنان در میان بنی اسرائیل، به مثابه ی قبایل در میان اعراب بودند.

تفسیر:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا»: یعنی ای گروه مؤمنان! بگویید: ایمان آورده‌ایم؛ به الله، و به آنچه به سوی ما نازل شده است، یعنی قرآن کریم و سُنَّتْ مُطَهَّرَه. (کُفْرَ به بعضی از انبیاء، کُفْرَ به همه‌ی آنهاست. مسلمان واقعی کسی است که به تمام انبیای الهی، ایمان داشته باشد).

«وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ»: و به آنچه بر ابراهیم نازل شده است، ایمان داریم و به صُحُفْ و أَحْکَامِی که پیامبران و نواسه گان ابراهیم و اسحاق، یعنی اسباط، بدان مُتَمَسِّک بودند نیز ایمان داریم، که می‌دانیم نبوت در خاندان آنها مستمر بود.

«وَ مَا أُوتِيَٰ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ»: یعنی هرچه به آن دو پیامبر (تورات و انجیل) نازل شده قبول داریم، نه هر آنچه نزد شماست و لذا فرمود: «وَ مَا أُوتِيتُمْ». بنابراین اگر در برابر دعوت شما که می‌گویید: «كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ» و راه نجات را در مسیحی یا یهودی بودن می‌دانید، مقابله می‌کنیم به دلیل وجود انحراف و خرافاتی است که در دین خدا ایجاد کرده‌اید و گر نه ما تورات و انجیل واقعی را که در آنها بشارت ظهور و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه آمده است قبول داریم.

«وَ مَا أُوتِيَٰ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ»: و به آنچه بر غیر آنان یعنی سایر پیامبران نازل شده است، ایمان داریم و آنچه را که از جانب خدا آورده اند، تصدیق می‌کنیم و به آن ایمان داریم؛ یعنی به تمام آیات بَیِّنَات و مُعْجَزَات درخشان آنها ایمان داریم.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: یعنی بین آنان تفاوت قایل نیستیم که به بعضی ایمان داشته و به بعضی از آنها بی‌باور باشیم همان طور که یهود و نصاری چنان کردند.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (136)»: یعنی سر اطاعت به فرمان خدا فرود می‌آوریم و در مقابل حکمش سر تعظیم بر زمین می‌نهمیم. تسلیم عملی، در کنار ایمان قلبی لازم است. خداوند متعال در این آیه مبارکه به مؤمنان امر می‌کند بگویند: به همه ی پیامبران و کتابهای آسمانی، ایمان داریم میان هیچ یک از پیامبران فرق نمی‌گذاریم. همه را جملگی تصدیق می‌کنیم، به ماهیت و جوهره دین باور قلبی داریم و در برابر دستور پروردگار هستی فرمانبردار، تسلیم و فروتنیم. (سوره شوری 13).

ما یکه تاز و متعصب نیستیم تعصبات نژادی، باعث نمی‌شود که ما برخی از آنها را بپذیریم و بعضی دیگر را نفی کنیم. طوریکه یادآوری شدیم ما به همه انبیای الهی، چه آنهایی که قبل از ابراهیم علیه السلام آمده‌اند، همانند آدم، شیث، نوح، هود، صالح و چه آنهایی که بعد از ابراهیم بودند همانند سلیمان، یحیی و زکریا، ایمان داریم و هر پیامبری که دلیل روشن و معجزه داشته باشد به حکم عقل او را می‌پذیریم.

ما به همه پیغمبران و کتب الهی ایمان داریم، و همه را حق و راست می‌شناسیم؛ متابعت هر کدام احکام فرخنده الهی در روزگار آن واجب است؛ ما فرمانبران خدائیم؛ احکام فرخنده الهی، در هر روزگاری و بوسیله هر پیغمبری که رسیده باشد، ما آن را واجب الاتباع می‌شماریم؛ برخلاف اهل کتاب، که آنها جز دین خود تمام ادیان را دروغ می‌پندارند، اگر چه دین ایشان منسوخ شده باشد؛ و احکام انبیاء را تکذیب می‌کنند، با وجود آنکه احکام انبیاء احکام خداوند (ج) است.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

پس اگر آنان هم به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، ایمان آورند (که ایمان به قرآن و به پیامبر است) مسلماً هدایت یافته اند، و اگر اعراض نمودند پس جز این نیست که در ستیز و دشمنی اند؛ پس به زودی الله شرّ آنان را (به کشته شدن یا آوارگی از خانه و کاشانه) دفع خواهد کرد؛ و او شنوا و داناست. (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شِقَاقٍ»: یعنی مخالفت و دشمنی. از شَقّ گرفته شده است که عبارت است از طرف و جانب؛ یعنی هر یک در طرفی قرار گرفتند. «فَسَيَكْفِيكَهُمُ»: از کفایه به معنی محافظت است.

تفسیر:

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا»: یعنی اگر اهل کتاب و سایر مردم همچون شما به همه کتاب‌های الهی و پیغمبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنان فرقی نگذاشتند، بدون شک که به راه مستقیم و حق هدایت شده اند.

از جمله «بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ» آیه مبارکه در می‌یابیم که: مسلمانان، نمونه ای هدایت یافتگان واقعی هستند. زیرا به تمام انبیاء و کتاب‌های آسمانی، ایمان و اعتقاد دارند.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ»: و اگر از آنچه که شما مردم را به سوی آن فرامی‌خوانید اعراض نمودند، نیک بدان ای محمد! آنان فقط دشمنی و مخالفت با شما را می‌خواهند، و در طلب حق نیستند. یعنی اینکه ایمان نیاوردن یهود و نصاری از روی عناد، لجاجت و ستیزه جویی است، نه منطق و استدلال.

«فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ»: یعنی ای محمد! خدا تو را از شر و آزار آنها محفوظ و مصون خواهد داشت.

الله متعال به رسول الله صلی الله علیه وسلم وعده داده است و حمایت و کفایت خود را از مسلمانان اعلام نموده است.

که اوتعالی بزودی کفایت مخالفت و دشمنی و ستیزه گری کسانی را خواهد کرد که از حق و حقیقت روی گردانده اند. و چنین هم شد، زیرا یهود در حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدست مسلمانان به قتل رسیدند و یا خوار و ذلیل از مدینه رانده شدند، چنانکه بر نصاری نجران جزیه وضع شد. سپس شاگردان مدرسه نبوت، وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آخرین روزهای حیاتشان را جامعه عمل پوشاندند و همه مناطق جزیره عرب را از پلیدی یهود و نصاری پاک کردند.

«وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (137)»: چون الله متعال گفتارشان را می‌شنود و پندار و نهفته‌های ضمیرشان را می‌داند، و از بغض و حسد و کینه‌ای که در دل علیه مسلمانان

می‌پرورانند، آگاه است.

قابل یادآوری است که: مدار پیروی از دین واحد بر این دو امر، قرار دارد:

الف: توحید و یکتاپرستی، ترک شرک و انواع بت پرستی با تمام شیوه ها، گونه ها و چهره هایش در زندگی.

ب: تسلیم و فروتنی برای ذات کردگار، در گفتار، رفتار و کردار.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (138 الی 141) درباره رنگ و نگار ایمان، و اثرش در درونها و بندگی الله، به بحث گرفته شده است.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸)

(به یهود و نصاری بگوئید): این است رنگ آمیزی الهی (که برترین رنگهاست)، و کیست از الله زیباتر باعتبار رنگ (دین فطرت)؟ و ما تنها او را عبادت می‌کنیم. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صِبْغَةَ اللَّهِ» صبغة: از «صبغ» به معنی تغییر شیء به یکی از رنگهاست. استعاره از دین و ایمان است، چون نشان آن در سیمای مؤمن دیده می‌شود همان گونه که اثر رنگی در لباس ظاهر می‌گردد. دین: زینت و زیبایی مؤمنان و در دلهايشان - به خوبی - جای می‌گیرد آنگونه که رنگ در لای تار و پود کالا پخش می‌گردد. پس، ایمان در پاکیزه نمودن و شستشو دادن و زیبایی و جذب دل و درون مؤمن، همچون رنگ آمیزی و نگارگری است.

تفسیر:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»: یعنی آنچه ما بر آن قرار داریم و به آن مؤمن هستیم همانا عبارت است از دین و آیین الله که رنگ و بو و فطرت ما بر آن خلق شده و در نتیجه آثار و نشانه های آن بر ما نمایان گشته است. همانند آثار رنگ که بر پارچه تکه رخت و لباس نمایان می‌شود. و هیچ دینی از دینی که رنگ و بوی اش تعیین شده است بهتر نیست و نخواهد بود.

کلمه: «صبغه الله»: از ماده (ص - ب - غ) است، و نوعیت را افاده می‌کند، یعنی می‌فهماند این ایمان که گفتگویش می‌کردیم، یک نوع رنگ خدائی است، که ما بخود گرفته ایم، و این بهترین رنگ است، نه رنگ یهودیت و نصرانیت، که در دین خدا تفرقه انداخته، آنرا آنطور که خدا دستور داده بپا نداشته است.

بلی، اسلام رنگ الهی است و همانطور که یک چیز رنگ شده با رنگی، همه جوانب آن را در بر می‌گیرد، اسلام هم حال مسلمان واقعی را که به آن تمسک جُسته کاملاً تغییر می‌دهد.

ایمان به الله، پیامبران، کتاب‌های آسمانی و تسلیم خدا بودن، صبغه و رنگ خدایی است. در آیات قبل فرمود: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ...»، در این آیه می‌فرماید: «صِبْغَةَ اللَّهِ» مفسیرتفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد که: این آیه را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد: یکی آنکه «ما رنگ خدا را برگزیدیم»، دیگری آن که «رنگ خدا را برگزینید.» پیش از ظهور مسیحیت یهودیان این رسم را داشتند که هر کسی که دین آنها را می‌پذیرفت، او را غسل می‌دادند و معنای این غسل نزد آنان این بود که گویا گناهان او شسته شدند و او رنگ جدیدی از زندگی را برگزیده است. همین عمل را

مسیحیان هم اختیار کردند. نام اصطلاحی این کار نزد آنان (غسل تعمید) است و این غسل نه تنها در حق کسانی اعمال می شود که دین آنان را می پذیرند بلکه در حق اطفال هم اعمال می شود. درباره ی همین قرآن می فرماید که در این غسل و یا به تعبیر دیگر در این رنگ آمیزی چه چیزی وجود دارد؟ رنگ الله را اختیار کنید که تنها از شستن و آب کشیدن به وجود نمی آید، بلکه از اختیار کردن بندگی حقیقی و واقعی او به وجود می آید. (تفهیم القرآن).

باید یادآور شد که: انسان در زندگی خویش باید رنگی را بپذیرد، اما در میان همه رنگ‌ها، رنگ خدایی بهتر و قشنگ تر است. ناگفته پیداست که تا رنگ قوم و قبیله و هوسها را کنار نگذاریم، رنگ وحدت و برادری و تسلیم امر الله سبحان و تعالی بودن را نخواهیم گرفت. همه ی رنگ‌ها به مرور زمان کم رنگ و بی رنگ می شود. اما رنگ خدایی همیشگی و پایدار است. طوری که قرآن عظیم الشان به زیبایی خاصی خودمی فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، 88) و چه رنگی بهتر از رنگ خدا که او را عبادت و بندگی می کنیم. بگذریم که یهود، و نصارا کودکان خود را با آبی مخصوص شستشو داده و بدینوسیله به او رنگ مذهبی می دهند.

«و نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (138)»: و فقط الله سبحان و تعالی را پرستش می کنیم، و به جز او سر طاعت در برابر هیچکس خم نخواهیم کرد.

«عبادت»: از ریشه «عبد» به معنای نهایت خضوع و تذلل است. و چون عبادت بالاترین مراتب خضوع است، پس لایق نیست، مگر برای کسی که اعلی مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعمت‌ها و احسان را دارد، و از این جهت عبادت غیر حق شرک است. حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است:

اول: اینکه بنده در آنچه خدا بر او منت گذاشته و بخشیده است، برای خود مالکیت نبیند.

دوم: این که بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند.

سوم: این که تمام مشغولیاتش منحصر شود به آنچه که خداوند او را بدان امر نموده، یا از آن نهی فرموده است.

شان نزول آیه ی 138:

کشاف به نقل از ابن عباس (رض) می فرماید: هرگاه مسیحیان، نوزادی به دنیا می آوردند و هفت روز می گذشت، او را طی مراسم بخصوصی در چشمه ی آبی به نام «معمودی» فرو می بردند و غسل می دادند تا بدان سبب او را پاک گردانند و می گفتند: این نوزاد، برای همیشه پاک گشته و این تعمید به جای ختنه کردن نیز محسوب است و اکنون نصرانی حقیقی به شمار می آید. (أسباب النزول واحدی ص 22).

غسل تعمیدی، غسل دادن نوزادان و یا کسانی است که به دین مسیح در آیند. «ماء العمد»، «معمودانی».

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾

(ای پیغمبر به اهل کتاب) بگو! آیا در باره الله با ما مجادله می کنید؟ در حالیکه که او رب ما و رب شما هم است، و اعمال ما به سود ماست و اعمال شما به سود شماست، و ما برای او تعالی إخلص می ورزیم (او را با إخلص می پرستیم). (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَحَاوُّنَا» یعنی آیا با ما مجادله می کنید؟ از محاجه به معنی مجادله است.
«مُخْلِصُونَ»: إخلاص یعنی این که قصد از عمل فقط ذات و رضایت خدا باشد.

تفسیر:

این آیه مبارکه، هشدار به اهل کتاب است که از ادعاهای بی دلیل دست بردارند. آنها می گفتند: ما به الله نزدیکتر و یا فرزندان او و یا محبوبان او هستیم. بنی اسرائیل گمان می کردند که باید همه ی انبیاء از قوم و نژاد آنان باشند و بخاطر قدیمی بودن دین آنان و کتاب تورات، خودشان را برتر می دانستند و لطف الهی را فقط مخصوص خودشان دانسته و با این گمان با مسلمانان محاجه و گفتگو می کردند. طوریکه خداوند متعال می فرماید: «قُلْ أَتَحَاوُّنَا فِي اللَّهِ»: آیا در مورد حال و وضع خدا با ما به مجادله برمی خیزید و گمان می کنید که شما فرزندان و دوستان خدا هستید، و پیامبران فقط باید از نسل و جماعت شما باشند نه از اقوام دیگر؟

در جواب ایشان ای محمد! بگو آیا با ما در دین الله متعال ستیزه و مجادله می کنید و گمان می برید که الله پیغمبران را جز از میان شما برنمیگزیند، «وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ» و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما. خداوندی او همه را لازم است. پس عبودیت او نیز بر همگان واجب است.

صاحب اختیار همه ی انسان ها، الله متعال است. او به همه لطف دارد و می تواند هر کس را از هر قوم و نژادی که باشد، مورد عنایت خاص خود قرار دهد.

و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادعا می کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می کنید؟

«وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»: یعنی ما مکافات اعمال خود را داریم و شما هم پاداش عمل خود را، و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را به دوش نمی کشد.

«وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ(139)»: باید گفت که: ملائک قرب به خداوند، عبادت خالصانه و منزه دانستن او از شریک است. یعنی شما مسئول اعمال خود هستید و ما مسؤول اعمال خود. اگر شما بندگی خود را تقسیم کرده آید و دیگران را نیز در خدایی با خدا شریک نموده آنها را پرستش و اطاعت می کنید، می توانید این کار را بکنید، سرانجام نتیجه ی این کار را خواهید دید، ما نمی خواهیم به زور شما را از آن منع کنیم. ولی ما بندگی، اطاعت و پرستش خود را به طور کامل برای خدا خالص کرده ایم. اگر شما بپذیرید که ما این حق را داریم که این راه را اختیار کنیم، این نزاع خود به خود حل می شود.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

آیا می گوئید: « که همانا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (= نبرگان یعقوب) یهودی یا نصرانی بودند؟! » بگو: « شما داناترید یا الله؟! » و چه کسی ظالمتر است از آن کسی که شهادتی را که از جانب الله نزد او است کتمان کند؟، و الله غافل نیست از چیزیکه شما می کنید. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أظلم»: ستمکارتر. «كُتِمَ»: پنهان کرد.

تفسیر:

در طول تاریخ ملاحظه شده که در بسیاری از اوقات تعصب به مرحله ای می‌رسد که شخص حاضر می‌شود و اقیبت‌های روشن تاریخی را تحریف و یا انکار کند. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید: «أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى؟»: یعنی ای گروه یهود و نصاری آیا شما می‌گویید و ادعا می‌کنید که این پیامبران و اولادشان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی و نصرانی بوده‌اند و بر آئین شما قرار داشتند؟

« قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ »: آیا شما به دیانت آنان آگاه‌ترید یا الله؟ در حالی که خدا اعلام کرده و گواهی داده است که آنها بر آیین اسلام بوده و آنان را از یهودیت و نصرانیت مبرا معرفی کرده است.

واز جانب دیگر این پیامبران که شما نام بردید، از جمله پیامبران‌اند که: همه قبل از یهودیت و نصرانیت زندگی می‌گردند، و تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از ایشان پس چگونه دعوا دارید که آنها یهود و یا نصرانی بودند! توجه نماید به آیات متبرکه (65 الی 68 - سوره آل عمران) «ای اهل کتاب! چرا در مورد ابراهیم مجادله می‌کنید حال آنکه تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از او، آیا نمی‌فهمید؟! هان! شما درباره آنچه که به آن علم و آگاهی داشتید به مجادله پرداختید، پس چرا در مورد آنچه که به آن علم ندارید مجادله می‌کنید؟ حال آنکه الله می‌داند و شما نمی‌دانید. ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او برحق، و تسلیم فرمان الله بود و از مشرکان نبود. همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و (نیز) این پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، و الله ولی و یاور مؤمنان است.»

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه بر آیین حنیف اسلام بود، پس شما چگونه گمان می‌برید که بر آیین شما بوده است؟

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كُتِمَ شَهَادَةٌ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»: یعنی ظالم‌تر از آن که مطالب مندرج در تورات و انجیل از جمله مژده آمدن پیامبر را مخفی و کتمان می‌کند، هیچ‌کس نیست. یا این که ظالم‌تر از آن که خبر الله را در مورد این که پیامبران گرامی بر آیین اسلام بودند، تکذیب کرده است، احدی نیست. واقعاً هم بزرگترین ظلم‌ها، ظلم فرهنگی و کتمان حقایق است. کتمان علم که در واقع کتمان شهادت است؛ جرمی بزرگ و ظلمی عظیم است. و البته این گناه یکی از اوصاف خاصه یهود و نصاری است که الله متعال در قرآن کریم بار بار بر آنها انکار کرده و بخاطر آن سرزنش‌شان نموده است. پس افسوس بر حال اهل کتاب که با همه پیغمبران الهی اعلان دشمنی نمودند و رسالات آسمانی‌شان را کتمان و تکذیب کردند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(140)»: یعنی الله متعال از اعمال آنان غافل نیست و حتماً ایشان را در برابر این ظلم و ستم ننگین، عذاب مناسب خواهد داد.

باید گفت که که آیه «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» در تعدادی زیاد از سوره‌ها تکرار شده است: مفسر ابوحنیان فرموده است: این أسلوب جز بعد از ارتکاب وزر و معصیت

نمی آید، لذا متضمن وعید است و اعلام می دارد که خدا کار آنان را رها نمی کند.
(البحر المحيط 416/1).

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾

(به هر حال) آنها اُمتی بودند که در گذشتند، اعمال آنها به سود خود آنهاست و اعمال شما به سود خودتان است و شما درباره اعمال آنها بازخواست نمی شوید. (۱۴۱)

تفسیر:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ»: آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و در گذشتند از بسیاری که تفاخر می کردند به پدران و گذشتگان خود و دین ایشان می پسندیدند و راه ایشان می رفتند.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ»: آنچه بدست آوردند متعلق به خودشان است و آنچه شما بدست آورده اید متعلق به شماست. قال الله تعالى: «ولا تزروا زره و زر اخری». «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (141)»: و پرسیده نمی شوید از آن چیزی که دیگران انجام داده اند و هیچ کس مسئول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری بازخواست نمی کنند.

بلی! پیامبران عظام با آن قدر و منزلتی که در نزد الله متعال دارند، پاداش عمل خویش را می گیرند. و شما تکذیب کنندگان و پنهان کنندگان حق و حقیقت؛ سزاوارترید که سزای اعمال ناشایستتان را بگیرید.

پایان جزء (1)

ابتدای جزء (2)

خوانندگان گرامی و معزز!

در آیات مُتَبَّرَکَه (142 الی 147) در باره موضوع تغییر جهت قبله از بیت المقدس به کعبه، به بحث گرفته میشود:

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَا لَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

به زودی مردم سبک مغز می گویند: چه چیزی مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند (یعنی بیت المقدس، به سوی کعبه) گردانید؟ بگو: مالکیت مشرق و مغرب (و همه جوانب)، از آن خدا است هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. (۱۴۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، اشخاص بیعقل، نادان. در این جا اشاره به یهودیان، مشرکان و منافقانی است که منکر تغییر قبله بودند. «وَلَا لَهُمْ»: آنان را بازگرداند. «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»: تمام جهات از آن الله متعال است.

شان نزول آیه 142:

از براء روایت شده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد، شانزده یا هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند، پیامبر صلی الله علیه و سلم علاقمند بود به طرف

کعبه نماز بخواند، که الله متعال آیه: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ 144 بقره» را نازل کرد. به سبب این تغییر جهت، مردم نادان یعنی یهود، گفتند: چه چیزی آنها را وادار کرد قبله ای را ترک نمایند که بر آن بودند؟ خدای متعال فرمود: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...» تا آخر آیه) از آن خدا می باشند. (إخراج از بخاری).

تفسیر:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ»: یعنی افراد کم عقل و خیره سراز یهود و منافقان این سخن را خواهند گفت: واقعیت اینست کسانی که هر روز دنبال بهانه‌ای هستند تا از پذیرش حق کنار روند، اینان سفیه هستند، و کسی که دست الله متعال را در وضع یا تغییر احکام بسته بداند، سفیه و سبک مغز آند. واقعاً اعتراض به خدای حکیم ودانا، نشانه‌ی سفاهت است. «ما ولأهم عن قبلتهم التي كانوا عليها»: چه چیزی آنها را از قبله ای منحرف کرد و برگرداند که به طرف آن نماز می خواندند که عبارت بود از بیت المقدس، یعنی قبله پیامبران پیشین به طرف مسجد الحرام؟ باید اضافه کنیم که: اصل سؤال کردن مورد انتقاد نیست، روحیه سؤال کننده مورد انتقاد است که از روی اعتراض و مشکلتراشی به بحث می پردازند. «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»: الله در جواب این سخن کم خردان فرمود: ای محمد! به آنها بگو: در تمام جهات، مشرق و مغرب و به هر طرف رو کنیم الله در آن جهت قرار دارد. باید گفت که: قداست و کرامت مکان‌ها و زمان‌ها، وابسته به عنایت پروردگار است، نه چیز دیگر.

«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (142)»: یعنی بندگان با ایمانش را به راه راست هدایت می کند که سعادت دنیا و آخرت را دربر دارد. و تغییر قبله از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام نیز هدایتی از جانب الله متعال برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و همه مؤمنان است. تغییر قبله، یکی از نشانه‌های پیامبر اسلام در کتب آسمانی بود، لذا برای بعضی وسیله‌ی هدایت شد.

الله متعال این امت را مورد ستایش قرار داد، زیرا ایشانند که بر راه مستقیم قرار دارند و ایشان بودند که به فرمان الهی گردن نهادند و از بیت المقدس به سوی کعبه روی آوردند. در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره اهل کتاب فرمودند: «آنان با ما در هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی‌ورزند:

- 1 - حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.
- 2 - بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.
- 3 - بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

قبله:

قبله، از جمله نشانه توحید در ادیان ابرهیمی بشمار رفته، و قبله نوعی از امتیازی است که سایر ادیان غیر ابراهیمی از آن محروم میباشند. به عباره ساده باید گفت که قبله به عبادت انسانها رنگ خدای و افتخار بزرگ برای امت اسلام است که دارایی دو قبله بودند.

خداوند متعال برای هر امتی از امتهای پیشین، قبله مخصوصی را تعیین کرده است تا به هنگام نیاز و نیایش، به سوی او متوجه شوند و از توجهات انحرافی در امان بمانند. اولین قبله در تاریخ بشریت و بخصوص در ادیان ابراهیمی بیت المقدس بوده. بیت المقدس، یکی از مقدسترین مکانهایی بعد از مسجد کعبه و مسجد نبوی میباشد. مسجد الاقصی بحیث اولین قبله و سومین محل مقدس برای مسلمانان بشمار میرود. مطابق روایات تاریخی مسجد الاقصی دومین مسجد ساخته شده بر روی زمین پس از بیت الله الحرام محسوب می شود.

مؤرخین مینویسند، که تهداب مسجد الاقصی را حضرت آدم (ع) گذاشته است. «قبله» به معنی «جهت» است و به این نام نامیده می شود، زیرا نمازگزار در مقابل آن ایستاده میشود.

ناگفته نباید گذاشت که: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، در ابتدا با در نظر داشت اینکه به سوی بیت المقدس نماز میخواند ولی (به علت تعلق خاطرش به کعبه) طوری میایستاد که کعبه نیز پیش روی ایشان قرار میگرفت تا اینکه آیه 144 سوره بقره نازل گردید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (سوره بقره / 144). «ما رو گرداندن تو را گاه گاهی به سوی آسمان میبینیم (و آرزوی قلبی تو را برای نزول وحی جهت تغییر قبله، دریافت میداریم) پس تو را به سوی قبلههای متوجه میسازیم که از آن خشنود خواهی شد و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن. (سوره بقره / 144)».

پس از نزول این آیه، رسول اکرم صلی الله علیه و سلم رو به کعبه نمود. چنانکه گروهی از مسلمانان (بیخبر از تغییر قبله) در مسجد قباء در حال ادای نماز فجر بودند ناگهان مردی بر آنان وارد شد و اطلاع داد که دیشب، بر پیامبر صلی الله علیه و سلم، وحی شده است که رو به سوی کعبه کند، آنها (بدون اینکه نماز خود را از سر بگیرند) در همان حال، از بیت المقدس روی برگشتانند و به اتفاق امام خویش، رو به کعبه نمودند (منفق علیه).

بعد از آن که قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند که به سوی کعبه نماز بگذارند. روی گرداندن بسوی قبله در نماز واجب، و در صورتیکه ساقط گردد، نماز از لحاظ شرع اسلامی درست نبوده و فاقد اعتبار شرعی میباشد.

علماء میگویند: انسان، دارای جنبه مادی و ظاهری، و هم دارای جنبه معنوی و باطنی است بناً زمانیکه انسان میخواهد روبروی قبله ایستاده شود، باید توجه به قبله در وجود نمازگزار هم در بعد ظاهری و مادی (توجه به جهت قبله)، و هم در بعد باطنی و معنوی (توجه به وجه)، هر دو باید تحقق پیدا کند. بناً نمازگزار در توجه به قبله، هم باید متوجه قبله ظاهر، و هم متوجه قبله باطن شود، و با تمام توجه و اهتمام ادای نماز خویش را بجا آورد.

دانشمند شهیر جهان ویلیام مولتن می گوید: بهترین راهی که توجه و التفات را در انسان زیاد می سازد و او را از لحاظ جسمی و روحی بسوی سلامتی می برد این است که فکر و جسم هر دو باهم کار کنند. و می بینیم که نماز در اسلام چنان عبادتی که از عمل فکر و جسم با هم یکجا میشود، بخاطر آنکه زمانی که نماز گزار در حالی که تمام افکار و توجهش به خداست به رکوع و سجود و قیام و قعود می پردازد.

پروردگار با عظمت ما به مسلمان هدایت نموده میفرماید: « قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ »: (سوره بقره: 150) (واز هر جا که بیرون رفتی) رو به سوی مسجدالحرام کن و (ای مؤمنان چه در سفر و چه در حضر در همه اقطار زمین به هنگام نماز) هر جا که بودید روبه سوی آن کنید.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم به مردی که نمازش را خوب نمی خواند (مسی الصلاة) فرمود: « إذا قمت إلى الصلاة فأسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة... الحديث » (هرگاه خواستی نماز بخوانی به خوبی وضوء بگیر سپس رو به قبله کن...). (متفق علیه: بخاری 6251)، مسلم (397).

هم آیه قرآنی و هم حدیث پیامبر اسلام دلالت بر این امر دارد، یعنی روی کردن به سوی قبله در هنگام نماز واجب است، بنابراین کسی که این واجب را بجا نیاورد نمازش باطل است مگر اینکه همانطور که گفته شد شخص در بیابان یا صحرائی باشد که توانایی یافتن سمت واقعی قبله را نداشته باشد و اگر کسی برای پیدا کردن قبله تلاش کرد و نمازش را به جهتی که به گمانش قبله بود خواند و بعداً برایش روشن شد که (در پیدا کردن قبله) دچار اشتباه شده است، تکرار نماز بر او لازم نیست.

علل ممکنه در تغییر قبله:

قبل از همه باید روشن ساخت که دلیل وجوب این ویا آن امر عبادتی در شرع غرای محمدی همان احکام و نصوص الهی است که در قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده، علما و فقهای مجتهد آنرا ازین متن استنباط و در فتوی خویش ذکر نموده اند و ما برای تمسک به این آیات قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن استفاده برده و مطابق احکام شریعت غرای محمدی (ص) خود را عیار میسازیم. برای این امر و اجرا این اوامر ما به دلیل منطقی ضرورت نداریم بلکی همان نص و هدایت اسلامی برای ما اساس است.

اما بخش از علماء به جوانب منطقی و عقلی این مسایل نیز پرداخته که به هیچ صورت در اصل هدایت و حکم منافات ندارد و در تقابل نمی باشد. به این ترتیب بخش از علماء در مورد علل ممکنه قبله مسلمانان را به بیت المقدس و تغییر دوباره آن را به کعبه ذیلاً بر شمرده اند:

- خانه کعبه در آن زمان بحیث محل به اصطلاح بُتخانه مشرکان مبدل گردیده بود، بنا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داده شد تا به سوی بیت المقدس نماز خویش را بجاء آرند، و به این ترتیب صفوف خویش را از مشرکان جدا کنند.

مؤرخین مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدت سیزده سال در مکه به سوی بیت المقدس نماز خواند، و زمانیکه به شهر مدینه هجرت کردند، باز هم دستور پروردگار با عظمت همین بود که نماز های خویش کما فی سابق بطرف بیت المقدس اداء نماید. بیت المقدس قبله ای بود که یهودان نیز بسوی آن نماز می گزارند. نباید فراموش کرد که پیروان دین مقدس اسلام اولین پیروان از ادیان ابراهیمی بودند که دارای دو قبله بودند و بسوی دو قبله نماز بجاء آورده اند.

موجودیت قبله مشترک بین یهودان و مسلمانان، مشکلات و سرخوردگی هایی زیادی را برای مسلمانان به همراه داشت. یهودیان این تبعیت از خود را بر مسلمانان طعنه می زدند و این امر موجب حزن و پریشانی مسلمانان می شد.

نباید فراموش کرد که قبله در هر دینی امری بسیار حیاتی و مهم به حساب می‌آید و مسلمانان نیز از این قاعده مجزا نبودند. وجود یک قبله مستقل برای مسلمانان و شخصی پیامبر صلی الله علیه وسلم اهمیت فراوانی داشت. اما امر و هدایت الهی همان بود که پیامبر و مسلمانان انرا رعایت نموده و مطابق به آن عمل میکردند تا اینکه به این خواست قلب پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمان پرودگار با عظمت امر و هدایت تغییر قبله را صادر کرد. «ما رو گرداندن تو را گاه گاهی به سوی آسمان میبینیم (و آرزوی قلبی تو را برای نزول وحی جهت تغییر قبله، دریافت میداریم) پس تو را به سوی قبله‌های متوجه میسازیم که از آن خشنود خواهی شد و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن- (سوره بقره / 144)».

وقتی امروز میلیون‌ها انسان مسلمان رو به یک قبله مشترک نماز می‌گذارند، از اهمیت حکم تغییر قبله و تعیین کعبه به‌عنوان قبله مسلمانان پرده برمی‌دارد.

خواننده محترم!

- برخی از علماء در حکمت قرار دادن بیت المقدس بحیث اولین قبله برای مسلمانها و سپس تغییر این قبله بسوی کعبه مینویسند:

رو آوردن بسوی بیت المقدس منحیث قبله عبادی اول و بعداً تغییر این قبله بسوی کعبه یک امتحان و آزمایش بزرگ الهی برای مسلمانان بشمار بود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (سوره بقره: 143) (و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می‌کنند، از آنان که به جاهلیت باز می‌گردند، مشخص شوند).
 علماء می‌افزایند: مسلمانها واقعاً در یک آزمایش بزرگی قرار گرفتند، در حالیکه بسوی بیت المقدس نماز میخواندند، ولی در عین حالاً دل‌شان به خانه کعبه دوخته بودند و کعبه را سرمایه معنوی خود می‌دانستند، همچنان قابل تذکر است که تغییر دوباره قبله به سوی کعبه باز هم برای مسلمانان کاری اسانی نبود، چرا که مدتی به سوی بیت المقدس منحیث اولین قبله نماز خواندند و به این قبله تقریباً عادت هم کرده بودند.
 ولی مسلمانان توانستند در هر دو آزمایش خوبی بیرون آیند، مسلمانان به این عمل طاعتی خویش، بروح تعصب غلبه یافتند، و روح اطاعت و فرمانبرداری در آنان تحکیم و تقویه گردید.

تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه این معنا را می‌رساند که خدای بلند مرتبه به طور رسمی بنی اسرائیل را از مقام پیشوایی جهانیان برکنار نموده این جایگاه را به امت محمد صلی الله علیه وسلم داده است.

محدثین مینویسند که: بعد از گذشت شانزده ماه یا هم به رویتی هفده ماه از مهاجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم، قبله مسلمانان تغییر یافت.

مستندترین و اصح‌ترین قول همین است که تغییر قبله در نماز ظهر در حال وقوع پیوست که پیامبر صلی الله علیه وسلم دورکعت نماز ظهر با جماعت خوانده بود، که یکباره وحی بر تغییر قبله بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل.

پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وصول وحی در حالیکه مصروف نماز جماعت با مسلمانان بود 180 درجه در صف نماز تغییر قبله داد و روی خویش را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید.

از آن جا که بیت المقدس در جهت شمال شهر مدینه بودو مکه در جهت جنوب شهر مدینه موقعیت داشت، این چرخش معجزه اساء 180 درجه چنین دقیقی بدون کمترین اشتباه بسوی کعبه صورت گرفت، که تخنیک امروزی هم نمیتواند به این نظم ودقت تغییر جهت دهد، وطوریکه یاد اور شدیم این تغییر از جهت شمال به جهت جنوب بود. حکم تغییر جهت قبله در آیه 144 سوره بقره با زیبایی خاصی بیان شد ودر آیات 149 و 150 سوره بقره نیز جهت تأکید دوباره این مساله تکراریافت، تا مسلمانان در امر تغییر قبله دقت بعمل آرند، و کعبه را مورد توجه و استقبال خاص خویش منحیث دومین قبله قرار دهند.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «و من حیث خرجت فول وجهک شطرالمسجدالحرام وانه للحق من ربک وماالله بغافل عما تعملون». (و از هر کجا بیرون شدی به طرف کعبه روی آور چون این دستور قبله بر وجه ثواب و به امر خداست و خداوند از کار شما غافل نیست). (سوره بقره/ 149).

وباز میفرماید: «و من حیث خرجت فول وجهک شطرالمسجدالحرام و حیث ماکنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یكون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم فلاتخشوهم واخشونی و لاتم نعمتی علیکم و لعلمکم تهتدون». (و ای رسول از هر جا و به هر دیار بیرون شدی روی به جانب کعبه کن و شما به هر کجا بودید روی بدان جانب کنید تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند جز گروه ستمکار که از جدل و گفتگوی آنان هم اصلا نیندیشید و از نافرمانی من بترسید و به فرمان من باشید تا نعمت و رحمت را برای شما به حد کمال رسانم و باشد که به طریق حق و ثواب راه یابید(سوره بقره/ آیه 150).

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

و این چنین شما را امت میانه رو گردانیدیم تا شما گواه باشید بر مردمان و پیغمبر (نیز) گواه باشد بر شما، و ما لازم نگردانیدیم قبله را که تو بر آن بودی (بیت المقدس) مگر اینکه بدانیم (با تغییر دادنش) چه کسی از پیغمبر پیروی می کند و چه کسی به عقب بر می گردد، و اگر چه آن خصلت (پیروی رسول) بسیار دشوار است مگر بر کسانی که الله آنان را هدایت نموده، و الله ایمانتان (یعنی نمازتان) را ضایع نمی گرداند، همانا الله نسبت به مردم (مسلمان) مشفق و مهربان است. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً وَسَطًا»: ملتی منتخب و برگزیده میان افراط و تفریط، آنان که علم و عمل را کنار هم قرار می دهند. «شهداء»: شاهدان، گواهان، ناظران، حاضران. «عَقِب»: پاشنه. «يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ»: از عقیده برمی گردد، دین را باور ندارد، به عقب بر می گردد، مرتد می شود. «إِنْ»: مخفف آن. «كَبِيرَةً»: سخت و دشوار، سنگین. «إِيمَانَكُمْ»: نماز شما، نماز، سبب ایمان است.

تفسیر:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»: یعنی ای گروه مؤمنان! همان طور که شما را به دین اسلام رهنمون شدیم، شما را ملتی عادل و نیکو قرار دادیم.

وسط:

وسط در لغت میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو، و از هرگونه افراط و تفریط پاک می‌باشد. خداوند متعال در این آیه مبارکه به مسلمین اطلاع می‌دهد که آنان را اُمت میانه‌رو قرار داده است، و حکمت از این کار این است که مسلمانان گواه بر مردم بوده و پیامبر صلی الله علیه و سلم گواه بر آنان باشد. (میانه بودن) اُمت در همه چیز آشکار می‌شود. میانه بودن مکان و موقعیت جغرافیایی که همان قرار گرفتن در وسط گره‌ی زمین است، و میانه بودن زمان که همان قرار گرفتن بعد از یهود و نصاری است، و مهم‌تر از اینها میانه‌رو بودن در برنامه و رسالت است. اسلام دین میانه است و منظور از میانه بودن اسلام، وجود (تعادل) میان برنامه‌هایش و (اعتدال) در قوانین‌اش، و (کامل بودن) تعلیماتش است، نه افراط و نه تفریطی، نه زیاده روی و نه اهمالی، و نه تندروی و نه کند روی در آن وجود ندارد. میانه‌رو بودن اُمت در برنامه و رسالتش، نقش فرهنگی بزرگی، و مسئولیت خطیر بین المللی پدید آورده است.

«لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»: تا بر ملت‌ها گواه باشید که پیامبرشان رسالت را تبلیغ کرده و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز بر شما گواه باشد که رسالت را به شما تبلیغ کرده است.

از ابو سعید خدری (رض) روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَيْتَكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقَالُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ» «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، و می‌گوید: حاضر و آماده اجرای فرمان هستم ای پروردگار! پس الله متعال می‌فرماید: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: بلی، سپس به قومش گفته می‌شود: آیا پیام الهی را به شما رسانده؟ می‌گویند: نزد ما هیچ بیم دهنده‌ای نیامده است. سپس الله متعال به نوح می‌گوید: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌فرماید: محمد صلی الله علیه و سلم و اُمتش، پس اُمت محمد صلی الله علیه و سلم گواهی می‌دهند که نوح علیه السلام پیام الهی را ابلاغ کرده است». (صحیح بخاری (4487)).

«وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا»: یعنی اول به شما امر کردیم به طرف بیت المقدس رو کنی و سپس شما را از آن مُنصَرَف کرده و امر کردیم به طرف کعبه رو کنی، «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ»: تا ایمان مردم را مورد آزمایش قرار بدهیم، و بدانیم چه کسانی پیامبر صلی الله علیه و سلم را تصدیق کرده و چه افرادی در مورد دین شک و تردید پیدا می‌کنند و به خاطر سستی یقین و عقیده به کفر برمی‌گردند؟

«وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»: و براستی که تحویل قبله آن کاری بس بزرگ و سنگین است. مگر بر کسانی که خدای تعالی آنها را هدایت نمود تا تحویل این قبله را حق دانستند ایشان راست فضیلتی بزرگ و کرمی تمام بخلاف عقیده یهودان که هر لحظه در امر تحویل قبله شبهه ایجاد می‌کردند و می‌گفتند که اگر تحویل قبله حق است پس تکلیف کسانی که قبل از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه مرده‌اند چه خواهد

شد یعنی پس به گمراهی مرده باشند حق تعالی فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ» و خداوند بخشنده و مهربان نمازهای شما را به هر جهتی که نماز گزارده باشید ضایع نمیگرداند چه برسد که ایمان شما را به جهت خواندن نماز به سوی بیت المقدس ضایع گرداند. این امر متابعت از رسول است و خداوند به قیامت شما را پاداش دهد.

در شأن نزول این بخش آیه مبارکه بخاری و مسلم از براء (رض) روایت نموده اند که قبل از تحویل قبله تعدادی از مسلمانان فوت کرده و عده‌ای هم به شهادت رسیده بودند و ما درباره نتیجه اعمال و عباداتشان با ابهام روبرو بودیم، پس «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ»: «خداوند هرگز ایمانتان را ضایع نمی‌گرداند»، نازل شد.

«إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (143)»: «والله متعال بر مردم رحمت و رأفت بسیار دارد. رؤوف یعنی: رأفت بسیار دارد. و رأفت رحمت شدید را گویند.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾

به تحقیق ما گرداندن روی تو را به (سوی) آسمان می بینیم، اکنون تو را به (سوی) قبله ای که به آن راضی شوی باز می گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن، و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید، و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شد، بخوبی می دانند این (تغییر قبله) حق است (و) از جانب پروردگارشان می باشد، و خدا از آنچه می کنند؛ غافل نیست. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَقَلُّبَ وَجْهِ»: روی گردانیدن. «تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»: روی گردانیدنت به سوی آسمان، به انتظار وحی برای استقبال به سوی کعبه؛ چون یهود می گفتند: محمد با ما مخالفت می کند، حال آن که پیرو قبله ی ماست. «نُوَلِّي»: متوجه می سازیم. «شَطْر»: سو، طرف، جهت، جانب، سمت. «حَيْثُ مَا»: هر کجا، هر سو.

تفسیر:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»: یعنی ای محمد! چون اغلب می دیدیم به اشتیاق تغییر قبله چشمانت در آسمان می گشتند، «فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»: پس توجه شما را به طرف قبله ای قرار می دهیم که دوست داری... که عبارت است از کعبه، قبله ی پدرت، ابراهیم.

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: در نماز به طرف کعبه ی معظمه رو کن! یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجد الحرام روی آور. کعبه، مسجد الحرام نامیده شد تا اشاره ای باشد به اینکه بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می‌باشد.

مفسران می نویسند که: آن نماز که تحویل قبله به سوی کعبه اتفاق افتاد نماز ظهر روز دوشنبه پنجم ماه رجب بود و قول مشهور آنست که نماز عصر بوده است (والمشهور: أن أول صلاة صلاها الى الكعبة صلاة العصر، تفسیر ابن کثیر ج اول صفحه 192) بعد از گذشتن هفده ماه از قدم گذاشتن حضرت رسول به مدینه روایت کرده اند که: آن موضع

که کعبه در آن است پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود و از زمان حضرت نوح تا حضرت ابراهیم قبله بود و بروی بنا نبود.

ابن سعد روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا به دعوت بشر بن براء بن معرور نزد وی تشریف برده بود که در آن جا وقت نماز ظهر فرا رسید حاضران نماز را به امامت رسول الله صلی الله علیه وسلم آغاز کردند. دو رکعت خوانده بودند که در رکعت سوم ناگهان به وسیله ی وحی این آیه نازل شد و در همان هنگام ایشان و همه ی کسانی که به ایشان اقتدا کرده بودند در حال نماز روی شان را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداندند.

سپس این دستور به اطلاع سایر مسلمانانی که در مدینه و اطراف آن زندگی بسر می بردند رسانیده شد. براء بن عازب (رض) می گوید در یک جایی صدای جارچی در حالی به گوش نمازگزاران رسید که آنان در حال رکوع بودند، به محض شنیدن خبر دستور، همه در همان حال رکوع رو به و سوی کعبه نمودند. انس بن مالک (رض) می گوید، خبر این دستور هنگام نماز صبح روز بعد به منطقه ی بنی سلمه رسید، مردم یک رکعت خوانده بودند که این صدا به گوش آنان رسید که «آگاه باشید! قبله تغییر یافته و به سوی کعبه مقرر شده است»، به محض شنیدن خبر، همه ی جماعت روی خود را به سوی کعبه برگرداندند.

لازم به یادآوری است که بیت المقدس به طور کامل در سمت شمال مدینه و کعبه به طور کامل در سمت جنوب آن واقع شده است، از این رو در صورت تغییر دادن قبله در حال نماز جماعت، امام چاره ای جز این نداشته است که راه برود و پشت سر مقتدیان بیاید، مقتدیان نیز نمی توانسته اند تنها به برگردانیدن روی شان بسنده کنند، بلکه آنان نیز ناچار بوده اند آندکی راه رفته صف های خود را مرتب نمایند. چنان که در برخی روایات همین تفصیل مذکور است.

«وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»: یعنی ای مؤمنان! هر جا که بودید، در نماز به طرف کعبه رو کنید.

«وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ»: یعنی هر آینه یهود و نصاری می دانند این تغییر قبله از جانب خدا و حق است، اما آنها با پخش کردن شبهات، مردم را آشفته می کنند.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (144)»: و هیچ چیز از اعمال آنان بر خدا مخفی نخواهد ماند و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد این آیه مبارکه متضمن وعید و تهدید است. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خودیافته اند.

چرا باید بسوی قبله روی گردانیم؟

در بدو باید گفت که ما چرا در نماز روی خویش را بسوی قبله بگردانیم؟ در جواب این سوال با سادگی میتوان گفت که این امر پروردگار است و باید در انجام عبادی مطابق نصوص شرعی باید عمل صورت کرد.

پروردگار با عظمت ما در باره روی نمودن به سوی قبله فرموده است: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ...» (سورة بقره: آیه 144) «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...» (سورة بقره/ آیه 150).

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده اند که: «اذا قمت الى الصلاه فاسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة، فکبر...» (بخاری: ۲۳۰۷/۵، شماره (۵۸۹۷) و مسلم: ۱۰۵/۴، شماره (۳۹۷) و ابوداود: ۱۹۷/۱) (هر گاه برای نماز به پا خاستی، پس وضوء را کامل بگیر، سپس رو به قبله بایست، و نیت کن و تکبیر تحریم بگو...).

و باز میفرماید: «صلوا كما رأيتموني أصلي» (بخاری: ۲۲۶/۱، دارمی: ۲۸۶/۱ و احمد: ۵۳/۵). (نماز بگزارید همچنان که می بینید من نماز می گزارم.) پیامبر صلی الله علیه و سلم رو به قبله می ایستاد و نماز می گذارد. پس مسلمانان ملزم هستند به طریقه که پیامبر نماز گزارده، نماز بگزارند.

دین اسلام نظم را به پیروانش می آموزد و از ایجاد تفرقه و اختلاف به آنان رادر حذر داشته است. مشخص شدن قبله و تعیین کعبه به عنوان قبله، یک نوع ایجاد نظم و هماهنگی در میان مسلمانان است، که همگی متحد به یک سمت و سو می ایستند و مهم ترین عبادت ها را که نماز است، به آن سمت می گزارند. تصور کنید اگر قبله ی واحدی وجود نداشت، نماز جماعت با آن همه تأکید بر برپایی آن چگونه برگزار می شد؟ هر فرد به جهتی نماز می گزارد و آن نظم و انسجام زایل می شد!

با تعیین قبله واحد نماز گزار از هر کنج دنیا که زندگی میکند در وقت نماز با تمام بدنش بسوی قبله متوجه می گردد.

شیخ البانی در کتاب (صفات نماز پیامبر صلی الله علیه و سلم) در مورد توجه نماز گزار بسوی قبله مینویسد: ای مسلمان! هر گاه برای نماز برخاستی، در هر جا که هستی، در نمازهای فرض و سنت بسوی کعبه روی آور، و رو کردن بسوی قبله رکنی از ارکان نماز است که بدون بجای آوردن این رکن نماز درست نخواهد بود.

ولی در میدان جنگ و ترس، رو به قبله نمودن ساقط می گردد. شیخ البانی می افزاید: و همچنین (رو کردن به قبله) از کسی که توانایی آنرا نداشته باشد مثل: مریض، و کسی که سوار بر کشتی، موتر و یا طیاره است و بیم آن می رود که وقت نمازش فوت گردد، ساقط می شود.

و کسی که سوار یا مسافر در موتر و یا طیاره بود و نماز نفل یا وتر می خواند رو به قبله ایستادن از وی ساقط می گردد.

ولی هنگام تکبیر اول رو به قبله نماید مستحب است، سپس به هر سمتی که مسیرش هست، برود بلا مانع است.

و هر کسی که کعبه (بیت الله) را می بیند بر وی واجب است که بسوی آن رخ نماید و اما اگر کعبه را نمی بیند رو کردن به جهت آن کافی است.

ترک روی آوردن به قبله:

حالت هایی که نماز خواندن بدون رو کردن به سوی قبله جایز و صحیح میباشد عبارتند از: سه حالت است که ذیلاً بدان اشاره مینمایم:

حالت اول: اگر نماز گزار عاجز و ناتوان باشد، مانند مریضی که رو به غیر قبله است و نمی تواند روی خویش را طرف قبله بگرداند، در اینحالت به اتفاق همه ای علماء و وجوب استقبال قبله از دوش وی ساقط خواهد شد، به دلیل فرموده الله متعال: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا يَمُنُّ إِلَّا بِالْإِسْلَامِ الْهَدَى الَّذِي أَنزَلَ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لِيَأْذَنُوا لِلدِّينِ عَلَى حُرْمَةِ اللَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا مِمَّا سَخَّرَ لَكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَنَفْسِكُمْ فَذَلِكُمْ سَبِيلُ اللَّهِ عَالِمُ الْغُيُوبِ» (تغابن 16). یعنی: «به اندازه ای که می توانید تقوای الهی پیشه کنید».

و همچنان در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». بخاری (7288) و مسلم (1337). یعنی: «هر وقت شما را از چیزی منع کردم از آن دوری کنید، و هر وقت به شما دستور دادم کاری را انجام دهید، آنرا به اندازه توانایی انجام دهید».

حالت دوم: اگر در شدت خوف و ترس باشد، مانند کسی که از دشمن یا حیوان درنده ای فرار می کند، و یا از جریان سیل می گریزد تا مبادا غرق شود، در اینحالت در هر جهتی که باشد می تواند نمازش را بخواند، به دلیل این حکم قرآنی: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرَجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (سوره بقره آیه 239). «و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را بازیافتید، الله را یاد کنید! (نماز را به صورت معمولی بخوانید) همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید، به شما تعلیم داد». آنجا که می فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ: و اگر بترسید» عام است و شامل هر ترسی می شود. و آنجا که می فرماید: «فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ»: هنگامی که امنیت خود را بازیافتید، خدا را یاد کنید دلالت دارد که هر زکری که انسان بخاطر ترس ترک کرده، ایرادی ندارد، و از جمله: استقبال قبله.

علاوه بر این (آیه: 16 سوره تغابن) و حدیث فوق نیز که برای حالت اول ذکر شد، برای اینجا هم صدق می کند.

حالت سوم: نماز نوافل (سنت) در مسافرت؛ چه با طیاره باشد یا موتر و یا سوار بر شتر یا هم اسب، می تواند نماز سنت را در هر سمتی که قرار دارد بخواند، و منظور از نوافل یعنی: نماز وتر یا ضحی یا رواتب و غیره...

و خواندن تمامی نوافل برای انسان مسافر مستحب است، بجز نماز راتبه ظهر و مغرب و عشاء که ترک آنها اولاتراست. هرگاه در حال سواره بود و خواست نماز سنت را بخواند، می تواند روی خویش را به هر جهتی که نشسته نمازش را بخواند، و این امر از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بخاری و مسلم ثابت شده است.

تلاش برای دست یابی به قبله:

قبل از همه باید گفت که تلاش غرض یافتن قبله بر نماز گزار واجب می باشد، اما بادر نظر داشت تلاشی که بعمل آورد، و نماز خواند. ولی بعد از نماز خواندن متوجه شد که در تعیین قبله اشتباه کرده، تکرار نماز بر او لازم نمی باشد.

ولی نمی گوئیم استقبال قبله بر او واجب نیست، بلکه بر او واجب است برای یافتن جهت قبله به قدر توانش اجتهاد و تلاش خویش را باید بخرچ دهد، و اگر در اینحالت بعد از نمازش متوجه شد اشتباه تشخیص داده لازم نیست نمازش را تکرار کند، زیرا (در داستان تغییر کعبه) آن دسته از صحابه که به آن آگاه نشده بودند، و مصروف نماز خواندن در مسجد قباء بودند، مردی نزد آنها آمد و گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنًا، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ، فَاسْتَقْبَلُوهَا وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْكَعْبَةِ». بخاری (403) و مسلم (526). یعنی: «امشب قرآن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نازل شده و خداوند دستور داده است که رو به کعبه نماز بخواند، فوراً مردم به سوی کعبه روی آوردند، و در حالی که رو به شام (بیت المقدس) ایستاده بودند، به طرف کعبه تغییر جهت دادند».

و این در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم روی داده و انکاری از جانب ایشان نشده، لذا این امر مشروع است، یعنی هرگاه کسی به دلیل نا آگاهی جهت قبله را اشتباه تشخیص دهد، تکرار نماز بر او لازم نیست، ولی هرگاه جهت آن برایش مشخص شد باید رو به آنجا بایستد حتی اگر در اثنای نمازش باشد. «مجموع فتاوی ابن عثیمین» (433/12-435).

به اجماع ثابت گشته که هر کس از کعبه دور باشد و دسترسی به آن ممکن نگردد؛ باید به سویش - هر چند گوشه ای از آن روی کند. حال اگر جهت قبله بر او نهفته باشد، باید به هر وسیله ای ممکنی چون: آفتاب، ستارگان، قبله نمای معروف و امثال آن بر جهت درست قبله، استدلال کند و نماز را برپای دارد.

ابن عباس (رضی الله عنه) روایت می کند که پیامبر می فرماید: «بیت، قبله ی اهل مسجد الحرام، مسجد الحرام، قبله ی اهل حرم (شهر مکه) و حرم، قبله ی تمام مردم روی کره ی زمین از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب است.» تا مؤمنان دچار دردسر و سردرگمی نگردند.

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

(به الله سوگند) و اگر به اهل کتاب تمامی آیات و معجزات (مطلوبه آنها را بیاوری باز هم از قبله تو پیروی نمی کنند، و نه تو از قبله آنها پیروی می کنی، و نه آنها متابعت می کنند قبله یکدیگر را، و اگر تو (بالفرض) از خواهشات آنها پس از آگاهی و علمی که به تو رسید، پیروی کنی، البته در آن صورت از جمله ظالمان خواهی بود. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: حجت. دلیل. «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: پس از آن که توسط وحی از باطل آگاهی یافته ای و حق برای تو روشن شده است.

تفسیر:

این آیه مبارکه، از دشمنی و لجاجت اهل کتاب پرده برداشته و قسم یاد می کند، (در کلمه «لئن» حرف لام برای جواب قسم است.) که هر چه هم آیه و دلیل برای آنان بیاید، آنها از اسلام و قبله ی آن پیروی نخواهند کرد. چون حقیقت را فهمیده اند، ولی آگاهانه از قبولی و پذیرش آن سر باز می زنند. واقعیت امر اینست که: لجاجت و تعصب، مانع تفکر، استدلال و حق بینی است. آنان نه تنها نسبت به اسلام تعصب می ورزند، در میان خودشان نیز دشمنی، عناد و لجاجت دارند طوری که می فرماید:

«وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ»: یعنی ای محمد! قسم به الله اگر در مورد قبله تمام دلایل، برهان و معجزات را برای صدق عمل خود به یهود و نصاری ارائه دهی، از تو تبعیت نمی کنند و به طرف قبله ی تو نماز نخواهند خواند.

زیرا اهل کتاب از روی دلیلی در نزدشان، یا شبهه ای که برای آنان پیش آمده باشد از پیروی حق سرباز نزدند؛ بلکه حق را از روی عناد و سرکشی ترک کردند در حالیکه به درستی می دانند که ایشان برحق نیستند. پس کسی که در چنین وضعی قرار داشته باشد، البته هیچ گاه از دلیل و برهان نفع نخواهد برد.

«وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ»: و تو ای محمد صلی الله علیه وسلم از این که خدا دستور تغییر

قبله را داد، تو هم از قبله ی آنها پیروی نخواهی کرد. این فرموده الله متعال بخاطر دفع طمع و امیدهای اهل کتاب است که اگر رسول اکرم ج دوباره به قبله سابق برگردد.

این امر به خاطر مأیوس کردن آنان بود؛ زیرا یهود به منظور فریب دادن حضرت علیه السلام می گفتند: اگر بر قبله ی ما ثابت می ماند، ما امیدوار می شدیم همان پیامبری باشد که انتظارش را می کشیدیم. «وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعِ قِبْلَةَ بَعْضٍ»: در حالی که ایشان از قبله ی یکدیگر پیروی نمی کنند یعنی نصارا تابع قبله ی یهود نمی شوند، همان طور که یهود نیز تابع قبله ی نصاری نمی شوند؛ زیرا یهود در نمازشان به بیت المقدس و نصارا به طرف طلوع گاه آفتاب روی می آورند.

چون در بین خود اختلاف و دشمنی شدید دارند. هرچند همه از قوم بنی اسرائیل هستند. «وَالَّذِينَ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: یعنی بر فرض و تقدیر این که تو از روی هوای نفس با آنها از در سازش در آیی و اگر تو از قبله آنان پیروی کنی، و از آنچه که آنها هوس می کنند و دوست دارند، بعد از تجلی دلایلی که از طریق وحی بر تو نازل شده است، تبعیت و پیروی کنی، در حقیقت امر از هوی و هوسشان پیروی کرده ای، زیرا امر به روی آوردن به سوی کعبه متوجه اهل کتاب نیز بود و باید ایشان نیز مانند مسلمانان امر الله متعال را بدون چون و چرا عملی می نمودند، ولی چنین نکردند.

باید گفت که: علم، به تنهایی برای هدایت یافتن کافی نیست، روحیه ی حق پذیری لازم است. یهود صاحب کتاب بودند، ولی با وجود تعصب نابجا، این علم چاره ساز نشد. «إِنَّكَ إِذَا لِمَنِ الظَّالِمِينَ (145)»: در آن صورت جزو افرادی می شوی که مرتکب بدترین نوع ظلم و گناه شده اند. البته سخن بر مبنای فرض و تقدیر است. وگرنه پیامبر صلی الله علیه و سلم کجا و پیروی از هوای کافران مجرم کجا؟ این مقوله از باب تحریک به منظور استواری و پایداری بر حق است. (صفوة التفاسیر). این آیه به مسلمانان هشدار می دهد که از هوی و هوس دشمنان اسلام پیروی نکنند، و بر علمای امت است که مسلمانان را از پیروی هوای دشمنان اسلام بر حذر دارند چونکه هوا پرستی و پیروی از هواپرستان ظلم آشکار است.

الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶)

کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده ایم همان گونه که پسران خود را می شناسند او (= محمد) را می شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را پنهان می دارند در حالی که خودشان (هم) می دانند. (۱۴۶)

تفسیر:

«الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْكِتَابَ»: یهودیان و نصرانیان «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»: حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بدون هیچگونه شک و تردیدی می شناسند، همان طور که یک انسان فرزند و اولاد خود را می شناسد، زیرا آنها در کتابهای خود اوصاف ایشان را خواندند ولی گروهی از روی سرکشی و حسادت ایشان را تکذیب کردند و اوصافشان را پنهان داشتند، «وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (146)»:

یعنی جمعی از آنان که عبارتند از رؤسا و احبارشان، حقیقت را پنهان کرده و آن را نشان نمی دهند در حالی که می دانند محمد صلی الله علیه وسلم پیامبری از جانب الله است و گروهی دیگر به ایشان ایمان آوردند و تصدیقشان نمودند، کسی که عالم باشد و علم خود را کتمان کند چنین شخصی گنهکار است زیرا قصداً از فهم حق سر باز زده است.

طوری که در فوق هم یادآور شدیم قرآن عظیم الشان چندین بار این واقعیت را به بیان گرفته است که؛ اهل کتاب (یهود و نصاری)، به خاطر بشارت تورات و انجیل به ظهور و بعثت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، در انتظار او بودند، قرآن عظیم الشان می فرماید که درباره خصوصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان به آنها توضیح داده شده بود که همچون فرزندان خویش به او شناخت پیدا کرده بودند. ولی با این همه، گروهی از آنان حقیقت را کتمان می کردند. قرآن کریم در (آیه 29 / سورة فتح)

می فرماید: آنها نه تنها از پیامبر، بلکه از جامعه‌ای که او تشکیل می دهد خبر داشتند: «مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» (محمد فرستاده الله است و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی، آنها همواره فضل الله و رضای او را می طلبند. نشانه‌ی آنها در چهره های شان از اثر سجده نمایان و واضح است، این توصیف آنها در تورات و انجیل است.) قرآن کریم درباره‌ی کتمان کنندگان می فرماید: «يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهَا النَّاسُ وَ يَلْعَنُهَا النَّاسُ وَ يَلْعَنُهَا النَّاسُ» (آیه: 159 بقره) (خداوند و تمام فرشتگان و انس و جن و هر با شعوری، برای همیشه آنان را لعنت و نفرین می کنند.) بلی، کتمان حق، همچون کتمان فرزند خویش است و چه ناجوانمردانه است که پدری به خاطر لذت‌های دنیوی، از شناخت طفل خویش منکر شود!

واقعیت امر اینست تا زمانیکه؛ روحیه‌ی حقیقت طلبی در یک مجتمع به وجود نیاید، علم به تنهایی کافی نیست. بطور مثال یهود با آن شناخت عمیق و همه جانبه از رسول الله صلی الله علیه وسلم، باز هم او را نپذیرفتند، و در مقابل او به دشمنی و عداوت پرداختند.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾

(ای امت این) حق (که تغییر قبله است) از سوی پروردگار توست؛ بنابراین از تردید کنندگان نسبت به حق مباش. (۱۴۷)

تفسیر:

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (147)»: ای محمد! وحیی که به سوی تو از سوی پروردگارت نازل شده حق است زیرا دلائل و براهین و بیان آن واضح و آشکار است پس به آن چنگ بزن و مردم را به سوی آن دعوت کن و هیچگاه شک به خود راه نده که تو بر حقی واضح و آشکاری و دشمنانت گمراه‌اند.

مفسران میگویند که: شک و دو دلی در اموری که ایمان به آنها واجب است، موجب نابودی ایمان می شود و سعی در از بین بردن آن بریک شخص مسلمان، از واجبات است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (148 الی 152) موضوعاتی درباره اختلاف در قبله مورد بحث قرار داده میشود.

وَلِكُلِّ وِجْهَةً هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾

و برای هر یک جهتی است که (هنگام نماز) بدان رو می کند، پس در کارهای خیر شتاب کنید، و هر جایی که باشید الله همه شما را یکجا جمع می نماید، همانا الله به هر چیز قادر است. (۱۴۸)

«وَجْهَةً»: قبله، جهت، طرف و سو، مکان مورد توجه، «و مَوْلِيَهَا»: نمازگزار بدان سو رو کند. «اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (سبق): در کارهای نیک بر هم سبقت بگیرید. «يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»: خدا روز قیامت همه ی شما را گرد می آورد و حاضر می کند.

تفسیر:

این آیات متبرکه در تأیید موقعیت پیامبر گرامی، در مورد روی کردن به قبله و باطل نمودن ادعاهای مخالفان و منکران، استمرار دارد. «وَلِكُلِّ وِجْهَةً هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»: «لِكُلِّ وِجْهَةً» یعنی هر امتی قبله ای داشته و مسئله قبله، مخصوص مسلمانان نیست. که به آن رو می کند؛ یعنی صورت و روی خود را به طرف آن مایل می کنند. لذا ای گروه مؤمنان! برای انجام دادن کارهای نیک عجله کنید و بشتابید.

این قبله گاهی با نسخ دستخوش تغییر و تبدیل می شود اما مسأله بزرگ و مهم وجود شریعتی است که حامل خوبی ها و بازدارنده بدیهاست و باید در عمل به آن مسابقه صورت گیرد.

مسابقه در خوبی ها عبارت از سرعت بخشیدن و رقابت در ادای شریعت بر وجهی است که تمام ارکان، شروط، سنن و آداب آن تحقق پیدا کند. کلمه «خیرات» اسمی است که شامل هر عمل مشروع و انجام هر کار نیکو و اخلاق بزرگ است.

«أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»: یعنی در هر جا که باشید، در اعماق زمین یا بر قُلل کوه ها، خداوند برای محاسبه و بازخواست، شما را جمع می کند، و حق و باطل را از هم جدا می سازد، و پیروان حق و پیروان باطل را مشخص می کند و به هریک پاداش یا کیفر عملش را می دهد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (148)»: و یقیناً الله متعال به همه چیز و کاری قادر است، حق تعالی قادر و توانائی است که هیچ چیز نمی تواند او را از انجام کاری عاجز سازد، خداوند متعال موجودی برتر است که قهر می کند، قضاوت می نماید و تقدیر همه چیز از جانب اوست و او تعالی بر تمام اسرار آگاه و داناست و پوشاننده آن است، خداوند عزیز و غالب است و گناهان را می بخشد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

از هر جا (و از هر شهر و نقطه) که بیرون شوی، پس (به هنگام نماز، روی خود را به طرف مسجد الحرام بگردان، و البته (قبله بودن آن) حق است از جانب پروردگار تو، و الله از آنچه که شما می کنید غافل نیست. (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ»: از هر جا که بیرون شوی. «إِنَّهُ»: منظور، روی کردن به کعبه که در صحن مسجدالحرام است.

تفسیر:

«وَمِنْ حَيْثُ حَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: ای محمد صلی الله علیه وسلم! در هر جا و مکانی و در هر لحظه و زمانی که باشی - چه در سفر، چه در حضر - هنگام خواندن نماز، روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان و اگر کسی سؤال کند که چه حکمت است که در این ده آیات در سه جا «قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» آورده است. جواب آنست که رب العالمین با پیغامبر قبله ی پدر وی ابراهیم را کرامت کرد و رضا و خشنودی مصطفی در آن بود. و نیز قطع و دفع دشمنی دشمنان در آن است. یعنی دوست و دشمن بوسیله تغییر قبله از هم باز شناخته شدند که چه کسی متابعت رسول الله رامیکند و چه کسی روی برمی گرداند.

باید یادآور شد که: نام «مسجدالحرام» در قرآن کریم پانزده بار تذکر رفته است.

«وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»: و تحقیق تحویل قبله به کعبه هر آینه از جانب پروردگارت راست و پسندیده است.

«وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (149)»: و خداوند آنچه را که یهود انکار قبله میکنند غافل نیست همه می داند، و فردا بقیامت جزای آن بتامی به ایشان رساند. یعنی اگر کسی عملتان خوب و شایسته میکند پاداش خوب به اومی دهد و اگر نه جزای بد دریافت خواهید داشت.

وَمِنْ حَيْثُ حَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾

و از هر جای که تو بیرون شوی (در سفر) پس بگردان روی خود را به سوی مسجد الحرام، و در هر جای که شما باشید (ای مردم) پس بگردانید روی های خود را به سوی آن (یعنی کعبه) تا نباشد برای مردم اعتراضی بر شما، مگر آنانکه ظلم کرده اند از آنها (اهل کتاب) پس از آنها نترسید و از من بترسید (تحویل قبله یکی برای خوشی پیغمبر بود و دیگر برای اینکه) تا تمام کنم نعمت خود را بر شما، و تا راه یاب شوید. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ»: تا هیچ کس بر شما مجادله و حجتی نداشته باشد. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»: مگر ستمکاران و یاوه گویان... «فَلَا تَخْشَوْهُمْ»: از آن باطل گویان دشمن مترسید. «إِخْشَوْنِي»: امر مرا به جای آورید. «وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ»: تا نعمت خود را که هدایت به سوی نشانه های دین شماست برایتان به کمال برسانم.

تفسیر:

در این آیه مبارکه الله متعال به تکرار امر خویش مبنی بر لزوم روی آوری به طرف کعبه می پردازد تا از این طریق هرگونه شک، شبهه و حیرت را برطرف سازد؛ زیرا تغییر قبله کاری بود که در این زمینه دشواری هایی را برای بعضی ایجاد کرد و تا این تکرار ردی باشد بر اهل کتاب و مشرکان که ادعا می کردند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از روی هوی و هوس دست به تغییر قبله زده است.

هكذا توجه پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی کعبه بر این استدلال یهودیان نیز نقطه پایان گذاشت که می گفتند: محمد با دین ما مخالفت می کند ولی از قبله ما پیروی می نماید؛

چنانچه نقطه پایانی بر این استدلال مشرکان نیز هست که می‌گفتند: محمد به پیروی از ملت ابراهیم فرا می‌خواند ولی روی به سوی قبله‌اش نمی‌نماید.

الله متعال می‌فرماید: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» : در سفرها؛ یعنی در هر جا که بودی؛ در خشکی یا بحر روی خود را به سوی قبله بگردان. یا اینکه هرگاه نماز خواندی روی خود را به سمت کعبه بگردان، «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ» : تا اینکه برای یهود و مشرکان درباره جهت قبله حجتی نباشد چون یهود و مشرکان میدانند که پیغمبر آخرالزمان از نسل اسماعیل و پیرو قبله ی ابراهیم است. اگر قبله ی مسلمانان به آن سوی نمی‌گردید آنها می‌گفتند این شخص آن رسول موعود و موصوف نیست. حجت بمعنای محاججه یعنی خاصمه و مجادله است. الله متعال آن را حجت نامید، «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي» : یعنی جز ستمگران مخالف و دشمن که هیچ‌گونه دلیلی را قبول ندارند. اما از آنها نترسید فقط از غضب من در هراس باشید.

به یاد داشته باشید که: دشمنان خارجی، بزرگترین خطر برای مسلمانان نیستند، بی‌تقوایی خطر اصلی است، که پایه های دین را سست می‌سازد.

«وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَاَعْلَمُكُمْ تَهْتَدُونَ (150)» : یعنی تا با هدایت و راهنمایی کردن شما به قبله ی پدرتان، ابراهیم و توفیق نیکبختی دو جهان، فضل و کرم خود را بر شما به اتمام برسانم.

روی گردانیدن به سوی کعبه:

فرمان روی کردن به کعبه - در صورت های گوناگون، جهت تأکید فرمان تغییر قبله سه بار تکرار شده است: الف: یک بار در آیه ی 149. ب: دوبار در آیه ی 150. مفسر قرطبی می‌فرماید: حکمت آن، این است که:

- 1 - فرمان «قَوْلٍ وَجْهَكَ» برای کسانی است که در مکه زندگی بسر می‌برند و روبه روی کعبه به نماز می‌ایستند.
- 2 - فرمان «وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ» به کسانی باز می‌گردد که در سایر ممالک و مساجد مدینه و غیره می‌باشند.
- 3 - فرمان «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» درباره ی کسانی است که در سفرند. (تفسیر قرطبی 128/2). این حکم و فرمان برای تمام نواحی دور و نزدیک کره ی زمین است و بی‌گمان، هیچ تکرار بی‌حکمتی را در قرآن نمی‌یابی.

یادداشت:

رو کردن به سمت قبله در نماز، موجب یکپارچگی و همبستگی ملتها در جهان و هدف حقیقی آن، إخلاص و پاکی در عبادت است؛ گرچه در هر نقطه ای از این سرزمین پهناور باشد.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

همانطور که (تغییر قبله، کامل کردن نعمت است، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است (که) در میان شما(برای هدایت تان) رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را (از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی) پاک و پاکیزه می‌

کند، و کتاب و حکمت به شما می آموزد، و آنچه را که نمی دانستید به شما تعلیم می دهد. (۱۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُزَكِّيْكُمْ» (زکُو): شما را از شرک پاک نماید. «الکتاب»: قرآن. «الحکمة»: دانش سودمند، احکام قرآن، سنت نبوی، کسب رازهای شریعت اسلام.

تفسیر:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ وَ لِأَتِمَّ نِعْمَتِيَّ»: و همانگونه که بر شما با تغییر قبله نعمت دادیم، قبل از آن نیز نعمت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را برای تان ارزانی داشتیم، پیامبری که دارای شریعت است.

ملاحظه می‌داریم که از اتمام نعمت الله تعالی بر بندگان فرستادن محمد صلی الله علیه وسلم به عنوان رسول و نبی است تا شریعت الهی را به مردم ابلاغ و بیان نماید، و بدون شک آن جناب همه امور را برای مردم بیان نمودند طوری که ابودر (رض) فرمود: «پیامبر اکرم در حالی ما را گذاشته و از دنیا رحلت کردند که هیچ پرنده‌ای در هوا پرواز نمی‌کرد مگر اینکه ما را در مورد آن آگاه ساخته بود.» (مسند احمد (21439) و سلسله احادیث صحیحہ (1803).

«يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا»: و او به شما وحی و حکمت را می‌آموزد و با دین خویش همه‌تان را از هر پلیدی و نجاست پاک می‌کند و دل‌های تان را از هر نوع شرک، شک، شبهه و شهوت تصفیه و اخلاق تان را تهذیب می‌نماید.

«وَو يُزَكِّيْكُمْ»: و با دین خویش همه‌تان را از هر پلیدی و نجاست پاک می‌کند و دل‌های تان را از هر نوع شرک، شک، شبهه و شهوت تصفیه و اخلاق تان را تهذیب می‌نماید.

واقعا هم شریعتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از نزد الله آورده است همه تزکیه و پاکسازی نفوس انسانی است.

«وَو يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»: و احکام کتاب مجید و سنت پاک نبوی را به شما یاد دهد، ملاحظه می‌داریم که: آموزش دین، محور اصلی است و آموزش‌های دیگر، در مراحل بعد از آن است. زیرا در ایه مبارکه ابتدا «يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»: را آورده و بعد از آن ذکری از: «يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به میان آورده است.

«وَو يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (151)»: شما را در جریان برخی امور از دین و دنیا و امور پوشیده گذشته و آینده قرار می‌دهد که قبلاً نمی‌دانستید.

فَاذْكُرُونِيْ اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِيْ وَ لَا تَكْفُرُوْنَ ﴿١٥٢﴾

پس شما مرا یاد کنید (به عبادت)، تا شما را یاد کنم (به اجر و ثواب)، و مرا سپاس گزارید و (نعمت‌های) مرا کُفران نعمت، نکنید. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شکر»: شناخت احسان مُنعم و سخن گفتن از آن است. «لا تَكْفُرُوْنَ»: منکر نعمت‌های من بر خود با سپاسگزاری نکردن از آنها نشوید! «کفر»: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است! در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خَلْقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببیند».

تفسیر:

سبحان الله خداوند متعال، به انسان چنان شخصیت می بخشد و مقام انسان را تا جایی بالا می برد که می فرماید: تو به یاد من باش، تا من هم به یاد تو باشم. طوریکه می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» و چون نعمت دهنده تنها منم پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، هر که مرا در نهاد خود یاد کند من نیز با او چنین می کنم و اگر در ملاء عام یادم کند من نیز او را در ملاء عام بهتری یاد خواهم کرد. طوریکه در حدیث قدسی آمده است: که الله عزوجل می فرماید: «يَا ابْنَ آدَمَ، اِنْ ذَكَرْتَنِي فِي نَفْسِكَ ذَكَرْتُكَ فِي نَفْسِي، وَاِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَا ذَكَرْتُكَ فِي مَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، اَوْ فِي مَلَا خَيْرٍ مِنْهُمْ» «ای بنی آدم! اگر مرا نزد خود یاد کنی، من نیز تو را نزد خود یاد می کنم و اگر مرا در محضر جماعتی یاد کنی، من تو را در حضور جماعتی از فرشتگان یا جماعتی بهتر از آنان یاد می کنم». (مسند احمد 12405) و صحیح الجامع (4337).

بعضی از سلف در معنای آن گفته اند: «کسی که مرا درحالی یاد می کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یادکنم». «وَأَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ (152)»: یعنی نعمتم را سپاسگزار باشید، و با انکار و نافرمانی، به آن ناسپاس نباشید.

در روایت آمده است که: حضرت موسی علیه السلام گفت: بار خدایا! چگونه تو را سپاسگزار باشیم؟ الله متعال فرمود: «مرا به یاد بیاور و مرا فراموش مکن، وقتی مرا به یاد بیاوری، یعنی مرا سپاسگزار گشته ای، و وقتی مرا فراموش کنی، یعنی نسبت به من ناسپاس و نافرمان شده ای» (مختصر ابن کثیر 142/1).

فضائل ذکر الله:

طوریکه یاد آور شدیم؛ فضائل ذکرالله بی شمارند و همین یک فضیلت آن هم کم نیست که وقتی بنده ای خدا را یاد کند، خداوند او را به یاد می آورد. عالم دانشمند أبوعثمان نهدی فرموده است که من آنوقت را که خدا ما را بیاد می آورد، و می دانم. مردم گفتند این چگونه می تواند معلوم گردد؟ فرمود: حسب وعده قرآن، وقتی بنده مؤمن، خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهند کرد. لذا برای همه درک نمودن این، آسان است که وقتی ما به یاد حق تعالی مشغول باشیم، او تعالی نیز ما را یاد خواهند کرد.

لذا معنی آیه « فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ » چنین است که شما مرا به اطاعت احکام یاد کنید و من شما را به اعطای ثواب و آمرزش یاد خواهم نمود. حضرت سعید بن جبیر، ذکرالله را به طاعت و فرمانبرداری تفسیر نموده است و می فرماید: «فمن لم يطعه لم يذكره و أن كثر صلوته و تسبيحه» یعنی کسی که از احکام خداوند اطاعت ننمود، او خدا را یاد نکرده است؛ اگر چه در ظاهر نمازها و تسبیحات او زیاد باشند.

حقیقت اصلی ذکر الله:

مفسر قرطبی بحواله «احکام القرآن» از ابن خويز منداد حدیثی در این باره نقل کرده است که ترجمه آن از این قرار است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی که الله متعال را اطاعت نمود، یعنی از احکام حلال و حرام او اتباع نمود، و او الله را یاد کرده است؛ اگر چه نماز و روزه (نفلی) او کم باشند. و کسی که به احکام الله

متعال مخالفت ورزید، او الله را فراموش نموده است؛ اگر چه (بظاهر) نماز و روزه و تسبیحات او فراوان باشند. (معارف القرآن).

حضرت ذوالنون مصری فرموده است که: کسی که الله را از روی حقیقت یاد کند، او در برابر خدا از همه چیز فراموش می شود و در عوض، خداوند، اشیاء را برای او نگهداری می کند و عوض آنها را به او عطا میفرماید. حضرت معاذ (رض) فرموده است که: هیچ عمل انسان در نجات او از عذاب خدا با ذکر الله برابر نیست و در حدیثی قدسی به روایت ابوهریره آمده است که خداوند فرمود: من با بنده ام هستم تا زمانی که او مرا یاد می کند و بیاد من لبهای او در حرکت هستند.

ذکر به جهر و دسته جمعی:

قبل از همه باید گفت که خواندن ذکر به جهر و دستجمعی بدعت می باشد، هیچگونه اصل و اساسی در دین مقدس اسلام ندارد و ثابت نشده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و دیگر اصحاب و تابعین با چنین روشی ذکر کرده باشند، بصورت کل باید بعرض رسانید که: گفتن اذکار بصورت جهری و دسته جمعی در سنت مطهر وارد نشده است.

عمرو بن سلمه (رض) نقل می کند: «ما قبل از نماز صبح بر در عبدالله بن مسعود (رض) نشستیم، وقتی که بیرون می آمد، با او به مسجد می رفتیم. ابو موسی اشعری (رض) پیش ما آمد و فرمود: آیا هنوز ابو عبدالرحمن (عبدالله بن مسعود) بیرون نیامده است؟ گفتیم: نه. پس با ما نشست تا اینکه (عبدالله بن مسعود) بیرون آمد. وقتی که بیرون آمد، همه ما برخواستیم و با او رفتیم. ابو موسی اشعری فرمود: ای ابو عبدالرحمن! چند لحظه پیش چیزی را در مسجد دیدم که آن را نپسندیدم ولی به حمد و سپاس الله چیزی جز خیر و نیکی ندیدم. ابو عبدالرحمن فرمود: آن چه بود؟ فرمود: اگر زنده بمانیم خواهید دید. فرمود: مردم را در مسجد دیدم که حلقه هایی را تشکیل داده بودند و منتظر نماز بودند. در هر حلقه مردی وجود داشت که سنگریزه های در دست داشت و می گفت: صد بار تکبیر بگوئید، و مردم صد بار تکبیر می گفتند. (آن مرد) می گفت: صد بار تهلیل (لااله الاالله گفتن) بگوئید و مردم صد بار تهلیل می گفتند. می گفت: صد بار تسبیح بگوئید، و مردم صد بار تسبیح می گفتند. (ابو عبد الرحمن) فرمود: به آنها چه گفتی؟ (ابو موسی اشعری) فرمود: به آنها چیزی نگفتم و منتظر نظر و دستور شما بودم. (ابو عبدالرحمن) فرمود: چرا به آنان دستور ندادی که گناهانشان را بشمارند و چرا برایشان تضمین نکردی که حساناتشان ضایع نمی شود؟ سپس (ابو عبد الرحمن) به راه افتاد و ما هم با او به راه افتادیم تا اینکه به یکی از این حلقه ها رسید و توقف کرد و فرمود: این چه چیزی است که من می بینم شما انجام می دهید؟ گفتند: ای ابو عبد الرحمن! اینها سنگریزه هایی هستند که با آنها تکبیر و تهلیل و تسبیح های خود را می شماریم. (ابو عبد الرحمن) فرمود: گناهانتان را بشمارید که من برایتان تضمین می کنم که هیچ یک از حساناتان ضایع نمی شود. وای بر شما ای امت محمد! هلاک و نابودی شما چقدر سریع است. هنوز اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان شما وجود دارند و لباس های پیامبر صلی الله علیه وسلم فرسوده نشده و ظرف هایشان نشکسته (که شما دست به چنین کارهایی می زنید). قسم به ذاتی که جان من در دست او است یا شما دینی را بهتر از دین محمد صلی الله علیه وسلم برگزیده اید و یا این که دری را برای گمراهی باز کرده اید.

گفتند: ای ابو عبد الرحمن! به الله قسم بجز خیر و نیکی قصد دیگری نداشتیم. (أبو عبد الرحمن) فرمود: چه بسیارند کسانی که قصد خیر و نیکی می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما فرموده است: «أَنْ قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ»: «مردمانی هستند که قرآن را می‌خوانند ولی از گلوگاه‌هایشان تجاوز نمی‌کند».

به الله قسم می‌خورم که شاید بیشتر شما جزو آنان باشید. سپس (أبو عبد الرحمن) از آنان روی گردانید و رفت. عمرو بن سلمه / گفته است: «اکثر اهل این حلقه‌ها را دیدم که در جنگ نهروان به همراه خوارج بر علیه ما می‌جنگیدند.» (سنن دارمی (210) این روایت با جمع طرقش صحیح است، نگا: سلسله احادیث صحیحه از البانی (2005).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (153 الی 157) در باره شکیبایی و آزمون و آمادگی برای به جا آوردن فرمان حق، مورد بحث قرار داده میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، (برای حل مشکلات و پاک ماندن از آلودگی‌ها و مصائب سخت زندگی خود) به وسیله صبر و نماز مدد جوئید؛ که (رحمت و نصرت) الله با صابران است. (١٥٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَعِينُوا» (عَوْن): یاری جوئید، کمک بگیرید. «بِالصَّبْرِ»: آماده کردن نفس در برابر سختی‌ها و ناگواریها.

تفسیر:

قبل از همه باید که: مشابه به فحوای این آیه مبارکه در آیه (45 بقره) گذشت؛ که پروردگار ما در خطاب به بنی‌اسرائیل می‌فرمود: در برابر سختی‌ها و ناملایمات، از صبر و نماز کمک و استعانت بگیرید. در این آیه نیز به مسلمانان دستور داده می‌شود تا در برابر حوادث سخت روزگار زندگی، از صبر و نماز کمک و یاری بخواهند. واقعیت امر هم اینست که اگر انسان در میان مشکلات متعدّد و حوادث ناگوار، اگر متصل به قدرت لایتنهای و غیر محدود الهی نباشد، متلاشی واز بین می‌رود. و انسان مرتبط با خداوند، در حوادث و سختی‌ها، خود را نمی‌بازد و برای او حوادث، بزرگ نمی‌نماید. مؤمن که با حضور قلب نماز خویش را بجا آورد به معراج میرسد، مددجویی از نماز، منشأ عبادات (أم العبادات)، راه رسیدن به الله و راز و نیاز و إلهام شکوه با اوست. نماز، مایه ی آرامش روح و روان مؤمنان است. پیامبر نور و رحمت می‌فرماید: «بینایی چشم من در نماز است.» در واقع اعمال فردی و جمعی وقتی به ثمر می‌رسد که: که پایدار و همیشگی باشد و همه ی آنها نیز در شکیبایی و بردباری خلاصه می‌شود.

انسان، یا در نعمت بسر می‌برد که باید به فحوای قبلی عمل کند؛ «فَادْكُرُونِي، اشْكُرُوا لِي» و یا هم در سختی‌ها بسر می‌برد که باید به فحوای آیه مبارکه ذیل عمل کند.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ»: ای ایمان آورندگان! بر طاعت الله متعال از صبر و نماز استعانت بجوئید تا سختی‌ها بر شما آسان گردد، زیرا از طریق

صبر انسان می‌تواند به محبوب و مطلوب خود دست یابد و با نماز هر گناهی دفع می‌شود. صبر انسان را به سوی اموری می‌کشاند که همه‌اش خوبی و نیکی است و نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (153)»: و بدانید که الله متعال با صابران است، آنان را حفظ و تائید می‌کند و از خطاء و اشتباه محفوظ می‌دارد، چقدر این معیت الهی و رعایت ربانی شریف و بزرگ است! بناً در یک جمله باید گفت که: صبر کلید موفقیتی است که بدون آن هیچ کس در هیچ هدفی موفق نخواهد شد. صبر و شکیبایی است که انسان را به هنگام سختی‌ها، بلاها و دشواری‌ها نه تنها کمک و مساعدت می‌کند، بلکه وی را نشاط می‌بخشد و ثابت قدم می‌گرداند.

در این شکی نیست که خداوند متعال با هر کس و در هر جایی حضور دارد؛ «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ - 4 حدید» و لکن همراهی الله متعال با صابران، معنای خاصی خویش را دارد و آن لطف، محبت و یاری رسانی خداوند به صابران است. و نباید فراموش کنیم که: صبر و نماز، وسیله جلب حمایت‌های الهی هستند.

صبر به سه دسته تقسیم می‌گردد:

اول: صبر بر مصایب ناملایمت‌ها؛ چنانکه الله متعال در (آیه 155 / سورة بقره) فرموده است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالنَّمْرِ» «و البته به تأکید شما را با چیزهایی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش مالها و جانها و میوه‌ها می‌آزمایم».

دوم: صبر بر طاعت است؛ یعنی انسان در مقابل امتثال اوامر الهی صبور و بردبار باشد. صبر بر طاعت، گاهی به مراحل می‌رسد که از صبر بر گرفتاری‌های دنیوی سخت‌تر است، بطور مثال امر به معروف و نهی از منکر گاهی به جایی می‌رسد که مشکلات به وجود می‌آورد و اجرایش شجاعت و جرئت و صبر می‌خواهد.

سوم: صبر بر معصیت و گناه است که انسان در برابر حرام ایستادگی کند و بگوید چون حرام است من انجام نمی‌دهم. این حرام ممکن است مال باشد یا شهوات نفسانی، مقام و ریاست. (و علماء فرموده اند که: صبر بر نعمتها نیز وجود دارد و آن این است که انسان آنها را در راه رضای الله استفاده کرده شکر آنها را به جا آورد).

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾

و به آنها که در راه الله کشته می‌شوند، مرده نگوئید، بلکه آنان (در عالم برزخ) زنده‌اند، ولی شما (کیفیت آن حیات را) درک نمی‌کنید. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْوَاتٌ»: مردگان. «أَحْيَاءٌ»: زندگان، جمع حی، «لَا تَشْعُرُونَ»: درک نمی‌کنید، خوب نمی‌فهمید.

تفسیر:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ»: یعنی کسانی را که در راه الله جان خود را نثار می‌کنند، کشته شده‌اند، مرده ننمایید؛ «بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (154)»: بلکه آنها زنده هستند و نزد خدای خود روزی می‌خورند. اما شما نمی‌دانید؛ زیرا آنها در حیات برزخی مترقی‌تر از این حیات قرار دارند. نهی از مرده شمردن کسانی که در راه الله متعال کشته و به شهادت می‌رسند، و مسلمان نباید در قلب خود بر این باور باشد که شهدای راه اسلام مرده‌اند، شهدا، نه تنها نامشان یا آثار کارهایشان زنده و باقی است،

بلکه يك زندگی واقعی برزخی دارند. که انسان نمی‌تواند آن را درک نماید. زندگی‌ای که در آن رزق و شادی و بشارت است، زندگی در جوار رحمت خدا که در آن حزن و ترس وجود ندارد.

باید گفت که: تکالیف سخت، ودشوار نیازمند به پشتوانه اعتقادی قوی و جبران خسارت‌ها دارد. بناً کسی که بداند زنده است، حاضر میشود که به شهادت رو آورد. و شهادت، زمانی دارای ارزش است که در راه الله متعال باشد.

از فحوای این آیه مبارکه اثبات زندگی برزخی چنانکه فرمود: (بل أحياء) «بلکه زنده‌اند» همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «وقتی که بنده دفن شد و دوستانش از اطراف او دور شدند - و او صدای پای آنها را می‌شنود - دو ملک نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: در مورد این مرد چه - می‌گفتی؟ - یعنی محمد صلی الله علیه وسلم - پس اگر مؤمن باشد می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده و فرستاده الله است، پس به او گفته می‌شود: نگاه کن بسوی جایگاهت که از جهنم است، و باریتعالی آن را به جایگاه و مسکنی از بهشت تبدیل کرده، و همه آن را می‌بیند، و قبر او هفتاد ذراع وسعت پیدا می‌کند، و از گل‌ها و سبزی‌ها تا روز قیامت پر می‌شود، و اما کافر و یا منافق به او گفته می‌شود: چه می‌گفتی درباره مردی که میان شما ظهور کرد؟ جواب می‌دهد: نمی‌دانم، آنچه مردم می‌گفتند، می‌گفتم، پس به او گفته می‌شود: ندانستی و نخواندی، سپس ضربتی با چکشی از آهن بین دو گوش او زده می‌شود و او فریاد و نعره‌ای می‌کشد که بجز انس و جن سایر اطرافیانش آواز او را می‌شنوند، و قبر بر او تنگ می‌شود تا اینکه استخوان‌های سینه‌اش در هم شکسته شود.» متفق علیه.

همچنان در این آیه مبارکه اثبات نعیم قبر طوریکه در جمله: «بل أحياء» فرموده است هکذا قابل یادآوری است که: أحوال عالم برزخ از جمله علم غیب است که هیچ کسی از آن آگاهی ندارد مگر آنچه را که الله تعالی و رسول او ج به ما خبر داده‌اند.

شان نزول آیه:

این آیه مبارکه در شأن و منزلت کشتگان (شهدای) بدر که: 8 نفر از انصار و 6 نفر از مهاجران بودند، فرود آمد. (غزوة بدر اولین غزوه مسلمانان بود که با مشرکین که در 17 الی 21 رمضان سال دوم هـ ق (مطابق 13 الی 17 مارچ 624 میلادی) رخ داد.

**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾**

(وقت صبر شما مصیبت‌های آینده است.) البته شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان مالی و جانی و نقصان میوه‌ها می‌آزماییم، و مزده بده صبر کنندگان را در برابر این مصائب). (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنَبْلُوَنَّكُمْ» (بلو): شما را می‌آزماییم. «جوع»: گرسنگی. «الانفس»: افراد، اشخاص، جانها.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: پروردگار با عظمت، همه‌ی انسان‌ها را مورد آزمایش قرار میدهد، اما آزمایش و امتحان همه یکسان نیست. تمام جهان، صحنه آزمایش و تمام

مردم حتی پیامبران نیز مورد امتحان قرار می‌گیرند. باید بدانیم که آزمایش‌های الهی برای رفع ابهام نیست، بلکه برای شکوفایی استعدادها و پرورش انسان‌ها بعمل می‌آید. طوری که می‌فرماید: «وَأَنْبَلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ»: شما را حتماً با آندکی از مصیبت و سختی‌ها آزمایش می‌کنیم تا راستگو از دروغگو تمیز شود، مصیبت‌های مانند ترس از دشمن، کمبود مواد غذایی، از بین رفتن مال و سرمایه، سیه روزی، مردن دوستان و اقارب، از بین رفتن میوجات و درختان؛ همه این‌ها مایه آزمایش شما در سرای دنیوی است زیرا دنیا سرای قرار و ثبات نمی‌باشد.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (155)»: یعنی مژده‌ی بهشت پرنعمت به کسانی بده که بر بلا و مصیبت شکیبایی می‌کنند. در ابتلای به سراء و مصائب و شرائط سخت و تلخ، انسان‌های صابر، و در امتحان به سراء و شرائط رفاه و آسایش، انسان‌های شاکر شناخته می‌شوند.

برای پیروزی در آزمایش‌خوف از دشمن، نیاز به توکل و یاد خداوند است و برای مبارزه با کمبودها، نیاز به صبر و پایداری است. باید یادآور شد که لازم نیست همه‌ی مردم با همه‌ی مسائل مورد آزمایش قرار گیرند، بلکه ممکن است:

- هرکس با چیزی مورد آزمایش قرار داده شود.
- شخصی شاید در یک آزمایشی موافق بدراید، ولی در امتحان و آزمایش دیگری میتوان شد که رسوایی به بار آورد.
- ممکن است آزمایش شخصی، وسیله‌ی آزمایش دیگران نیز باشد.

راه پیروزی در آزمایش‌های الهی (ج):

قبل از همه باید گفت که: که مطابق آیه: «وَأَنْبَلُوكُمْ» آزمایش و امتحان يك برنامه و سنت حتمی الهی است.

راه پیروزی در آزمایش الهی را میتواند در چند رهنمود ذیل خلاصه و جمع‌بندی کرد:
الف: صبر و مقاومت. (زیرا ناگواری‌ها، سبب مقاومت و رشد انسان است. بسیاری از صفات انسان از قبیل صبر، رضا، تسلیم، قناعت، زهد، تقوا، حلم و ایثار، در سایه‌ی برخورد با تنگدستی‌ها است.)

ب: توجه به گذرا بودن حوادث و مشکلات.

ج: توجه به تاریخ گذشتگان که چگونه مشکلات را پشت سر گذارده‌اند.

د: توجه به اینکه همه مشکلات ما در منظر و دید پروردگار با عظمت است و همه چیز حساب دارد.

از تأکیدی که در این آیه آمده معلوم می‌شود که امتحان، قضای حتمی الله است و هیچ کس بدون امتحان نخواهد بود. پس مسلمان باید چنین دعا کند که: پروردگار! ایمان مرا راسخ و به من توفیق عطا کن تا از آزمایش تو سرافراز بیرون آیم.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد می‌گویند: یقیناً ما از الله ایم و به حکم او آمده ایم و ما به‌سوی او باز می‌گردیم. (۱۵۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَصَابَتْهُمْ»: بر سر آنان بیاید، مصیبتی به آنان برسد. «مصیبت»: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می‌شود، هر چند که آن پیش‌آمد کوچک باشد. «راجعون»: رجوع کنندگان.

تفسیر:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ»: این مؤمنان هرگاه بر آنان مصیبتی نازل شود، آنان که وقتی در سختی و بلا یا آسیبی می‌بینند، «قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (156)»: طلب رجعت و برگشت به سوی الله می‌کنند، و اقرار می‌کنند و می‌گویند ما بندگان الله و مملوک او هستیم، او تعالی در ما به گونه‌ای که بخواهد حکم می‌کند، سختی باشد یا آسانی! و ما تحت تدبیر، تصرف و تقدیر او قرار داریم و به زودی به سوی حق تعالی باز می‌گردیم تا با ما محاسبه کند، کسی که صبر کند مستوجب پاداش می‌شود و آنکه داد و فریاد و بی‌قراری کند عذاب خواهد شد، به این ترتیب صبر کننده مرحوم و بی‌صبر محروم می‌باشد.

قابل یادآوری است که کلمات آیه مبارکه: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» پناهگاه مصیبت زدگان و امتحان‌شدگان است زیرا جمع کننده دو امر مهم است: یکی اقرار به عبودیت الله متعال و دومی اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر و این که دنیا آخر هر چیزی نیست بلکه زندگی حقیقی همان بهشت برین است.

باید اضافه کرد که هدف از گفتن، تنها گفتن زبانی آن هدف نیست، بلکه مراد باور داشتن قلبی به این امر است که «ما از آن خداییم»، از این رو هر چیز ما که فدای راه خدا شود، گویا به طور دقیق در جای درست خود مصرف شده و آن چیز صرف کسی شده که از آن او بوده است. مراد از این جمله «ما به سوی او باز خواهیم گشت» هم این است که ما به هر حال برای همیشه در این دنیا نخواهیم ماند، سرانجام دیر یا زود به سوی خدا باید بازگردیم، پس چرا نباید جان را فدای راه او نموده در بارگاه او حاضر شویم. این چیز ده‌ها هزار مرتبه بهتر از این است که ما مشغول پروراندن نفس خود بوده و در آن حالت در اثر یک حادثه و یا مرضی، مرگ ما را فرا گیرد.

فضیلت این کلمات:

درباره فضیلت این کلمات توجه شما را به حدیثی روایت شده از ام سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم جلب میدارم: ام سلمه (رض) می‌فرماید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آنگاه بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها»: «بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر اینکه الله متعال به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». ام سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به‌خاطر سپردم و چون او درگذشت، «انا لله وانا اليه راجعون» گفته و چنین دعا کردم: «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها» «بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عده‌ام گذشت، رسول الله صلی الله علیه وسلم از من - در حالی که مشغول زیبا و زیور پوستی بودم -

اجازه ورودخواستند، دست‌هایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند متعال مرا به سبب آن عذاب کند، جز این؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر اینکه عیالوار نیز هستم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک» چشم و همچشمی با هووها» نام بردی، پس به زودی الله متعال آن را از تو دور خواهد ساخت. و اینکه گفتم، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفتم، بدان که عیال «أفراد تحت تکفل» تو عیال من هستند». اُسلمه می‌گوید: سپس خواست و یا خواسته ای رسول الله صلی الله علیه وسلم را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که الله متعال برایم جانشینی بهتر از اُسلمه - یعنی رسول گرامی خویش صلی الله علیه وسلم - را عنایت کرد».

خواننده محترم!

باید گفت که: مردم در هنگام مصائب به دو گروه تقسیم می‌شوند: **صابر و ناراضی**، و در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «پاداش بزرگ با مصیبت بزرگ همراه است. و الله متعال قومی را که دوست داشته باشد، به مصیبت مبتلا می‌کند. آنگاه هر که راضی شود، الله نیز از او راضی خواهد شد، و هر که ناراضی شود، الله نیز از او ناراضی خواهد شد» (به روایت ابن ماجه (4031) و اصحاب سنن، با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (146)).

پس صبر و شکیبایی در وقت مصیبت بر مسلمان واجب است. علماء مراتب و مقامات انسان‌ها را در وقت آمدن مصیبت بر سه قسم کتگوری تقسیم‌بندی نموده‌اند:

الف: صبر کردن، که این امری واجب است.

ب: راضی بودن و این نوع بناء بر قول راجح سنت است، و فرق میان این دو قسم این است که انسان صابر مزه تلخی مصیبت را می‌چشد و تحمّل آن بر وی دشوار تمام می‌شود. ولی انسان راضی با دل سردی که در مقابل مصیبت دارد، تلخی صبر را احساس نمی‌کند و حالت این شخص بالاتر و کامل‌تر از شخص صابر است.

ج: شکر کردن بر مصیبت، به گونه‌ای که الله تعالی را در برابر مصیبت شکر نماید، که الحمد لله مصیبت در دین او نبوده و یا هم به مصیبتی بزرگتری نسبت به آن دچار نشده است.

همچنان با تمام وضاحت در شرح اسلامی بیان یافته که: از صفات صابران این است که امرشان را در وقت مصیبت به الله تعالی می‌سپارند.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾

اینها همانها هستند که اِطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و ایشان‌اند هدایت شدگان. (157)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَلَوَاتٌ»: جمع صلاة، درود، آمرزش، اِلتفات. «الْمُهْتَدُونَ، مَهْدِيُونَ» (هدی): راه یافتگان، هدایت شدگان.

تفسیر:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (157)»: یعنی آنان که دارای چنان صفاتی باشند، از جانب الله مورد تمجید و تعریف و رحمت و مهر قرار می گیرند و آنها به راه نیکبختی رهنمون شده اند.

یعنی رادمردانی که به مصائب صبر کردند، ناسپاسی ننمودند، و این مصائب را وسیله ذکر و شکر گردانیدند؛ ای پیغمبر! آنها را به عنایت و مهربانی ما مژده ده.

از جمله: «عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ» آیه مبارکه بر می آید که الله متعال، صابران را عرق در رحمت خاص خود می کند.

قابل یادآوری است که: تشویق صابران از طرف الله متعال، به ما می آموزاند که باید ایثارگران و صابران و مجاهدان، در جامعه از کرامت و احترام خاصی خویش برخوردار باشند.

اول: از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هر مصیبتی به من رو می آورد سه نعمت را در آن می یافتم:

اول: این که مصیبت در دینم نبود،

دوم: از آنچه که بود بزرگتر نبود،

سوم: سوم الله (ج) برای آن پاداشی بزرگ مقرر می فرماید.

آنگاه آیه را خواند: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»
دوم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی یک نفر فرزندش بمیرد، خدای متعال به فرشتگان می گوید: جان فرزند عبدم را گرفتید؟ می گویند: بله، سپس می پرسد میوه ی قلبش را گرفتید؟ می گویند: بله. می پرسد عبدم چه گفت؟ می گویند: «إنا لله و إنا إليه راجعون» و تو را سپاسگزار شد، الله می فرماید: (در بهشت برای بنده ام خانه ای به نام مسجد بسازید). (روایت از احمد و ترمذی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (158 الی 162) در باره مراسم سعی صفا و مروه و سزای کسانیکه احکام الهی را مخفی و کتمان میدارد.

کتمان کنندگان همانا اخبار یهود و راهبان نصاری هستند زیرا رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را پنهان می کردند، و غیر آنان هر کسی که حق را پنهان می کند و یا از بیان و آشکار ساختن آنچه که الله بر او واجب نموده ابا ورزیده و آن را ترک می کند، مشمول این خطاب الهی می شود.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾

بی تردید صفا و مروه (که جای صبر هاجر است) یکی از نشانه های دین الله اند، پس هرکس که (اراده کند) حج بیت الله یا به عمره را، پس نیست گناهی بر او که طواف (سعی) کند در میان این هر دو، و هرکسی (داوطلبانه) کاری نیک انجام دهد، پس یقیناً الله قدرکننده (نیکی او و داناست. (158)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ»: اسم دو کوه سرپوشیده است در مکه به فاصله ی حدود 760 ذراع و نیم. صفا، روبروی بیت الله است. فاصله ی این دو کوه «سعی» نام دارد.

«شَعَائِرِ اللَّهِ»: جمع شعیره، نشانه ها، نام دیگرش «مشاعر» جمع مشعر است. معمولاً بر نشانه های حج و عبادت اطلاق می گردد. «حَجَّ الْبَيْتِ»: قصد کعبه و عبادت پیرامون آن را کرد. و عمره در لغت؛ یعنی، زیارت و در شرع، زیات مخصوص بیت الحرام - و همانند حج - است، جز این که وقوف در عرفه، مزدلفه و منی ندارد و به زمان معینی محدود نیست، بلکه تمام روزهای سال است. «اعتمار»: ادای مناسک عمره. «إِعْتَمَرَ»: قصد عمره کرد. «يَطُوفُ»: طواف کند. «تَطَوُّعٌ» (طَوَّعَ): به میل و رغبت کار نیک انجام داد، خواه فرض، خواه سنت و زیاد بر واجب کار نیک به جای آورد. «شاکر»:

تفسیر:

«إِنَّ الْأَصْفَاءَ وَالْمَرْوَةَ»: نام دو کوه نزدیک بیت الحرام است، «مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»: از شعایر (و سمبلهای دین) خداست و مناسک آن است که به منظور عبادت خدا آن را انجام می دهیم.

مراد از شعایر: اماکن عبادتی است که خداوند متعال آنها را به عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده است، که این اماکن؛ شامل عرفات، منی، مشعر الحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و مُنَحَّر (محل ذبح قربانی) می‌شود. «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ إِعْتَمَرَ»: یعنی هرکس قصد حج بیت الله کند یا قصد زیارت بکند و یکی از دو منسک حج یا (عمره) را انجام دهد؛ «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا»: حرج و گناهی بر او نیست که سعی بین آن دو را انجام دهد. زمانی مشرکان سعی بین آنها را انجام می دادند و به مسح بت ها می پرداختند، هم اکنون شما به خاطر جلب رضایت خدا سعی را انجام بدهید، و طواف بین آن دو را از ترس تشبیه به مشرکین ترک نکنید. «ذراع»: معیار اندازه گیری طول، سطح و حجم، کلمه ذراع عربی از ریشه «ذرع»، در اصل به معنای آرنج انسان یا آرنج و ساعد، همچنین فاصله بین آرنج تا نوک انگشت میانه انسان است (← جوهری؛ ابن فارس).

طواف در صفا و مروه:

طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است.

عُمْرَه:

در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج اند، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مُزْدَلِفَه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام ایام سال می باشد. خاطر نشان می شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علماء عبادتی از مناسک حج و عمره به شمار می رود. جمهور فقهاء (مالک، شافعی، احمد - رحمه الله علیهما جمیعاً) در بیان حکم آن بر آنند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی ها بر آنند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می شود.

«وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا»: یعنی هرکس بعد از ادای حج فرض، حج یا عمره را به تطوع، انجام دهد، یا عملی نیک انجام دهد، «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (158)»: خدای سبحان طاعت

او را در نظر دارد، و پاداش آن را به بهترین وجه خواهد داد؛ زیرا به تمام اعمالی که از بندگانش صادر می‌شود، آگاه است، و پاداش نیکوکاران در نزدش ضایع نمی‌گردد. قابل تذکر است که این آیه دلالت بر آن دارد که: اعمال انسان منوط به نیت اوست؛ ما نباید چیزی از دین خود را بیم مشابهت با کفار ترک کنیم ولو آن عمل را کفار و مشرکان نیز انجام دهند؛ صحابه در دور بودن از اعمال جاهلیت حریص بودند؛ حق تعالی شکر گذار کسی است که عمل صالح انجام می‌دهد خواه کوچک باشد یا بزرگ؛ اوتعالی به مجرد نیت پاداش می‌دهد و در حسنات انسان می‌افزاید و ثواب طاعات و عبادات را مضاعف می‌سازد و ثمره این طاعات و عبادات را از طریق ایجاد فهم در ذهن، عافیت در بدن، نیکی در اخلاق، برکت در رزق و روزی مطابق با نیت و سعی انسان اعاده می‌نماید؛ زیرا حق تعالی ارزش هر کسی و میزان استحقاقش را می‌داند، روی این اساس هر عطیه‌ای بنا بر حکمت صورت می‌گیرد.

واقعیست که: توجّه خاصّ خداوند به برخی مکان‌ها یا زمان‌ها یا اشخاص، موجب می‌شود که آنها از شعائر الهی گردند. واضح است که: نیت، به کارها ارزش می‌دهد. مشرکان برای لمس بُت‌ها، سعی می‌کردند، ولی اسلام می‌فرماید: برای رضای خداوند متعال سعی کنید. قابل یادآوری است که اگر احیاناً مراکز حقّ، توسط گروهی با خرافات آلوده شد، نباید از آن دست کشید، بلکه باید با حضور در آن مراکز، آنجا را پاک‌سازی نموده و دست گروه منحرف را از آن کوتاه کرد.

در ضمن باید گفت که: بسیاری از کارها ظاهری یکسان دارد، اما انگیزه‌های متفاوت. نظیر دویدن یوسف و زلیخا به سوی درهای بسته، یوسف می‌دود تا آلوده نشود، ولی زلیخا می‌دود که آلوده شود.

شان نزول آیه مبارکه:

پیامبر صلی الله علیه وسلم اُنصار را امر نمود تا میان صفا و مروه مخالف با رسم جاهلیت، سعی نمایند چون اُنصار در عهد جاهلیت چنین عادت داشتند که در وقت اراده حج، بنام بُت‌هایشان نیت حج می‌کردند و سعی میان صفا و مروه را گناه می‌شمردند، چنانکه أم المؤمنین عایشه (رض) این موضوع را به عروه بن زبیر بیان نمود: (عروه بن زبیر به خاله‌اش عایشه صدیقه (رض) گفت: بنابراین آیه (کسی که بین صفا و مروه سعی ننماید، بر وی گناهی نیست) باکی نیست که بین این دو طواف نکنیم، عایشه (رض) فرمود: خواهر زاده عزیزم! اگر معنای آیه طوری که تو تأویل نمودی بود، چنین می‌گفت: (باکی نیست که طواف ننماید)، ولی این آیه درباره اُنصار نازل گردید که پیش از مسلمان شدن، در وقت اراده حج به نام بت (منات) که یکی از معبودان آنها بود، و روی تپه بلندی قرار داشت، نیت حج می‌کردند، و از سعی نمودن بین صفا و مروه خود داری نموده آن را گناه می‌شمردند، هنگامی که مسلمان شدند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم از حکم سعی بین صفا و مروه پرسیده گفتند: یا رسول الله! ما از سعی نمودن میان صفا و مروه احساس گناه می‌کردیم، و همان بود که این آیه مبارکه نازل گردید. (متفق علیه).

ابن القیم (رح) نگاشته است: (شریعت اسلام در همه امور بویژه مناسک، بر مخالفت مشرکین انجام یافته است). (حاشیه ابن القیم بر سنن ابو داؤد: 146/5).

همچنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم درباره سعی سوال شد، فرمود: «میان صفا و مروه سعی نمایید زیرا الله متعال آن را بر شما لازم گردانیده است». (صحیح ابن خزیمه (2764) این حدیث صحیح است).

بخاری نیز در بیان شأن نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک (رض) از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن رافرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود».

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع به آن عده یارانش که قربانی را با خود نبرده بودند امر فرمود تا حج تمتع نمایند، تا مخالفت با نسک و مراسم مشرکین صورت گیرد، زیرا مشرکین عمره نمودن در ماه‌های حج را از زشت‌ترین گناهان و گستاخی با ماه‌های حج می‌شمردند.

از فواید این آیه مبارکه:

- 1 - مشروع بودن سعی بین صفا و مروه، این آیه می‌رساند که سعی بین صفا و مروه رُکنی از ارکان حج و عمره است، زیرا از جمله شعائر الهی شمرده شده و پیامبر اکرم می‌فرماید: «اسْعُوا، فَإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ» یعنی: «بین کوه صفا و مروه سعی کنید زیرا الله تعالی سعی را بر شما واجب کرده است». (مسند احمد (27367) و معجم کبیر طبرانی (576). با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (1072). و از عایشه صدیقه ل روایت است که می‌فرماید: «مَا أَتَمَّ اللَّهُ حَجَّ امْرِئٍ، وَلَا عُمْرَتَهُ لَمْ يَطْفُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ» «الله تعالی حج و عمره شخص را کامل نمی‌گرداند تا اینکه بین صفا و مروه طواف نکند». (متفق علیه).
- 2 - طواف بین صفا و مروه از طاعات است و هر طاعتی برای عمل کننده‌اش در هر حالتی و هر جایی که باشد خیر است.
- 3 - اثبات دو اسم الله تعالی (الشاکر) و (العظیم) و اثبات دو صفت از صفات الهی (شکر) و (علم).

سبب نزول آیه ی 158:

طبری از شعبی و بخاری از عاصم بن سلیمان روایت می‌کنند که: در دوران جاهلی، بُتی به نام «اصاف» بر بالای کوه صفا و بتی به نام «نائله» بر بالای کوه مروه بود. هرگاه مردم جاهلی بیت را طواف می‌کردند، به آن دو بت دست می‌مالیدند (استلام می‌کردند). وقتی نور اسلام درخشید و بتها سرنگون شدند؛ تصور مسلمانان این بود که طواف صفا و مروه به خاطر وجود آن دو بت بوده است و دیگر صفا و مروه از شعایر و مناسک نیستند. در این هنگام آیه ی 158 فرود آمد و گفت: صفا و مروه از شعایر خداوند متعال اند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿١٥٩﴾

همانا کسانی که آنچه را که از دلایل روشن و هدایت نازل کرده ایم؛ بعد از آنکه آن را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند، و لعنت کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آنها را لعنت می‌کنند. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيِّنَات»: دلایل روشن بر راستی پیامبر. «الْهُدَى»: راهنمای خیر و نیکی. «الْكِتَاب»: در این آیه مبارکه اسم جنس است که شامل تمام کتاب‌های آسمانی نازل شده می‌گردد. «الْأَعْيُنَ»: نفرین کنندگان از فرشتگان و مؤمنان.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: گرچه مورد آیه، همانا علماء و دانشمندان یهود و نصاری هستند که حقایق تورات و انجیل را برای مردم بیان نمی‌کردند، از جمله رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را پنهان می‌کردند، ولی جمله «يَكْتُمُونَ» در آیه مبارکه دلالت بر استمرار دارد، شامل تمام کتمان کنندگان در طول تاریخ بشریت می‌شود. چنانکه لعنت پروردگار نیز تا ابد ادامه خواهد داشت.

کتمان حق می‌تواند اشکال و انواع مختلفی داشته باشد، گاهی با سکوت و عدم اظهار حق، گاهی با توجیه و گاهی با سرگرم کردن مردم به امور جزئی و غافل ساختن آنها از مسائل اصلی است. در مواردی همانند اسرار مؤمنان یا عیوب برادران دینی، کتمان واجب یا مستحب است.

گناه کتمان، بیشتر از جانب علماء است. در آیه 187 سوره آل عمران نیز به بیان گرفته شده است که خداوند متعال از اهل کتاب پیمان گرفت تا حقایق را برای مردم بیان کرده و کتمان نکنند. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ». «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى»: یعنی آنان که آیات بیّنات را که ما نازل کردیم، مخفی می‌کنند، و دلایل روشن و آشکار بر صدق حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را مستور می‌دارند.

در حدیثی روایت شده از ابوهریره (رض) آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أَلْجَمَهُ اللَّهُ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» روایت ابو داود (3658) و ترمذی (2649) مشکاة المصابیح (223) حدیث صحیح است. «هر کس از علمی که می‌داند سؤال شود و او کتمان نماید، الله متعال روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می‌زند».

لعنت الله: طرد کردن و دور ساختن آنها از رحمت خویش است. لعنت کنندگان در این آیه، ملائکه و مؤمنانند. و برخی گفته‌اند: هر کس که می‌تواند لعنت بفرستد آنان را لعنت می‌کند که جنیان نیز در زمره ایشان قرار می‌گیرند، «مَنْ بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»: بعد از این که در تورات، یا سایر کتب آسمانی آن را توضیح دادیم، خدا می‌فرماید: «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ 157 اعراف). «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ الْوَالِدُونَ (159)»: یعنی آنان که دارای اعمال زشت و ناپسندند، که اوصاف پیامبر صلی الله علیه و سلم را کتمان می‌کنند، احکام تورات را تحریف می‌نمایند، خدا آنان را نفرین کرده و از رحمت خود دور می‌کند، و فرشتگان و مؤمنان نیز آنها را نفرین می‌کنند.

بنابراین باید گفت که: کتمان حق، از جمله بزرگترین گناهان است. چون مانع هدایت مردم و باقی ماندن نسل‌های بشری در گمراهی می‌گردد. کتمان حق، ظلم به دین الله و حق مردم نسبت به هدایت یافتن است. لذا کتمان کنندگان حق را، الله متعال و تمام بندگان، و فرشتگان مردم مورد لعنت قرار می‌دهند. چون بنده با این عمل قهر و غضب تمامی طرفداران حق را

برمی‌انگیزد، و چه خیانتی از این بالاتر که علماء. دانشمندان، آیات الله متعال را که امانت‌های اوست به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی و لا مسؤولیتی بکشانند.

خداوند به شیطان فرمود: «إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي» (ص، 78)، لعنت من بر تو. و در آیه بعد می‌فرماید: «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ...» پس کتمان‌کنندگان و شیطان، در يك صف وردیف قرار دارند.

شان نزول آیه/ 159:

ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: معاذ بن جبل، سعد بن معاذ و خارجه بن زید (رض) از دانشمندان یهود راجع به بعض مسائل تورات سؤال کردند، اما آن‌ها حقایق را از مسلمانان پنهان نمودند و آگاه‌شان نساختند. خدای حکیم آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» را در باره آنان نازل فرمود. (طبری 2376 از ابن إسحاق از محمد بن ابومحمد روایت کرده و این محمد ضعیف است).

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾
مگر کسانی که توبه کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، و (آنچه را پنهان کرده بودند) برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنها را قبول می‌کنم، و من ام قبول‌کننده توبه، (و) بی‌نهایت مهربان. (١٦٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيَّنُوا»: به روشنی بیان نمودند. «أَتُوبُ عَلَيْهِمْ»: تو به ایشان را می‌پذیرم. به سوی آنان بر می‌گردم.

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ»: مگر آنانی که از این عمل زشت و شنیع که مرتکب شدند از اعمال خود نادم و پشیمان گشته و تصمیم قاطع بگیرند تا دو باره به چنین اعمالی مبادرت نکنند بلکه به درگاه حق تعالی عذر آورده فسادی را که مرتکب شده‌اند اصلاح نمایند و حقایق را اظهار کنند، پروردگار توبه چنین کسانی را قبول می‌کند و از سر تقصیرات‌شان درمی‌گذرد؛ خداوند متعال، امکان توبه و بازگشت را برای خطاکاران، در هر شرایطی فراهم نموده است. جمله «تَابُوا وَ أَصْلَحُوا» آیه مبارکه بیان داشت که: کتمان حقایق دینی، فساد است، زیرا به توبه کننده، فرمان اصلاح و جبران داده شده است. توبه‌ی هر گناه، متناسب با آن است. توبه‌ی کتمان، بیان حقایق است.

«وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (160)»: «التوابع» یکی از نام‌های الله متعال توابع است یعنی ذاتی که همواره توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می‌آمرزد، اوتعالی توبه پذیر است طوری که هرگاه بندگان توبه کنند جواب آنان را با عفو و گذشت می‌دهد و اگر به سوی او رجوع کنند با آنها احسان می‌کند و چون پروردگار مهربان است کسی را که ببخشد عذاب نمی‌کند؛ بلکه با او احسان می‌نماید و او را غرق رحمت خویش می‌سازد.

اگرچه نسبت به حق‌پوشی آنها تعداد از انسانها به ورطه گمراهی سرگردان شدند؛ اما، چون از إخفای حق بعداً توبه کردند، و آن را کاملاً آشکار ساختند، به جای لعنت بر آنها

رحمت می‌فرستیم؛ زیرا ما توّاب و رحیمیم. بازگشت لطف خداوند به توبه‌کنندگان، دائمی، قطعی و همراه با محبت است.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: برای گناه کتمان، همچون سایر گناهان، راه توبه و بازگشت باز است. اما توبه‌ی واقعی، با پشیمانی قلبی و اصلاح عمل و بیان موارد کتمان صورت می‌گیرد. توبه‌ی کسی که نماز نخوانده آن است که نمازهای خود را قضا کند. توبه کسی که مال مردم را تلف کرده آن است که باید همان مقدار مال را به مالک اش برگرداند. در این مورد نیز کسی که با کتمان حقایق، به دنیای علم، اندیشه و نسل‌ها، خیانت کرده، فقط با تبیین حقایق و بازگویی آنهاست که می‌تواند گذشته را جبران نماید. قابل تذکر است که الله متعال، به دو صورت توبه بندگان را می‌پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می‌دهد تا توبه نماید و به سوی او بازگردد.

دوم اینکه: الله متعال با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می‌پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می‌برد. پیامبر ج می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْطُرُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَسْطُرُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا» (صحیح مسلم (2759)). «الله متعال دست (بلاکیف) خود را شبانه می‌گستراند تا توبه گناهکار روز را قبول کند و دست خود را روزانه می‌گستراند تا توبه گناهکار شب را قبول کند (و چنین موهبت پروردگار پیوسته جاری است) تا آنگاه که آفتاب از مغرب طلوع کند. (کنایه از قیامت است).

یادداشت:

کیفیت دست الله متعال را ما نمی‌دانیم، اما هر کدام از صفات الهی ویژگی خاص خود را آنگونه که شایسته و درخور ذات اقدس الهی باشد را دارا می‌باشند. اما بندگان به کنه و چگونگی صفات الله متعال پی نمی‌برند.

شرایط توبه:

توبه، شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن از انجام دادن آن، تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن. و اگر گناه متعلق به حقوق بندگان بود مانند غیبت و سخن چینی و بهتان و غصب مال و دزدی و غیره، در این صورت باید حق را به حقدارش برگرداند و رضایت آنها را کسب نماید، و در مورد کسانی که در حق شان غیبت و تهمت و سخن چینی نموده از آنها نیز بخشش بخواهد و رضایت تام شان را کسب نماید.

به یاد داشته باشید: گناه هر قدر بزرگ باشد ان شاء الله با توبه صادقانه محو می‌گردد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾

قطعاً کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت الله و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَجْمَعِينَ»: همگی، تمامی. «لَا يُخَفَّفُ»: سبک نمی‌گردد. «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»: به آنان فرصت داده نمی‌شود.

تفسیر:

در آیه‌ی متبرکه قبلی بیان یافت که: اگر کتمان کنندگان، توبه کرده و حقایق را بیان

نمایند، مورد لطف الهی قرار می‌گیرند. در این آیه می‌فرماید: اما اگر کفار توبه نکرده و در حال کفر بمیرند، باز همان لعنت خداوند و فرشتگان و تمام مردم گریبان‌گیر آنان خواهد بود. طوریکه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ»: اما: کسانی که کافر شده‌اند، و بر کفرشان تا دم مرگ اصرار می‌ورزند.

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (161)»: یعنی خدا و فرشتگان و تمام مردم روی زمین آنان را لعنت و نفرین می‌کنند، حتی در روز قیامت، کفار یکدیگر را لعنت و نفرین می‌کنند.

یعنی آن‌ها از کسانی که بر عقیده کفری خویش، در برابر حق دشمنی کردند، اصرار می‌ورزند و از دعوت قرآن از زبان پیامبر، روی بر میگردانند، و حقایق را تا دم مرگ تحریف نمودند؛ پس، لعنت و غضب الله متعال، فرشتگان و همه ی مردم بر آنان باد! آنان، نسبت به مردم خیانت کرده و دینشان را به تباهی کشانده‌اند، ملعون هستند، اینها مورد نفرین قرار می‌گیرند. انگار، به پایگاه نفرین تبدیل گشته‌اند که از هر طرف، نفرین خدا، فرشتگان و مردم بر آنان می‌بارد. (سوره هود/18).

در این هیچ جای شکی نیست که: اصرار بر کفر و در حال کفر مُردن، دوری ابدی انسان را از رحمت الهی رابدنبال دارد. و آنچه مهم است، پایان عمر انسان است که آیا با ایمان می‌میرد یا بی‌ایمان.

خواننده معزز!

علمای کرام با استدلال به این آیه فرموده‌اند که لعن گفتن کافر معینی جایز نیست، زیرا حالش در وقت وفات معلوم نمی‌باشد، اما لعن گفتن کفار بطور عام بدون تعیین نمودن شخصی از ایشان، جایز است. همچنین لعن کردن گناهکار معین جایز نیست، بدلیل حدیثی که بخاری و مسلم از عمر بن خطاب (رض) روایت نموده‌اند که فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌خنداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بخاطر شراب نوشی، حد زده بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب نوشی) نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور داد تا او را حد بزنند. یکی از حاضران گفت: پروردگارا! او را لعنت کن. چقدر شراب می‌خورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» «او را لعنت نکنید. به الله قسم تا جایی که من می‌دانم او الله و رسولش را دوست دارد». و در روایتی فرمود: «لَا تَكُونُوا عَوْنِ الشَّيْطَانِ عَلَىٰ أُخِيكُمْ» «علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید».

قابل یاد آوری است که لعن گفتن کفار؛ جزایی بخاطر کفرشان و زجر و توبیخ به سبب آن و آشکار ساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البته لعن گفتن در روی شخص، دور از ادب اسلام است، چون این عمل فحاشی و ناسزا به شمار می‌رود. لعنت تمام مردم در این آیه مخصوص روز قیامت است، زیرا در دنیا فرستادن لعنت همه مردم بر آنان امکان ندارد، و الله أعلم بالصواب.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) همیشه باقی می‌مانند، نه عذاب آنها تخفیف می‌گردد و نه به آنان مهلتی داده می‌شود. (که از عذاب بیرون شوند). (١٦٢)

تفسیر:

«خَالِدِينَ فِيهَا»: کسی که کافر بمیرد بر او لعنت دائمی توأم با جاودانگی در دوزخ خواهد بود یعنی در آتش دوزخ برای همیشه خواهند ماند.

«لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»: این عذاب به تعویق نمی‌افتد، و این عذاب آنها در جهنم دائمی است و قطع نمی‌شود و تخفیف‌پذیر نیست حتی به مدت یک چشم به هم زدن. «لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ - 75 زخرف». عذاب از آنان کاهش نمی‌یابد و آنان در آنجا (حزنی همراه با) یأس دارند).

«وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (162)»: یعنی فرصت و مهلتی ندارند و عذاب آنها به تأخیر نمی‌افتد، بلکه به محض رفتن از دنیا در عذاب خواهند بود. یعنی عذاب آنها یکسان و بلاانقطاع می‌باشد؛ نه از شدت آن می‌کاهد، و نه گاهی مهلتی دست می‌دهد.

خداوند متعال در این آیه مبارکه به سه مجازات ذکر و اشاره بعمل آورده است:

- 1 - همیشه و جاودان ماندن کفار در آتش دوزخ و طرد شدن ایشان از رحمت الهی.
- 2 - الله متعال به کفار یک لحظه‌ای هم مهلت و مجال نداده ایشان را بعد از حساب و کتاب

مستقیماً وارد دوزخ می‌سازد، طوریکه می‌فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا»: «و کافران گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند. تا چون به (کنار) آن آیند، درهایش گشوده می‌شود». (الزمر: 71). یعنی بمجرد رسیدن ایشان به کنار دوزخ دروازه‌های دوزخ به رویشان باز می‌گردد و بدون توقف مستقیماً داخل آن می‌گردند. بر خلاف اهل بهشت، وقتی نزدیک آن می‌شوند؛ می‌ایستند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» «و کسانی که از پروردگارشان هراس داشتند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می‌شوند تا هنگامی که به (کنار) آن رسند و در حالی که درهایش گشوده شده است». (الزمر: 73) زیرا بهشتیان قبل از ورود به بهشت توقف می‌کنند تا برخی از برخی دیگر حق و قصاص گیرند سپس با شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و پاک شدن از همه گناهان وارد آن می‌شوند، چون درهای بهشت باز نمی‌گردد مگر بعد از شفاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم.

- 3 - عذاب از کفار کاهش نمی‌یابد، حتی به اندازه یک روز، طوری که الله تعالی از ایشان خبر می‌دهد: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ۖ ٤٩» «و دوزخیان به نگهبانان جهنم گویند: از پروردگارتان بخواهید تا روزی (از روزهای) عذاب را در حق ما بکاهد». (غافر: 49) ایشان برداشتن و دور شدن عذاب را برای همیشه نمی‌خواهند، بلکه اگر یک روزی هم از آنان تخفیف شود برای خود بهتر می‌دانند لذا به ملائکه متوسل می‌شوند تا به الله عرض بدارند که عذاب را از ایشان برای یک روزی تخفیف بخشد، اما نه.

یادداشت:

معنای اصلی (کُفِر) مخفی کردن است. و بنابر همین ریشه مفهوم انکار کردن از آن بر آمد و این کلمه در برابر ایمان کاربرد پیدا کرد. ایمان به معنای پذیرفتن، قبول کردن و تسلیم کردن است و کفر برعکس معنای پذیرفتن، رد کردن و انکار کردن را می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (163 الی 167) موضوعاتی در باره وحدانیت الله متعال، رحمت و

عطوفت و آثار قدرت خداوند متعال، حال و وضع مشرکان و خدایان شان، مورد بحث قرار داده میشود:

قابل تذکر است بعد از اینکه الله متعال در: آیات (159 تا 162) در باره حال و وضع کافران منکر و آنان که نشانه های او را نهفته داشته اند و نیز مجازات شان را - که طرد و ناامیدی از رحمت خود و جاودانه ماندن در آتش دوزخ است - ذکر کرد به بیان سبب کفر و شرک آنان پرداخت و خواست از راه دلیل و برهان، وحدانیت و شمار رحمت و دلایل قدرت خویش را اثبات کند که: خیر و رحمت، در پناه جستن به سوی إطفاف اوست و بس.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾

خدای شما خداوند یگانه ای است که غیر از او معبودی نیست (زیرا) او است بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص). (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَهُكُمْ»: معبود شما. «إِلَهٌ وَاحِدٌ»: معبود یگانه، بی نظیر در ذات و صفات.

تفسیر:

«وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: ای مردم! خدای شما خدائی است که در ذات، صفات، اسمها و افعال خود یکتاست و هیچ شبیه و مانندی برای او نیست: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۱»: مانند او هیچ چیزی نیست و او شنوا و بیناست (الشوری: 11).
«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163)»: معبود حقیقی و خدایی که مستحق عبادت باشد جز او وجود ندارد و از جمله دلایل وحدانیت حق تعالی یکی هم این است که رحمان و رحیم است، رحمان بودن او تمام مخلوقات را دربر میگیرد چون او بخشنده تمام خوبیها و برکتها و دور کننده تمام عذابهاست و رحیم بودنش مخصوص اولیا و دوستانش است، او هدایت خود را بر آنان ارزانی می‌دارند و آنها را در راستای جلب رضایت خویش موفق می‌سازد و آنچه را دوست ندارند از آنان دور می‌نماید. خدایی که دارای چنین مواصفاتی است تنها او مستحق این است که عبادت شود.

این آیه مبارکه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة». «هرکس که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود». (به روایت اصحاب سنن و مسند احمد و ابن حبان و بیهقی).

شان نزول آیه مبارکه:

به نقل از عطا و ابی ضحی: هنگامی که آیه ی «وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» بر پیامبر بزرگوار نازل شد، مشرکان قریش با تعجب گفتند: معبودی یگانه؟! چگونه ممکن است تنها معبودی به همه ی مردم برسد؟! اگر این الله یگانه و واحد، راست می گوید، آیه ای بر ما بفرستد. خداوند نیز، آیه ی «ان في خلق السموات و الارض...» را فر فرستاد. (أسباب نزول واحدی ص 25 و قرطبی 191/2).

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ

مَوْتَهَا وَبَتْ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

بی تردید (دلیل وحدانیت الله این است که) در آفرینش آسمانها و زمین، و در اختلاف شب و روز، و در کشتی‌های که به نفع مردم در بحر می‌روند، و در آنچه که نازل کرده است از آسمان از آب، تا زمین را بعد از خشکیدنش با آن زنده کند و انواع جانوران را در آن منتشر سازد، و در حرکت در آوردن باده‌ها، و در ابری که مسخر کرده شده در بین آسمان و زمین، نشانه‌ها (و دلایل واضح) است (بر قدرت و وحدانیت او تعالی) برای مردمی که بفهمند (و از عقل کار گیرند). (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَ»: آفرینش، اختلاف: رفت و آمد، پی در پی آمدن، زیاد و کم. «الْفَلَکَ»: کشتی‌ها، کشتی، به صورت جمع و مفرد کاربرد دارد. «بَتْ»: زیاد کرد، پخش نمود. «دَابَّةً»: جنبنده، هر موجودی که روی زمین حرکت کند، رونده. «تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ»: گردانیدن باده‌ها به طرف جهات مورد نیاز، «السَّحَابِ»: ابر. «الْمُسَخَّرِ»: رام و تسخیر شده به هر سو که خدا اراده کند. «لآيَاتٍ»: نشانه‌هایی بر یکایی خدا. «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»: برای اهل اندیشه. برای اندیشمندان.

تفسیر:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: همانا در آفرینش ابداع و خلق آسمانها، ارتفاع و وسعت آنها، آفتاب، ماه، ستارگان و کهکشان‌ها نشانه‌های واضح و آشکاری است بر عظمت آفریدگار متعال و حکمت او و شاهدهی بر ربوبیتش می‌باشد. و در آفرینش زمین، گستردگی آن، کوه‌ها، دره‌ها و وادی‌های آن دلیلی بر عجب بودن صنعت خدایی است که لطیف و باخبر است.

«وَوِ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: همانا در اختلاف شب و روز اینکه پی‌درپی می‌آیند و کوتاهی و طولی و روزهای دراز که دارند، طوری که شب فرا می‌رسد و روز آن را تعقیب کرده و پشت سرش سر برمی‌آورد. و طوری که یادآور شدیم که در فصل‌های مختلفی سال؛ روز دراز می‌شود و شب کوتاه و بالعکس، پیامی رسا برای هر عاقلی مبنی بر عظمت ایجادگر و بزرگی صانع آن می‌باشد.

«وَ اَلْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ»: همانا در کشتی‌های بزرگ که وزن بسیاری از آهن، مردم و مواد غذائی را بر روی آب حمل می‌کنند، الهام شگفت‌انگیزی بر الوهیت خدای غالب و جبار است.

«بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»: که بارشان عبارت است از کالاهای تجارت که به حال انسان مفید است. «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ»: و آنچه خدا از ابر فرو فرستاد، بارانی که حیات سرزمین‌ها و کشورها و بندگان بر آن مبتنی است. یعنی در نازل شدن آب از آسمان و بارش آن بر زمین و بیرون شدن سبزه زارها و درختان دلیلی روشن و قاطع بر کامل بودن قدرت و حکمت پروردگار بزرگ و پادشاه مهربان است.

«فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: پس به وسیله‌ی چنین آبی کشتزارها و درختان را که خشک و بی‌برگ و دانه و ثمر شده بودند، زنده و سرسبز کرد.

«وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ»: همانا تنوع مخلوقات اعم از انسان و تفاوت زبانی که دارند، حیوانات، پرندگان، جنبنندگان با رنگ‌ها و اشکال گوناگونی حجم و رنگ و صدا که دارند، کتابی است گشوده بر هر صاحب خرد و سیاحتی است مفصل برای هر متفکری.

«وَوَصَّرِيفِ الرِّيَّاحِ»: همانا در وزش و جابه جایی و تغییر جهت دادن به شمال و جنوب و گرمی و سردی بادها و در وزش ملایم و یا تندباد. نافع و ضرر آلود، دارای رعد و برق و بدون آن، سرد و گرم، به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهتهای جنوب و شمال و مشرق و مغرب است.

بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود. در این همه و همه آگاهی الهام بخش و پیام مهمی برای کسی است که به عقل و خرد خود احترام دارد و قدر انسانیت خود را می‌داند، می‌داند چه کسی این پدیده‌ها را ایجاد نموده و فرستاده است.

به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهتهای جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود.

«وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»: و ابرهای کوه مانند حامل مقادیر زیادی از آب در بین آسمان و زمین، مطیع و رام و فرمانبر، به هر جا که خدا بخواهد به حرکت درمی‌آید، آب زلال و فراوان با خود دارد، و قطره قطره آن را بر زمین می‌ریزد. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است.

کعب الاحبار گفته است: ابر غربال و صافی، باران است و اگر ابر نباشد باران بر روی هر چیزی در زمین می‌افتد و آن را فاسد و خراب می‌کند. (البحر المحيط 467/1).

«لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (164)»: در همه این‌ها بیانی واضح و آشکار بر حکمت پادشاه بر حق می‌باشد و بیان می‌دارد که تنها او مستحق عبادت و برستش است. تمام این نشانه‌ها برای کسی است که دارای عقل عبرت پذیر است، عقل پویا و بصیرتی جویا دارند و نشان می‌دهند که این امور عظیم و با نظم ساخته‌ی قدرت خدای قادر و حکیم است. جاهل منکر و تکذیب‌گر که بصیرتش کور و قلبش سقوط نموده از این نشانه‌ها در پرده و حجاب قرار دارد.

خواننده محترم!

خداوند متعال در آیه ی 164 به هشت دلیل اشاره می‌کند که بر قدرت و یکتایی او نشان و همگی دلایلی روشن و گویا بر وجود آفریننده ی دانای نظم دهنده است. می‌بینیم که: آیه به جمله ی «لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» پایان یافته تا بر مردم روشن گردد که این دلایل عقلی برای اهل خرد و درک است.

در این آیه مبارکه به توضیح این اصل می‌پردازد که: این جهان و این بنای شگفت‌انگیز، بانی و سازنده ای بی‌مثال دارد که این نشانه‌ها بر بی‌همتایی او اشاره می‌کند:

الف: آسمانها با آن همه ارتفاع و بلندی، نه ستونی از پایین، آن را نگه داشته و نه گیره و قلبی از بالا، آن را آویزان کرده است.

ب: زمین، اقیانوسها، دریاها، رودخانه ها، معدنها، درختها، دشتها، کوهها و ناهمواریها... همه و همه نشانه های اوست.

ج: در پی یکدیگر آمدن شب و روز، اختلاف در روشنایی و تاریکی و کوتاهی و طولانی بودن زمان آنها.

د: نشانه ی دیگر، کشتی است که خداوند، آن را برای مردم رام و مسخر نمود تا روی آب، روان گردد و با وجود بار سنگین نیز بر آب توقف نماید. باید بدانیم که: اولین سازنده ی کشتی، نوح -علیه السلام- بود. (شوری/32 و 33)

ه: بارش باران، چگونگی پیدایش آن، گردآمدن و پراکنده شدن آن در همه جا، سرسبزی و خرمی جهان، روئیدن انواع گلها و گیاهان، فرو رفتن آنها در زمین و جوشش چشمه سارها و زیبایی دریاها و اقیانوسها (-«انبیاء/30»)، (حج/5).

و: پراکنده شدن انواع جنبندگان در روی زمین.

ز: وجود گونه های مختلف پرندگان بر درختان و...

ح: نشان دیگر یکتایی هستی بخش، باد است که برای بارور کردن ابرها، شکوفایی گیاهان، گلها و... به هر سو می وزد: بادهای سودمند، زیان آور، گرم، سرد، عقیم، بارور، نرم و آرام، تند و ویرانگر و نیز، غم زدا، شادی آور، مطبوع و دلپذیر و آرام بخش. (اعراف/57)، (حجر/22)، (روم/48)، (حقاف/24 و 25)

ط: گرد آمدن ابر و مُتراکم شدن آن و سپس روان شدن و به حرکت در آمدن از جایی به جای دیگر همچون کوهی بزرگ - اما بدون ستون و قلاب - در میان آسمان و زمین آویزان شدن که اگر هواپیمای بر بالایش به پرواز در آید، ممکن است موجب بیم و هراس سرنشینان گردد.

شان نزول آیه 164:

سعید بن منصور در «سنن» خود، فریابی در «تفسیرش» و بیهقی در «شعب الایمان» از ابوالضحی روایت کرده اند: هنگامی که آیه « **وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163) (بقره: 163)** » نازل شد. مشرکان تعجب کردند و گفتند: فقط یک خدا! اگر در گفتار خود صادق است باید معجزه بیاورد. بنابراین الله متعال آیه: « **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (164)** » را نازل کرد. (طبری 2407 - 2409 و واحدی 85 از سعید بن مسروق از ابوضحی روایت کرده اند).

- ابن ابوحاتم و أبو شیخ در «العظمة» از عطاء روایت کرده اند: در مدینه آیه: « **وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163)** » نازل شد. کفار قریش در مکه گفتند: چگونه انجام امور تمام مردم از عهده یک خدا ساخته است؟ پس الله (آیه) **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (164)** » را نازل کرد. (واحدی 84 از عطاء روایت کرده و طبری 2410 از وی به اختصار روایت کرده است).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾

وبرخی از مردم کسانی هستند که غیر از الله شریکهای می‌گیرند و آنها را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن الله، و (اما) آنانکه ایمان آورده‌اند محبت‌شان به الله شدیدتر است (از محبت مشرکین با شریک‌های مقرر کرده خود)، و اگر ظالمان عذاب را ببینند در می‌یابند که همه قوت به دست الله است، (و معبودهای باطل، هیچ و پوچ‌اند) و این را هم در می‌یابند که الله سخت عذاب دهنده است. (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند). (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أنداداً»: جمع ند، بُتها، همانندها، شریکها. «يُحِبُّونَهُمْ»: آنان را دوست می‌دارند، برایشان کُرنش و طاعت می‌کنند، بزرگشان می‌پندارند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»: أهل ایمان، خداوند متعال را بسیار دوست می‌دارند. «إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ»: اگر عذاب را ببینند. جواب محذوف جمله، این است: «أَنكَشْتَ حَسْرَتَ وَ پشیمانی می‌گزند».

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا»: یعنی بعضی از مردم کسانی هستند که نظر به کفر، جهل و نادانی که دارند غیر الله متعال را پرستش می‌کنند و آنها را شبیه و شریک وی قرار داده، «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»: و آنگونه که مؤمنان محبت خدا را در دل دارند، آنها هم محبت بت‌ها را در دل دارند و آنها را تعظیم کرده و در مقابلشان سر فروتنی بر زمین می‌نهند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»: ولی مؤمنانی که حقیقت را شناختند و در بهترین راه گام برداشتند، این‌ها الله متعال را بیشتر از محبت کفار نسبت به بُتها دوست دارند. این مؤمنان پیامبران را تصدیق نموده و به کتاب‌های‌شان ایمان آوردند و در راه خدا اُ جهاد کردند: «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»: و اگر این کفار بدکار، عذاب را در آتش دوزخ ببینند، یقیناً پدیده وحشتناکی را ملاحظه خواهند نمود و به عظمت خدای تعالی و سزاواریش هنگامی پی می‌برند که نه پی بردن و نه پشیمانی سودی ندارند، «وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (165)»: و در آن هنگام قوت و نیروی حق تعالی و عذاب و انتقامش را به خوبی مشاهده خواهند کرد.

با تأسف باید گفت: برخی از انسانها تا وقتی پرده‌ها کنار نرود و قیامت را مشاهده نکنند، به پوچی و بیهودگی راه و فکر خویش پی نمی‌برند.

واقعا! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند یا معنی این است: ای محمد! اگر توستم‌گران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هر دو صورت، جواب شرط مضمّن است. «تفسیر انوار القرآن».

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾
هنگامی که رهبران (گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌کنند، و روابط و پیوندشان گسیخته شود. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَّرًا» (بَرَاءً): بیزاری نمود. «أَتَّبِعُوا»: پیروی شدند، سران و رهبران. یعنی از در اطاعت در آمدند. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»: پیوندها میانشان گسسته شد. «الْأَسْبَابُ»: ارتباطها، علاقه ها. «كِرَّةً»: بار دیگر، بازگشت به دنیا. «حَسْرَاتٍ»: جمع حسرت، دریغ ها، دردها، ناله ها، افسوسها.

تفسیر:

«إِذْ تَبَّرَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»: رؤسا، پیشوایان و سردمداران از پیروان مریدان خویش که آنان را در کفر و شرک و باطل پیروی نموده‌اند، در روز قیامت اعلان بیزاری می‌کنند، «وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (166)»: آن گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند. یعنی پیروان و پیشوایان وقتی عذاب را می‌بینند. به قولی: این بیزاری جُستن در وقت دیدن عذاب دنیوی است. و به قول دیگر: این بیزاری جُستن در وقت دیدن عذاب روز قیامت و محاسبه با ایشان است. بلی، در آن روز هرگونه روابط و پیوندهایی که در دنیا آنها را به هم وصل می‌کرد، مانند روابط خویشاوندی و غیره... در آن روز از هم گسسته می‌شود.

مفسران می‌نویسند: الله متعال در روز قیامت پیشوایان و پیروان را یکجا جمع می‌کند تا هرچه بیشتر در نکوهش و تقبیح و تهدیدشان افزوده شود و بیشتر اظهار ندامت کنند و از یکدیگر بیش از پیش بیزاری جویند، و این یک موقف بسیار حسرت آوری است که پیروان از پیشوایان خود روبروی هم اظهار برائت کنند در حالیکه در دنیا ایشان را مانند الله تعظیم و احترام می‌کردند، این در حالی که باخود می‌گویند: دریغا من با پیروی از آنان چقدر زیان دیدم!

بنأ در زندگی خویش دقت و اِهتمام لازم بخرچ دهیم و هوشیار باشیم که: رهبر و پیشوای کیست و ما محبت و عشق چه کسی را در دل خویش پروار نیده‌یم؟ باید دقت نمایم که: طاغوت‌ها و دهرین، و ظالمین ما را برای خودشان می‌خواهند تا با قدرت و ارادت ما، به هوسها و آرزوهای خود در دنیا برسند، ولی سرانجام در قیامت همه را رها و از ما اظهار تنفر و انزجار خواهند نمود.

به یاد داشته باشید: هر عشق و علاقه و محبتی که اساس عقلی و فطرت نداشته باشد، دیر یا زود به سردی گرائیده و یا به دشمنی کشیده می‌شود.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كِرَّةً فَنَتَّبَرًا مِّنْهُمْ كَمَا تَبَّرُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾

و (در این هنگام) پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر به دنیا برگردانده شویم، تا از آقایان و رؤسای خود بیزاری جویم، طوری که اکنون از ما بیزار شده‌اند، این چنین الله نشان می‌دهد به آنها اعمال‌شان را که موجب حسرت ایشان باشد و آنها (پیروان و پیشوایان) از آتش دوزخ بیرون نخواهند شد. (۱۶۷)»

تفسیر:

«قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كِرَّةً فَنَتَّبَرًا مِّنْهُمْ»: یعنی پیروان می‌گویند: کاش به دنیا بار دیگر برگردند، تا از رهبران و زعمای گمراه خود کناره‌گیری می‌نمودند و از آنها بیزاری می‌جُستند، «كَمَا تَبَّرُوا مِنَّا»: همانگونه که آنها در آن روز از آنها بیزاری جُستند. الله متعال می‌فرماید: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ»: ولی هیئات که

حساب و کتاب گذشته است و عذاب تحقق پیدا نموده تا از آن، هم رئیس گمراه گر جزای گمراه گری خود را بچشد و هم پیروان مُقَلِّد و نادان جزای تقلید کورکورانه خود را و به این ترتیب برای همه قبح و زشتی عملکردهایشان واضح و آشکار شود، اعمال بدی که همه مایه ندامت، حسرت، و داد و بیداد است.

« وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (167) »: یعنی برای نجات از آتش راه خروجی ندارند، بلکه در عذابی جاوید و بدبختی همیشگی خواهند بود. در آن روز نه شفاعتگری است که شفاعتش نفعی داشته باشد و نه دوستی که بتواند از انسان چیزی را دفع کند بلکه عذاب دردناک و ذلت دائم در جاودانگی ابدی و بقای همیشگی با انسان خواهد بود. قرآن عظیم الشان می فرماید: آرزوی برگشت هست، ولی برگشتی نیست: اینها در آرزوی بازگشت به دنیا، برای بیزاری از سران و پیشوایان بدبخت خویش و جبران عمر از دست رفته، دروغگویند؛ زیرا اگر به دنیا باز هم برگردند، باز بر سر همان شرک پیشین باز خواهند گشت و قطعاً راستگو نیستند، همان گونه که خدا از احوالشان خبر داده است؛ اما در دوزخ می مانند و از آن جدا نخواهند شد. (انفطار / 16)

در این آیه مبرکه درس عظیمی در باره سرانجام و نهایت پیشوایان و رهبران گمراه کننده و سرانجام پیروان نادان آنان به این دلیل ذکر شده است که مسلمانان از اشتباهی که امت های گذشته دچار آن شده و راه را گم کردند، پرهیز نمایند و شناختن رهبران را یاد بگیرند و از پیروی رهبران گمراه کننده اجتناب کنند.

پس از ای خواهر و برادر! در این هیچ جای شکی نیست که: در قیامت، چشم انسان حقیقت بین شده و بر کارهای خود، حسرت می خورد، بناً پیروی از طاغوت ها را باید رها کنیم. تا آنان ما را در قیامت رها نکرده اند، آنها را در دنیا رها کنیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (168 الی 171) در باره روا شمردن پاکیزه ها و منشأ تحریم نارواها، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾

ای مردم! از آنچه (از انواع میوه ها و خوردنی ها) در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَلَالًا طَيِّبًا»: باید گفت که: معنی اصل «حل»، باز کردن گره است؛ بنابراین وقتی که چیزی برای انسان حلال شد، گویا که گره ممنوعیت آن باز گردیده و آنچه مانع از استعمال آن بود، بر طرف گشت. حضرت سهل بن عبدالله میفرماید که: نجات منحصر در انجام سه چیز است، 1- خوردن حلال 2- ادای فریضه الهی 3- اتباع رسول الله و معنی لفظ طیب پاکیزه است که شامل حلال شرعی و مرغوب طبیعی است. یعنی بصورت کل باید گفت که: «حَلَالًا»: حلال، روا، جایز، آنچه که شرع مباح کرده است. «حرام»: آنچه که شرع جایز نه شمرد. «طَيِّبًا»: پاکیزه، لذیذ، خوشمزه. «خُطْوَاتِ»: جمع خطوه، گامها است و آن عبارت از فاصله دو قدم انسان هنگام راه رفتن می باشد،

و منظور از « خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ »: اعمال و افعال شیطانی است. «عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: دشمنی آشکار برای اهل بصیرت.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»: ای مردم! از روزی که پروردگارتان به شما از زمین بیرون نموده است البته با به دست آوردن آن از راه‌های حلال بخورید، یعنی از آنچه الله متعال برایتان حلال کرده است و پاک و مطبوع است و به بدن و عقل زیان نمی‌رساند تناول نماید.

و آنچه را از راه‌های حرام مانند: غصب، سرقت، سود و رشوت و امثال این‌ها کسب کردید در حالی که در اسلام از آن‌ها نهی به عمل آمده نخورید و به پلیدی‌هایی مانند خود مرده، خون، گوشت خوک و آنچه حق‌تعالی از آن شما را منع فرموده است، نزدیک نشوید، بلکه همواره به دنبال پیدا کردن پاک و حلال باشید؛ زیرا گرفتن غذا به اندازه که حیات‌تان حفظ شود واجب و لازم است.

بصورت کل باید گفت که: حلال چیزی است که الله تعالی آن را مباح قرار داده است و حرام آن است که الله متعال آن را ممنوع گردانیده است و حلال طیب آن است که در آن هیچ گونه شک و شبهه و گناه و حق دیگران وجود نداشته باشد.

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ»: و از این بر حذر باشید که در تحلیل و تحریم از روش‌های شیطان پیروی کنید بلکه باید از آنچه استفاده کنید که خدای رحمان به شما مشروع قرار داده است؛ یعنی آنچه را که الله متعال بر شما حرام نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های او و از گناهانی که شما را به آن دستور می‌دهد و از نافرمانی الله و رسول او که شما را به آن دعوت می‌دهد، پیروی نکنید.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (168)»: یعنی شیطان سخت با شما دشمنی و عداوت دارد. و دشمنی و عداوتش آشکار است و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

باید یادآور شد که دین مقدس اسلام، سعی همیشگی آن اینست که مردم را به بهره‌بردن از نعمت‌های پاک و حلال خداوند پاک رهنمای نماید و در ضمن با تمام قوت سعی بعمل آورده است تا از هرگونه رهبانیت و زهد بی‌جا جلوگیری نماید، لذا هم خوردنی‌های ناسالم را از شیطان می‌داند؛ «إِنَّمَا الْحَمْرُ... رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده، 90). و هم خوردن نابجا را گام شیطان می‌داند؛ «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ - ۱۶۸ بقره».

همچنان شریعت اسلامی به زندگی مادی انسان‌ها توجه کامل دارد و در رأس آنها مایحتاج غذایی است که در این مورد، نصایح متعدد در آیات قرآن و احادیث نبوی بعمل آمده است. به یاد داشت باشید که: شرط اساسی در مصرف، دو چیز است: حلال بودن، پاکیزه و دل‌پسند بودن.

در ضمن قابل یادآوری است که: انسان برای صعود خلق شده، اما متأسفانه گاهی با اختیار خودش، به جای صعود، راهی را برمی‌گزیند که به سقوط او منتهی می‌شود و اگر توجه پیدا نکند، سقوط او ابدی خواهد بود و به پست‌ترین و نازل‌ترین طبقه جهنم می‌افتد. یکی از عوامل سقوط انسان مال و غذای حرام است که منجر به سقوط وی می‌شود.

الله تعالی از پیروی را گام‌های شیطان ممانعت بعمل آورده است که از جمله:
1- خوردن چیزهای حرام 2- در برابر الله تسلیم نشدن 3- دستور به انجام گناهان کوچک

4- دستور به انجام گناهان بزرگ 5- دعوت به گفتار بدون آگاهی در مسائل دینی.

یادداشت:

ابن عباس (رض) می فرماید: در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم، این آیه (168 - یا ایها الناس...) تلاوت شد، سعد پسر اُبی وقاص، بلند شد و گفت: ای پیامبر از الله طلب کن که مرا مُستجاب الدعوه بگرداند. فرمود: «ای سعد! خوراکت را حلال و پاکیزه گردان تا دعاهایت مستجاب شود. تا آخر روایت...»

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

(او) شما را فقط به بدی و انحرافات و به بی‌حیایی فرمان می‌دهد، و (فرمان می‌دهد به) اینکه آنچه را که عاقبت بد آن را نمی‌دانید به الله نسبت دهید. (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَأْمُرُكُمْ»: شیطان شما را وسوسه می‌کند، فرمان می‌دهد.

«السُّوء»: بدی، زشتی، بد فرجامی، «السُّوء وَالْفَحْشَاءِ»: سوء عبارت از آن چیزهایی است که شخص شریف و عاقل از دیدن آنها ناراحت می‌شود و آنرا زشت و بد می‌شمارد.

«الْفَحْشَاءِ»: زشت‌ترین گناه از نظر شرعی و از دید مردم «فحشاء» بمعنی کار شرم‌آور و آنچه باعث بی‌غیرتی و بی‌حیایی می‌شود؛ بعضی از بزرگان فرموده‌اند که مراد از سوء در این آیه، مطلق معصیت و منظور از فحشاء، گناه کبیره است؛ «مَا لَا تَعْلَمُونَ»: آنچه که شما نمی‌دانید.

تفسیر:

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ»: شیطان انسان را جز به بدی مانند: ظلم، تجاوز، سرکشی، فحشا و کارهای بدی مانند: زنا و شرب خمر امر نمی‌کند، یعنی شیطان دستور کار نیک و خیر به شما نمی‌دهد، بلکه شما را به ارتکاب گناهان و منکرات و زشتی‌ها و رذایل و پستی‌ها وادار می‌کند.

بدی آنست که انسان را بدکار سازد و فحشا آنست که در بین مردم بد باشد و از عرف و قیاس آن‌ها بیرون گردد.

طوری‌که در حدیث عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که در قلب فرزند آدم یک الهام و اثر از طرف شیطان می‌آید و یکی از طرف فرشته؛ اثر وسواس شیطانی این است که فوائد و عاقبت کار بد را در چشم انسان می‌آراید و او بر انجام آن تحریک می‌شود و بسبب آن راه تکذیب حقایق بر او باز می‌شود.

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (169)»: تا با حرام کردن حلال‌ها و حلال کردن حرام‌ها به خدا افترا ببندید، که در نتیجه به میل خودتان به تعیین حلال و حرام بپردازید، شیطان هیچگاه به خیر امر نمی‌کند، هر امر وی به بدی و منکر و فحشا است. هرگاه در قلب انسان کاری بد و منکر و عمل فحشا خطور کرد، بداند که از اوامر و نیرنگ‌های شیطان است، پس باید به الله پناه ببرد طوری‌که الله متعال می‌فرماید: «وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ ۲۰» (الأعراف: 200) «و اگر از (سوی) شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به الله پناه جوی، بی‌گمان او شنوای داناست».

شیخ اسماعیل حقی بروسوی متوفی (1137 ق) مفسر تفسیر روح البیان می‌نویسد:

شیطان در وسوسه‌ی خود، مراحلی را طی می‌کند: در مرحله اول انسان را به کفر دعوت می‌نماید. اگر موفق نشد، به بدعت دعوت میکند، اگر موفق نشد، به گناهان کبیره، اگر موفق نشد به گناهان صغیره، اگر موفق نشد، به کارهای مباح به جای عبادات و اگر باز هم موفق نشد، به عباداتی دعوت می‌کند که پایین‌تر است، تا شخص از مرحله بالاتر باز بماند.

فرمان شیطان، همان وسوسه‌های اوست. نه آنکه از انسان سلب اختیار کند تا انسان مجبور به گناه شود.

واقعیت امر اینست که: تاثیر فرمان شیطان، همانا نشان ضعف ماست. شیطان، هم دستور به گناه می‌دهد، هم راه توجیه آنرا نشان می‌دهد پس بر ما است در اصدار احکام در قضای که در آن تردید و شک داشته باشیم نباید آنرا به الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت دهیم.

همچنین آنچه اشخاصیکه درباره احکام الهی بدون علم فتوا صادر می‌کنند، زیاد احتیاط بعمل آرد تا بدول دلیل شرعی و نادانسته از اصدار فتوا شرعی جلوگیری بعمل آرد، با تأسف باید گفت در عصر امروزی ما این امر در بین عوام و کسانی که خود را عالم می‌ترانند بسیار دیده می‌شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾

و هنگامی که به آنان (که مشرک و کافرند) گفته شود که پیروی کنید آن (دینی را) که الله نازل کرده است، در جواب گویند: بلکه پیروی می‌کنیم از آنچه که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، (آیا پیروی می‌کنند پدران خود را) اگر چه پدرانشان چیزی را نمی‌فهمیدند و راه یاب نبودند؟. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما أنزل الله»: آنچه خدا فرستاده است دعوت به توحید و رواش کردن چیزهای پاکیزه.
«الفینا» (آلفی): یافته ایم. «لا یعقلون»: نمی‌فهمند، درک ندارند.

تفسیر:

در آیه مبارکه قبلی به ما هشدار داد که از پیروی گمها و فرمان‌های شیطان، دوری کنیم. این آیه یکی از مصادیق راه شیطان را که تقلید کورکورانه است بیان می‌گیرد و می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: وقتی برای این مشرکان از باب نصیحت گفته شوند که از آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده است پیروی کنید؛ یعنی از وحی و قرآن متابعت نمایید، و گمراهی و جهالتی را که بر آن هستید رها سازید، «قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: آن‌ها این نصیحت را رد می‌نمایند و نمی‌پذیرند و می‌گویند بلکه ما از اموری پیروی می‌نمائیم که پدران خود را بر آن یافتیم.
در حالی که پدرانشان در گمراهی آشکار بودند؛ بطور مثال چیزهایی را که الله متعال بر ایشان حرام نکرده آنها آن را حرام ساختند پس آیا باز هم پدرانشان شایسته پیروی هستند؟!

«أَوْ لَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ (170)»: برای آن‌ها گفته می‌شود اگر چه راه و روش پدران از عقل سلیم و صحیح و از نقل صریح و آشکاری که از خرد و هدایت آسمانی سرچشمه گرفته دور باشد، باز هم باید از ایشان پیروی کرد؟!

دین مقدس اسلام تقلید کورکورانه را مردود می‌شمارد. به گونه‌ای که مسلمان بدون آگاهی و دلیل از راه و رسم فرد یا قومی پیروی کند مثل بت‌پرستان که وقتی پیامبران لا به آنها می‌گفتند: چرا در مقابل این مجسمه‌های چوبی و سنگی که هیچ نفعی ندارند و ضرری را هم از شما برطرف نمی‌کنند سجده می‌کنید؟ می‌گفتند: ما می‌دیدیم پدران ما این را عمل می‌کردند ما هم از آنها پیروی می‌کنیم؛ این همان تقلید کورکورانه است که عقل و منطق آن را رد می‌کند، یا مثل بعضی از غربزده‌های امروز که به مجرد اینکه یک اروپایی لباسی را پوشید یا کاری را انجام داد بدون فکر از آنها پیروی می‌کنند. اما تقلید در احکام دین، بر شخص عامی که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند لازمی است که باید از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» اما در مسایل عقیده تقلید از کسی جایز نیست و بر هر فرد بالغ و عاقل مسلمان آموختن عقیده توحید و باور داشتن به آن فرض است.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾

مثل (دعوت کننده ی) کسانی که کافر شدند، همچون مثل کسی است که چیزی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، صدا می‌زند، (این کافران) کر، گنگ، و نابینا هستند، و از این رو نمی‌اندیشند. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْعِقُ» (نَقَقَ): چیغ می‌زند، صدا برمی‌آورد. «ينعق بما»: بر سر چهار پایان چیغ برمی‌آورد، صدا می‌زند. «نداء»: بانگ برآوردن، فراخواندن. «صُمُّ»: جمع اصم، ناشنوايان. «بُكْمٌ»: جمع أبکم، گناهان. «عُمِيٌّ»: جمع اعمي، کوران. (فرقان).

تفسیر:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً»: یعنی مثل این کفار در بهره نبردن از متون وحی و انوار شریعت مانند چوپانی است که بر گوسفندان خود هی می‌کند و می‌راند، ابن عباس (رض) می‌گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو و خر (الأغ) و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی بگویی، سخنت را نمی‌فهمند، اما صدایت را می‌شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیری امر یا از شری نهی کنی، یا به وی نصیحتی بکنی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، ولی صدایت را می‌شنود». باید گفت که: چشم، گوش و زبان، زمانی دارای ارزش است که مقدمه‌ی تعقل باشد، و گرنه حیوانات هم، چشم دارند و هم گوش دارند. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (171)»: «گر، گنگ و نابینا هستند. و از این رو نمی‌اندیشند.» یعنی از شنیدن گزند، سخن حق را نمی‌شنوند از به زبان آوردن حق گونگه آند حق را به زبان نمی‌آرند، از دیدن حق کورند، پس نمی‌فهمند و درک ندارند. صراط مستقیم را نمی‌بینند؛ بنابراین هیچ نمی‌دانند؛ زیرا، وقتی که این حواس سه‌گانه در سک انسان از کار به افتد، وسیله‌ای دیگر برای بدست آوردن علم و دانش به‌جا نمی‌ماند. واضح است که: راه شناخت، پرسیدن، گوش کردن و دیدن همراه با تفکر است. مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: این مثل دو جنبه دارد: یک جنبه ی آن این است که مثل اینان همانند جانوران بی‌عقل می‌ماند که گله‌های آنها پشت سر چوپانان خود حرکت

می کنند و بدون این که بفهمند با صداها و فریادهای آنان به حرکت در می آیند. جنبه ی دیگر آن این است که هنگام دعوت و تبلیغ اینان، دعوت دهنده احساس می کند که گویا جانورانی را صدا می زند که تنها صدا را می شنوند اما نمی دانند که گوینده به آنها چه می گوید.

در آیه مبارکه دریافتیم که: انسانها ی بی تفاوت در برابر دعوت حق، پنج صفت تحقیر آمیز دارند: مثل حیوان آند، کوراند، کراند، گونگه آند و بی عقل آند. کسانی که از حق رویگردان شده و آن را نمی شنوند، در حقیقت الله متعال بر دل ها و گوش هایشان مهر زده است، و بر چشم هایشان پرده ای است که حق را نمی بینند، لذا آنها به حق باز نمی گردند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (172 الی 173) درباره خوردنی های حلال و حرام، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، بخورید از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، و شکر الله را بجا آورید، اگر تنها او را عبادت می کنید. (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَيِّبَات»: خوراکیهای خوشمزه، پاکیزه، روزی حلال.

تفسیر:

قرآن عظیم الشان، هر زمانیکه می خواهد انسان را از کاری منع کند، در بدو راههای مباح آنرا مطرح و رهنمایی کرده و سپس موارد نهی آنرا بیان می کند. چون می خواهد در آیات بعد، مردم را از یک تعداد خوردنی، منع و نهی کند، در این آیه راههای حلال را توضیح نموده، و مؤمنان را به خطاب ذیل مخصوص می گرداند و حکم «أكل طيبات» به ایشان خاص شد؛ زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند طوری که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید، از خوردنی های حلال خوشمزه؛ پس آنچه را که ما برایتان حلال و گوارا قرار داده و بر شما حرام نکرده ایم، بخورید. و از غذاهایی که مردمان عهد جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام گردانیده اند پرهیز نکنید.

« وَ أَشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (172)»: و الله را شکر کنید اگر تنها او را می پرستید. یعنی اگر تنها الله را می پرستید پس از پاکیزگی ها بخورید و از تحریم های غیر الهی پروا نکنید و شکر آن را بجا آورید.

این آیه دلالت بر اباحت پاکیزگی ها و استعانت از آن بر طاعات و عبادات، بدون هرگونه اسراف و تجاوز دارد، چنانچه وجوب شکر و دوام آن، مسأله دیگری است که از این آیه به دست می آید.

شکر:

الله متعال در آیات متعددی امر به شکر ذات اقدسش نموده است طوری که می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ ۝١٥٢» (البقرة: 152) «پس مرا یاد کنید تا (من نیز) شما را یاد کنم و مرا شکر بگزارید و از من ناسپاسی مکنید».

شکرگزاری نعمت‌های الهی به شکل‌های گوناگون باید ادا گردد مانند شکر زبانی، شکر قلبی و شکر عملی.

- 1 - **شکر زبانی:** سپاس و حمد الله تعالی در برابر هر نعمتی، هر چند خورد هم باشد و یادآوری روزانه از نعمت‌هایی که الله تعالی آن را برایت ارزانی داشته است.
- 2 - **شکر قلبی:** اعتراف به نعمت‌های الهی چه بر خود و چه بر دیگران، و الله تعالی را سزاوار دانستن شکر آن نعمت‌ها.
- 3 - **شکر عملی:** با عملی نمودن اوامر و نواهی الهی و دوری از محرمات و استفاده صحیح از نعمت و به کار نگرفتن استعدادها و نعمت‌های الهی در راه غیر صحیح، بلکه شکر نعمت همان دوری از محرمات است.

خلاصه انسان در همه حال بابت همه چیز باید شکرگزار پروردگار خود باشد، خصوصاً به هنگام تندرستی، هنگام اعطاء و بخشش به دیگران، هنگام داشتن نعمت، هنگام مشاهده محرومیت دیگران و هنگام یادآوری نعمت.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

جز این نیست که الله (برای مصئون مانند شما از زیان‌های جسمی و روحی) حرام کرده است بر شما (حیوان و پرندۀ) خود مرده و خون و گوشت خوک و حیوانی را که (هنگام ذبح) نام غیر الله بر آن برده شده، پس هر که مجبور شود (به خوردن این چیزها) بدون آنکه به خوردن آن علاقه مند و تجاوزکار باشد، پس بر وی گناهی نیست، بدون شک الله آمرزنده مهربان است. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَيْتَةَ»: مردار، لاشه. «الدَّم»: خون. «لَحْمَ الْخِنزِيرِ»: گوشت خوک. «وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ»: حیوانی که برای غیر خدا ذبح شود. «أُهْلَ»: مصدرش اهلال به معنای بلند کردن صداست؛ زیرا وقتی حیوانی را برای خدایان خود ذبح می‌کردند، به ول و له و شادی می‌پرداختند و صدایشان را بلند می‌کردند. «اضْطُرَّ»: ناچار و وادار گردید.

«بَاغٍ»: علاقه‌مند، مشتاق، خواهان، سرکش،.... «عَادٍ»: زیاده از حد، متجاوز. (فرقان).

تفسیر:

باید گفت که دین مقدس اسلام به مسئله غذا و تغذیه، توجه کامل و همه جانبه داشته و بارها در مورد غذاهای مضر و حرام هشدار داده است، به تعقیب آیه‌ی قبل که فرمود: از پیش خود، حلال‌های خدا را بر خود حرام نکنید، خداوند متعال در این آیه مبارکه تنها مردار که ذبح نشود و خون نظر به ضرری که بر انسان دارد، گوشت خوک چون نجس است و تأثیر بدی بر اخلاق دارد، و هر حیوانی که مانند زمان جاهلیت نام غیر الله هنگام ذبح بر او برده شود، حرام قرار داده است. بطوریکه می‌فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ»: یعنی جز ناپاکها چیزی را بر شما حرام نکرده است. ناپاکها مانند مردار و خون و گوشت خوک و خنزیر.

میتة یا مردار حیوانی را گویند که روح آن بدون ذبح شرعی از بدنش جدا شده باشد. و مراد از میتة در این جا حیوان مردار خشکی است نه بحر. زیرا حیوانات بحر اعم از مُرده و زنده حلال و پاک‌اند. اما خون، خون حرامی است که در وقت ذبح می‌ریزد نه

خونی که در رگ‌های حیوان بعد از ذبح آن حیوان باقی می‌ماند. از أم المؤمنین عایشه (رض) روایت است که فرمود: «كُنَّا نَطْبُحُ الْبُرْمَةَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعْلُوهَا الصُّفْرَةَ مِنَ الدَّمِ فَتَأْكُلُ وَلَا نُكْرَهُ». «ما در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم گوشت را می‌پختیم و زردی خون موجود در داخل رگ‌های آن، بر سطح گوشت ظاهر می‌شد، و ما می‌خوردیم و آن را انکار نمی‌کردیم (از آن کراهیت نمی‌کردیم)». این اثر را قرطبی در تفسیر خود آورده و طبری نیز آن را از دو طریق؛ از قاسم نقل کرده است ولی عبارت (در زمان رسول الله) در روایت او نیست. «و ما أهل به لغير الله»: یعنی و آنچه برای بت‌ها ذبح شده و اسم غیر الله بر آن یاد شده است، مانند نام لات و عزی.

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ»: یعنی هرکس ناچار شد و به ضرورت از حرام شده‌ها بخورد، به شرط این که در تلاش فساد نباشد و از میزان مورد احتیاج تجاوز نکند، گناهی ندارد و سزای بر او نیست.

در ضمن قابل تذکر است که: اضطراری حکم را تغییر می‌دهد که بر انسان تحمیل شده باشد، نه آنکه انسان خود را مضطر کند. کلمه «اضطر» مجهول به ضم الف، آمده است، نه معلوم. واضح است که: اسلام، دین جامعی است که در هیچ مرحله بئن بست ندارد. هر تکلیفی به هنگام اضطرار، قابل رفع است. ولی ای مسلمانان! از شرایط اضطراری، نباید سوء استفاده کنیم.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (173)»: یعنی خدا گناهان را عفو نموده و به بندگان رحم می‌کند و از جمله ی رحمتش این که به وقت ضرورت، خوردن حرام‌ها را مباح کرده است.

حکمت محرمات:

قبل از همه باید گفت که: احکام اسلام، بر اساس مصالح بشری وضع شده است. در آیه متبرکه قبلی از خوردن بخاطر طیب بودن آنها مباح بود و در این آیه چیزهایی که از طیبات نیستند، مورد تحریم قرار می‌گیرد.

در ضمن قابل یادآوری است که: تحریم‌های الهی، تنها به جهت مسائل صیحي منحصر نمی‌باشد، مثل تحریم گوشت مردار و خون، بلکه گاهی دلیل حرمت، مسائل اعتقادی، فکری و تربیتی است. مانند تحریم گوشت حیوانی که در وقت ذبح نام غیر الله بر آن برده شده که به خاطر شرك زدایی است. بطور مثال در برخی از اوقات انسان خوردن غذای شخصی دوری می‌کند، به خاطر عدم رعایت نظافت توسط او، ولی گاهی دوری ما از روی اعراض یا اعتراض و برائت از اوست.

بصورت کل؛ حکمت محرمات چهارگانه در قرآن چهاربار در آیات (173 سوره بقره، آیه: 3 سوره مائد، و آیه: 145 سوره أنعام و آیه: 115 سوره نحل) قرار ذیل تذکر یافته:

1 - مردار به دلیل پلیدی و ناپاکی و ماندن و جمع شدن خون در رگ‌های گوشت و زیان آور بودنش حرام است؛ چون گوشت مردار، فاسد و غالباً آلوده به مریضی است و طبع سلیم انسان از خوردنش بیزار خواهد بود و برخی چیزهای زیان‌آور مانند کربن (یکی از عناصر شیمیایی است که به طور فراوان در اکثر ترکیبات آلی و معدنی وجود دارد و خالص هم در طبیعت یافت می‌شود.) و انواع میکروب - به علت خفگی گوشت - در درون لاشه باقی می‌ماند.

2 - خوردن خون ریخته شده ی روان حرام است، چون ناپاک و مستقدر و زیانبار و

طبع سالم از آن بيزار است.

3 - حرمت خوردن گوشت خنزير:

تحریم گوشت خوک یا خنزیر: سومین حرام است که در این آیه مبارکه برای بشریت اعلام شده، قابل توجه است که در این آیه مبارکه در رابطه با حرمت خنزیر قید لحم ذکر شده است، مفسر امام قرطبی فرموده است: که هدف از آن تخصیص لحم یعنی فقط گوشت نیست؛ زیرا که تمام اجزاء آن از استخوان پوست موی رگ و چربی همه باتفاق امت اسلامی حرام اند اما اضافه کردن لفظ لحم اشاره دارد باین که خنزیر مانند حیوانات دیگر نیست، که بوسیله ذبح پاک گردد و بدون ذبح خوردنش حرام باشد؛ بلکه گوشت آن با ذبح هم پاک نمی شود زیرا آن نجس العین است فقط استفاده از موی آن برای دوختن پوست در احادیث مجاز قرار گرفته است، که تمام فقهاء امت هم بر این اتفاق نظر دارند. (جصاص و قرطبی).

علل و عوامل حرمت گوشت خوک:

1 - دستور خداوند هست، پس هر امری که خداوند دستور داده است باید انجام و تحقق یابد اگر چه حکمتش نامعلوم باشد، ولی نا گفته نماند که هیچ امر و نهی خداوند بی حکمت نیست.

2 - امروزه در علم طب توسط خود غرب مشخص شده است که خوردن گوشت خوک مضراتی را در بر دارد من جمله گوشت خوک واجد کرمهای مقاوم در برابر گرما هنگام پختن میباشد که محیط دوم برای رشد این نوع کرمها فقط در انسان میباشد و اگر وارد بدن شود در بافتای ماهیچه ای جمع میشود تا اینکه تارهای ماهیچه ای را از بین میبرند و از بدن نیز خارج نمیشود. پس هر کسی که گوشت خوک خورده اگر آن گوشت واجد آن نوع کرم بوده در بدنش هنوز باقیست.

طب امروز به اثبات رسانیده است که: گوشت، خون و روده ی خوک، جایگاه مناسبی برای رشد انواع کرمها و کرم «تریشن» رشته مانند با تخمکهای کیسه دار و سبب تحریک و به هیجان آوردن شهوات بی غیرتی است. بهترین غذای مورد علاقه ی خوک، چیزهای پلید و ناپاک و نجاسات می باشد. تجربه ثابت کرده است خوردن این گوشت در مناطق گوناگون بخصوص در منطقه ی گرمسیر، زیان بار و موجب به وجود آمدن کرم کدوی گشنده ی حلزونی (الدودة الوحید)، آلوده دامنی، بی ناموسی و نامردی و تنبلی خواهد شد، هرچند انسان به بهترین شیوه از خود مواظبت نماید.

3 - همچنین از آنجاییکه خوک در مقایسه با دیگر حیوانات بی غیرت است خوردن گوشت آن نیز انسان را بی غیرت میکند همانطور که در مجتمع غربی که گوشت خوک را میخورند دیگر غیرتی برای آنها باقی نمانده است. در واقع معلوم شده است که یک خوک قبل از نزدیکی به خوک ماده، ابتدا خوکهای دیگر در مقابل آن عملیات آمیزش را انجام میدهند و سپس پس از گرم شدن آن نیز این کار را انجام میدهد! پس خداوند بی علت و حکمت چیزی را حرام نمیکند.

بطور خلاصه باید بعرض رسانید: حال حکمت حرام شدن آن به هر دلیلی باشد، برای ما مهم نیست! ما مسلمانیم و فقط به اوامر الله سبحانه و تعالی اطاعت می کنیم، چه حکمت آنرا بدانیم و چه ندانیم، هرچند قطعاً هیچ حکمی از جانب خداوند متعال بیهوده داده نمی

شود و مطمئناً حکمتهایی دارد که ممکن است عقل قاصر ما انسانها آنرا درک نکند، اما می توان گفت که خداوند متعال هر چیزی را که نجس باشد و برای صحت و سلامتی جسمی انسان زیان آور باشد، آنرا حرام کرده است و گوشت خوک نیز بسیار زیان آور و نجس است.

خداوند متعال هر چیزی را که پاک باشد را برای انسانها حلال کرده و هر آنچه را که ناپاک و مضر و زیان آور باشد را حرام کرده است، چنانکه می فرمایند: « وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ » (اعراف 157). یعنی: «و پیامبری که برای آنان پاکیزه ها را حلال می گرداند و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند» یعنی: نجاستها و پلیدی های حقیقی - همانند حشرات و گوشت خوک - را، به سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث یعنی: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علما می گویند: هر خوراکی ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می باشد و هر چه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز - هم در جسم و هم در دین - پلید و زیانبار است.

امراض که از جمله عوامل ابتلا به آنها گوشت خوک است:

میزان چربی و اسید اوریک موجود در گوشت خوک خیلی زیاد است و بهمین دلیل در ابتلا به بیماری های بسیاری نقش دارد که از جمله آنها می توان امراض ذیل نام برد:

- ۱- تصلب شرایین ۲- دردهای مفصلی ۳- مسمومیت غذایی، منبع (طب در قران صفحه 146 تالیف دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر احمد قرقوز).

۴- گوشت هر حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا و یا نام غیر با نام خدا بر آن خوانده شود، حرام و این کار، فرهنگ پست دوران جاهلی است که با نام بت های «لات» و «غزی» حیوان سر می بریدند. بی تردید این رفتار ناپسند و شرک آلود به دین و توحید هر اهل باوری ضربه می زند و قطعاً حرام و نامشروع و شرک است، خواه با هر اسمی باشد جز ذات و صفات خدا. (منار، مراغی، واضح المیسر و...)

یادداشت حکمی:

ماهی ذبح ندارد و هر آن از آب بیرون آورده شود و بمیرد، خوردنش روا است. خوردن جگر و سپرز (طحال) حرام نیست و حکم حرمت خون، شامل آنها نخواهد شد.

احکام اضطراری:

در آیه مذکور پس از بیان حرمت چهار چیز یک حکم بصورت استثناء ذکر شده است که:

« فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ »: در رابطه به این حکم این اندازه تخفیف شده که اگر کسی به سبب گرسنگی مضطر و بیقرار باشد بشرطیکه در عین این حالت قصد لذت جوئی نداشته و بیش از ضرورت مصرف نکند. پس در این صورت از خوردن آن چیزهای حرام گناهی متوجه او نخواهد بود، بدون شک خدا بسیار بخشنده و مهربان است. در اینجا برای نجات جان مضطر با قید دو شرط از خوردن محرّمات گناه برداشته شده است. مضطر در اصطلاح شرع به کسی گفته می شود که جاننش در خطر باشد، لذا با ناراحتی کم و نیاز اندک کسی مضطر نمی باشد بنابراین اگر کسی آنچنان گرسنه باشد که اگر چیزی نخورد می میرد او با قید دو شرط اجازه دارد که

برای نجات جان خویش از این محرّمات بخورد یکی اینکه هدف فقط نجات باشد نه لذت جوئی؛ دوم اینکه باندازه ای بخورد که او را از مرگ نجات دهد بنابراین خوردن بیش از ضرورت در این حالت هم حرام است.

خوانندگان گرامی!

در آیات مبارکه (174 الی 176) دربارهٔ اهل کتاب، آنانی که فرمان الهی را مورد کتمان قرار میدهند؛ بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلِيكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

قطعاً کسانی که آنچه را الله از کتاب (تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام) نازل کرده، پنهان می‌کنند و آن را به بهای حقیر (دنیا) می‌فروشند، در شکم‌هایشان جز آتش چیزی را فرو نمی‌برند و الله در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و برای آنها عذاب دردناک است. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَكْتُمُونَ» (کتم): پنهان می‌کنند. «يَشْتَرُونَ بِهِ»: بدان می‌خرند، به دست می‌آورند. «تَمَنَّا قَلِيلًا»: بهای بی مقدار، ارزش کم، «بُطُون»: جمع بطن، شکمها. «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ»: خداوند از روی قهر و غضب با آنان سخن نمی‌گوید. «لَا يُزَكِّيهِمْ» (زکو): آنان را پاک نخواهد کرد.

تفسیر:

در آیه قبل، به دنبال تحریم گوشت خوک و مردار، سخنی از مغفرت آمده است، ولی در این آیه که سخن از تحریم کتمان حق و گناهان مربوط به مسائل فکری و فرهنگی است، لحن آیه بسیار تندتر شده و سخنی از مغفرت نیامده است. طوری که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ»: آنانی که آنچه را خداوند متعال نازل کرده است پنهان و مخفی می‌دارند. ابن عباس (رض) آورده است: که این آیه در مورد رؤسا و سران یهود کعب بن اشرف و مالک بن الصیف و محی بن اخطب، نازل شده است که صفات پیامبر صلی الله علیه وسلم را کتمان می‌کردند.

«وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا»: یعنی در مقابل آن عوضی ناچیز از متاع دنیا دریافت می‌کنند. زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان‌ساختن و تغییر دادن شرع الله متعال گرفته می‌شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است، «أَوْلِيكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»: جزای چنین کسانی لعنت و ذلّت است؛ زیرا آنچه آن‌ها در بدل کتمان حق خورده‌اند، حق تعالی در روز قیامت آن را در شکم‌هایشان تبدیل به آتش می‌کند، جزایی کاملاً مطابق با عملکردشان.

قابل یاددهانی است که: مجازات، باید متناسب با جرم باشد. آنانکه در دنیا راه شنیدن کلام خدا را بر مردم بسته‌اند، در قیامت از لذت استماع کلام خدا محروم می‌شوند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: و به منظور اهانت بیشتر، پروردگار با آنها سخن نمی‌گوید و از آنها اعراض می‌نماید و گناهان‌شان را نمی‌بخشد، چون آن‌ها با چنین اعمالی باری از بدی‌ها و عیب‌ها را بر دوش خود حمل کرده‌اند، مفسر طبری می‌فرماید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید،

هر چند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گویند. «وَلَا يُزَكِّيهِمْ»: یعنی آنها را از آلودگی و چرک گناه پاک نمی‌کند یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (174)»: از این روی برای آنها عذابی است دردناک. فی الواقع عذابی شدیدتر از این نمی‌باشد؛ نه تنها ظاهر جسم، باطن آن را نیز می‌سوزد، پروردگار با عظمت از آن ناخشنود می‌گردد، و از آن مصیبت جانکاه ابداً رستگاری نصیب نمی‌باشد. نعوذ بالله.

کتمان ما انزل الله و فروختن آن به بهای ناچیز:

قبل از همه باید گفت که: متوجه باشیم که: دنیاگرایی، بزرگترین خطر برای علماء و دانشمندان است. دین فروشی، به هر قیمتی که باشد خسارت است، زیرا حقایق و معارف کتب آسمانی ارزشمندتر از همه منافع است.

در این آیه اخطار و تهدید الهی متوجه کسانی است که هم علم را کتمان می‌کنند و هم آن را به بهای ناچیز می‌فروشند، اما کسی که تنها علم را کتمان می‌کند ولی آن را به بهای ناچیز نمی‌فروشد الله تعالی درباره وی چنین فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُونَ ۝ ۱۵۹» (البقرة: 159). «کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب (آسمانی) روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که الله آنان را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان (از مردم و فرشتگان نیز) آنان را لعنت می‌کنند». پس آیه دلالت بر آن دارد که کتمان علم از گناهان کبیره است.

اما کسی که آنچه را الله نازل فرموده و آنرا به بهای ناچیز می‌فروشد ولی آن را کتمان نمی‌کند، الله تعالی در مورد این چنین اشخاص می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا نُوفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يَخْسُونَ ۝ ۱۵ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا الْأَنْزَارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ۱۶» (هود: 15-16). «هر کس که زندگانی دنیا و تجمل آن را خواسته باشد، (پاداش) کارهایشان را در آنجا برایشان به تمام و کمال می‌رسانیم و آنان در آنجا کاستی نبینند * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش (جهنم) ندارند و آنچه در آنجا (دنیا) کرده بودند، بر باد رفته و آنچه را که انجام می‌دهند باطل است».

مردم در کتمان نمودن ما انزل الله به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول کسانی‌اند که علم را از روی بخل و عدم نفع بردن مردم از آن کتمان می‌کنند. گروه دوم کسانی‌اند که علم را کتمان می‌کنند و تا وقتی منافع و اغراض دنیوی مطرح نباشد مانند مال و جاه و ریاست و غیره آن را بیان نمی‌کنند.

گروه سوم کسانی‌اند که علم را از روی بخل کتمان می‌کنند و آنرا بیان نمی‌کنند مگر اینکه منافع دنیوی در آن وجود داشته باشد، این گروه دو صفت بد را در خود جمع کرده‌اند؛ هم کتمان علم و هم فروختن آن به بهای ناچیز دنیوی. و این بدترین انواع کتمان علم است و ایشان همان گروهی‌اند که این آیه که در صدد تفسیر آن هستیم بر آنها صدق می‌کند.

اما کسی که علم را بخاطر رضامندی الله تعالی نشر می‌کند چه با زبان باشد و یا با قلم و عمل، وی از گروه رستگاران است، الله متعالی می‌فرماید: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ۱۰۴» (آل عمران: 104). «و باید که از شما گروهی باشد که به نیکی فراخوانند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار

ناپسند باز دارند و اینانند که رستگارانند».

شأن نزول آیه 174:

ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ آيَةُ 77 سورة آل عمران» در مورد یهود نازل شده است. (طبری 2505 به قسم مرسل روایت کرده و باز هم 2504 از سدی به این معنی روایت کرده است).

ثعلبی از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مدت‌ها بزرگان و دانشمندان یهود، از زیردستان‌شان هدایای فراوان دریافت می‌کردند و امیدوار بودند که پیامبر مبعوث در آخرالزمان از میان خود آنهاست. چون محمد صلی الله علیه وسلم از عرب برانگیخته شد ترسیدند که هدایا و مهمانی‌های که ترتیب می‌شد از دست برود و ریاست و بزرگی‌شان پایان یابد، به همین دلیل آگاهانه صفات ناجی بشریت را که در تورات آمده بود تغییر دادند و آن صفات تحریف یافته را به پیروان پست و فرومایه خویش اعلام کردند و گفتند: این صفات پیامبری است که در آخرالزمان مبعوث می‌شود، می‌بینید که به هیچ وجه به صفات این پیامبر عرب شبیه نیست. آنگاه خداوند متعال آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را نازل کرد.

قابل تذکر است که فحواى این آیه مبارکه هرکس دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که شرع الهی را پنهان ساخته و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین الله متعال و کتمان حق راضی گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾

اینان کسانی هستند که گمراهی را به عوض هدایت و عذاب را به عوض آمرزش خریدند، پس چقدر در برابر آتش (دوزخ) صبر و تحمل دارند! (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»: این کفار تکذیب کننده، هدایت را فروخته و در بدل آن گمراهی را خریده‌اند؛ زیرا بر آن‌ها جهالت و کودنی چیره شده، ضلالت بمعنای حیرانی و سرگردانی و انحراف از راه راست و گم کردن راه هدایت است. چه زیبا است در بیان کتب آسمانی، هدایت و مغفرت الهی است و در کتمان آنها ضلالت و عذاب.

«وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ»: یعنی بهشت را به دوزخ عوض کردند. «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (175)»: چه چیزی آن‌ها را در برابر عذاب صبور می‌سازد؟! چگونه می‌توانند عذابی را که در آن سوختن و سختی است و طاقت فرساست تحمل کنند.

دین فروشی و کتمان حقیقت، سخت‌ترین سزاها و مجازاتی را بدنبال دارد. جمله‌ی «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» در قرآن تنها در مورد این گروه بکار رفته است. عامل و سبب گمراهی این گروه و کتمان نمودن حق این است که هدایت را دوست نداشتند و نخواستند، بلکه گمراهی و فساد را اراده نمودند.

برای گناه کتمان، هشت تهدید پی در پی آمده است؛ پنج تهدید در آیه قبل، دو تهدید در این

آیه و يك تهديد در آیه بعد. شايد در مورد هيچ گناه ديگر اين همه تهديد پشت سر هم نيامده باشد.

انگيزه‌های کتمان حقيقت، زياد است. از آن جمله می‌توان به غرور، تعصب نابجای دينی، حفظ موقعيت، ضعف نفس، عدم شهامت، تنگ نظری، سفارش بيگانگان، حفظ مقام و مال اشاره کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

اين عقوبت به سبب آن است که الله کتاب آسمانی را به درستی و راستی نازل کرد (ولی اينان، آن را مخالفت کردند و در تکذيب کوشيدند و آن را مایه اختلاف قرار دادند) و يقيناً آنان که در (مفهوم و محتوای) کتاب اختلاف کردند (تا حقايق از مردم پنهان بماند) در دشمنی دور و درازی قرار دارند. (١٧٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: آن. يعنی همه آنچه از خوردن آتش، و سخن نگفتن به رحمت، و تزکيه، و عذاب مترتب بر کتمان گذشت... «شِقَاقٍ»: دشمنانگی. «بَعِيدٍ»: دور از حق.

تفسیر:

در اين آیه مبارکه؛ تهديد و وعده‌ی عذاب برای آن‌عه از کتمان کنندگان حقايق دينی بعمل آمده است، از آن جهت است که خداوند کتاب آسمانی را چنان روشن و واضح و همراه با دلایل و استدلال نازل کرده است که جای هيچ گونه شبهه و ابهام برای کسی باقی نمی‌ماند، اما با اين حال گروهی از مردم برای حفظ منافع شخصی خود، دست به توجیه، تحريف و کتمان می‌زنند و در فهم کتاب آسمانی اختلاف به وجود می‌آورند.

خداوند متعال در حق اين اشخاص می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: چنين عذابی را از اين روی می‌چشند که به کتاب واضح و آشکار کفر ورزیده و حقی را که از جانب پروردگار عالمیان آمده است آنرا کتمان و تکذيب کرده‌اند.

«وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ»: و آن دسته از يهوديان و نصرانيان که به بعضی از آیات کتاب ايمان آورده و به برخی ديگر کفر ورزیده‌اند، برخی از آنان گفتند: اين کتاب جادو است، و برخی از اينان گفتند: افسانه‌های مردمان پيشين است، در حالیکه همه ايشان در مخالفت و ستيزه دور و درازی از حق و حقيقت قرار دارند.

یکی از راههای کتمان حقيقت، ايجاد اختلاف است. در سه آیه‌ی متبرکه قبلی، تمام تهديدات متوجه کتمان کنندگان بود. در اين آیه به جای اينکه بفرماید: کتمان کنندگان در شقاقتند، فرمود: اختلاف کنندگان در کتاب، در شقاقتند. اين امر نشان دهنده‌ی آن است که کتمان کنندگان، همان اختلاف کنندگان هستند. زیرا در محيط آلوده به اختلاف است که می‌توان مردم را سردرگم و حقايق را پنهان کرد.

«لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (176)»: از اينکه در بين آیات کتاب تفاوت ايجاد کردند حق‌تعالی نیز جمع آن‌ها را از هم گسست و از حقيقت دورشان نمود، از اين روی مستحق عذاب شدند. در اين هيچ جای شکی نيست آن‌عه از اشخاصیکه که در کتاب الله تعالی اختلاف می‌ورزند همیشه در ستيز و دشمنی دور از حق و حقيقت به سر می‌برند.

بصورت کل بايد بعرض رسانيد که: منشأ اختلافات دينی و مذهبی، همانا دانشمندان و به اصطلاح اصطلاح علماء دين هستند، نه کتب آسمانی.

اختلاف هیچگاه رحمت نبوده و نخواهد بود، بلکه دشمنی، عداوت، بلا و مصیبت است. اختلاف در اصول دین و احکام اصلی و عمومی آن، دین را از بیخ و بن برمی کند و نابود می کند. بنابراین، الله متعال به مؤمنان دستور می دهد تا بر یک راه و روش تنها، که همان نهج ربانی است، پایدار بمانند. (سورة انعام/153) و این که در اعتقاد و باور، به راههای گوناگون نروند. (سورة انعام/159).

اما اختلاف در فهم، اجتهاد در استنباط احکام شرعی از نصوص و اعتماد بر کتاب و سنت (بخصوص، سنت عملی) جایز و خالی از ایراد است.

در ضمن قابل یادآوری است: مجتهدی که اجتهادش مخالف با حق باشد، الله تعالی از اشتباه غیر قصدی وی درمی گذرد و او را مورد عفو قرار می دهد. زیرا مجتهد در امت اسلامی -طوری که در حدیث متفق علیه آمده- هرگاه اجتهاد کند و در اجتهاد خود به حقیقت دست یابد دو اجر، و اگر دچار خطاء شود یک اجر را دریافت می کند. اما اینکه بطور مطلق گفته شود که اختلاف رحمت است، سخن نادرستی است و لازمه آن اینست که در اختلاف سعی و ورزیم تا مورد رحمت قرار گیریم، زیرا سبب رحمت است!! و درست این است که اختلاف بلا و شر است.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (177) حقیقت احسان، خوبی، نکویی، نیکی، جمال و زیبایی را مورد بحث قرار گرفته است.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

نیکی (تنها) این نیست که روی خود را به طرف مشرق و یا به طرف مغرب بگردانید، لیکن نیکی (ونیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های الله و پیغمبران ایمان آورد، و مال (خود) را (در راه الله) با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران و گداهان، و در آزاد نمودن برده ها (یا قرض داران) دهد، و نماز را برپا کند و زکوت را بدهد، و وفا کنندگان به عهد خود چون عهد کنند، و صبر کنندگان در وقت تنگدستی و سختی و در وقت جهاد، این گروه کسانی اند که (در دعوی ایمان خود) راست گفتند و همین گروه پرهیزکارانند. (177)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبِرُّ»: خیر و نیکی فراوان، برّ، جامع همه ی خوبیها و منش های آرزنده است.
«قِبَلَ»: جهت، جانب، سو. «الکتاب»: تمام کتب آسمانی. «آتی المال»: مال و ثروت را عطا کرد. «عَلَى حُبِّهِ»: با وجود دوست داشتنش. «ذَوِي الْقُرْبَىٰ»: خویشاوندان.
«الْيَتَامَىٰ»: جمع یتیم، یتیمان. «الْمَسَاكِينَ»: نیازمندان. مسکین، کسی است که مال و دارایی دارد؛ اما او را کفایت نمی کند. فقیر، کسی است که مال و دارایی ندارد. «ابن السَّبِيلِ»: ابن الطریق، مسافر نیازمندی که از خانه و کاشانه اش دور گشته است و به مال و مکننش دستیابی ندارد. «السَّائِلِينَ»: گدایان کسانی که تکدی می کنند. «فِي الرِّقَابِ»: جمع رقبه، در راه آزادی اسیران و بردگان و در بند ماندگان. «الموفون» (وفا):

وفاکنندگان، وفاداران. «عاهدوا»: پیمان بستند. «البأساء»: از ریشه ی بؤس، نیاز شدید، تنگدستی. «الضراء»: مریضی، بلا، مصیبت و ضرر و زیان. «حین البأس»: در وقت جنگ و پیکار. «صدقوا»: در ایمان راستگویند. «المتقون»: از ریشه ی تقوی، تقوی پیشگان، مصون از خشم خدا به سبب دوری از گناه. (فرقان)

تفسیر:

وقتی یهود و نصاری درباره تغییر قبله و روی گرداندن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بسوی کعبه سخن گفتند و انتقاد های زیادی را مطرح کردند، تغییر قبله میان فرق مختلف، آزمون بزرگی گشت که هر گروهی، چنان می پنداشت تنها نماز کسی درست است که رویش به قبله ی او باشد. از این رو، اختلاف میان مسلمانان و اهل کتاب تشدید و به اوج خود رسید. نظر اهل کتاب، این بود که باید به سوی قبله ای که از آن ایشان و قبله ی برخی از پیامبران بوده است، رو کرد. مسلمانان می گفتند: فقط مسجدالحرام - که قبله ی ابراهیم علیه السلام بوده - قبله به شمار می آید و بس. بنابراین خداوند متعال می فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»: کار نیک و عمل صالح در این منحصر نیست که انسان در نماز به سوی مشرق و مغرب روی گرداند. در فحوای آیه مبارکه میرساند که: به جای محتوای دین، به سراغ ظاهر نرویم و نشود که از اهداف اصلی آن باز نمایم.

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: بلکی نیکی عبارت است از داشتن ایمان به الله متعال و روز رستاخیز. «پر»: یعنی نیکی، اسم جامع هر خیر اعم از ایمان و اعمال نیک و اخلاق شایسته است. و این آیه نیکی را به اصول ایمان ششگانه و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»: همچنین نیکی آن است که به ملائکه و کتاب - یعنی همه کتاب های آسمانی- و همه پیامبران ایمان بیاورد.

«وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى»: همچنین نیکی آن است که مال خود را با وجود دوست داشتن آن، به خویشاوندان و نزدیکان فقیر و مستمند خود بدهد، جمله «عَلَى حُبِّهِ» در آیه متبرکه میرساند که: هدف اسلام از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، بلکه دل کندن صاحب مال از مال نیز هست.

«وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ»: یعنی مال را نیز به یتیمان که پدر خود را از دست داده اند، طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در فضیلت انفاق بر ایتام می فرماید: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا» رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه (یعنی انگشت اشاره یا سبابه، نام انگشت دوم دست بعد از شست است که در انسان شامل یک انگشت در هر دست می شود) و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود». متفق علیه.

و همچنین نیکی آن است که مال خود را به مسکین بدهد که چیزی برای تأمین زندگی خود ندارد، لذا به دست های مردم می نگیرد.

و همچنین نیکی آن است که مال خود را به راه ماندگانی بدهند که از مال و دارایی و وطن خویش دور مانده اند و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

«وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ»: و همچنین نیکی آن است که مال خود را به سائلان و

نیازمندانی بدهد که مجبور به گدایی شده اند. باید دانست که گدائی در اسلام حرام است، زیرا اسلام پیروانش را به کار و کسب و همت عالی و عزت نفس و خودکفایی تربیت می‌کند. پس بر گدا هم لازم است از رفع ضرورت بیشتر نه طلبد و خواستنش از مردم از حد نیاز تجاوز نکند. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْتُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلْيَسْتَقِلَّ أَوْ لِيَسْتَكْتِرْ» «کسی که به منظور تکتُر و زیاده خواهی اموال مردم را از آنها طلب نماید، در واقع چیزی جز اخگر (قوغ آتش) آتش طلب نمی‌کند، پس یا کم طلب کند و یا زیاده‌خواهی کند». صحیح بخاری (1041).

گدایی جایز نیست مگر در سه حالت، طوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به یکی از صاحبی ها و قبیصه فرمود: سؤال (گدایی و از مردم طلب مال کردن) تنها برای سه نفر حلال است:

اول: مردی که مال الصلحی را برای سازش و آشتی بین دو گروه تعهد کند؛ سؤال برای او حلال است تا وقتی که به مقصود خود (پولی که تعهد کرده است) می‌رسد و سپس باید از آن خودداری کند و

دوم: مردی که ضرری به مال او برسد و مال او را از بین ببرد، سؤال برای او نیز حلال است تا هنگامی که زندگی او به سر و سامانی برسد - یا فرمودند: در حد کفایت تأمین شود **سوم:** مردی که فقر و تنگدستی ای بر او وارد آید تا اندازه‌ای که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش بگویند که: او فقیر شده است، سؤال برای او حلال است تا زندگی او سر و سامانی بگیرد - یا فرمودند: در حد کفایت تأمین شود؛ ای قبیصه! در غیر این سه مورد، سؤال و گدایی، حرام است و صاحبش آن را به حرامی مصرف می‌کند. «صحیح مسلم (1044). «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»: یعنی مهمترین ارکان اسلام را یعنی نماز و زکات را انجام بدهد.

«وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا»: یعنی آنانکه به وعده وفا می‌کنند و خلاف وعده نمی‌کنند. «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ»: یعنی آنان که در مواقع سختی شکیبایی پیشه می‌کنند و هنگام جنگ در راه خدا صبر و تحمل از خود نشان می‌دهند. کلمه‌ی «صابرین» در این آیه در مقام مدح منصوب شده است؛ یعنی «امدح الصابرين» «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (177)»: یعنی افرادی که به این اوصاف موصوف هستند در ایمان خود صادقند و آنان در پرهیزگاری کامل اند. وبصورت کل باید بعرض رسانید که: متقی کسی است که عملش، عقایدش را تأیید کند. در این آیه از نیکان تمجید شده، و به اطمینان و آرامش زنان زیبا رویی که در قیامت نصیب آنان می‌شود، اشاره شده است.

نقاط توضیحی:

نیکی (بِرّ)؛ یعنی، ایمان و باور حقیقی و کامل و فراگیر به اصول اعتقاد که: درون انسان را از خوف و خشیت حق پُر کند. ایمان به خدای یکتا و بی مانند، آن است که نفس، احساس عزت و سرافرازی نماید و از آن پس، برای هیچ انسانی در هستی سر تعظیم، تسلیم و تکریم فرود نیاورد. به هیچ نعمتی مغرور و سرمست نشود و از هیچ کيفری دلتنگ و نومید نگردد.

ایمان به روز بازپسین:

ایمان به روز بازپسین، یعنی؛ آن روز را قرارگاه پاداش و کیفر و حساب بدانیم که در

بارگاه خدا موجب مزید کردار نیک و دوری از کردار بد است.

ایمان به فرشتگان:

یعنی اینکه آنان، اجسامی نورانی اند. برخی از آنان همواره در حال طاعت، و هرکدام، مأموریتی خاص دارند؛ برخی پیام آور آسمانی، برخی مسؤول بهشت و دوزخ، برخی مسؤول باد و باران و... هستند.

ایمان به همه ی پیامبران و کتابهای آسمانی آنان:

یعنی ایمان به صُحُف (جزوات و لوح ها) که برای برخی از پیامبران پیشین آمده است. ایمان به زبور، تورات، انجیل و قرآن که بی تردید، همگی سخن خدای بزرگوار و تأیید کننده ی یکدیگرند و قوانین و شیوه ی یکتاپرستی همه ی این کتابها در قرآن موجود است...

ایمان صحیح باید با کردار نیک - که درون را از آلودگیها پاک کند، همنشین باشد و ارتباط اجتماعی را تصحیح کند و آن را بر پایه ی استوار دوستی و مؤدت، اُلفت و رحمت، یکپارچگی و وحدت و همکاریهای اجتماعی را مانند: بذل مال به خویشاوندان، نیازمندان، یتیمان، بینوایان، مسافران در راه مانده و دور از خانه و کاشانه ی خود، گدایان و در بند ماندگان - از جمله بردگان -، بنا نهد.

خواننده معزز!

علماء می فرمایند: این آیه، بس بزرگ و از اُمهات احکام به شمار می آید؛ و 16 قاعده در آن مندرج است:

- 1 - ایمان به الله و أسما و صفاتش.
- 2 - ایمان به روز بازپسین، میزان و بهشت و دوزخ.
- 3 - ایمان به فرشتگان.
- 4 - ایمان به کتابهای آسمانی.
- 5 - ایمان به همه ی پیامبران مُرسل و غیرمرسل.
- 6 - اِنفاق مال در حالات گوناگون.
- 7 - پیوند با نزدیکان، حذر و خبرداری از عواقب از ترک کردن آنان.
- 8 - دلجویی یتیمان و حذر از بی توجهی متناسب به آنان.
- 9 - دلجویی و توجه به احوال بینوایان و مراعات و نوازش مهمان.
- 10 - مراعات حال مسافر درمانده ی وامانده.
- 11 - توجه به گدایان غیرحرفه ای: آنان که از سر نیاز، سؤال می کنند.
- 12 - مراعات حال دربند ماندگان، بردگان.
- 13 - محافظت از نماز.
- 14 - اعطای زکات مالی.
- 15 - وفا به عهد.
- 16 - بردباری و صبوری در وقت سختی و وغیره (به نقل از تفسیر فرقان).

شان نزول آیه 177:

عبدالرزاق از معمر از قتاده روایت کرده است: یهود به سوی مغرب و نصاری به سمت مشرق نماز می خواندند. آیه « لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ » نازل شد (عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 160 و از طریق او طبری 2526 از معمر روایت کرده اند).

ابن جریر و ابن منذر از قتاده روایت کرده اند: مردی از رسول الله (در باره نیکوکاری پرسید. خدای بزرگ آیه «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا» را نازل کرد. پیامبر آن شخص را به حضور خواست و آیه را برایش تلاوت فرمود. و بسا شده بود که مردی قبل از تعیین فرایض و تکالیف شرعی به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر صلی الله و سلم ایمان بیاورد و در آن حال از جهان برود، امید و تمنا می شد که در آخرت خیر و نیکویی نصیب او گردد، پس الله آیه:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»، را نازل فرمود (طبری 2527 از او روایت کرده و این مرسل است).

(منظور یهود و نصاری است که یهود هنگام نماز سوی مغرب و نصاری به سوی مشرق نماز می خواندند، خدا در باره آنها این آیه را نازل کرد و آگاه شان ساخت که نیکوکاری آن نیست که آنها انجام می دهند، بلکه نیکوکاری چیزی است که ما در این آیه بیان کردیم) (تفسیر طبری، همان منبع، ج 2، ص 95).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (178 الی 179) درباره مشروع بودن قصاص و اثر و فلسفه ی آن، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! در مورد کشته شدگان، (حکم) قصاص بر شما نوشته شده است، آزاد در مقابل آزاد، و برده در مقابل برده، و زن در مقابل زن، (کشته می شوند). پس هرکسی که از جانب برادر (دینی) اش (یعنی ولی مقتول) برای او چیزی بخشیده شد، (و حکم قصاص تبدیل به خون بهاء گردید) باید (ولی مقتول) از راه پسندیده پیروی کند و (قاتل نیز) به نیکی (دیه) به او بپردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان پس اگر کسی بعد از آن (گذشت و عفو) تجاوز کند؛ او را عذاب دردناکی است. (۱۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کتب»: واجب شده است. «القصاص»: (قص): پیگیری، مساوات و مُماتله ی وصفی و فعلی با جانی (آن که مرتکب جنایت و گناه شده است). آن گونه که بر سر مُجنی علیه (آن که مورد جنایت واقع گشته)، آمده است. مثلاً: قاتل کشته شود؛ چون از نظر شرع با مقتول مساوی است. «القتلی»: جمع قتیل - مقتول، کُشتگان. «الحر آزاد»: العبد: برده. «الانثی»: مؤنث. «عفی»: بخشیده شد. «فاتباع بالمعروف»: به وجه نیکو پی گرفتن، پیروی کردن.

«اعتدی»: تجاوز کرد، سرباز زد. «فمن اعتدای»: کسی که پس از گذشت از قاتل انتقام گرفت. «حیاء»: زندگی. «فی القصاص حیاء»: در کشتن قاتل، حیات دیگران است؛ یعنی، وقتی قاتل یقین داشته باشد، اگر خون کسی را ریخت، قطعاً کشته خواهد شد، از خونریزی خودداری می ورزد. پس هم حیات خود را نگه داشته است و هم حیات دیگران را از این رو، خونها و حیات و موجودیت بشر، همگی مصون خواهد ماند.

«أولي الألباب»: خردمندان... در جرایم خطاء و غیر عمد، دیه تعلق می گیرد.

یادداشت:

مفسران مینویسند که: قصاص، از ماده «قص» به معنای جستجو و پی گیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را «قصه» می گوید و از آنجا که قصاص، قتلی است که پشت سرقتل دیگری قرار می گیرد این کلمه در مورد آن به کار رفته است. (تفسیر نمونه)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى»: یعنی ای ایمان آورندگان! بر شما فرض شده است که انتقام مقتول را بدون تجاوز و تعدی و به طور مساوی از قاتلش بگیرید. یعنی اگر کسی مسلمانی را از روی قصد و تجاوز کشت، کشتن آن بالمثل در هنگام مطالبه صاحب حق که همان اولیای مقتول اند، فرض است. قصاص یعنی عملی نمودن آنچه که قاتل مرتکب آن شده است.

«الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى»: یعنی فقط از قاتل قصاص بگیرید، بنابراین اگر یک نفر آزادیک نفر آزاد را به قتل رساند، در مقابلش او را به قتل برسانید، و اگر برده ای برده ای دیگر را به قتل رساند در مقابلش او را بکشید، جمهور فقهاء برآنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی شود و دلیل آنها حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» «مسلمان در برابر کافر کشته نمی شود». صحیح بخاری (3047).

«وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى»: و همچنین مؤنث اگر مؤنثی را به قتل رساند او را در مقابل به قتل برسانید، به صورت همگون، پس تجاوز نکنید که غیر قاتل را به قتل برسانید؛ زیرا انتقام از شخص غیر مجرم قصاص نیست بلکه ظلم و تجاوز است. «فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ»: بلی، کسی که در برابر عملکردش (قتل یا جنایت) برادر دینی اش راه عفو و گذشت را پیش گرفت، به این معنی که ولی مقتول انتقام و قصاص را رها کرده و به گرفتن خون بها راضی شد.

«فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»: یعنی عفو کننده، قاتل را به نیکی دنبال کند، به این معنی بدون فشار و سختگیری خون بها را طلب کند و قاتل نیز باید خون بها را به صرف نظر کننده بپردازد. و در آن تأخیر و کاستی روا ندارد.

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ»: یعنی آنچه را که برایتان مقرر کردم که در قصاص به گرفتن خونبها صرف نظر شود، از جانب پروردگارتان تخفیف و مهر و رحمت است بر شما. در خونبها برای قاتل تخفیف و برای اولیای مقتول نفع مقرر است.

اسلام در مجازات قتل، عدالت و مهربانی را رعایت کرده است. مثلا اگر اولیای مقتول طالب قصاص باشند، قصاص را برای آنان مقرر نموده است و این خود عدالت است. و اگر قصاص را از قاتل ساقط کنند، خونبها را تعیین کرده است که مهر و رحمت است. «فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (178)» پس هر کس بعد از عفو از حد تجاوز کند به این صورت که پس از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا اینکه قاتل را عفو کند سپس قصاصش کند، برای چنین تجاوزکاران عذاب دردناک در دنیا با کشته شدن و در آخرت آتش دوزخ است.

شان نزول آیه 178:

ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: در زمان جاهلیت اندکی پیش از ظهور اسلام، دو طایفه از عرب باهم جنگیدند و از یکدیگر فراوان کشتند حتی از کشتن زنان و بردگان نیز دریغ نکردند و از یکدیگر قصاص و دیه نگرفته به دین اسلام مشرف شدند. یکی از این دو طایفه با داشتن افراد زیاد و ثروت فراوان گردن کشی و بر دیگری ظلم روا میداشت، چنانکه قسم خورد تا در عوض بردگان خود، آزادگان دشمن و در عوض زنان خود، مردان آنها را نکشد راضی نشود. در باره آنها آیه: «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى» نازل گردید. (طبری 2567 از سعید بن ابوعروبه به این معنی روایت کرده است، و این مرسل است. و عبدالرزاق 163 و از طریق او طبری 2568 از معمر به این معنی روایت کرده اند).

برخی از مفسران در تفاسیر خویش؛ به نقل از روایت کنندگان زیادی - با اختلاف در لفظ و اتفاق در مفهوم - گویند: «کمی پیش از اسلام وقتی میان دو طایفه ی معروف - که یکی از آن دو، خود را از دیگری برتر و شریف تر می پنداشت - جنگ و ستیز رخ می داد، در این گیر و دار، علاوه بر مردان، زنان و بردگان هم قربانی می شدند و خونها به هدر می رفت. این ماجرا تا ظهور اسلام ادامه داشت و آن طایفه که خود را بزرگتر می دانستند، قسم یاد کردند که حتما مردان طایفه ی مقابل را در برابر زنانمان و افراد آزادشان را در مقابل بردگانمان خواهیم کشت. سرانجام چنین شد که: محاکمه را خدمت پیامبر نور و رحمت بردند و این آیه شرف نزول یافت و با ندای صریح و گویا گفت: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی.....» (ابن کثیر، فی ظلال، بیضاوی، منار، تفسیر الواضح، مراغی و...).

تبصره:

از زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم تا کنون حکم، این گونه جاری بوده است که: مردی در برابر خون زنی کشته می شود. این هم از اصطلاح «قصاص» برگرفته شده است و هیچ تعارضی مشهود نیست. اما برخی از اصولیین - در این جا به مفهوم مخالفه را معتبر نمی دانند؛ (مثلا: الانثی بالانثی، دیگر انثی و ذکر با هم تقابل ندارد و مساوی هم نیستند). (تفسیر منار، ج 2، ص 162). ابن کثیر، در شأن نزول آیه های [178 - 179] بقره را داستان دو طایفه ی یهود؛ یعنی، بنی نضیر و بنی قریظه در عصر پیامبر نقل می کند که در مدینه ساکن بودند و طایفه ی نضیری خود را از قرظی برتر می دانستند و به جای قصاص، یکصد وسق (شصت صاع، بار یک شتر) خرما دیه می پرداختند و اگر قرظی، نضیری را می کشت، قاتل را قصاص می کردند و یا دو برابر دیه ی قرظی (دویست وسق خرما)، از آنان می گرفتند؛ اما آیه به دادگری در قصاص فرمان داد تا بر کسی ظلم و ستم وارد نشود.

حکمتهای قصاص:

وجود حکم قصاص، به گسترش و ادامه ی حیات عدل و انسان و نجات از تجاوز و قتل و اطمینان بر زندگی و امنیت از ترس تطبیق قصاص و به این ترتیب به زندگی ذهناً آرام، گوارا و پایدار در میان جامعه کمک می کند. هدف و قیایوی این حکم بر علاوه حق مقتول و ورثه آن متجاوز، قاتل و أمثالش را از خونریزی باز می دارد. دشمنی را ریشه کن می کند. جرم، جنایت، گناه و تجاوزات قاتل را با وجود این تهدید قصاص تخفیف

می دهد؛ زیرا متجاوز ممکن می داند که اگر کسی را کشت، کشته و قصاص خواهد شد. از این رو، از خونریزی اِمتناع می ورزد. قصاص، حیات هر دو (قاتل و مقتول) را محفوظ می دارد. وجود حکم قصاص و جزا های موجود در سیستم جزایی و آگاهی از آن در اجتماع و اطمینان تطبیق آن در تمام موارد بر هر متخلف از هر ج و مرج، تجاوز و ظلم جلوگیری مؤثر در تقلیل جرایم می کند. به این ترتیب افراد را از ارتکاب جرم و گناه باز میدارد. در چهارچوب حاکمیت قانون هر شخص را محدود ممکن، محصور ماندن کمک میکند. خشم و دشمنی ولی و ورثه مقتول فرو می نشیند، آتش خشم، خاموش، کینه توزی و شر آشوب جداً تقلیل و به نحوی معالجه و حتی میتوان گفت که ریشه کن نیز می گردد.

وجود طریق دقیق و کاملاً حسابی شده اجراءات جزایی و میکانیزم دقیق اثبات و بعد طریق دقیق و حسابی شده ای تطبیق جزا های حدودی در سیستم حقوقی اسلام و تطبیق آن به صورت دقیق و حسابی از جانب بس مهم و اساسی کار به شما میرود که هرگونه سهل انگاری و عدم دقت مورد پذیرش و قبول نیست و فرصت برای افراط و تفریط و به این گونه فرصت برای بی عدالتی دیگر نمی گذارد. رأی اجماع به استناد سنت نبوی این است که مرد در برابر زن قصاص می شود. مناط استدلال جمهور، این که: کلمه قصاص موجب مساوات و مُماتله در قتل است. (منیر، ج 1، ص 104 و 106 و 110).

یادآوری ضروری:

قصاص، انتقام و یا کینه توزی نیست؛ بلکه حیات است. حیاتی که در قصاص نهفته است و خودنمایی می کند و گنهگاران را از جنایت باز می دارد. امام فخر رازی در جزء پنجم، صفحه 62 تفسیرش می گوید: دانشوران علم بیان بر این اتفاق نظر دارند که آیه ی «و لکم فی القصاص حیوة» با وجود ایجاز بودنش از جهت جمع معانی، در نهایت درجه ی شیوایی و رسایی است. مردم عرب پیش از نزول قرآن، این معنا و مفهوم را با تعبیرات گوناگون بیان کرده بودند. مثلاً: «قتل البعض اِحياء للجمیع»: کُشتن عده ای معدود، موجب حیات جامعه است. «أكثروا القتل لیقل القتل»: بیشتر کشید تا بعدا خونریزی و قتل کاسته شود. اما بهترین گفته در این باره، این است: «القتل أنفی للقتل»: کُشتن قاتل، بازدارنده و دوردارنده ی قتل است بی گمان تعبیر قرآن از همه ی اینها فصیح تر و گویاتر است و در چند چیز با هم فرق دارند، از جمله: 1- فی القصاص حیوة از همه ی عبارتهای بالا موجزتر است، 2- القتل انفی للقتل، به ظاهر وجود یک چیز را مایه ی نفی و انتفای خود قتل قرار داده که این محال است، بر خلاف قصاص، 3- در جمله ی القتل انفی للقتل، کلمه قتل دوبار آمده، 4- و تنها منع قتل را بیان می دارد، 5- قتل ظالمانه هم قتل نام دارد، حال آن که بازدارنده نیست، بلکه موجب افزایش آن است، 6- در جمله ی فی القصاص حیوة، علاوه بر منع قتل، جرح و غیره را نیز در بر دارد... (تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

هكذا مفسران در فواید و حکمتهای قصاص می نویسند:

- اهمیت قصاص برای مؤمنان، چون الله تعالی ایشان را مورد خطاب قرار داده است.
- تنفیذ حکم قصاص یکی از مقتضیها و خواستههای ایمان است، زیرا مؤمنان در این آیه مورد خطاب قرار گرفته اند.

- ترک نمودن قصاص دلالت به نقصان ایمان می‌کند، زیرا امر به اجرای آن دلالت به وجوب آن می‌کند.

- بناً به قول راجح، مسلمان آزاد در برابر مسلمان برده کشته می‌شود، به دلیل فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم «ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است، و امانی که کوچکترین فرد آنها می‌دهد، برای همه‌شان محترم است.» (سنن ابو داود (2751) و سنن نسایی (4746).

- به إجماع اهل علم مرد در برابر زن کشته می‌شود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَيَّمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (المائدة: 45). و به دلیل فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم: «ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است.» (سنن ابو داود (2751) و

- سنن نسایی (4746). و در این حکم زن و مرد شامل آند.

- در قانون قصاص، اصول تساوی و عدالت مورد توجه است. «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى ...».

- در حکم قصاص قاطعیّت و عطفیت در کنار هم لازم است. «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ» گویا اولیای مقتول، برادر قاتل هستند و قاتل، از مرز اسلام و اخوت بیرون نمی‌رود. اسلام، نه مانند یهود تنها راه را قصاص می‌داند و نه همچون مسیحیت بهترین راه را عفو می‌شناسد، بلکه راههای مختلفی مثل قصاص، خون‌بها و عفو را مطرح می‌کند. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ... فَمَنْ عُفِيَ».

- جواز عفو از قصاص و گرفتن دیه، و اگر بدون گرفتن دیه عفو نماید نیز جائز است، بلکه بهتر است. طوری که الله متعال می‌فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (البقرة: 237) «و اینکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است.» و فرموده الله تعالی: «وَأَنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۱۴» (التغابن: 14) «و اگر در گذرید و روی بگردانید و بیامرزید (بدانید) که الله آمرزگار مهربان است.»

- جواز عفو قاتل و تبدیل قصاص به گرفتن خون‌بها، شاید برای تربیت شماس است. «تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ»

- اگر برخی از اولیای مقتول از گرفتن قصاص عفو کردند، گرفتن قصاص از باقی ورثه یا اولیا ساقط می‌گردد زیرا قصاص قابل تجزیه نیست. دیه قتل قصدی بر دوش قاتل است زیرا به ادای آن امر شده است.

آیه می‌رساند مسلمانی که مرتکب کبیره گردد از دین خارج نمی‌گردد، زیرا آیه قاتل و مقتول را برادر خوانده است و اگر قاتل از ایمان خارج می‌شد الله تعالی او را برادر مقتول نمی‌خواند.

هرگاه اولیای مقتول از قصاص درگذشتند و به دیه موافقه نمودند، نباید قاتل را مورد اذیت و آزار قرار دهند، زیرا آیه به معروف و نیکی دستور داده است. و قاتل نیز باید به إحسان و نیکی دیه را بپردازد.

هر کسی پس از اجرای قصاص و یا پرداخت دیه تجاوز کند، به عذاب دردناک وعده داده شده است؛ چه این تجاوزگر از اولیای قاتل باشد یا از اولیای مقتول. (بنقل از تفسیر کوثر - تفسیر سورة فاتحه و بقره، قریب الله مطبع).

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید. (و از قتل یکدیگر اجتناب ورزید). (۱۷۹).

«حیاء»: زندگی، فی القصاص حیاء: در کشتن قاتل، حیات دیگران است؛ یعنی، وقتی قاتل یقین داشته باشد، اگر خون کسی را ریخت، قطعاً کشته خواهد شد، از خونریزی خودداری می‌ورزد. پس هم حیات خود را نگه داشته است و هم حیات دیگران را از این رو، خونها و حیات و موجودیت بشر، همگی مصئون خواهد ماند. اولی الألباب: خردمندان... در جرایم خطاء و غیر عمد، دیه تعلق می‌گیرد. (فرقان).

تفسیر:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»: یعنی برای شما ای خردمندان و عاقلان! در مشروعیت قصاص، حیات و زندگی قرار دارد، آن هم چه حیاتی؛ زیرا اگر انسانی یقین داشته باشد در صورت ارتکاب جرم قتل کشته می‌شود چنین انسانی هیچگاه دست به کشتن کسی دیگر نمی‌زند و به این ترتیب امنیت جامعه حفظ می‌گردد و زندگی مردم سر و سامان و جان‌شان در امان قرار می‌گیرد و منجر به سعادت جامعه می‌شود. با این حال اسرار تشریح و حکمت‌های خالق و محاسن دین مبین اسلام را کسی می‌داند که دارای عقل سالم و بصیرت بوده، وجدان پاک داشته باشد.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (179)»: تشریح قصاص به منظور این است که بنده، تقوای خدای خود را رعایت کند و از بغاوت، تجاوز، ظلم به دیگران و شکستن حرمت خون آن‌ها دوری گزیند.

آیه مبارکه در جواب آنچه نظریات که در باره حکم قصاص، به خصوص از سوی یک تعداد به اصطلاح روشنفکر نمایان مطرح می‌شود.

قرآن می‌فرماید: حکم قصاص برای جامعه انسانی تأمین کننده حیات و زندگی است. قصاص يك برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین کننده امنیت اجتماعی است. در جامعه‌ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می‌رود و آن جامعه گویا حیاتی ندارد و مرده است.

و از فواید تنفیذ قصاص این است که جنایتکاران و مجرمان از قتل و کشتار دست می‌گیرند.

حکمت بزرگی که در قصاص وجود دارد این است که زندگی و رفاه و اطمینان قلبی سایر مردم را تضمین می‌کند.

مجرم باید به مثل جریمه خودش جزا داده شود تا قصاص به اتمام رسد اگر با کارد کشته باشد، با کارد کشته شود و اگر با سنگ کشته باشد با سنگ کشته شود و به آن قیاس کن.

مسلمان باید به احکام شریعت ایمان کامل داشته باشد و در ایمانش تردد و تزلزل رخ ندهد، اگر در آغاز امر گمان‌هایی دست دهد که ایمان او را در مورد این احکام حیاتی متزلزل سازد، پس باید تأمل کند و از عقل خود کار گیرد تا بداند که این احکام بدون حکمت و مصلحت نیست.

از آنجا که قانون قصاص، ضامن عدالت و امنیت و رمز حیات جامعه است، در پایان این آیه مبارکه می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی اجرای این قانون، موجب خودداری و جلوگیری از بروز قتل‌های دیگر است.

واقعیت امر اینست که: اجرای عدالت، تضمین کننده حیات جامعه است. تعادل میان رأفت و خشونت، لازم است. خدایی که رحمن و رحیم است، قصاص را رمز حیات می‌داند. توجه باید داشت که: حذف عنصر خطرناک، يك اصل عقلانی است. انسان باید زود قضاوت نکند. ممکن است در برخورد سطحی، قصاص را خوب ندانید ولی با تعقل و تفکر درمی‌یابید که قصاص رمز حیات است.

تبصره بر فواید مندرج در آیات قصاص:

اول: در آوردن اخوت محبت مقتضی عفو نهفته است. خدای متعال قاتل را برادر ولی مقتول نام برده است. «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ» تا برادری دینی و انسانی را یادآور شود. و بدین وسیله مهر و محبت آنان را نسبت به همدیگر به جنبش درآورد و در بین آنان عفو و پیروی به معروف و احسان صورت گیرد.

دوم: در میان بنی اسرائیل قصاص مقرر بود و خون بها نبود، و در بین جماعت نصاری خون بها مقرر بود نه قصاص، اما خدا امت محمد را گرامی داشت و آنان را بین قصاص و دیه و عفو مخیر کرد. و این هم از تسهیلات شریعت و دین حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است.

سوم: تمام علمای علم «بیان» بالاتفاق می‌گویند: این آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» حاوی بالاترین درجه‌ی بلاغت است. در این معنی جمله‌ای از عرب نقل است که می‌گویند: «القتل أنفى للقتل» مانع‌ترین مانع قتل، قتل است. اما به سبب ورود حکمت در قرآن از ناحیه‌ی حسن بیان برتری یافته است. اگر می‌خواهی به میزان برتری و رفعت مقام بلاغت قرآن در مقایسه با گفتار بلیغان بشر پی ببری هر دو عبارت را در نظر بگیر، بوی اعجاز را طوری می‌شنوی که شما را وادار می‌کند به تفاوت گفتار خالق و گفتار مخلوق گواهی بدهی. حکمت قرآنی قصاص یعنی قتل را به عنوان کیفر و سبب حیات قرار داده است. اما مثل عربی قتل را سبب حیات قرار داده است. و مسلم است گاهی قتل به ناحق اتفاق می‌افتد، پس سبب فنا و نابودی می‌شود. و عبارت باید به این ترتیب تصحیح شود: قتل به صورت قصاص بیشتر مانع قتل ناحق می‌شود. در صورتی که در آیه تکرار رُخ نداده است. و از جمله تفاوت دقیق بین آن دو این‌که آیه قصاص را سبب حیات قرار داده است و مثل عربی قتل را سبب نفی قتل قرار داده است که مستلزم حیات نیست. دانشمندان بیست جهت تفاوت بین آیه‌ی قرآن و ضرب المثل عربی آورده‌اند، و شیخ سیوطی آن را در «الاتقان» ذکر کرده است به آنجا مراجعه کنید و دواى درد را بیابید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (180 الی 182) موضوعاتی در باره قانون وصیت، مورد بحث قرار داده میشود.

**كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾**

بر شما نوشته شده هنگامی که یکی شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و خویشاوندان به نیکی وصیت کند. و این حقی بر پرهیزگاران است. (۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الموت»: نشانه و آثار مرگ، چون مریضی لاعلاج. «خیراً»: دارایی و اموال.

«الوصية»: تصرف در ماترك مرده. «الأقربین»: جمع أقرب، خویشاوندان. «بالمعروف»: دادگرانه، پسندیده، از یک سوم دارایی بیشتر نباشد، بلکه به کمتر از آن وصیت کند.

«وصیت»: کلمه عربی است که در لغت به معنای اندرز کردن و سفارش نمودن آمده است.

همچنین وصی به معنای: اندرز دهنده، وصیت کننده، سفارش کننده و ... آمده است. وصیت در اصطلاح فقه؛ به کسی اطلاق میشود که موافق سفارش و وصیت پس از مرگ وصیت کننده، وی مطابق به محتوی وصیت در امور و اموال وی دخالت و تصرف کند. (فرهنگ معین، چاپ چهارم، تهران، نشر سرایش، ۱۳۸۱ ش). اصطلاح «وصی» را تقریباً به همین مفهوم آورده است. به عباره دیگر:

وصی به کسی می گویند که بعد از مرگ وصیت کننده، طبق وصیتنامه، حق دخل و تصرف در امور و اموال میت را دارد.

یادداشت:

کلمه وصیت بصورت کل هشت بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که دو بار به صورت «الوصية» در آیات یازده و دوازده سوره نساء، شش بار به صورت «وصية» که یک بار در سوره بقره آیه 240 و پنج مرتبه در سوره نساء، آیه یازده و دوازده می باشد. همچنین کلمه «وصی» به همراه مشتقاتش 32 بار در قرآن عظیم الشان آمده است. این تعداد در 21 آیه از سیزده سوره قرآن ذکر شده است: (سوره بقره: چهار مرتبه؛ سوره نساء: یازده مرتبه؛ سوره انعام: چهار بار؛ سوره شوری: دو مرتبه؛ سوره بلد: دو بار؛ سوره عصر: دوبار؛ و در سوره های مریم، مائده، عنکبوت، لقمان، یس، أحقاف، زاریات یک بار آمده است).

تفسیر:

« كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا »: بر شما مقرر گردیده است؛ هر وقت هریک از شما در شرف مرگ قرار گرفت و ثروت و مالی هنگفت را به جا گذاشت، بر او فرض است: «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»: باید که برای والدین یعنی پدر و مادر و خویشاوندان خویش وصیت کند.

وصیت کردن در قوانین اسلامی، هر چند عمل مستحبی است، اما مستحب بسیار مؤکد است از آن با جمله «کتب علیکم» تعبیر شده و ذیل آیه آن را تفسیر می کند. زیرا می فرماید: «حقاً علی المتقین» اگر این يك حکم وجوبی بود؛ باید بگوید: «حقاً علی المؤمنین».

در آیه فوق به جای کلمه «مال» از کلمه «خیر» استفاده شده که نشان می دهد ثروت انسان از طریق مشروع به دست آید و اموال نا مشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد؛ خیر نیست بلکه شر است.

«بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (180)»: یعنی به عدالت وصیت کند که از یک سوم اضافه نشود، نه اینکه برای ثروتمندان وصیت نماید و بینوایان را فراموش کند و نادیده بگیرد. و صیتی حقی است بر پرهیزگاران که آن را اجرا کنند.

قبل از نزول آیهی مواریث، وصیت واجب بود، ولی وجوب آن به آیهی مواریث نسخ شد.

قبل از همه باید گفت که: این حکم مربوط به زمانی است که هنوز درباره ی تقسیم ارث و میراث قانونی وضع نشده بود. در آن هنگام هر مسلمانی ملزم به این شده بود که سهم وارثان خود را پیش از مرگ به وسیله ی وصیت نامه مشخص کند تا پس از درگذشت و وفات او نه در میان وارثان اش اختلاف رخ دهد و نه حق صاحب حقی تلف و ضایع شود. بعدها هنگامی که خود الله سبحان و تعالی برای تقسیم ارث و میراث ضابطه ای وضع کرد (که در سورة نساء) توضیح یافته است، رسول الله صلی الله علیه وسلم، در توضیح احکام وصیت و احکام میراث دو قاعده ی اساسی و اصولی ذیل را بیان فرمود:

اول آن که از این پس هیچ کس نمی تواند برای یکی از وارثان وصیت کند، یعنی خویشاوندانی که قرآن سهم الارث آنان را تعیین کرده است، در سهم آنان به وسیله ی وصیت نه می توان کمی کرد و نه بیشی و نه وارثی را می توان از سهم الارث او محروم کرد و نه به وارثی به وسیله ی وصیت بیش از سهم الارث قانونی او چیزی می توان داد. دوم آن که حداکثر تا حد یک سوم ترکه می توان وصیت کرد.

پس از این دو فرمان توضیحی پیامبر صلی الله علیه وسلم اینک معنا و مفهوم این آیه این قرار می گیرد که شخص دست کم دو سوم ثروت به جای مانده از خود را بایستی بگذارد تا پس از مرگ او طبق قاعده ی تقسیم ارث میان وارثان او تقسیم شود و حداکثر درباره ی یک سوم ترکه اش می تواند وصیت کند که از آن به آن دسته از خویشاوندان نیازمندش که سهم الارثی ندارند، یا به کسان نیازمند دیگری که خویشاوند او نیستند و او آنان را مستحق کمک می یابد بدهند و یا آن که آن را در کاری از کارهای عام المنفعه هزینه کنند.

نسل های بعدی مسلمانان این فرمان وصیت را فقط در حد یک فرمان توصیه ای و اختیاری تنزل دادند تا آنکه سنت وصیت کردن به کلی منسوخ و متروک شد. اما قرآن آن را یک حق بر پرهیزکاران قرار می دهد. اگر ادای این حق احیا شود، بسیاری از پرسش هایی که درباره ی تقسیم ارث و میراث در ذهن های مردم پدید آمده و موجب سردرگمی و ابهام شده است به خودی خود حل می شوند. به طور مثال مسئله ی نوه هایی که والدینشان پیش از پدر بزرگ و مادر بزرگشان فوت شده اند.

برخی از انسانها طوری تصور میکنند که: وصیت کردن، زمینه ی زود مردن است، در حالی که يك نوع دوراندیشی است و اینکه سنت وصیت کردن به کلی منسوخ و متروک شد. اما قرآن آن لحظه، آخرین فرصت است وگرنه می تواند سالها قبل از فرا رسیدن مرگ، وصیت کند. بعضی وصیت کردن را واجب دانسته اند، اما از جمله ی «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» استفاده می شود که این عمل مستحب است وگرنه می فرمود: «حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» بنا بر شخص مؤمن است که: همیشه باید وصیت نامه انسان نوشته شده و آماده باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم در این مورد می فرماید: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَهُ شَيْءٌ يُرِيدُ أَنْ يُوصِيَ فِيهِ، يَبِيْتُ لِيْلَتَيْنِ، إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ» «اگر شخص مسلمان دارای مالی باشد که می باید در آن وصیت کند نباید که دو شب را بگذراند، مگر اینکه وصیت وی نوشته شده نزدش نهاده باشد». (صحیح مسلم 1627).

در تحریر وصیت نامه باید انسان دقیق باشد، اگر خدای ناکرده با بی توجهی انجام شود و بعداً عامل فتنه و ناراحتی هایی گردد، تمام کارهای خیر محو می شود. گرچه با مرگ، انسان از این دنیا می رود، اما دوسیه اعمال او با کارهایی نظیر وصیت باز می ماند.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾

پس هر کس آن (وصیت) را بعد از شنیدنش تغییر دهد، بدرستی که گنااهش بر کسانی است که آن (وصیت) را تغییر می دهند، همانا خداوند (به گفتار و کردار خلق) شنوا و داناست. (۱۸۱)

«بدل»: تغییر داد، وصیت را وارونه عنوان کرد. «بعد ما سمعه»: پس از آن که از وصیت باخبر شد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: این آیه مبارکه هم بمثابه وعید سخت به تغییر دهندگان و هشدار جدی است به کسانی که در صدد تغییر و یا تبدیل وصیت دیگران برمی آیند. اگر کسی بعد از شنیدن و باخبر شدن از موضوع وصیت و موارد مصرف آن، دست به تغییر یا تبدیل آن بزند، گناه این تغییر و تبدیل به گردن همان کسی است که این عمل ناشایست را مرتکب شده است، ولی وصیت کننده به پاداش خود می رسد.

در ضمن قابل یادآوری است که: تغییر وصیت از سوی دیگران، حرام است. حق مالکیت، بعد از مرگ نیز محترم است و کسی حق تغییر وصیت را ندارد. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ» یعنی هر کسی که بعد از اینکه این وصیت را دانست یا آن را از شاهد شنید، آن را تغییر و یا تحریف نماید، و یا وصیت وصی یا عمل کاتب و شهادت شاهد را کتمان کند.

« فَأَيُّمَا إِيْمَةُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ »: همانا گناه این تبدیل به گردن تغییر دهندگان است؛ زیرا این شخص در امانت خیانت نموده و حقوق مردم را ضایع کرده است. و با حکم شرع مخالفت ورزیده اند.

« إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (181) »: خدا شنوا و آگاه است. و بر الله متعال هیچ چیزی پوشیده نیست؛ زیرا او بر نیتها آگاه و تمام آوازهها را می شنود و بر تمام اعمال و حالات مطلع است پس وای بر کسی که وصیت را تبدیل کند و یا در آن تغییر و تحریفی صورت دهد. در آیه مبارکه احاطه داشتن الله تعالی به همه اعمال بندگان، زیرا دو اسم او تعالی (السمیع و العلیم) دلالت بر آن دارد که او تعالی از همه کردار، گفتار و نیت بندگان آگاه است. چنانکه آیه در مورد تغیر دهنده وصیت اشاره نموده است که او تعالی از هر آنچه که وی در مورد وصیت انجام می دهد آگاه و بیناست.

مگر اینکه در آن ظلم و گناه و حیف مال وجود داشته باشد.

یادداشت فقهی:

1 - جمهور دانشمندان دینی و اکثر مفسران گویند: این آیه (181/ بقره) به آیه ی ارث منسوخ گشته است؛ چون آنان که ارث معینی دارند - چه شخصی متوفی وصیت کرده باشد، یا نه - به حق خواهند رسید و کسی، این حق مسلم را از آنان نخواهد گرفت؛ اما وصیت برای نزدیکان و خویشاوندان نیازمند غیر ارث - با توجه به این آیه - مستحب است که از یک سوم مال متوفی وصیت کننده برخوردار شوند؛ زیرا قرآن کریم و سنت در مورد نیکی با خویشاوندان سفارش فراوان دارند. مسلم اینکه در ابتدا بعد از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه میراث به اساس همین آیت بر بنیاد عقیدتی بود و بعد فسخ شده و میراث به اساس خونی و خویشاوندی شد و برای سایر اشخاص میشود در ثلث میراث وصیت باشد.

یادآوری: می گوئیم: در این آیه (181/ بقره) هیچ گونه نسخی روی نداده؛ بلکه

وصیت برای خویشاوندان غیر وارث شخص متوفی، امری بسیار پسندیده و مورد عنایت و آیه ی ارث، مخصص آن است و (ان شاء الله تعالی) تا روز قیامت، به حال خود، پایدار و استوار می ماند.

2 - امام فخر رازی از ابومسلم اصفهانی، حکایت می کند که: این آیه، محکم و غیر منسوخ است و آیه ی ارث را - «یوصیکم الله فی اولادکم..» (نساء/1) - تبیین و تفسیر می کند؛ یعنی، «کتب علیکم ما اوصی الله به من توریث الوالدین والا قربین» در این صورت، میان ثبوت وصیت برای خویشاوندان و ثبوت میراث، منافات و دوگانگی مشاهده نمی شود. وصیت، هدیه ی شخص متوفی و میراث هدیه ی خدایی است که وارث این دو را به حکم دو آیه ی فوق با هم کسب کرده است.

3 - به اتفاق علمای دین، انسان موصی (وصیت کننده) می تواند از وصیتی که کرده، بازگردد و پیش از فرارسیدن مرگ، هرطور بخواهد، عمل کند

4 - ائمه ی مذاهب اربعه و اوزاعی - رحمهم الله - گویند: هرکس برای غیر خویشاوند وصیت کند و خویشاوندانش نیازمند باشند، کار بدی کرده است، هرچند وصیت جایز و نافذ است.

5 - رأی طاووس و شیخ بصری بر این است که: وصیت برای غیر خویشاوند مردود است و به خویشاوند (نیازمند) باز می گردد. 6- رأی جمهور اندیشمندان دینی، چنین است که: بیمار در مرض الموت، در دخل و تصرف در اموال و دارایی خود محجور (از تصرف در اموالش منع شده) و وصیت و خیراتش نیز باطل است. برخلاف ظاهریه که گویند: محجور نیست.

نقاط تکمیلی:

در تبیین بند 5 و 6 ما آن را می پسندیم که رأی پیشوایان چهارگانه ی مذاهب اهل سنت، اوزاعی و جمهور اندیشمندان دینی است، نه رأیی که طاووس، شیخ حسن بصری و ظاهریه - رحمهم الله - به آن اشاره کرده اند. (بنقل از تفسیر فرقان).

فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

پس کسیکه بخاطر ترس از خطاء یا ظلم وصیت کننده (وصیت را تبدیل و اصلاح کند) تا صلح را در میان آنها برقرار کند پس بر وی گناهی نیست، بی گمان الله آمرزنده مهربان است. (۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خاف»: بیم داشت. در این جا به معنای «علم» آمده است؛ یعنی، دانست، آگاه شد.
«موص» (موصی): وصیت کننده. «جَنَفًا»: کناره گیری از حق و تجاوز از روی خطا و اشتباه. «إِثْمًا»: خودداری از دادگری از روی عمد. «أَصْلَحَ بَيْنَهُمْ»: میان وراثت و کسانی که برایشان وصیت شده است، صلح و سازش برپا داشت.

تفسیر:

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا»: یعنی آن که بداند یا گمان برد که وصیت کننده به اشتباه از حق عدول کرده است، «أَوْ إِثْمًا»: یا عمداً از حق عدول کرده است، و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف

آمده است: «إجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». بلی! هرکس مشاهده کرد که وصیت کننده در وصیت خود ظلم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: آنگاه در بین وصیت کننده و وصیت شونده به اصلاح بپردازد، برای چنین تغییری، گناهی بر او نیست. یعنی: آشفتگی و اختلافی را که میان ورثه به سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین گونه که آن قسمت از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع الله متعال بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث برنده - ابقا و اثبات نمود.

باید گفت: آنچه در اسلام ممنوع شده، تغییر و تبدیل وصیت های صحیح است، ولی اگر واقعاً وصیت سبب فتنه و یا خلاف موازین شرع بود، باید تغییر داده شود، بطور مثال اگر از وصیت کننده ظلم و ستمی در وصیت نامه ملاحظه باید اصلاح گردد، چه در زمان حیات وی و چه بعد از وفات او. زیرا به سبب آن گناه رفع می شود، همچنان خصومت و کشمکش بین ورثه و وصی از بین می رود.

بصورت کل باید بعرض رسانیده شود که در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد و چون هدف تمام اعمال رسیدن به تقواست، می توان بر اساس تقوا تمام موارد ضد تقوا را اصلاح کرد.

کوشش بعمل آید که: اصل اهم و مهم را باید مراعات کرد. بناً بصورت کل احترام به وصیت و عملی کردن به محتوی و بنود وصیت مهم است، ولی رفع فتنه و اصلاح امور مسلمانان مهمتر از آن است. هدف باید: در تغییر وصیت باید بر اساس فتنه زدایی و اصلاح باشد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (182)»: یعنی خدا در مورد کسی که قصد اصلاح دارد، بخشودگی و رحمت بیکران دارد. این آیه دلالت بر فضل اصلاح در بین مردم و جواز اجتهاد و پاداش مجتهد بر اساس نیتش دارد.

وصیت نامه باید چگونه نوشته شود؟

خواننده محترم بعنوان یک شخص مسلمان نوشتن وصیت نامه و معطلی آن را بفردا بسیار دیر و ناوقت میدانم، قرآن عظیم الشان میفرماید: «كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» تمامی موجودات چشیده مرگ آند، حیات ابدی و بقای ابدی به ذات اقدس باری تعالی می باشد. پس بر هر شخص عاقل با ایمان که این جهان را گذرگاهی به سوی جهان جاویدان می داند لازم است که پیوسته به فکر عالم پس از مرگ بوده و خود را برای سفر آخرت آماده سازد و با نوشتن وصیت نامه از وجایب و مکلفیت های که تا هنوز بر گردنش باقی مانده رفع مسؤلیت نماید.

خواهر و برادر مسلمان!

پیشنهاد مینمایم که نقاط ذیل را در وصیت نامه خویش در نظر گیرید: نوشتن وصیت نامه بسیار ساده و آسانست حتی نیاز به جملات و اصطلاحاتی نامأنوس و یا سنگین حقوقی و عربی ندارد، اما تنها لازمست چند نکته لازم در وصیت نامه مراعات شود.

اول: آسانترین روش تنظیم وصیت نامه، اینست که وصیت نامه، باید توسط دست نوشته

شود، اگر وصیت نامه توسط خط و کتابت شما باشد، اِمضاء و تاریخ (روز، ماه و سال) را بصورت حتمی در آن درج نمایید، در غیر آن اعتبار حقوقی آن زیر سؤال قرار میگیرد. ولی نباید فراموش کرد که وصیت نامه را میتوان در دوایر حقوقی و محاکم هم میتوانیم نوشت و ثبت کرد.

در وصیت ضرور است که خود را معرفی نماید: اسم، ولد، اسم پدر کلان، تاریخ تولد در صورت ممکن محل تولد.

مطابق شرعی اسلام برای یک نفر وصیت گر لازم است که در بدو وصیت خویش که شهادت اش خاص برای پروردگار باشد.

در این وصیت نامه وصی میتواند هر نوع خواست های مشرع خویش برای کسانی که هدف و خواست متوفی است تحریر دارد.

در وصیت میتواند در مورد تقسیم اموال، صدقه، قرض از اینکه خواستار کفن و دفن و انجام واجبات قضا شده مانند روزه و نماز باشید. درج وصیت نامه خویش سازد.

(توجه باید کرد: کسیکه وصیت نامه مینویسد، بازماندگان خویش را به کار های شاق و دشوار، غیر ممکن و غیر شرعی مکلف نسازد).

نباید فراموش کرد که متوفی صرف میتواند، بر حصه سوم مال خویش بعد از مرگ در کار خیرات و صدقات وصیت نماید و متوفی نمیتواند کسی را از مال میراث از مرگ خویش محروم سازد.

شخص میتواند در وصیت نامه خویش اگر خواسته باشد، یک نفر وصی را برای اجرای وصیت نامه خویش معرفی بدارد.

این وصیت نامه میتواند هم بطور علنی به سایرین قرائت گردد و یا هم بعد از مرگ خوانده شود. ولی فراموش نباید کرد، دوباره تکرار میکنم که فردا برای نوشتن وصیت نامه دیر است.

حکم شرعی در مورد وصیت نامه شرعی همین است طوری که قبلاً یاد آور شدیم، که اگر کسی میخواهد در مواردی، از جمله امور مالی وصیت کند باید قبل از فرا رسیدن مرگ خویش بر آن وصیت کند، بر وصیت نامه شاهد بگیرد و آن را قانونی کند.

وصیت بر دو نوع است:

1 - وصیت واجب

2 - وصیت مستحب

3 - اول: وصیت واجب:

وصیت واجب عبارت از وصیت به آنچه که قرضدار است و آنچه که طلبکار است و وصیت به امانات که نزد او گذاشته شده اند.

وصیت به معاملاتی که نیمه کاره مانده اند و تعیین مبالغ و قیمت ها؛ وصیت به این امور واجب است تا حقی از فردی ضایع نشود و ذمه ی خودش فارغ شود و وارثانش بعد از

مرگ او با هم در مشکلات و پرابلم باقی نمانند، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: « مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، بَيْتٌ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ »

بخاری (2738) مسلم (1627). (برای مسلمانی که مالی دارد و باید درباره آن وصیت کند، جایز نیست که دوشب بر او بگذرد بدون اینکه وصیتش را نوشته باشد).

دوم: وصیت مستحب:

وصیت مستحب مربوط به اموری است که شخص می خواهد خیرات و صدقات نفلی انجام دهد مانند وصیت به ثلث مال یا کمتر از آن برای یکی از خویشاوندان و یا دیگران و یا وصیت می کند که مقداری از مال و ثروت او را به فقرا و مساکین بدهند و یا در کارهای خیر و عام المنفعه خرج کنند. مانند: بنای مساجد و...
رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَاكُمْ عِنْدَ وَفَاتِكُمْ ثُلُثَ أَمْوَالِكُمْ زِيَادَةً فِي أَعْمَالِكُمْ.» مجمع الزوائد (212/4) (پروردگار، هنگام وفات شما در مورد یک سوم اموالتان به شما اختیار داده است تا از این طریق اعمال خیر شما بیشتر شود.) هیثمی در مجمع الزوائد (212/4) گوید: «رواه الطبرانی (در «المعجم الكبير» 198/4 (4129) و أسناد حسن» و أخرج إمام أحمد في مسنده (أحمد 6-44) نحوه عن أبي الدرداء.

سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: من در مکه بودم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به دیدنم آمد و در حالی که او دوست نداشت در سرزمینی بمیرد که از آن هجرت نموده است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «يَرْحَمُ اللهُ ابْنَ عَفْرَاءَ» (الله تعالی ابن عفرآ را مورد رحمت خویش قرار دهد)، گفتیم: یا رسول الله! آیا می توانم تمام مالم را وصیت کنم؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خیر، گفتیم: نصف چطور؟ گفت: خیر، گفتیم: یک سوم چطور؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدْعَهُمْ عَالَةً، يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ» «بله می توانید به یک سوم مالتان وصیت کنید در حالی که یک سوم بسیار است، اگر تو ورثه خود را در حالی وداع نمایی که اغنیا باشند بهتر از آن است که آنها را در حالی وداع کنی که فقیر و بینوا باشند و بر اثر فقر و بینوایی به سوی مردم دست دراز کنند و سوال کنند»، لفظ این حدیث در بخاری است.

در بخاری در جایی دیگر با این الفاظ روایت شده است، سعد ابن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض نمودم، یا رسول الله می خواهم وصیت کنم؛ در حالی که دختری دارم، گفتیم: یا رسول الله! آیا به نصف مالم وصیت کنم؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «النِّصْفُ كَثِيرٌ» «نصف زیاد است»، گفتیم: آیا یک سوم مالم را وصیت کنم؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، أَوْ كَبِيرٌ» «بله به یک سوم وصیت کن درحالی که یک سوم بسیار است؛ یا فرمود: یک سوم زیاد است».

سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می فرماید: مردم به یک سوم مال خود وصیت می نمودند و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آنها اجازه می داد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (183 الی 185) در باره روزه ماه رمضان، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما فرض شده است همان گونه که بر کسی که پیش از شما بودند؛ فرض شده بود، تا پرهیزگار شوید. (۱۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّيَامُ»: در لغت به معنای خودداری از هر چیز و ترک آن است و در شرع، خودداری از خوردن، آشامیدن و همبستر شدن است از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب، به نیت تقرب و نزدیکی به خدا و آمادگی نفس در جهت تقوا و پرهیزگاری. عالم دانشمند ابو عبیده فرموده است: هر دست برداشتنی از خوردن و گفتن و حرکت صیام است.

«تَتَّقُونَ» (وقی): از گناه می پرهیزید. روزه، شهوات را - که سرآغاز گناه است - می کاهد، تقوی می آفریند، هوی و هوس را ریشه کن می کند، از شر و بدی، غرور و سرمستی و کارهای زشت و شرم آور، باز می دارد و لذا یزد دنیوی را بر خود آسان می گرداند.

یادداشت:

روزه در آیات متبرکه قرآنی با عنوان صوم و صیام بکار رفته است. کلمه صوم و مشتقات آن، 14 بار در 11 آیه قرآن کریم ذکر شده است. در آیه متبرکه (183 بقره) به اصل تشریح روزه و سابقه تاریخی روزه در میان اقوام پیشین و یکی از مهمترین اهداف روزه (زمینه سازی برای تقوا) اشاره بعمل آمده است.

در برخی آیات هم که بحث روزه و صیام در آنها مطرح شده به روزه هایی که به عنوان کفاره بر انسان واجب می شود اشاره شده است مانند: کفاره فاقد قربانی حج (آیه 196 بقره)، کفاره تراشیدن سر قبل از قربانی (آیه 196/ بقره)، کفاره قتل خطایی، در صورت ناتوانی از آزادسازی برده با ایمان (نساء/ 92) کفاره شکستن سوگند (مائده/ 89)، کفاره کشتن صید، در حال إحرام (مائده/ 95)، کفاره ظهار (مجادله 3 و 4)، در آیاتی دیگر، روزه داران تحت عناوینی همچون صائمین و صائمات (أحزاب آیه/ 35) و سائحون (توبه/ آیه 112) و سائحات (تحریم/ آیه 5) مورد ستایش و بشارت به مغفرت و بهشت قرار گرفته اند.

مفسران مینویسند در برخی از آیات که توصیه به استعانت از صبر و صلاة شده از جمله: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره آیه 45). هدف از آن روزه است والله أعلم.

تفسیر:

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی، می نویسند: آیاتی که با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آغاز می یابد، در مدینه منوره نازل شده و جزء آیات مدنی می باشند. حکم فرضیت روزه نیز همچون دستور جهاد و پرداخت زکات در سال دوم هجری صادر گردیده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»: ای مؤمنان! همانا حق تعالی بر شما روزه ماه رمضان را فرض کرده است، «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: یعنی همان طور که بر ملت های قبل از شما فرض کرده بود، مفسران می نویسند در تورات کنونی بادر نظر داشت اینکه در آن تحریف واضح وجود دارد، روزه و روزه داران مورد ستایش قرار گرفته است. این روایت بصورت مطلق درست و صحیح است که موسی علیه السلام چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می گیرند. همچنین، انجیل های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (183)»: برای این‌که از جمله‌ی پرهیزگاران باشید که از ارتکاب محارم دوری می‌جویند.

روزه موجب ایجاد تقوا در شما از طریق اجرای امر و شکستن نفس‌آماره و اجتناب از نواهی و مخالفت با هوای نفس می‌شود و در آن مبارزه با شیطان نیز نهفته است. بلی! روزه، درون را انسان از آلودگی‌ها و تیرگی‌ها می‌زداید و پاک می‌شوید، خشنودی پروردگار را در بردارد، انسان را برای پرهیزگاری در نهان و آشکار آماده می‌کند، عزم و اراده را پرورش می‌دهد و به بار می‌آورد، شکیبایی، تحمل رنج و مشقت و خویشتن‌داری را هنگام سختی و مضیقه و گریز از هوسهای نادرست را به انسان می‌آموزد. این است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - می‌فرماید: «الصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ»: روزه داری، نیمه‌ی شکیبایی است. تقوا، به معنای خویشتن‌داری از گناه است. بیشتر گناهان، از دو ریشه غضب و شهوت سرچشمه می‌گیرند و روزه، مانع سرعت این دو غریزه را می‌گیرد و لذا سبب کاهش فساد و افزایش تقواست.

تقوا و خوف از الله متعال، در ظاهر و باطن، مهم‌ترین اثر روزه است. روزه، یگانه عبادت مخفی است. نماز، حج، جهاد، زکات را مردم می‌بینند، اما روزه دیدنی نیست. روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از الله متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد. طوریکه آخر آیه «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» بر این امر دلالت دارد.

روزه، اراده انسان را تقویت می‌کند. کسی که يك ماه نان و آب و همسر خود را کنار گذاشت، می‌تواند نسبت به مال و ناموس دیگران خود را کنترل کند. روزه، از حِدَّت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ» یعنی: روزه سپر نگهدارنده‌ای (از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان) است. روزه، باعث تقویت عاطفه است. کسی که يك ماه مزه‌ی گرسنگی را چشید، درد آشنا می‌شود و رنج گرسنگان را احساس و درک می‌کند. روزه، احساس شفقت و رحمت به هم‌نوع را در انسان بیدار می‌سازد. روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد. روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیانبخش می‌رهاند.

بزرگترین فایده‌ی روحی روزه آن است که: روزه دار، مزد و پاداش خود را نزد خدا می‌بیند و تنها برای خشنودی او روزه می‌گیرد. روزه، نیروی جسمانی را تازه می‌گرداند، سلامت و تندرستی را تقویت می‌بخشد، اعضای بدن را از رسوب و چربیهای زاید و سایر مواد زیان بار می‌رهاند، اندام را راحت و آسوده می‌کند، اگر آدمی کارش از روی خرم و دوراندیشی باشد، حافظه اش را تقویت می‌نماید و بی آن که خود را به رنج و مصیبت اندازد، ذهنش برای هر کاری فراغت می‌یابد و مهیا می‌گردد. بدان که: همه‌ی اینها در سایه‌ی این حدیث آرمیده که می‌فرماید: «صوموا تصحوا»: روزه بگیرد تا تندرست باشید. بی گمان، همه‌ی این فواید جسمی، روحی، اجتماعی و... به میانه روی و اندازه رعایت کردن در خوردن و آشامیدن، افطار و سحری بستگی دارد.

وگرنه، قضیه، نتیجه ی عکس می دهد و کردارش وبال گردن و مایه ی رنج و حسرت و ضرر خواهد شد، اگر پرخوری کند و به سوء هاضمه گرفتار آید. راستی، چقدر بسیاری از ما مسلمانان امروزی، از حکمتهای فهم دینی دور شده ایم که: در ماه رمضان آمار مصرف خوراکیهای رنگارنگ روزه داران، بالاتر می رود!!

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: روزه نیز همانند احکام دیگر اسلام به تدریج واجب گردیده است. در ابتدا رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد که سه روز از هر ماه را روزه بگیرند، اما این روزه گرفتن واجب نبود. سپس در سال دوم هجری این دستور قرآن درباره واجب شدن روزهای ماه رمضان آمد، اما در آن این تخفیف لحاظ شده بود که کسانی که توان روزه گرفتن را داشته باشند اما باز هم روز نگیرند، بایستی در ازای هر روز روزه به یک نیازمند غذا بدهند. سپس دستور بعدی نازل شد و این تخفیف در آن منسوخ گردید. ولی در رابطه با مریض، مسافر، زن حامله و زن شیرده و سالمندی که توان روزه گرفتن را نداشته باشد، باز هم این تخفیف باقی ماند و به آنان دستور داده شد پس از برطرف شدن عذرشان بایستی به تعداد روزه هایی که از رمضان نتوانسته اند روزه بگیرند، روزه قضایی بگیرند.

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

(روزه در) روزهای معدود و آندکی (بر شما فرض است)، پس هر کس از شما که مریض یا مسافر باشد، (به اندازه آن روزهای که افطار کرده) تعدادی از روزهای دیگر (روزه بگیرد). و بر کسانی که توانائی آن را ندارند؛ لازم است کفاره بدهند، (و آن) خوراک دادن به مسکینی است، و هر کس که به خوشی خود (بیشتر) نیکی انجام دهد پس آن برای او بهتر است، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید (ثواب آن را). (١٨٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ایاماً معدودات»: روزهای آندک، منظور از ماه رمضان است. «آخر»: جمع آخری، دیگر. «لطیقونه» (طوق): تاب و توان دارند، با رنج و زحمت زیاد می توانند روزه بگیرند؛ أمثال: کهنسالان، زنان حامل و شیرده، مریضان که زمین گیر شده، کارگرانی که در کارخانه ها و... کار سخت و توان فرسا می کنند. «فدیه»: عوض، برای هر روز روزه، غذای متوسط یک روز خانواده. «طعام»: خوراک، خوردنی. «من تطوع خیراً»: کسی که کار خوب را پیشه کند، بر فدیة بیفزاید. «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»: اگر روزه بگیرد، برای شما بهتر است.

تفسیر:

«أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ»: یعنی روزه در چند روزی معدود مقرر است که ایامی است آندک. و به منظور تخفیف و مهربانی، تمام روزگار را بر شما فرض نکرده است. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن کثیر نقل می کند: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می گرفتند تا آن که خداوند متعال روزه

رمضان را فرض نمود، « فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ »: یعنی هرکس از شما مریض باشد یا در سفر یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می‌کنند و تاب و تحمل آن را ندارند، چون پیرمردان کهن‌سال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس میتوانند روزه را بخورد، در وقت دیگر باید به میزان روزهای خورده، روزه را قضا کند.

«وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيفُونَهِ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ»: و اشخاصیکه به سبب پیری یا ناتوانی می‌توانند روزه را با زحمت و مشقت بگیرند، اگر آن را بخورند باید در مقابل هر روز به اندازه‌ی خوراک یک نوبت به فقیر فدیة بدهند.

یعنی به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یاصاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک‌روزه مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است. (مد (675) گرم است و صاع در نزد حنفی‌ها (3900) گرم و در نزد جمهور (2751) گرم است.) «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا»: یعنی هرکس به میل خود بر میزان فدیة‌ی مذکور بیفزاید، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»: برایش بهتر است.

دستورات الهی بگونه‌ای است که حداقل را بر همه واجب کرده است و بیش از آن را به اختیار انسان می‌گذارد. در این آیه سیر کردن يك گرسنه واجب، ولی بیش از آن به عنوان عمل مستحبی در اختیار خود انسان است.

اما بعد از آن فرموده است: «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (184)»: یعنی اگر شما أجر و فضیلت روزه را بدانید، و بر حکم و منافع آن آگاه شوید، به شما واضح می‌شود که گرفتن روزه نسبت به دادن فدیة، باربار بهتر است. شما به روزه استوار باشید؛ و در این امر فرخنده تقصیر نکنید. یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی علیهم السلام) بر آنند که روزه گرفتن مسافر، چنانچه بر او دشوار نبود، برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد.

برخی از فقهاء برجواز روزه نگرفتن در سفر رای داده‌اند و می‌فرمایند که پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید که بر اثر روزه دچار فشار و مشکل شده است. فرمود: «لیس من البر الصیام فی السفر» «روزه در سفر، کار نیکی نیست». (متفق علیه).

منظورش این است که روزه در سفر هر چند (روزه‌ی) واجب هم باشد، کار خوبی نیست اگر انسان را به آن حد برساند، با وجودی که رخصت برای انسان هست.

روایت عمر (رض) است که ما دو مرتبه در رمضان با رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ رفتیم. یکی در جنگ بدر و دیگری در فتح مکه و در هر دو مرتبه ما روزه را ترک کردیم. ابن عمر (رض) می‌گوید که رسول الله هنگام فتح مکه فرموده بود: (إِنَّهُ یَوْمَ قِتَالِ فَاظِرْوَا) در روایتی دیگر این کلمات آمده‌اند: (إِنَّكُمْ قَدَدَنْتُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فَاظِرْوَا اقْوَى لَكُمْ) یعنی مبارزه با دشمن پیش رویتان است، روزه را ترک کنید تا توان جنگیدن داشته باشید.

و اما این مسئله که در سفرهای عادی از چه مسافتی می توان روزه نگرفت، در این زمینه ارشاد واضحی از رسول الله (ص) وجود ندارد و عمل صحابه (رض) هم در این باب ما مختلف است.

ولی صحیح همین است که مسافتی که در عرف عمومی سفر بر آن اطلاق می شود و در آن شرایط مسافر بر انسان حاکم می شود، برای افطار کافی است. همه بر این امر اتفاق نظر دارند که مسافر روزی را که در آن سفرش را آغاز می کند می تواند روزه نگیرد. اگر خواسته باشد پیش از آغاز سفر در خانه غذا بخورد و اگر هم خواسته باشد پس از آغاز سفر بیرون از خانه غذا بخورد. هر دو عمل درست و از صحابه (رض) ثابت است. و اما این مسئله که اگر دشمن بر شهری حمله کند آیا مردم با وجود مقیم بودن می توانند روزه نگیرند، در میان عالمان محل اختلاف است. برخی از عالمان آن را جایز نمی دانند. اما علامه ابن تیمیه با دلایل بسیار محکم فتوا داده بود که در چنین شرایطی روزه نگرفتن به طور کامل جایز است.

همچنان مفسران بدین عقیده اند که: کلمه «يُطِيقُونَهُ» به معنای سلب طاقت و توان است. پس ما باید تسلیم حکم پروردگار باشیم، واقعیت همین است رعایت فرمان الهی یک ارزش است، اگر دستور روزه گرفتن داد، باید روزه گرفت و اگر حکم به افطار کرد، باید روزه را شکست.

در تفسیر قرطبی نیز آمده که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سفر از مدینه به مکه در ماه رمضان، آب خواستند، آنگاه ظرف آب را بر سر دست گرفتند تا مردم ببینند و سپس از آب میل فرمودند.

ولی میخوام بعضی برسانم که: شرایط نباید فلسفه کلی حکم و آثار و منافع مقام و منزلت ماه مبارک رمضان تماماً از بین ببرد. واضح است اگر انسان مریض یا مسافر در شرایطی نمی تواند روزه بگیرد، باید در ایام دیگری اقدام به قضا روزه کند تا از منافع روزه برخوردار شود. که در جمله: «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» با زیبایی خاصی بیان یافته است.

قابل تذکر است که: عباداتی سبب رشد و قرب بیشتر است که با علاقه و رغبت باشد. که جمله «فَمَنْ تَطَوَّعَ» بیان شده است.

دستورات الهی بگونه ای است که حداقل را بر همه واجب کرده است و بیش از آن به اختیار انسان می گذارد. در این آیه سیر کردن يك گرسنه واجب، ولی بیش از آن به عنوان عمل مستحبی در اختیار خود انسان است. «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» و در نزد جمهور، پی در پی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی كفاره لازم است و كفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که كفاره ای بر وی نیست.

قابل تذکر است که: تا این جا دستورات اولیه ای است که در مورد روزه ی ماه رمضان در سال دوم هجری پیش از جنگ بدر نازل شده بود. سپس یک سال بعد آیات بعدی نازل شدند و به مناسبت مضمون، در همین سلسله آیات شامل بقیه ی احکام روزه گردیدند. (تفهیم القرآن).

شان نزول آیه 184:

ابن سعد در «طبقات» از مجاهد روایت کرده است که: آیه « وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامَ مِسْكِينٍ » در باره مولای من قیس بن سائب نازل شده که پس از نزول آیه افطار کرد و برای هر روز افطار یک مسکین را طعام داد.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شده است، کتابی که هدایتگر مردم است و متضمن نشانه‌های آشکار هدایت و فرقان است. پس هر کس از شما در ماه رمضان حاضر و مقیم باشد، آن را روزه بگیرد، و هر کس که مریض یا مسافر باشد، پس تعدادی از روزهای دیگر را روزه بگیرد، الله برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد، تا شمار روزها را کامل کنید و الله را به سبب آنکه شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و باشد که شکر گزار باشید. (۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهْرٌ»: ماه. «هدی»: هدایت دهنده. «ببینات»: دلایل واضح و گویا. «الفرقان»: جداکننده، جداکننده ی حق از باطل. «شهد»: حاضر شد، حضور یافت. «الیسر»: سهولت، آسانی.

«العسر»: مشقت، سختی. «لتکملوا»: این که تکمیل کنید، تا شمار روزهای رمضان را کامل گردانید. «و لتکبروا الله» (کبر): به پاس کامل کردن آن روزها و رهنمودها الله را به بزرگی بستایید.

تفسیر:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ»: یعنی ای گروه مؤمنان! ایام معدودی که در آن روزه بر شما فرض است، عبارت از ماه است که در آن قرآن کریم یکباره از لوح محفوظ به بیت المعمور در آسمان دنیا نازل گردیده است، و سپس جبرئیل علیه السلام آن را به طور متفرق در مدت بیست و سه سال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد. و به قولی اولین آیات قرآن کریم در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود. این کتاب رهبر و راهنمای مردم است که متضمن دلایل آشکار هدایت است. این دلایل آشکار مخصوص به آیات محکم قرآن کریم است نه متشابهات آن. و این کتاب معیار جدا کننده حق از باطل است.

«فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»: پس هر کس این ماه را دریابد و مقیم باشد، نه مسافر، باید آن را روزه بگیرد.

«وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»: و اگر کسی مریض یا مسافر باشد، خوردن روزه برایش جایز و رخصت است و باید به شمار آن روزهایی که روزه را خورده است روزه بگیرد؛ و اگر در بخشی از ماه مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی بر او حتمی است.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»: یعنی خدا با اعطای این رخصت، آسانی امر

را برای شما خواسته است؛ نه سختی و مشقت را. باید یادآور شد که: شریعت الهی بر آسانی بنا نهاده شده است چنانکه الله متعال فرمود: «اللَّهُ دَرَّ حَقٌّ شَمَّا آسَانِي مِي خَوَاهِدُ وَ دَر حَقِّ شَمَّا دَشْوَارِي نَمِي خَوَاهِدُ» همچنان می فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (الحج: 78): «او شما را برگزیده است و در دین برای شما هیچ محظوری قرار نداده است». و رسول کریم صلی الله علیه وسلم می فرماید: «دین آسان است و هر کس که در کار دین سخت بگیرد دین بر او غالب می شود» (صحیح بخاری (39)). و در موضع دیگر می فرماید: «جز این نیست که شما آسان گیر فرستاده شدید نه سختگیر». (صحیح بخاری (220)). «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»: یعنی آنچه را که خورده اید قضا کنید تا مقدار روزهای ماه رمضان را تکمیل کنید.

«وَلِتُكْمِلُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ»: یعنی به خاطر ارشاد و هدایت شما به سوی اسلام، خدا را ثناگو باشید. مشروعیت تکبیر گفتن در وقت تکمیل شدن روزه و صیغه آن اینگو نه است: «الله أكبر. الله أكبر. لا إله إلا الله. والله أكبر. الله أكبر و لله الحمد». «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (185)»: یعنی باشد خدا را بر فضل و احسانش سپاسگزار باشید.

یک یادداشت تاریخی:

خداوند متعال ماه رمضان را در میان ماهها، برگزیده و - می ستاید، زیرا قرآن و سایر کتابهای الهی در این ماه، شرف نزول یافته اند. امام احمد از واثله پسر أسقع روایت می کند که: صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ دَر شَبِّ أَوَّلِ، تَوْرَاتِ دَر شَبِّ شِثْمِ، إِنْجِيلِ دَر شَبِّ سِيزْدَهْمِ وَ قُرْآنِ دَر شَبِّ بِيَسْتِ وَ چهارم ماه رمضان نازل شده اند. (تفسیر ابن کثیر)

یادداشت:

از حسن روایت شده است که الله متعال روزه ی ماه رمضان را بر یهود و نصاری فرض کرده بود. یهود این ماه را رها کرده و روزی را در سال روزه می گرفتند که گمان می بردند روز غرق شدن فرعون است ولی نصاری ماه رمضان را روزه می گرفتند تا به گرمای شدید برخورد کردند، آنگاه آن را به زمانی تغییر دادند که فصل گرما و سرما در آن تغییر نمی کند، سپس گفتند: بر میزان آن اضافه می کنیم، آنگاه یک ماه را به آن اضافه کردند. بعد از آن یکی از پادشاهان آنان مریض شد، او هم هفت روز را به عنوان نذر بر آن افزود، بعد از آن پادشاهی دیگر به سلطنت نشست و آن را پنجاه روز کامل قرارداد و همین است معنی گفته ی الله متعال: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا» احبار و رهبان خود را به عنوان ارباب برگرفتند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (186 الی 187) درباره برخی از احکام روزه بحث بعمل آمده است. **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾**

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، (بگو): یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند، تا (به حق و حقیقت) راه یابند (و به مقصد اعلی برسند). (۱۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إني قریب»: من نزدیکم. «دعوة»: دعا، خواسته. «الداع»: در خواست کننده،

فراخوان. «دعان»: مرا به کمک خواند. «فلیستجیبوا لی» (جوب): باید مرا لبیک گویند، دعوتم را همراه اطاعت و ایمان بپذیرند و به ندایم پاسخ دهند. «ولیؤمنوا بی»: باید در ایمان به من پایدار بمانند. «یرشدون»: هدایت یابند.

شان نزول آیه 186:

ابن جریر، ابن ابوحاتم، ابن مردویه، ابوشیخ و دیگران در روایت‌های متعدد از جریر بن عبدالحمید از عبده سجستانی از صلت بن حکیم بن معاویه بن حیده از پدرش و او از پدر بزرگش روایت کرده‌اند: اعرابی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: آیا پروردگار به ما نزدیک است که با او با صدای آهسته سخن بگوییم و یا دور است که به آواز بلند او را صدا نماییم؟ پیامبر سکوت کرد تا این که آیه: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأِنِّي قَرِيبٌ». نازل شد. (طبری 2912 روایت کرده).

- عبدالرزاق از حسن روایت کرده است: أصحاب کرام از سرور کائنات پرسیدند که خدای ما کجاست؟ پس الله متعال آیه: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأِنِّي قَرِيبٌ» را نازل کرد. (طبری 2913).

تفسیر:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأِنِّي قَرِيبٌ»: حق تعالی بندگان خود را خبر داد که اوتعالی شنوا، نزدیک و جوابگوست، اگر بندگانم درباره ی من از تو سؤال کنند بدانند که من نزدیکم؛ یعنی با آنها هستم، دعای آنان را می شنوم و زاری آنها را می بینم و حال آنها را می دانم، در (آیه: 16 ق) می فرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - ق 16) (من از رگ گردنشان به آنان نزدیکترم).

بنا باید گفت که: دعا در هر جا و در هر وقت که باشد، مفید است. چون الله می فرماید: من نزدیک هستم. «فَأِنِّي قَرِيبٌ» آنچه از اوقات مخصوصه، یا اماکن مقدسه برای دعا مطرح شده برای فضیلت است.

«أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»: یعنی اگر دعای درخواست کننده ناشی از ایمان و خشوع قلب باشد، آن را می پذیرد و ضروریات، مایحتاج و مشکلاتشان را بر طرف می نماید، اوست که غم و آندوه را از آنان دور می سازد و بر احوال آنها آگاه است پس بر بندگان الله لازم است تا او را همواره بخوانند و هیچگاه نا امید نشوند که کرم الله تعالی وسیع و عطای او بسیار و فضلش عظیم است.

بناً ذکر یک نقطه بینهایت مهم و اساسی است که: استجاب خداوند دائمی است، نه موسمی. زیرا «اجیب» نشانه ی دوام می دهد. «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (186)»: یعنی مادام که من پروردگار شما هستم و از شما بی نیازم و دعای شما را اجابت می کنم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید، به من ایمان داشته باشید و از من اطاعت کنید و بر ایمان و عقیده ماندگار باشید، تا نیکبخت و راه یاب شوید.

بدر نظر داشت اینکه الله متعال همه چیز را می داند، اما دعا کردن وظیفه ی ماست. همچنان لازم است تا مؤمنان از طریق پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را عبادت کنند و به شریعتش عمل نمایند و به تمام آنچه در کتابش نازل شده باور داشته باشند. پذیرش قول الله متعال عمل، ایمان اعتقاد، و دعا قول است به این ترتیب دین عبارت از قول، عمل و اعتقاد است و هر که الله را اطاعت کند حتماً رهیاب شده است؛ زیرا برای چنین کسی راه درست الهام شده و از خطا محافظت گردیده و با هوی و هوس

مخالفت نموده است. پس ثمره و نتیجه عمل صالح زیادت ایمان و عاقبت طاعت زیادت در هدایت است.

قابل یاوری است که یکی از نام‌های الله تعالی، قریب (نزدیک) است. قرب او، دو نوع است:

- 1 - قرب و نزدیکی عام؛ و آن، این است که علم و آگاهی او، همه چیز را احاطه نموده و در برگرفته و آگاهی و علم او به انسان از رگ گردن، نزدیکتر است.
- 2 - قرب و نزدیکی خاص او؛ بدین معنا که محبت و یاری و کمک او، به دعاکنندگان و عبادتگزاران نزدیک است و اجابت، پذیرش و پاداش او، به بندگان دعاکننده و عبادتگزار نزدیک می‌باشد. پس از درک معانی قرب و نزدیکی عام و خاص، بین اینکه الله، بر بالای عرش است و بین اینکه نزدیک است، تضادی وجود ندارد؛ پس پاک است الله تعالی که در نزدیک بودنش، بالا و برتر است و با وجود بالا بودنش، نزدیک است.

اجابت و پذیرش او، بر دو نوع است:

دعا کننده، آنچنان مورد محبت پروردگار قرار دارد که در این آیه، هفت مرتبه خداوند تعبیر خود را برای لطف به او بکار برده است: اگر بندگان خودم درباره خودم پرسیدند، به آنان بگو: من خودم به آنان نزدیک هستم و هرگاه خودم را بخوانند، خودم دعاهای آنان را مستجاب می‌کنم، پس به خودم ایمان بیاورند و دعوت خودم را اجابت کنند. این ارتباط محبت‌آمیز در صورتی است که انسان بخواهد با خداوند مناجات کند.

- 1 - اجابت عام که دعای هرکسی را که چیزی از او بخواهد یا او را به قصد پرستش، صدا بزند، اجابت می‌کند. الله تعالی می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر: 60) «و پروردگار شما فرمود: «مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم».

دعای مسألت و درخواست، این است که بنده بگوید: بارالها! فلان چیز را به من بده یا فلان چیز را از من دور نما. این دعا را فاسق و نیکوکار، هر دو، می‌کنند و الله تعالی طبق حالت و به اقتضای حکمتش، دعای هرکس را که بخواهد می‌پذیرد. این گونه، جود و کرم الله تعالی و وسعت احسان او که بدکار و نیکوکار را در بر می‌گیرد، نمایان می‌شود.

از این رو، محض قبول شدن دعا، بر خوب بودن حالت دعاکننده دلالت نمی‌کند؛ مگر اینکه چیزی همراه او باشد که بر راستگویی و بر حق بودن او دلالت نماید. مانند دعای پیامبران برای قوم شان یا بر ضد آنها که الله تعالی، دعایشان را اجابت نمود و این، بر صداقت و محترم بودن آنها نزد الله دلالت می‌کند. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم بارها دعا کرد و مسلمان‌ها و دیگران، پذیرفته شدن آن را مشاهده نمودند و این، از نشانه‌های نبوت و صداقت ایشان بود.

همینطور بسیاری از مواردی که درباره پذیرفته شدن دعای اولیای الله، ذکر می‌شود، نشانه این است که آنها، نزد اوتعالی، محترم بوده‌اند.

- 2 - اما اجابت مخصوص، دارای چند سبب است؛ از آن جمله، دعای درمانده می‌باشد که در سختی و بلایی بزرگ گرفتار شده است؛ الله تعالی، دعای او را می‌پذیرد. چنانکه می‌فرماید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا» (النمل: 62) یعنی: «(آیا بُت‌ها بهترند) یا

کسی که به فریاد در مانده می‌رسد هر گاه او را به کمک طلبد؟ سبب پذیرفته شدن دعای در مانده، شدت نیازمندی او به الله و نهایت شکستگی وی و قطع شدن وابستگی به مخلوق است و از آنجا که رحمت الهی، تمام مخلوقات را بر حسب نیاز هایشان، تحت پوشش قرار داده، فردی که در مانده است، به طریق اولی رحمت الهی او را فرا می‌گیرد.

یادداشت (1):

حافظ ابن کثیر (رح) فرموده است: این که خدای متعال این آیه را به صورت دعا در بین احکام روزه آورده است «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» اشاره است به این که هنگام تکمیل عده یا در موقع افطار، در دعا تلاش به عمل آید؛ چون در حدیث آمده است: «إِنَّ لِلصَّائِمِ عِنْدَ فِطْرِهِ دَعْوَةَ مَا تَرِدُ» روزه دار در هنگام افطار دعایی دارد که رد نمی‌شود. و عبد الله بن عمر در موقع افطار می‌گفت: بار خدایا! به خاطر رحمتت که گنجایش همه چیز را دارد از پیشگاهت التماس می‌کنم مرا عفو کنی.

یادداشت (2):

ظاهر نظم جمله ی «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» چنان می‌رساند که آنها درباره ی الله متعال سؤال کرده اند و سؤال از ذات خدا نمی‌شود، بلکه سؤال از یکی از حالاتش می‌شود، پس عبارت «فَأَنِّي قَرِيبٌ» در جواب سؤال نشان می‌دهد که آنان از ناحیه ی دوری و نزدیکی سؤال کرده اند؛ مانند جواب های دیگر با قل شروع نکرده است؛ از قبیل و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» بلکه جواب را خود داده است. تا نشان دهد که بیش از حد به آنان نزدیک است، و نشان دهد که در نزد پرستشگر و جوینده حاضر است به طوری که اجابت دعوتش متوقف بر وجود واسط میان او و جویندگان نیست.

أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثَ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾

در شب روزهایی که روزه دار هستید، همبستری با زنانتان برای شما حلال شد. آنان برای شما لباسند و شما برای آنان لباسید. الله می‌دانست که شما (پیش از حلال شدن این کار) به خود خیانت می‌کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما در گذشت. اکنون (آزاد هستید که) با آنان همبستر کنید و آنچه را خدا (در این کار) برای شما مقرر داشته (از فضیلت، ثواب، پاکدامنی از حرام و فرزند شایسته) طلب کنید. و بخورید و بیاشامید تا رشته سفید از رشته سیاه برایتان روشن شود، باز روزه را تا شب کامل کنید، و در حالیکه در مساجد به اعتکاف نشسته اید با زنان مقاربت نکنید. این حدود الله است، پس به آن نزدیک نشوید. این چنین الله آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا پرهیزگار شوند.

(۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرفث»: کلمه جامعی است که شامل آن همه اموری می‌شود که شوهر از همسر خود برای ایشباع شهوت خود می‌طلبد اعم از همبستری و غیره. ولی در این آیه کنایه از همخوابگی، همبستری، زناشویی، ناسزا گفتن. «هن لباس...»: هر کدام از زن و شوهر

به منزله ی پوشش کامل یکدیگرند. «تَحْتَاوْنَ»: خیانت ورزیدید (به اعتبار گذشته) ستم کردید. «باشروهن»: با آنان همبستر شوید. «إبتغوا»: بخواهید، در خواست کنید. «الخیط الأبیض»: سپیده ی فجر که همچون رشته ی درازی در کناره ی افق و در سیاهی اواخر شب ظاهر می گردد، سپس منتشر می شود. «الخیط الأسود»: سیاهی و تاریکی شب که همچون رشته ای با سپیدی طلوع فجر در هم آمیخته است. «الفجر»: بامدادان، سحرگاهان. «من الفجر»: از صبح صادق، نه صبح کاذب. «أتموا»: تکمیل نمایید. «عاکفون»: اعتکاف کنندگان. «اعتکاف»: در شرع، ماندگاری در مسجد برای طاعت و نزدیکی به خداست. «حدود الله»: احکام و قوانین الله.

تفسیر:

«أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»: یعنی ای گروه روزه داران! زنان برای شما و شما برای زنان در وقت آمیزش، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، می‌باشید. یعنی نزدیکی و همبستری شما با زنان خود در شب ماه رمضان مباح شده است. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»: ابن عباس (رض) گفته است: آنها برای شما سبب آرامش اند و شما برای آنان سبب آرامش هستید.

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَحْتَاوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: الله تعالی دانست که شما در حق خودتان با آمیزش در شب‌های رمضان خیانت می‌کردید. نزدیکی کردن در صدر اسلام حرام بود ولی بعداً نسخ شد. بخاری از براء رضی الله عنه نقل کرده و گفته است: وقتی روزه ی ماه رمضان مقرر شد مسلمانان در تمام ماه رمضان با زنان خود نزدیکی نمی‌کردند، در آن میان مردانی بودند که به خود خیانت می‌کردند، تا الله متعال این آیه را نازل کرد: مفسران می‌نویسند که: اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که الله تعالی آمیزش‌کنندگان در شب‌های رمضان را خاین بر نفس‌هایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد.

شان نزول آیه:

امام بخاری (رح) از براء بن عازب (رض) روایت کرده است: أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در اوایل فرضیت روزه چنین بودند: هرگاه شخصی روزه می‌گرفت و قبل از افطار می‌خوابید، آن شب و روز بعد تا غروب اجازه غذا خوردن نداشت. قیس بن صرمه انصاری (رض) روزه بود، هنگام افطار نزد همسرش آمد و گفت: آیا اینجا خوردنی پیدا می‌شود؟ گفت: نه، ولی می‌روم برای غذا حاضر می‌کنم. چون قیس تمام روز کار کرده بود به دلیل خستگی زیاد خوابش برد همسرش آمد او را دید و گفت: دیگر از غذا خوردن نومید شدی، ظهر روز بعد از فرط ضعف بیهوش شد و صحابه جریان را به رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کردند. پس الله تعالی این آیه «أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ» رانازل کرد و مسلمانان بسیار خوشحال شدند. (بخاری 1915، ابوداود 2314، ترمذی 2968، احمد 295 / 4، دارمی 5 / 2، نسائی در «تفسیر» 43 و واحدی در «اسباب نزول» 92 همه از براء بن عازب (رض) روایت کرده‌اند). همچنان امام بخاری از براء بن عازب (رض) روایت کرده است: در اوایل فرضیت روزه مباشرت با زنان هم شب و هم روز منع بود، اما عده‌ای بودند که به خود خیانت می‌کردند. پس الله بزرگ این آیه «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَحْتَاوْنَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ» را نازل کرد. (صحیح بخاری 4508).

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ. فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ»: یعنی توبه ی شما را پذیرفت و از عمل شما صرف نظر کرد.

«فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: یعنی حالا در شب های روزه داری به منظور داشتن فرزند نه به خاطر ارضای هوس با آنان نزدیکی کنید.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»: یعنی تا طلوع فجر می توانید بخورید و بیاشامید.

امام بخاری از سهل بن سعد (رض) روایت کرده است: چون آیه: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ»، نازل گردید. و (من الفجر) هنوز نازل نشده بود. اشخاصی بودند چون اراده می کردند روزه بگیرند به پاهای خود تار سفید و سیاه می بستند و به خوردن و آشامیدن ادامه می دادند، تا زمانی که رنگ ها به خوبی مشخص گردد. پس الله تعالی (من الفجر) را نازل کرد. مسلمانان دانستند که مراد از خط سفید و سیاه روشنی صبح و تاریکی شب بوده است. (صحیح بخاری 1917، مسلم 1091، نسائی در «تفسیر» 42، بیهقی 215/4 از سهل بن سعد (رض) روایت کرده اند.

رشته سفید: سفیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنای افق منتشر می شود، نه صبح کاذب که مانند دم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی گرداند و فقط این صبح صادق است که خوردن و نوش و دیگر محظورات روزه را حرام می گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سفید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَهًا» (به هنگام روزه) سحری بخورید چون در سحری خوردن برکت است». صحیح بخاری (1932).

باید گفت که دین مقدس اسلام برای شناسایی زمان عبادت هایش معیاری را تعیین کرده است که به وسیله ی آن جهانیان در هر زمان و مکانی و در هر سطحی که از تمدن باشند بتوانند اوقات عبادات را بیابند. اسلام به جای مقرر نمودن وقت عبادت ها به وسیله ساعت ها آن را به وسیله ی آثاری مقرر می کند که در افق ها آشکارا دیده می شوند. «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»: تا غروب آفتاب از خوردن و آشامیدن و نزدیکی با زنان خودداری کنید.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنانکه در حدیث شریف آمده است. روزه گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هرکس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن یک یا چندین روز و شب از روزه با یکدیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی های رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. و «لَا تُبَاشِرُوهُمْ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ»: یعنی نه شب و نه روز مادام که در مساجد معتکف شده اید، با زنان نزدیکی نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص.

معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می‌گرداند. احکام اعتکاف را می‌توانید در کتب فقه به تفصیل دریابید.

جمهور علماء بر آنند که هر چند انگیزه بخش‌های جماع (زناشوی)؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد (مرد وزن) نه انجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. اما مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علماء إجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله‌ای از نوافل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و أصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده‌اند و با نذر نیز لازم می‌شود. همچنان علماء إجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. أبوحنیفه و شافعی و أحمد (رحمه الله علیهم) بر آنند که: أقل مدت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حد معینی ندارد.

« تَلَّكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (187) »: حدود: جمع حد است وحد در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری إطلاق گردید که خداوند متعال آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است.

یعنی از احکام مقررہ الهی تجاوز نکنید، این‌گونه الله تعالی آیات خود را خودش و بر زبان پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم برای مردم بیان می‌کند، باشد که تقوی پیشه کنند، زیرا احکام الهی باعث و پدیدآورنده تقوی است.

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «تَلَّكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا» « این ها حدودی هستند که خدا تعیین کرده است. پس نزدیک آنها نشوید.) می نویسد:

خداوند فرمود که از این حدود، عبور نکنید، بلکه فرمود حتی به آنها نزدیک نشوید. منظور این است که جایی که مرز معصیت از آنجا آغاز می‌شود، در کناره های آن

چرخیدن برای انسان خطرناک است. سلامتی در همین است که انسان از مرز دور قرار بگیرد، تا حتی از روی فراموشی هم قدم هایش آن سوی مرز قرار نگیرند. همین مطلب در حدیثی بیان شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن می فرماید: «لکل ملک

حمی و ان حمی الله محارمه. فمن رتع حول الحمی، یوشک ان یقع فیہ» در زبان عربی (حمی) به چراگاهی گفته می‌شود که امیر یا پادشاهی آن را برای عموم ممنوع قرار می

دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با به کار بردن این استعاره می فرمایند که «هر پادشاهی یک (حمی) دارد و (حمی) خدا مرزهایی هستند که الله به وسیله ی آنها حلال و

حرام و طاعت و معصیت را از هم جدا کرده است. جانوری که پیرامون چراگاه ممنوعه می چرد، ممکن است که روزی وارد منطقه ی ممنوعه شود. متأسفانه بسیاری از مردم

که از روح شریعت ناآگاه هستند، همواره اصرار دارند که پا به آخرین مرزهای مجاز بگذارند و بسیاری از عالمان و مشایخ نیز با تلاش فراوان برای این مقصود دنبال دلیل و

مدرک می گردند و آخرین مرزهای مجاز را به آنان می گویند، تا آنان همواره بر همان خط فاصل باریکی که آنجا فقط به اندازه ی تار مویی میان اطاعت و معصیت فاصله است قدم بگذارند. به همین دلیل است که بسیاری از مردم مبتلا به معصیت و حتی

گمراهی می شوند چرا که شناختن این خطوط مرزی باریک و کنترل کردن خود پس از رسیدن به آن کناره ها کار هر کسی نیست.

شان نزول آیه ی 187:

احمد، أبوداود و حاکم از معاذ پسر جبل (رضی الله عنهم) روایت می کنند که: مسلمانان

در شبهای ماه رمضان، پیش از آن که به خواب روند، می خوردند، می آشامیدند و با همسرانشان همبستر می شدند؛ اما وقتی به خواب می رفتند هر چند اوایل شب هم می بود و سپس در هر ساعتی از شب بیدار می شدند، از هر گونه مفطری، امساک می کردند، تا این که مردی انصاری، به نام قیس پسر صرمه (رضی الله عنه) که روز قبل نیز روزه دار بود، پس از نماز عشاء، بی آن که چیزی بخورد و بیاشامد، خوابید و تا صبح بیدار نشد و روز نیز سر مزرعه اش به کار پرداخت و در نیمه ی روز از هوش رفت. عمر (رضی الله عنه) شبی پس از افطار خوابید و سپس بیدار شد، با هم خوابه اش همبستر گشت. ناچار خدمت پیامبر رفت و مآوَق را بازگفت. خداوند (در جوابشان) این آیه را فر فرستاد. (بلی! این حکم و امثال آن در ازل، رقم خورده بود و هرگاه موردی مناسب پیش می آمد، خداوند حکم را صادر می فرمود).

یادداشت:

از شأن نزولها آیات متبرکه بر می آید، زمانیکه در سال دوم هجری روزه ی ماه مبارک رمضان بالای مسلمان فرض گردید، هر انسان مؤمنی آن گونه که اجتهادش او را وامی داشت و فهمش اقتضاء می کرد و آن را نزدیک ترین راه پرهیزگاری می دانست، روزه می گرفت.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (188) موضوع رشوه و خوردن مال حرام، به بحث گرفته شده است.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

و اموالتان را در بین خود بباطل (و ناحق) نخورید، و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به حاکمان (و قضات) ندهید؛ تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، درحالی که شما می دانید (این کار گناه است). (۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: اموال هم را به ناشایست و ناحق مخورید.
 «وَلَا تَدْلُوا»: (دلو): مکشانید. «و تَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»: به عنوان رشوه به حاکمان، داوران و قضات مدهید.

تفسیر:

کتاب سعادت بخش الهی در بسیاری از آیات متبرکه مردم را به طور جدی از آلوده شدن و نزدیک گشتن به مال حرام نهی فرموده است. طوری که می فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: هیچیک از شما نباید اموال یکدیگر را بنابر حرام و رشوت بخورد در حالی که شما بطلان چنین چیزی را و نهی که از آن صورت گرفته را می دانید.
 «وَلَا تَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (188)»: و اموالتان را به قضات به عنوان رشوت ندهید تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و تا به ستم و تجاوز و با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ بخشی از اموال مردم را بخورید، درحالی که خودتان هم خوب می دانید که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.
 ابن عباس (رض) می گوید: «این آیه کریمه ناظر بر شخصی است که بر زمه وی مالی

است، اما گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است».

شان نزول آیه مبترکه:

مقاتل پسر حیان می فرماید: این آیه در مورد منازعه ی امریء القیس پسر عباس کندي و عبدان پسر أشوع حضرمی نازل شده است که آنان بر سرزمینی اختلاف داشتند و فیصله را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند. امریء القیسی، خوانده (مدعی علیه) عبدان خواهان (مدعی) بود. خداوند این آیه را فروفرستاد. عبدان برنده شد و از نزاع دست کشید.

هكذا سعید پسر جبیر طی روایت فرموده است: میان امرء القیس و عبدان بر سرزمینی، کشمکش و اختلاف رخ داد. امریء القیس خواست سوگند یاد کند که آیه نازل شد.

از فواید حاصله در آیه مبارکه:

- تحریم خوردن مال دیگران به باطل و ناحق. باطل یعنی: هر چیزی که انسان حق تصرف و گرفتن آن را نداشته باشد.
- اهل سنت و جماعت به اتفاق می گویند: هر کس چیزی را که نامش «مال» است (خواه کم یا زیاد) به شیوه های ناروا و مزورانه دریافت نماید، فاسق و بدکار می گردد و بی تردید، چنین رفتاری حرام و نامشروع است و چنان کسی لیاقت قضاوت یا حکومت را - در هر رکنی از ارکان آن، چه کلی چه جزئی - ندارد.
- شارع کریم حریص بر حفظ مال مردم است، زیرا بوسیله مال امور دین و دنیای بندگان برپا می گردد چنانکه در سورة النساء می فرماید: «وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا» (النساء: 5). «و اموالتان را که الله (آن را) برای شما مایه قوام (زندگی) قرار داده است، به کم خردان مدهید».
- قاضی نظر به آنچه به وی ثابت و ظاهر می گردد حکم صادر می کند، لذا حکم قاضی حرام را حلال نمی گرداند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می آید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به گمان اینکه راست می گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه ای از آتش را به او داده ام. حال او آزاد است که آن را بگیرد یا رها کند» (صحیح بخاری 2458).
- آسانگیری شریعت بر حکام و قضات در اموری که میان مردم فیصله می کنند، چون حکم صادر شده از ایشان مطابق ظاهر حال خصوم و آشکار شدن دلایل و قراین می باشد، پس اگر حکم خلاف واقع صادر گردد گناهی بر قاضی نیست، زیرا وی در قضیه، اجتهاد و کوشش خود را بخرج داده و نظر به آنچه به وی ثابت گردیده حکم صادر نموده است. (بنقل از تفسیر کوثر).

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (189) درباره تقویم طبیعی و اشکال گوناگون ماه قمری و حقیقت نیکویی، به بحث گرفته شده است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ

مَنْ ظَهَرَهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

درباره هلالهای (ماه) از تو سؤال می کنند، بگو آنها بیان شناختن اوقات برای مردم است، و (خصوصاً برای تعیین وقت) حج است. و نیکوکاری آن نیست که که (مانند عهد جاهلیت در حالت احرام) از پشت خانه‌ها وارد منازل شوید و لیکن نیکی، نیکی کسی است که تقوی پیشه کند، و از دروازه خانه‌ها وارد آن شوید، و از الله بترسید (و کارها را بر عکس فرموده الله انجام ندهید تا کامیاب شوید. (۱۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الاهلة» (هل): جمع هلال، ماه نو، ماه. «مواقیت»: جمع میقات، زمان معین بدان شناخته و سنجیده می شود. ماه قمری، گاه شمار دقیق طبیعی است و مردم بدان وسیله، اوقات زراعت، خرید و فروش و امور تجاراتی، روزه داری و افطار، اوقات نمازهای پنج گانه، موسم حج و غیره را می شناسند و همچنین به خود ماه نیز، زمان و اوقات خود آن باز شناخته می شود. دو تا سه شب اول ماه. «هلال»: نام دارد و از آن پس، به آن «قمر»: ماه، گفته می شود. «ظهور»: جمع ظهر، پشت خانه ها، پشت بامها. «أبواب»: جمع باب، درها. «تفلحون» (فلح): رستگار می شوید.

تفسیر:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ»: یعنی ای محمد! از تو درباره ی حکمت حلال ماه نو سؤال می کنند که چرا اول باریک و به صورت یک خط دیده می شود و بعداً شکل دایره را به خود می گیرد و بعد از آن رو به نقصان می رود و باریک می شود و به حالت اولیه اش در می آید؟

«قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»: «ای محمد! درباره هلال‌های ماه از تو می پرسند، به آنها بگو: این هلال‌ها وقت‌نمای مردم است (در زمان به سر رسیدن قرض‌هایشان و در موسم روزه و نماز و افطار و عده زن‌ها) و مناسک حج (و سایر معاملاتی که مدت دراز دارد)».

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا»: یعنی نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد منازل خویش شوید طوری که در عهد جاهلیت چنان می کردید.

روایت شده که انصار وقتی به حج یا عمره احرام می بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه‌های خود وارد نمی شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا بر این باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد.

از جابر (رض) روایت است که فرمود: «قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می دانستند و در حال احرام از در وارد منازل می شدند، اما انصار و سایر عرب‌ها در حال احرام از در وارد منازل نمی شدند، در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در بستانی تشریف داشتند، از در بستان بیرون آمدند و مردی انصاری بنام قطبه بن عامر انصاری نیز با ایشان از در بیرون شد، گفتند: ای رسول الله! قطبه بن عامر انصاری مردی گنهکار است زیرا وی با شما از در بیرون شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از قطبه پرسید: چه چیزی تو را به این عمل واداشت؟ گفت: وقتی شما را دیدم چنین کردید من هم آن را انجام دادم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: من مرد سرسخت و حماسی هستم، آن مرد گفت: «البتة دین من و تو یکی است» و الله متعال این

آیه را نازل فرمود: «...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...» (البقرة: 189). «و نیکوکاری آن نیست که (در حال احرام) از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکوکار کسی است که تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در هایشان وارد شوید.».

الله تعالی و پیامبرش صلی الله علیه وسلم این رسم غلط و ناروا را مردود شمردند زیرا این کار هرگز نشانه نیکی نیست، بلکه نیکی آن است که بنده تقوی پیشه کرده و از الله بترسد؛ با ترک مخالفت وی و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر و از الله بترسید، باشد که رستگار شوید و از مجازات نجات یابید.

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى»: اما عمل صالح و درست آن است که شما را به خدا نزدیک می کند، و شما را از ارتکاب محارم بازمی دارد.

«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»: یعنی مانند مردم معمولی از در وارد منازل بشوید. برخی از مفسران می نویسند: در این آیه جمله «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» میان دو «تقوی» قرار گرفته است، شاید این رمز آن باشد که شناخت راه کار و ورود و خروج در امور، نیاز به تقوای فوق العاده دارد و کسانی که تقوای کمی داشته باشند باز هم بی راهه می روند.

شاید معنای آیه چنین باشد: مردم که درباره هلال از تو می پرسند، جوابی درخور فهم آنان بگو که این هلال راهی است برای شناخت زمان و نظم امور دینی. اما اگر می خواهید چگونگی تغییرات ماه را بفهمید، باید از راهش وارد شوید و مطالعه کنید و درس بخوانید. «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (189)»: و از خدا بترسید تا نیکبخت شوید و به رضایتش نایل آید.

بلی! قرآن کریم در آیات متعدد بر اطاعت و پیروی از حق و حقیقت و دوری از باطل تأکید داشته و بشارت رستگاری را به کسانی می دهد که همه سخنان را می شنوند و بهترین آن را انتخاب می کنند.

مسلمان باید با خرافات، عاقلانه مقابله کند و بهترین میزان جهت حفظ باورها و اعتقاد ناب، کتاب الله تعالی و سنت رسول الله ج است. از آنجا که اسلام دینی کامل و جامع است تا زمانی که قرآن کریم و دستورات پیامبر اکرم ج است، نباید به دنبال اوهام و خرافات برود.

شأن نزول این آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) می گوید: معاذ پسر جبل و ثعلبه پسر غنم انصاری گفتند: ای پیامبر! چیست که ماه در شبهای نخست، چون رشته ی باریک و کمانمانندی پدیدار می گردد، سپس هر شب مقداری بزرگتر و درخشانتر جلوه می کند تا به صورت بدر کامل در می آید، آنگاه به طور مرتب کاسته و باریک می شود تا همانند شبهای اول در خواهد آمد و چون خورشید، در یک حال، ثابت نمی ماند؟

براء در مورد سبب نزول: «ولیس البر...» می گوید: وقتی انصار، مراسم حج را انجام می دادند و بازمی گشتند، از در خانه ها وارد نمی شدند، از پشت بام ها به خانه می رفتند. مردی از انصار آمد و از در وارد خانه شد، انگار این رسم و فرهنگ در نظرش عیب بود. (روایت از بخاری و مسلم).

یادداشت:

چرا از پشت بام ها به خانه در می آمدند؟ زیرا چنان می پنداشتند، انسان که در إحرام است، باید تمام رسم و عادت پیشین خود را - از جمله ورد به خانه ها را - تغییر دهد. این هم ساخته و پرداخته ی خود آنان بود. خداوند نیز آنان را با این آیه بیدار کرد و آنان از آن شیوه ی ناپسند دست کشیدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (190 الی 195) در باره شیوه ی مبارزه در راه الله بحث بعمل می آید. **وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾** و در راه الله با کسانی که با شما می جنگند، جنگ کنید، و از حد تجاوز نکنید، که خداوند تجاوز گران را دوست نمی دارد. (۱۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قاتلوا في سبيل الله»: برای پیشرفت دین، در راه الله بجنگید. «وَلَا تَعْتَدُوا»: از دستور شرع تجاوز نکنید و آغازگر جنگ نباشید، زنان، کودکان و کهنسالان را نکشید. «المعتدين» (عدو): تجاوز کنندگان از قانون و فرهنگ و شریعت، جمع معتدی.

تفسیر:

در این آیه ضمن تصریح به ضرورت دفاع و مقابله در برابر تجاوز دیگران، یادآور می شود که در میدان جنگ نیز از حدود و مرزهای الهی تجاوز نکرده و متعرض مریضان، زنان، کودکان و سالمندانی که با شما کاری ندارند نشوید. قبل از دعوت آنان به اسلام، دست به أسلحه نبرید و شروع کننده جنگ نباشید و مقررات و عواطف انسانی را حتی در جنگ مراعات کنید. طوری که می فرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»: و با کفار به منظور اعلاى كلمه الله نه اغراض و أهداف دنیوی و جاهلی بجنگید و جز با کسی که با شما می جنگد، نجنگید و کسی که با شما صلح می کند یا معاهده ای منعقد می نماید و به موجب معاهده خود عمل می نماید نیز نجنگید.

چون این آیه کریمه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم با کسانی که سر جنگ با ایشان داشتند، می جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی شدند، دست نگه می داشتند تا اینکه آیه (5) از سوره «توبه» نازل شد و هدایت فرمود: (و چون چهار ماه: ذیقعه، ذی الحج، محرم، رجب، ماههای حرام حرام به سر آمد، آن گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید...). بعضی گفته اند: «و لا تعتدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علماء درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند متعال آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق (رض) روایت می کند: اولین آیه ای که در پاره صدر اذن جنگ نازل شد؛ آیه (39) از سوره «حج» بود: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ (الحج: 39). لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (190) از سوره «بقره» است.

«وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (190)»: یعنی شما جنگ با آنها را شروع نکنید؛ زیرا خدای متعال ستمگر و تجاوزگر را دوست ندارد.

واقعیت امر اینست که: جنگ مسلمانان، برای دفاع از خود و دین خداوند است، لکن هدف

دشمن از جنگ، خاموش کردن نور الله متعال؛ «لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (صف/8) و به تسلیم کشاندن مسلمانان است. «لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (سوره بقره/120).

از فحوای آیات متبرکه با تمام وضاحت بر می آید که دین مقدس اسلام راه های روشنی برای زمان آغاز جنگ و چگونگی انجام جنگ از لحاظ اخلاقی ارائه داده است. جنگ در زمان دفاع از خود، زمان حمله دیگر کشورها به کشور اسلامی و زمانی که دیگر کشورها به مسلمانان خود ستم روا دارند واجب است. جنگ باید به شکلی منظم، با اجتناب از صدمه رساندن به غیر نظامیان، استفاده از حداقل نیروی لازم، بدون وجود خشم و رفتار انسانی با اسرای جنگی صورت گیرد.

هدایت دین اسلامی همین است که: حتی در جنگ باید هم عدالت و حق رعایت نمود، زیرا در آیه مبارکه آمده است: «قَاتِلُوا... لَا تَعْتَدُوا» بارها قرآن کریم با جملهی «لَا تَعْتَدُوا» هدایت فرموده است که در انجام هر فرمانی از حدود و مرزها تجاوز نشود. متوجه باشید که؛ تنها حضور در جبهه معرکه سبب قرب الهی نیست، بلکه محبوبیت نزد پروردگار زمانی است که در جنگ عادل باشیم و حقوق را رعایت کنیم. فهم در جنگ، هدف باید فقط الله باشد، نه هوسها، تعصبها، غنائم، ریا و سمعه. حتی در دفاع از حق طبیعی خود، باید الله را در نظر گرفت. با آنکه آنان جنگ را علیه شما آغاز کردند و شما باید دفاع کنید، ولی باز هم «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» باشد.

شان نزول آیه 190:

واحدی از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم از زیارت کعبه منع شد و در عهدنامه‌ای مشرکان با او توافق کردند که اِمسال از حُدیبیه برگردد و سال آینده می‌تواند به زیارت کعبه بیاید. چون مدت معین پایان یافت، پیامبر و یارانش برای ادای عمره قضاء آماده شدند، در حالی که بیم داشتند فریش به تعهد خویش وفا نکنند و آنان را از ورود به مسجد حرام منع نماید و علیه آنها دست به حمله بزند، زیرا مسلمانان از جنگ در ماه حرام نفرت داشتند. پس الله متعال آیه: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (190) را نازل کرد. (واحدی در «أسباب نزول» 102).

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾

و آنان را (که از شرک و کفر و هیچ ظلمی باز نمی ایستند) هر کجا یافتید، بکشید، و از آنجا (مکه) که شما را بیرون کرده اند؛ آنها را بیرون کنید، و فتنه (کفر و شرک) از کشتن بدتر است. و با آنها در نزد مسجد الحرام جنگ نکنید، تا اینکه با شما در آنجا بجنگند، پس اگر (در آنجا) با شما جنگیدند، ایشان را بکشید، سزای کافران چنین است. (۱۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَيْثُ»: هر کجا. «تَقْتُلُوهُمْ»: بر آنان دست یافتید. «الْفِتْنَةُ»: ایتلا، شرک، مانع راه دین.

تفسیر:

این آیه مبارکه هدایت به قتل و اخراج مشرکان را از مکه صادر و دلیل آن را چنین بیان

می‌کند که آنان سالها شما را شکنجه و آواره کرده‌اند و شکنجه از قتل سخت‌تر و شدیدتر است. پس شما نباید در مبارزه و جنگ با آنها سستی نشان دهید. طوریکه می‌فرماید: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ»: هر جای که کفار را یافتید و بر آنان دست یافتید و قادر به کشتن آنها شدید، بکشید خواه در ماه‌های حرام باشد یا حلال. ملاحظه میشود که: دفاع عادلانه، منحصر به جبهه و جنگ نیست.

«وَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ»: یعنی همان طور که آنها شما را از مکه بیرون کردند، شما هم آنها را از وطن آواره و بیرون کنید. حق وطن، و دفاع و حمایت از حقوق انسانی مورد پذیرش ادیان ابراهیمی است.

«وَأَلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»: به آن‌ها طعم تلخ حرمان از امنیت و درد دوری وطن را بچشاندید چون فتنه، آزار و اذیتی که در حق مؤمنان به خاطر دین و ممانعت آنها از مسجد الحرام اعمال می‌دارند بسیار ضرر آلودتر از جنگ با آنها در ماه‌های حرام است. فتنه انگیز، مثل محارب است و باید به‌اشد وجه مجازات محکوم گردد.

در مورد اینکه چرا شکنجه از قتل سخت‌تر است؟ جواب واضح است که در در قتل، انسان از دنیا جدا ولی به آخرت می‌رسد، لکن در شکنجه، انسان نه به آخرت می‌رسد و نه از دنیا کام می‌گیرد.

«أَلْفِتْنَةُ»: یعنی: آنهاخواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگردانیدن تان به کفر و شرک است - سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند.

تعداد از مفسران می‌فرمایند: این آیه کریمه مقید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً» (التوبة: 36)، و نیز آیات «5، 123، 29» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشی‌شان مرتکب تجاوز نشوید.

ابن‌کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در اینکه آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقهاء بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هریک هم دلایل خود را دارند. (ملاحظه شود تفسیر المنیر 187/2).

«وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ»: در مسجد الحرام نظر به عظمت و حرمتی که دارد شما آغازگر جنگ نباشید بلکه بگذارید آنها شروع کنند و چون این کار را کردند یقیناً شروع کننده ظالم و ستمگار است و ایستادگی در برابر تجاوز آن‌ها واجب و ضروری می‌باشد.

حرم و مسجد الحرام مقدس است، اما خون مسلمانان مقدس‌تر؛ و درآیه مبارکه مسئله اهم و مهم مطرح است.

از فحوای جمله: «حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ»: بر می‌آید: همانگونه که در اصل جنگ نباید شما پیش دستی کنید، در شکستن مقدسات هم نباید شما پیش دستی نمائید.

«فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ»: یعنی اگر جنگ را شروع کردند، پس بر شما لازم است تا اذیت

آن‌ها را باز دارید و شمشیر را بر آنها از نیام بر کشید، یعنی شما می‌توانید به جنگ آنان برخیزید؛ چون آنها حُرمت حرم را زیر پا نهاده‌اند، و آغازگر شر، ستمگرتر است. «كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (191)»: این است جزای هر مجرم تجاوزگر تا که دین، ملت و شریعت محفوظ بماند و حق همیشه بلند باشد.

فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٢﴾

پس اگر (از شرک و جنگ) دست برداشتند (الله توبه آنها را قبول می‌کند) چون الله بسیار آمرزنده (و) مهربان است. (۱۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْتَهُوا»: از کفر دست کشیدند، دست بردار شدند و مسلمان شدند.

تفسیر:

«فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (192)»: یعنی اگر آن‌ها جنگ با مسلمانان را ترک کردند و از کفر و شرک دست برداشتند و مسلمان یا تسلیم شدند، از ستیز با آنان دست بردارید؛ یعنی مسلمانان باید آتش‌بس واقعی دشمنان را بپذیرند. ملاحظه میشود که اسلام، راه بازگشت را حتی برای کفار باز گذاشت است، یعنی هرگز با آن‌ها نجنگید؛ زیرا حالت آن‌ها متحول شده، اگر کفار واقعاً دست از فتنه و جنگ برداشته و ایمان آوردند، آنان را به کارهای قبل ملامت نکنید. زیرا خداوند متعال توبه پذیر است و بازگشت رجوع کنندگان را می‌پذیرد چنان‌چه این تعامل مایه سلامتی تمام کسانی است که به صلح و عدم تعرض می‌اندیشند.

یعنی خدایی که شما به او ایمان آورده‌اید، صفتش این است که اگر بدترین مجرم و گناهکار از نافرمانی و تمرد دست بکشد، او را هم می‌بخشد. همین صفت را شما در خودتان به وجود بیاورید. (تخلّفوا بأخلاق الله) جنگیدن شما برای انتقام‌گیری نباشد بلکه برای هموار کردن راه برای دین خدا باشد. تا زمانی که گروهی مانع راه خدا است، تنها تا آن زمان با آن بجنگید و هرگاه او از این کار دست برداشت شما هم از جنگیدن با آن دست بردارید.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٩٣﴾

و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای (چون شرک، بت پرستی و حاکمیت کفار) بر جای نماند و دین همه برای الله باشد (و مردم تنها الله را عبادت کنند)، پس اگر از کفر و شرک خود دست برداشتند (با آنها کاری نداشته باشید چرا که) روا نیست تجاوز مگر بر ظالمان (و ایشان از ظلم خود دست برداشتند). (۱۹۳)

تفسیر:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»: و با کسانی که با اسلام می‌جنگند و دست به بت‌پرستی می‌زنند بجنگید تا شأن و شوکت و غرورشان از بین برود و دولت، نیرو و قوتی نداشته باشند و نتوانند از طریق قدرت خویش به شما آزار و اذیت برسانند. «فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (193)»: راه برگشت و توبه بر هیچ کس و در هیچ شرایطی بسته نیست. حتی دشمن سرسخت نیز اگر تغییر مسیر دهد، خداوند او را مورد عفو قرار می‌دهد. طوریکه می‌فرماید: هرگاه مشرکان از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست تنها جنگیدن با آنانی رواست که با شما می‌جنگند. عکرمه

می‌فرماید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند». پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» «از جانب الله تعالی به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان بجنگم و جهاد کنم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جانیشان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با الله است». (متفق علیه).

این آیه دلالت بر لزوم صلح با کسی دارد که با مسلمانان صلح می‌کند چنانچه دلالت بر وفای به عهد با کسی که با آنها عهد می‌بندد نیز دارد.

در ضمن قابل یادآوری است که: هدف اسلام از جنگ، کشور گشایی و کسب غنائم یا انتقام گیری نیست، بلکه غرض از جنگ و جهاد در اسلام، برچیده شدن بساط شرک و کفر است. فتنه به معنای شرک، کفر، آزمایش و شکنجه آمده است. طوریکه با تمام وضاحت در آیه متذکره خواندیم که: اگر مشرکان دست از فتنه و قتال برداشتند، دیگر با آنها دشمنی و جنگ نخواهد شد. زیرا برخورد نظامی تنها باظالمین و متجاوزان است.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

(جنگ در) ماه حرام در مقابل (جنگ در) ماه حرام (جائز) است، (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). چونکه از بی‌حرمتی مقدسات قصاص گرفته می‌شود، پس هر کس تعدی و تجاوز کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده؛ بر او تعدی کنید، و از خداوند بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. (۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ»: ماه حرام در مقابل ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب. «الْحُرُمَاتُ»: جمع حرمت، آنچه که احترامش واجب است مانند: حریم خانواده، حریم حرمت اشخاص، حریم کعبه و... «قِصَاصٌ»: انتقام گرفتن، پیگیری، مساوات، مُمَاتِلَةٌ و صفی و فعلی با جانی. «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»: آنگونه که مورد تجاوز واقع شده آید، جواب دهید، جوابگو باشید. مقابله به مثل.

تفسیر:

قبل از اسلام در میان عرب‌ها، هر سال چهار ماه احترام خاصی داشت که در آن ماهها جنگ، حرام و ممنوع بود، سه ماه آنها پی در پی که عبارتند از ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم، و یکی هم ماه رجب که جداست. حتی یکی از علل تسمیه ماه ذی‌القعدة آن گفته‌اند که در این ماه قعود از جنگ لازم است.

اسلام این سنت را پذیرفت و در هر سال چهار ماه را آتش بس اعلام نمود، ولی دشمن همیشه در کمین است تا از فرصت‌ها سوء استفاده کند و چه بسا با خود فکر کند که چون مسلمانان در این ماهها موظف به رعایت آتش بس هستند، پس به آنها حمله کنیم. این آیه

می‌فرماید: اگر مخالفان شما در این چهار ماه به شما هجوم آوردند، شما نیز در برابرشان بایستید و در همان ماهها با آنان بجنگید و ماه حرام را در برابر ماه حرام قرار دهید. زیرا حرمت خون مسلمانان و حفظ نظام اسلامی از حرمت این ماهها بیشتر است، و هرکس حرمت‌ها را شکست باید مورد قصاص قرار گیرد. سپس به عنوان يك قانون کلی می‌فرماید: هرکس به شما تجاوز کرد، به همان مقدار به او تعدی کنید. و تقوا داشته باشید و بیش از مقدار لازم قصاص نکنید و بدانید که خداوند با متقین است.

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ»: اگر با شما در ماه‌های حرام جنگیدند شما نیز با آنها در ماه‌های حرام بجنگید؛ زیرا کسی که مرتکب کار حرامی شود مطابق آن عذاب می‌گردد؛ به عنوان مثال اگر کسی بکشد کشته می‌شود و اگر زخمی کند زخمی می‌شود و اگر مالی را بدزد از مالش به همان مقداری که دزدیده مصادره می‌گردد، چون عدالت چنین چیزی را ایجاب می‌کند.

(بنابا به قولی: ماه حرام همان ماهی است که در آن وارد مکه شدید در مقابل آن حرامی که از ورودتان به آن جلوگیری کردند و آن زمانی بود که کفار در سال صلح حدیبیه و در ماه ذی القعدة از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری به عمل آوردند.)

مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هرکس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصراً از وظایف حکام می‌باشد.

باید گفت که: که دین اسلام، دین تجاوز و تعدی نیست، ولی تعدی و تجاوز دیگران را نیز نمی‌پذیرد، هدایت همیشگی شرعیت اسلامی همین است که: حتی در برخورد با دشمنان، عادل باشیم. طوری که می‌فرماید: «فَمَنْ اِعْتَدَى عَلَيكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدَى عَلَيكُمْ»: و هرگاه کسی بر شما تجاوز کند، هیچگاه از این تجاوز دست برنمی‌دارد مگر اینکه با او معامله بالمثل کنید ولی در این جنگ مراقب خدای خود باشید و هیچگاه شما آغازگر جنگ نباشید و جز با کسانی که با شما می‌جنگند نجنگید؛ ابن‌کثیر می‌گوید:

«خداوند متعال حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد.»

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (194)»: رعایت تقوا حتی به هنگام جنگ، از اصول تربیتی دین مقدس اسلام است، پس باید در تمام اعمال و رفتار خود خدا را در نظر بگیرید و یقین بدانید پیروزی و تایید خدا در دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است. یقین داشته باشید: اگر در جنگ از مرز عدالت خارج نشوید، از امدادهای الهی نیز برخوردار خواهید بود. و گمان نکنید عدالت و تقوا پیروزی شما را به تأخیر می‌اندازد.

شأن نزول آیه 194:

ابن جریر از قتاده روایت کرده است: نبی کریم و یارانش در ذی القعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) با قربانی‌هایشان به قصد عمره رهسپار مکه شدند و تا حدیبیه پیش رفتند، اما مشرکان سد راه ایشان قرار گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و سلم طی صلحنامه‌ای با آنان قرار گذاشت که امسال از همین جا به مدینه برگردد و سال آینده به زیارت مسجدالحرام بیاید، (و سه روز در مکه به سر برد و دوباره خارج شود و هیچکس از اهالی مکه را با خود نبرد. در آن سال مسلمانان قربانی‌های خود را در حدیبیه سر بریدند و موی سر خود

را تراشیدند و یا کوتاه کردند.) چون موعد حج سال آینده فرا رسید، پیامبر و یارانش از مدینه به قصد عمره حرکت کردند و در ذی القعدة وارد مکه شدند و سه شب در آنجا باقی ماندند. زمانی که مشرکان او (را از ورود به مکه مانع شدند بر او فخر فروشی کردند، پس ایزد تعالی در برابر این عمل آن‌ها پیشوای بشریت را دقیقاً در همان ماهی که مشرکان سد راة او قرار گرفته بودند وارد مکه ساخت. و در این باره خدای بزرگ «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» را نازل کرد. (با شواهدش حسن صحیح است. طبری 3139 از قتاده و طبری 3140 از قتاده و مقسم و طبری 3137 از مجاهد و طبری 3141 از سدی و طبری 3143 از ربیع بن انس به قسم مرسل و طبری 3144 از ابن عباس روایت کرده است.)

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٥﴾

و در راه خدا انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید، و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»: به خاطر خودداری از هزینه‌ی جهاد و یا ترک آن، خود را در معرض نابودی قرار ندهید؛ چون دشمن بر شما ظفر می‌یابد.
«لَا تُلْقُوا»: نیندازید. «آیدی»: جمع ید، دستها. «التهلکه»: در این جا، ترک جهاد و جنگ است. «أَحْسِنُوا»: با اسیران نیکی کنید و در هزینه کردن در راه جهاد خودداری نورزید.

تفسیر:

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»: اموال خود را در راه اعلای کلمه الله و نصرت دین انفاق کنید و بخل را در انفاق نشان ندهید که مبادا خود نابود شوید و دشمنان بر شما چیره گردند، یعنی اگر چنین نکنید کفار تقویت می‌شوند و بر شما تسلط پیدا می‌کنند و هلاکتان می‌نمایند. بنابراین هر کسی که جهاد در راه الله متعال و انفاق مال در این راه را ترک کند در واقع خود را در معرض هلاکت قرار داده است.
«وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ(195)»: بر شماست تا اعمال خود را با إخلاص و متابعت پیامبر صلی الله علیه وسلم و إحسان از طریق مصرف مال و گفتن سخن نیکو و ایتقان در عمل نیکو بسازید و حق تعالی کسانی که در اعمال خود نیکی می‌کنند را دوست دارد.

هدف از خرج کردن در راه الله، فداکاری مالی در راه سعی و تلاش برای پیاده کردن دین خدا است. منظور آیه این است که اگر برای سربلندی دین خدا اموالتان را خرج نکنید و منافع شخصی خویش را از آن عزیزتر بدارید، این کار، هم در دنیا و هم در آخرت موجب هلاکت شما خواهد شد. در دنیا در برابر کافران مغلوب و ذلیل خواهید شد و در آخرت نیز خدای بلندمرتبه شما را سخت مورد مؤاخذه قرار خواهد داد.
قابل یادآوری است که: پنج آیه پی در پی، مسلمانان را به دفاع از دین و مقابله با کفار فرخواند، این آیه پایان آن را با انفاق و احسان تمام کرده است.

شان نزول آیه 195:

بخاری از حذیفه (رض) روایت می‌کند: این آیه در باره انفاق و بخشش در راه خدا نازل

شده است (صحیح است). بخاری 4516 و طبرانی در «معجم اوسط» 1745 روایت کرده (أند).

ابوداود، ترمذی به قسم صحیح، ابن حبان، حاکم و غیره از ابویوب انصاری روایت کرده اند: وقتی که خداوند متعال اسلام را نیرومند و عزیز گرداند و یار و یاور فراوان یافت، عده‌ای از ما نهانی باهم گفتند: بدون شک دارایی ما ضایع شد، زیرا خدا خودش اسلام را عزت داد. اگر ثروت خود را نگاه می‌داشتیم، آن اموال تلف شده در چنین زمانی حال ما را نیکو می‌گرداند. پس خدا برای رد آن پندار و گفتار ما «وَأَنْفُقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» را نازل کرد که اشاره‌ای است بر این که حفظ مال و عدم انفاق آن برای تهیه وسایل جهاد و صرف آن برای تن‌پروری و ترک جهاد مایه هلاکت می‌شود. (صحیح است). ابوداود 2512، ترمذی 2972، نسائی در «تفسیر» 48 و 49، طیالسی 599، ابن حبان 4711، حاکم 84 / 2 و 275، ابن عبدالحاکم در «فتوح مصر» ص 269 - 270، جصاص در «أحكام» 1 / 326 و 327، طبری 3179 و 3180، طبرانی 4060، بیهقی 45 / 9 و واحدی در «أسباب نزول» 107 از چند طریق از یزید بن ابوحبیب از أسلم ابوعمران از ابویوب انصاری روایت کرده (أند).

(ما به قسطنطینیة در سرزمین روم برای جهاد و پیکار رفته بودیم، روزی سپاه بزرگی از رومیان در برابر ما صف آرایی کردند و ما نیز مثل آنان بلکه قویتر به آرایش جنگی پرداختیم، در آن حال مردی از سپاه اسلام به صفوف آنان یورش برد و در آن نفوذ کرد و دوباره به سوی ما برگشت و به آواز بلند مسلمانان را به انجام چنین فداکاری‌ها تشویق نمود. گروهی گفتند: خودش را به هلاکت افکند. آنگاه صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابویوب انصاری گفت: ای مردم شما این آیه را چنین تأویل می‌کنید، این آیه در باره ما گروه انصار نازل شده است.) (أبو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشاپوری، مستدرک، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، سال 1411، ج 2، ص 302). (ابویوب انصاری همواره در زیر سایه پرچم اسلام به جهاد و پیکار ادامه داد تا در سرزمین روم و در سال 52 هـ ق به شهادت رسید و در آنجا دفن شد).

109- طبرانی با سند صحیح از ابوجبیر بن ضحاک (رض) روایت می‌کند: انصار آنچه خدا خواسته بود از دارایی خود صدقه می‌دادند و بخشش می‌کردند. سالی دچار قحطی شدند و از انفاق در راه خدا خودداری کردند. الله متعال آیه: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» را نازل کرد.

- وهمچنان به سند صحیح از نعمان بن بشیر روایت کرده است: مردی گناهی را انجام می‌داد و می‌گفت: هرگز مورد آمرزش قرار نخواهم گرفت. بنابراین، خدای بزرگ «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» را نازل کرد (طبرانی در «معجم اوسط» 5668 و واحدی 106 از حماد بن سماک بن حرب از نعمان بشیر روایت کرده (أند).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی بعد از اینکه احکام روزه، ماههای حرام، مسجدالحرام جهاد و جنگ در آن ماهها، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (196 الی 203) موضوعاتی احکام حج و عمره مورد بحث قرار داده میشود.

وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آدَى مِنْ رَأْسِهِ

فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمُنْتُمْ فَامْنُوا بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾

و حج و عمره را برای الله به اتمام برسانید، و اگر باز داشته شدید (بوسیله دشمن یا مریضی و غیره) پس آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و آنگاه از احرام بیرون شوید) و سرهای خود را نتراشید تا وقتی که قربانی به جایگاهش برسد، و اگر کسی از شما مریض بود، و یا ناراحتی در سر داشت. (وناچار شود در حال احرام سر خود را بتراشد) پس فدیة دهد از (قبیل: سه روز) روزه یا صدقه (خوراک دادن به شش مسکین) یا قربانی کردن گوسفندی (که میان فقرا تقسیم شود). پس هنگامی که در امان بودید، هر کس از عمره بهره مند گردد؛ سپس (اعمال) حج را آغاز کند، آنچه از قربانی (برای او) میسر شد (ذبح می کند) و هر کس نیافت سه روز در (ایام) حج و هفت روز هنگامی که باز گشتید روزه بگیرید. این ده روز کاملی است. این (حج تمتع) برای کسی است که خانواده او اهل مسجدالحرام نباشد. (یعنی ساکن مکه نباشد). و از الله بترسید و بدانید که الله عقوبت سخت دارد. (۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتموا»: مراسم حج را کامل کنید. «حج»: در اصل به معنی قصد و در شریعت قصد خانه خدا است برای اعمال به خصوصی. «احصرتم»: به خاطر مریضی یا دشمنی منع شدید،

محاصره شدید، دشمن نگذاشت. «استیسر»: فراهم شد، دست داد. «وَلَا تَحْلُقُوا» (حلق): نتراشید، تحلل نکنید. «رُءُوسِكُمْ»: سرهای خود را. «حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ» : تا هدی و قربانی به قربانگاه خود می رسد. «اذی»: ناراحتی، آزار. «صَدَقَةٌ»: خوراک دادن به شش نفر از نیازمندان.

«نُسُكٍ»: ذبح گوسفند، وجه تسمیه اش این است که از شریف ترین عباداتی به شمار می آید که مؤمن را به پروردگارش نزدیک می کند. «الْهَدْيِ»: گوسفند یا هر چهارپای خوردنی که در مراسم حج برای ذبح به مکه گسیل می شود و گوشت آن به مصرف نیازمندان می رسد.

حج:

حج، در میان مردم عرب جاهلی و از زمان ابراهیم و اسماعیل (علیهماالسلام) معروف و مرسوم بود. اسلام نیز پس از زدودن شرک و آلودگیهایش، آن را نگه داشت، برخی مناسک را بر آن افزودند، در سال ششم هجری حج بر مسلمانان واجب گشت و نخستین حج مسلمانان به سرپرستی و امیر حاج ویا حجاج بودن ابوبکر - رضی الله عنه - در سال نهم هجری اتفاق افتاد. حضرت نیز در سال دهم ه. ق. مراسم حج را به جای آورد و در همین سال ابوبکر به مشرکانی که برای حج آمده بودند، اعلام کرد، از امسال به بعد هیچ مشرکی حق طواف کعبه را نخواهد داشت. (سورة توبه/28).

مسلمانان از آن تاریخ، پیوسته با دل مالامال از شوق و شادی و بزرگداشت خانه ی خدا، از هر مکان دور و نزدیکی، هر سال - با شتاب و بی صبرانه - به حج می رفتند، پرچم ایمان، فرایشان می گرفت، با صدای بلند به تلبیه (لبیک گفتن: اللهم لبیک لبیک لک

لیبک... می پرداختند، خاشعانه و پاکدلانه خود را از بدیها و تیرگیها پاک می کردند، با آب زمزم و ایمان، خود را شستشو می دادند، در صفهای به هم فشرده و حرکات جمعی، یکی می شدند و به جانب مساوات و هماهنگی رهسپار می گشتند، تفرق و جدایی را از میان فرمانروا و فرمانبر، ثروتمند و فقیر، زیردست و زیردست کنار می زدند، از ظواهر آراسته ی دنیوی سبکبار و سبکبال می گشتند و از هر سوی جهان می آمدند و همچون کنفرانس سالانه ی حج، کنفرانس اجتماعی تشکیل می دادند.

تفسیر:

درشان نزول این آیه مبارکه آمده است که: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره ام به چه چیز دستور می دهید؟ پس نازل شد: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»: هر کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. یعنی آن دو را تمام و کامل با ارکان و شروط به خاطر رضایت خدای متعال انجام بدهید.

بعضی از علماء فرموده اند: به اتمام رساندن حج و عمره این است که هر یک از آن دو مستقلاً و به تنهایی به جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و یا حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماه های حج آداء شود.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حج و عمره عبارت است از: آدای آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون اینکه چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با آدای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با إخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی آید؛ قید «اتموا» بیانگر این نیز هست که مسلمانان، آدای مناسک حج و عمره را عملاً در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس الله متعال فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می نامند».

«فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»: هرگاه از اتمام حج یا عمره منع شدید یعنی «و اگر محصر شدید»؛ محصر به کسی اطلاق می گردد که بعد از بستن احرام به دلیل مریضی یا وجود دشمن یا علت های دیگری در مسیر راه، از ورود به مکه مکرمه منع می شود، بلی! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ آنچه از شتر یا گاو یا گوسفند که میسر است قربانی کنید، و به خانه کعبه اهدا شود تا برای رضایت الله تعالی در مکه ذبح شده میان فقرا ی مکه تقسیم شود. حسن بصری می فرماید: «بالاترین هدیه شتر، اوسط آن گاو، و کمترین آن گوسفند است».

«وَلَا تَحْلِفُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»: و تا زمانی که قربانی به محل قربانگاه نرسیده سر خود را نتراشید (کوتاه کردن موی) یعنی: خود را حلال نسازید. این خطاب است به همه کسانی که احرام بسته اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی کنند - اگر با خود قربانی ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند.

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ»: یعنی ای کسانی که در احرام به سر می برید! اگر هر یک از شما مریض بود به طوری که مو برایش زیان آور باشد و از این رو مو را بتراشد، یا از ناحیه ی سر آزاری از قبیل شپش

و سردرد داشته باشد، و ناچار شود در احرام سر را بتراشد، بر او واجب است فدیة بدهد؛ یعنی یا سه روز روزه بگیرد یا سه صاع غذا به شش نفر مسکین بدهد یا حیوانی را، حداقل گوسفندی ذبح نماید.

در شأن نزول این جزای آیه مبارکه «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا» امام بخاری از عبدالرحمن بن اصفهانی از عبدالله بن معقل روایت می‌کند که در مسجد کوفه از کعب بن عجره (رض) درباره این قول الله: «فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ» پرسیدم. فرمود: «مرا برداشته نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: نمی‌دانستم رنج و سختی تا این حد ناتوانت ساخته است، آیا می‌توانی گوسفند پیدا کنی؟ گفتم: نه، فرمود: پس سه روز روزه بگیر و یا شش مسکین را غذا بده برای هر مسکین نیم صاع و بعد سرت را بتراش، به همین سبب این آیه نازل شد که نزول آن مشخصاً برای من، و حکم آن بر تمام شماست.» (متفق علیه) صاع: چهار مد است که نزد حنفی ها (2900) گرام و نزد جمهور (2751) گرام می‌باشد. مد: (675) گرام است.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ»: پس چون از بیم دشمن در امان شدید، یا از مریضی شفا یافتید، «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»: لذا به علت مریضی، یا بیم از دشمن، یا به علت محصر شدن، از به اتمام رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ پس هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماه‌های حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که اینرا اصطلاحاً حج تَمَتُّع می‌نامند - برحاجی متمتع لازم است هرآنچه میسر باشد، در مکه قربانی کند تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجودآمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح نماید، «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ» پس کسی که به سبب نداشتن مال، قربانی‌ای نیافت، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی، باید در ایام حج سه روز، روزه بگیرد، از هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجه). و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه‌گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه برای حاجی مکروه است و هفت روز پس از بازگشتن به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرید، «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»: یعنی این ده روز کامل ثواب و پاداش ذبح را بدون کم و کاست می‌دهد.

تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماه‌های حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می‌گیرد که بهره‌گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این حج تمتع» برای کسی است که اهل مسجد الحرام نباشد «یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی‌ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی (رحمه) بنابراین، اهل مکه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در

واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیاز به این رخصت دارند، چرا که مشقت‌های سفر را تحمل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (196)»: توجّه به تقوا، در انجام فرمان‌های الهی مطرح است. یعنی از خدا بترسید، او امرش را انجام دهید و از منہیات او اجتناب ورزید، و بدانید آنانی که از دستوراتش سرپیچی می‌کنند، کیفر سخت دارند. طوریکه یادآوری شدیم اعمال حج، قبل از اسلام به نحو دیگری بوده است. لذا قرآن بر مراعات این تغییرات تأکید نموده است، و فرمود: «أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» برای کسانی که در احکام حج تغییری دهند، مجازات شدیدی است.

فحواى این آیه مبارکه میرساند که: که خود شخص باید حج و عمره خود را به اتمام برساند، و جائز نیست که شخص دیگری را وکیل بگیرد و بگوید: تو وکیل یا نائب من هستی در وقوف در عرفه، و یا مبيت در مزدلفه، و ایام تشریق و یا رمی جمره و یا طواف و سعی و سایر مناسک، درحالی که خودش در مراسم حج حضور دارد.

- همچنان وکیل گرفتن در رمی جمرات بدون عذر شرعی کاری ناجائز است. چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به ام المؤمنین سوده (رض) اجازه توکیل نداد بلکه دستور فرمودند؛ قبل از ازدحام مردم جمرات را رمی کند.
- دادن کفارات گناهان و اشتباهات، انسان را از عقوبت الهی نگاه می‌دارد.
- بیان یسر و آسانگیری اسلام بر بندگان در امور دنیوی و اخروی. در واقع دین اسلام بر آسانی و سهولت بنا نهاده شده است؛ چنانکه رسول اکرم ج می‌فرماید: «در دین آسانی است، و کسی که با دین به مقابله بر خیزد و سختگیری کند ناکام و مغلوب می‌گردد.» (متفق علیه). (بنقل از تفسیر کوثر تفسیر سوره فاتحه و بقره، قریب الله مطیع)

مختصری از مناسک حج:

ارکان حج، عبارتند از: 1- بستن إحرام همراه نیت، 2- وقوف عرفات (وقوف بر تپه عرفات) اگرچه یک لحظه باشد، از زوال آفتاب در ظهر روز نهم ذیحجه تا طلوع فجر روز عید، 3 - طواف الافاضه یا طواف رکن، پس از ذبح قربانی روز عید، 4 - سعی بین صفا و مروه، زمان آن پس از طواف القدوم، خواهد بود، اگر نه پس از طواف الافاضه، 5 - حلق یا تقصیر، 6 - رعایت ترتیب در بین مهمترین ارکان یاد شده. ترک هر کدام از اینها حج را باطل می‌کند و با دادن فدیة جبران نمی‌شود.

واجبات حج (ابعاض حج)، عبارتند از: 1 - ابتدای إحرام از میقات (مکانی و زمانی). 2- مبيت مانند شب در مزدلفه: وقت آن، پس از بازگشتن وقوف عرفات است که نماز مغرب روز عرفه را به مزدلفه می‌برد و شب در آنجا می‌ماند، 3 - مبيت در منی در شبهای ایام التشریق، 4- رمی جمرات ثلاثه یا سه جمره... 5 - طواف الوداع، پس از پایان تمام مراسم و مناسک است. ترک هر کدام از اینها با دادن فدیة جبران خواهد شد. قابل یادآوری میدانم که: که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران: 97)، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق (رض) بود، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک رابه‌جای آوردند. همچنین آن حضرت ص در تمام عمرشان

چهار عمره زیر را به جای آورده اند که همه آنها در ماه ذی القعدة بود:

- 1 - عمره حدیبیه، در ذی القعدة سال ششم.
 - 2 - عمره قضاء، در ذی القعدة سال هفتم.
 - 3 - عمره جعرانه، در ذی القعدة سال هشتم.
 - 4 - عمره همراه با حج، در ذی القعدة سال دهم.
- در حدیث شریف آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجی است که همراه با من انجام شده باشد».

باید دانست که: علماء در فرضیت حج اتفاق نظر، ولی در فرضیت عمره اختلاف نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حج فرض است. اما مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حج «قران»، تمتع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن را می‌گویند و حنبلی‌ها بر آنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعریف افراد، تمتع و قران به اجمال این است:

- 1 - حج افراد: احرام بستن فقط برای حج، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به‌تمام رساندن حج است.

- 2 - حج تمتع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماه‌های حج از میقات، سپس احرام بستن برای حج از مکه مکرمه.
- 3 - حج قران: آن است که شخص برای حج و عمره با هم یکجا احرام ببندد، یابه یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماه‌های حج - داخل گرداند.

خواننده عزیز!

در آیه مبارکه (197) خداوند متعال زمان حج را بیان میدارد:

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾

(برای ادای) حج در ماههای معلوم و معینی است، پس کسی که در این ماهها حج را (بر خود) فرض گرداند. (باید بداند که) در حج آمیزش جنسی و گناه و جنگ و جدال در ایام حج جائز نیست (زیرا اینها منافی حج اند) و هر چه می‌کنید از کارهای نیک الله آن را می‌داند، و (در سفر حج با خود) توشه بگیرید، و بهترین توشه پرهیزگاری است و از (عذاب) من بترسید ای صاحبان خرد. (197)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَفْتٌ»: هم صحبتی و معاشرت منجر به همبستر شدن. «فُسُوقٌ»: گناه، نافرمانی، سرپیچی. «جدال»: ستیزه، مجادله.

تفسیر:

در عبادات اسلامی، زمان نقش مهمی را دارا می‌باشد طوری که می‌فرماید: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ»: یعنی زمان و وقت ادای حج عبارت است از ماه‌های که برای مردم معلوم و معروفند و آنها عبارتند از شوال و ذی القعدة و ده روز (ذی الحجه).

به رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علماء، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته اند: إحرام بستن برای حج قبل از ماه‌های معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماه‌ها إحرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند.

«فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ»: هر کس در این ماه‌ها، به اعمال حج شروع کرد؛ با إحرام بستن در ظاهر، با نیت حج در باطن، و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانیده است.

«فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»: وقتی به اعمال حج شروع کردید، پس در آن «رفت» مقاربت جنسی و سخن گفتن و لو به کنایه، درباره آمیزش با زنان جایز نیست. و نه فسوق است، یعنی خارج شدن از حدود شرع، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصاً در حال إحرام، حرام است، - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در إحرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته اند: فسوق؛ به معنای دشنام دادن است. همچنان در حج جدال یعنی مجادله کردن با کسی و به خشم آوردن و به ستیزه واداشتن کسی جایز نیست. بناً محیط و فضای با صفای حج و مگه را نباید با ارتکاب گناه و کدورت آلوده نمود.

« وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»: و هر کار خیری نئیکی را که انجام می‌دهید الله آن را می‌داند و برای سفر حجتان توشه بگیرید. امام بخاری و دیگران از ابن عباس ب روایت کرده‌اند: اهل یمن که به حج می‌آمدند، توشه و مصارف راه با خود بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. پس «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» نازل شد. (صحیح بخاری 1523، ابوداود 1730 نسائی در «سنن کبری» 11033).

شان نزول آیه:

امام بخاری و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: اهل یمن که به حج می‌آمدند، توشه و مصارف راه با خود بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. چگونه ما به حج خانه پروردگارمان رفته و قصد او را می‌کنیم، اما او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی‌مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زاد و برگی به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می‌کنیم. لذا خداوند متعال که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود:

وآیه: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» نازل شد. (صحیح بخاری 1523، ابوداود 1730 نسائی در «سنن کبری» 11033).

«وَ اتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (197)»: بهترین توشه برای سرای آخرت، تقوی است و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد، پس ای خردمندان! از من پروا کنید و کاری نکنید که سبب خشم گردد.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم که: در زمان جاهلیت توشه برگرفتن برای سفر حج یک کار دنیایی شمرده می‌شد و از یک انسان مذهبی توقع می‌رفت که بدون همراه داشتن اسباب دنیا به سوی خانه ی خدا حرکت کند. در این آیه باور غلط آنان مورد تردید

قرار گرفته و به آنان گفته شده است که توشه برنگرفتن به هیچ وجه کار خوبی نیست. نیکی واقعی خوف خدا و پرهیز از نافرمانی او و پاکیزه بودن زندگی است. مسافری که اخلاقش را درست نمی کند و از الله نمی ترسد و کار بد انجام می دهد و تنها با همراه نبودن توشه ی راه خود را فقیر و زاهد جلوه می دهد به وجه کار خوبی نکرده است و این کارش هیچ فایده ای ندارد. هم در نگاه الله و هم خلق خدا ذلیل خواهد شد و هم آن کار مذهبی خویش را که برای آن سفر می کند در معرض اهانت قرار می دهد. اما مسافری که قلبش پر از خوف خدا باشد و اخلاقش درست باشد هم در نگاه خدا عزت خواهد داشت و هم در نگاه خلق خدا محترم خواهد بود، گرچه جعبه ی توشه اش پر از خوراکی باشد.

- الله متعال فریضه حج را تعظیم نموده و شأن آن را بزرگ داشته است، لذا سه ماه را بنام ماه های حج نامیده در حالی که مراسم حج جز چند روزی بیش نیست، تا مردم در فضای امن و امان به ادای حج آمادگی بگیرند و راهی مکه معظمه گردند. به همین خاطر ایام ماقبل الحج بیشتر از ایام مابعد الحج است، یعنی دوماه و هفت روز قبل از حج، و هفده روز بعد از حج ادامه یافته و سه ماه حج تکمیل می گردد. تا حاجی بعد از

انتهای مراسم حج هرچه زودتر به وطنش بازگردد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾

گناهی بر شما نیست که (در ایام حج با خرید و فروش) از فضل پروردگارتان (روزی) طلب کنید، و هنگامی که از عرفات کوچ کردید؛ خدا را نزد مشعر الحرام (مزدلفه) یاد کنید، و او را یاد کنید همچنان که شما را هدایت کرد، و اگر چه پیش از آن از گمراهان بودید. (۱۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنَاحٌ»: گناه. «آن تبتغوا فضلاً»: خواهان خیر و برکت در موسم حج می باشید.

«فَضْلًا»: رزق و روزی، بخشش و عطا، سودجویی از راه داد و ستد و بازرگانی.

«أَفَضْتُمْ»: بازگردید، سریع سرازیر شدید.

«عرفات»: مکانی که حاجیان روز نهم ذی الحجه (روز عرفه) در آن جا لبیک گویند و دعاخوانان به سر می برند و پس از نماز ظهر و عصر به سمت مُزدلفه رهسپار می شوند. وجه تسمیه ی عرفه - شاید - این است که حاجیان در آن جا، یکدیگر را می شناسند. (حجرت/13). «فاذکروا الله»: پس از مبيت (شب را به سر بردن) در مزدلفه، لبیک گویند، تهلیل کنان، ادعیه خوانان و ثنا گویند، خدا را یاد کنید. ذکر - در این جا - شامل این چهار مورد است. «المشعر الحرام»: کوهی است در آخر مزدلفه به نام «قزح» وجه تسمیه ی مشعر، بدین سبب است که از آثار، علایم و شاخصهای عبادت به شمار می آید.

«شعائر»: علایم و به دلیل آرج و احترامی که مشعر دارد، به حرام موصوف گشته؛ زیرا کار زشت و منهی عنه در آن، سخت حرام است. مشعر الحرام، در مزدلفه، در مسیر عرفات به سوی قربانگاه منی است.

تفسیر:

در شأن نزول این آیه مبارکه، امام بخاری از ابن عباس ب روایت کرده است که: «عُكَاظُ»، «مَجَنَّهُ» و «ذَوَالْمَجَازِ» بازارهای دوران جاهلیت بودند، مسلمانان تجارت در

ایام حج را گناه پنداشتند و در این باره از رسول الله ج پرسیدند. بنابراین، آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در هنگام اجرای مراسم حج می‌توانند کارهای تجارتي نیز انجام دهند. (صحیح بخاری 1770 و 2050 و 2098 و 4519).

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ»: یعنی اگر در اثنای حج به کسب و تجارت پردازید گناهی ندارد؛ زیرا تجارت دنیوی با عبادت دینی منافات ندارد، قبلاً در این مورد خود را گناهکار می‌دانستند، تا آیه ی «إباحه ی تجارت» در ماههای حج نازل شد. ولی نباید تجارت به هدف اصلی شما در حج باشد، هکذا نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما منجر شود.

«فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ»: یعنی وقتی که بعد از وقوف در عرفه بیرون رفتید، به سوی مزدلفه کوچ نمودید با خواندن دعا و اظهار تضرع و گفتن تکبیر و تهلیل در مشعر الحرام واقع در مزدلفه به ذکر خدا پردازید. فضل بن عباس (رض) روایت نموده که: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از عرفه حرکت نمودند با سکون و آرامی سیر می‌نمودند تا آنکه به مزدلفه رسیدند» (صحیح بخاری (1671)).

وقوف در عرفات بر حاجی فرض است و این عمل از مهمترین ارکان حج می‌باشد، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «الْحَجُّ عَرَفَةٌ». «حج همان عرفه است». (سنن ترمذی (889) و ابن ماجه (3015)). خاطر نشان باید ساخت که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُعْتَقَ اللَّهُ فِيهِ عَبْدًا مِنَ النَّارِ، مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ». (صحیح مسلم (1348)). «هیچ روزی که الله بیشترین بندگانش را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، نیست چون روز عرفه...».

«وَأَدْكُرُوا كَمَا هَذَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِن الضَّالِّينَ (198)»: یعنی همان طور که شما را به صورتی نیکو هدایت کرد، او را به شیوه ی شایسته و نیکو ذکر کنید. و او را در مقابل نعمت هدایت و ایمان سپاسگزار باشید، که قبل از این که شما را هدایت کند از جمله ی گمراهان بودید. به ایمان و شرایع دین جاهل و بی خبر بودید.

وجه تسمیه « عرفات »:

عرفات، نام سرزمینی است در بیست کیلومتری مکه که بر زائران خانه خدا واجب است از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب در آنجا بمانند و اگر قبل از غروب به عمد از آنجا خارج شوند باید يك شتر جریمه دهند. کلمه «عرفات» از «معرفت» به معنای محل شناخت است. درباره نامگذاری عرفات به این نام، چهار نکته گفته‌اند:

1 - وقتی جبرئیل علیه السلام مراسم حج را به آدم علیه السلام یا به ابراهیم خلیل الله

آموخت، در پایان به او گفت: «عَرَفْتُمْ؟» آیا شناختی؟

2 - آدم و حوّا، در این منطقه یکدیگر را شناختند (تعارفا) و باز یافتند. یا از آنرو که مردم در آن با یکدیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند.

3 - عرفات از آن رو به این نام شناخته شد که مردم در آنجا به گناهان خود اعتراف می‌کنند.

4 - برخی هم عرفه را به معنای کوه گرفته‌اند.

مشعر الحرام:

محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعر الحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تا وادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیة نباید در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در مشعر الحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان‌که صبح کاملاً روشن شد».

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩٩﴾

باز از همان جا که مردم روانه می‌شوند، شما نیز (به سوی منی)، روانه شوید و از الله آمرزش بخواهید چرا که الله بسیار آمرزنده (و) مهربان است. (۱۹۹)

تفسیر:

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»: یعنی از عرفه همان طور که مردم بیرون می‌آیند، فرود آید؛ نه از مزدلفه. طرف خطاب عبارت است از قریش که خود را از مردم بزرگتر و بالاتر می‌دانستند که با آنها بایستند، و می‌گفتند: ما خانواده ی خدا و ساکنان حرم او هستیم، بنابراین از حرم خارج نمی‌شویم. از این رو در مزدلفه که جزو حرم است می‌ایستادند، و از آنجا بیرون می‌رفتند و به افاضه می‌پرداختند که آن را «حمس» می‌خواندند، تا این که خدا به پیامبرش فرمان داد که به عرفه برود و در آنجا توقف کند، و از آنجا بیرون رود (به افاضه پردازد).

«وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (199)»: یعنی از نافرمانی‌هایی که در گذشته انجام داده‌اید از خدا طلب بخشودگی بکنید که همو در بخشندگی و رحمت، دستی بالا و کرمی وسیع دارد.

طوری‌که یادآور شدیم: پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مخالفت با مشرکین، از عرفه بعد از غروب آفتاب روانه مزدلفه شدند، و از مزدلفه بسوی منی وقتی رفتند که آسمان روشن شد، زیرا مشرکین عهد جاهلیت، عرفه را قبل از غروب آفتاب ترک می‌نمودند و مزدلفه را بعد از طلوع آفتاب، چنانکه از مسور بن مخرمه (رض) روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه وسلم در عرفه خطبه‌ای برای ما ایراد نمودند. ایشان در این خطبه بعد از ثنا و ستایش الله تعالی چنین فرمودند: (همانا مشرکین و بت پرستان از اینجا (عرفه) نزدیک غروب آفتاب، هنگامیکه آفتاب بر سرکوه‌ها مانند عمامه که بر سر مردان می‌باشد، حرکت می‌نمودند پس روش ما با آنها مخالفت دارد، و از مشعر الحرام هنگام طلوع خورشید از بالای کوه‌ها که مانند عمامه سر مردان می‌باشد، روانه منی شدند، پس راه و روش ما با آنها مخالف است). (سنن بیهقی: 125/5 و مستدرک حاکم: 304/2 حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین می‌باشد. و هیثمی در مجمع الزوائد 255/3 فرموده: راویانش، راویان صحیح‌اند).

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم بمنظور به خشم آوردن مشرکین، در اماکنی که آنها به الله تعالی و پیامبرش کفر ورزیده اعلان دشمنی نموده بودند، شعایر و مراسم دین اسلام را برپا و عملی نمودند، طوری‌که در منی فرمود: «فردا در خیف بنی کنانه از وادی محصب فرود خواهیم آمد، جایی که مشرکان قریش و بنی کنانه گرد آمده و بر ضد بنی

عبدالطلب با هم پیمان بستند که با آنان خویشاوندی نکنند، و خرید و فروش ننمایند، تا آن دم که رسول الله ج را برای کشتن به آنان تسلیم نمایند.» (صحیح بخاری (1590)).

لیکن الله تعالی نه تنها نیرنگ و توطئه مصمم گشته آنان علیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را محو و نابود ساخت، بلکه برنامه و دسیسه‌هایشان را دگرگون ساخته و ناکام و نا امید شده به مقصود نرسیدند. سپس پیامبر خویش را نصرت بخشید و کلمه توحید را بلند و دین و آیین راست و مستقیم خود را کامل نمود.

سپس از همان‌جا که مردم قریش روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید، قریش در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه می‌شدند. و از الله تعالی برای گناهانتان در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا آمرزش بخواهید چرا که الله تعالی آمرزنده مهربان است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حرکت از مزدلفه بسوی منی قصداً تأخیر نمودند تا اینکه فضا قبل از طلوع آفتاب کاملاً روشن شد، هر چند می‌توانستند بخاطر وجود خانواده و ضعیفانی که همراه داشتند، قبلاً حرکت کنند. (متفق علیه).

اعتدال و میانه روی پیامبر اسلام محمد (ص) در آدای مناسک:

آشکار است که در همچو فضای ایمانی پر از رحمت و نور و برکت، امکان آن می‌رود که بسیاری از مردم را به تفریط و بی توجهی به جسد، و یا افراط در حق روح شان بکشاند، لیکن از احوال حج پیامبر صلی الله علیه وسلم در می‌یابیم که ایشان توجه و عنایتی به جسد مبارکشان داشتند، بطور مثال ایشان در روز ترویبه (روز هشتم ذی الحجه) به منا تشریف بردند تا به عرفه نزدیک باشند، و در شب عرفه و شب مزدلفه خوابیدند، و روز عرفه روزه نداشتند، و در همین روز در زیر قبه‌ای که قبلاً برای ایشان نصب گردیده بود، ایستادند، و در شب مزدلفه نمازهای نفلی قبل و بعد نماز شام و خفتن را ترک کردند، و شب را کاملاً بدون قیام لیل خوابیدند، همچنان در سیر و انتقال میان مشاعر، و هنگام انجام دادن بعضی از مناسک، مانند طواف و سعی و پرتاب سنگریزه بر جمره‌ها از شتر استفاده نمودند، و بخاطر خدمت گذاری خویش خادمی برگزیدند (متفق علیه، و مسند احمد (27290)، و زاد المعاد: 247/2). و..... سایر اموری که جسد را راحت و نیرو بخشیده و بر آدای هدف بزرگ که عبارت از دعا و مناجات، و آدای مناسک با حضور قلب و فکر و اطمینان خاطر است، آماده، استوار و قادر می‌گرداند.

وحدیث أم الحصین دلیل واضحی بر اعتدال و میانه روی ایشان در حج است، وی فرمود: (من با پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع شرکت داشتم، ایشان را در حالی دیدم که بر شتر سوار بودند و بلال و اسامه (رض) با ایشان نیز سوار بودند، یکی از آنها شتر را میراند و دیگری چادر را بر سر رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار داده بود تا از گرمی آفتاب جلوگیری کند، پیامبر اسلام در ضمن سخنانشان فرمودند: (بشنوید و فرمان برید اگرچه بر شما غلام سیاه و گوش بریده‌ای مقرر شود که شما را به کتاب الله رهبری نمایند. (صحیح مسلم (1298)).

قابل تذکر است که: مبیّت در مزدلفه واجب است و قبل از اسلام نیز مردم به آن آشنا بودند و از جمله مناسک‌شان بود. چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه عرفات فرمود: (...مشرکین از مشعر الحرام هنگام طلوع آفتاب از بالای کوه‌ها که مانند عمامه سر مردان می‌باشد، روانه‌ی منا می‌شدند، پس راه و روش ما با آنها مخالف

است». (سنن بیهقی: 125/5 و مستدرک حاکم: 304/2؛ حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین می‌باشد. یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از بلند شدن آفتاب بسوی منی حرکت نمودند).

نکته و تاریخی:

عرب زمان جاهلی، پس از پایان مناسک و مراسم حج در منی به دور هم گرد می‌آمدند و از افتخارات پدرانشان سخن می‌گفتند و کارهایشان را به یکی یکی - بر می‌شمردند... خداوند، به آنان امر کرد: به جای یاد کردن افتخارات پدران و نیاکانتان، خدا را به نیکی یاد کنید. از آن تاریخ، با این فرمان بلهی، مفاخره باطل شد. ای انسان! بدان که همان طور که از یاد و نام پدرت خسته خواهی شد و اغلب در یاد او هستی، باید خدا را نیز پیوسته یاد کنی. اگر کسی از نسب و نژاد تو ایراد بگیرد، هرگز به آن خشنود نیستی. در برابر گمراهان و بدعت گذاران از خدایت دفاع کن و هم چون حرمت نام پدرت، آفریدگارت را نیز با هیبت و شکوه و عظمت نام ببر.... پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز دوم ایام التشریق، خطبه ای ایراد فرمود و مسلمانان را به ترک افتخارات جاهلی، واداشت و گفت: هان، ای مردم! پروردگارتان یکی و پدرتان (آدم) یکی است. پس بیدار باشید که: عرب هیچ امتیازی بر عجم ندارد و عجم هم هیچ امتیازی بر عرب ندارد و هیچ سرخپوستی بر سیاه پوست برتر نیست و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوست برتری ندارد، مگر به تقوا و پارسایی. آیا پیام را رساندم؟ همه ی حاضران جواب دادند: بلی! ای پیامبر خدا! پیام را رسانیدی. قابل توجه است که در این آیه متبرکه: ضمن دستور به حرکت دسته‌جمعی همراه مردم، به اهل مکه تذکر می‌دهد مبدا خیال کنید که چون اهل حرم یا از قبیله قریش و امثال آن هستید باید حرکات عبادی شما با دیگران فرقی داشته باشد، این خودبزرگ‌بینی‌ها را کنار گذاشته و همچون عموم مردم باشید.

اساساً یکی از آثار و فلسفه‌های حج، کنار زدن امتیازات پوشالی است. در آنجا انسان از کفش، کلاه، لباس، همسر و مسکن خود می‌گذرد و قطره‌ای می‌شود که به دریا ملحق شده است.

در این آیه، دو بار و در آیه قبل يك مرتبه کلمه «افاضة» بکار رفته که به معنای حرکت دسته جمعی است، این تکرار و اصرار نشان می‌دهد که حرکت دسته جمعی در انجام عبادات ارزشمند است.

فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ﴿٢٠٠﴾

پس چون مناسک (حجّتان) را ادا کردید پس الله را یاد کنید همانطور که پدران تان را یاد می‌کنید، بلکه بیشتر از آن، پس از مردمان کسی هست که می‌گوید: ای پروردگار ما! به ما در دنیا عطا کن و او را در آخرت بهره ای نیست. (۲۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قُضِيَتْكُمْ»: (قضی): به طور کامل به جای آوردید. «مَنَاسِكُكُمْ»: عبادات مختص حجّ. اعمال حجّ. مانند رمی جمرات و غیره. «كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ»: همان‌گونه که پدران خود را یاد می‌کردید. گویند عرب‌ها بعد از انجام اعمال حجّ و اتمام مراسم آن، در منی گرد می‌آمدند و مفاخر آباء و محاسن اجدادشان را یاد می‌کردند و می‌ستودند. «خَلَقٍ»: بهره

و نصیبی از نعمت.

تفسیر:

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»: یعنی وقتی مناسک حج را در یوم نحر (روزهای عید قربان) خاتمه دادید و از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از؛ رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه، پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، الله تعالی را یاد کنید. باید گفت: یاد هر کس یا هر چیز، نشانه‌ی حاکمیت آن بر فکر انسان است. کسی که یاد اجداد خویش را دارد و به آنان افتخار می‌کند، فکر و فرهنگ آنان را پذیرفته است و این یادکرد می‌تواند فرهنگ جاهلی را بر جامعه حاکم کند. به همین دلیل حضرت موسی گفت: من گوساله طلایی و پر قیمت سامری را آتش می‌زنم و خاکسترش را به دریا می‌ریزم. زیرا تماشای آن، فرهنگ و تفکر شرک را در انسان زنده می‌کند.

در شان نزول آیه مبارکه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجه‌الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخر فروشی‌ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أبيها الناس! إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي على عجمي، ولا لعجمي على عربي، ولا لأحمر على أسود، ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى، أبلغت؟ قالوا: بلغ رسول الله» «ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول الله صلی الله علیه وسلم ابلاغ نمود.» «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (200)» و از مردم گروهی هدفی جز دنیا ندارند و به خاطر آن سعی و کوشش می‌کنند و می‌خواهند به سرمایه و متاع فانی و زائل آن برسند، و می‌گویند: بار خدایا! عطایا و نعمت‌های دنیا را مخصوصا به ما عطا فرما، اما در آخرت سهم و نصیبی ندارد. برای چنین کسانی در آخرت هیچ نصیبی از نعمت‌های پروردگار نیست چون این‌ها آخرت خود را در بدل دنیا فروخته‌اند.

در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده‌اند. پس این آیه، کسانی را نکوهش می‌کند که دنیا را منتهای آرزوها و بزرگترین هدف در زندگیشان قرار می‌دهند، مخصوصا در چنین مشاعر عظیم.

شان نزول آیات: 200 - 202:

ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مردم عصر جاهلیت، در اعیاد و جشن‌های بزرگ یکجا دور هم جمع می‌شدند. یکی می‌گفت: پدرم مردی سخاوت پیشه بود، به مردم غذا می‌داد، شتر و اسب‌های سواری می‌بخشید و خونبهای قتل‌ها را می‌پرداخت. خلاصه، جز کارهای پدران‌شان از چیزی حرف نمی‌زدند. پس خدای بزرگ آیه: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ...» را نازل فرمود. (به ابن ابوحاتم نسبت داده. طبری او را از بسیاری از مفسرین روایت کرده به شماره‌های 2850 - 3861 نگاه کنید.).

- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: چون عرب‌ها مناسک حج را بجا می‌آوردند، در موضع جمره جمع می‌شدند و کارهای دوران جاهلیت پدران خود را به رخ یکدیگر می‌کشیدند. بنابراین، آیه مذکور نازل شد (طبری 3854 - 3857 و 3861 از چندین طریق از مجاهد روایت کرده است).

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از عرب به موقف می‌آمدند و می‌گفتند: پروردگار! امسال را سال باران و برکت، سال سرسبزی و حاصل‌خیزی، سال دوستی و صمیمیت و سال نیکویی و زیبایی بگردان. اما از امور آخرت‌شان، هیچ یادآور نمی‌شدند. پس خداوند متعال در باره آنان آیه مبارکه: «فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (200)» را نازل کرد. بعد از آنها کسانی می‌آیند که قلب‌شان سرشار از نور ایمان است و همواره می‌گویند: «وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (201)» اولی‌ک لهُم نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (202)» «پروردگار! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب دوزخ حفظ کن، آن‌ها از کسب خود بهره‌ورند و خدا سریع الحساب است» (به «درالمنثور» 1 / 417 ملاحظه فرماید).

وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾

و گروهی از آنان می‌گویند: پروردگار! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب دوزخ نگهدار. (۲۰۱)

تفسیر:

یکی از راههای شناخت مردم، آشنایی با آرزوها و دعاهاى آنان است. در آیه قبله، درخواست گروه اول از خداوند مربوط به دنیا بود و کاری به خیر و شر آن نداشتند، ولی در این آیه مبارکه درخواست گروه دوم از خداوند، «حَسَنَةً» است در دنیا و آخرت. در دیدگاه گروه اول؛ دنیا به خودی خود مطلوب است، ولی در دید گروه دوم؛ دنیایی ارزشمند است که حسنه باشد و به آخرت منتهی گردد. طوری‌که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»: و از مردم گروهی اند که از خدای خود خیر هر دو دنیا را می‌خواهند، این دعا تمام خیر را در بردارد، و تمام شر را دور می‌کند؛ چون حسنه و نیکی در دنیا شامل تندرستی و عافیت، و منزل پرآسایش و همسر نیکو و نیک خو و روزی وافر و غیره می‌باشد. و تمام نیکی‌ها را در برمی‌گیرد. نیکی آخرت شامل آسودگی از فزع و دلهره‌ی اکبر و آسانی حساب و کتاب و ورود به بهشت، و تماشا و نظر به ذات پروردگار کریم و غیره می‌شود.

«وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (201)»: یعنی ما را از عذاب جهنم محفوظ بدار! انس (رض) روایت می‌کند که «بیشترین دعایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را می‌خواندند، همین دعا بود: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» چون این دعا دعای جامعی است که مشتمل بر نیکی و خوبی‌های دنیا و آخرت بنده است. (متفق علیه).

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

اینانند گروه از آنچه که کرده‌اند حصه و بهره می‌برند، و الله زود حساب گیرنده (اعمال)

بندگان خود) است. (۲۰۲)

تفسیر:

«أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعٌ أَلْحَسَابِ (202)»: یعنی آنها نصیبی فراوان از پاداش نیکی ها را دارند، و خدا سریعاً و در یک لحظه به حساب مخلوقات می رسد. **باید گفت که:** اجر و پاداش الهی بر عدل و انصاف استوار می باشد، طوری که فرمود: «ایشان کسانی اند که از آنچه به دست آورده اند بهره ای دارند». البته الله تعالی در عقوبت و کیفر دادن در مقابل اعمال بد بندگان عادل است، اما در مقابل اعمال نیک ایشان پاداش و اجر او تعالی مضاعف است زیرا او تعالی صاحب فضل و کرم و جود و سخا است. طوری که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که بنده برای انجام کار نیکویی تلاش کند، اگر آن را انجام دهد، الله آن را نزد خویش به اندازه ده کار نیکو تا هفتصد برابر، تا مقادیر زیادی (تا هر اندازه که بخواهد) می نویسد؛ و هنگامی که بنده برای انجام کار بدی تلاش می نماید، اگر آن را انجام دهد، الله یک بدی برای او می نویسد» (متفق علیه).

وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِيَّامَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

و الله را در روزهای معین و شمرده در منی (که سه روز ایام تشریق: 11 و 12 و 13 ماه ذیحجه است) یاد کنید پس کسی که شتاب کند؛ و در دو روز (اعمال را انجام دهد) گناهی بر او نیست. و کسی که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این رخصت) برای کسی که تقوا پیشه کند، و از الله بترسید، و بدانید که به دربار او جمع خواهید شد. (۲۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ»: در روزهای مشخص و معلوم، خدا را یاد کنید، در ایام التشریق و هنگام ذبح قربانی به تکبیر، تهلیل، تمجید و تسبیح خدا بپردازید.

تفسیر:

«وَ أذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ»: واقعیت امر اینست که: زمان در دعا اثر خاصی خود را دارد. طوری که در این آیه میفرماید: یعنی بعد از هر نماز او را تکبیر بگویید و در سه روز ایام التشریق؛ روزهای معین، معلوم و مشخص عبارت اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایام تشریق می باشند. البته زکری که به آن مأمور شده اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمین هایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می گوید، اما حاجی در آن تلبیه می گوید. «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِيَّامَ عَلَيْهِ»: پس هر کس در خارج شدن از منی شتاب و عجله کرد و اعمال مربوطه را در دو روز انجام داد پس گناهی بر او نیست. این یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست، (وسعت و فراوانی فضل و کرم الله عزوجل و آسانی اش در احکام، زیرا به حاجی این اختیار را داده است که سه روز بماند یا در دو روز شتاب کند. خارج شدن حاجی از

مشعر منی باید قبل از غروب آفتاب باشد؛ یعنی کسی که شتاب می‌کند باید پس از دو روز، بعد از رمی جمرات و زوال صورت گیرد).

«وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»: وهر کس تأخیر کرد و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز گناهی بر او نیست. چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر اختیار دارد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است، و گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد.

«لِمَنْ اتَّقَى»: یعنی مراتب و احکام مذکور برای افرادی است که از خدا می‌ترسند و حج را به شیوه‌ی تمام و کامل انجام می‌دهند.

«وَوَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (203)»: یعنی از خدا بترسید و یقین بدانید که برای محاسبه در پیشگاه او جمع می‌شوید و مطابق اعمالتان کیفر یا پاداش تعیین می‌کند.

باید گفت که: کار مقدّس و سرزمین مقدّس به تنهایی کافی نیست، انسان نیز باید مقدّس و با تقوا باشد. در این آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که؛ دوبار کلمه «تقوی» در کنار هم برای زائران خانه‌ی خدا آن هم در سرزمین منی، می‌تواند نشانه‌ی این باشد متوجه باشید که شیطان در همه‌جا نفوذ دارد.

در این آیه مبارکه، الله متعال موعظه را مقرون با ارعاب و ترساندن آورده است؛ زیرا وقتی انسان بداند که به سوی الله متعال حشر می‌شود و پاداش نیکی و بدی او را خواهد داد، پرهیزکار می‌شود، و آنچه را که بر او واجب است انجام داده و آنچه الله متعال او را نهی فرموده ترک خواهد کرد؛ و به این ترتیب حکمت الهی را در بسیاری از آیات که در آن ایمان به روز آخرت با ایمان به الله بدون سایر ارکان ذکر شده است آشکار می‌گردد، زیرا ایمان به روز آخرت در برگیرنده عمل برای آن روز است، که آن عمل همان اطاعت از الله و رسولش ج می‌باشد. (تفسیر کوثر - تفسیر فاتحه و بقره، قریب الله مطیع).

خواننده معزز!

بدین ترتیب، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه 196 تا 203 - به بیان عمده احکام حج و عمره را به بیان گرفت، که تفصیل این احکام را میتوانید در کتب فقه به تفصیل مطالعه فرمایید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (204 الی 212) بحث در باره فرقه ای منافق و دسته ای مخلص، فراخواندن به سوی دین اسلام و پیروی از احکام آن، و مجازات نافرمانان، بعمل آمده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

و از مردم کسی هست که گفتارش در (باره) زندگی دنیا تو را به تعجب می‌اندازد (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و الله را بر آنچه در دل خود دارد؛ گواه می‌گیرد، (قسم می‌خورد)، در حالیکه او سرسخت‌ترین دشمنان (و خصومت‌گران) است. (۲۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُعْجِبُكَ» (عجب): التفات تو را به خود جلب می‌کند، تو را شگفت زده می‌کند.

«يُشْهَدُ اللَّهُ»: خدا را گواه می‌گیرد، حاضر می‌داند. «أَلَدُّ الْخِصَامِ»: سرسخت‌ترین و کینه‌توزترین دشمنان. طبری گفته است: الد به معنی شدید الخصومه است و در حدیث آمده است: (مبغوض‌ترین انسان در نزد خدا الله الخصم است).

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ»: قرآن کریم بعد از ذکر نیکوکاران به ذکر بدکاران فاسق می‌پردازد و خبر می‌دهد که: ای محمد! گروهی از انسان‌ها هستند که با چرب‌زبانی و قدرت و سحر بیان و تزویر، ترا شگفت زده می‌کنند اما در واقع منافق و دروغگو هستند.

«فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: یعنی فقط در این دنیا زبان‌شان کاربرد دارد، وگرنه در آخرت که حاکم خدای دانا به نمان است و از همه چیز باخبر و از راز و نمان دل‌ها آگاه است کاری از پیش نمی‌برند.

هكذا از جمله «يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در می‌یابیم که سوژه‌های صحبت منافقان، مربوط به مسائل دنیوی است تا دیگران را تحت تاثیر خویش قرار دهند.

«وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ»: آن منافقان با قسم‌های جدی‌شان به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گویند: الله گواه است که شما چقدر در قلب ما محبوب هستید! یا الله را گواه می‌گیرند که ما چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستیم! واقعیت اینست کسانی که می‌دانند دروغگو هستند، با سوگند و زیباسازی کلمات، سعی دارند خود را دلسوز و مخلص نشان دهند.

«وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (204)»: درحالی‌که سخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمانان هستند. و به آنان خصومت و دشمنی شدید دارد، و بر باطل و ناروا جدل می‌کند، و با سخنان چرب و نرم و شیرین‌زبانی به دین و صلاح تظاهر می‌کند.

برای انسان شایسته نیست فریب احوال ظاهری مردم را بخورد، و همچنین برخی از مردم هستند که ظاهر اعمال آنها تو را می‌فریبد و به تعجب می‌اندازد، و لیکن در حقیقت مشتمل بر کفر است- والعیاذ بالله؛ ولی ما جز بر آنچه که در ظاهر است نمی‌توانیم حکم کنیم، زیرا آن چیزی که در قلب‌هاست نمی‌دانیم؛ و امکان ندارد که مردم را بر آنچه در قلب‌هاست محاسبه کنیم؛ بلکه بر اساس ظاهر آنها را محاسبه می‌کنیم.

شان نزول آیه 204:

ابن ابوحاتم از طریق سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که سریة عاصم و مرثد، گرفتار (دام حيلة و نیرنگ بنی هزیل) گردید، دو منافق باهم گفتند: افسوس بر این کشته‌شدگان که اینچنین تباه و هلاک شدند، نه در خانه و بین خویش و قوم خود نشستند و نه وظیفه و رسالتی را که پیشوایشان به آنها سپرده بود به انجام رساندند. پس آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ» نازل شد (طبری 3965 و 3966 از ابن اسحاق از محمد بن ابومحمد به اسناد ضعیف روایت کرده به خاطر شیخ ابن اسحاق).

- ابن جریر از سدی روایت می‌کند: احنس بن شریق ثقفی به حضور نبی کریم صلی الله علیه وسلم آمد و اظهار داشت که دین مبین اسلام را پذیرفته است. پیامبر از شنیدن این خبر شگفت‌زده و شاد شد. سپس احنس از مدینه خارج شد و در مسیر خود چون به یک کشتزار و یک گله الاغ که متعلق به مسلمانان بود رسید مزرعه را آتش زد و خران را پی کرد. پس این آیه نازل شد (طبری 3964 از سدی روایت کرده).

یادداشت:

أخنس، لقب و نامش اُبی بود. در غزوه بدر، با سیصد نفر از هم پیمانانش از بنی زهره، از جنگ با پیامبر کناره گرفت و بدین لقب، شهرت یافت. «خنس عنه»: از او کناره گرفت. اخنس، مردی خوش سخن و خوش سیما بود.

**وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾**

او هنگامی که (از مجلس پیغمبر) باز گردد می‌کوشد تا در زمین فساد برپا کند، و زراعت و نسل‌های مردم را برباد سازد، (با اینکه می‌دانند) الله فساد و فسادکاران را دوست ندارد. (۲۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّى»: ریاست یافت، رفت، از تو پشت کرد. «الْحَرْثُ»: کشت و زرع. «النَّسْلُ»: نژاد حیوان، نسل انسان.

تفسیر:

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا»: و هرگاه این شخص از محضر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! بیرون و متولی کاری از امور مردم شود، دست به فساد و ایجاد فتنه و نزاع در بین آن‌ها می‌زند.

مفسران مینویسند که: کلمه «تَوَلَّى» را دو نوع می‌توان معنا نمود: یکی به معنای به قدرت و حکومت رسیدن و دیگر به معنای اعراض کردن است که در این صورت معنای آیه این می‌شود: هرگاه از حق و هدایت الهی اعراض نمود و از نزد تو بیرون رفت، به سراغ فتنه و فساد می‌رود.

آیه مبارکه درباره ی أخنس نازل شده ولی عام است و تمام منافقان را شامل می‌شود که چیزی را به زبان می‌آورند که در نهاد ندارند. «با چرب زبانی کامت را شیرین می‌کند، و همانند روباه فریبیت می‌دهد.»

«وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ»: فساد ایشان در زمین همانا ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و اذیت رسانی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین است، یعنی کشتزار را نابود می‌کند و نسل انسان و حیوان را از بین می‌برد؛ به این معنی که فسادش کلی و عمومی است و حاضر و غایب و متمدن و بادیه نشین را دربر می‌گیرد. حرث عبارت است از رشد و نمو کشت و ثمر، و نسل عبارت است از ذریه ی انسان و حیوانات که انسان بدون آن قادر به ماندن و بقا نیست. پس نابود کردن آنها به معنی نابود کردن انسان و انسانیت است.

طوری‌که یادآور شدیم؛ این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می‌شود، بی‌هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است.

همچنان مفسر مراغی و فخر رازی در تفاسیر خود احتمال داده‌اند که مراد از «حرث» زنان باشند، بدلیل «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ 223 بقره»: و مراد از «نسل» فرزندان. یعنی طاغوت‌ها، نظام خانواده و تربیت فرزندان را نابود می‌کنند. مگر واقعیت هم همین است که اگر: نااهل اگر به قدرت دست یابد، همه چیز را به فساد می‌کشاند. واضح است که بزرگ‌ترین خطر، همانا نابودی فرهنگ یک جامعه است.

«وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (205)»: حق تعالی از هر تبه کار بدکار و هر حقیر خبیث بیزار

است و فسادکاران در امور دین و دنیا نزد او مبعوض‌اند؛ زیرا او تعالی همواره به اصلاح و آبادانی امر می‌کند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾

و چون به او گفته شود (بطور نصیحت) که از الله بترس، غرور و تکبر می‌ورزد و به گناه (دیگر) وادارش می‌کند پس دوزخ برای او کافی است، و البته دوزخ بدجایی است. (۲۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّقِ اللَّهَ»: از خدا بترس. «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»: خودخواهی او را به گناه وامی داشت، نخوت، او را به سوی گناه سوق می‌داد. «حَسْبُهُ»: او را بس است. «الْمِهَادُ»: قرارگاه، بستر خواب.

تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»: و هرگاه این منافق را نصیحت کنند که از الله بترس! کبر و غروری که دارد او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به‌خاطر گناهی که در قلب وی است و علت آن نفاق یا غلبه هوای نفس بر او است، که وی را به گناه وامی‌دارد. و یا هم از سر استکبار و خود بزرگ‌بینی، مرتکب کفر می‌گردد، «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (206)»: برای چنین کسی چ� آتش دوزخ بهره‌ای نیست و همین آتش دوزخ برای او کافی است و در آن همیشه جاوید خواهد بود، چقدر بد جایگاهی دارد کسی که غضب الله متعال را فراهم کند؟!

مهاده: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می‌باشد.

تکبر و غرور در شریعت الهی از جمله پستترین و بدترین صفتی است که موجب قهر و غضب پروردگار می‌گردد. از این رو تکبر و غرور در برابر مسلمانان حرام است، و از خصلت‌های نکوهیده‌ای است که از امراض قلوب شمرده شده است، و شخص متکبر باید در فکر معالجه آن باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث قدسی از الله تعالی روایت می‌کند که فرمود: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي، وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَارَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا، قَذَفْتُهُ فِي النَّارِ» «کبریاء ردای من و عظمت ازار من است، پس هر کسی در یکی از آنها با من منازعه کند وی را در آتش می‌اندازم». (سنن ابو داود (4090) سنن ابن ماجه (4174) با تصحیح ألبانی در صحیح الجامع (4311).

ابن القیم (رح) فرموده است: آرکان کُفر چهار چیز است: کبر، حسد، غُضب و شهوت. کبر انسان را از طاعت و فرمانبرداری باز می‌دارد، و حسد باعث عدم پذیرش نصیحت از دیگران و یا بذل نصیحت به دیگران می‌شود، و غضب باعث بی‌عدالتی، و شهوت مانع فارغ شدن به عبادت الله تعالی می‌شود.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾

و از مردمان کسی هست که جان خود را برای به دست آوردن خشنودی الله می‌فروشد، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است. (۲۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرِي»: می‌فروشد. «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»: به خاطر بدست آوردن خشنودی خداوند.

تفسیر:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»: این هم گروه دوم است که عبارتند از نیکان نیکو عمل. بعد از این که خدای متعال اوصاف ناپسند منافقان را بیان کرد، به دنبال آن به ذکر صفات حمیده و پسندیده ی مؤمنان پرداخت. این گروه از انسان های هستند که: از منافقان تفاوت بسیار دارند، طوریکه گفتیم؛ این ها نیکوکاران بر گزیده شده و کسانی اند که جان و مال خود را در راه یاری رسانیدن به دین الله متعال سودا می کنند و در بدل رضوان الله متعال و بهشت او را می خرند؛ «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (207)»: و الله تعالی نسبت به بندگانش مهربان است. چون به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی گرداند. ابن کثیر (رح) فرموده است: اکثر علماء بر آنند که این آیه درباره هر مجاهدی که در راه الله تعالی جهاد می کند، نازل شده است.

شان نزول آیه 207:

حارث بن أبو اسامه در «مسند» خود و ابن ابوحاتم از سعید بن مسیب روایت کرده اند: صهیب به قصد هجرت به سوی رسول الله (یعنی خواست از مکه به مدینه مهاجرت کند). درین وخت عده ای از مشرکان او را دنبال کردند. صُهیب (رض) از شتر خویش پیاده شد و به شتاب همه تیرهایی را که در ترکش داشت بیرون آورد و گفت: ای گروه قریش، خوب می دانید که من در میدان مردی، از بهترین تیراندازان شما هستم، به الله قسم تا همه تیرهای ترکشم را یک به یک بر پیشانی تان ننشانم، بر من دست نخواهید یافت و تا قبضه شمشیر در دستم است، با این تیغ بران سرهایتان را بر خاک می افکنم، آن وقت هرچه خواستید انجام دهید. و اگر خواسته باشید نشانی اموالم را که در مکه گذاشته ام به شما می دهم و در عوض شما راه مرا باز بگذارید. گفتند: خوب است، راهت را باز می گذاریم. چون به مدینه نزد پیشوای اسلام رسید، پیامبر گفت: ابویحیی در معامله اش فایده کرد و از سرمایه اش بالاترین بهره را گرفت. (معجم کبیر از طبرانی (7296) و مستدرک حاکم (5706). پس خدای بزرگ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (207)» را نازل کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی به اسلام (و اطاعت الله) در آید (در تطبیق همه احکام آن ادامه دهید)، و از گامهای شیطان پیروی نکنید، بی گمان او برای شما دشمن آشکار است. (۲۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السِّلْمِ»: تسلیم، صلح و آشتی، اسلام. «كَافَّةً»: همگی، یکپارچه. «خُطَوَاتِ»: گامها در این جا، و سوسه ها، دسایس و توطیه های دشمنانه شیطان است.

تفسیر:

بعد از آن که خدای سبحان و تعالی از تقسیم شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان ذکری بعمل آورد، اینک در آیه ذیل مؤمنان را چنین خطاب نموده می فرماید: ای مؤمنان همه یکجا به دین اسلام به زبان ها و دل های خود و به همه ارکان و شاخه ها و فروع آن در آید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»: یعنی ای مؤمنان! به طور کامل به اسلام در آید و جمیع احکام و شرایع آن را بپذیرید، نه این که حکمی را قبول کنید و دیگری را رد، بطور مثال نماز بخوانید، و از ادای زکات امتناع ورزید؛ چون اسلام کل و مجموعه ی غیر قابل تجزیه می باشد.

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (208)»: و از قدم گذاشتن در مسیر بد شیطان بر حذر باشید و تا می‌توانید از این راه‌ها دور شوید؛ زیرا شیطان تلاش می‌کند شما را در آنچه مایه ضررتان است واقع گرداند و از آنچه مایه خوشحالی‌تان است دور کند، محققاً که دشمنی و عداوت او کاملاً واضح و آشکار شده است. وسوسه‌های شیطان، انسان را مجبور به گناه نمی‌کند، مطمئن باشید که انسان توانمندی و قدرت مقابله با شیطان را دارد، به همین دلیل است پروردگار با عظمت به انسان هدایت فرموده است تا از اطاعت خود را نگاه دارد.

شأن نزول آیه 208:

ابن جریر از عکرمة روایت کرده است: عبدالله بن سلام، ابن یامین، اسد و اسید پسران کعب، سعیه بن عمرو، ثعلبه و قیس بن زید که همه‌شان پیش از مسلمان شدن از جمله پیروان دین یهود بودند، گفتند: ای رسول الله! شنبه روزی است که در گذشته ما آن را بزرگ و گرامی می‌داشتیم، به ما اجازه بده کارهای مربوط به آن روز را به جا بیاوریم و تورات هم کتاب الهی است. ما را اجازه بده تا شب‌ها به دستورات آن عمل کنیم. پس آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» نازل شد. (طبری 4019 به قسم مرسل از وی روایت کرده و واحدی 126 به همین معنی از ابن عباس روایت کرده است).

روابط مسلمانان با سایر گروه‌ها:

در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشأن، ایجاد رابطه‌ی مسالمت‌آمیز با گروه‌های ذیل را چنین فورمولبندی، و برای پیروان خویش رهنمایی و بیان فرموده است:

1 - با مشرکان بی‌آزار: در آیه (8 سورة ممتحنه) می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: خداوند شما را از نیکی و عدل نسبت به کسانی که با شما به خاطر دین جنگ نکرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون ننموده‌اند منع نمی‌کند. همانا خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

کافران عمدتاً دو دسته‌اند، گروهی در صدد دشمنی و توطئه علیه مسلمانان آند که آیه متبرکه بیان شده که: چرا شما با آنان اظهار دوستی می‌کنید، از آنان برائت بجوئید که خدا برای شما کافی است. اما يك تعداد از کفار، علیه شما اقدامی نکرده و در صدد توطئه هم علیه شما نیستند، حکم این آیه مبارکه همین است که: با آنان به نیکی رفتار و برخورد بکنید و از برقراری رابطه با آنان مانع وجود ندارد.

2 - روابط مسلمانان با اهل کتاب (یهود و نصارا) قرآن عظیم الشأن در آیه (64 سورة آل عمران) می‌فرماید: یا اهل کتاب: «قُلْ... تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» به اهل کتاب بگو: بیایید تا در آنچه ما و شما هم عقیده هستیم، متحد باشیم.

3 - روابط مسلمانان با سایرین همین است که در آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً - 208 بقره) به بیان گرفته شد. واقعیت هم همین است که: ورود در فضای سلّم و سلام و تسلیم امکان ندارد، مگر در سایه‌ی ایمان. بناً سلیقه‌ها را کنار

باید گذاشت، تنها تسلیم قانون الهی باید باشیم. و در این هیچ جای شکی نیست که: ایجاد صلح، وظیفه‌ی همه مسلمانان است. مسلمان باید هوشیاری را لازم داشته باشد که: شیطان، دشمن صلح و وحدت است و همه‌ی ندهای تفرقه‌انگیز، از افکار شیطانی برمیخیزد.

باید جداً هوشیار بود که: شیطان وسوسه‌ها می‌افکند؛ و چیزهایی را که حقیقت و اساس ندارند، به شما دل‌نشین می‌سازد؛ بدعات را در دین آمیخته، دین شما را خراب می‌گرداند؛ و شما این بدعت‌ها را دوست می‌دارید.

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾

پس اگر بعد از اینکه دلائل واضح (و بیانگر حق) به شما آمد، بلغزید، پس بدانید که الله غالب است (بر همه مخلوقات و) حکیم است (در تأخیر عذاب مجرمان). (۲۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَلَلْتُمْ»: منحرف شدید، بیراهه رفتید. «عَزِيزٌ»: چیره، مسلط، غالی که چیزی او را درمانده نمی‌کند، ظفرمند. «حَكِيمٌ»: کارش از روی حکمت است، فرزانه، کسی که بهترین شیوه را در انجام هر کاری دارد.

تفسیر:

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ»: یعنی اگر بعد از آمدن دلائل یقینی و قطعی و آشکار شدن حقایق آن، دچار لغزش شدید و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و شما گمراهی را بر هدایت ترجیح دهید و از مسیر حق کنار روید و به راه‌های شیطان گرایش پیدا کردید، «فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (209)»: پس به یقین بدانید که خدا مقتدر است و از انتقام گرفتن از نافرمانان، ناتوان نیست، و جز به حق انتقام نمی‌گیرد. و در خلق و صنعت خود دانا و آگاه است. طبق حکمت خود عمل می‌کند و هیچ قدرتی مانع اراده‌ی او نیست و از جمله حکمت هایش یکی هم این است که در قضا و قدر خود احسان نموده است.

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می‌نویسند که: آیه مبارکه درباره‌ی عبدالله بن سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند متعال است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرأت آن بیاخیزیم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

آیا (کفار) انتظار دارند که الله با فرشتگان، در سایه بانهایی از ابر سفید به نزدشان بیاید و معامله مردم فیصله شود (و قضاوت صورت گیرد)؟ و تمام امور معاملات و قضایای بشری به بارگاه الله باز گردانیده می‌شود. (۲۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلْ يَنْظُرُونَ»: یعنی. «ماینظرون»: استفهام به صورت انکار آمده است، منتظر نیستند، به انتظار ننشسته اند. «ظُلَلٍ»: جمع ظلّة: سایه بانها. «الْغَمَامِ»: ابر سفید و رقیق.

«فُضِيَ الْأَمْرُ»: کار یکسره شد، کار از کار گذشت.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: دعوت انبیا از طریق استدلال و معجزه است، ولی گاهی مردم بهانه‌جو، انتظارات دیگری راداشتند. خداوند بر انجام هرکاری قدرت دارد، ولی می‌فرماید: اگر بعد از برآمدن انتظار شما باز هم لجابت کنید، قهر الهی شما را فرا خواهد گرفت و دیگر مهلتی برای عذرخواهی و توبه در کار نیست. نمونه آن را در مائده آسمانی که از حضرت عیسی علیه السلام خواستند. (ملاحظه شود آیه 112 و 115 سوره مائده) و یا ناقه‌ای که از حضرت صالح درخواست نمودند، (بطور مثال ملاحظه شود: سوره اعراف: آیه 73؛ سوره هود / آیه 64). در می‌یابیم که: هرگاه نوع معجزه به درخواست مردم صورت گیرد، باید اطاعت حتمی باشد و گرنه قهر حتمی است. البته این در مواردی است که اصل انتظار محال نباشد، مانند دیدن الله و گرنه اگر اصل توقع نابجا باشد، جواب ردّ به آنان داده می‌شود.

نظام آفرینش و تربیتی الهی، بر محور انتظارات نابجای انسان نمی‌چرخد. ممکن است انسان آنرا انتظار داشته باشید خداوند و فرشتگان در لابلاهای ابرها، بالای سر شما به صورت جسمی پیدا شوند و مستقیماً با خودتان حرف بزنند، ولی چنین چیزی ممکن نیست.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ»: آیا آنانی که از ورود به دین مقدس اسلام سر باز زده‌اند انتظار نمی‌کشند غیر از این که الله تعالی برای قضاوت نهایی و حساب و عذاب نزدشان بیاید. به طوری که دل آسمان شکافته و خدای با قدرت و جبروت در هاله‌های ابر مانند نزول می‌کند و حاملان عرش و فرشتگان که جز الله کسی تعداد آنها را نمی‌داند می‌آیند و تسبیح خوان می‌گویند: سبحان ذی الملک و الملکوت، سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان الحی الذی لا یموت، سبحان الذی یمیت الخالیق و لا یموت سبحان قدوس رب الملائكة و الروح.

علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند متعال که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده‌است، بدون تحریف و تعطیل و تکییف و تمثیل، ایمان داریم. بلی! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در أفعالش. تفسیر انوار القرآن.

« وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (210) »: یعنی کار قضاوت و حکم در بین مخلوقات خاتمه یافته، در نتیجه گروهی راهی بهشت شده و جمعی راه جهنم و آتش را در پیش می‌گیرند و مرجع و سرانجام کار مردم فقط به خدا برمی‌گردد. منظور نشان دادن عظمت و هول و هراس و شدت روز قیامت است. و توضیح دادن این که فرمانروای باعظمت و شاه شاهان فقط خدای عز و جل است که هیچ قدرتی حکم او را تعقیب نمی‌کند و حکم و فرمانش رد شدنی نیست و حاکمترین حاکمان هموست.

این آیه مبارکه اشاره‌ای است برای مؤمن به اینکه می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا مریضی که از عمل صالح باز می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت. «تفسیر انوار القرآن».

مفسر تفسیر کوثر (تفسیر سوره فاتحه و بقره؛ قریب الله مطیع) می‌نویسد: ثابت شدن آمدن

الله متعال در روز آخرت برای فیصله میان بندگان؛ و این آمدن حقیقی است که شایسته جلال و عزت او تعالی می‌باشد و کیفیت و چگونگی آن دانسته نمی‌شود، و سؤالی نیز از آن نمی‌شود. مانند سایر صفات پروردگار: «امام مالک (رح) وقتی از ایشان در مورد این فرموده باری تعالی پرسیده شد: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ» (طه: 5) «الرحمن بر عرش قرار گرفت»، استوی چگونه است؟ فرمود: «استوی ناشناخته و نامعلوم نیست، و کیفیت آن نامعقول و مجهول است، و ایمان به آن واجب است، و سؤال کردن در مورد آن بدعت است»؛ اما اهل تعطیل گفته‌اند که آمدن الله متعال بمعنای آمدن امر او تعالی است نه آمدن خودش؛ و این تغییر و تحریف کلام الله است، و تبدیل کردن کلام الهی از ظاهرش بدون دلیل می‌باشد. زیرا آنها با دلیل عقلی چنین گمان برده‌اند و در حقیقت دلیل عقلی نبوده بلکه خیال واهی بیش نیست، پس ما می‌گوییم: کسی که فعل اتیان یعنی آمدن و حاضر شدن را به الله متعال منسوب نموده خود الله عزوجل است؛ و او داناتر به نفس خودش است؛ و او می‌خواهد برای بندگان بیان نماید تا گمراه نشوند، و او داناتر به خودش است، و در سخن و گفتارش لکننت، و در تعبیری که می‌خواهد بکند عجز اصلا وجود ندارد، و در کلامش کمی و کاستی بلاغی نیست؛ پس کلام او تعالی در آخرین حد از علم است؛ و در آخرین حد از اراده هدایت به بندگان است، و در آخرین حد از فصاحت و بلاغت است، و در آخرین حد از صدق می‌باشد. پس آیا ممکن است بگوییم؛ نخیر مراد او ظاهرش نبوده؟! هرگز این امکان ندارد مگر اینکه الله متعال خود بگوید که مراد او تعالی ظاهرش نبوده است؛ پس بدان که مراد از اتیان و آمدن الله متعال حقیقی است نه چیزی دیگر.

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: این کلمات قابل دقت اند. از آنها یک حقیقت بسیار مهم روشن می‌شود. همه ی آزمون انسان در این دنیا در این است که آیا او حقیقت را بدون اینکه آن را ببیند می‌پذیرد یا خیر و پس از پذیرفتن آیا این قدر توان اخلاقی دارد که با وجود توان نافرمانی فرمانبرداری کند یا خیر. از این رو خدای بلند مرتبه در بعثت پیامبران، در فرستادن کتاب‌ها و حتی در معجزات آزمون عقل و توان اخلاقی را به طور حتم رعایت کرده است و هیچ گاه حقیقت را به گونه ای بی پرده نکرده است که انسان چاره ای جز پذیرفتن نداشته باشد. چرا که در آن صورت آزمایش به طور کامل بی معنا می‌گردید و مفهوم موفقیت و عدم موفقیت در امتحان از بین می‌رفت. بنابراین در این جا فرموده می‌شود که منتظر زمانی نباشید که خود خدا و کارکنان ملکوت و فرشتگان آشکارا به میدان بیایند، چرا که در آن زمان کار تمام خواهد شد. همه ی ارزش و اعتبار ایمان آوردن و سر اطاعت فرود آوردن تا زمانی است که حقیقت از حواس شما پوشیده است و شما تنها از روی دلیل آن را پذیرفته و با خردمندی خود و تنها با درک و فهم تان از آن پیروی کرده توان اخلاقی خود را به اثبات می‌رسانید والا زمانی که حقیقت آشکار شود و شما با چشم سر ببینید که اینک خدا بر تخت جلال خود متمکن است و همه ی ملکوت این کاینات تحت فرمان او می‌چرخد و فرشته‌ها مشغول نظم دادن امور آسمان و زمین هستند و وجود شما با کمال ناتوانی و درماندگی به طور کامل در قبضه ی قدرت او قرار دارد، در آن زمان اگر ایمان بیاورید و آماده ی اطاعت شوید، آن اطاعت و ایمان شما چه ارزشی خواهد داشت؟ در آن هنگام سرسخت ترین کافر و بدترین مجرم و فاسق و فاجر نیز جرأت نمی‌کند انکار و نافرمانی کند. مهلت

پذیرفته شدن ایمان و اطاعت تنها تا زمانی است که هنوز آن لحظه ی آشکار کردن حقیقت فرا نرسیده است. هنگامی که آن لحظه فرا رسیده، دیگر نه مهلتی است و نه آزمایش، بلکه آن لحظه لحظه ی دآوری است.

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١١﴾

از بنی اسرائیل بپرس: چه بسیار نشانه های روشن به آنان عطا کردیم، و هر کس نعمت (هدایت) الله را پس از آنکه به او رسیده، تبدیل (به کفر) کند، (بداند) که یقیناً خدا سخت عقوبت دارد. (۲۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَلِّ»: سؤال کن. «کم»: چقدر، چه اندازه؟ «آيَةٍ بَيِّنَةٍ»: دلیلی روشن، مانند: عصا، ید بیضا، شکافتن بحرا، نزول من وسلوای.

تفسیر:

«سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ»: یعنی ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش از بنی اسرائیل بپرس چقدر معجزات آشکار و دلایل قاطع را از جانب حضرت موسی علیه السلام، مانند بر افراشتن کوه بر سر آن‌ها، شکافتن بحر، عصا و ید بیضا، فرود آوردن من و سلوی و غیره، دریافت داشتند، ولی با وجود تمام این نشانه‌ها که بر صدق و درستی او دلیل بود، آنها اعراض نموده و دست به تکذیب زدند، به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند، «و مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (211)»: کسی که آیات و نشانه‌های الله متعال را بعد از اقامه حُجَّت و برهان با تحریف، تغییر و یا تعطیل، سرچپه و ازگون سازد باید بداند که گرفت حق تعالی و عذاب او برای سرکشان از امرش و برای پیروان هوی و هوس سخت و شدید است. این قاعده مسلم است، هر که احکام هدایت انجام الهی را تبدیل کند، و در قبال انعامات و احسانات الهی کفران ورزد؛ عذاب خدا بر وی شدید است. بدل‌کنندگان آیات در دنیا تباه و ذلیل می‌گردند، و در قیامت همیشه به دوزخ می‌باشند این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی‌توان تصور کرد.

تاریخ ناسپاسی یهود و بنی اسرائیل، از جمله نزدیک‌ترین تاریخ به مسلمانان در پیش آمدن حوادث گوناگون، بحساب می‌آید.

خداوند متعال این قوم ناسپاس، پیامبری چون موسی علیه السلام و معجزات و الطاف خویش را مرحمت فرمود و آنان را از اسارت فرعون نجات داد. برای اداره زندگی آنان، قوانین آسمانی فرستاد و به لحاظ مادی نیز زندگی خوبی برای آنان تأمین کرد. اما کفران و تبدیل نعمت‌ها از سوی آنان به حدی رسید که به جای هارون علیه السلام، به پیروی سامری رفتند و به جای خداپرستی به گوساله پرستی روی آوردند تا آنکه خداوند که با این اعمال شان «فَضَّلْنَاكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره بقره: 47) فضیلت شدن بر جهانیان را به «بَأْوٍ بِغَضَبٍ» (سوره بقره، 61) تبدیل نمود. از سنت‌های ثابت پروردگار با عظمت است هر قوم و ملتی، اعم از مسلمانان و غیر مسلمان، اگر نعمت‌های الهی را تبدیل و تغییر دهند، دچار قهر و غضب الهی خواهند شد. الله تعالی ما را از در امان داشته باشد. آمین یارب

العالمين.

واقعیت همین است که: ناسپاسی از نعمات الهی سبب می‌شود انسان از معرفت الله تعالی دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است. شکر نعمت، اولین انگیزه شناخت پروردگار است؛ زیرا سپاسگزاری از بخشنده نعمت، یک امر وجدانی است؛ انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می‌بیند و می‌داند این همه نعمت در درون و بیرون وجود او است و اینها از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می‌افتد و همین امر راه شناخت الله تعالی را برای او هموار می‌سازد ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت و لذا از معرفت الله تعالی نیز محروم می‌شوند.

هکذا ناسپاسی در برابر نعمت‌های خالق سبب می‌شود انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس شود، نه تنها ارزشی برای محبت‌ها و خدمات بی‌شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افرادی می‌شود و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

رُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢١٢﴾

زندگی دنیا برای کافران آراسته شده است، و مؤمنان را مسخره می‌کنند، و (حال آنکه) پرهیزگاران در روز قیامت بالاتر از آنان هستند، و الله کسی را که بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد. (۲۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُيِّنَ»: آراسته شده است. «يَسْخَرُونَ»: استهزاء می‌کنند. بلال، عمار و صهیب (رضی الله عنهم) را به دلیل ناداری مسخره می‌کردند.

تفسیر:

باید گفت که این آیه مبارکه، هم هشدار به کفار است که به زرق و برق دنیا، سرگرم و مست نشوید و مؤمنان را مسخره نکنید. زیرا قیامتی هست که صحنه‌ها عوض می‌شوند. و هم موجب تسلائی خاطر مؤمنان می‌باشد که با تمسخر کافران، سست نشوند و به آینده امیدوار باشند. طوری که می‌فرماید: «رُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»: یعنی هوس‌ها و خواسته‌های دنیا و نعمت‌هایش طوری در نظر کافران نیکو جلوه‌گر شده و محبت و علاقه‌ی آن طوری در نهادشان جایگزین شده است که آنرا بر آخرت که منزلگاه ابدی است ترجیح می‌دهند و همواره به منظور به دست آوردن دنیا سعی و تلاش می‌نمایند، بلی؛ دنیا برای کسانی جلوه می‌کند که به الطاف و نعمت‌های بی‌حساب قیامت، اعتقادی ندارند، ولی در نظر مؤمن، دنیا کجا و بهشت کجا.

«وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»: و در حق مؤمنانی که به روز آخرت ایمان دارند و آن را بر دنیای زائل و فانی ترجیح می‌دهند استهزاء می‌کنند؛ و آنان را به سبک مغزی و بی‌عقلی متهم می‌کنند که دنیا را رها کرده و به آخرت روی می‌آورند: کافر می‌گوید: چیزی را که می‌بینی بگیر نه چیزی را که می‌شنوی.

طوری که یادآور شدیم این مبارکه؛ ما را با یکی از حقایق کفار آشنا می‌کند و آن اینکه آنان به آخرت ایمان ندارند و بدین خاطر دنیا برای آنان آراسته شده، و کفار بدان ایمان داشته و برای آن تلاش می‌کنند و دنیا هدف و محل تکاپو و مرکز توجه‌شان است، آنان

را می‌بینی که نسبت به دنیا حریص آند و به لذت‌ها و خوشی‌ها و شهوت‌های آن روی آورده آند.

دیدشان نسبت به مؤمنین مبتنی بر استهزاء و طعنه و ریشخند است، مؤمنان را به خاطر عدم روی آوردن به دنیا و متاع زودگذرش، و به خاطر نگرش‌شان نسبت به آخرت، و تلاش‌شان برای آن، و ترس‌شان از الله متعال که آنان را به ترک آنچه خدا حرام کرده و ادار می‌نماید، دوست نمی‌دارند.

تفاوت میان مؤمنان و کافران از زمین تا آسمان است، این دو گروه باهم یکسان نیستند، نه در دنیا و نه در آخرت. این آیه مبارکه یک حقیقت قاطع قرآنی را بیان داشته، و یک وعده‌ی انجام شده‌ی قرآنی را یادآور می‌شود: طوری‌که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «و روز رستاخیز پرهیزگاران بالاتر از ایشانند».

مؤمنین پرهیزگار و با تقوای برتر از کفارند، و تا قیامت بالاتر و برتر از ایشان می‌مانند. این چیزی است که خداوند اراده و تقدیر نموده، و کسی نمی‌تواند دستور و فرمان او را پس زند. مراد از برتری در اینجا برتری روحی روانی است، و نه برتری مادی و مکانی.

این برتری، احساس و ادراک مؤمنین را فرا می‌گیرد، در نتیجه در همه چیز از کفار متمایز می‌گردند، در دین و برنامه، در وظیفه و عملکرد و نقش، در افکار و تصورات، در رفتار و سلوک، در توقعات و انتظارات و توجهات، و در دنیا و آخرت‌شان متمایز می‌گردند. بدین خاطر مؤمنین یقین دارند که از کفار برترند، و بالاتر و والاتراند.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرکس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، الله متعال او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هرکس بر مرد یا زن مؤمنی بُهتان بندد، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند متعال محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندان‌ش شناخته شده است».

«وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (212)»: یعنی خدا به دوستان خود روزی فراوان و فناپذیر و قطع نشدنی عطا می‌کند، مانند: «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزِقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ 40 غافر»، یا این که در دنیا به هرکس از بندگان که بخواهد بدون این که کسی از او حساب بکشد، روزی فراوان می‌دهد؛ اعم از این که مؤمن باشد یا کافر، نیک مرد باشد یا گناهکار، هر طور که مشیت و حکمتش اقتضاء کند.

در حدیث شریف آمده است: «اگر دنیا نزد الله متعال به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید». اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد.

باید گفت که دنیا در چشم مؤمنان چیزی بی‌ارزش است و برای آن اهمیتی قابل نیستند، زیرا دنیا برای کسانی که کافر شده آند می‌باشد؛ از این رو وقتی چیزی از زیبایی‌های

دنیا پیامبر صلی الله علیه وسلم را در تعجب می‌آنداخت می‌فرمود: «لبيك! إن العيش عيش الآخرة» (مسند الشافعی، ج 1 ص 122). «گوش به فرمان تو هستم ای الله! همانا زندگی زندگی آخرت است» تا نفس را به الله متعال متوجه سازد؛ نه به اجابت از رغبات آن، و شگفتا کسی که زندگی آخرت را خواستار شود زندگی دنیا برایش گوارا می‌شود؛ و کسی که خواستار زندگی دنیا باشد، دنیا و آخرت بر او ضایع و ناپود می‌شود؛ الله متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْخُسْرَىٰ أَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (سوره الزمر: 15). «بگو: بی‌گمان زیانکاران (واقعی) کسانی اند که خود و خاندان‌شان را در روز قیامت از دست داده‌اند». پس هر انسان، وقتی چیزی از زیبایی‌های دنیا را می‌بیند و مورد تعجب او قرار می‌گیرد، شایسته است آنچه را پیامبر ج فرموده است بگوید.

شرط برتر بودن مؤمنین نسبت به کفار:

اینکه مسلمانان برتر از کفار باشند مشروط است به اینکه مسلمانان صادقانه و با جدیت پایبند به اسلام، و عملی نمودن آن، و حرکت به واسطه‌ی آن باشند، اگر این شرط را رها کنند این صفت (برتری) را از دست داده، و از این مقام و منزلت پایین می‌آیند، و فقط زمانی به این مقام ارتقاء می‌یابند که به سوی اسلام شان باز گردند. مسلمانان در این زمانه برتر از کفار نیستند، آنان در شرایط عمومی پایین‌تر از کفارند، مسلمانان خود به خویشتن آسیب رسانده و خود مسبب آن چیزی هستند که بر سرشان آمده است، زیرا ارتباط بسیاری از آنان با اسلام قطع شده، و ارتباط بقیه با آن ضعیف شده، و بدین ترتیب به شرط برتری مشروط پایبند نبودند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (213 الی 214) در باره نیاز و ضرورت میرم به پیامبران و مشکلاتی که در مسیر دعوتشان برای خود و مؤمنان روی داده است، بحث بعمل آمده است. باید گفت که خداوند متعال در آیات متبرکه قبلی به مؤمنان هدایت فرمود که: همگی با هم و یکپارچه به دین اسلام بگردند و متفرق نشوند. در این دو آیه نیز به وضوح، نهایت نیاز به وجود پیامبران را بیان می‌دارد که راهیابی به وسیله‌ی آنان، ضروری و حتمی است و هرکس دعوتشان را پذیرفت، با رنج و محنت و سختی و مصیبت در می‌آفتد، و تا آنگاه که از سوی خدا گشایش و رهایش و پیروزی می‌رسد، باید شکیبایی کند. بی تردید سرپیچی و پا فشردن ناسپاسان در برابر دین، به سبب طمع و علاقه‌ی فراوان به متاع گذرای دنیاست.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أوتوه مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾

(در آغاز) مردم امت واحد بودند، آنگاه خداوند پیامبران را مژده آور و بیم دهنده را فرستاد، و با آنان کتاب (آسمانی) را بحق نازل کرد، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، به حق حکم کنند، و در آن اختلاف نوزیدند جز کسانی که (کتاب) به آنها داده شد. (و این اختلاف شان) بعد از آمدن دلائل ظاهر بود و آنها از روی ستم و حسد در میان خود اختلاف ورزیدند، پس الله به فرمان خود مؤمنان را در آنچه مردم اختلاف کردند به حق هدایت کرد، و الله هرکس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

(۲۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةٌ»: مَلَّت، دسته، فرقه، و در قرآن معانی متعدد دارد: (1- جماعت (اعرف/181). 2- ملت، یعنی، عقاید و اصول شرایع (انبیاء/92، مؤمنون/52). 3- وقت و زمان (هود/8 یوسف/45). 4- پیشوا (نحل/120). 5- یکی از اُمتهای معروف، (آل عمران/110). «بَعَثَ»: برانگیخت. فرستاد. «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»: و حال آن که درباره آن کتاب، یا درباره آن حق اختلاف پیدا نکردند، مگر... «بَعِثًا»: از روی ستم. از حسادت. مفعول له است. «بِأَذْنِهِ»: به فرمان او. به توفیق و مرحمت او. معنی دیگر آیه: مردمان جملگی بر سرشت واحدی بودند، و این سرشت، استعداد هدایت و ضلالت را داشت. بر برخی از آنان، اسباب هدایت چیره گشت، و بر برخی دیگر ضلالت غالب آمد. به همین علت انسانها اختلاف پیدا کردند و خداوند آنان را دریافت و پیغمبرانی را به عنوان هادی و مژده رسان و بیم دهنده ایشان به سویشان روانه کرد، و به همراهشان کتابهای مشتمل بر حق فرستاد، تا این کتابها میان مردمان حکم و داور گردند و کشمکش با رجوع بدانها از میان برخیزد. ولیکن تنها آنان که از هدایت پیغمبران سود بردند ایمان آوردند، آن کسانی که خداوند به هنگام اختلاف، به سوی حق رهنمودشان کرد. و این خدا است که طرفداران حق را - اگر مخلص باشند - موقِّق می‌گرداند (ملاحظه شود: تفسیر المنتخب).

تفسیر:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»: همه مردم از دوران آدم علیهم السلام تا عصر نوح علیهم السلام بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌درازا کشید، پرستش بت‌ها رایج شد و مردم به دو شاخه مؤمن و کافر تقسیم شدند. بعضی مفسرین فرموده‌اند: مراد از مردم نوح و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»: آنگاه حق تعالی پیامبرانی را برای هدایت فرستاد تا آنها را به سوی ایمان دعوت کنند و نیکو کارشان را به ثواب و پاداش بشارت دهند و بدکاران‌شان را به عذاب بیم دهند. قانون و تمدن‌های بشری، قادر بر حل اختلافات نیستند. زیرا هر گروه و وهر شخص برای بدست آوردن خواست‌های خود است. حل اختلافات باید از طریق قانون الهی و داوری انبیا صورت گیرد.

«وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: و با آنان کتاب یعنی: جنس کتب آسمانی را به حق نازل کردیم تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال و غیره داوری کنند و تا کتاب‌های آسمانی، میان مردم داور باشد. از ابن عباس (رض) نقل است که فرمود: «كَانَ بَيْنَ آدَمَ، وَنُوحٍ عَشْرَةٌ فُرُونٌ كُلُّهُمْ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْحَقِّ، فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَأَنْزَلَ كِتَابَهُ فَكَانُوا أُمَّةً وَاحِدَةً» «میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد پس الله تعالی انبیاء و مرسلین را برانگیخت و کتابش را نازل فرمود، پس یک اُمت واحد شدند.» (مستدرک حاکم (3654) و فرمود: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الْبُخَارِيِّ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ) و در مصنف ابن ابی شیبیه با این لفظ آمده: «كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَنُوحٍ عَشْرَةٌ أَفْرُنٌ كُلُّهَا عَلَى الْإِسْلَامِ» «میان نوح و آدم ده قرن فاصله بود، این ده قرن، همه بر اسلام بودند.»

(مصنف (33928).

«لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ»: و هیچ کس در کتب آسمانی سابق اختلاف نکرد، مگر کسانی که این کتاب‌های آسمانی به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد. مراد از اختلاف کنندگان در کتب؛ بنی اسرائیل یعنی یهود و پیروان عیسی علیه السلام یعنی مسیحیان بودند. و سبب اختلاف ایشان همانا حسد و حرص بر دنیا و رقابت‌های نامقدس شان بود.

یعنی جز آنان که کتاب برایشان نازل شده است، در مورد کتاب روشنگری که شک و شبهات را برطرف می‌سازد هیچ کس اختلاف پیدا نکرد؛ یعنی آن مطلب را معکوس کردند؛ چون کتابی را که برای رفع اختلاف ارسال شده بود، سبب اختلاف قرار دادند. درباره قرآن یهودیان و نصرانیان نظر به حسادت و سرکشی که داشتند دست به مخالفت زدند در حالی که دلائل و براهین واضح و آشکاری بر صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز نازل شد، این بود که باری تعالی برای هدایت، بندگان مؤمن خود را برگزید، این‌ها قرآنی را که اهل کتاب تکذیب کرده‌اند پیروی نمودند، «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»: بعد از پیدایش و نمایان شدن دلیل و برهان روشن و قاطع، مبنی بر درستی و صدقی کتاب، پس اختلافشان بر مبنای آگاهی و علم صورت می‌گرفت نه بر اساس نادانی و غفلت. «بَعِيًا بَيْنَهُمْ»: یعنی بر مبنای حسادت کافران به مؤمنان اتفاق افتاد.

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ»:

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»: پس خداوند کسانی را از این امت که ایمان آوردند، هدایت نمود، «لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ» به آنچه که اهل کتاب در آن اختلاف کردند و در تشخیص حق از باطل به بیراهه رفتند، اما خداوند این امت را به حق رهنمون شد. «بِإِذْنِهِ» خداوند به إذن خویش، و با آسان کردن امور آنان، و از سر مهربانی خویش آنان را هدایت کرد.

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (213)» و الله تعالی هر کس از خلق خویش را بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌کند، زیرا حکمت و حجت بالغه، از آن اوست. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيَّنَّا أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالْنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ الْيَهُودُ غَدًا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ» (متفق علیه). «ما در دنیا، آخرین امت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امت‌ها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده‌اند. سپس، الله تعالی روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، الله تعالی ما را به آن (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است.»

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾

آیا گمان می‌کنید که به آسانی وارد جنت میشوید؟! در حالیکه هنوز آنچه که بر سر گذشتگان آمده بود بر سر شما نیامده است. آنها دچار سختی‌ها و مشقتها شدند، و چنان

متزلزل و مضطرب شدند، حتی که پیغمبرشان و آنانکه با او ایمان آورده بودند می‌گفتند: پس مدد الله کی خواهد آمد؟ (گفته شد) آگاه باشید که مدد الله نزدیک است. (۲۱۴)

تفسیر:

این آیه مبارکه یادآور تحمّل سختی از سوی مؤمنان گذشته و هشدار و تسلایی برای مسلمانان است. حوادث سخت، آزمایش الهی است و مشکلاتی همچون حوادث تلخ مالی و جانی همه و همه برای ساخته شدن انسان هاست.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ»: ای مؤمنان! گمان نکنید که داخل شدن به بهشت کاری سهل و آسان است و بدون ایّتلا و آزمایش انجام می‌شود.

«وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»: مؤمنانی که پیش از شما نجات یافتند نجات آن‌ها مرهون مواجهه با ابتلاء اتی همچون جهاد در راه الله قربانی دادن و تحمل مصیبت‌ها بوده است. باید گفت که در سنت‌های الهی، هیچ تغییری نیست. همه ملت‌ها و امت‌ها و افراد باید از کوره آزمایش برآیند.

«مَسْتَهْمُ الْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»: یعنی به مصیبت‌ها و شداید و فلاکت‌ها مبتلا شدند، باسأء: سختی‌هایی است که از خارج به انسان تحمیل می‌شود، مانند: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی.

اما ضراء: سختی‌های درونی است، مانند مریضی و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل و غیره و غیره...

باید یادآور شد خطاب آیهی مبارکه هذا: «آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما در گذشته آمد؟»،

مسلمانانند، و آیه آنان را با آزمایش‌ها و امتحاناتی که در راه شان به سمت بهشت انتظارشان را می‌کشد، آشنا می‌گرداند، راه بهشت با گل‌ها و شکوفه‌ها، و گیاهان خوشبو

و معطر فرش نشده است، این راه صاف و هموار نیست، بلکه پر است از موانع و

مخاطرات و حوادث غیر منتظره و ناگهانی، و هرکه پای در این راه بگذارد ناگزیر به اذیت و آزار، و درد و رنج مبتلا می‌گردد.

«وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ»: طوری آشفته و مضطرب شدند و تکانها خوردند و با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ تا جایی

که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟ این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر و طولانی شدن زمان آن بر زبان

آوردند. سپس الله تعالی ایشان را با این فرموده خویش بشارت داد، «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ

قَرِيبٌ (214)»: یعنی به هوش باشید و مزده باد که نصرت الهی نزدیک است. و زمانش فرا رسیده است.

از خواب (رض) روایت است که فرمود: «شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَلَمَّا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُونَ لَنَا، أَلَا تَدْعُونَ اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ

الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ، فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَشَقُّ بِأَثْنَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ

عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهُ لَيُيَمِّنَنَّ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّكِبُ مِنَ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتٍ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، أَوِ الدِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»

خبا ب بن ارت (رض) فرمود: نزد رسول الله ج که چادرشان را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت کردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی‌کنید؟ آیا نزد الله تعالی برای ما دعا نمی‌کنید؟ فرمود: «برای افرادی از امت‌های گذشته، حفره‌ای در زمین، حفر می‌کردند و او را در آن قرار می‌دادند. سپس اهره می‌آوردند و بر سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی‌داشت. و شانه‌های آهنی را در گوشت آنان فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می‌رسید و این کار هم آنان را از دینشان باز نمی‌داشت. سوگند به الله که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز الله و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید». (صحیح بخاری (3612)).

«وَ لِيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»: پس شما ای مؤمنان! بدانید که یاری و نصرت حق تعالی نزدیک است و فرج و گشایش او حتماً آمدنی است پس دچار یأس و ناامیدی نشوید و استقامت کنید. بدون شک هرکس به یاری دین خدا بشتابد خدا او را یاری می‌دهد، خدا دارای قدرت و توانایی است.

الله متعال این امت را مورد عنایت خود قرار داده از شرایط سختی که امت‌های گذشته به آن دچار شده بودند اینها را تسلی داده است. وقتی یاران پیامبر ج در مکه مکره از احوال سختی که بر آنها آمده بود شکایت کردند آن جناب برای ثبات و پایداری آنان خبر دادند که: «در زمان گذشته چنین بوده است که حفره‌ای را در زمین ایجاد می‌کردند و مؤمن را در آن می‌گذاشتند و یا اهرای بر سر او می‌نهادند و از فرق سر به دو نصف تقسیم می‌کردند. اما این فاجعه و مشکل بزرگ نمی‌توانست آنها را از دین برگرداند، یابا شانه‌های آهنین زنده زنده تنشان را شانه می‌کردند تا یک تکه گوشت یا یک تار رگ در بدن آنها باقی نمی‌ماند، اما باز هم این گونه شکنجه‌ها نتوانسته آنها را از دین منصرف سازد» (صحیح بخاری (6943)).

شان نزول آیه 214:

از قتاده و سدی در شان نزول این آیه مبارکه روایت شده است که گفتند: این آیه در غزوه ی خندق (احزاب)، وقتی مسلمانان دچار سختی، فشار، گرما و سرما، تلخی و انواع آزار و محاصره شدند، نازل گردید تا ضمن مژده دادن‌شان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هر دو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدان‌های جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد. (عبدالرزاق 250 و از طریق او طبری 4068 از معمر روایت کرده اند).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (215) در باره مقدار انفاق تطوع و مستحب و اینکه به چه کسانی داده شود، بحث بعمل آمده است.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَإِبنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

(مسلمانان) از تو می‌پرسند چه چیزی انفاق کنند (و به چه کسی بدهند؟) بگو: هر مالی را که انفاق می‌کنید (از مال حلال)، پس برای والدین و خویشاوندان و یتیمان و فقیران، و در راه ماندگان انفاق کنید، و هر نیکی انجام دهید پس یقیناً الله به آن داناست. (لازم نیست تظاهر کنید، او می‌داند). (٢١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَاذَا»: چه چیز؟ «خَيْرٍ»: مراد مال و ثروت است. «الْمَسَاكِينِ»: در ماندگان و بیچارگانی که در آمدشان کفاف خرج‌شان را نمی‌کند.

«إِبنِ السَّبِيلِ»: مسافر فقیری که دسترسی به اهل، عیال، مال و منال خود ندارد.

شأن نزول آیه 215:

ابن جریر از ابن جُرَیج روایت کرده است: مسلمانان از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند که از دارایی و ثروت خود بهتر است به کدام اشخاص صدقه بدهند، پس آیه: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ»، نازل شد.

تفسیر:

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»: یعنی ای محمد! مؤمنان از تو درباره‌ی اینکه چه چیزی را و به چه کسی باید صدقه دهند سؤال می‌کنند. وقتی این آیه نازل شد، بعضی از یاران از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چه چیزی را انفاق کنیم و بر چه کسانی انفاق کنیم؟ «قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَإِبنِ السَّبِيلِ»: یعنی ای محمد! به آنان بگو: در این موارد نفقه را صرف کنند: اندک باشد یا زیاد اولی به آن نزدیکان‌تان اند، و بعد از آن‌ها به ترتیب: یتیمان، فقرا، و غریب و مانده در راه قرار دارند. واقعیت اینست که: انفاق به خویشان، مایه‌ی استحکام پیوندهای خانوادگی، و انفاق به دیگران، سبب جبران کمبودهای مالی و عاطفی نیازمندان و برطرف نمودن اختلاف طبقاتی می‌باشد.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (215)»: یعنی هر عمل نیکی را که انجام بدهید، فرق نمی‌کند؛ کم باشد یا زیاد در پیشگاه خداوند متعال محفوظ است و اوتعالی داناست و همه این اعمال را آمار و بحساب می‌گیرد و مکافات کامل آن را به شما خواهد داد. قابل تذکر است که: این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، درحالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. بهز بن حکیم از جدش روایت کرد که گفت: به رسول الله ج گفتیم: به چه کسی احسان و نیکی کنیم؟ فرمود: «أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أَبَاكَ، ثُمَّ الْأَقْرَبَ، فَأَلْقُرَبَ». «به مادرت، باز به مادرت، باز به مادرت، سپس به پدرت، سپس به نزدیکتر و نزدیکتر احسان و نیکی کن». (سنن ترمذی (5139) با تحسین البانی در مشکاة المصابیح (4929).

قابل تذکر است که: در این آیه دو بار کلمه «خیر» بکار رفته است: یکی انفاق خیر؛ «أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» و دیگری کار خیر؛ «تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ» تا بگوید اشخاص بی‌پول نیز می‌توانند با عمل و کار خود، به خیر برسند.

توضیح مختصر در باره محتوای آیه 215:

1 - هر مالی - چه کم چه زیاد که در راه خشنودی الله متعال و از روی إخلاص و

بدون رياء انفاق و هزینه شود، خدا پاداش آن را خواهد داد.

2 - این انفاق، اول به نزدیکترین نزدیکان تعلق می گیرد، سپس به سایر نیازمندان جامعه، مثلاً مادر، پدر، خواهر، برادر، دختر، پسر و سایر نزدیکان به ترتیب اولویت، بعد بیگانگان.

3 - این آیه هشداري است که اگر والدین و سایر خویشاوندان آدمی نیازمند باشند، هزینه و نفقه ی آنان بر عهده ی فرزندان است.

4 - مسؤلیت مدنی مسلمانان، هیچ گاه، اجازه نمی دهد که: کسی با وجود تنگدستی و فشار خانوادگی، نسبت به نیازمندان: خصوصاً یتیمان و تنگدستان زحمتکش و آواره ها و به غربت افتادگان، بی توجه باشد.

5 - بلافاصله بعد از خانواده، یتیمان، در اولویت اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (216 الی 218) درباره فریضه ی جهاد و مباح بودنش در ماههای حرام، بحث بعمل آمده است.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

جنگ (جهاد) بر شما فرض شد و آن برای شما ناخوشایند و مشکل است و لیکن بسا (اوقات) چیزی را نمی پسندید درحالیکه به خیر شما می باشد و بسا چیزی را دوست دارید ولی به ضرر شما است، و الله میداند (نفع و زیان شما را) و شما نمی دانید. (٢١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُتِبَ»: واجب گشت. «قِتَالٌ»: جنگیدن، جنگ، پیکار، کارزار. «كُرْهٌ»: ناپسند. ناخوشایند. کلمه «كُرْه» به مشقتی گفته می شود که انسان از درون خود احساس کند، مانند ترس از جنگ. و «كُرْه» به مشقتی می گویند که از خارج به انسان تحمیل شود، مانند حکم اجباری در آیهی «انْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت، 11) به آسمانها و زمین گفتیم: یا با رغبت بیاید یا با اِکراه، گفتند: ما با رغبت می آییم. «عَسَى»: بسا، چه بسا.

تفسیر:

آیه قبل مربوط به مال دادن و انفاق بود و این آیه مبارکه مربوط به جان دادن است. طوری که می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ»: یعنی ای جماعت مسلمانان؛ بر شما جهاد فرض شده است و این، یکی از موارد آزمون شماست که بر شما سخت و مشکل و ناهموار است؛ چون بذل مال خطر هلاک جان را در بر دارد. بلی! جهاد مشقت آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می باشد.

«وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»: یعنی چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به نفع شما باشد، همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می شوند، به فیض شهادت نایل می گردند.

ملاك خیر و شر، آسانی و سختی و یا تمایلات شخصی نیست، بلکه مصالح واقعی ملاک است و نباید به پیش قضاوتی خود تکیه کنیم.

« وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ »: یعنی چه بسا نفس شما چیزی را دوست داشته باشد که شامل تمام خطرات و زیان ها باشد، چه بسا در جهاد، که از آن بیزارید، خیر مقرر است؛ زیرا یا در آن به پیروزی و غنیمت می رسید و یا به شهادت نایل می آید. و چه بسا در ترک جهاد، که آن را خواستارید، شر و زیان نهفته باشد؛ زیرا سبب ذلت و فقر و محرومیت از پاداش می باشد.

« وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (216) »: یعنی خدا از شما بهتر به آخرت و عاقبت امور آگاه است و صلاح دنیا و آخرت شما را بهتر می داند، پس برای اجرای فرمانش بشتابید. بناً تسلیم فرمان خدایی باشیم که بر اساس علم بی‌نهایت به ما دستور می‌دهد، گرچه ما دلیل آنرا ندانیم.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در شان نزول این آیه مبارکه می فرماید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمه میفرماید: «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند زیرا کسی که در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده‌شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، در خانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات ولم یغز و لم یحدث نفسه با الغزو مات میتة جاهلیة: هر کس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

سال واجب شدن جهاد:

در کتاب «فقه السنة» استاد سید سابق رحمه الله چنین آمده است: «چون شکنجه و آزار مشرکان مکه شدت گرفت و ظلم و ستم ادامه و استمرار یافت، تا جائیکه به آخرین درجه خود رسید و نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه وسلم را کشیدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم ناچار گردید که از مکه به مدینه هجرت کند و یاران خویش را نیز به هجرت فرا خواند، بعد از اینکه 13 سال از بعثت و دعوت او گذشته بود: « وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ » (الأنفال: 30). «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند و توطئه می‌کردند که تو را به زندان بیفکنند و حبس کنند یا به قتل برسانند و یا از مکه اخراج کنند آنها چاره می‌اندیشیدند و تدبیر می‌کردند و خداوند هم تدبیر می‌کرد و چاره می‌اندیشید و خداوند بهترین چاره اندیش و مدیر و مدبر است».

در مدینه منوره، چون دشمنان، مسلمانان را محاصره کرده بودند و مسلمانان ناچار بودند، که شمشیر بکشند و از جان خویش دفاع کنند و راه را برای دعوت دین خود هموار سازند، خداوند به ایشان اجازه جنگ و دفاع داد و نخستین آیه‌ای که در این باره نازل شد

این آیه بود: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ..» (الحج: 39). «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده است اجازه جهاد داده شده است یعنی می‌توانند مسلحانه جهاد کنند، چرا که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و خداوند قادر است بر نصرت و یاری آنها، همانها که بناحق از خانه و کاشانه خود بدون حق و بدون هیچ دلیلی از دیار خود اخراج شدند و تنهاگناهشان این بود که می‌گفتند: پروردگار ما الله است...».

«.. وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ السَّامِعَاتُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (الحج: 40-41). «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام الله متعال در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند و از دین شان دفاع نمایند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.»

در این آیات سه چیز برای علت و عامل جنگ ذکر شده است:

- 1 - مسلمانان مظلوم واقع و بر آنان تعدی شده است و بناحق از دیار خود اخراج شده‌اند و تنها علت اخراجشان پیروی از دین حق است و اینکه می‌گویند: پروردگار ما الله است.
- 2 - اگر الله متعال اجازه این دفاع را نمی‌داد همه معابد و مساجدی که فراوان نام الله در آنها برده می‌شود ویران می‌گردید بسبب ظلم کافران که به الله و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورند.
- 3 - اینکه هدف از جهاد پیروزی و قدرت یافتن در زمین و حکم رانی، و برپای داشتن نماز و دادن زکات و امر بمعروف و نهی از منکر می‌باشد.

سال واجب شدن جهاد:

در سال دوم هجرت خداوند قتال و جنگ را فرض کرد و آن را واجب نمود که حکم در (آیه 216 بقره) بیان گردیده است. (برای تفصیل بحث ملاحظه فرماید: کتاب «فقه السنة».

حکم جهاد:

جهاد مسلحانه در صورت وجود شروط و.... بر همه افراد مسلمین فرض نیست بلکه فرض کفایه است هرگاه بعضی از مردم بجهاد پرداختند و خطر دشمن برطرف شد و بی‌نیازی حاصل شد و جواب آن از بقیه افراد ساقط می‌گردد.

چه موقع جهاد فرض عین است؟

تنها در صورت‌های زیر جهاد بصورت فرض عین درمی‌آید:

- 1 - وقتی که فرد مکلف در صف جنگ حاضر شود، در این حالت جهاد برای او فرض عین است، و نمی‌تواند از آن شانه خالی کند.
- 2 - هرگاه دشمن به مکانی یا شهری یا کشوری حمله‌کند، که مسلمانان در آنجا هستند و آنجا را تصرف کند، بر همه مردم آنجا واجب است، که دشمن را از خاک خود بیرون

برانند، و با آنها بجنگند. در این صورت برای هیچ فردی حلال و جایز نیست، که از مواجهه با دشمن شانه خالی کند و وظیفه خویش را بانجام نرساند. البته این در صورتی است که دفع دشمن جز با بسیج همگانی ممکن نگردد.

3 - هرگاه حاکم اسلامی از یکی از مکلفان، طلب رفتن بجهاد کرد، او نمی‌تواند شانه از آن خالی کند و جهاد نسبت به او فرض عین می‌شود.

بر چه کسی جهاد واجب است؟

جهاد بر مرد مسلمان عاقل بالغ تندرست واجب می‌شود، مشروط بر اینکه آنقدر مال داشته باشد، که برای مصرف خود و خانواده‌اش کفایت کند تا اینکه از جهاد فارغ شود. پس بر غیر مسلمان و زن و کودک و دیوانه و بیمار، واجب نیست پس اگر این گروه‌ها از جهاد تخلف کنند بر آنها حرجی نیست چون ضعف آنها، مانع کفاح و پیکار آنها است و در میدان جنگ فایده‌ای ندارند، که قابل اعتماد باشد و چه بسا وجودشان در میدان جنگ ضرر بیشتری داشته باشد، در مقابل سودی اندک. (بنقل تفسیر کوثر، تفسیر سوره بقره، قریب الله مطیع)

جهاد در ادیان دیگر:

برخلاف تبلیغاتی دنیا غربی که خود را مدافع صلح معرفی می‌کنند، مسئله جهاد در تمام ادیان آسمانی بوده و آنرا یک ضرورت حتمی دانسته اند.

در تورات آمده است:

- ساکنان شهر را بدم شمشیر بکش و اموالشان را جمع نمای. (تورات، سفر تثئیه، باب 13، جمله 15).
- همگی ایشان را هلاک ساز و ترخم منما. (تورات، سفر تثئیه، باب 7، جمله 3).
- چون برای مقاتله بیرون روی و دشمن را زیاد بینی، نترس. (تورات، سفر تثئیه، باب 20، جمله 1).
- برادر و دوست و همسایه خود را بکشد تا کفاره گوساله‌پرستی باشد. (تورات، سفر خروج، جمله 26).
- موسی جمعیتی را به سوی جنگ حرکت داد و مقاتله مهمی صورت گرفت. (تورات، سفر اعداد، باب 31، جمله 34).

در انجیل متی آمده است:

- گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. (انجیل متی، باب 10، جمله 7).
 - هرکه جان خود را دریابد (و به جنگ نیاید) آنرا هلاک سازد و هرکه جان خود را به خاطر من هلاک کرد آنرا خواهد یافت. (انجیل متی، باب 10، جمله 39).
- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَرَأُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَمَا لَهُ مِن شَيْءٍ أَلَيْسَ فِي الْقُرْآنِ لَكُمْ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢١٧﴾**

از تو درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند. بگو: هر جنگی در آن (گناهی) بزرگ است،

ولی هر نوع بازداشتن (مردم) از راه الله و کفرورزی به او و (بازداشتن مردم از) مسجد الحرام و بیرون راندن اهلش از آن، نزد الله بزرگ تر (از جنگ در ماه حرام) است؛ و فتنه (شرک و بت پرستی) از کشتار بزرگ تر است. و مشرکان همواره با شما می جنگند تا شما را اگر بتوانند از دینتان برگردانند. و از شما کسانی که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، همه اعمال خوبشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر می شود، و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند. (۲۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَّ»: جلوگیری، بازداشتن. «عن سبیل الله»: از دین خدا. «کفر به»: کافر شدن به خدا. «إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ»: بیرون راندن پیامبر و مسلمانان از مکه. «عندالله»: نزد الله (از جنگیدن در آن مهمتر است). «الفتنة»: شرک آلود شدن مسلمانان به وسیله ی القای شبّهات در دل، یا شکنجه کردنشان تا بمیرند.

رأی جمهور، فتنه، به معنای شکنجه چشیدن است؛ اما نزد مجاهد و غیره، به معنای القای شک و شبهه ی شرک در دل مسلمان است. «مَنْ يَرْتَدِدْ»: هر که برگردد. «حَبِطَتْ»: به معنی باطل شد. در لسان گفته است: حبط یعنی عمل عملاً ثم افسده؛ یعنی آن را فاسد کرد، و در آیه مبارکه ذیل آمده است. «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» یعنی ثواب عمل آنان در دنیا و آخرت فاسد و باطل گشته و کردارش به هدر رفته است.

تفسیر:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»: ای محمد! مردم از تو درباره جنگ در ماههای حرام می پرسند که آیا چنین جنگی حلال است یا حرام؟
«قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»: به آنها بگو: قتال در این ماه ها حرام و دارای گناهی است بس بزرگ. و جنایتی زشت می باشد. پس در این ماه ها با کسانی که با شما نمی جنگند نجنگید، ولی از آن بزرگتر و خطرناکتر هم وجود دارد که عبارت است از:
«وَصَدَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفِّرَ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ»: منع کردن مؤمنان از دین الله و منع کردن مسلمانان از مسجدالحرام (یعنی مکه)، اخراج پیامبر و یارانش از مکه گناهی به مراتب بزرگتر از جنگ در ماههای حرام است و اگر کشتاری که در این ماه ها در حق کفار روا می دارید گناهی بزرگ است کارهایی که آن ها نسبت به شما و دین و پیامبر خدا انجام می دهند بزرگتر است.
«وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»: یعنی گمراه کردن و از راه منحرف کردن مسلمان از دینش تا به کفر برگردند، نزد خدا از قتل بزرگتر است.
«وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»: یعنی هنوز در تلاش اند با شما بجنگند که اگر بتوانند شما را به کفر و گمراهی برگردانند، پس آنها از کفر و دشمنی خود کنار نمی کشند.

در جمله: «حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ» بیان میدارد: دشمنان، همواره در کمین هستند و ارتداد و کفر و پشت کردن به دینتان را می خواهند و به غیر آن راضی نمی شوند. آنها دنبال پیروزی موقت نیستند، بلکه می خواهند فرهنگ و مکتب شما را از بین ببرند.
« وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمْتٌ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: یعنی هر یک از شما به خواست آنها جواب مثبت بدهد و از دین اسلام برگردد و بر این کفر تا زمانی که می میرد ادامه دهد، تمام اعمال نیک و صالح اش در دو جهان باطل شده

و به هدر می رود.

حبط عمل مرتد در دنیا، به این است که از فوائد اسلام محروم می‌شود. زیرا کيفر او، جدایی از همسر مسلمان، محرومیت از ارث، قطع رابطه با مسلمانان، خروج از حمایت اسلام و در نهایت قتل است. و حبط عمل او در آخرت، محو تمام کارهای خیر اوست. باید یادآور شد که: ارزش ایمان و عقیده تا جایی است که اگر ایمان رفت، اعمال صالح نیز حبط می‌شود.

«وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (217)»: و آنان برای همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن خارج نمی‌شوند.

باید گفت: در دنیا بر مرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد.

شأن نزول آیه مبارکه:

ابن جریر، ابن ابی حاتم، طبرانی در «کبیر» و بیهقی در «سنن» خود، از جندب و اهل تفسیر بیان می‌کنند که: هفده ماه پس از مهاجرت به مدینه و دو ماه پیش از نبرد بدر، پیامبر سربیه ای هشت نفره از مهاجران را به سرکردگی عبدالله بن جحش، پسر عمه اش در ماه جمادی آخر، برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمرو بن حضرمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمرو بن حضرمی را کشتند، بقیه را همراه مال التجاره اسیر نموده به مدینه آوردند.

این حادثه زمانی اتفاق افتاد که رجب در حال تمام شدن و شعبان در حال آغاز شدن بود. معلوم نبود که آیا این حادثه در رجب (یعنی ماه حرام) واقع شده است یا خیر، ولی قریش و حامیان پشت پرده ی آنان یعنی یهودیان و منافقان مدینه برای راه اندازی تبلیغات علیه مسلمانان از این واقعه استفاده نموده آن را در بوق و کرنا کردند و اعتراضات شدیدی را آغاز کردند که: اینان خود را انسانهای باخدایی می‌دانند، اما حتی در ماه حرام نیز دست از خونریزی بر نمی‌دارند. در این آیه به همین اعتراضات جواب داده شده است.

مفسران مینویسند: و چون نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به آنها فرمود: «سوگند به الله که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت صلی الله علیه وسلم، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند.

در تفسیر (کشاف) آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم اسرا و شتران را به مکه پس فرستاد و خداوند نیز الطاف خود را بر آن سربیه‌ی کوچک فرو ریخت. (ملاحظه شود تفسیر کشاف). که این خود نشانه ی آن است این غارت مشروع نبوده است. عموم مسلمانان نیز این افراد خود را بر این کارشان سخت مورد سرزنش قرار داده بود مدینه کسی نبود که آنان را بر این کارشان آفرین بگوید.

خلاصه مبحث این آیه مبارکه اینست که: بدون تردید جنگ و خونریزی در ماه حرام کار بسیار بدی است، اما اعتراض کردن بر این کار شایسته و حق کسانی نیست که تا سیزده سال پیاپی صدها تن از برادران خود را تنها به این دلیل مورد ظلم و شکنجه قرار دادند که آنان به خدای یگانه ایمان آورده بودند و سپس آنان را آنقدر در تنگنا قرار دادند که مجبور به ترک خانه و کاشانه و وطن خود شدند و سپس به این هم بسنده نکردند بلکه راه مسجد حرام را نیز بر این برادران خود بستند، در حالی که مسجد حرام ملک شخصی

کسی نیست و از دو هزار سال گذشته تاکنون هرگز اتفاق نیفتاده است که از حج و زیارت آن کسی را باز دارند. اینک ستمکارانی که نامه‌ی اعمالشان به دلیل این کارها سیاه است آخر با چه رویی برای یک درگیری مرزی معمولی اینقدر سروصدا راه می‌اندازند و اعتراض می‌کنند. در حالی که هر آنچه در این درگیری اتفاق افتاده بدون اجازه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم، رخ داده است و جایگاه آن چیزی بیش از این نیست که چند نفر از جامعه‌ی مسلمانان مرتکب یک کار غیر مسئولانه‌ی شده‌اند. (به نقل از تفهیم القرآن).

آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علماء بر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (5) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم خود با قبیله هوازن در حنین و با قبیله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

- 1 - امام مالک (رح) و امام ابوحنیفه (رح) بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین‌برنده اعمال نیک است، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.
- 2 - حنفی‌ها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.
- 3 - میراث مرتد: از نظر امام ابوحنیفه (رح) آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانش تعلق می‌گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت‌المال می‌باشد. «تفسیر انوار القرآن».

احکام مُرْتَد یا از دین اسلام برگشتن:

رده در لغت یعنی بازگشت از همان راهی که از آنجا آمده است و ارتداد هم همچنین است جز آنکه اختصاص به کفر دارد.

«رده» از نظر شرع یعنی برگشت و پشیمان شدن مسلمان عاقل بالغ، از دین اسلام و کافر شدن او به اختیار و اراده خودش، بدون اینکه کسی او را مجبور کرده باشد، برای مذکر و مؤنث فرقی نمی‌کند.

چه وقت مسلمان مرتد بحساب می‌آید؟

مسلمان وقتی خارج از اسلام و مرتد بحساب می‌آید، که قلباً کفر را بپذیرد و دلش به آن راضی باشد و عملاً نیز به مقتضای کفر خویش رفتار کند. مسلمان هرگاه مرتکب یکی از نواقض اسلام یا همان اسباب کفر (اعتقادی، قولی، عملی) شود، و شروط تکفیر در وی محقق بوده و موانع تکفیر (اکراه، جهل، تأویل، عدم قصد یا خطأ) در حق وی منتفی باشد، از اسلام خارج شده و مرتد به حساب می‌آید. از جمله چیزهایی که بر کفر صریح دلالت می‌کنند:

- 1 - انکار چیزی که از بدیهیات و ضروریات دین اسلام است مانند انکار وحدت الله و انکار خالقیت الله و انکار وجود فرشتگان و انکار نبوت پیامبر اکرم محمد صلی الله

علیه وسلم و انکار قرآن که وحی الهی است و انکار رستاخیز، روز قیامت و پاداش اخروی اعمال و انکار فرضیت نماز و زکات و روزه و وجوب حج.

2 - مباح دانستن چیزی که همه مسلمین بر تحریم آن اتفاق و اجماع دارند: مانند مباح دانستن شرب مسکرات، زنا، ربا، گوشت خوک، و حلال دانستن خون و مال کسانی که بی‌گناه هستند.

3 - حرام دانستن چیزی که مسلمانان بر حلال بودن آن اتفاق و اجماع دارند، مانند: حرام دانستن طیبات و چیزهای پاک.

4 - دشنام و ناسزاگویی و استهزاء به پیامبر بزرگوار اسلام ج و دیگر انبیاء الهی.

5 - دشنام و ناسزاگویی به دین اسلام و انتقاد از قرآن و سنت نبوی و عمل نکردن به

6 - کتاب الله و سنت پیامبر اسلام ج و تفضیل و ترجیح دادن قوانین بشری بر آنها.

7 - هرکس ادعا کند که بعد از پیامبر اسلام ج بر وی وحی نازل می‌شود، او کافر است.

8 - انداختن مصحف شریف قرآن در نجاسات و آلودگی‌ها و همچنین کتب احادیث و این عمل را از روی اهانت و خفت و سبک شمردن آنها انجام دهد و به محتوای آنها توهین کند.

9 - استخفاف و اهانت به یکی از نام‌های الله متعال بزرگ یا به یکی از اوامر و نواهی یا وعد و وعیدهای او تعالی، و اگر تازه مسلمان باشد و از احکام اسلام هنوز اطلاع درستی نداشته باشد و حدود الهی را نشناسد که این عمل او را بر جهل و نادانی و عدم شناخت و آگاهی وی حمل می‌کنند و کافر بحساب نمی‌آید.

چرا اسلام به قتل مُرتد دستور می‌دهد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» «هرکس دینش را تغییر دهد او را بکشید». (صحیح بخاری (6922) واصحاب سنن).

اسلام یک برنامه کامل زندگی است، پس عبارت است از دین و دولت و عبادت و فرماندهی و قرآن و شمشیر و روح و ماده و دنیا و آخرت مبتنی بر عقل و منطق و متکی بر دلیل و برهان است و در دین اسلام و عقیده و شریعت (احکام اعتقادی و عملی) آن چیزی وجود ندارد، که با فطرت انسان سازگار نباشد و در دین اسلام چیزی نیست که مانع رسیدن انسان بکمال مادی و معنوی و تربیتی او باشد، بنابراین هرکس وارد در اسلام شود، حقیقت آن را می‌شناسد و حلاوت آن را می‌چشد، پس هر کس بعد از اینکه اسلام را پذیرفت، سپس از آن خارج گشت و پشیمان شد، در واقع بر علیه حق و منطق و دلیل و برهان، قیام کرده و از جاده مستقیم بیرون آمده است و منکر آن گشته و از راه عقل سلیم و فطرت پاک انسانی، منحرف گردیده است - بدیهی است کسی که به این درجه برسد، او به پست‌ترین درجه انحطاط و نهایت پستی و رذالت سقوط کرده است و شایسته نیست چنین انسانی زندگی داشته باشد و یا بر بقای او محافظت شود، زیرا چنین شخصی در زندگی، هدف ارزشمند و مقصد شریفی ندارد. این از یک طرف، و از طرف دیگر اسلام بعنوان یک برنامه عمومی زندگی و نظام کامل و شامل، برای سلوک و رفتار انسانی، نیازمند است که یک بافت و نظامی داشته باشد که از آن حمایت کند و جوشنی و سپری داشته باشد، که آن را مصون دارد. چون هر نظامی بدون حمایت و حراست و حفظ آن چیزهایی که ارکان آن را در هم می‌ریزد، نمی‌تواند پابرجا باشد و کیان و هستی آن متزلزل می‌شود و بهترین راه و نیرومندتر وسیله برای حمایت از یک نظام و حفظ

آن، آنست که خروج بر علیه آن و بیرون رفتن از آن، منع گردد و بشدت از آن دفاع شود، چون خروج بر علیه یک نظام و بیرون رفتن از آن، هستی آن را تهدید می‌کند و آن را رو به سقوط سوق می‌دهد.

بدیهی است خروج بر علیه اسلام و پشیمان شدن و مرتد گشتن از آن، شورشی است بر علیه آن و در همه قوانین وضعی و انسانی نیز جزای شورش و قیام بر علیه نظام دولت و اوضاع مقرر، کیفر آن قتل است. هرگاه انسانی بر علیه نظام دولت موجود خواه در نظام و رژیم غیر دینی یا در نظام و رژیم سرمایه‌داری باشد، قیام کند و از آن نظام خارج شود، او را به ارتکاب خیانت بزرگ نسبت به میهن خویش متهم می‌کنند و خیانت بزرگ نسبت به میهن، کیفر و عقوبتش تنها اعدام می‌باشد.

بنابراین اسلام در کیفر و عقوبت مرتدان، راه منطقی و منطبق بر قوانین نظام‌های بشری را، پیش گرفته است. (بنقل از تفسیر کوثر، تفسیر سوره فاتحه و بقره، قریب مطیع الله).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که (بعد از ایمان) هجرت کرده و در راه الله به جهاد برخاستند، آن گروه امید رحمت الله را دارند، و الله بسیار آمرزنده (و) مهربان است (و) از رحمت و مغفرت خود آنها را محروم نمی‌سازد). (٢١٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَجَاهَدُوا»: رنج مهاجرت و تلاش در راه حق را بچشند. «يَرْجُونَ» (رجو): انتظار دارند، امیدوارند. «رَحْمَتَ اللَّهِ»: رحمت حق، مزد و پاداش خدا.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: کسانی که ایمان آوردند و بر ایمانشان ثابت قدم ماندند و کسانی که در راه الله تعالی از دار کفر به سوی دار اسلام هجرت کرده‌اند و آنان که جهاد کرده‌اند.

«أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (218)»: یعنی افراد موصوف به اوصاف مذکور شایستگی آن را دارند که به رحمت خدا نایل آیند، و بدانید که خداوند بخشاینده و بامهر است. زمانیکه بنده امیدوار به رحمت الهی است، خداوند نیز اعلام می‌کند: که آمرزنده و مهربان است.

باید یادآور شد که: مسلمان باید به لطف خداوند امیدوار باشد، نه به کارهای نیک خود. زیرا خطر سوء عاقبت و حبط عمل و عدم قبول اطاعت، تا پایان عمر در کمین است.

مفهوم جهاد:

جهاد یعنی همه ی توان خویش را صرف رسیدن به هدف کردن. این کلمه تنها بر جنگ اطلاق نمی‌شود. برای جنگ کلمه ی «قتال» به کار می‌رود. جهاد مفهومی گسترده تر از آن دارد و هر نوع تلاش و کوششی را در بر می‌گیرد.

مجاهد کسی است که همواره در فکر هدفش باشد، با ذهنش برای رسیدن به آن بیندیشد، با زبان و قلمش آن را تبلیغ کند، با دستها و پاهایش برای آن سعی و دوندگی کند، همه ی امکانات ممکن اش را صرفت آن بکند، با هر مانعی که سر راهش قرار گیرد با همه ی توان مبارزه کند، حتی اگر نیاز به فدا کردن جان باشد از آن هم دریغ نکند. نام همه ی این کارها (جهاد) است. (جهاد فی سبیل الله) هم این است که همه ی این کارها تنها برای

خدا و برای این هدف انجام گیرند که دین خدا بر زمینش پیاده گردیده کلمه اش بر همه ی کلمه ها غالب گردد و جهادکننده هیچ هدفی به جز این نداشته باشد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزیند. «تفسیر انوار القرآن».

شان نزول آیه مبارکه:

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش س نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند از این حقیقت که ایشان به‌دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (219 الی 220) درباره موضوعاتی از قبیل؛ مرحله ی دوم از مراحل تحریم شراب و حرمت قمار و موضوع سرپرستی اموال یتیم، بحث بعمل آمده است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِمَّنْ نَّفَعَهُمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

(ای پیغمبر) از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در هر دو گناه بزرگ است، و برای مردم منافی (دنیوی) هم دارند، و گناهشان از نفعشان بیشتر است. و از تو می‌پرسند کدام مال خود را انفاق کنند؟ بگو: اضافه از ضرورت تان را انفاق کنید، این چنین الله آیات را برای شما بیان می‌کند تا تفکر کنید. (۲۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (یسر): درباره ی حکم می و قمار از تو می پرسند. این سؤال کنندگان، مسلمانانند. «خمر»: می، باده، شراب. خمر از کلمه خمر الشیء است؛ یعنی، آن چیز را پوشید. به این دلیل این ماده ی انگوری و... خمر نام گرفته؛ چون عقل انسان را می پوشاند.

خمر در رأی حنفی‌ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی‌آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی‌آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شراب‌ها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می‌شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است. «تفسیر انوار القرآن».

«اثم» به گفته‌ی راغب در مفردات، به کاری گویند که انسان را در انجام کارهای خیر کند و سست کند. «المیسر»: قمار از ریشه ی یسر به معنای سهولت و آسانی؛ زیرا در آمدی بدون کوشش و رنج و سختی است. «فیهما»: در به دست آوردن آن دو. «العفو»: زیاده بر نیاز، مازاد.

تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»: از تو ای محمد! درباره ی حکم نوشیدن شراب و قمار سؤال می کنند، زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند.

«قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»: به آنها بگو: در این دو پدیده یعنی مصرف کردن شراب و پرداختن به قمار زیان و گناهی بزرگ و سودی ناچیز مقرر است.

واضح ومبرهن است که وضع: احکام الهی بر اساس مصالح و مفسد است. طوری که در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان میدارد: «وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»: یعنی ضرر و زیان آنها از نفع شان بیشتر است؛ عقل که انسان را از تمام امور شنیعه باز می دارد، با نوشیدن شراب و بازی قمار منجر به زوال عقل و رفتن مال و در معرض بلا قرار دادن بدن با مصرف شراب، و خرابی ناشی از قمار و نابود کردن خانه و کاشانه به وسیله ی قمار و پیدایش عدوات و دشمنی در بین بازیگران، و موجب جنگ و جدال و خونریزی و خراب شدن خانه ها و خانواده ها و تجاوز به نوامیس، تمام این بدبختی های محسوس در این دو عمل وجود دارد و اگر زیان فراوان آن با نفع ناچیز و اندکی که دارند مقایسه شود و در ترازو قرار گیرد، خطر این کار بد و ناپسند عیان می شود. بلی، در شراب و قمار يك نوع سود آبی و فانی موجود است؛ چنانچه شراب لذت و سرور سرسری می بخشد، و از قمار بدون زحمت مال بدست می آید.

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»: و از تو درباره اینکه چه چیزی را صدقه دهند و چه چیزی را برای خود نگهدارند سؤال میکنند، به آنان بگو: آنچه در توان دارید و از نیاز و ضروریات شما فزون است آنرا صدقه دهید و اموال مورد احتیاج خود را خرج و انفاق نکنند و خود را محتاج نگردانند.

برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می باشد.

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث متعددی آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش بپردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

شان نزول آیه مبارکه:

«وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ»: مفسران در شأن نزول این قسمت از آیه مبارکه می نویسند: بناً به روایت ابن عباس (رض) این بود که: چون صحابه کرام به انفاق در راه الله متعال فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: ما نمی دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس آیه مبارکه «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...» و نازل یافت.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ»: یعنی همان طور که احکام را برایتان بیان می کند، نفع و ضرر و حلال و حرام جائز و نا جائز، مفید و مضر را بیان کرده است، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (219) پس در امور خویش فکر کنید و دانش دین را بیاموزید تا خوشبخت و رستگار شوید.

تحریم خمر (شراب):

اساساً تحریم خمر (شراب) در چهار مرحله مورد تحریم و به اصطلاح چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفقی است، لذا برای تداوی و معالجه عادت ریشه‌دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه، شرابخواری را به تدریج بر مردم حرام گردانید.

اولین آیه مبارکه همانا آیه: «وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا» (النحل: 67)، که با نزول این آیه کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود. بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمانان با توجه به شر و فساد و تباهی که در شرابخواری و قمار می‌دیدند درباره آن دو بسیار از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرس و پال می‌کردند و الله تعالی این آیه (219 بقره) را نازل فرمود.

از عمر فاروق (رض) روایت است که فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (219 بقره) نازل شد، و عمر را خواستند و آیه براخوانده شد، باز عمر فاروق (رض) فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى» (النساء: 43) ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ در حالی که مست هستید به شراب نزدیک نشوید.»، نازل شد و عمر (رض) خواسته شد و آیه بر وی خوانده شد، سپس فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ- 91» (المائدة: 91) «همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد الله و از نماز باز دارد؛ پس آیا شما خودداری خواهید کرد؟!» یعنی: (پس آیا دست می‌کشید؟! عمر (رض) خواسته شد و آیه بر وی خوانده شد، پس فرمود: دست کشیدیم دست کشیدیم. (روایت ترمذی (3049) و سنن نسایی (5542) و مسند احمد (380)).

خواننده محترم!

در آیه (219 بقره) خواندیم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»: یعنی شرابخواری و قماربازی، گناه بزرگی است چون هر دو سبب زیان‌های مادی و معنوی و دینی و تباهی اخلاق می‌باشند، در کنار این گناه بزرگ و زیان مادی و معنوی، برای مردم منافی مادی ناچیزی نیز دارند که تجارت به شراب فروشی و کسب مال در قماربازی بدون رنج فراوان است ولی‌گناه و زیان آنها خیلی بیش از سود آنها است. بین این فهم عالی در آیه مبارکه جانب تحریم شراب را ترجیح می‌دهد اگرچه بصورت قطعی آنها را تحریم نکرده است، سپس بعد از این آیه که تا حدی شرابخواری را محدود کرد، آیه دیگری درباره تحریم شرابخواری به هنگام نماز خواندن نازل شد، تا کسانی که به آن عادت کرده و آن را جزئی از زندگی خود ساخته بودند، بتدریج از آن دست بکشند و آن را رها سازند. که می‌فرماید: «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (النساء: 43). «ای مؤمنان در حالیکه مست شده‌اید (و می نوشیده‌اید)، به نماز نزدیک مشوید تا اینکه (بهوش باشید و) بدانید چه

می‌گوئید». چون شخص در حال مستی نماز می‌خواند و سوره (الکافرون) را به این صورت خواند. «قل یا ایها الکافرون. أعبد ما تعبدون...». بجای لا اعبد ما تعبدون و این رویداد مقدمه‌ای بود برای تحریم ابدی و نهائی شرابخواری؛ سپس بعد از این گام دوم در تحریم باده و می و شرابخواری، حکم الهی به تحریم همیشگی و نهائی آن نازل شد که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَأَجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۙ» (المائدة: 90). «ای مؤمنان برآستی شراب و قمار و بُت‌ها و تیرهای فال بینی، همه پلید و از کارهای شیطان است پس از آنها بپرهیزید تا رستگار شوید».

بلی! هدف از تعالیم اسلامی ایجاد شخصیت قوی و نیرومند جسمی و روحی و عقلی مسلمان است و واضح است که تحریم شراب و همه مسکرات با این هدف بزرگ هماهنگی کامل دارد چون بدون شک مسکرات بطور کلی شخصیت و اساس هستی انسان را ضعیف و متزلزل می‌سازد، بخصوص پایه خرد و عقل را سست می‌گرداند. در حدیثی که: از عبدالله بن عمرو روایت است آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الْخَمْرُ أُمُّ الْفَوَاحِشِ وَأَكْبَرُ الْكَبَائِرِ مَنْ شَرَبَهَا وَقَعَ عَلَىٰ أُمِّهِ وَخَالَتِهِ وَعَمَّتِهِ» «شراب (و هر نشه کننده) مادر همه فحشاء و بزرگترین گناه کبیره است هر کس می‌بخورد و مست شود احتمال دارد که با مادر و خاله و عمه‌اش همبستر شود». (این روایت را طبرانی در کتاب «الکبیر» با شماره (11372) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (1853).

چون در حال مستی تشخیص و عقل و هوش ندارد و فرق بین محرم و نامحرم نمی‌گذارد. همچنان از انس (رض) روایت است که گفت: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْخَمْرِ عَشْرَةَ: عَاصِرَهَا وَمُعْتَصِرَهَا وَشَارِبَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَسَاقِيَهَا وَبَائِعَهَا وَآكِلَ ثَمَنِهَا وَالْمُشْتَرِي لَهَا وَالْمُشْتَرَىٰ لَهَا» «در رابطه با شراب و شرابخواری پیامبر ج ده کس را نفرین نموده‌اند: کسی که آب انگور را برای شراب می‌گیرد و فشارنده آن و نوشنده‌اش و بردارنده‌اش و کسی که برای او برده می‌شود و ساقی و فروشنده و کسی که بهای فروش آن را می‌خورد و کسی که آن را می‌خرد و کسی که برایش خریده می‌شود». (سنن ترمذی (1295) و ابن ماجه (3381). با تصحیح البانی در غایه المرام (60).

قابل یادآوری است که: شراب به أم الخبایث موسوم است؛ چون سبب تمام اعمال ناپسند است. نسائی از حضرت عثمان رضی الله عنه روایت کرده که وی گفته است از شراب دوری جوید که مادر پلیدی هاست. در گذشته مردی بود که زنی در راه بدر به او تعلق خاطر پیدا کرده، آن زن کنیزش را نزد او فرستاد تا او را برای ادای شهادت فراخواند، مرد با کنیز به راه می‌افتد. وقتی به خانه ی زن رسید درها را پشت سرش قفل کرد تا به نزد زن بدکار رسید، سپس متوجه شد که در آنجا پسرکی و کوزه ی شرابی قرار دارد، زن به او گفت: برای ادای شهادت شما را نخواسته بودم بلکه شما را خواسته بودم که با من نزدیکی کنی یا کاسه ای از این شراب بنوشی، یا این نوجوان را به قتل برسانی، مرد می‌گوید: جامی از آن شراب بدهید شراب را سرکشید و گفت: باز بریزید، و در آخر امر با زن نزدیکی کرد و جوان را به قتل رساند، بنابراین از مصرف شراب دوری جوید؛ چون ایمان و شرابخواری با هم جمع نمی‌شوند و بالاخره یکی از آن دو دیگری را بیرون می‌کند.

زیانهای قمار:

- 1 - قمر دشمنی و کینه را میان بازیکنان می آفریند.
- 2 - انسان را از یاد الله و از نماز و بندگی بازمی دارد.
- 3 - به سبب عادت کردن به کسلی و سستی و در انتظار نشست اسباب و امکانات خیالی توخالی و ترک کارهای ارزنده، چون: کشاورزی امور زراعتی، صنعتگری، داد و ستد و غیره - که وسیله ی اساسی آبادانی اند - منتهای انسانی و تربیتی، تباه و تلف می گردد.
- 4 - مفلس و مستمند شدن قمارباز و ویرانی ناگهانی و لحظه ای خانه ها و کانونهای گرم زندگی از جهت مادی و معنوی و غیره...

یادداشت تکمیلی:

هرگونه ماده ی مست کننده ای - کم یا زیاد، از انگور یا غیر آن - حرام و موجب حد (تازیانه) است. میان انواع مسکرات قدیم و یا جدید درست شده از سیب، پیاز و غیره، با نامهای گوناگون، هیچ فرقی نیست؛ قطعاً هرگونه ماده ی مست کننده ای که عقل را بریاید، سلامت و صحتمندی انسان را به خطر اندازد، ثروت و سرمایه را بر باد دهد و کرامت و عزت انسانی را در هم شکند، و انرا به تباهی مواجه سازد؛ همچون می انگوری حرام و نارواست. بخصوص سمومی مانند: مورفین، کوکائین، هروئین، که زیر پوست تزریق یا از راه بینی، استنشاق و استنشام می شود؛ حرام و ویرانگر است. (تفسیر فرقان).

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

(بلی، تا) درباره (آنچه به صلاح) دنیا و آخرت (است) (تفکر کنید) و از تو درباره یتیمان اموال می پرسند، بگو: اصلاح نمودن (اموال آنها بهتر است برای شما و برای آنها)، و اگر خلط سازید مال آنها را با مال خود حرجی نیست؛ چون آنها برادران شما اند؛ و الله مفسد را از مصلح میداند، و اگر الله میخواست شما را در مشقت می انداخت، و یقیناً الله غالب (و) باحکمت است. (۲۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: درباره ی کارهای دنیا و آخرت. این جار مجرور، به فعل. «تتفکرون»: یا به فعل. «یبین»: در آیه ی پیشین (219) تعلق می گیرد. «و إن تخالطوهم» (خلط): اگر با آنان همزیستی کنید. «لأعنتکم» (عنت): شما را به رنج و مشقت می انداخت.

تفسیر:

«فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: خداوند متعال برای شما در امور دنیا و آخرت نشانه های خود را بیان می دارد تا تفکر کنید و همواره نیکو و کامل تر را بر گزینید و در حال دنیا و اینکه فنا و زوال پذیر است و درباره ی قیامت که باقی و نیکوست تدبر و نظر نمائید. «وَّ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ»: یعنی ای محمد! از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنه کار می شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها

خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ واقعیت امر اینست که: رها کردن کار یتیمان، مصلحت نیست، بلکه به نیت خیر و با چشم برادری معاشرت نمودن با آنان مصلحت است. هرگونه اصلاح در وضعیت یتیمان، دارای ارزش است. کلمه «اصلاح» در آیه مبارکه «اصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ» به صورت مطلق آمده تا شامل همه‌ی اصلاحات اعم از اصلاح مالی، علمی، عملی، تربیتی و دینی بشود. «وَ اِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِى الدِّينِ»: و اگر مال خود را با مال آنها به منظور ربح و دفع خسارت و از طریق شراکت یکجا کردید پس شما برادران دینی شما هستید که برادری دینی از برادری نسبی قوی تر است، و از جمله حقوق این برادری رعایت مصلحت و نفع آنان است.

باید گفت که: از فحواى جمله «فَاِخْوَانُكُمْ» آیه مبارکه برمی آید که: یتیمان، نه برده و نه فرزند ما هستند، بلکه برادر کوچک ما و جزء خود ما هستند. «وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»: و خداوند بر کسی که اراده فساد دارد و بر کسی که در راه خیر سعی و کوشش می‌کند و در حین شراکت از الله متعال می‌ترسد آگاه است، و همچنین آگاه است به نهان‌انهایی که قصد اصلاح آنان را دارند، و هر یک را مطابق عمل خود پاداش یا کیفر می‌دهد.

این آیه مبارکه هشدارى به اولیای ایتام است. الله تعالی می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباہ ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است.

بنأ نه افراط و نه تفریط، نه به نام اصلاح، اموال ایتام را بخورید و نه از ترس فساد، آنان را رها کنید که خداوند مصلح و مفسد را بسیار خوب می‌شناسد.

«وَ لَوْ شَاءَ اَللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ»: و اگر الله متعال اراده سختی داشته باشد شما را از یکجائی با یتیمان باز می‌دارد ولی او تعالی امور را آسان نموده و شما را بر اعمالی که توان ندارید مکلف نکرده است؛ «اِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ (220)»: همانا خدا تواناست و هیچ امری بر او مشکل نیست، و در مورد تشریح احکام برای بندگان آگاه است پروردگار با عظمت ما توانای مطلق و از همه غالب است، می‌تواند حکمی سخت و سنگین صادر نماید؛ ولی چنین نکرد و به سهولت حکم داد؛ حکمی که مبنی به مصلحت و موافق به حکمت است.

یادداشت مهم و مفید:

فلسفه ی ارتباط و کنار هم قرار دادن «سؤال از یتیمان»، «سؤال از انفاق و بخشش» و «سؤال درباره ی می و قمار»: یادآوری برای عده ای از مردم است که آنان در انفاق کردن به یتیمان و قیام به تربیت و پرورش آنان، برترند و باید از اموال اضافی خود در راه یتیمان هزینه کنند و نگذارند با میخانه، قمارخانه و... آشنا شوند و خودشان هم به جای توجه به این بیکارگیها و پستی‌ها، به این امور ارزشمند انسانی، بپردازند.

شان نزول آیه 220:

أبو داود، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: چون آیه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء: 34) و آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى» (نساء: 10) نازل شد، آنهاى که از یتیم‌ها سرپرستی می‌کردند، غذای خود را از غذای یتیم جدا کرد. طوری که اگر از غذای یتیم چیزی می‌ماند، آن را برایش نگاه می‌داشت تا دفعه بعد بخورد و در نتیجه غذا خراب و فاسد می‌شد. این امر بر مسلمانان

دشوار آمد و از رسول اکرم چاره جویی کردند، لذا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى نازل شد. (حسن است، ابوداود 3871، نسائی 6 / 256، حاکم 2 / 278، طبری 4186، واحدی 134 از ابن عباس روایت کرده اند. اسناد آن با شواهدش حسن است.)

بیان احکام:

امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر، نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: «قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ» جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می‌شود. «تفسیر انوار القرآن».

خواننده معزز!

چرا اصحاب بزرگوار پیامبر خاتم درباره ی یتیم از او می پرسیدند؟ چون رفتار مردم عرب دوران جاهلی با یتیمان همچون رفتار متمکنان در هر عصر و مکان، نسبت به ضعیفان از هر نوع، به جز آنان که از انسانیت، بهره ای برده اند -؛ بسیار ناهنجار و ستمگرانه بود. سران قبایل آنان را به نوعی بردگی می گرفتند، اموالشان را به یغما می بردند و دختران یتیم را - بی هیچ قید و شرطی - به زنی خود در می آوردند، یا به دلخواه خود آنان را به شوهر می دادند. اکنون که نور و رحمت الهی جلوه گر شده، در وجود مبارک پیامبر می درخشد، مسلمانان می خواهند تکالیف و وظایف خود را نسبت به یتیمان روشن کنند و آنان را از آن چاه تاریک برهانند. پس مورد سؤال، این بود که اشاره شد.

فضیلت احسان به یتیم:

در مورد فضیلت احسان با یتیم روایات متعددی وجود دارد که در این بخش به حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم این مبحث خویش را اختتام میداریم: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» «من و سرپرست یتیم مانند این دو (انگشت سبابه و انگشت وسط) در بهشت خواهیم بود». یعنی فاصله میان درجه من و درجه سرپرست یتیم در بهشت، مانند فاصله میان این دو انگشت خواهد بود. (متفق علیه).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (221) در باره موضوع ازدواج مرد مسلمان بازن نامسلمان و زن مشرک، بحث بعمل آمده است.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ
أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند (زیبایی، مال و موقعیت او) شما را خوش آید. و زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند. مسلماً برده با ایمان از مرد آزاد مشرک بهتر است، هر چند (جمال، مال و منال او) شما را خوش آید. اینان (که مشرکند، نه تنها مردم، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را) به سوی آتش می

خوانند، و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند. (۲۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ»: با زنان مشرک - که هنوز حربی اند، و اهل کتاب هم نیستند - ازدواج نکنید. «لَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ»: به مردان مشرک زن ندهید، زن مسلمان را به عقد ازدواج مرد مشرک در نیاورید. «عَبْدٌ»: برده، بنده، «وَلَوْ أَعْجَبَكُمُ»: هر چند زیبایی و ثروت او شما را به شگفت آورد. «أُولَئِكَ»: اهل شرک و کفر. «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»: به کارهای که موجب آتش دوزخ است، می خوانند. «بِإِذْنِهِ»: به توفیق او، به اراده ی او. «يَتَذَكَّرُونَ» (ذکر): درس و عبرت می گیرند.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ازدواج با همسران غیر مؤمن، می تواند تأثیر منفی بر تربیت فرزندان و نسل آینده انسان بگذارد، گرچه آیه درباره ی ازدواج با غیر مسلمانان است، ولی هر نوع معاشرتی که ایمان انسان را در معرض خطر قرار دهد ممنوع است. «وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ»: یعنی ای مسلمانان! با زنانی مشرک زنانی که پیرو کتاب آسمانی نیستند ازدواج نکنید، مگر این که به خداوند و روز آخرت ایمان بیاورند.

مشرکات:

زنان بت پرستند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، طوریکه حکم آن در آیه (5) از سوره «المائده» به تفصیل به بیان گرفته شده است. «وَلَا أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ»: یعنی کنیز مؤمن از آزاده ی مشرک بهتر است ولو اینکه جمال و زیبایی زن مشرک و پا مال و سایر مسایل رغبت انگیز از قبیل حسب و نسب و جاه و مقام، شما را شگفت زده کند.

یعنی اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است، هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد. باید گفت که: ایمان مایه ی ارزش است، گرچه در بنده و کنیز باشد و شرک رمز سقوط است، گرچه در حر و آزاد باشد. بناً در انتخاب همسر، ایمان اصالت دارد و ازدواج با کفار در شرع ممنوع است. طوریکه می فرماید: «وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا»: یعنی دختران خود را به عقد مردان مشرک در نیاورید، اعم از بت پرست و اهل کتاب، مگر اینکه به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند.

یعنی زنان مسلمان را مطلقاً به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند. «وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْجَبَكُمُ»: یعنی این که دختر خود را به عقد برده ی مؤمن در آورید بهتر از آن است که او را به عقد مرد آزاد مشرک در آورید هر چند که حسب و نسب و جمالش چشمگیر و خیره کننده هم باشد. توجه باید کرد که؛ در ازدواج، فریب جمال، ثروت و موقعیت دیگران را نخورید. و باید تمام وضاحت باید گفت که: مقام و مال و جمال، جای ایمان را پُر کرده نمیتواند.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»: یعنی افراد مذکور از زنان مشرک و برده ای که وصلت شما

با آنها حرام است، شما را به طرف آتش می کشند؛ یعنی شما را به کفر و فسوق می خوانند، پس حق آن است که با آنها وصلت نکنید. پس باید از نفوذ عوامل مشرک در تار و پود زندگی مسلمانان، جلوگیری کنید و توجه به خطرات مختلف این نوع ازدواج‌ها داشته باشید. واضح است که: همسر مشرک، زمینه ساز جهنم است.

« وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ »: یعنی الله متعال خیر و سعادت شما را می خواهد، شما را به امری دعوت میکند که آن موجب نیکبختی شما است؛ یعنی شما را به طرف عمل صالح فرا می خواند که موجب نایل آمدن به جنت و بخشودگی گناهان است. « وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (221) »: یعنی دلایل و براهین خود را برای مردم توضیح می دهد تا متوجه شوند و فرق بین خیر و شر و ناپاک و پاک را بدانند.

حکمت مانع ازدواج مؤمن با مشرک:

اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی تواند با زن مؤمنی همبستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می نماید، و قطعاً اسلام این خفت را نمی پذیرد زیرا مردان و زنان مشرک به سوی آتش دوزخ فرامی خوانند یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می گرداند، لذا هرگز برای یک شخص مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد. و الله تعالی: به اراده خویش بر زبان پیامبرانش به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل کننده است فرامی خواند. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است، و الله تعالی آیات خود را برای مردم روشن می گرداند، باشد که متذکر شوند و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر باز نزنند.

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می باشد. امامان چهار مذهب اهل سنت، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش پرست)، اتفاق نظر دارند.

شان نزول آیه 221:

- ابن منذر، ابن ابوحاتم و واحدی از مقاتل (بن حیان) روایت کرده اند: ابن ابو مرثد غنوی از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم اجازه خواست با عناق ازدواج کند. در حالی که این زن مشرک بود و از جاهت و زیبایی بهره کافی داشت. پس این آیه نازل شد.
- واحدی از طریق سدی از ابومالک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن رواحه بر کنیزک (زن غیر آزاد) سیاه خود خشمگین شد و سیلی محکمی بر صورت او نواخت. بعد پشیمان شد و نزد نبی اکرم (آمد و از جریان آگاهش ساخت. (پیامبر از

روية آن پرسید، عبدالله گفت: ای رسول الله روزه می‌گیرد، نماز می‌خواند و به الله و رسولش ایمان دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این زن مسلمان است) (اسباب نزول، واحدی نیشابوری، ناشر مؤسسه حلبی، قاهره، صفحه 45).

عبدالله گفت: حتماً آزادش می‌کنم و با او ازدواج می‌نمایم و همین کار را هم کرد. گروهی به بدگویی و طعن‌زدن پرداختند و گفتند: عبدالله با کنیزکش ازدواج نمود. پس وَ لَأُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ تا آخر آیه در باره او نازل شد. (این حدیث را ابن جریر (4228) از سدی به قسم منقطع روایت کرده است.

یادداشت ضروری:

علمای اسلام فرموده‌اند که هر چند ازدواج با زنان اهل کتاب جایز است ولی مکروه می‌باشد، چون این اطمینان وجود ندارد، که شوهر فریب زن را نخورد و بدین او متمایل نگردد یا با خانواده او دوستی نکند. اگر زنان اهل کتاب حربی و ساکن در غیر دیار اسلام باشند کراهت بیشتری دارد، چون توده اهل کتاب که با اسلام سر جنگ دارند، بیشتر می‌شوند. و بعضی از اهل علم ازدواج با زنان اهل کتاب که حربی و ساکن در غیر دیار اسلام باشند را حرام می‌دانند.

فرق مشرکان با اهل کتاب:

از فحواى آیه مبارکه (221 بقره) با صراحت تام از جمله «وَلَا تَنْكِحُوا» معلوم میشود که: مسلمانان، حق پیوند خانوادگی با کفار را ندارند. دین مقدس اسلام ازدواج میان مرد و زن مسلمان با زن و مرد مشرک (بت پرست) و أمثال آن را باطل و ناصحیح می‌داند؛ اما ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی چون: یهودی و مسیحی مباح همراه با کراهت است. (مائده/5). زنان دسته‌ی اول هیچ دینی را اختیار نکرده‌اند و پایبند دینی صحیح نیستند. زنان دسته‌ی دوم (اهل کتاب) در ایمان به خدا و روز بازپسین و برخی حلال و حرام و... با مسلمانان مشترک‌اند؛ اما با این توصیف، عکس قضیه در ازدواج با اهل کتاب - به نص سنت و اجماع مسلمانان - صدق نمی‌کند؛ یعنی، جایز نیست زن مؤمن با مرد کتابی ازدواج کند.

زن کتابی با شوهر مسلمانش، می‌تواند بر سر دین خود بماند و با شوهرش که اهل گذشت و تسامح است، در دایره‌ی گسترده‌ی عقیدتی - که اسلام برای اهل کتاب قرار داده - و با رفتار نیک بدون ضرر و زیان، زندگی گوارایی داشته باشد. اما موقعیت مرد مشرک با زن مسلمان، این‌گونه نخواهد بود. مرد، اساساً سرپرست زن و بقیه‌ی خانواده و از اختیارات قوامیت برخوردار است و فرزند هم به پدر نسبت داده می‌شود. و معمولاً بیشتر، زن تحت تأثیر مرد قرار می‌گیرد و ممکن است به ناچار، از دین و عقیده‌ی خود دست بکشد که به دلیل حقانیت و فطری بودن دین، همین امر، تعارضات و گرفتاری‌های درونی خاصی برای زن ایجاد کند. آنگاه به دلیل ناهماهنگی روحی و حسّی و تنگ‌تر شدن دایره‌ی عقیدتی، اختلاف بروز کند و سرانجام به فروپاشی و متلاشی شدن کانون گرم خانواده بگراید و ثمره‌ی ازدواج عقیم گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (222 الی 223) در باره موضوعاتی عادت ماهانه‌ی زنان و احکام آن، بحث بعمل می‌آید.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾

از تو درباره حیض می پرسند، بگو: حیض، حالت ناملايم و زیان باری است؛ پس در حالات حیض از (آمیزش با) زنان کناره گیری کنید، و با آنان نزدیکی ننمایید تا پاک شوند؛ و هنگامی که پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده با آنان مقاربت کنید. یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را (با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها) پاکیزه می کنند، دوست دارد. (٢٢٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَحِيضُ» (حیض): مانند معیش، به معنای عیش، در لغت؛ یعنی، سیلان و جاری شدن و در شرع: خون فاسدی است به نام قاعدگی. «أَذَى»: پلیدی، ناپاکی، یا محل آن ناپاکی، آذیت و آزار و زیان. «اعْتَزَلُوا»: کناره گیری کنید. «لَا تَقْرَبُوهُنَّ»: با زنان - در مدت عادت ماهانه - همبستر نشوید، نزدیکی نکنید. «حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ»: تا از خون ماهانه پاک می شوند. «مِنْ حَيْثُ»: از همان جایی که. «التَّوَّابِينَ»: توبه کنندگان، توبه کاران. «الْمُتَطَهِّرِينَ»: (طهر): پاکان از انواع پلیدی.

تفسیر:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ»: یعنی ای محمد! از تو درباره ی نزدیکی با زنان در حال قاعدگی سؤال می کنند آیا حرام است یا حلال؟ به آنها بگو: امری است کثیف و نزدیکی در آن حالت برای زوجین دردناک است.

کلمه «محیض» مصدر (حاضت المرأة تحيض) است، ومعنی آن چنین میشود: «حیض جریان خون است که از شر مگه زن بدون ولادت و پارکی درحالیکه دارائی صحت است، خارج میگردد» و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر هم می آورند، و میگویند زن حائض.».

طوریکه ملاحظه فرمودید در آیه متبرکه «محیض» را «اذی» معرفی داشته اند، و این بدین معنای است که خون که به عادت زنان متعلق میگردد، و از عمل خاصی حاصل می شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد، و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می فرستد، تا بدین وسیله رحم را پاک کند، و یا اگر جنین در آن باشد، با آن خون جنین را غذا دهد، و یا اگر طفلی بدنیا آمده ماده اصلی برای ساختن شیر جهت طفل را آماده سازد.

مفسرین تفسیر کلمه «اذی» را به معنای ضرر گرفتند، و محیض را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته و در مجموع در معنای آیه متبرکه گفته اند: «از تو می پرسند آیا در چنین حالتی جایز است که انسان با زن خویش آمیزش کند؟ در جواب آن گفته شود، این عمل ضرر است. و این مسله به فهم منطقی هم دقیق است

طوریکه اطباء هم گفته اند: «طبیعت زن در حال حیض سرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شدن است، و جماع در این حالت این نظام را مختل می سازد، و به نتیجه این عمل طبیعی یعنی به حمل (وبه رحم زن) ضرر میرساند. «فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ»: پس در حال حیض از نزدیکی با زنان دوری جویند.

یعنی اینکه نزدیکی با همسر هم حدّ و مرزی دارد. بناً زوج باید حالات همسر خویش را

رعایت کند، و در حالات کی در دوران قاعدگی قرار داشته باشد باید از کامگیری جلوگیری کند. زیرا جمله « فَاَعْتَزَلُوا أَلْتِسَاءَ فِي أَلْمَحِيضِ » آیه مبارکه این فهم عالی را میرساند.

کلمه « اعتزال » که جمله « فاعتزلوهن » امر از آن است، به معنای عزلت گرفتن، و دوری جستن از آمیزش است. و مراد از اعتزال ترك نزدیکی از محل خون است.

پس مراد از این کنارگیری، ترك مقاربت جنسی است، نه ترك همنشینی یا لمس کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره‌گیری و لذت‌جویی از آنان - بجز مقاربت - جایز است. اما در رأی جمهور فقها، کنارگیری از زن حیاض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان‌که در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک س آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیاض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. باید یادآور شد که حکمت وضع احکام الهی بر اساس حفظ مصالح و دفع مفاسد صورت گرفته است.

«و لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ»: و نزدیک آنان نشوید تا این که خون آنها قطع شود و پاک شوند. و تا غسل نکنند با آنها نزدیکی نکنید. بناً آمیزش جنسی باید همراه با رعایت صحیحی صورت گیرد. و در هم‌بستری با همسر، باید احکام الهی جداً مراعات شود. در آیه مبارکه چنین اموری را با کنایه و استعاره بیان می‌کند. بنابراین در اینجا کلمات «کناره گیری کنید» و «نزدیک نشوید» را به کار برده است. اما این بدین معنا نیست که حتی از نشستن بر یک فرش و بستر و یا غذا خوردن با زن در دوران ماهانه ی او پرهیز شود و آنگونه که رسم یهود و هندوها و برخی اقوام دیگر است، او را غیر قابل لمس دانست. در تفاسیر آمده است که: یهود در حال حیض زنان با آنها غذا نخوردند و نشست و برخاست نکنند.

طوری‌که یادآور شدیم برخورد با زنان در ایام حیض، یهود بسیار سخت‌گیر و بالعکس نصاری بسیار بی‌تفاوت‌اند. در تورات می‌خوانیم: هرکس زن را در حال حیض لمس کند، تا شام نجس است. رختخواب آن زن نجس و هر کجا بنشیند نجس است. هرکس بستر او را لمس کند باید لباس خود را بشوید. و هرکس چیزی را که او بر آن نشسته لمس کند باید خود را بشوید و تا شام نجس است. و اگر مرد با او هم بستر شود تا هفت روز نجس است. و اگر روزهای بیشتر از قاعده خون ببیند، نجس است. (تورات، سفر لایوان، از جمله نوزدهم تا بیست و نهم.) در مقابل این حکم سخت تورات، نصاری حتی آمیزش جنسی را در ایام حیض جایز می‌دانند.

ولی دین مقدس اسلام، راه میانه و اعتدال را برگزیده و در ایام حیض، تنها آمیزش جنسی را ممنوع دانسته است، و هرگونه معاشرت و نشست و برخاست با زنان هیچگونه مانعی ندارد.

« فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ »: یعنی وقتی پاک شدند و خود را با آب پاک نمودند مطابق دستور خدا و از محلی که خدا آن را حلال کرده و مکان بذریاشی است با آنها نزدیکی کنید. واضح است که: آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان در آمیزید، نه از راه زنا و حرام.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع شدن حیض و قبل از آن که غسل کند، جایز است، به شرط آن که قطع شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْتَوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (222)»: یعنی خدا توبه کاران از گناه را دوست دارد و افرادی را که از پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها می‌پرهیزند دوست دارد. گناه پلیدی است که روح و دل را آلوده می‌سازد و نجاست جسم را از این رو طهارت روح و جسم با ترک گناه و دوری از آلودگی میسر است. کسانی که توبه می‌نمایند از گناهی که از ایشان اتفاقاً صادر شده؛ مثلاً، در حالت حیض مرتکب و طی شده باشند؛ و کسانی که از نجاست یعنی از گناه و وطی در حال حیض و از موقع نجس اجتناب می‌کنند.

شأن نزول آیه 222:

- مسلم و ترمذی از انس (روایت کرده‌اند: یهود هنگام قاعدگی زنان، نه با ایشان غذا می‌خوردند و نه با آنان در خانه مقاربت و نزدیکی می‌کرد. أصحاب کبار از نبی کریم صلی الله علیه وسلم در این مورد پرسیدند. پس خدا آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» را نازل فرمود. پیامبر گفت: به جز مقاربت می‌توانید هر کاری که بخواهید انجام دهید. (صحیح است، مسلم 302، ابوداود 258، 2165، ترمذی 2977 و نسائی 1 / 152 و 187 و ابن ماجه 644، طیالسی 2052، دارمی 1 / 245، ابوعوانه 1 / 311، ابن حبان 1362 از انس روایت کرده‌اند).

سن آغاز حیض:

دلیلی برای زمانبندی شروع حیض (عادت ماهیانه) و پایان آن در پنجاه سالگی وجود ندارد، و قول صحیح آنست که هر وقت زن آن خون معروف نزد زنان را ببیند آن خون، خون حیض شمرده میشود: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى» (سوره البقره: 222) و در باره حیض از تو می‌پرسند، بگو حیض پلیدی است. (اگر توجه نمایم، در این آیه حکم آیه عمومیت داشته و خداوند حکم (حلال و حرامی را که از وجود حیض ناشی می‌شود) را به وجود حیض وابسته نموده، و برای آن سنی را تعیین نفرموده است، پس واجب است که به آنچه حکم بدان وابسته است که همان وجود (حیض) باشد رجوع شود، پس هر زمانیکه حیض دیده شود، حکم ثابت می‌شود و هر گاه (حیض) وجود نداشته باشد حکم ثابت نمی‌شود، بنابر این هر وقت زن حیض را ببیند حائض (در حال عادت) است گرچه در سنی کمتر از نه سال و بیشتر از پنجاه سال باشد، زیرا زمانبندی احتیاج به دلیل و حال آنکه دلایل برای زمانبندی وجود ندارد.

اگرچه اکثریت علما کرام و فقهاء سن آغاز حیض را نه سالگی معرفی داشته‌اند و بر این امر معتقد اند که حیض تا آخر عمر دوام می‌یابد. و دلیلی برای پایان آن نمی‌باشد و اگر زنی پیر هم خون ببیند حیض شمرده میشود.

امام صاحب ابوحنیفه (رحمة الله علیه) میفرماید: «نظر به قول مختار اگر دختر نه ساله خون ببیند در حکم حیض می‌باشد و باید در چنین حالتی روزه و نماز را ترك گوید و این امر تا سن یاس دوام می‌کند و قول مختار آنست که سن یاس

پنجاوینج سالکی میباید و اگر زنی بعد از آن سن خونی ببیند حیض شمرده نمیشود. مگر در صورتیکه مقدار خون زیاد و به رنگ سیاه یا سرخ تیز باشد در آن صورت حیض شمرده میشود.»

صفات و مدت حیض:

خون حیض آن خون است که اکثرآ با نوعی از سوزش بیرون میشود، رنگش به سیاهی نزدیک بوده و دارای بوی بدی میباشد.

در شرع اسلامی هیچ حدی برای حداقل و حد اکثر آن وجود ندارد و معمولاً در این مورد به عادت زنان مراجعه مینمایند ولی فقها و شارعین دین مدت کم حیض را سه روز، وسط آن پنج واحد اکثر آن ده شبانه روز معرفی داشته اند. البته آمدن خون در تمام این مدت شرط نبوده بلکه وجود خون در اول موعد کفایت می کند و اگر در میان طهارت واقع شده و باز خون ببیند هر يك بصورت علیحده حیض پنداشته میشود.

از ربیع بن صبیح (رض) روایت شده که از انس (رض) شنید که میگفت: «لا یكون الحيض اكثر من عشرة» (دار قطنی) «نیست حیض بیشتر از ده روز» و احناف بر این امر معتقد اند که: «هر گاه بر حائض حداظم مدت حیض که ده روز است بگذرد جماع قبل از بند شدن خون و قبل از غسل جایز است اما غسل قبل از جماع مستحب است.»

اگر خون بعد از حد اکثر عادت و قبل از حد اعظم مدت حیض قطع گردد قبل از غسل جماع جایز نیست و در صورت عدم موجودیت آب تیمم نموده و به آن نماز بگذارد. احتیاط جماع نکردن با حائض قبل از غسل است هر چند خون بعد از حد اعظم مدت حیض قطع گردیده باشد.

سبب حیض:

ام المؤمنین بی بی عائشة (رض) روایت نموده که پیامبر اسلام در مورد حیض فرمود: «إن هذا امر كتبه الله تعالى على بنات آدم» (متفق علیه) (حیض امریست که خداوند تعالی بر دختران آدم لازم کرده است.)

نظریات مذاهب مختلف در مسأله محیض:

در مسأله محیض یهودی ها شدت عمل را از خود نشان میدهند، مردان یهودی در حال حیض زنان، حتی از خوردن غذا و آب و محل زندگی و بستر با زنان خویش دوری می کردند، و در تورات نیز احکامی سخت در باره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می کنند وارد شده است. اما نصارا، در مذهب خویش هیچگونه حکمی را در مورد جماع و نزدیکی با زنان، ذکر نه نموده اند. حالت مشرکین عرب نیز در همین وضع بود، ولی ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود و همان سخت گیری های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول و مراعات می داشتند، و اما سایر اعراب، حتی این عمل را مستحب هم میدانستند، می گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می شود فرزندی که ممکن است در نطفه بوجود آید خوانخوار باشد، و خونخواری در میان عده ای از عشایر اعراب صحرائشین صفت خوبی به حساب میرفت.

خواننده محترم!

برخورد دین یهودیت، با زن حائض و زنکیه در دوران مریضی ماهانه باشد بی نهایت شدید و ظالمانه است، دین یهودیت در تعلیمات خویش گفته اند که: حتی نشست و برخاست و تماس با او موجب نجس شدن بدن و لباس انسان می‌شود.

در تورات با تمام صراحت آمده: زن تا هفت روز بعد از عادت ماهانه اش شرعا نجس بوده و در آن مدت هر کس به او دست بزند تا غروب نجس خواهد شد و او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند آن چیز نجس خواهد شد. اگر کسی هم به رختخواب آن زن یا به چیزی که او روی آن نشسته باشد دست بزند باید لباس خود را شسته و غسل کند و شرعا تا غروب نجس خواهد بود. و مردی هم که در این مدت با او نزدیکی کند شرعا تا هفت روز نجس بوده و هر رخت خوابی که او روی آن بخوابد نجس خواهد بود. (سفر لاویان، 15:19-24).

مهم ترین محرّمات نزد ملت های اولیه مربوط به دوره حیض زن بوده و در این هنگام هر کس یا هر چیز او را لمس می کرد اگر انسان بود فضیلتش را از دست میداد و اگر غیر آن بود فایده اش از بین میرفت. وضع حمل نیز نجس بود و موجب ناپاکی زنان می‌شد و پس از آن لازم بود آداب خاصی بکار رود تا زن از نجاست پاک شود.

همبستری با زن نه تنها در ایام حیض بلکه در تمام دوران حمل و شیر دادن میان قبیله های اولیه حرام بود. شاید این از ابداع های خود زنان بود تا بتوانند به این ترتیب راحتی خودشان را بیشتر حفظ کنند؛ ولی علت های اصلی به زودی فراموش میشود و زن وقتی چشم باز میکند خود را در نظر دیگران نجس میبیند و کم کم خود نیز، این ناپاکی را باور میکند و حیض و بارداری را همچون ننگی تلقی مینماید. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، جمعی از مترجمان جلد 1 صفحه 85-84)

زیان های همخوابگی به زن حیض:

همخوابگی هنگام عادت ماهانه زیانهای فراوان دارد، از جمله:

الف: درد سخت اعضای تناسلی در زنان، و متنفّر شدن از فعل جنسی - که از حق فطری خود محروم می گردد - التهاب «رحم و تخمدان» که فرجامش نابودی تخمدان و نازایی است.

ب: حالت ناسالم روحی در مرد که حق سالم و انسانی همبستری، به صورت ارضای خودخواهانه ی هوس مرد در می آید و انسان را به مراتب، از درجات حیوانی هم، پست تر می گرداند.

ج: هم چنین ریختن مواد حیض در دهانه ی آلت تناسلی مرد، التهاب می آفریند و چرک و خونابه از آن روان می شود و این حالت ادامه می یابد و بیضتین را به درد می آورد و آزار می دهد و سرانجام، مرد عقیم می ماند و معمولا بر اثر میکروب خون حیض، به بیماری سفلیس مانند، مبتلا می گردد. اما زنان پاک و پاکیزه از عادت ماهانه کشتزار شما هستند. پس از آنجا که راه طبیعی بقای نسل است به کشتزار خود در آید؛ اما از محل رویش بذر تجاوز نکنید و با برگزیدن همسران شایسته و پرورش فرزندان نیکو، برای خود، زاد و توشه ای مقدم بدارید و از خدا پروا کنید و به گناه و نافرمانی حق آلوده نشوید. به یقین بدانید که خدا را در روز بازپسین دیدار خواهید کرد. ای محمد! مؤمنان را به این دیدار و رستگاری و سعادت و سرافرازی هر دو جهان بشارت ده. (فرقان)

نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾

زنان شما کشتزار شما آند، پس هر زمان و هر کجا که خواستید به کشتزار خود در آید. و (با رعایت حقوق یکدیگر، و حفظ عفت و پاکی، در سایه زناشویی و تولید نسلی پاک و شایسته و صالح، خیر و ثوابی) برای خودتان پیش فرستید، و از الله بترسید، و بدانید که شما با اوروبرو خواهید شد، و مزده بده (ای پیغمبر، به نجات آن روز) مؤمنان را. (۲۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَرْثٌ»: مزرعه، کشتزار، زنان از جهت زاد و ولد به کشتزار تشبیه شده آند. «مُلَاقُوهُ»: دیدار کنندگانش، (خون ماهانه یا موضع قاعدگی، که هر ماه یک بار از رحم زن خارج می شود. حداقل آن، یک شبانه روز، بعضاً 3 روز، غالباً 5 تا هفت روز و حداکثر، پانزده روز است. از حکمت ها و فواید قاعدگی، آماده شدن زن برای بارداری و بقای نسل و تجدید توازن و پاکسازی بدن از خون اضافی است، که فواید آن، امروزه بر هیچ کس پوشیده نیست؛ ولی به دلیل امر «فاعتزلوا...» زنان نباید در این ایام، کارهای سخت انجام دهند و...).

شان نزول آیه 223:

بخاری، مسلم، ابوداود و ترمذی از جابر(رض) روایت کرده آند: یهود می گفت: اگر کسی با زن از عقب در محل تناسلی مقاربت انجام دهد فرزند کج چشم به دنیا می آید. پس «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4528، مسلم 1435، ابوداود 2163، ترمذی 2978، نسائی در «تفسیر» 59، ابن ماجه 1925، حمیدی 1263، عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 264، ابن ابوشیبه 4 / 229، طحاوی 3 / 40 و بیهقی 7 / 194)، روایت کرده آند.

تفسیر:

زن، نه کالاست و نه منشأ تاریکی، بلکه او بنیان گذار آبادی ها و سرمایه گذار تاریخ و فرستنده هدایای آخری است. طوریکه می فرماید: «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»: یعنی ارحام زنانان محل و مکان کشت نسل است و در آنجا اولاد شکل می گیرند، پس در محل کشت و زرع نسل و ذریت با آنها نزدیکی کنید، پس بیایید به کشتزارتان به هر نوعی که می خواهید و به محلی دیگر تجاوز نکنید. واقعیت اینست که: همسر مناسب همچون مزرعه ای مناسب است و سلامت بذر، شرط تولید بهتر است. واضح است که بذر و زمین، هر دو در تولید نقش مهمی دارند. زن و مرد نیز در بقای نسل آینده نقش اساسی دارند. ابن عباس گفته است: «نباتات را از آنجا که می روید آبیاری کن»، و معنی «انئى شئتم» یعنی به هر شکل که خواستید، ایستاده، نشسته، اما در محل کشت؛ یعنی فرج باشد.

علماء میگویند که کلمه (انئى) از اسمای شرط است، که مانند کلمه (متى) در خصوص زمان استعمال می شود، البته گاهی اوقات هم در مکان هم بکار برده میشود. حالا اگر کلمه (انئى) را در آیه متبرکه به معنی مکان استعمال گردد معنای آیه عبارت است: « شما به کشتزار خود داخل شوید، از هر محلی که خواستید»، و اگر

کلمه (انی) به معنای زمان مورد استعمال قرار گیرد، معنای آیه عبارت است از: « شما هر وقت خواستید به گشتزار خود بروید. ولی مکان آنرا زنان انتخاب میکنند، نه مردان. ».

خلاصه به هر معنای که کلمه (انی) مورد استفاده قرار گیرد، می خواهد این اطلاق را بر ساند، مخصوصاً با قید « شتم » این اطلاق روشنتر به چشم می خورد، و این همان مانعی است که نمی گذارد جمله « فاتو حرثکم » دلالت بر وجوب کند، چون معنا ندارد عملی را واجب کند و به تعقیب اختیار انجام آن را به خود واگذار کند.

« وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ »: یعنی اعمال نیکو را به عنوان توشه و ذخیره ی آخرت قبل از مرگ بفرستید یا اینکه: مقصود شما از جماع، پدید آمدن فرزندان صالح باشد، نه تنها لذت نفس.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ »: و بر شماسست تا تقوای الهی را در اجتناب از نواهی او رعایت کنید، نواهی مانند: مقاربت با زن در حالت عادت و مقاربت با او از ناحیه پُشت و یقین داشته باشید که شما با ملاقات الله متعال خواهید رفت تا شما را مورد محاسبه قرار دهد پس به ملاقات او با امور افتضاح آمیز نروید.

« وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (223) »: یعنی مزده ی فوز عظیم را در بهشت پرنعمت به آنان بده. **خوانندگان گرامی!**

در آیات متبرکه (224 الی 225) در باره قسم خوردن به الله و قسم یاد نمودن بدون قصد، بحث بعمل آمده است.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴)

و نام الله را در معرض قسم های خود قرار ندهید به غرض اینکه از نیکی و تقوا و اصلاح در بین مردم اجتناب کنید (چون الله به این سه کار امر کرده است پس نام او را برای منع از این کارها چگونه استعمال می کنید) و الله شنوا و دانا است. (۲۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُرْضَةً»: دستاویز، وسیله، مانع راه. «ایمان»: جمع یمین، سوگندها، قسم ها. «أَنْ تَبَرُّوا» (بر): تبرون: تا این که نیکوکاری کنید.

تفسیر:

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»: هیچگاه قسم خوردن به الله متعال را مانع کارهای خیر نگردانید و سوگند یاد نکنید که هرگز کار خوبی انجام ندهید طوری که اگر از این شخص خواسته شود آن عمل را انجام دهد می گوید من به الله متعال قسم یاد کرده ام و هیچگاه سوگند خود را نقض نمی نمایم، بلکه کار نیک را انجام بدهید و کفاره ی قسم را بپردازید.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی خدا را مانع انجام دادن کار نیک قرار ندهید بلکه عمل خیر را انجام بدهید و کفاره ی قسم را بپردازید.

«أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ»: یعنی خدای متعال را سبب انجام ندادن اعمال نیک و اصلاح نکردن روابط بین مردم قرار ندهید.

«وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (224)»: حق تعالی گفتار شما را می شنود و بر اعمال و احوال شما

آگاه است از این روی سزاوار این است که از او بترسید و تقوایش را رعایت نمائید. در حدیث شریف آمده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَلْيَكْفُرْ عَنْ يَمِينِهِ» «هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن دید، باید آن کاری را که بهتر است انجام داده و باید از سوگند خود کفاره دهد». صحیح مسلم (1650) سنن ابن ماجه (2108).

همچنان می فرماید: «إِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَأُحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَتَحَلَّلْتُهَا» «البته قسم به الله، من - ان شاء الله- هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آن را بهتر بدانم، آن را انجام می دهم و کفاره قسم را ادا می کنم». (صحیح بخاری (3133).

کفاره ی شکستن قسم غذا دادن ده (10) مسکین، یا لباس دادن آنان، یا آزاد کردن یک برده، یا سه روز روزه گرفتن است. (تفصیل آن در سوره مائده، آیه ی 89)

شأن نزول آیه ی 224:

در شأن نزول این آیه، دو مورد ذکر شده که یکی از آن دو این است: کلبی می گوید: در مورد سوگند عبدالله پسر رواحه نازل شد که سوگند یاد کرد: با بشیر پسر نعمان شوهر خواهرش سخن نگوید، هرگز به خانه اش نرود و میانه ی او و زنش را سازش ندهد. می گوید: به خدا سوگند خورده ام که از آن سوگند بازنگردم مگر این که نیکوتر از سوگند بیابم. شأن نزول دومی آیه مبارکه درباره ی ماجرای افک و سوگند ابوبکر صدیق و خانواده ی مسطح است. (ملاحظه شود سوره نور/22).

توضیح مختصر:

الف: اگر کسی قسم یاد کرد که صله ی رحم (دیدار از نزدیکان) به جا نیاورد، صدقه و خیرات ندهد، کار نیکو نکند، در میان مردم آشتی و سازش نیافریند و عبادت و أمثال اینها را انجام ندهد، بداند که: قسم اش مانع انجام این کارهای نیک نخواهد بود و هرگاه از قسم اش بازگشت، می تواند کفاره ی سوگند بپردازد و کارهای نیک را از سر بگیرد. صحاح سته - جز ابن ماجه - چنین نقل می کند: پیامبر به عبدالرحمان پسر سمره گفت: «هر گاه قسم خوردی و بهتر از آن (محلوفت علیه) را دیدی، آن بهتر را انجام بده و کفاره ی سوگند را بپرداز».

ب: به خاطر امتناع از انجام کارهای پسندیده و سازش و آشتی میان مردم، زیاد قسم نخورید؛ چون قسم خوردن زیاد به الله موجب سبکی، تمسخر و جسارت نسبت به الله است. وظیفه ی انسان مؤمن خدادوست است که او را در هر حال بزرگ شمرد، احترام بگذارد و تا جایی که امکان دارد از سوگند - چه راست، چه دروغ - پرهیزد و دوری کند. و قسم خوردن، نباید مانع انجام کار نیک و اصلاح میان مردم قرار گیرد.

یادداشت:

قسم به غیر الله و قرآن، مشروع نیست و حکمی به آن ثابت نخواهد شد.
لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾

الله شما را به خاطر قسم های لغوتان (که جدی و حقیقی نیست و عادتاً بدون قصد قلبی بر زبان جاری می شود) مؤاخذه نمی کند، ولی شما را به خاطر آنچه دل هایتان (از قسم های جدی و حقیقی) مرتکب شده مؤاخذه می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

(۲۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ» (اخذ): شما را مورد بازخواست قرار نمی دهد. «اللَّعْوُ»: پوچ، بدون قصد و اراده، بدون اختیار، یاوه ی بدون نیت و تصمیم، سبق اللسان (اِشْتَبَاهَ لَفْظِي)، سهو اللسان.

«مَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»: آنچه دلهايتان از روی قصد و اراده به دست آورده و از دل برآمده است. «حَلِيمٌ»: بردبار.

تفسیر:

قسم های که از روی بی توجهی و یا در حال عصبانیت و بدون فکر و اراده و یا پر حرفی و عجله و سبق لسان از انسان سر می زند، ارزش حقوقی ندارد. مسئولیت، تنها در برابر سوگندهایی است که با توجه و در حال عادی، به نام مقدس خداوند برای انجام کار مفید یاد شود. این قبیل سوگندها شرعاً واجب الاجرا می باشد و شکستن آن حرام می باشد و کفار دارد. باید گفت: مسئولیت انسان، وابسته به اراده و انتخاب اوست. خداوند لغزش هایی را که در شرائط غیر عادی از انسان صادر شود، می بخشد. طوریکه می فرماید: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّعْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»: خداوند متعال به قسم هایی که بدون قصد بر زبانتان جاری می شود، مانند بلی و الله، و نه و الله شما را مؤاخذه و مورد بازخواست قرار نمی دهد.

«وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمُ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»: اما شما را در مورد قسم هایی مؤاخذه می کند که قصد و نیتش را داشته اید و قلبا آن را نیت کرده اید. یعنی دلش با زبانش موافق باشد، به شکستن اینگونه سوگند کفار لازم می شود؛ «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (225)» و خدا بخشودگی وسیع دارد و در کيفر بندگان شتاب به خرج نمی دهد. واقعاً هم یکی از جلوه های حلم و مغفرت الهی، گذشت از خطاهای غیر عمدی انسان است.

سوگند لغو:

سوگند لغو آن است که بی ساخته «ناسنجیده» و ناخواسته از روی عادت بر زبان صادر شود؛ چنانکه در عرف معمول است، و دل از آن آگاه نباشد. چون گفتن: بلی والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره ای زیرا این در حقیقت سوگند نیست. ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می شود، پس چنین سوگندی کفار ندارد، اما آنچه که بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاری می شود، در نزد آنان کفار دارد. البته، اگر کسی الفاظ قسم را به غرض تأکید برای وقوع امر آینده بر زبان راند؛ چنانکه گوید: و الله، بالله، این کار را می کنم! یا: نمی کنم! اگرچه قصد قسم را هم نداشته باشد، کفار بر او لازم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (226 الی 227) در باره حکم ایلاء (خودداری مرد از همبستری با همسر)، بحث بعمل آمده است.

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْبُصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

برای کسانی که قسم می‌خورند با زنان خود آمیزش جنسی نکنند (ایلاء) چهار ماه انتظار و (مهلت) است، پس اگر (از قسم یاد شده) رجوع کنند (مورد عفو قرار می‌گیرند زیرا) به یقین الله آمرزنده (و) مهربان است. (۲۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُؤَلُّونَ» (الو، أليه): از مصدر إيلاء، إيلاء در اصطلاح شرع به معنی این است که مرد قسم یاد میکند که با همسرش نزدیکی نکند، کناره گیری می‌کنند. «تَرْبُصٌ»: انتظار کشیدن، منتظر بودن. «فَاءُوا» (فيء): بازگشتند، به سوی زنانشان بازآمدند و از سوگند رجوع کردند.

تفسیر:

باید گفت که عمل «ایلاء» را بعضی از مردان در زمان جاهلیت برای در تنگنا قرار دادن همسران خویش بعمل می‌آوردند تا بدینوسیله آنان را در فشار روحی و غریزی قرار می‌دادند. نه خود همسر مفیدی بودند و نه آنان را با طلاق دادن آزاد می‌کردند. این آیه به مردان چهار ماه فرصت می‌دهد که سرنوشت همسران خود را روشن کنند، یا از قسم خود برگشته و با همسر خویش زندگی کنند و یا رسماً او را طلاق دهند. البته این مدت چهار ماه، نه به خاطر احترام به قسم نارواست، بلکه به جهت آن است که هر مردی در شرایط عادی نیز تا چهار ماه بیشتر حق عدم آمیزش را ندارد. «لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْبُصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»: اگر کسی قسم یاد کرد که با همسرش بنابر ایذا و ضرر رسانی به او مقاربت نکند، مدت چهار ماه فرصت دارد تا از این کار دست بردارد و به سوی خدای خود توبه نماید، با تأسف باید گفت که: انسان برای بدترین کارها، گاهی مقدس‌ترین نام‌ها را دستاویز خویش قرار می‌دهد. در فحوای جمله «تَرْبُصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» آیه مبارکه این فهم را میرساند که: توجه به حقوق و نیازهای روحی و غریزی زن، يك أصل است.

قابل یادآوری است که: به جای دعوت به طلاق، باید مردم را به ادامه زندگی تشویق کرد. مرد و زن بدانند بازگشت به زندگی، رمز دریافت مغفرت و رحمت خداوندی است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (226)». یعنی اگر به آغوش و همنشینی زنان، به شیوه ی نیکو برگشتند (کنایه از نزدیکی است) یعنی از قسم رجوع کردند، خدا عمل سوء آنان را می‌بخشاید و آن را زیر پوشش رحمت خود قرار می‌دهد.

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که؛ دین مقدس اسلام، حامی مظلومان است. زنان، در طول تاریخ مورد ظلم و تضییع حقوق قرار گرفته‌اند و قرآن بارها از آنها حمایت نموده است. از جمله در این آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: حق تعالی چقدر لطف زیادی نسبت به زنان بعمل آورده است.

ایلاء:

سوگند خوردن مرد به عدم هم‌بستری با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن،

حکم شرع چهار ماه انتظار کشیدن است یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن، چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهار ماه، مرد، دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و از دادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می‌کند اما اگر از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح باز آمدند، البته الله تعالی بر بندگان گنهکار خویش آمرزنده مهربان است. رجوع کردن مرد به زن، همبستری با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: چون در آیه کلمه ی «سوگند یاد می‌کنند»، آمده، فقیهان حنفی و شافعی منظور آیه را این دانسته‌اند که این حکم تنها در جایی اعمال می‌شود که شوهر سوگند یاد کرده باشد که با همسرش ترک رابطه خواهد کرد، اما ترک رابطه بدون یاد کردن سوگند، هر چند خیلی طول هم بکشد، مشمول این حکم نیست. اما نظر فقیهان مالکی این است که چه سوگند یاد کرده باشد و چه نکرده باشد، در هر دو صورت مدت ترک رابطه همین چهار ماه است. یک قولی از امام احمد نیز همین را تأیید می‌کند. (بدایة المجتهد، جلد دوم، ص 88، چاپ مصر، سال 1339 ه.ق).

امیرالمؤمنین علی، ابن عباس و حسن بصری بر این باورند که این دستور تنها برای قطع رابطه ای است که به دلیل ناراحتی و کدورت ایجاد شده باشد، اما اگر شوهر به خاطر مصلحتی از رابطه ی جنسی با همسرش بپرهیزد در حالی که روابط دیگر آنان خوب باشد، آن ترک رابطه مشمول این حکم نخواهد شد. اما فقیهان دیگر می‌گویند هرگونه سوگندی که باعث قطع رابطه ی جنسی بین زن و شوهر گردد ایلا است و نباید بیش از این مدت ادامه داشته باشد، فرقی نمی‌کند که منشأ آن اختلاف و کدورت باشد یا خیر. هکذا در ذیل آیه مبارکه: «فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (226)» (پس اگر رجوع کردند، خدا آمرزنده و مهربان است.) می‌نویسد: برخی از فقیهان گفته‌اند که اگر آنان در این مدت سوگند خود را بشکنند و بار دیگر رابطه ی زناشویی برقرار نمایند، به خاطر شکستن سوگند هیچ گونه کفاره ای بر آنان نیست. خدا همین طوری می‌بخشد، اما رای بیشتر فقیهان این است که بایستی به خاطر شکستن سوگند کفاره بپردازند. منظور از گفتن (غفور رحیم) این نیست که کفاره ای بر آنان نیست، بلکه منظور این است که خدا کفاره ی شان را می‌پذیرد و ظلمی را که در این مدت بر همدیگر روا داشته‌اند می‌بخشاید.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٧﴾

و اگر تصمیم طلاق گرفتند (یعنی رجوع نکردند) پس یقیناً الله شنوای دانا است (بر اینکه به زبان چه گفتند و در دل چه داشتند). (۲۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَزَمُوا»: تصمیم گرفتند، اراده ی محکم قطعی نشان دادند. «عَلِيمٌ»: آگاه.

تفسیر:

«وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (227)»: یعنی اگر تصمیم گرفتند از نزدیکی و معاشرت با آنان امتناع ورزند و آنها را طلاق بدهند، خدا گفته ی آنان را می‌شنود و از

قصد و نیتشان آگاه است. منظور از آیه چنین است: اگر شوهر قسم یاد کند که با همسرش نزدیکی نکند، زن چهار ماه منتظر می ماند، اگر در خلال این مدت با او معاشرت و نزدیکی کرد چه بهتر و قسمش واقع شده و کفاره بر او واجب می آید. و اگر در آن مدت با او معاشرت نکند، به نظر امام ابوحنیفه (رح) طلاقش واقع می شود. امام شافعی می گوید: موضوع را پیش حاکم باید برد، و حاکم به او دستور برگشت یا طلاق می دهد، و اگر از هر دو امتناع ورزید، حاکم زن را طلاق می دهد. مختصر حکم ایلاء چنین است. باید گفت که: این آیه کوتاهی، در عین اینکه طلاق را بلامانع می داند، ولی در مفهوم آن، این هشدار و تهدید نیز وجود دارد که اگر مردان تصمیم بر طلاق گرفتند، دیگر وعدهی مغفرت و رحمت در کار نیست و خداوند نسبت به کردار آنان شنوا و آگاه است و می داند که آیا هواپرستی، شوهر را وادار کرده تا از قانون طلاق سوء استفاده کند و یا اینکه برآستی و وضعیت خانوادگی چنان اقتضا می کرد که از همدیگر جدا شوند؟ نباید فراموش کنید که: دین مقدس اسلام، طلاق را با همه تلخی ها و زشتی هایش می پذیرد، ولی بلا تکلیف گذاشتن همسر را نمی پذیرد. بناً از هواپرستی و تصمیمی که زندگی زن را تباہ می کند پرهیز نمایید.

یادداشت توضیحی:

ابن عباس (رض) می فرماید: مدت زمان ایلاء در عصر جاهلی، یک سال، دو سال یا بیشتر بود که خداوند آن را چهار ماه - نه کم نه زیاد - تعیین کرد. اگر کمتر از این مدت باشد، ایلاء محسوب نیست. سعید پسر مسیب می فرماید: ایلاء، وسیله ی اذیت و آزار دادن و پایمال کردن حق زن، در عصر پیش از اسلام بود: مردی، زنش را نه، می خواست و نه، دوست می داشت طلاقش دهد تا با مردی دیگر ازدواج کند، بنابراین، قسم می خورد که هرگز با او نزدیکی نکند و او را بلا تکلیف و بی سرونوشتی نگاه می داشت. آن زن، نه بیوه محسوب می شد که بتواند شوهر کند و یا زندگی خود را سر و سامان دهد و نه شوهر واقعی داشت که زندگی اش آرام و راحت باشد. بنابراین؛ خداوند، به حکمت خود می داند: این موجود عاقل و با احساس، در روابط گوناگون و از جمله: روابط خانوادگی و نیازهای عاطفی و جنسی و... به چه ضوابطی نیاز دارد که - در هر حال - نباید از آن حدود تجاوز کند و دچار افراط و تفریط گردد. و اگر به علل مختلف، نسبت به همسرش بی رغبت گردد یا بخواهد فلان مشکل در روابطشان حل و فصل شود و... فقط - اجازه ی چهارماه تحریم همبستری دارد. از آیات گوناگون - که در مناسبت های مختلف، درباره ی این قبیل مسایل خانوادگی نقل شده، می فهمیم که: همبستری به صورت سالم و خدایسند، موجب اُلفت روزافزون بین زن و مرد است و به رشد و سلامت آنان در عرصه های مختلف زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی، کمک می کند و اصولاً شریعت، به جای سعادت انسان و شکوفایی سالم همه ی استعداد های گوناگون اوست. و روشن است که کم توجهی یا بی توجهی به این احکام، ممکن است لطمه های جبران ناپذیری به پیکره ی خانواده و جامعه وارد آورد و مانع رشد همه جانبه ی فرد و جامعه گردد. و به راستی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ». بلی! این مدت زمان را چهار ماه مقرر فرمود تا از سوگند خود دست بردارند و کفاره دهند و آشتی کنند، یا به طلاق و جدایی تصمیم بگیرند. آیات پیشین نیز سخن از منع همخوابگی در دوران عادت ماهانه بود، اینک سخن از ایلاء و احکام زنان در میان است که این دو با هم رابطه ی نزدیک

دارند.

در پیچ و خم زندگانی دنیای مکار در عصر جاهلی، کسانی احوال گوناگونی داشتند که گاهی - بی دلیل و یا با اندک توجیه و دلیلی - قسم خوار می شدند و برای مدتی معلوم یا برای همیشه، بستر همسرانشان را ترک می نمودند و زیان و ضرری به زن می رسانیدند و روانش را پریشان و بدحال می کردند و حقوق مسلمش را زیر پا می نهادند؛ تا این که اسلام از روی حکمت و مصلحت خاص خود، مدت چهار ماه را مقرر نمود. حال در این مدت، مرد قسم خوار - با سنجشهایی که به عمل آورده - پشیمان می شود و پس از پرداخت کفاره ی قسم، با همسرش زندگی نوینی از سر می گیرد و امیدوارانه کانون گرم خانواده را دوباره پر مهر و صفا می گرداند، یا با همان حال و وضع نفرت انگیز نسبت به زنش می ماند و به آشتی و سازش تن در نمی دهد. در این صورت مرد باید زنش را طلاق گوید و زن از آن اسارت برهد، یا حاکم شرع او را به طلاق دادن همسرش مجبور کند و بدین ترتیب، قضیه پایان یابد.

مؤرخان می نویسند: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) شبی غرض مطلع شدند از احوال مردم مدینه مثل عادت روتین بیرون آمد، ناگهان صدای زنی به کوشش رسید که این دو بیت را می سرود:

تطاول هذا الليل و اسودَّ جانبه
و أرقني آن لا خليل الا عبه
فوالله لو لا الله أني أراقبه
لحرك من هذا السرير جوانبه:

امشب به درازا کشید و طولانی بود و تاریکی همه جا را فراگرفت و خواب از سرم پرید، این که دوستی نیست با او به بازی سرگرم شوم.
قسم به خدا! اگر پروای خدا را نداشتم و مراقب او نبودم، اطراف و گوشه های این تخت به حرکت می افتاد. «کنایه از مرتکب شدن به کار زشت است.
عمر از دخترش، حفصه - رضی الله عنهما - پرسید: چه مدتی زن می تواند تنهایی و دوری شوهرش را تحمل کند؟ گفت: چهار ماه یا شش ماه. عمر گفت: در این صورت، کسی از افراد لشکر را بیشتر از این مدت از خانواده دور نگه نمی دارم.
فواید بدست آمده از آیه مبارکه:

- باید گفت که از آیه (226 الی 227) حکم ایلا ثابت می شود. قسم خوردن شوهر بر ترک آمیزش با همسرش را طوریکه بیان داشتیم «ایلاء» می گویند و الله تعالی برای چنین شخصی چهار ماه را تعیین نموده که انتظار بکشد.
- باید گفت که: ایلاء تنها با همسر صورت می گیرد نا با کنیز.
 - برای شوهر مدت چهار ماه مهلت داده می شود.
 - حکمت و رحمت الهی در مراعات کردن حقوق همسر آشکار می شود؛ و چنانکه حق همسر در نظر گرفته شده به مصلحت شوهر نیز عنایت شده است، زیرا وی را از ظلم و تعدی باز می دارد تا حق همسر را پایمال نکند و در زمره ظالمان قرار نگیرد.
 - پس از گذشت چهار ماه، زن حق دارد از شوهرش مطالبه کند که یا با او آمیزش کند یا او را طلاق دهد. و اختیار طلاق در دست شوهر است.
 - ایلا می تواند با زنی که هنوز همبستری با او صورت نگرفته باشد صورت گیرد.
 - به مجرد پایان یافتن مدت ایلاء طلاق واقع نمی گردد.
 - بازگشت شوهر به همسرش به نزد الله متعال دوست داشتنی تر از طلاق است. (تفسر

کوثر

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (228 الی 230) درباره عده ی زن طلاق داده شده، حقوق زن، عدد طلاق و برخی احکام آن، بحث بعمل آمده است.

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾

و زنان طلاق داده شده باید به مدت سه حیض (سه بار عادت ماهانه) انتظار بکشند، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارند به آنان جایز نیست که آنچه الله در رحم‌هایشان آفریده است بپوشانند (یعنی در صورت حمل به دروغ نگویند که عدت من گذشته است)؛ و شوهرانشان در باز گردانیدن آنها به نکاح خود در وقت عدت) سزاوارترند، اگر قصد اصلاح دارند، و زنان بر مردان حقی دارند مثل آن حقی که مردان بر زنان دارند که باید بطریقه شایسته ادا نمایند (و لیکن مردان بر زنان درجه برتری دارند، والله غالب باحکمت است. (۲۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَرَبَّصْنَ» (ربص) : منتظر باشند، صبر کنند. «قُرُوءٍ» : جمع قرء، پاکی، حیض - از کلمات أصداد است - اصل قرء؛ یعنی اجتماع، چون خون در بدن جمع می گردد، به حیض هم قرء گفته می شود، چون، خون در رحم گرد می آید. «أَرْحَامٍ» : جمع رحم، زهدانها، بچه‌دانها. «بعولته» : جمع بعول. شوهران. «أَحَقُّ» : برتر، شایسته تر. «عَلَيْهِنَّ» : بر آنان از حقوق. «الْمَعْرُوفِ» : نیکو، برخورد نیکو و زیان نرسانیدن و أمثال آنها.

«لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» : مردان، درجه‌ای بر زنان دارند، مردان بر زنان، مقام سرپرستی و نظارت دارند.

شأن نزول آیه 228:

أبو داود و ابن ابوحاتم از أسماء دختر یزید بن سکن أنصاری روایت کرده‌اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش از بیان حکم عده طلاق، شوهرم مرا طلاق داد. سپس الله حکیم عده طلاق «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» را نازل فرمود. (سنن ابو داود (2281) با تحسین البانی در صحیح ابو داود (1973).

تفسیر:

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» : «و زنان طلاق داده شده باید مدت سه قرء انتظار بکشند: یعنی بر زنان مطلقه ی آزاد که با آنان نزدیکی صورت گرفته است، واجب است مدت سه پاکی انتظار بکشند - بر مبنای گفته ی شافعی و مالک - یا سه حیض - بر مبنای نظر ابوحنیفه و احمد رحمه الله علیهما-، آنگاه بعد از انقضای عده اگر خواستند، شوهر کنند. این حکم در مورد زنی است که با وی نزدیکی شده است، اما اگر با وی نزدیکی نشده باشد، عده بر او واجب نیست.

قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهانه اطلاق می شود و هم بر «حیض» و این از ألفاظ أصداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است،

پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهانه، در کُل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقهاء - عده زن مُطَلَّقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است. «تفسیر انوار القرآن».

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: «مُطَلَّقات» در این‌جا، مراد از زنانی است که شوهران بعد از نکاح به آنان جماع یا خلوت صحیحه کرده، حیض‌شان می‌آید؛ و آزاد، یعنی کنیز کسی نباشند. شرط‌های فوق از این جهت است که با زنی که صحبت و خلوت صحیحه نشده باشد، بعد از طلاق، عِدَّتْ بِالْکُلِّ نیست؛ و زنی که حیض نمی‌بیند، نابالغ یا بسیار پیر یا حامله می‌باشد؛ در دو صورت سابق، عِدَّتْ آن سه ماه است، و عِدَّتْ زنان حامله تا وضع حمل آنهاست. زنی که شرعاً کنیز باشد، اگر حیض می‌دید، عِدَّتْ او دو حیض است، و اگر حیض نیاید، یعنی خُرْدسال و پیر باشد، عِدَّتْ او یک و نیم ماه است؛ اگر حامله باشد تا وضع حمل. تفصیل از آیات دیگر و احادیث ثابت است.

«فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ»: یعنی عده بر آنان ندارید. قابل تذکر است که: حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است.

«وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ»: یعنی درست نیست زنان مطلقه برای تعجیل و سرآمدن عده، بار حمل یا حیض را در رحم خود پنهان بدارند. و بدین وسیله حق زوج را در رجعت دادن ضایع کنند.

این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نَفَقَه شوهر بر خود در مدت عده شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحق اسم ایمان نیست. به این معنی که بیان حقیقت و ایمان و راستی به ایشان معلوم است.

«إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی اگر واقعا به خدا ایمان دارند و از کيفرش می‌ترسند. این امر برای آنان تهدید است تا بدون کم و زیاد حقیقت را بیان کنند؛ چون حقیقت این امر فقط از طریق آنان معلوم می‌گردد.

«وَوَاعُوثُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا»: یعنی در صورتی که عده ی آنها منقضی نشده باشد، شوهران سزاوارترند که آنان را رجعت دهند از این که به عقد یک نفر بیگانه در آیند، و هدف از رجعت نیز اصلاح است نه اضرار، و این امر در طلاق رجعی مقرر است. باید گفت که: حسن نیت در رجوع، يك اصل است. مبدا شوهر فقط به خاطر مسائل جنسی رجوع کند و دوباره بی‌تفاوت گردد.

در حکم این آیه نیز در میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی بر این باورند که تا زمانی که زن از حیض سوم فارغ نشده و غسل نکرده است، تا آن زمان طلاق باین نمی‌شود و حق رجوع شوهر باقی است.

رأی ابوبکر، عمر، علی، ابن عباس، ابوموسی اشعری، ابن مسعود و صحابه بزرگ دیگر همین است (رضی الله تعالی عنهم أجمعین). فقیهان حنفی نیز همین قول را گرفته‌اند. اما گروهی دیگر بر این باور‌اند که به محض آغاز قاعدگی سوم زن، حق رجوع

شوهر ساقط می شود. این قول عائشه، ابن عمر و زید بن ثابت است و فقهیان مالکی و شافعی همین قول را اختیار کرده اند. اما بایستی دانست که این حکم مربوط به زمانی است که شوهر همسرش را یک یا دو طلاق داده باشد. در صورت سه طلاق دادن حق رجوع شوهر ساقط می شود.

« وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ »: یعنی آنان همان حقی بر مردان دارند که مردان بر آنان دارند. از جمله به صورتی پسندیده که خدا در معاشرت و ترک ضرر و آزار و أمثال آن فرمان داده است. از فحواي آیه مبارکه این فهم به وضاحت تام بدست می آید که: در دوران جاهلیت بر ضرر زنان، قوانین قطعی بود که اسلام آن ضررها را جبران کرد. زیرا کلمه «علیهن» دلالت بر ضرر می کند.

پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و متساوی رادر میان زن و شوهر پدید می آورد.

حضرت عبدالله بن عباس (رضی الله عنهما) برای خانمش آرایش مینمود، و با عطر و زیبایی به نزد خانمش میرفت وقتی از او سؤال شد که شما چرا برای خانم تان آرایش میکنید، در حالیکه ما دیده ایم که غالباً زنان برای شوهران خویش آرایش میکنند او این آیت قرآن را تلاوت نمود (ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف) برای زنان همان حق است که مردان بر ایشان دارند.

منظور حضرت عبدالله ابن عباس (رضی الله عنهما) همین بود که همچنان که مردان حق دارند که خانم های شان برای شان آرایش نمایند، ایشانرا احترام نمایند، طبیعت و خواهشات آنانرا در نظر گیرند، بر مردان نیز لازم است تا در تمامی بخش های اخلاقی، ادبی، اجتماعی، فردی و فامیلی، معامله بالمثل و احترام متقابل داشته باشند حتا در قسمت زیبایی و آرایش این مطلب را در نظر گیرند زیرا زنان حق دارند تا شوهران شان مطابق میل آنان باشد و نظافت و پاکی را مراعات کرده و سبب اذیت همسران خویش نشوند. « وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ »: یعنی مردان بر زنان چیز اضافه ای دارند که عبارت است از سرپرستی و انفاق و تسلط و وجوب اطاعت. پس این درجه، تکلیف است نه تشریف؛ چون خدا فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»: یعنی: بر زن است که از او امر مرد و خواسته های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که او امرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - إطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است.

اما ابن کثیر می گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سید قطب (رح) در تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله: «بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»، برداشت دیگری دارد؛ او می گوید: «گمان می کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه برتری فقط ناظر بر حق مردان در برگرداندن زنان مطلقه رجعی شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حق رجعت به مرد

هم این است که مرد خود طلاق دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن». «تفسیر أنوار القرآن».

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (228)»: یعنی توانا و چیره دست است و از هر عاصی و سرپیچی کننده ای انتقام می‌گیرد و در امر و تشریح خود آگاه است.

بنام مردان حق ندارند از قدرت خود سوء استفاده کنند، زیرا قدرت اصلی و واقعی بدست پروردگار با عظمت است.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خیر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند.

خواننده معزز!

در این آیه ی مختصراًگر دقیق توجه بعمل آید یکی از پرابلم های بزرگی اجتماعی که جامعه ی زمان عرب ها رایج بود اصلاح شده است. رسم و عرف عرب ها بر این بود که یک مرد می توانست زنش را بی حد و حساب طلاق دهد. زنی که شوهرش از او ناراحت می شد او را چندین بار طلاق می داد و هر بار رجوع می کرد، تا آن بی چاره نه بتواند با او زندگی کند و نه آزاد شده با دیگری ازدواج کند. این آیه ی قرآن عظیم الشان دروازه ی این ظلم را می بندد. از روی این آیه یک شوهر در یک پیوند زناشویی حداکثر دو بار می تواند زنش را طلاق رجعی بدهد. شوهری که زن عقدی خود را دو مرتبه طلاق رجعی داده است اگر برای بار سوم او را طلاق دهد زن از او به طور کامل جدا می شود.

روش درست طلاق آن گونه که از قرآن و حدیث معلوم می شود این است که به زن یک طلاق در حالت پاکیزگی داده شود. اگر ناراحتی و اختلاف آنان در زمانی اتفاق افتاده که زن در حالت قاعدگی است، در آن هنگام طلاق دادن درست نیست، بلکه باید صبر کرد تا زن از ایام ماهیانه فارغ شود. سپس اگر دوست داشته باشد، در پاکیزگی دوم یک طلاق دیگر بدهد، ولی بهتر این است که به همان یک طلاق اول بسنده کند. در این صورت شوهر این حق را دارد که پیش از سپری شدن عده هرگاه بخواهد رجوع کند و پس از سپری شدن عده باز هم این فرصت را دارند که با رضایت همدیگر دوباره تجدید ازدواج بکنند، اما در صورت وارد کردن طلاق سوم در پاکیزگی سوم نه شوهر حق رجوع در عده را خواهد داشت و نه پس از سپری شدن عده فرصت ازدواج مجدد باقی می ماند.

اما این روش که سه طلاق یک مرتبه با هم داده شوند، آنگونه که امروزه در میان افرادی نادان رایج است، این عمل باتوجه به شریعت، سخت گناه است. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به شدت نکوهش فرمود و حتی نقل شده است که عمر (رض) کسی را که زنش را سه مرتبه یکجا طلاق می داد، شلاق می زد. اما با وجود گناه بودن این نحوه ی طلاق دادن، باز هم نزد امامان چهارگانه هر سه طلاق واقع می شوند و طلاق مغالطه می شود. (تفهیم القرآن)

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا اَتَيْتُمْوهُنَّ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿٢٢٩﴾

طلاق (رجعی که برای شوهر در آن حق رجوع و بازگشت به همسر است) دوبار است، پس از آن نگاه داشتن (زن) یا به خوبی است، یا به نیکی رها کردن است، و برای شما حلال نیست که چیزی از آن مالی (مهری) که به زنان داده بودید بگیرید، مگر اینکه (زن و شوهر) بترسند از اینکه احکام الله را برپا نمی‌توانند (در صورت باقی داشتن نکاح)، پس اگر ترسیدید از اینکه (زن و شوهر) احکام الله را برپا نمی‌دارند پس گناهی بر آنها نیست که زن فدیة دهد (به شوهر خود برای خلاصی از نکاح او)، این حدود الله است، پس از آن تجاوز نکنید، و هر کس که (با مخالفت فرمان الهی) از حدود الله تجاوز کند، پس همان گروه ظالمان اند. (۲۲۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»: طلاق دو مرحله است. طلاق به معنای تطلیق، مانند: سلام به معنای تسلیم، طلاقی که مرد بتواند زن را باز آورد، دوبار است. «اِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ»: نگهداشتن به شیوهی نیکو و شایان. «تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ»: رها کردن، طلاق سوم بدون بازگشت و پرداخت حقوق مالی و نیک رفتار نمودن با زن. «حُدُوْدَ اللّٰهِ»: احکام و قوانین خدا. «جُنَاحَ»: گناه، بدی. «افْتَدَتْ بِهٖ»: زن برای نجات خود، عوض و فدیة داد، از مهریه گذشت کرد.

شأن نزول آیه 229:

ترمذی، حاکم و دیگران از عایشه ل روایت کرده اند: مرد هر وقت می‌خواست زن خود را طلاق می‌داد و هرگاه در روزهای عده رجوع می‌کرد، آن زن همسر شرعی وی شمرده می‌شد و اگر مردی صد بار یا بیشتر هم این کار را می‌کرد، می‌توانست. تا این که مردی به همسرش گفت: به خدا سوگند نه طلاق می‌دهم که از من جدا شوی و نه در خانه خود جاییت می‌دهم. زن گفت: یعنی با من چگونه رفتار می‌کنی؟ گفت: طلاق می‌دهم و چون زمان انقضای عده نزدیک شد، به تو رجوع می‌کنم. آن زن حضور نبی کریم صلی الله علیه وسلم رفت و جریان را به عرض رساند. پیامبر سکوت فرمود. تا وحی آسمانی «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ» نازل شد. (مالک 2 / 588 و طبری از عروه به قسم مرسل روایت کرده اند و ترمذی 1192 به شکل موصول، حاکم 2 / 279 و 280، واحدی 152، بیهقی 7 / 333 از عایشه روایت کرده اند).

تفسیر:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيْحٍ بِاِحْسَانٍ»: یعنی طلاق شرعی که مرد حق رجعت در آن را دارد، دو نوبت است و بعد از این دو نوبت جز معاشرت به شیوهی پسندیده و حسن رفتار، تا زمان رها کردن زن به صورتی نیکو، چاره ای ندارد به طوری که هیچ‌گونه حقی را از او زیر پا نهد و او را به زشتی نام نبرد و مردم را از او متنفر نکند.

یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکبار صادر شود زیرا جمع کردن

دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابن عمر (رض) فرمودند؛ سنت (در طلاق) این است که طهر روی آورد، آنگاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علماء - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه امامیه: بر آن هیچ طلاق واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن تیمیه و ابن قیم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «تفسیر أنوار القرآن».

«وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْنًا»: یعنی ای شوهران! شما حق ندارید از مهریه ای که به آنها داده اید چیزی از آنها بگیرید اگرچه کم هم باشد.

«إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»: یعنی مگر این که زوجین از سوء معاشرت و بدرفتاری بترسند که نتوانند حقوق زناشویی که در فرمان خدا مقرر شده است رعایت کنند.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ»: یعنی اگر از معاشرت آن دو بیمناک شدید، و زن بخواهد با صرف نظر از مهریه یا پرداخت مالی به شوهر، خود را خلع کند و طلاق بگیرد، گناهی ندارد که زوج آن را بگیرد یا زوجه آن را بپردازد.

(در اصطلاح شریعت به این طلاق «خلع» می‌گویند. یعنی اینکه یک زن چیزی به شوهرش به عنوان معاوضه بدهد و از او طلاق بگیرد. در این باره اگر در میان زن و شوهر در همان درون خانه توافقی صورت گرفته باشد، به همان توافق عمل می‌شود).

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا»: یعنی این احکام مهم و باعظمت از قبیل طلاق و رجعت و خلع و غیره از جمله شرایع و احکام الهی است، پس با آن به مخالفت برنخیزید و از آن تجاوز نکنید و آنها را زیر پا ننهید و به مطالبی دیگر که جزو شرع نیستند نپردازید.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است».

«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (229)»: یعنی هر کس با احکام و فرامین خدا به مخالفت برخیزد، خود را در معرض قهر و غضب خدا قرار داده، و از جمله ی ستمگران محسوب است که مستحق کیفر سخت از جانب خداوند می‌باشد.

فلسفه ی دوبار طلاق و اثبات حق بازگرداندن زن پس از هر بار طلاق، برای سازش و اصلاح زن و شوهر که با هم اختلاف دارند، فرصتی نفیس و گرانبمایه و کمال رحمت و رأفت الهی است؛ زیرا هر چیز به اضرار خود شناخته می‌شود. انسان وقتی لذت و مزه ی نعمت و ارزش آن را درک می‌کند که مزه ی تلخ و ناگوار نداری و نیازمندی را چشیده باشد. معمولاً گاهی اوقات زن، حقوق شوهر و فرزندانش را مهمل می‌گذارد و نادیده اش می‌گیرد، خود را برتر می‌پندارد، به سر و سامان خانه اهمیت نمی‌دهد و هر کاری که بخواهد، می‌کند؛ اما هنگامی که درد جدایی، ترس و غم و آندوه طلاق و اشتباهات خود را احساس نماید، به گونه‌ای تازه تر، منطقی تر، درست تر و به شیوه ای بهتر به دامان زندگی مشترک بازمی‌گردد. این شیوه، از گونه‌های کوتاه آمدن طرفین، نکوهش خفیف

و لطیف و امید نزدیک شدن به هم در جهت مصلحت آنان به شمار می آید که شاید از آن پس، اساس و بنای علاقه ی آن دو تازه گردد.

یادداشت:

به روایت دارقطنی از انس: مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: خدا می فرماید: «الطلاق مرتان»، پس چرا در شمار، عدد طلاق سه تاست؟ پیامبر فرمود: (امساک بمعروف او تسریح با حسان)، عدد سوم طلاق است.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٣٠﴾

پس اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار سوم) او را طلاق داد، آن زن بر وی حلال نخواهد بود، مگر آنکه با همسری غیر از او ازدواج کند، پس اگر (شوهر دوم) او را طلاق داد، گناهی بر آنها نیست که دوباره به یکدیگر باز گردند، البته در صورتی که مطمئن باشند که حدود الهی را رعایت خواهند کرد. این حدود الله است آن را برای قومی که می دانند بیان می کند. (۲۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»: تا این که با شوهری غیر از شوهر قبلی، ازدواج کند. «و..... فَإِنْ طَلَّقَهَا»: اگر شوهر دوم او را طلاق گفت. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»: بر زن و شوهر اول گناهی نیست اگر پس از اتمام عده، با مهری های جدید، دوباره با هم ازدواج کنند. «يَعْلَمُونَ»: ببینید، درنگ کنند.

تفسیر:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند که: طلاق در نزد مردم عرب جاهلی بی حد و مرز و شمار بود. مثلا مردی بارها زنش را طلاق می گفت و پیش از پایان عده او را باز می آورد و به همین ترتیب او را زیان می رساند و آزار می داد تا خشم درونش فرو می نشست. وقتی اسلام آمد و این آیه نازل شد، این کار ناپسند و خلاف، رخت بر بست و پایان یافت... طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»: اگر شوهر زن خویش را برای بار سوم طلاق داد در چنین حالتی همسر از او برای همیشه جدا می شود و حرام می گردد تا زمانی که با شوهری دیگر ازدواج کند و آن شوهر با او مقاربت انجام دهد که البته این ازدواج نباید به منظور حلاله صورت گرفته باشد. و این نوعی تنبیه شوهر است تا بار دیگر با طلاق و جدایی و رجوع بازی نکند.

ولی نباید فراموش کرد که: اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله ای که در نکوهش نکاح «حلال کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع آنور، هم «حلال کننده» و هم هرکس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالتَّيْسِ الْمُسْتَعَارِ؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: هُوَ الْمَحْلَلُ، لَعْنُ اللَّهِ الْمَحْلَلُ وَالْمَحْلَلُ لَهُ». «آیا شما را از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال کننده است، خداوند لعنت کرده

است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است.»
 بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه در عقد، حلال‌کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است.

«الله لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است.»

عمر فاروق (رض) فرموده است: «هر محلل و فردی که برای او محلل گرفته‌اند را پیش من بیاورند، هر دو را رجم خواهیم کرد» (مصنف ابن ابی شیبیه (17080) و سنن بیهقی (14191) مصنف عبدالرزاق (10777). پس اگر شوهر دوم وی را طلاق داد و با فسخ نکاح از زن جدا شد، و زن و شوهر اول پنداشتند که حدود الله را یعنی حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یک‌دیگر دارند برپا می‌دارند، گناهی بر شوهر اول و زن سابقش نیست که به یک‌دیگر بازگردند و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یک‌بار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند. بنابراین وقتی که زنی، سه طلاقه شده است زمانی برای شوهر اول حلال است، که او را مجدداً به عقد نکاح خود درآورد، که شروط زیر تحقق پذیرد:

- 1 - باید ازدواج دوم از نظر شرعی ازدواج صحیح باشد.
 - 2 - این ازدواج دوم باید با رغبت صورت گرفته باشد.
 - 3 - پس از عقد باید عمل جماع (زنا شویی) بصورت حقیقی و کامل صورت گرفته باشد.
 - 4 - بعد شوهر دوم برابر قوانین فقهی آن را طلاق دهد و عده طلاق را نیز بگذراند.
- پس با توجه به آیه و حدیث و اثر فوق، ازدواجی که به نیت طلاق کردن برای یک شب و یا چند شب باشد، صحیح نبوده، باطل است و حکم عقود فاسد را دارد. پس مُحَلِّل با این نکاح محصن (زن مطلقه و یا زنیکه شوهر متوفی است.)، نمی‌شود، چون زنا است و زن پس از طلاق وی برای شوهر قبلی مباح نخواهد شد. زیرا لعن و نفرین در مورد انجام عملی صورت می‌گیرد، که آن عمل از نظر شریعت جایز نباشد. بنابراین با این ازدواج، زن برای شوهر اولی حلال نمی‌گردد. حتی اگر در هنگام اجرای صیغه عقد، سخنی از تحلیل نباشد و آن را شرط نکنند باز هم درست نیست چون نیت و قصد معتبر است و مادامی که چنین قصدی در بین بوده باشد، صحیح نیست.

«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»: یعنی اگر بعد از این که شوهر دوم او را طلاق داد و عده اش منقضی شد، اگر دلایل توافق و حسن معاشرت مشاهده شود، مانعی نیست نزد شوهر اول برگردد.

«وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (230): حق تعالی این احکام را برای اهل بصیرت و فهم توضیح می‌دهد اما جاهلان و نادانان نه فهمی دارند و نه بصیرتی. (به رواج البیان 343/1 مراجعه کنید).

شان نزول آیه مبارکه 230:

مفسران در باب شان نزول آیه مبارکه می‌نویسند که: این آیه مبارکه درباره عایشه دختر عبدالرحمن بن عتیک نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر کاکایش بود. داستان اینگونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آنگاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد،

لذا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دوم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاق داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم باز گردم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیله او (عبدالرحمن) نچشی و او از عسیله تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حد دخول آلت مرد به فرج زن است. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (231 الی 232) در باره آداب طلاق و شیوه ی تعامل بازن مطلقه، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا سَرَاحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُورًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾

و هنگامی زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود نزدیک شدند، پس یا آنها را به خوبی (طریقه شرعی) نگاه دارید، و یا به خوبی (طریقه شرعی) رها کنید و هرگز آنان را برای ضرر رسانیدن به آنها نزد خود نگاه نکنید تا در حق آنها ظلم و از حد گذری کنید، و هرکه چنین کند پس یقیناً به خویشتن ظلم کرده است، و آیات (احکام) الله را مورد استهزاء و تمسخر قرار ندهید، و یاد کنید نعمتی را که الله بر شما انعام کرده است، و (یاد کنید) آنچه را که الله از کتاب و حکمت (سنت پیغمبر) بر شما نازل کرده است. الله شما را به وسیله آن (کتاب) پند می‌دهد و از الله بترسید و بدانید که الله به چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می‌کنند، با خبر است) (۲۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: به پایان عده ی خود نزدیک شدند. «أَجَلٌ»: پایان مدت، روزهای پایانی، فرجام کار، زمان مرگ، عده. «مَعْرُوفٌ»: آنچه که نفس انسانی - شرعا و عادتا و عرفا - بپسندد. «سَرَاحُوهُنَّ» (سرح): آنان را آزاد و رها سازید، طلاق گویند. «ضِرَارًا»: زیان رسانیدن. «آيَاتِ اللَّهِ»: نشانه هاس خدا، احکام طلاق، رجعت، خلع و غیره.

«هُزُورًا»: تمسخر کردن، بازیچه. «نِعْمَتَ اللَّهِ»: اسلام و سایر نعمتهای خدا که میان زن و شوهر قرار داده است. «الْحِكْمَةِ»: سنت، رازهای شریعت اسلام، گفتار و کردار درست و ارزنده.

تفسیر:

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: یعنی ای جماعت مردان! اگر زن‌ها را در کمتر از سه، طلاق دادید و آن‌ها در مرحله رجعت قرار داشتند شما می‌توانید قبل از اتمام عده اگر خواستید به همسران خود رجوع کنید بدون اینکه با آن‌ها بد رفتاری نمائید، «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَاحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»: یعنی بدون ادبیت و آزار و زیان، او را رجعت دهید یا بدون تطویل عده، او را رها کنید تا عده اش به صورتی نیکو سرآید. ملاحظه بفرمایید هر کجا زمینه‌ی انحراف و ظلم و خطر بیشتر است، هشدارها، هدایت

ودساتیر نیز باید بیشتر می‌گردد. بانظر داشت اینکه در دو آیهی قبل فرمود: «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» بار دیگر در این آیه می‌فرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» زیرا شرایط روحی زن و مرد در موقع جدایی، عادی نمی باشد و زمینهی انتقام و آزار رسانی بسیار وسیع و خطر ظلم و تعدی هم فراوان است. قابل تذکر است که در ظلم و تعدی به حقوق زن، خود مرد نیز زجر می‌کشد. زن و مرد در نظام آفرینش جزء يك پیکرند و ظلم به عضوی، ظلم به تمام اعضا است. کسی که به زن ظلم کند به استقبال مجازات الهی رفته و لذا به خودش نیز ظلم کرده است. دین مقدس اسلام، زندگی همراه با صفا و محبت را می‌خواهد، نگاهداری همسر به قصد آزار او حرام است.

«وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» و به زن‌ها به منظور انتقام و یا بد رفتاری رجوع نکنید تا از این طریق آنان را وادار به پرداخت قسمتی از مهرشان نمائید و به افتدا (فداکردن حق خود) مجبور شوند.

یعنی: در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان (که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست) به آنان رجوع کنید.

طوری‌که در شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلاتکلیف نگاه‌داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عده شان به سرآید، باز مجددا همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از آمدن دین مقدس اسلام نیز برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل و رفتار را ادامه میدادند، این بود که آیه کریمه در نهی از این کار نازل شد.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»: یعنی هرکس به منظور زیان رساندن یا مجبور کردن به فدیة دادن، زن را معطل کند و نگه دارد، به خود ظلم می‌کند و خود را در معرض عذاب الهی قرار می‌دهد.

«وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا»: و به این ترتیب احکام و اوامر و نواهی خدا را سبک و مسخره نگیرید. و با مخالفت کردن، شریعتش را مسخره نکنید.

زیرا همه آیات الهی جدی است و هرکس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت پرهیزید.

واقعیت امر این است که: ازدواج، یکی از آیات بزرگ الهی است و نباید با طلاق‌های بی‌مورد یا نگاهداری همسر به قصد آزار او، این قانون مقدس مورد استهزا شود.

در شأن نزول این بخش این آیه مبارکه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد.

بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ، وَ هَزْلُهُنَّ جِدٌّ: النِّكَاحُ وَالطَّلَاقُ وَالرَّجْعَةُ» «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». (سنن ابن ماجه (2039) سنن ترمذی (1184) سنن ابوداود

(2194) سنن بیهقی (2669) با تحسین البانی در صحیح ابو داود (1904).

«وَأذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ»: و فضل الله متعال را بر خود یاد آورید که قرآن عظیم الشان را برای شما نازل فرموده، «يَعْظُمُ بِهِ»: یعنی به وسیله ی کتاب و هدایت از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم که به منظور آموزش تان فرستاده است، شما را پند می دهد و متذکر می شود که نیکی بختی در جهان را به دست آورید.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (231)»: یعنی از الله بترسید و در اعمال خود، او را در نظر بگیرید و نیک بدانید هیچ نهانی از احوال شما بر الله متعال پوشیده نیست، پس یقیناً شما را در برابر اعمال تان سزای دهد.

برای بهبود روابط زناشویی، توجه به احکام و هدایات کتاب آسمانی و تقوا لازم است. اگر هدف تان از طلاق، ظلم به همسر و سوء استفاده باشد، باید با تمام دقت بدانید که خداوند آگاه و دانا است.

بناباید گفت که: نکاح و طلاق؛ ایلاء؛ خلع؛ رجعت؛ حلاله و غیره، همه متضمن حکم و مصالح بزرگ است؛ در آن حيله مجوئید، و اغراض ناشایسته شخصی خویش را دخل مدهید؛ مثلاً، کسی که رجعت نماید و غرض وی از رجعت آزردن زن باشد، گویا با احکام و مصالح الهی استهزاء نموده است؛ نعوذ بالله من ذلك. طوری که یادآور شدیم به پروردگار با عظمت همه چیزها روشن و آشکار است؛ مطمئن باشید که از این حيله ها جز ضرر چیزی دیگری حاصل نمی شود.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ آزَكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

و زمانی که زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنها را از اینکه با شوهران (قبلی) خود ازدواج کنند - چنانچه در میانشان به طرز پسندیده توافق برقرار گردید - منع نکنید، این همان چیزی است که هرکس از شما که به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد، به آن پند داده می شود. این برای شما سودمندتر و پاکیزه تر است؛ و خدا (مصالح شما را در همه امور) می داند و شما نمی دانید. (۲۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَعْضُلُوهُنَّ» (عضل): آنان را از ازدواج با همسران پیشین خود بازدارید، جلوگیری ننمایید، خطاب به اولیای زنان است. «ذَلِكَ»: آن، مانع ازدواج آنان نشدن. «آزکی»: بهتر، پربرکت تر، برومندتر و پربارتر. «أَطْهَرُ»: پاکتر و پاکیزه تر.

شان نزول آیه 232:

بخاری، ابوداود، ترمذی و برخی دیگر از معقل بن یسار (رض) روایت کرده اند: او خواهر خود را به یکی از مسلمانان تزویج کرد و این زن مدتی با شوهرش زندگی می کردند. پس شوهرش او را طلاق داد و تا انقضای عده رجوع نکرد، اما باز به یکدیگر تمایل پیدا کردند. سپس آن مرد با جمعی نزد معقل آمد و همسر سابقش را خواستگاری کرد، معقل در جوابش گفت: ای ناکس نادان گرامیت داشتم و خواهر خود را به عقد تو در آوردم، اما تو او را طلاق دادی، به الله قسم! او دیگر هیچ وقت نزد تو بر نمی گردد. خدای عزوجل نیازمندی این دو را به یکدیگر به علم قدیم خود دانست و آیه

« وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ... 232 بقره » را نازل فرمود. (صحیح است، بخاری 4529 و 5130، ابوداود 2078، ترمذی 1981، نسائی در «تفسیر» 61 و 62، طیالسی 930، دار قطنی 3 / 222، طبری 4930 - 4934، بیهقی 7 / 138، واحدی در «اسباب نزول» 153 و 154).

تفسیر:

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ»: یعنی وقتی زنان را طلاق دادید و عده ی آنان منقضی و به پایان رسید.

«فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ»: یعنی وقتی احوال زن و شوهر نیکو شد و علایم پشیمانی و نشانه ی رضایت در سیمای هر یک از آن دو نمایان گشت و معلوم شد که در مسیر رضایت خداوند متعال حرکت می کنند، شما ای جماعت اولیا! مانع برگشت آنان به نزد شوهرانشان نشوید.

طوری که در شأن نزول آیه خواندیم که: معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن گاه شوهر خواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدداً برای تزویج می کنم و گرامیت می دارم! و همین کار را هم کرد. بنابراین، خطاب آیه مبارکه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه شان را از رجوع به شوهران سابق شان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده شان را گذرانده اند، از ازدواج با شخص دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابق شان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می کنند.

باید گفت که: با يك طلاق، برای همیشه بدبین نباشید. چه بسا بعد از طلاق، دو طرف پشیمان شده و آماده زندگی مجدد به گونه شایسته ای باشند.

«ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: این احکام حکیمانه همراه با ترغیب و ترهیبی که گذشت، همان چیزی است که هر یک از شما که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، بدان پند داده می شود؛ زیرا فقط آنان از اندرزهای شرعی پند می گیرند.

قابل یادآوری است آن عده اشخاصی که در راه ازدواج مشروع دیگران، کارشکنی و مشکل آفرینی می کنند، باید در ایمان خود نسبت به الله و روز قیامت شك کنند.

«ذَلِكَ أَرْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ»: یعنی پندپذیری از مطالب مذکور و دست آویزی به اوامر خدا برای شما بهتر و مفیدتر و پاکیزه تر از گناهان و نافرمانی است.

در منع نکردن زنان از نکاح، و در نکاح آنان، طهارت نیست که هرگز در منع نکاح نیست. زنی که به شوهر اول خویش رغبت داشته باشد، در نکاح با وی طهارت نیست که در نکاح با مرد دیگر قطعاً آن طهارت موجود نمی باشد.

واقعاً اگر زنان مطلقه، با همان شوهران سابق خود توافق کرده و ازدواج کنند، در پاکی و تزکیه فرد و جامعه، تأثیر بسیار زیادی دارد. زیرا در این نوع ازدواج، اسرار یکدیگر مخفی مانده و فرزندان به آغوش والدین و سرپرست واقعی خود برمی گردند و چون زن و شوهر طعم تلخ طلاق را چشیده اند، از جدائی مجدد نگران اند. در ضمن برای حفظ

سلامتی جامعه، زنان مطلقه نباید بی همسر بمانند.

« وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (232) »: یعنی خدا می داند چه امری از شرایع برای شما بیشتر صلاحیت دارد و شما آن را نمی دانید. الله متعال، برومندی، سازش، پاکیزگی و پاکی و مصون ماندن از ریا و بدنامی در این احکام را می داند، حال آن که شما حقایق و رموز رازهای آینده را نمی دانید. برکات ازدواج مجدد و بازگشت به همسر اول و همچنین مفسد طلاق و بی همسری، فوق درک بشر است.

جلوگیری ولی از نکاح زن تحت ولایت خود:

به اتفاق علماء ولی حق ندارد که مانع ازدواج مولیه، خود گردد و هرگاه شخص هم کفء و مناسب بخواهد با او ازدواج کند و به وی مهر المثل بدهد، ولی حق ندارد که با منع او از ازدواج، به وی ظلم کند. اگر در این حال ولی مانع از ازدواج او شد، زن حق دارد که به قاضی مراجعه کند تا او را انکاح نماید و در این حالت ولایت ازدواج به ولی دیگری که در مرتبه بعد از این ولی ظالم قرار دارد منتقل نمی شود، بلکه ولایت مستقیماً به قاضی منتقل می گردد، چون این ممانعت ظلم است و ولایت رفع ظلم به دست قاضی است.

و لیکن اگر ممانعت ولی از ازدواج، به سبب یک عذر مقبول و پسندیده باشد، مانند اینکه شوهر، مناسب و کفء نباشد یا اینکه مهریه، مناسب و به اندازه مهر المثل نباشد تا اینکه خواستگار مناسبتری پیدا شود، در این صورت او عاضل و مانع محسوب نمی شود و ولایت از او منتقل نمی گردد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی موضوعات مربوط به طلاق و جدایی زن و شوهر از یکدیگر مورد بحث قرار گرفت، لازم است تا تکلیف کودکان و نوزادان نیز روشن شود، تا آنان فدای اختلافات پدر و مادر نشوند.

بنابراین آیه مبارکه ذیل (233) در باره برخی از احکام رضاع (شیردادن) بحث بعمل آمده است. قابل تذکر است که؛ توجه به عواطف مادر، اهمیت شیر مادر، مقدار نیاز طبیعی نوزاد به شیر و مدت آن، در این آیه مطرح شده است.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾

و مادران اولاد خود را تا دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد مدت شیر خوارگی را تمام کند، و بر کسی که اولاد داده شده (پدر) انفاق زنان شیرده، و لباس آنها به طریقه مشروع و پسندیده لازم است، هیچ کس مکلف ساخته نمی شود مگر به قدر توان او، و هیچ مادری نباید به سبب فرزندش ضرر ببیند، و نه هیچ پدری به سبب فرزندش ضرر مند شود، و بر وارث فرزند چنین چیزی (نفقه) لازم است، پس اگر پدر و مادر به رضا و مشوره یکدیگر جدایی طفل را از شیر بخواهند پس گناهی بر آنها نیست،

و اگر بخواهید که برای اولاد خود دایه ای بگیرید، پس گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه آنچه را که مقرر کرده اید، بطور شایسته پرداخت کنید، و از الله بترسید و بدانید که الله به آنچه که می‌کنید بیناست. (۲۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرْضَعْنَ (رضع)»: باید شیر بدهند. «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»: دو سال تمام قمری (710 روز). «الْمَوْلُودَ لَهُ»: پدر، کسی که نوزاد از آن اوست، صاحب فرزند. «رَزُقُهُنَّ»: خوراک مادران شیردهنده. «كِسْوَتُهُنَّ»: پوشاک مادران اگر مطلقه باشند. «بِالْمَعْرُوفِ»: به طور پسندیده، بر مبنای عرف محل سکونت پدر نوزاد. «لَا تُضَارَّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا»: هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند، رنجه شود. «وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ»: و هیچ پدری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند. «فَإِنْ أَرَادَا»: اگر پدر و مادر خواستند. «فِصَالًا»: از شیر بازگرفتن فرزند. تَرَضُّ (رضی): رضایت طرفین، به اتفاق هم. «تَشَاوُرًا»: مشاوره، طرف مشورت قرار دادن همدیگر، صواب دید، صلاح دید. «أَنْ تَسْتَرْضِعُوا»: که دایه بگیرید. مَا «أَتَيْتُمْ»: آن چه به نام مزد برای دایه تعیین کرده باشید و به او پرداخت کنید. (سوره طلاق آیات 6 و 7).

تفسیر:

بعد از اینکه احکام نکاح و طلاق که موجب جدایی زن و شوهر است و بیان ناروا بودن جلوگیری اولیای نکاح از ازدواج مجدد زنان، خداوند، احکام و دستورات شیر دادن به فرزند، چگونگی برخورد میان زن و شوهر به شیوه ی نیکو و شایسته، پرورش و تربیت کودکان و توجه و بخصوص به موقعیت آنان را از راه مشاوره و صوابدید، یادآور می شود: در این آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که دین مقدس اسلام، که دینی جامع است. حتی برای تغذیه مناسب نوزاد با شیر مادر، پروگرامی علمی را مطرح نموده است. حتی مادر طلاق داده شده، رادر شیر دادن نوزادش بر سایرین اولویت داده است.

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»: یعنی بر مادران واجب است به مدت دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند.

در این آیه مبارکه می فرماید: مادران، نمی فرماید: «زنان طلاق داده شده» تا به فرزندانشان مهر ورزند. زن هر چند مطلقه باشد، مادر فرزند است، پس سزاوار نیست مادر، به دلیل ناخشنودی از پدر فرزندش، یا به خاطر ادعای هزینه و نفقه ی بیش از توان و یا به علت خشم و کینه ای که از پدر فرزند دارد، از شیر دادن و تربیت و پرورش فرزند خود امتناع ورزد و کوتاه بیاید. همچنین روا نیست پدر، از شیر دادن مادر به فرزندش جلوگیری نماید، مادر برای فرزند، کانون مهر و عطوفت و خیر و دلسوزی است.

از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ - دو سال کامل» در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»: یعنی اگر والدین بخواهند شیر دادن کامل گردد. پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که از دواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت

(نگهداری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است، « وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ »:

نفقه‌ی زن طلاق‌داده شده، به صورتی معمول و متعارف و بدون اسراف و کم و کاست، بر پدر فرزند شیرخواره واجب است، یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، بر عهده پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً بر عهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم‌فرزندان خود را شیر ندهند، «لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»: یعنی نفقه و هزینه به میزان توانایی است؛ چون خدای متعال جز به قدر توانایی تکلیف نمی‌کند.

«لَا تُضَارُّ وَالِدَةً بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ»: یعنی والدین نباید به سبب فرزند به یکدیگر زیان و ضرر برسانند، مثلاً مادر برای این که به پدر فرزند ضرر برساند، به طفلش اش شیر ندهد، یا پدر برای ضرر رساندن به مادر، مادر را از شیر دادن به طفل منع کند. مجاهد گفته است یعنی یکی دیگری را عصبانی نکند.

استفاده از اصطلاح «والدات» به منظور جلب توجه مادران به سوی کودکان‌شان است تا این کودکان مورد بی‌توجهی قرار نگیرند. بر پدر کودک لازم است نفقه مادر کودک و لباسش را در حد معروف و بدون اسراف و سختی تأمین کند. همچنان در این آیه از اصطلاح «وعلى المولود له» استفاده شده و در عوض آن نگفته «وعلى الوالد» زیرا طفل به پدر خود نسبت داده می‌شود نه به سوی مادر خود.

در ضمن نسبت دادن فرزند به هریک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هریک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می‌شود.

همچنان جایز نیست طفل به علت جدایی و فراق متضرر شود، طوری که مادرش به منظور آزار پدر از دادن شیر به فرزند خودداری کند و یا پدر فرزند را بگیرد و او را از آغوش گرم مادرش محروم نماید و به این ترتیب هم به کودک ضرر برساند و هم به مادر کودک.

در اینجا حق‌تعالی از حقوق طفل حمایت به عمل آورده است، سپاس خدای حکیم و رحیم را که چقدر عادل و مهربان است.

«وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»: یعنی نفقه و خرجی و ضرر نرساندن به مادر و سایر حقوقاتی که بر پدر طفل واجب است، بر وارث نیز واجب است. منظور از وارث، کسی است که از پدر ارث می‌برد و بنا به قول ضعیفی منظور از وارث، وارث طفل است. طبری نظر اول را اختیار کرده است.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»: یعنی اگر والدین بعد از مشورت با هم توافق کردند که قبل از دو سال طفل را از شیر باز گیرند و مصلحت طفل نیز در آن باشد، گناهی بر آنان نیست.

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»: یعنی

ای پدران! اگر خواستید دایه ای غیر از مادر طفل برای شیر دادن به طفل پیدا کنید، در صورتی که مادر از شیر دادن ناتوان باشد یا قصد ازدواج داشته باشد، گناه و حرجی بر شما نیست مشروط بر این که مزد شیر دادن اش را به صورتی نیکو بپردازید؛ باید گفت که: دستور الهی در مورد شیر دادن مادر به فرزندان بر مبنای فطرت و سرشت آدمی است. بهترین شیر برای کودک به اتفاق اهل نظر در این خصوص، شیر مادر است. مسلماً شیر دایه بر تمام اندام و اعضا و اخلاق و سجایا و نهاد کودک اثر مستقیم می گذارد. بنابراین، انتخاب دایگان باید با حزم و احتیاط باشد و از دایه ای که: بیمار، بداخلاق و دور از آداب و تربیت است، حذر کرد.

باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آنگاه که در قید نکاح یا عده باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی (رح) که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان رساندن به مادر می باشد، چرا که مادر در امر نگهداری فرزندش حق اولویت دارد، چنان که در آغاز آیه کریمه گذشت.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (233): یعنی در تمام اعمالتان خدا را در نظر داشته باشید؛ چون یک ذره از گفتار و احوال شما از نظر خدا مخفی نمی ماند. و شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یکدیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندان شان اولاد شایسته ای در دنیا و سبب پاداش اخروی شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندان شان در دنیا برای شان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (234 الی 235) موضوعاتی از قبیل؛ عده ی زن شوهر فوت کرده و خواستگاری او به صورت سربسته، تعریض و کنایه و زمان عقد، مورد بحث قرار داده شده است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾

و کسانی از شما که وفات می کنند و همسرانی باقی می گذارند، باید همسران چهار ماه و ده روز انتظار برند (و از شوهر کردن خودداری ورزند)؛ پس چون به پایان مدتشان رسیدند، در آنچه درباره خودشان به طور شایسته و متعارف (نسبت به ازدواج یا ترک آن) انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). بر شما (حاکمان، وارثان متوقی و اقوام زنان) گناهی نیست؛ و خدا از آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۲۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُتَوَفَّوْنَ» (وفی): فوت می کنند، می میرند. «يَذَرُونَ» (وذر): ترک می کنند، به جا می گذارند. «أَزْوَاجًا»: جمع زوج بر مذکر و مؤنث اطلاق می گردد، در این جا اشاره به زنانی است که شوهرشان را از دست داده اند. «يَتَرَبَّصْنَ»: باید انتظار کشند، زمان عده را بر مبنای عرف شرع رعایت کنند. «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»: چهار ماه و ده روز؛ اما عده ی زن حامله به وضع حمل است. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ»: ای اولیای عقد ازدواج!

گناهی بر شما نیست. «بِالْمَعْرُوفِ»: شرعاً به طور پسندیده و آبرومندانه.

تفسیر:

در آیات متبرکه قبلی احکام طلاق و رجعت و مسؤلیت‌های پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ به بیان گرفته شد، این آیه مبارکه؛ حکم عده وفات را را بیان میدار، تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: طوری که می فرماید: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»: یعنی زنانی که شوهرانشان فوت می کنند، به عنوان عده و سوگواری بر مرگ شوهر، چهار ماه و ده روز به عزای عده بنشینند. باید گفت که: زن، به محض فوت شوهرش، حق ازدواج با دیگری را ندارد.

حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

- 1 - احتمال اینکه زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرزشدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.
- 2 - در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حیضه باشد و چه چهایسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست. طوری که خداوند متعال می فرماید: «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ»: سرآمدن عده ی زنان باردار، عبارت است از وضع حمل.

در آیات قبلی عدت طلاق به قدر مدت سه حیض قرار یافته بود؛ اکنون در این آیه مبارکه امر شد که در عدت موت، چهار ماه و ده روز انتظار کشند؛ اگر در این مدت معلوم شد که زن حمل ندارد، نکاح آن جایز است؛ ورنه، بعد از وضع حمل؛ (تفصیل این مبحث در سوره طلاق تفصیلاً بیان یافته است؛ در حقیقت، ایام عدت که به قدر سه حیض یا چهار ماه و ده روز معین شده، از آن جهت است که انتظار حمل برده شود و به درستی هویدا گردد.

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: یعنی ای اولیا!

گناهی بر شما نیست که به آنها اجازه ی ازدواج بدهید و اجازه بدهید خود را برای ازدواج آماده و از زینت مشروع استفاده کنند. یعنی این بدین معنی است که اولیا شوهر، حق دخالت در تصمیمات زنان بیوه را ندارند.

طوری که گفته آمدیم؛ اینکه عدت زنان بیوه که در حال عدم حمل، چهار ماه و ده روز؛ و در حال وجود حمل، انقضای مدت حمل؛ معین شده، به سر رسد؛ اگر آنها به نکاح مشروع ازدواج نمایند، هیچ گناه نیست، استعمال خوشبوئی و آلات زینت، و آرایش صورت نیز بر آنها همه حلال است.

قابل یادآوری است که فحواى آیه مبارکه؛ تنها به این معنا نیست که در این مدت از ازدواج خودداری کنند، بلکه مراد از آن این است که از آرایش نیز خودداری نمایند. چنان که در روایات این احکام به صورت روشن وجود دارند که زن در ایام عدت از پوشیدن لباس های رنگین و زیور آلات و از استعمال حنا، رنگ مو، سرمه، عطر و

آرایش موها باید بپرهیزد. البته در این امر که آیا زن در ایام عدت می تواند از خانه خارج شود یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. عمر (رض)، عثمان (رض)، ابن عمر، زید بن ثابت، ابن مسعود، أم سلمه (رض)، سعید بن مسیب، ابراهیم نخعی بن سیرین و امامان چهارگانه رحمهم الله بر این باورند که زن در ایام عدت باید در خانه ای بماند که شوهرش در آن وفات کرده است. اما برعکس این حضرت بی بی عائشه، ابن عباس، علی (رض)، جابر بن عبدالله، عطاء، طاؤس، حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز و همه ی اهل ظاهر بر این باوراند که زن ایام عدت خود را در هر جایی که بخواهد می تواند سپری کند و در این مدت به سفر هم می تواند برود. (تفهیم القرآن).
«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (234)»: یعنی خدا به تمام اعمالتان آگاه است و پاداش یا کیفر آن را به شما می دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به کار بردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می شود. باید دانست که در رأی جمهور علماء، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به سر می برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است إجماع دارند. همچنان علماء اجماع دارند بر اینکه اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان که گفتیم - چهار ماه و ده روز می باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است...» اکثر علماء بر آنند که این آیه کریمه ناسخ حکم آیه: **«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ» (البقرة: 240).** می باشد، که بیان می یابد. «تفسیر انوار القرآن».

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَدْرُوْنَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾

و گناهی بر شما نیست در آنچه که بطور کنایه از خواستگاری زنائی (که در عدت اند) بر زبان آورید، یا در دلهای خود پنهان دارید. الله دانست که شما به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی پنهانی با آنها وعده (زناشویی) ندهید، مگر اینکه سخنی پسندیده (بطور کنایه) بگویید، و تصمیم به عقد ازدواج نگیرید تا مدت مقرر (عده) به سرآید، و بدانید که خداوند آنچه را که در دلهای شماست می داند، پس از (مخالفت) او بترسید، و بدانید که خداوند آمرزنده ی بردبار است. (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند!) (۲۳۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَرَضْتُمْ بِهِ»: به طور سر بسته و با گوشه و کنایه گفتید. «خِطْبَةٌ»: خواستگاری. مثلاً: خطاب به زنی که هنوز در عده ی وفات است، گویند: تو زنی شایسته هستی و در هر خانواده ای باشی، خوشبخت است «أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ»: در دل خود پنهان داشتید. «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا»: جز گفتار نیکو در کنایه ات نباشد. «لَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ»: به عقد زناشویی تصمیم نگیرید. «الْكِتَابُ»: آنچه درباره ی عده نوشته شده؛ یعنی، در زمان عده، خواستگاری صریح و عقد نکاح، حرام و باطل است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اسلام، دین فطری است و انسان فطرتاً متمایل به ازدواج است. لذا دین مقدس اسلام اجازه فرموده است تا، این خواسته حتی در زمان عده، به نحوی کنایه که عواطف بستگان جریحه دار نگردد، مطرح شود. طوری که می فرماید: «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ»: یعنی ای مردان! بر شما گناهی نیست اگر به زنی که در حالت شمارش عده است به صورت کنایه و یا اشاره نه صریح بفهمانید که در ازدواج با او رغبت دارید. ابن عباس (رض) فرموده است: کنایه مانند اینکه مرد بگوید: آرزو داشتیم خدا زنی صالح را همسرم کند و من به زن احتیاج دارم. «أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ»: یعنی گناهی ندارد که رغبت ازدواج با آنان را در دل خود پنهان بدارید. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَّا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا»: هدف از بیان این سخن این است که تا تو هم گناه در چنین کاری نباشد پس وعده خویش را در نکاح آن زن پنهان ندارید که حق تعالی امور پنهان و آشکار را می داند ولی لازم است این تمایل را به صورت اشاره و رمز ابراز دارید نه صریح؛ در این هیچ جای شکی نیست که: توجه به زمان و حالات، در طرح پیشنهادات، يك اصل است. خواستگاری زن داغدار در ایام عده با صراحت، بی ادبی یا بی سلیقه گی و یا هم نوعی گستاخی است. «وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ»: یعنی تا عده منقضی نشود، خواستگاری از چنین زنی مجاز نیست طوری که گفتیم مگر بعد از انتهای عده اش چنانچه عقد نکاح نیز مگر بعد از پایان عده جواز ندارد بناً بصورت کل باید گفت که: خواستگاری صریح و بی پرده از زن که در حال عده، إجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به سر می برد، جایز است.

هكذا خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به سر می برد به إجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به سر می برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

إنعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعاً حرام بوده و إجماع علماء بر آن است که تأویل مضمون: «حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» «تا عده با پایان برسد»، در آیه، به معنی إنتهای عده زن می باشد.

اگر شخصی با زن در حال عده ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» و بدانید که پروردگار بر اسرار، نیت ها و اعمالتان آگاه است پس از خشم و غضب او تعالی بر حذر باشید و از عقابش بترسید که

خداوند ا با وجود آنکه بر عذاب قادر است با آن هم برای کسی که توبه کند می‌بخشد و بر او رحم می‌نماید پس شما در بین خوف انتقام و امید رحمتش باشید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (235)»: یعنی خدا گناه توابان را پاک می‌کند و در مجازات نافرمان شتاب به خرج نمی‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (236 الی 237) در باره حکم زن طلاق داده شده پس از همخوابگی، متعه و هدیه و نصف مهریه، بحث بعمل آمده است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾

اگر زنان را مادامی که با آنان آمیزش جنسی (همبستری) نکرده اید و مهری برایشان معین نکرده اید طلاق دادید؛ گناهی بر شما نیست، و (در این حالت) آنها (زنان مطلقه) را (با هدیه ای مناسب) بهر مند سازید، بر توانگر به اندازه توانش، و بر تنگدست به اندازه توانش هدیه ای شایسته است (و این حکم) بر نیکو کاران الزامی است. (۲۳۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا جُنَاحَ»: گناهی نیست، چیزی بر عهده ی شما نیست. «مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ» (مس): هنوز با آنان نزدیکی نکرده اید، مادام با آنان آمیزش نکرده باشید. «تَفَرَّضُوا - لم تفرضوا»: تعیین نکرده اید. «فَرِيضَةً»: مهریه، صداق. «مَتَّعُوهُنَّ» (متع): به زنان مطلقه هدیه دهید، آنان را بهره مند کنید. (احزاب 49). «الْمَوْسِعِ»: ثروتمند، توانمند. «الْمُقْتِرِ»: تنگدست.

تفسیر:

تعداد از مردم طوری تصور داشتند که؛ طلاق اصلاً قبل از عمل زناشویی و یا قبل از تعیین مهریه، صحیح نیست. این آیه ضمن اصلاح این طرز تفکر، مورد هدیه را نیز یادآوری می‌کند.

«لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»: یعنی ای گروه مردان! اگر زن‌ها را پیش از مقاربت و همبستری، طلاق دادید و مهری را برای‌شان تعیین نکرده بودید. پس در این موارد اگر مصلحت و یا ضرورت ایجاب کند، طلاق دادن زن ممنوع نیست.

مراد از مساس:

جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می‌شود.

«وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (236)»: پس اگر زانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق دادید، به منظور تسکین خاطرشان و به عنوان جبران وحشت جدایی، به آنها متعه بپردازید. یعنی اینکه تلخی طلاق را با هدیه‌ای مناسب جبران نمایند. هرچند آمیزش جنسی صورت نگرفته است، زیرا طلاق يك نوع فشار روحی برای زن محسوب می‌شود که با احسان و هدیه‌ای شایسته باید جبران شود.

متعہ: یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند، پس کیفیت متعہ به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعہ‌ای که شوهر غنی می‌دهد، بر متعہ‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد، تمتعی نیکو بر نیکوکاران مقرر است. بصورت کل حفظ انصاف و عدالت از سوی مرد و زن، مورد نظر است. همانگونه که سرشکستگی زن باید با هدیه‌ای مناسب جبران شود، مرد نیز نباید به خاطر هدیه، تحت فشار قرار گیرد و هر کس باید به مقدار توانایی‌اش اقدام کند. باید گفت که: عرف میان مردم مادامی که مخالف با احکام شریعت اسلامی نباشد اعتبار شرعی دارد، چنانکه قاعده اصولی (العاده محکمة) «عادت حکم کننده است»، بر آن دلالت دارد.

احترام به شئون اجتماعی همسر، لازم است. کلمه «معروف» یعنی در هدیه دادن باید مسائل عرفی و اجتماعی را مراعات نمود.

شان نزول آیات 36 - 237:

مفسران می‌نویسند که این آیه در شأن مردی انصاری نازل شد که با زنی ازدواج کرد و هنگام عقد، از مهریه نامی نبرد، سپس او را پیش از همخوابگی طلاق داد. پیامبر به آن مرد فرمود: «او را بهره مند ساز هر چند با کلاهی باشد.» (کنایه از چیز کم).

توضیح مختصر:

اگر پیش از آمیزش جنسی با زن، جدایی رخ دهد و مهریه در ضمن عقد ازدواج، تعیین شده باشد، نیمه‌ی آن به زن تعلق می‌گیرد. اگر زن از این حق خود بگذرد و یا ولی عقد او - به دلیل صغیر بودن یا سفاهت وی - درگذرد، مرد از پرداخت مهریه آزاد می‌شود. حال اگر شوهر پارسایی و جوانمردی نشان داد و تمام مهریه را به زن مطلقه‌اش بخشید، کار نیکویی کرده است. و البته، مهریه‌ی خدایسند آن است که در حد توانایی بالقوه‌ی شوهر باشد و از حدود مهریه‌ی مشروع فاصله‌ی زیادی نداشته باشد.

یادداشت:

اگر شوهر پیش از همخوابگی فوت کند، تمام مهریه به زن تعلق می‌گیرد و اگر زن فوت کند، همان مهریه به ورثه‌ی او خواهد رسید؛ چون مرگ در حکم دخول (زفاف، همبستر بودن) است و پرداخت تمام مهریه را واجب می‌گرداند، خواه در عقد ازدواج مهریه ذکر شده باشد (مهر المسمی) یا ذکر نشده باشد (مهر المثل). (تفسیر مراغی).

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَرْصَةً فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾

اگر زنان را پیش از آنکه با آنان نزدیکی (همبستری) کنید، طلاق دادید در حالی که برای آنها مهری تعیین کرده‌اید؛ پس نصف آنچه را تعیین کرده‌اید (به آنها بدهید) مگر اینکه آنان (حق خود را) ببخشند. یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست (شوهر) ببخشد (و تمام مهر را بدهد) و آنکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است. و بزرگواری و نیکی را در میان خود فراموش نکنید، به راستی خداوند به آنچه می‌کنید؛ بیناست. (۲۳۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ» (عفو): مگر این که آنان گذشت کنند. «عَفْدَةُ النِّكَاحِ»: پیوند نکاح، عقد ازدواج، فضل: بزرگواری، رفتار نیکو.

تفسیر:

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولی است که برایش مهری معین شده است، طوریکه می‌فرماید:

« وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ: » و اگر طلاق قبل از دخول و در حالی بود که شوهر مهری را برای زن معین کرده بود، بر شوهر لازم است تا نصف مهریه ی تعیین شده زن را بپردازد؛ «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ»: یعنی مگر اینکه زن مطلقه حق خود را ساقط کند یا کسی که عقد نکاح در دست وی می‌باشد - که همان (ولی) است - از این حق صرف نظر کند، در صورتی که صغیر باشد، و بنا به قول ضعیفی: منظور زوج است؛ چون عقده ی نکاح ان او است. به این معنی چشم پوشی کرده تمام مهریه را به زن می‌پردازد. ابن جریر این نظر را پذیرفته است و زمخشری گفته است: این قول که می‌گوید منظور ولی است ظاهراً صحیح است. (این قول از ابن عباس نقل شده است، و مذهب مالک و قول قدیم شافعی همین است. ناصر در «تعلیقش» بر کلام زمخشری گفته است که گفته ی زمخشری به ظاهر درست است و بر مبنای حق قرار دارد و زیور درستی را از شش جهت حایز است و آن را به زیباترین وجه آورده است. کشاف 217/1 را بخوانید.)

مذهب امام ابوحنیفه و امام شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ»: «یا کسی ببخشد که گره‌بند و سر رشته نکاح در دست وی است»، شوهر می‌باشد. بنابراین قول، معنی این است: شوهر نیمه دیگر مهر معین شده را نیز به‌زن مطلقه خود ببخشد و مهر آن را کامل بپردازد، یا چنانچه مهر مسمی را قبلاً به طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس‌نستاند، که ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیه کریمه این است که مراد از: (کسی که سر رشته نکاح در دست اوست)، ولی زن مطلقه است، یعنی: ولی زن مطلقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمی (معین) شده است، همچون خود آن زن مطلقه می‌تواند، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحق آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد. «ولی»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام‌مالک است. زمخشری می‌گوید: «صحت قول اول آشکار است.» «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»: این خطابی است متوجه مردان و نیز زنان - به‌طور تغلیبی - که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یکدیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیک‌تر است که بخشنده‌تر باشد، ابن عباس (رض) فرموده است: نزدیکترین آن دو به تقوی، همان کسی است که صرف‌نظر می‌کند.

«وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (237)»: طلاق باید همراه با عفو و فضل باشد، یعنی ای جماعت اهل ایمان! نیکی و احسان را در بین خود فراموش نکنید، هر چند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر

بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یکدیگر را فراموش نکنید، «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»: «بی گمان خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.» و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می دهد. پس وقتی طلاق به سبب عواملی ضروری صورت می گیرد نباید سبب قطع روابط خویشاوندی گردد.

خلاصه احکام این دو آیه کریمه عبارت است از:

1 - امام ابوحنیفه (رح) و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقاً واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می شود، مستحب است. ولی در مذهب امام شافعی (رح)، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مُقاربت) نکرده و مهری هم برایش معین شده است زیرا او مستحق نصف مهر تعیین شده خویش می باشد. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (238 الی 239) در باره مواظبت کردن از وقت نماز، بحث بعمل آمده است.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿٢٣٨﴾

بر آدای نمازها محافظت (و پایبندی) کنید (و خصوصاً) نماز میانه (نماز عصر)، و منقاد (فروتنانه) برای الله بایستید. (۲۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ»: بر نمازهای پنجگانه - با اِمتنان و آدایش در اوقات معین خود و کامل نمودن ارکان و شروط آن، همراه فروتنی و خاکساری و بدون شتاب ورزی و تباه کردن آن - مواظبت و نگهداری کنید. «الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ»: نماز میانه، نیکوترین نماز، بهترین نمازی که با حضور قلب ادا شود و نفس با خشوع تمام و تدبر و اندیشه رویش به سوی خدا باشد. «قَانِتِينَ»: متواضعانه، فروتنانه.

تفسیر:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ»: یعنی ای مؤمنان! بر نمازهای پنجگانه در اوقات معینه و با تمام شروط و مواصفات و خشوع و آداب محافظت کنید و اشتغال به امور دنیا شما را از نماز باز ندارد. این محافظت از ادای خشک و خالی نماز با عظمت تر است؛ زیرا نماز ستون دین و مایه روشنایی و خنکی چشم یکتا پرستان و نشانه صداقت عبادت کنندگان است. همچنان بر نماز «عصر» محافظت کنید؛ زیرا ملائکه شاهد این نماز اند و دیگر اینکه نماز عصر در وقتی واقع شده که معمولاً انسان از خستگی کار باز می گردد و در زمستان در وقتی سرد قرار دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز جنگ احزاب فرمود: «مَلَأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا، شَعَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ حَتَّىٰ غَابَتِ الشَّمْسُ» «الله تعالی خانه‌ها و قبرهایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا اینکه آفتاب غروب کرد». (منفق علیه).

در حدیث دیگر منزلت نماز عصر بیان شده پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «الَّذِي تَقُوْتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّهَا أُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ». (متفق علیه). «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد». همچنان فرمود: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». «کسی که نماز عصر را ترک کند یقیناً عملش از بین رفته است». (صحیح بخاری (553)).

همچنان فرمودند: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ» «کسی که نماز بردین (نماز عصر و صبح) را بگذارد به بهشت داخل می‌شود». متفق علیه.

«وَالصَّلَاةُ الْوَسْطَى» (بخصوص از نمازی که جامع نیکویی های نماز باشد). در این باره مراد از «وَالصَّلَاةُ الْوَسْطَى» به تعریف برخی از مفسران همانا نماز صبح است. برخی گفته اند نماز ظهر مراد است، برخی گفته اند، نماز مغرب مراد است و برخی گفته اند نماز عشا مراد است. اما هیچ یکی از این اقوال از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل نشده که تنها تأویل اهل استنباط است. بیشترین اقوال هم در مورد نماز عصر نقل شده اند و گفته شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم همین نماز را نماز وسطی قرار داده است. اما واقعه ای که این نتیجه از آن استخراج شده فقط از این قرار است که در جنگ احزاب هجوم مشرکان رسول الله صلی الله علیه وسلم را به قدری به خود مشغول نمود که آفتاب در آستانه ی غروب قرار گرفت و رسول الله صلی الله علیه وسلم نتوانسته بود نماز بخواند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدا خانه های اینان را از آتش پر کند که اینان نماز وسطای ما را قضا کردند». از این کلام استنباط شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز عصر را نماز وسطی قرار داده اند، در حالی که مفهوم درست تر این ارشاد نزد ما این است که این مشغولیت فرصت نماز عالی را از ما گرفت مجبوریم نماز را با تأخیر بخوانیم، با شتاب بخوانیم و نتوانیم با خشوع و خضوع و آرامش اطمینان بخوانیم.

وسطی هم معنای میانه را می دهد و هم معنای اعلی و اشرف را. از این رو از نماز وسطی هم نماز میانه می تواند مراد باشد و هم نمازی که با کمال خشوع و خضوع و توجه الی الله خوانده شود و در آن همه ی خوبی های نماز وجود داشته باشد. خود جمله ی بعدی در برابر خدا همانند بنده ی فرمانبردار بایستید این صلوة وسطی را تفسیر می کند. (بنقل از تفسیر تفهیم القران).

«وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (238)»: یعنی با فروتنی و تسلیم، اطاعت خدا را ادامه بدهید؛ یعنی در نماز بهر خدا فروتن بایستید.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: تبیین حکم حفاظت نماز در احکام طلاق، از آن جهت است که در اثنای مشاغل دنیا و نزاع با همدگر عبادت پروردگار را هیچگاه فراموش مکنید؛ یا چون تعمیل عدل و استفاده از انصاف در اثر غلبه حرص و بخل بر بندگان هوا و هوس بسی دشوار است مخصوصاً در حال رنج و طلاق توقع تعمیل «وَأَنْ تَعْفُوا» و «لَا تَتَسَوَّأُوا الْفَضْلَ» مستبعد می‌نمود؛ لهذا، علاج بهتر آن محافظت و پابندی نماز و رعایت حقوق آن تجویز گردید؛ زیرا، نماز در ازاله ردایل و تحصیل فضایل تاثیر بزرگی دارد.

شان نزول آیه مبارکه:

أئمة ششگانه و غیر آنها از زید بن ارقم (رض) روایت کرده‌اند: «ما در زمان رسول

الله صلی الله علیه وسلم حین ادای نماز سخن می‌گفتیم، هرکدام از ما با دوست خود که در کنارش به نماز ایستاده بود حرف می‌زد. تا اینکه «وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينًا» «و فروتنانه برای الله به پا خیزید» نازل شد که ما را به سکوت و خاموشی دستور داد و از سخن گفتن در هنگام ادای نماز نهی کرد.» (متفق علیه و نزد ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن ماجه).

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٩﴾

پس اگر (در میدان جهاد از ایستادن نماز) ترسیدید (باز هم نماز را ترک نکنید بلکه) پیاده یا سواره نماز را ادا کنید، پس وقتی امن شدید، الله را یاد کنید (همانطور که) به شما چیزهایی آموخت که خود نمی‌دانستید. (۲۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَإِنْ خِفْتُمْ» (خوف): اگر از دشمن یا هر چیز دیگری بیم داشتید. «رِجَالًا»: جمع راجل، پیادگان. «رُكْبَانًا»: جمع راکب، سواران. «كَمَا»: آن طور که.

تفسیر:

قبل از همه باید بعرض رسانید که حکمت، فلسفه و روح نماز، یاد الله متعال است. بناً کوشش بعمل آید که نماز را در هیچ حالتی از حالتی زندگی خویش ترک نکنید اگرچه در حالت خوف از کفار و یا هم در جبهه معرکه و جهاد قرار داشته باشیم. (قابل تذکر است که این آیه دلیل بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، و تفصیل آن در آیات 101 و 103 سوره النساء بعمل آمده است نمی‌باشد).

در ضمن قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشان گاهی به جای کلمه «صلاة»، کلمه «ذکر» گفته شده است، چنانکه درباره نماز جمعه می‌فرماید: «فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» به سوی ذکر خدا بشتابید. و یا خداوند به موسی علیه السلام می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» نماز را بپادار تا یاد من باشی. در این آیه نیز مراد از «فَادْكُرُوا اللَّهَ» نماز است. طوریکه می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا»: نماز را در هیچ حالتی ترک نکنید اگرچه در حالت خوف و هراس از کفار، حمله و گریز قرار داشته باشید. سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به‌جا آورید.

«فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (239)»: و چون جنگ تمام شد و اوضاع و احوال آرام گردید نماز را مطابق با تمام ارکان و شروط آن و با کثرت ذکر خدای رحمان ادا کنید، درست همانگونه که پروردگار به شما در قرآن و سنت پیامبر خویش تعلیم داده ادا نمایند. منظور از «ذکر» در آیه، نمازی است با تحقق تمام ارکان. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: معنی آیه چنین است: با عبادات الله، ذکر او را به جای آورید، که او نسبت به شما نیکی کرده، شرایع را به شما یاد داده و چگونگی نماز در حالت ترس را به شما آموخته است.

احکام بیان شده در دو آیه متذکره:

1 - طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار نظامی و حربی، یا در حال شدت مریضی هم باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی

داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمران بن حصین (رض) فرمودند: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»: «ایستاده نماز بگزار، پس اگر نتوانستی به طور نشسته و اگر باز هم نتوانستی به پهلو». (صحیح بخاری (1117)).

حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد رحمه الله تعالی علیهم جمعیا) می باشد. اما امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی و حربی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

2 - در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، یا بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

3 - جمهور علماء جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام مریض که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر یک از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش أداء می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأموم (مقتدی) - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به‌ظهور می‌رسد، به هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با الله متعال است، به خود مشغول گرداند. «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (240 الی 242) بحثی، پیرامون زن شوهر مرده، متعه و متاع زن مطلقه، بعمل آمده است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَّأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾

و کسانی از شما که وفات می‌کنند و بعد از وفات خود زنانی را بر جای می‌گذارند (باید) برای همسران خود وصیت کنند که (وارثان شوهر) آنها را تا یکسال در خانه شوهرشان بگذارند تا نفع ببرند و آنها را از خانه بیرون نکنند، و اگر خودشان بیرون رفتند، پس در آنچه آنها به طور شایسته درباره خود انجام می‌دهند گناهی بر شما نیست، و الله غالب با حکمت است. (۲۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَذُرُونَ» (وذر): ترک می‌کنند، بر جای می‌گذارند. «وَصِيَّةً»: توصیه، سفارش. «مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ»: تا یک سال پس از مرگ شوهر، هزینه‌ی زن را بپردازند. «غَيْرِ إِخْرَاجٍ»: از خانه‌ی شوهر بیرونشان نکند.

تفسیر:

بنگرید که چگونه حق تعالی حقوق اشخاص را حفظ می‌کند و حدّ و حدود وضع می‌نماید. پس هرگاه همسر از خانه شوهر بعد از اتمام عده‌اش بیرون شد، برای ولی مجاز است تا به زن اجازه تجمل، استفاده از وسایل زینت و آرایش و عطر را در حدودی که الله متعال تعیین نموده بدهد؛ زیرا خداوند متعال غالب است از این‌روی امر می‌کند، حکم است و در حکم خود عدالت می‌نماید و از جمله نشانه‌های عزّت او امر و نهی است که صورت می‌دهد و از جمله حکمت‌های نازل کردن احکام مطابق اوضاع و شرایط است.

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَّأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ»: بر شوهر پیش از آنکه بمیرد لازم است برای همسر خود بهره‌ای که برای یک‌سال کفایت کند و شامل نفقه و مسکن باشد وصیت کند و زن نباید در مدت این یک‌سال از خانه شوهر بیرون شود. این عده زنی بود که شوهرش وفات می‌کرد بعدها این حکم توسط عده «چهار ماه و ده روز» نسخ شد.

باید گفت که: در صدر اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهران‌شان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از وفات شوهر، عده‌ی وفات بنا بر عرف و عادت مردم عرب، یک سال تمام بود. اگر زن، پس از فوت شوهر یک سال در خانه‌ی او می‌نشست و زمان عده را تکمیل می‌کرد، بر ورثه واجب بود، نفقه و مصارف او را تأمین کنند و بیرون کردنش از خانه، حرام و ناروا بود. حال اگر زن به اختیار خود خانه‌ی شوهرش را ترک می‌کرد، دیگر نفقه و هزینه‌ی او نداشت و مخارج او از عهده‌ی ورثه ساقط می‌گردید و می‌گفتند: حقوق زن از ماترک شوهرش، جز یک سال نفقه و مخارج خوراک و پوشاک، چیزی دیگری نیست.

پس حکم این آیه مبارکه؛ در رأی جمهور، با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» (سوره بقره 234) که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت.

«فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ»: یعنی اگر به اختیار و میل خود و با رضایت از منزل محل سکونت خارج شدند گناهی بر شما، اولیای میت نیست و در مورد اعمال مشروع از قبیل آرایش، نظافت کردن و آماده شدن برای خواستگاری مانعی نیست.

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (240)»: یعنی خدای سبحان در ملک خود غالب و در حکم و صنعش حکیم است. و تشریح احکام الهی، بر اساس حکمت است. یادداشت ضروری:

آیات متبرکه (234 و 240 سوره بقره) دارای دو حالت می‌باشد:

الف: اگر زن در خانه‌ی شوهرش - که فوت کرده - سکونت گزیند و از ماترکش بهره مند گردد و مخارج خود را تدارک ببیند، عده‌ی وی یکسال می‌باشد. (عده‌ی مخیر)

ب: اگر چنین نکرد عده‌اش چهار ماه و ده روز خواهد بود. (عده‌ی قطعی)

پس با این توضیح، یکسال انتظار کشیدن برای انقضای عده واجب نیست و بدین ترتیب، قضیه‌ی نسخ آیه‌ی 240 نیز منتفی است. (تفسیر فرقان).

شان نزول آیه مبارکه:

در باب شان نزول آیه مبارکه آمده است: مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندانش از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنش چیزی ندادند، جز اینکه به ورثه متوفی امر کردند تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال بپردازند. آنگاه این آیه کریمه نازل شد.

فوائد حاصله از آیه مبارکه:

- 1 - همسر بودن زن برای شوهرش حتی بعد از مرگ هم باقی می ماند چنانکه فرمود: «و کسانی از شما که می میرند و همسرانی را بر جای می گذارند». حتی در بهشت نیز باهم می باشند به شرطی که زن و مرد هر دو موحد و مؤمن بوده باشند، در این صورت اگر الله تعالی در قیامت آنها را مستحق بهشت بداند، آن دو با هم خواهند بود. ولی اگر یکی از آنها جهنمی شود بعد از اینکه مدت عذاب خود را طی کرد و الله تعالی او را بیرون آورد می تواند نزد جفت خود در دنیا برود. الله متعال می فرماید: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ۷۰» (الزخرف: 70)، به آنان گفته می شود: «شما و همسرانتان به بهشت در آئید و در آنجا شادمان و محترم خواهید بود». بقولی مراد از «ازواجکم» زنان مؤمن ایشانند.
- 2 - الله متعال دارای رحمت گسترده است به حدی که شوهر را امر کرده است که برای همسرش وصیت کند با وجود اینکه در قلب شوهر برای همسرش محبت و رحمت نهفته است اما رحمت پروردگار بزرگتر از رحمت شوهرش به همسرش است.
- 3 - مسئولیت زن ها به عهده مردان است. و اگر زن ها از دایره عرف معتبر در شریعت خارج شوند مردان مرتکب گناه می شوند. بنابراین هر کس که عهده دار و مسئول دیگری باشد باید او را از انجام منکرات منع کند. و این کار او با این فرموده متعال در تضاد نیست که می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الأنعام: 164): «و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد». زیرا وقتی شخص مسئول در مسئولیت خود اهمال کرد گنهکار می شود.
- 4 - برای زن هیچگاه جایز نیست از دایره عرف که شریعت آن را تعیین و تأیید کرده است خارج گردد؛ و اگر زنی در نحوه لباس پوشیدن و رفتار و گفتار خود از عرف معتبر در شریعت تخطی کند گنهکار است؛ و اولیای او باید مانع چنین تصرفات وی شوند. (بنقل از تفسیر کوثر - قریب الله مطیع).

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۲۴۱﴾

و (سزاوار است از سوی شوهران) به طور شایسته و متعارف، کالا و وسایل زندگی (یعنی نفقه و سکنی) به زنان طلاق داده شده پرداخت شود که این حقی لازم بر عهده پرهیزکاران است. (۲۴۱)

تفسیر:

«وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241)» برای زن طلاق داده شده بر شوهرش حقی که عبارت از متعه است می باشد. این متعه به اندازه توان و به منظور رفع کدورت ها و جبران خاطر رنجی است که بر اثر طلاق به وجود می آید. این عمل توسط کسی انجام می شود که تقوای الهی را رعایت می نماید از این روی آنچه را که او تعالی به

آن راضی است انجام می‌دهد.. (آرای فقها در رابطه «متعّه» در آیه (237 بقره) بیان یافت.

شان نزول آیه 241:

ابن جریر از ابن زید روایت کرده است: هنگامی که آیه «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» - (236 - بقره): «و آنان را به بهره‌ای شایسته بهره‌مند سازید. بر توانگر به اندازه توانش و بر تنگدست به اندازه توانش (حکم شده است. که چنین کار نیکی) بر نیکوکاران لازم است» نازل شد، مردی گفت: من اگر خواستم نیکی کنم این کار را انجام می‌دهم و اگر اراده احسان و دستگیری نداشتم نمی‌کنم. پس آیه «وَلِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241)»، نازل شد. (طبری 5598 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است).

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾

این چنین خداوند آیات خود را برای شما روشن می‌سازد؛ باشد که بیندیشید. (۲۴۲) **تفسیر:**

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (242)»: بدین گونه، خداوند متعال آیات خود را برای شما بیان می‌کند، تا باشد که بیندیشید. و در آن‌ها تدبیر و تفکر کنید و احکامش را بفهمید. بیان علم و تدبیر تعقل است و به این ترتیب بین منقول و معقول جمع می‌شود. در ضمن قابل تذکر است که: امکان ندارد در شریعت اسلامی حکمی غیر واضح و بیان نشده وجود داشته باشد؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ﴾ «این چنین الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد». زیرا احکام شریعت اسلامی با عقل‌های سالم همخوانی دارد، لذا از آن تمجید کرد و فرمود: هدف از بیان آن برای بندگان این است که آن را بفهمند، و در آن بیاندیشند و به آن عمل نمایند. و تعقل و خردورزی کامل همین است که آدمی در آیات الهی بیاندیشد و به آن عمل نماید.

أحوال زنان طلاق داده شده:

أحوال زنان طلاق داده شده (در روشنی آیات 241 و 242) بر چهار دسته تقسیم می‌شود:

- 1 - زن مطلقه ای که شوهرش با او همبستر گشته و برایش مهریه تعیین کرده و هنگام عقد، آن را نام برده است. در این صورت زن هم تمام مهریه را می‌گیرد و هم عده را به سر می‌برد. (بقره/229)، (نساء/4)
- 2 - زن مطلقه ای که نه شوهرش با او همبستر گشته و نه مهریه ای برایش تعیین کرده است؛ به اندازه ی توان مالی شوهر، «حق المتعه»، حق متاع به او تعلق می‌گیرد و مهریه و عده ندارد. (بقره/236).
- 3 - زن مطلقه ای که مهریه برایش تعیین گشته؛ ولی با شوهرش همبستر نشده است، در این صورت، نصف مهریه به او تعلق می‌گیرد و نگه داشتن عده بر او واجب نخواهد بود. (بقره/237).
- 4 - زنی که با شوهرش همبستر گشته ولی مهریه ای برایش منظور نکرده و نام نبرده اند؛ مهر المثل به اندازه ی مهریه یکی از زنان نزدیک خانواده ی خود به او تعلق

می گیرد و در این حکم اختلاف نیست و عده نگه می دارد. (ساء/24).

(تفسیرمنیر، مراغی، منار و غیره).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (243 الی 245) در باره موضوعات ترس و بخل، مرگ، شجاعت، انفاق مایه های حیات ملت ها، بحث بعمل آمده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾

آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه های خود بیرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟ پس خداوند به آنان گفت: «بمیرید» (و مردند)، سپس آنها را زنده کرد، واقعا که الله بر مردم احسان و کرم دارد، و لیکن اکثر مردم شکر (احسان) الله را به جا نمی آورند. (٢٤٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ»: (رای): آیا خبر داری؟ استفهام حیرت انگیز و پند و ترغیبی است برای گوش فرادادن به ادامه ی مطلب. مگر نمی دانی؟ «أُلُوفٌ»: جمع ألف، هزاران.

«حَذَرَ الْمَوْتِ»: از بیم مرگ... «موتوا»: بمیرید. «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»: سپس آنان را زنده کرد.

«لَذُو فَضْلٍ»: صاحب فضل و بزرگی.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ»: یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم یا ای مخاطب! آیا به تو داستان قومی نرسیده که تعدادشان بسیار بود و آنها از ترس مرگ از دیار خویش فرار کردند، «حَذَرَ الْمَوْتِ»: در حالی که از مرگ نمی شود فرار کرد و هیچ باز دارنده ای برای آن نیست؛ زیرا مرگ همه کس را چه فرار کنند یا نکنند درمی یابد، منظور از استفهام در آیه مبارکه، به شگفت آوردن و تشویق کردن مردم است به شنیدن قصه ی قوم بنی اسرائیل و داستان آنها که هفتاد هزار نفر بودند بناً به تاریخ بنگریم و از آن باید درس عبرت بگیریم. در بیان حوادث تاریخی، آنچه مهم است عوامل عزت و سقوط است، نه نام اشخاص، قبایل و مناطق.

قابل یادآوری است: آنجا که اراده خداوند باشد، فرار کارساز نیست. طوری که در آیه مبارکه می فرماید: «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ»: یعنی اول آنها را کشت و سپس زنده کرد. آنها عبارت بودند از قوم بنی اسرائیل.

مفسر ابن کثیر این داستان ذی عبرت را چنین به بیان گرفته است: «بیش از یکتن از سلف نقل کرده اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند متعال به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یک تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوار کشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز بر این واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از الله متعال درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او

دستور داد تا بگوید: هان ای استخوان‌های پوسیده! خداوند متعال به شما فرمان می‌دهد که فراهم‌آیید. پس استخوان‌های اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین‌ندا در دهد: ای استخوانها! الله متعال به شما دستور می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آنگاه - در حالی‌که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا نداء کند: هان ای ارواح! خداوند به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی‌که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانک لا إله إلا أنت». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

این کثیر فرموده است در این قصه پندی است که می‌گوید: پرهیز جلو تقدیر را نمی‌گیرد، و جز خدا پناهگاهی نیست. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»: یعنی خدا درباره ی مردم احسان و بخشش و انعام روا می‌دارد که آیات و دلایل درخشان و محبت‌های قاطع به آنان ارائه می‌دهد که نیکبختی دنیا و آخرت خود را در آن می‌بینند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (243)»: ولی اکثر مردم از طریق امتثال اوامر الهی و ترک نواهی او شکرش را بر جای نمی‌آورند. طبیعت انکار و کُفران نعمت در نهاد مردم پنهان است.

بلی! بخشش و فضل خداوند متعال بر این‌گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند متعال بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند اُمرگ انسان را اراده کرده باشد.

خواننده معزز! عقل دلالت می‌کند که شکرگزاری از نعمت‌دهنده الزامی است؛ و کسی که سپاسگزاری و شکرگزاری نمی‌کند از نگاه عقل و شرع مذموم است، طوریکه الله متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» «همانا الله بر مردم بخشش و فضل دارد، ولی بیشتر مردم شکر بجا نمی‌آورند».

باید یادآور شد که: فرار از مرگ از سرشت و طبیعت انسان است؛ طوریکه در آیه فوقانی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» «آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون شدند در حالی‌که هزاران نفر بودند؟». لذا انسان باید برای چیزی که از آن در هراس است و نمی‌داند چه وقت ناگهانی به سراغش می‌آید، باید آمادگی هر آن‌وهر لحظه‌ای داشته باشد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۴﴾

در راه الله بجنگید (جهاد کنید و از مرگ نترسید) و بدانید که الله (به گفتار و کردار خلق) شنوا و داناست. (۲۴۴)

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی خواندیم که فرار از جنگ، چاره ساز نیست و قهر خداوند می تواند هزاران نفر فراری را هم فرا گیرد.

این آیه مبارکه می فرماید: اکنون که مرگ و حیات به دست الله متعال است، پس در راه او جنگ و جهاد کنید و بدانید که مکافات شما نزد او محفوظ است. زیرا او به آنچه بر شما می گذرد، آگاه است. طوریکه می فرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (244)»: یعنی به خاطر بالا بردن مقام دین الله با کفار در راه الله بجنگید؛ و بدانید که خداوند شنوای داناست. و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات بخش است. جهاد و مبارزه، زمانی دارای ارزش است که برای الله و در راه اعلائی کلمه الله باشد. جنگ از سر انتقام و برای اظهار قدرت و استثمار و کشور گشایی مقدس نیست، بلکه ضد ارزش است.

علماء گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می باشد، و بدانید که الله متعال اقوال و گفتار شما را می شنود و به قصد و نیات شما آگاه است و بر مبنای آن پاداش می بینید، و همان طور که فرار از قضا و قدر سودی ندارد، فرار از جهاد نه مرگ را نزدیک می کند و نه آن را دور می سازد.

هكذا قابل یادمانی است که فحوای آیات متبرکه (243 و 244) به این فهم اشاره می کنند که مرگ و نابودی ملتها اغلب دو سبب دارد:

1 - بیم و هراس و ناتوانی و سستی اراده.

2 - بخل و انفاق نکردن.

بنابراین، قرآن عظیم الشأن، این آیات را با آیات «من ذا الذي يقرض الله» مقارن هم قرار داده است تا مؤمنان و وطن دوستان را تشویق کند که از دو صفت ناپسند بالا دوری ورزند.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

کیست آنکه به الله قرض نیکو بدهد (و از اموالی که الله به او بخشیده، در راه او انفاق کند) و (الله) آنرا برای او چندین برابر کند؟ والله است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد، (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود). و به سوی او باز می گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت). (٢٤٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ ذَا الَّذِي...» چه کسی است که...؟ «قَرْضًا حَسَنًا»: قرض نیکو که با طیب خاطر در راه خدا انفاق شود. «أَضْعَافًا»: چندین برابر. «يَقْبِضُ» (قبض): کم می کند، تنگی می گیرد، فشار می آورد. «يَبْسُطُ»: فراوان می کند، گشایش می دهد.

تفسیر:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»: چه کسی از شما در جهت رضای پروردگار با عظمت و یاری دادن دینش با بذل مال پیشی می جوید؟ چنین مالی هیچگاه هدر نمی رود بلکه قرضی چند برابر و حسناتی است بسیار که یک حسنه معادل ده تا هفتصد برابر یا تا آن حد که الله متعال بخواد می شود. در حدیث آمده است: «کیست به کسی قرض دهد که نه محتاج است و نه ستمگر؟»

(حدیث قدسی است. ابن کثیر آن را در کنار این آیه یادآور شده است، از حدیث النزل، به مختصر ابن کثیر 222/1 نگاه کنید.)

«وَاللَّهُ يَفِيضُ وَيَبْسُطُ»: دهنده واقعی خداست و تمام اموالتان از سوی اوست؛ زیرا حق تعالی نظر به حکمت‌هایی که دارد روزی کسی را کم و از دیگری را بسیار می‌سازد و کسی که روزی‌اش کم است بنا بر حساب خود مصرف کند و آنکه بسیار بنا بر بسیاری سرمایه‌ای که دارد، «وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (245)»: روز قیامت پیش او می‌روید و در مقابل اعمالتان به شما پاداش یا کیفر می‌دهد.

باید گفت که خداوند متعال؛ برای دفاع در برابر دشمن و اعلائی کلمه‌ی والای حق به مؤمنان فرمان می‌دهد تا نیت خویش را در جهاد و جنگ، نیکو بدارند، خشنودی پروردگار را طلب نمایند و یقین کنند که فرار از جنگ با دشمن دین و وطن بی‌فایده است، و اگر احیاناً برخی از انسانها چنان تصور کنند که: گریز، موجب پایداری زندگانی است، به خطا رفته‌اند. از این رو، داستان تمثیلی آیه برای این امر پسندیده، مقدمه‌ای است تا مردم دریابند که هرچند آن قوم از بیم مردن از خانه و زادگاهشان پا به فرار نهادند؛ اما از سوی دیگر مرگ فرایشان گرفت و... (سوره نساء/71).

شأن نزول آیه 245:

ابن حبان در صحیح خود، ابن ابوجاتم و ابن مردویه از ابن عمر (رض) روایت کرده‌اند: چون آیه: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ (بقره: 261) نازل شد، پیغمبر گفت: پروردگارا، اجر و ثواب امت مرا از این هم بیشتر کن. آنگاه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (246 الی 247) قصه‌ی صمویل، پیامبر بنی اسرائیل در زمان طالوت و سرپیچی بنی اسرائیل از جهاد، به بحث گرفته شده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾

آیا از (داستان) اشراف بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند خبر نیافتی، هنگامی که به پیغمبر خود گفتند که برای ما پادشاهی مقرر کن تا (در زیر فرمان او) در راه الله بجنگیم، پیغمبرشان گفت: ممکن است بر شما جنگ فرض گردد باز شما در راه الله جهاد نکنید؟ گفتند: ما را چه شده که در راه الله جهاد نکنیم؟ در حالیکه از سرزمین و فرزندان ما بیرون رانده شدیم؟ (لیکن) وقتی جنگ بر آنها لازم شد، جز عده اندکی اعراض کردند، و الله به احوال) ظالمان داناست. (۲۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَلَأِ»: سران، و اشراف قوم، بدین نام مشهور گشته‌اند، چون هنگام جمع شدن، بیم و هیبتشان چشمها را پر می‌کند. طبق پاره‌ای اسناد تاریخی، پیامبر این قوم، صمویل نام داشت که معرب صمویل یا صموئیل بود.

«ابْعَثْ»: برگزین، بگمار. «نقاتل»: تا پیکار کنیم. «عَسَيْتُمْ...»: ممکن است شما... می‌ترسم که... شما.... «عی»: توقع را به تحقق نزدیک می‌کند.

«وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ»: چیست ما را که نجنگیم، برای چه ما پیکار نکنیم؟
 «وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا...»: در حالی که از سرزمین و زادگاه خود رانده شده‌ایم؟ قوم
 جالوت آنان را آواره کرده و خود در کنار بحر درمیان مصر و فلسطین، ساکن و بسیاری
 (به قولی: حدود 440 نفر) از آنان را اسیر کرده بودند. «دیار»: جمع دار، خانه‌ها،
 سرزمین. «كُتِبَ»: واجب گشت. «تَوَلَّوْا»: سر باز زدند، پیمان شکستند، پشت کردند.
 «إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»: جز عده‌ای اندکی از آنان که با طالوت از رودخانه گذشتند. گویا تعداد
 آنها 313 نفر - به اندازه‌ی تعداد اهل بدر - بوده‌اند.

تفسیر:

بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام، به خاطر قانون شکنی و رفاه طلبی،
 مجدداً تحت سلطه و فشار طاغوت قرار گرفته، آزادی و سرزمین خود را از دست دادند.
 آنها برای نجات از آوارگی و خارج شدن از زیر یوغ طاغوت، تصمیم به مبارزه گرفتند
 و از پیامبر خویش اشمونیل خواستند برای آنها فرمانده و امیری را انتخاب کند تا به
 رهبری او با طاغوت مبارزه کنند، ولی با همه این ادعاها وقتی دستور صادر شد، همه
 آنها جز اندکی به میدان جنگ و معرکه پشت کرده و از آن دستور سرپیچی نمودند.
 قابل یادآوری است که: خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای
 تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امت‌های پیشین
 هم‌مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: طوریکه می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ
 بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى»: آیا داستان شگفت‌انگیز قومی از بزرگان بنی اسرائیل به
 شما نرسیده است؟ که بعد از وفات موسی مدتی کفار بنی اسرائیل به پادشاهی جالوت
 کافر بر مومنان ایشان غالب و چیره بودند و بر ایشان قهرها را نندند، بعضی را بکشتند و
 بعضی را به بردگی بردند و قومی را از دیار اوطان شان دور کردند. روزگاری درین
 بلا گرفتار بودند نه پیغامبری و نه پادشاهی داشتند. مسکن دشمنان در ساحل دریای روم
 بود. بنی اسرائیل دعا کردند تا الله تعالی به ایشان اشمونیل پیغامبر فرستاد در عرب نام
 وی اسماعیل بود.

این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به
 چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ظلم آنان به‌سر برده از
 دیار و کاشانه خویش بیرون رانده شدند.

«إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ اِبْعَثْ لَنَا مَلَكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: بنی اسرائیل آن زمانی که به پیغمبر
 خود به (شمعون) پیامبر خود که از نسل هارون بود، (مقاتل چنان گفته است که از
 جماعت بنی اسرائیل بوده.) گفتند: برای ما پادشاهی برگزین تا بتوانیم تحت فرماندهی او
 با این قوم جالوت که بر ما مستولی شده‌اند و تباہکاری می‌کنند در راه خدا بجنگیم.
 (شمویل، معرب صمویل است.)

«قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا»: پیغمبرشان (اشمونیل) به جهت اطمینان
 خاطر از قطعی بودن تصمیمات ایشان گفت. اگر دستور جهاد به شما داده شود و بشما
 فرماندهی انتخاب گردد چه بسا سرپیچی کنید و در راه خدا جهاد نکنید.

«قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا»: یعنی چه سببی باعث
 می‌شود که ما با دشمن خود نجنگیم در حالی که سرزمین ما غصب شده و اولاد ما به
 اسارت درآمده‌اند؟ خدا بیم و هراس و ترس آنان را برملا کرده و فرموده است:

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ»: پس آن زمانی که بر آنها جهاد در راه الله بر علیه دشمنان دین فرض گردید که خود آنها می خواستند بجای نیاوردند و از جنگ برگشتند مگر اندکی از آنان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند. (به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده تن - بود) که ثابت قدم و شکیبا ماندند. آنها همان گروه بودند که با طالوت از رود گذشتند. قرطبی گفته است حال و وضع ملت های غرق شده در ناز و نعمت و جویای آسایش و رفاه چنین است. در اوقات نزول ننگ و عار، آرزوی جنگ و جهاد می کنند، اما وقتی جهاد فرا رسید، کنار کشیده و تسلیم طبیعت می شوند. (تفسیر قرطبی 245/3).

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (246)»: به سبب ترک جهاد و نافرمانی خدای متعال برای آنان وعید داده است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

و پیامبران به آنها گفت: همانا خداوند «طالوت» را (به عنوان) پادشاه برای شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما پادشاهی کند با اینکه ما به پادشاهی از او سزاوارتریم، و از مال (دنیا) بهره چندانی داده نشده است؟ گفت: به راستی خداوند او را بر شما برگزیده است، و او را در علم و (نیروی) بدن وسعت و برتری بخشیده است. و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست. (۲۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْبِيَاءُ»: چگونه؟ از کجا؟ «لَمْ يُؤْتَ»: داده نشده است. «سَعَةً»: فزونی. فراوانی. «إِصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ»: او را بر شما برگزیده است. «بَسْطَةً»: گسترش. فراخی. «وَاسِعٌ»: به معنی (دُوَسَعَةٍ) یعنی: دارا است، یا به معنی (مُوسِعٍ) یعنی: توسعه دهنده و بخشایشگر است.

تفسیر:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»: پیامبران (اشموئیل) به بنی اسرائیل گفت بدرستی که خدای تعالی بتحقیق برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمان فرمای برانگیخت طالوت مردی بود از فرزندان یعقوب از نواسه گان ابن یامین. «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»: یعنی در حالی که به پیامبر خود اعتراض می کردند گفتند: چگونه بر ما پادشاه می شود حال این که ما از او بیشتر استحقاق پادشاهی و ملک داریم؛ چون در بین ما شاهزادگان قرار دارند. علاوه بر این او فقیر و بینوا هم هست، پس چگونه بر ما پادشاه می شود؟ نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی خاستند و چون طالوت از تبار هیچیک از این دو سبط نبود به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می شوند - بسی نیرومند بود. بلی! روشن است که فضایل شخصی

و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است. در ضمن قابل تذکر است که اساساً در قوم طالوت سلطنت نبود؛ بینوا و محنت‌کش بودند؛ از این جهت، در دیده بنی اسرائیل طالوت شایسته پادشاهی شمرده نمی‌شد، و در اثر دولت و مالی که داشتند خود را سزاوار سلطنت می‌پنداشتند. پیغمبر - علیه السلام - گفت پادشاهی حق کسی نمی‌باشد؛ لیاقت پادشاهی وسعت علم و توانائی جسم است، در این امور طالوت بر شما برتری و فزونی دارد.

فایده: چون بنی اسرائیل سخنان پیغمبر صلی علیه وسلم را شنیدند از پیغمبر خواستند که برای رفع اشتباه آنها، اگر جز این دلیل بر سلطنت موجود باشد، بنماید. پیغمبر صلی الله علیه وسلم به دربار الهی دعا نمود، و علامت دیگر سلطنت طالوت بیان شد.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»: یعنی پیامبرشان در جواب اعتراض آنان گفت: خدا او را برگزیده است و مصلحت های شما را بهتر می‌داند. موضوع مهم در انتخاب، دو امر است: یکی دانش است تا به وسیله ی آن، امور سیاست را نیک بداند. دوم نیروی بدنی و جسمی است تا ابهت خود را در دلها جا بدهد و بتواند در مقابل حيله و نیرنگ دشمنان و مشکلات مقاومت کند. و خدای متعال از این دو، سهمی وافر به او عطا کرده است.

ابن کثیر فرموده است در اینجا مشخص می‌شود که پادشاه باید دارای علم و سیمای نیکو و نیروی فراوان بدنی و نفسی باشد. (مختصر ابن کثیر 224/1)

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ»: و خداوند که مالک الملک است. ملک خود را به هر کسی که بخواهد می‌دهد که او شایسته مملکت داری است.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (247)»: الله دارنده و داننده است، از خزانه فراخ بدون رنج روزی می‌دهد همچنانکه بقدرت خود همه را بیافرید و فردا به کرم فراخ خود بیمارزد علم او به هر چه و به هر کار برسد علمی که نا آموخته داناست و به دانش بی همتاست.

الله پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ الله گشایشگر فضل خویش است و داناست به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد.

پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه الله متعال، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می‌طلبد.

یادداشت:

اما درباره ی پیامبر بودن طالوت هیچ گفته ای در قرآن و حدیث وجود ندارد. تنها تعیین شدن او به عنوان پادشاه برای این که او را پیامبر هم بدانیم کافی نیست. (تفهیم القرآن).

خصوصیت خاصی یک زعیم:

الف: استعداد ذاتی و فطری.

ب: علم و دانش و آشنایی به تدبیر امور.

ج: درست اندیشیدن، داشتن توان و نیروی بدنی و سلامت روحی و جسمی.

د: شکوه و هیبت ظاهر تا دلها را کاشانه ی خود گرداند.

ه: و در نهایت، توفیق خدایی.

اوزاعی، ابو عمرو عبدالرحمان بن عمرو (2 صفر 88 - 157 ق / 22 دسامبر 707 - 773 م) فقهی و مفسر مشهور جهان اسلام می فرماید: زعاماً و رهبران چهار گروه اند:

- 1- زعیم و رهبر نیرومند و مصمم که جلوی هواهای نفسانی خویش و انحرافات و رفتار ناپسند کارگزارانش را بگیرد. چنین رهبر زعیم، مانند مجاهد راه خداست و دست قدرت و رحمت حقی، به سویش دراز خواهد بود.
- 2- زعیم و رهبر ناتوان و بی اراده که جلوی هواهای شهوانی خود را بگیرد؛ اما کارگزارانش - هرطور بخواهند - در ناز و تنعم زندگی کنند. این گونه حاکم بر پرتگاه نابودی قرار دارد...
- 3- زعیم و رهبری که جلوی اعمال زشت کارگزارانش را بگیرد؛ اما خود در رفاه و تنعم و عیاشی به سر برد. این همان حاکمی است که پیامبر در حقش می فرماید: «بدترین مسؤولان، ستمگران آنان است».
- 4- زعیم و رهبر که هم خود و هم کارگزاران و اطرافیانش (بالعموم) در ناز و تنعم و خوشگذرانی، غرق گردند؛ همگی نابود خواهند شد. (دایرةالمعارف اخلاق قرآنی، ج3، ص 8-247)

شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت:

شاید سخن گفتن درباره نظریه سیاسی اهل سنت به اصطلاح سهل ممتنع باشد، زیرا در نگاه اول این برداشت به دست می آید که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته اند. در صورتی که دقت و تأمل در منابع فقهی و تاریخی اهل سنت بیانگر این مطلب است که فقها و دانشمندان اهل سنت برای مشروعیت حاکمیت و حاکم اسلامی شرایطی را بیان داشته اند که از جمله این شرایط مسأله علم، فقاقت و عدالت حاکم اسلامی می باشد و اختیار حاکم غیر عادل یا سلطان جائر در زمانی است که جامعه اسلامی دسترسی به حاکم عادل، عالم و فقیه نداشته باشد.

در چنین شرایطی جهت جلوگیری از اغتشاش و به وجود نیامدن هرج و مرج در جامعه آنان وجود حاکم جائر را بر جامعه بدون حاکم و بدون قانون ترجیح می دهند؛ چون جامعه ناچار است که حاکم داشته باشد، این حاکم می تواند یک حاکم نیک و عادل باشد و یا در صورت نبود چنین حاکمی سلطانی جائر باشد.

در این مورد که رهبری جامعه باید به عهده کسانی باشد که از نظر علمی و فقهی از سایر مردم بالاتر باشند، امامان مذاهب اهل سنت بر این مسئله اتفاق دارند که مسئله رهبر جامعه اسلامی و حاکمیت و امامت اسلامی جهت مسلمانان واجب می باشد، زیرا با وجود امام و حاکم اسلامی است که شعائر دین بر پا داشته شده و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود.

همچنین امامان اهل سنت بر این مسئله اتفاق دارند که حاکم اسلامی باید دارای خصوصیت های ذیل باشد:

- 1- مسلمان باشد، 2- مکلف باشد، 3- حر و آزاد باشد، 4- مرد باشد، 5- از قریش باشد، 6- عالم و مجتهد باشد. تا این که مردم را نسبت به یادگیری و فهم احکام دینی و اسلامی آگاه نماید و در فهم و استنباط مسایل و احکام دینی نیاز به رأی و نظریه دیگران نداشته باشد.

ناگفته نماند نظام سیاسی اهل سنت به دو بخش نظام سیاسی قدیم و نظام سیاسی جدید قابل

تقسیم است. از دوران صدر اسلام تا پایان دوران خلفای راشدین و سپس دوران امارت را دوران قدیم و دوران پس از آن را دوران جدید نامگذاری کرده‌اند. در نظریه‌ی خلافت قدیم سه شیوه مشروع برای استقرار حاکم و انعقاد امر خلافت مطرح گردیده است:

- 1 - انتخاب اهل حل و عقد: منظور از اهل حل و عقد مجموعه افرادی است که دارای سه شرط عدالت، دانش کافی و رأی و تدبیر باشند.
- 2 - استخلاف، نصب توسط خلیفه پیشین: از نظر اهل سنت شریعت برای حاکم اسلامی شرایطی را بیان نموده و تطبیق آن شرایط بر افراد را به عهده‌ی افراد جامعه نهاده است. خلیفه نیز به عنوان یکی از آگاه‌ترین افراد جامعه هرگاه کسی را به خلافت نصب کند، حکومتش مشروع خواهد بود.
- 3 - زور و غلبه: زور و غلبه از دیدگاه اهل سنت در صورتی مشروعیت دارد که اولاً شخص متغلب، کافر نباشد و ثانیاً به دست گرفتن حکومت از راه زور و غلبه پس از مرگ خلیفه باشد.

در مورد نظریات جدید می‌توان به مسئله حاکمیت و پذیرش مردم اشاره کرد، به این عنوان که اگر ملت با رأی، نظر و آزادی خود اقدام به تعیین امام و حاکم نمودند این حاکمیت مشروع خواهد بود.

مسئله دیگر مسئله شورا می‌باشد، به این صورت که شورا به عنوان جایگاه مهمی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت مورد اهتمام قرار گرفته است. نظریه‌های جدید علاوه بر این که قدرت و اختیار نصب و عزل حاکم را به مجلس شورا واگذار کرده‌اند، تأکید می‌کنند که بر حاکم لازم است که در تمام اموری که نفی شرعی یا اجماع صحیح وجود ندارد، با اهل شورا مشورت کند. همچنان علمای اهل سنت در این مسئله توافق دارند که اگر حاکم فاسق شود، از منصبش عزل نمی‌گردد. (بنقل از تفسیر کوثر - قریب الله مطیع).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (248 الی 252) درباره فرمانروایی طالوت، شکست خوردن لشکری عظیم به وسیله ی جمعی اندک، به بحث گرفته شده است:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: همانا علامت پادشاهی او این است که تابوت (عهد) که در آن آرامشی از پروردگار شما و باقیمانده از آنچه آل موسی و آل هارون بر جای گذشته‌اند (قرار دارد) در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد، یقیناً در این دلیل (حقانیت طالوت) است برای شما اگر مؤمن هستید. (۲۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیت»: نشانه، علامت. «ملك»: پادشاهی، فرمانروایی، سلطنت و حکومت.
«التابوت»: صندوق ساخته شده از چوب و زراندود شده‌ی عهد عتیق که تورات و... در آن بود. «فیه سَکینة»: داخل آن صندوق مایه‌ی آرامش دل یهودیان بود؛ اما وقتی فلسطینیان بر یهودیان پیروز شدند، دوباره آن صندوق را از آنان گرفتند. اکنون بنی

اسرائیل آن را از پیامبرشان، صمویل می خواهند. کار خارق العاده‌ای روی داد و فرشتگان آن را باز آوردند. آنان هم مشاهده نمودند که صندوق را نزد طالوت گذاشتند که نشان پادشاهی وی گشت... «وَبَقِيَّةٌ»: ألواح شکسته، عصا و نعلین موسی، عمامه ی هارون و...

«فصل»: از محل خود دور گشت، بیرون رفت.

تفسیر:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ» پیغمبرشان به آنان گفت: بدرستی که نشان پادشاهی و برگزیدن دیگر طالوت آن است که، «أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ»: خدا تابوتی را به شما برمی گرداند که از شما گرفته شده بود. این تابوت همان طور که زمخشری فرموده است: عبارت بود از صندوقی که حضرت موسی هنگام جنگ، تورات را در آن قرار داده و باعث آرامش و عدم فرار بنی اسرائیل می شد.

«فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»: یعنی آرامش و استقرار و وقار در تابوت قرار دارد و نیز باقیمانده ی ماترک آل موسی و آل هارون می باشد؛ یعنی عصا موسی علیه السلام و لباس موسی و بعضی الواح تورات که اولین بار در آنها نوشته شده بود، و فرشتگان آنها را نگه داشته بودند.

بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانواده موسی علیه السلام و هارون علیه السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود.

ابن عباس (رض) فرموده است: در حالی که مردم نگاه می کردند فرشتگان تابوت را از بین آسمان و زمین فرود آورده و آن را در جلو طالوت بر زمین نهادند. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان همیشه به آرامش نیاز و ضرورت دارد، به خصوص در آستانه رفتن به میدان جهاد باشد. ولی نباید فراموش کرد که: سرچشمه‌ی آرامش پروردگار با عظمت است.

یادآور می‌شویم که انبیای بنی اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگ‌ها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ (248)»: یعنی اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، بدانید که نزول تابوت شامل علامت و نشانه ی درخشان است که خدا او را به عنوان پادشاه بر شما برگزیده است.

ابن عباس (رض) می فرماید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگ‌ها، آن صندوق را از بنی اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند متعال به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک بلی! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید». «تفسیر انوار القرآن»

برای اینکه یهود به فرماندهی طالوت اطمینان و یقین پیدا کنند، پیامبرشان به آنها گفت: صندوق مقدس بنی اسرائیل به آنها بازگردانده می‌شود، تا نشانه‌ای برای انتخاب طالوت از سوی خداوند باشد. مراد از تابوت همان صندوق چوبی بود که مادر موسی،

نوزاد خود را در آن گذاشت و به فرمان خدا در آب نیل انداخت و مأموران فرعون صندوق را گرفته و نوزاد را با آن به نزد فرعون بردند. آن صندوق همچنان در دربار فرعون بود.

وقتی موسی علیه السلام به پیامبری رسید، الواح تورات را در آن قرار داد و به هنگام رحلت نیز زره و سایر یادگارهای خود را در آن گذاشت و به وصی خود «یوشع بن نون» سپرد. این صندوق، به صورت صندوقی مقدس که صندوق عهد نام گرفته بود، در میان بنی اسرائیل بود و آن را در جنگ‌ها پیشاپیش سپاه حمل می‌کردند، ولی کم‌کم قداست آن شکسته و مفقود شد. این صندوق ربوده شده را در زمان ریاست طالوت، خداوند از طریق ملائک به آنان بازگرداند تا موجب آرامش و اطمینان خاطر آنان باشد. (در تورات، سفر خروج، فصل 37، درباره این صندوق مطالبی آمده است).

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾

پس وقتی طالوت با لشکر خود (از مردم و منطقه خود) جدا شد گفت: البته الله شما را به وسیله (آب) نهر آزمایش می‌کند، پس هر کس از آن بنوشد پس او از من نیست، و هر کس از آن نچشد پس او از من است، به جز کسیکه به اندازه یک کف دست گرفته بنوشد، پس همه جز تعداد کمی‌شان از آن نوشیدند، پس وقتی که طالوت و مؤمنان همراهان او از نهر عبور کردند، (کسانی که آب نوشیده بودند) گفتند: امروز طاقت جنگ با جالوت و لشکر او را نداریم، و کسانی که یقین داشتند که الله را ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسا گروه کم بر گروه زیاد به اذن الله غالب می‌گردد و الله با صابران است. (۲۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَصَلَ»: از محلّ اقامت دور کرد. حرکت داد. «مبتلیکم بنهر» (بلو): شما را به وسیله ی رودخانه ای می‌آزماید. ظاهراً این رودخانه، میان فلسطین و اردن قرار داشت. «لیس منی»: از پیروان و یاران من نیست. «لَمْ يَطْعَمْهُ»: از آن نوشد، نشد. «غُرْفَةً»: مشتئی، کفی. «جَاوَزَهُ»: از آن گذر کرد. «جَالُوتَ»: مشهورترین پهلوان فلسطین. «فِئَةً»: گروه، دسته که هم بر عدد اندک و هم بر عدد بسیار اطلاق می‌گردد.

تفسیر:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ»: پس آن زمانی که طالوت از شهر ایلیا بیت المقدس بفرمان اشموئیل به جنگ «عمالقه» و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی که همه برای جنگ آماده شده بودند در فصل تابستان و هوا روز گرما بیرون آمدند طالوت گفت تنها جوانانی با ما بروند که نیرومند، زحمتکش، فارغ البال، دلاور و صبور باشند و با این اعلان هشتاد هزار تن باطالوت حرکت کردند وی خواست بار دیگر آنها را بیازماید و میان ایشان و میان دشمن آب دیده نمی‌شد مگر در اردن و فلسطین.

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»: پس طالوت گفت الله تعالی شما را می‌خواهد با آن نهر (جوی) در این هوای گرم بیازماید تا مطیع و عاصی را بشما بنماید. همان رودخانه ی

مشهوری که به رودخانه ی شریعت موسوم است و در بین فلسطین و اردن واقع شده است.

«فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي»: هرکس از آب آن بنوشد با من نیاید، و خواست بدین وسیله عزم و اراده ی آنها را آزمایش کند، و قبل از این که در کوران جنگ درگیر شوند، توان آنها را امتحان کند.

«وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»: و هر که نچشد و نیاشامد آب را، که طعام در لغت به معنی شراب آمده، پس بدرستی او از مذهب من است، «إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»: مگر آنکسی که بر دارد کفی آب بدست خود یعنی به اندازه کف دست (غرفه) قناعت کند از من است، یعنی اما هرکس کمی نوشید تا تشنگی و غلیان خود را تخفیف دهد مانعی ندارد. پس به آنها اجازه داد با کمی آب تشنگی را رفع کنند.

بلی! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتواند کشمکش نفس خویش را مهارکنند. باید گفت که: طالوت می خواست که با سپاهیان بنی اسرائیل از این رودخانه عبور نموده آن طرف آن اردو بزند، اما چون می دانست که در این قوم انضباط اخلاقی خیلی کم شده است، از این رو برای جدا کردن افراد توانمند و دردیخور از افراد ناتوان، از این آزمون استفاده کرد. پیداست کسانی که برای لحظاتی تشنگی را نتوانند تحمل کنند، چگونه می توان بر آنان اعتماد کرد که بتوانند در مقابل دشمنی ایستادگی کنند که پیش از این از او شکست خورده اند.

«فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»: پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه (زیاده از کف دست) مگر آنکسی از ایشان. مفسران مینویسند؛ تعداد این افراد به سیصد و سیزده تن میرسید که به یک کف آب (یک لپه آب) مطابق فرمان اکتفا کردند که این تعداد مساوی با تعداد مرسلان از انبیاء و عدد مجاهدان روز بدر بود. در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب (رض) روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می گفتیم که اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم در روز بدر سیصد و سیزده تن تواندی بودند، به شماره اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». اما مفسر سدی می فرماید: «تمام لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهار هزار تن با طالوت باقی ماندند». «فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»: یعنی وقتی با شکیبایی که همراه او بودند بر تشنگی و خستگی تاب آوردند، پس آن هنگام که از نهر عبور کرد و بگذشت آن کسانی که ایمان آورده اند و قول طالوت را تصدیق و باور داشته بودند به همراه طالوت بگذشتند و در آن سوی دیگر در برابر جالوت و سپاه نیرومند و پر شمار او قرار گرفتند. تعداد از این لشکر گفتند: «قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ»: آنانکه خلاف فرمان کرده و از جوی عبور نموده بودند گفتند امروز ما توانایی و قدرت جنگیدن و مقابله با لشکر انبوه جالوت را نداریم. تعداد ما کم و آنها بیش از حد زیادند.

«قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ»: آنانکه مؤمن بودند و به عالم غیب و آخرت و دیدار پروردگار خود در قیامت یقین داشتند یعنی سیصد و سیزده تن گفتند. «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»: درست است که تعداد ما و توان نظامی ما از سپاه دشمن کمتر

است اما اگر الله بخواهد بعید نیست که ما با همین سپاه اندک بر آن جمعیت کثیر غالب بشویم.

پس به یقین به یاد داشته باشید که: پیروزی در گرو کثرت تعداد افراد نیست؛ بلکه پیروزی فقط از جانب الله متعال است که نصیب انسانها گردیده و میگردد.

« وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (249) »: و خداوند با صبر کنندگان است. طالوت با آن گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف بر کشید.

یادداشت:

عالمقه: مردان قذبلند و تناور که در قدیم ساکن عربستان بودند و غالباً با یهودیان زمان صمویل و داود - علیهما السلام - می جنگیدند که: سرانجام، داود آنها را از میان برداشت. آنان، صندوق عهد عتیق را بردند و سپس به بنی اسرائیل بازش گردانیدند. وطوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ بنی اسرائیل آن را پیشاپیش لشکر حرکت می دادند و بدان وسیله آرام می گرفتند.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامنا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

و هنگامی که (طالوت و همراهان او) با جالوت و لشکر او روبرو شدند، گفتند: ای پروردگار ما! بر ما صبر و شکیبایی فروریز و ما را ثابت قدم بدار و ما را بر قوم کافر پیروز گردان. (۲۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَرَزُوا»: آماده ی نبرد و رویارویی شدند. «أفرغ»: فرو ریز. «أقدام»: گامها، قدمها.

تفسیر:

«وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»: و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و برای جنگیدن صف بستند و طالوت خواست که به قتال جالوت برود. «بَرَزُوا»: در براز بیرون آمدند. «براز»: عبارت از زمین و فضای فراخ است. جنگ آغاز شد، سپاهیان طالوت و مؤمنان گفتند:

«قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا»: با تضرع سه چیز را از پروردگار با عظمت إلتماس کردند که در کسب پیروزی برای شان مفید و مؤثرآند: باید یادآور شد که در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: همیشه و به خصوص در جبهه‌ها، دعا همراه با حرکت لازم است، ولی نه صرف دعا به جای حرکت.

سپاهیان مؤمن طالوت در قدم اول گفتند: پروردگار! برماصبرو شکیبایی را در قلب جمیع ما مقرر بدار بخصوص در نهاد ما عزم را تقویت فرما تا بتوانیم با دشمنان بجنگیم. در این هیچ جای شکی نیست که: صبر و پیروزی، ملازم یکدیگرند. در اثر صبر، ظفر و کامیابی نصیب میگردد. واقعاً هم در شداید، انسان به صبر بسیار سخت محتاج میباشد. «أفرغ» به معنای نزول فراوان است. کلمه «صبراً» نیز در قالب نکره آمده است که نشانه‌ی صبر بزرگ است.

آنان در إلتماس دوم گفتند: « وَ ثَبَّتْ أقدامنا »: به تایید خود قدمهای ما را در میدان جنگ و معرکه ثابت نگاه دار، و راه فرار را در نهاد ما قرار مده، بادر نظر داشت اینکه انسان به پشت سر گذاشتن إمتحانات به موافقت های دست می یابد ولی نباید این موافقت ها انسان را مغرور کند، بلکه در همه احوال از الله متعال طلب کمک و مساعدت گردد. و در این

هیچ جای شکی نیست که: وظیفه‌ی انسان، حرکت و تلاش است، اما پیروزی به دست الله متعال قرار دارد.

و در إلتماس سوم گفتند: «وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْكٰفِرِيْنَ (250)»: و ما را بر گروه ستمکاران و ظالمان پیروز و غالب فرما که به تو کافرنند و پیامبرانت را تکذیب می کنند که عبارتند از جالوت و سربازانش.

این دعای ارزنده و مهم در آن موقعیت حساس و هولناک، اهمیت فراوان داشت و حکمت و خرد در آن نهفته بود؛ زیرا شکیبایی، سبب پایداری، پایداری هم سبب پیروزی و سزوارترین مردم به پیروزی، اهل ایمان هستند.

خداوند متعال طبق سنت لایزال پر حکمتش، شکوه، عظمت و نعمت خود را در برابر صداقت و درستی مؤمنان نشان داد و آن گروه اندک به پشتوانه ی ایمان پاک بر گروه فراوان بت پرست دنیا دوست، چیره شدند. داود جوان، نیز، جالوت، پادشاه ظالم و پهلوان نامدار فلسطینیان (عمالقه) را از پای در آورد: در قدم اول با فلاخمان سر او را نشانه گرفت، سنگ بر سرش خورد و نقش زمین گشت، آنگاه به او نزدیک شد، شمشیر برداشت و با آن سرش را از تن جدا کرد و آن را پیش طالوت فرستاد، پس، بدین ترتیب، لشکر بت پرست، شکست خورد و فرار کرد و داود نیز در میان مردم مشهور گشت.

خداوند به داود زبور داد (نساء/163) به او علم لدنی (علم حضوری یا علم ناآموخته علمی)، عطا کرد. (بقره/251). (باید گفت که در الهیات علم لدنی علمی است که بدون تعلیم و تعلم و بی واسطه به دست آمده باشد. به عباره دیگر علم لدنی، علمی است که از طریق کشف و الهام بدست می آید و نام دیگر آن علم اعلی است. این علم، مختص اهل قرب است و تنها با تعلیم و تفهیم ربانی به دست می آید نه با دلایل عقلی و شواهد نقلی این تعبیر در آیه 65 سوره کهف وجود دارد. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (65): (پس در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم.)

هكذا خداوند متعال به داود علیه السلام، فن زره سازی به او آموخت. (انبیاء / 80)، زبان و منطق پرندگان را به او یاد داد. (نمل/ آیه 16) و حکمت و داوری به او آموخت (سوره ص آیه 20).

فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

پس جالوت و لشکر او را به اذن الله شکست دادند، و داود (جوان مؤمن نیرومندی که در سپاه طالوت بود) جالوت را کشت، و الله داود را بادشاهی و پیغمبری داد، و به او از آنچه میخواست چیزهایی آموخت؛ و اگر الله بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، یقیناً زمین تباه (و از فساد پر) می شد، و لیکن الله لطف و احسان بسیار بر همه عالم دارد. (۲۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَهَزَمُوهُم»: پس دشمن را در هم شکستند، تار و مارشان کردند. داود: پسر «یسی»، پیامبر مشهور، یکی از سربازان لشکر طالوت بود و شغل چوپانی داشت. «آتَاهُ الْحِكْمَةَ»:

پیامبری را به او داد و پس از صمویل (شموئیل) هم به فرمانروایی و هم به پیامبری رسید و کتاب زبور بر او فرود آمد.

تفسیر:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ»: یعنی به کمک، یاری و نصرت الهی لشکریان طالوت بر سربازان جالوت، باوجود کثرت تعداد افراد دشمن، خدا دعای آنان را پذیرفت و دشمنانشان شکست خوردند.

«وَوَقَّتْ دَاوُدُ جَالُوتَ»: یعنی داود که در سپاه مؤمنان و همراه طالوت بود، جالوت، سردسته ی طاغیان را به قتل رساند، داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلا خمان و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت.

واقعیت امر اینست؛ تا استعداد، لیاقت، ایثار و سابقه درخشانی نباشد، انسان مورد لطف خاصّ الهی قرار نمی‌گیرد.

«وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»: این بود که حق تعالی مقام پادشاهی را (بعد از مرگ صمویل و طالوت) به او ارزانی داشت تا به رهبری مردم بپردازد چنانچه او را به پیامبری نیز برگزید تا به ارشاد و رهنمایی بندگان به سوی هدایت بپردازد و به او علم آموخت تا مردم را آموزش دهد. پادشاهی به منظور صلاح امور دنیا و پیامبری به منظور صلاح امور دین و علم به منظور صلاح انسان بکار می‌رود. یعنی: ازآنچه که مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت‌زره سازی، شناخت زبان پرندگان و قضاوت میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان.

ابن کثیر فرموده است: طالوت وعده داده بود که هرکس جالوت را به قتل برساند دخترش را به عقد او درآورد و در نعمت او را شریک گرداند و در امر و کارش او را سهیم نماید. سپس به وعده اش وفا کرد، آنگاه ملک و نعمت عظیم نبوت از جانب خدا از آن داود شد.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»: و اگر حق تعالی شر کفار را با جهاد و تلاش نیروی نیکو کران دفع نمی‌کرد، شرارت پیشه‌گان حتماً تسلط پیدا می‌کردند و فساد و تباهی در زمین منتشر می‌شد. زیرا اگر شر غالب گردد نتیجه ی آن تباهی و نابودی است. و سرچشمه های خروشان خیر و سعادت، به خشکی و خاموشی می‌گراید، ظلم، سایه ی شوم خود را می‌افکند، اماکن عبادت و یاد حق و پایگاههای نیکوکاری ویران و فراموش می‌شود. واقعاً اگر در برابر متجاوز و ظالم دفاع صورت نگیرد، فساد و تباهی زمین را فرا خواهد گرفت. هکذا جنگ با مفسدان، يك ضرورت است. اگر عنصر مضرّ حذف نشود، عناصر دیگر به تباهی کشیده می‌شوند.

یعنی خدا برای برقرار ماندن نظم در زمین این قاعده را گذاشته است که گروه های مختلف انسانها را تا یک حدی در زمین قدرت می‌دهد، اما هرگاه گروهی از آن حد می‌گذرد، خدا به وسیله ی گروهی دیگر قدرت او را می‌شکند. و اگر چنین می‌بود که قدرت و حاکمیت یک گروه و یا یک حزبی برای همیشه می‌ماند و قهرمانی او ابدی و جاودان می‌شد، به طور قطع در زمین خدا فساد عظیمی برپا می‌شد. (تفهیم القرآن).

«وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (251)»: ولی پروردگار به بشر لطف و احسان دارد و حق و اهل حق را همواره نصرت و یاری می‌دهد تا خیر پیوسته مستدام و امور

مردم راست و برابر باشد و دنیا آباد گردد. حکم جهاد و دفاع در برابر متجاوز، فضل الهی است.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

اینها، آیات (کتاب) الله است که ما آن را بحق بر تو می خوانیم و به راستی تو از پیامبران هستی. (۲۵۲)

تفسیر:

در این آیه می فرماید: داستان‌ها و حوادثی که در آیات گذشته از آنها سخن به میان آمد، مایه‌ی عبرت و درس آموزی است.

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»: یعنی ای محمد! تمام این اطلاعات راست و از سوی الله است که به حق بر تو نازل شده و بر تو تلاوت می‌شود، این قصه‌های عجیب و غریب و شگفت‌انگیزی که برای بنی اسرائیل اتفاق افتاد به حق بر تو خواندیم که از جمله‌ی آیات خدا و اخبار نهان است و خدا به وسیله‌ی جبرئیل امین آن را بر تو وحی کرد.

«وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (252)»: و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی به جهانیان، و جهانیان همه امت تواند، یعنی امت دعوت. تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

آیا طالوت پیامبر بود؟

خداوند متعال در سوره بقره داستانی از قوم موسی علیه السلام را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در اُمتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، ذکر می‌کند.

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. او سرزمین را میان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهده داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضات می‌نامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان‌شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت‌پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت‌های پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی‌ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان درمی‌گرفت بیشتر گرفتار شکست می‌شدند تا پیروزی.

در جنگی که میان بنی اسرائیل و مردم غزه و عسقلان درگرفت مغلوب واقع شدند و تابوتشان به غنیمت رفت و پادشاهشان مُرد. آنگاه بنی اسرائیل چون گله‌ی بدون چوپانی بی‌سرپرست ماندند خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرد که اهل کتاب او را صموئیل می‌نامند، از او درخواست کردند امیری بر آنها بگمارد که در رکاب او با دشمنان خود بجنگند. خداوند متعال این داستان را در سوره بقره (آیه 246) بشرح ذیل بیان فرمود:

یعنی: آیا تا به (حال) بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی نیندیشیده‌ای؟ چون به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا جنگ کنیم. (پیامبر) گفت: این انتظار از شما می‌رود که- اگر جهاد بر شما مقرر گردد- پیکار نکنید. گفتند: دلیلی نداریم که در راه خدا جنگ نکنیم حال آنکه از دیار خود رانده و از (زن و) فرزندانمان به دور افتاده‌ایم. پس آن گاه که کارزار بر آنان مقرر گشت- جز اندکی از آنان- روی گرداندند و خداوند به ستمکاران آگاه است. پیغمبرشان طالوت را به عنوان پادشاه و امیر بر آنها گماشت. البته این امر به وحی از جانب خدا صورت گرفت. طالوت از قوت و توان جسمی و علمی برخوردار بود، (نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود (انوار القرآن)

داستان طالوت در سوره بقره الی آیه 252 به بیان گرفته شده است. خداوند متعال این داستان را برای امت اسلام بیان داشته است تا عبرت بگیرند، و به جهاد علاقمند شوند و از آن امتناع نورزند، زیرا صبرکنندگان نتیجه پسندیده‌ای در دنیا و آخرت کسب خواهند کرد، و کسانی که از جهاد امتناع ورزند هر دو سرا را از دست می‌دهند. باید یادآور شد که: طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه ی پیامبرش به مردم خبر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می‌دهد. والله اعلم.

پایان جزء (2)

ابتدای جزء (3)

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (253) در باره درجات پیامبران و چگونگی پیروی مردم از آنان، به بحث گرفته میشود.

تَلَكِ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾

این پیامبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی ایشان برتری دادیم، از آنان کسی بود که الله با او سخن گفت و مراتب برخی از ایشان را بلند کرده است، و به عیسی پسر مریم معجزات واضح (و بیانگر حق) دادیم، و او را به وسیله روح القدس (جبرئیل) تقویت دادیم (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران، مانع اختلاف ائمتها نشد) و اگر الله می‌خواست آنانکه بعد از آنها بودند بعد از اینکه دلائل روشن به آنها آمد،

با یکدیگر جنگ نمی‌کردند و لیکن اختلاف کردند که آن سبب قتال گردید. پس از آنها کسی بود که ایمان آورد، و از آنها کسی بود که کُفر را اختیار کرد، و (تأکید گفته می‌شود که) اگر الله می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند، و لیکن الله آنچه بخواهد انجام می‌دهد. (۲۵۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَضَّلْنَا»: برتری دادیم. «كَلَّمَ اللهُ»: خدا با او سخن گفت. «دَرَجَاتٍ»: درجه ها، مراتب، مدارج. «الْبَيِّنَاتِ»: دلایل آشکار، بدون ابهام. «أَيَّدْنَا»: او را یاری دادیم، نیرو دادیم، توان بخشیدیم. «رُوحُ الْقُدُسِ»: روح پاک، جبریل، جبرائیل. «مِنْ بَعْدِهِمْ»: پس از آنان، ملت‌هایی که پس از پیامبران بیایند.

تفسیر:

مطابق روایات؛ تعداد انبیاء علیهم السلام به 124 هزار نفر میرسد که آنجمله تنها اسما 25 نفر از آنان در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ» (غافر، 78): مقام و درجات انبیا یکسان نیست و هر کدام جایگاه و امتیازاتی دارند. مثلاً امتیاز پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم خاتمیت، امی بودن، تحریف نشدن کتابش، امتیاز ابراهیم علیه السلام یک تنه اُمت بودن و نسل مبارک داشتن، امتیاز نوح علیه السلام طول عمر و پایداری و دریافت سلام خاصی از طرف خداوند متعال است. در این آیه مبارکه، امتیاز حضرت موسی و عیسی علیهما السلام بیان شده که موسی مخاطب سخن خداوند و عیسی مؤید به روح القدس بوده است. طوریکه می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»: برخی از این پیغمبران و فرستادگان خداوند که در این سوره ذکر شدند از جهت خصایص و فضایل، در مقام و رَفَعَتْ مَنْزِلَتْ بعضی را بر بعضی برتری داده ایم.

«مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ»: و بعضی از آنها مانند حضرات موسی و محمد علیهما السلام اُند و این از جمله برتری‌هایی است که خداوند متعال به ایشان بخشیده است. «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»: و بعضی از آنها از جانب خدا به مقام و منزلت والا و رفیع رسیده اند، مانند حضرت خاتم پیامبران، حضرت محمد، سرور دنیا و آخرت، و مانند حضرت ابراهیم، پدر پیامبران.

و بعضی از آنها پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که خداوند متعال وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمان‌ها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی‌العزم: هستند. «تفسیر انوار القرآن». در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأَجَلْتُ لِي الْعَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ» (صحیح مسلم 523).

«در شش چیز بر انبیاء برتری داده شده‌ام:

- 1 - جوامع الکلم به من داده شده.
- 2 - به من با افکندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطاگردیده.

- 3 - اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
 4 - زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.
 5 - به سوی کافه خلق خدا ا برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص.
 6 - خاتم انبیا هستم و نبوت به من ختم گردیده».

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ»: و به عیسی پسر مریم کتاب انجیل دادیم و معجزه ها بخشیدیم چون زنده کردن مردگان و و بهبود دادن کور مادرزاد و ابرص و خبر دادن از مغیبات.

«وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: و نیرو بخشیدیم به جان پاک او که جبرئیل الله در مادر وی (مریم) دمید یعنی او را به موافقت جبرئیل الیه نیرومند گردانیدیم.
 روح القدس: جبرئیل علیهم السلام است.

پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیاء: در فزونی لطف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامت‌ها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میان‌شان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یکدیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت می‌باشد. «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»: اگر خدا می خواست ملت هایی که بعد از پیامبران آمدند، بعد از درک دلایل آشکار و براهین قطعی ارائه شده توسط پیامبران، به جنگ و ستیز با هم بر نمی خاستند. پس اگر خدا می خواست به نزاع و اختلاف و قتال با هم اقدام نمی کردند، و آنها را بر پیروی از پیامبران متفق و متحد می کرد، همان طور که پیامبران بر کلمه ی حق متفق اند.

«وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ»: اما به سبب اختلافشان در دین و پراکندگی مذهب و تمایلات و هوای نفسشان، خدا هدایت آنها را نخواست، آنگاه بعضی از آنان بر دین ثابت قدم ماندند و بعضی دیگر راه کینه و کفر را پیش گرفتند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (253)»: یعنی اگر خدا می خواست طبیعت فرشتگان را به آنها می داد که به ستیز و جدال بر نمی خواستند، اما خدا داناست و هرچه را مصلحت بداند، همان را می کند، و تمام آنها از قضا و قدر خدا سرچشمه می گیرد و هم او انجام دهنده ی اراده ی خود است.

باید یادآور شد که: خداوند متعال به ذکر مراتب و منازل پیامبران می پردازد که برخی را از جهت شرایع و ملت و مناقب ویژه و سایر صفات برجسته، بر برخی دیگر برتری داده است، (نساء: 164)، (اعراف/143)، (اسراء/55). و همه ی مردم نیز در پیروی از آنان دو دسته اند: عده ای مؤمن و مسلم و بی آزار و عده ای کافر و جنگجو و مردم آزار و تباهاکارند. خدا در میان جمع پیامبران، امتیازات بخصوصی مانند: رفتن به معراج، داشتن خلق عظیم، نزول قرآن و بهترین امت، به پیامبر خاتم عطا کرده است، که خود قرآن به تنهایی، بالاترین معجزه و برترین هدیه ی پایدار و جاویدان به شمار می آید. پس ای پیامبر خاتم! بدان که: فرستاده ای چون موسی پسر عمران، بدون هیچ سفیر و واسطه ای با خدا سخن گفت. ملتی که پس از پیامبران و آن همه دلایل آمدند، برخی راه هدایت نرفتند و از حق روی گشتناند و سرانجام کافر شدند.

یادداشت توضیحی:

الله متعال پیروان پیامبران را نیز بر یکدیگر برتری داده است طوری که می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران: 110)، «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید» و طوری که پیامبر ج فرموده‌اند: «خیر الناس قرنی- بهترین مردمان کسانی‌اند که در قرن من زندگی دارند؛» به همین‌گونه هر امتی که مخلص‌تر به الله متعال باشند و به خوبی از پیامبرانش پیروی کنند آنها از سایر امت‌ها بهترند؛ زیرا وقتی پیامبران بر یکدیگر برتری و فضیلت دارند پیروانان آنها نیز بر یکدیگر فضیلت دارند. اگر گفته شود چگونه میان این آیه که برتری میان پیامبران را بیان می‌کند و بین این فرموده پیامبر ج «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى». (منفق علیه). «مرا بهتر و برتر از موسی ندانید» یعنی نهی او صلی الله علیه وسلم از اینکه بین پیامبران برتری صورت گیرد؟ جمع کرد؟

در جواب باید گفت: نهی در صورتی است که این برتریت به منظور افتخار بر دیگران و خود را بلندتر جلوه دادن باشد به گونه‌ای که پیروان محمد ج بر دیگران افتخار ورزند و بگویند که محمد ج از موسی ÷ افضل است یا از عیسی علیهم السلام افضل است؛ از اینگونه حرف‌ها نهی صورت گرفته است. اما اگر صرفاً به خاطر خبر و اطلاع باشد اشکالی ندارد. لهذا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «وَأَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ». (صحیح مسلم 2278). یعنی «من سید و سردار اولاد آدم هستم، و این از روی فخر نیست».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی، ملاحظه داشتیم که؛ مؤمن را به جهاد و جنگ با جسم و جان تشویق کرد، اینک در این آیه مبارکه (254) مبحثی در باره فرمان انفاق در راه خیر و نیکی، به بحث گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم؛ انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه دوستی و نه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ظالمان حقیقی‌اند. (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران). (٢٥٤).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْفِقُوا»: انفاق کنید، هزینه کنید، چاله‌ها و فاصله‌های مالی را پُر کنید. «بَيْعٌ»: خرید و فروش، در اینجا، فدیة دادن است که گویا قصور و کوتاهی را جبران کند. «خُلَّةٌ»: دوستی، مودت. «شفاعت»: واسطه‌گری.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! از مال و ثروتی که خدا به شما عطاء فرموده است، در راه خدا صدقه کنید. زکات را پرداخت و در وجوه خیر و احسان بذل کنید.

«مَنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً وَلَا شَفَاعَةً»: پیش از آنکه بشما روزی بیاید، همان روز رعب‌انگیز که نمی‌توانید از خود فدیة بدهید، و بسان خرید و فروش، مال بدهید، و دوست و یابوری را نمی‌یابید که آزار را از شما دفع و برطرف کند. و شفیع

را نمی یابید که برای شما شفاعت کند و بار گناهان را از شما کم کند، مگر با اجازه ی الله.

نباید فراموش کرد: محروم کردن امروز، محروم شدن فرداست. اگر امروز انفاق و بخششی صورت نگیرد، در آن روز هم محبت و دوستی و وساطتی در بین نخواهد بود. خلاصه، مقصد آن است که وقت عمل در همین دنیا است؛ در آن جهان اعمال را، کسی نمی‌فروشد، و به دوستی نمی‌دهد، و کسی به شفاعت دیگری نجات نمی‌یابد؛ تا وقتی که الله متعال آن را نجات ندهد.

«وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (254)»: چه کسی ستمگرتر از شخصی است که در چنان روزی به کافری در محضر خدا بایستد، و کافر واقعاً ستمگر است و تجاوزکار و شایسته ی مجازات است. چرا که پیامبران: را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند. عطاءبن دینار گفته است: «سپاس الله متعال را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکات اند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

در این آیه مبارکه خداوند متعال چهار چوکاتی را برای تشویق و ترغیب مر به انفاق به بیان گرفته است؛ طوری که با زیبای خاصی فرموده است:

- آنچه داری، ما به تو دادیم از خودت نیست. «رَزَقْنَاكُمْ»
- مقداری از آنچه داری کمک کن، نه همه را. «مِمَّا»
- این انفاق برای قیامت تو، از هر دوستی بهتر است. «يَأْتِي يَوْمًا...»

احادیث وارده در فضیلت انفاق:

ابوهریره (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «الله تعالی فرمود: «أَنْفَقْ أَنْفَقْ عَلَيْكَ». و قَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». وَ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغْضُ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ» (صحيح بخاری (4684)). «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «دست الله، پُر است و انفاق، چیزی از آن کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمان‌ها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش الله بر روی آب، قرار داشت. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می‌کند».

علاوه بر پاداش اخروی‌ای که انفاق و بخشش و کرم دارد، باعث برکت و افزونی مال نیز می‌گردد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُسِيغًا تَلْفًا» (متفق علیه). «هر روزی که بندگان صبح می‌کنند، دو فرشته فرود می‌آیند، یکی از آنها می‌گوید: ای پروردگار! به انفاق‌کننده عوض ده، و دیگری می‌گوید: ای پروردگار! مال ممسک و بخیل را تلف کن».

همچنان ابوهریره (رض) می‌فرماید: شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: ای رسول الله! کدام صدقه، أجر بیشتری دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمَلُ الْغِنَى، وَلَا تُمَهِّلَ حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ

الْخُلُوفِ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ» (متفق علیه). «صدقه‌ای که آن را در زمان تندرستی و هنگامی که حرص جمع آوری مال داری و از فقر می‌ترسی و امید به ثروتمند شدن داری، بدهی، نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت، فرا رسد، آنگاه (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به دیگران دارد». (و از آن تو نیست).

آیت الکرسی:

لقب این آیه «آیه الکرسی» است، و در حدیث شریف، آن را «اعظم آیات کتاب الله» معرفی داشته‌اند. این آیه به نام «آیت الکرسی» معروف است و در آن الله متعال به گونه ای شناسانده شده است که نظیرش را در جای دیگری نمی‌توان یافت.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾.

الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگه دار و مدبر است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه (خواب) بینگی می‌آید و نه خواب یعنی از کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد)، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟ آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست. (۲۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الله»: خدای راستین. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: در هستی، هیچ معبود بر حقی جز او نیست. «الْحَيُّ»: زنده ی جاوید. «الْقَيُّومُ» (قوم): قایم به ذات که قیام غیر به اوست، جهاندار و نگهدارنده ی موجودات از هر جهت. گرداننده ی امور هستی، برپا دارنده، مدبر، قوم، معانی گوناگون دارد. «لَا تَأْخُذُهُ»: الاخذ: او را فرا نمی‌گیرد، چیرگی، استیلا.

«سنة» (وسن): چرت، خواب سبک. «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: آن چه - در این جهان - پیش روی آنان است. «مَا خَلْفَهُمْ»: آن چه - در آن جهان - پشت سر آنان است. «لَا يُحِيطُونَ»: إحاطه نمی‌کنند، محیط نمی‌شوند، دسترسی نمی‌یابند. «كُرْسِيُّهُ»: تخت او، در این جا شاید علم توأم با قدرت و سیطره ی خدا منظور است، (غافر/7) به علماء و دانایان می‌گویند: «کراسی» چون مورد اعتمادند. معنای دیگر کرسی، عظمت و فرمانروایی خداست و کرسی و نشستن و جالسی در آن جا نیست. «وَلَا يَئُودُهُ»: بر او سنگینی نمی‌کند، نگهداری آسمانها و زمین، خدا را ناتوان و درمانده نمی‌کند. «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»: بلندمرتبه ی بزرگ، والا، متعالی از شبه و مانند.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»: الله سزاوار پرستش است و هیچ معبودی جز او نیست بلکه فقط او شایسته عبادت است. «الحي»: عبارت از ذات پاینده ماندگاری است که هیچ راهی برای فنایش وجود نداشته باشد یعنی الله ذاتی است یگانه و یکتا و تک و برآورنده ی نیاز

روز قبل از شب به سوی او بالا می‌رود. حجاب او نور است؛ و در روایت ابوبکر بجای نور نار یعنی آتش آمده است - اگر آن را بر دارد، انوار (و زیبایی) چهره اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده‌هایش را می‌سوزاند».

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: آنچه در آسمان و زمین است همه ملک اوست، یعنی تمام آنچه که در آسمانها و زمین قرار دارد، در زیر قدرت و قهر او قرار دارد. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: یعنی هیچکس نمی‌تواند برای دیگری نزد او شفاعت کند مگر با اجازه ی خود او.

این کثیر فرموده است: این بیانگر عظمت و جلال و کبریا اوست به طوری که هیچکس به خود جرئت نمی‌دهد نزد او شفیع احدی شود مگر با اجازه ی خود او.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ»: ما بین آیدیه‌م: آنچه در پیش روی آنان حاضر و قابل مشاهده است، و ما خَلْفَهُمْ: آنچه در پشت سرشان است آنچه در پیش اهل آسمانها و زمین از امور این جهان است و آنچه پس از او از کارهای آن جهان خواهد بود میداند یعنی آنچه از کردار خلق است از خیر و شر و آنچه اکنون کنند که هنوز نکرده‌اند همه را میداند.

«وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»: هیچکس و هیچ پیغامبر و هیچ فرشته و هیچ چیز به علم و دانش او نرسند مگر آنکه الله بخواهد که بر چیزی آگاه شوند و بدانند که این بر ثبوت نبوت و صحت رسالت ایشان دلیل باشد.

«وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ»: و هفت آسمان و هفت زمین همه فراگرفته از علم اوست. او دارای فرمانروایی و قدرت و وسعه است، به کوچکترین و بزرگترین امور آگاه است و هیچ کاری بر او دشوار نیست.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «کرسی حق تعالی، علم اوست». مفسر طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علماء «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محل اعتماد ایشانند.

در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هر دو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خداوند متعال است و الا - در حقیقت أمر - نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها داننا تر است».

حسن بصری (رح) فرموده است: کُرسی یعنی عرش، این کثیر گفته است: صحیح آن است که کُرسی با عرش فرق دارد، و همان طور که آثار و اخبار نشان می‌دهند عرش از کرسی بزرگتر است.

«وَ لَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (255)»: یعنی حفظ و نگهداری آسمان ها و زمین و آنچه در آن دو قرار دارد، بر او سنگین نیست و او را در مانده و ناتوان نمی‌کند. همو مقام والا دارد و بر خلق خود تفوق دارد، همان طور که خود گفته است: (و هو

الكبير المتعال).

فضایل آیت الکرسی:

أبی بن کعب (رض) می فرماید که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به من فرمود: «یا أبا المُنْذِرِ، أُنْذِرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «يَا أبا المُنْذِرِ أُنْذِرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» قَالَ: فَضَرَبَ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: «وَاللَّهِ لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أبا المُنْذِرِ» (صحيح مسلم (810)). «ای ابوالمنذر! آیا می دانی کدام آیه از کتاب الله که همراه توست، بزرگتر است؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می دانند. باز فرمودند: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی کدام آیه از کتاب الله که همراه توست، بزرگتر است؟» گفتیم: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» «الله، معبودی به حق جز او نیست، (اوست) زنده قیوم» (آیت الکرسی) است. رسول الله ج به سینه ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد».

همچنان از ابی بن کعب (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أبا المُنْذِرِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ لَهَا لِسَانًا وَشَفَتَيْنِ تُفَدِّسُ الْمَلِكَ عِنْدَ سَاقِ الْعَرْشِ» (مصنف عبدالرزاق (6001) و مسند احمد (21278) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (3410)). «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این آیه (آیت الکرسی) دو لب و زبان دارد و کنار ساق عرش، پاکی ملک (الله) را بیان می کند».

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ» (عمل اليوم والليلة از نسائی (100) و صحيح الجامع از البانی (6464)). «هر کس آیه الکرسی را بعد از نماز فرض بخواند، فقط مرگ است که مانع ورود او به بهشت می شود». (یعنی به محض اینکه بمیرد وارد بهشت می شود).

و در داستان أبو ایوب أنصاری (رض) آمده است که شیطان به وی گفت: چیزی به تو می گویم؛ آیه الکرسی را در خانه ات بخوان؛ شیطان و هیچ چیز دیگری به تو نزدیک نمی شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن آن، فرمود: «صَدَقْتَ وَ هِيَ كَذُوبٌ» «در این مسأله، راست گفته است و او بسیار دروغ می گوید» (سنن ترمذی (2880) و مسند احمد (23592) و صحيح ترغیب و ترهیب (1469)). و مشابه آن با لفظی متفاوت در بخاری (5010) روایت شده است.

ابن کثیر می فرماید: این آیه، ده جمله ی مستقل است و به ذات الهی تعلق دارد و همگی ستایش و تمجید از خدای یکتاست.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (256 الی 257) موضوعاتی در باره آزادی در دین، نصرت و همراهی الله متعال به سوی ایمان، را مورد بحث قرار میدهد.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

در (قبول) دین هیچ اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است. پس هر کس به طاغوت (شیطان و بت و انسانهای گمراه و طغیانگر) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، پس به راستی که به

دستگیره محکمی چنگ زده است، که آن را گسستن نیست، و الله شنوای داناست (به اقوال و افعال مردم). (۲۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِكْرَاهٌ»: مجبور کردن، واداشتن. «الرُّشْدُ»: راه درست، هدایت، راه پیشرفت.
 «الْعِيَّ»: گمراهی، بیراهه، راه کج. طاغوت، طغو، طغوا، طغوانا، طغاء، طغي، طغيا و «طغيانا»: طغیان کرده، از حد خود فراتر رفته، شیطان، بتها، معبود دروغین، هر موجودی که پیروی اش سبب گمراهی و دوری از راه حق گردد. این کلمه، برای مفرد و جمع و مذکر و مؤنث به کار می رود و هدف، بر حسب معنا تعیین می شود. «اسْتَمْسَكَ» (مسك): چنگ زد، در آویخت، متمسک شد. «الْعُرْوَةُ»: دستگیره، دستاویز، ایمان. «الْوُثْقَى»: استوار، بسیار محکم. «الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى»: درخت انبوه و درهم. «انْفِصَامٌ» (فصم): گسستن.

تفسیر:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»: در دین، هیچ اجراه و اجباری نیست (کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد).
 یعنی چون حق و باطل و هدایت و گمراهی کاملاً مشخص و بیان شده است، دیگر هیچکس مجبور و ناچار نمی شود که به دین اسلام درآید.

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «لا إكراه في الدين» یعنی: خدای متعال روا نه شمرده است که پذیرش دین با اجبار و زور انجام پذیرد، بلکه هرکس می باید با تمکین و اختیار دین خود را برگزیند؛ چنان که در عبارتی دیگر می فرماید: «و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين» (یونس، 99). یعنی: اگر خدا می خواست آنان را به زور وادار می کرد که ایمان بیاورند، اما خدا چنین نخواسته است و کار پذیرش دین را به اختیار و گزینش انسانها گذارده است. «قد تبين الرشد من الغي» یعنی: ایمان از کفر با دلایل روشن معلوم شده است.

در شأن نزول این آیه مبارکه در تفسیر المنیر، ابن جریر طبری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «لا إكراه في الدين» درباره ی مردی از أنصار از قبيلة بنی سالم که برایش حصین گفته می شد، نازل گردیده است. حصین خودش مسلمان بود و دو پسر مسیحی داشت، پس برای پیامبر اکرم گفت: آیا آنها را به اجبار به پذیرش دین اسلام وادار نمایم؛ چه آنها جز نصرانیت از پذیرش اختیار دینی دیگر سرباز زده اند. پس خداوند این آیه را نازل نمود. و در روایتی دیگر آمده است حصین به اجراه و اجبارشان در امر پذیرش اسلام اقدام نمود، و کار به جایی رسید که پسرانش رسیدگی به امورشان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند، و حصین در مقام دفاع از خود گفت: یا رسول الله! آیا برخی از وجودم وارد جهنم گردد و همین گونه تماشاگر باشم؛ همان بود که آیه مبارکه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» را نازل فرمود:».

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»: بدرستی که راه راست از گمراهی روشن شده است یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهان های خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، ضرورتی به اجبار کسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد. واضح است که: دین، مایه ی رشد انسانیت است.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»: به ریسمان استوار و محکم و قابل اطمینانی که از هر گونه گسستن در امان است چنگ زده است.

قابل یاد دهانی است که: محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است. و تکیه به طاغوت‌ها و هر آنچه غیر خدایی است، گسستنی و از بین رفتنی است. در آیه مبارکه کلمه ی «طاغوت» به معنای طاوغیت (طاغوت‌ها) به کار رفته است، یعنی با سرپیچی از خدا انسان در دام یک طاغوت نمی افتد، بلکه طاغوت‌های زیادی بر او مسلط می شوند. پس هر که کافر گردد یعنی بگردد به آنچه غیر از خدای باشد، غیر خدا خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساجران باشد.

طوری‌که گفته شد یکی از این طاغوت‌ها شیطان است که هر لحظه به اشکال متنوع و مختلف، متفاوت و جدیدی با نشان دادن باغ سبز او را اغوا و گمراه می کند. طاغوت دوم نفس خود انسان است که او را برده ی خواهشات نموده به سوی راه‌های کج زندگی می کشاند. و طاغوت‌های بی شمار دیگری در دنیای بیرون او پراکنده اند. همسر، بچه‌ها، فامیل‌ها و خویشاوندان، قبیله و عشیره، دوستان و آشنایان، جامعه و مردم، پیشوا و رهبر، حکومت و حاکمان، همه ی اینها طاغوت‌هایی در حق او هستند که هر یکی می خواهد در جهت منافع خویش او را وادار به بردگی کند و این برده ی اربابان بی شمار همه ی عمر در این گیرودار است که کدام ارباب را راضی کند و از نارضایتی کدام ارباب بپرهیزد.

عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره زده می‌شود و هرکس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره زده شده و سخت استوار بلی! هرکس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است،

«لَا اِنْفِصَامَ لَهَا»: و به خدا ایمان بیاورد و بگردد پس بدرستی که به دست آویزی محکم که قرآن است چنگ زند برای او هیچ انقطاعی و انفصالی نیست. یعنی هر که با همه ی نیروی اسلامی به آن در آویزد از گسستن و سقوط مصون می ماند.

ابن‌کثیر آرای علماء درباره «عروه‌الوثقی» را چنین نقل می‌کند: «عروه‌الوثقی؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروه‌الوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر و ضحاک می‌گویند: «عروه‌الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انس بن مالک (رض) می فرماید: «عروه‌الوثقی قرآن است». سالم‌بن ابی‌الجعد می‌فرماید: «عروه‌الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن‌کثیر در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همه این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد».

«وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (256)»: و خداوند بسیار شنواست برای گفتار کسی که متوسل به عروه‌الوثقی است و بسیار دانااست به نیت خالص کسی که بدان عروه تمسک کرده و چنگ زده است. پس، ایمان به الله و کفر به طاغوت باید واقعی باشد، نه منافقانه. زیرا خداوند می‌داند و می‌شنود.

مفسر امام قرطبی فرموده است: «از آنجا که ایمان به الله متعال و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

خواننده معزز!

با تمام قوت باید گفت که: ایمان قلبی با اجبار حاصل نمی‌شود، بلکه با برهان، اخلاق و موعظه می‌توان در دلها نفوذ کرد، ولی این به آن معنا نیست که هر کس در عمل بتواند هر منکری را انجام دهد و بگوید من آزادم و کسی حق ندارد مرا از راهی که انتخاب کرده‌ام بازدارد. قوانین جزایی اسلام همچون تعزیرات، حدود، دیات و قصاص و واجباتی همچون نهی از منکر و جهاد، نشانه آن است که حتی اگر کسی قلباً اعتقادی ندارد، ولی حق ندارد برای جامعه يك فرد مودی و مضرری باشد.

دین مقدس اسلام که به کفار می‌گوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره، 111). اگر در ادعای خود صادق هستید، برهان و دلیل ارائه کنید. چگونه ممکن است مردم را در پذیرش اسلام، اجبار نماید؟

جهاد در اسلام یا برای مبارزه با طاغوت‌ها و شکستن نظام‌های جباری است که اجازه تفکر را به ملت‌ها نمی‌دهند و یا برای محو شرک و خرافه پرستی است که در حقیقت يك مریضی است و سکوت در برابر آن، ظلم به انسانیت است. بناً اعلام باید داشت: دینی که برهان و منطق دارد، نیازی به اکراه و اجبار ندارد. واضح است که: تأثیر زور در اعمال و حرکات است، نه در افکار و عقاید.

باید گفت که: این آیه مبارکه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رُکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویت و حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب ناپذیر است و بعد از آن، موضوع‌گردن نهادن به اسلام در حوزه فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسان‌ها از طریق حجت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، واگذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جُهِدْ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (التوبة: 73). نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. مفسر سید قطب در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم اکراه بر دین و اصل مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هریک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند. (ملاحظه شود تفسیر المنیر (40-42/2) و تفسیر «فی ظلال القرآن 296-293/1»، طبع دار الشروق. بنقل از «تفسیر أنوار القرآن»

باید یادآور شد: با این فرمان قاطع و محکم، راه خدا، از راه‌های پراکنده و زیانبار، باز شناخته شد و به روشنی نشان داد که برپایی دین اسلام با شمشیر نبوده است و این آیه در آغاز سال چهارم هجری - که مسلمانان در اوج اعزاز و اقتدار و شوکت و هیبت بودند - فرود آمد و طبعاً جنگ و جهادشان جز برای دفع تجاوز گریها، ستم و زور گوییهای

دشمن و آزادی دین، چیزی نبوده.

ارتباط این آیات با آیه الکرسی:

آیه الکرسی، یکتایی در ألوهیت، مالکیت مطلق، قدرت و شکوه و جلال آفریدگار را در آسمانها و زمین معین کرد و بیان نمود که حیات واقعی، تدبیر امور موجودات - بدون رنج و فشار - و علم محیط بر همه ی عالم، همه در توان و از آن خداست و پس از تبیین این اوصاف قاطع، جایز نیست کسی را به زور و اجبار به دایره ی دین آورد، زیرا فطرت و نهاد پاک، مشاهده و مطالعه ی شگفتیهای دور و نزدیک هستی فکر سلیم و آندیشه ی درست، آدمی را به سوی ایمان به وجود پروردگار بی همتا هدایت می کند و به اسلام، که راه و روش درست زندگانی هر دو جهان است، خرسند می باشد. (تفسیر فرقان).

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

خداوند یاور (و سر پرست) کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکیها به سوی نور (ایمان، اخلاق حسنه و تقوا) بیرون می برد. و کسانی که کافر شدند یاور و سر پرست آنها شیطان سرکش است که بیرون می آرد ایشان را از نور فطرت به سوی تاریکیهای کفر، این گروه یاران آتش اند و در آن همیشه خواهند بود. (٢٥٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِيُّ»: یار، پشتیبان، دوست، سرور، متولی. «الظُّلُمَاتِ»: تاریکیها، کفر و گمراهی. «إِلَى النُّورِ»: به سوی ایمان، هدایت، روزنه ی امید. کلمه: «نور»، در آیه مبارکه مُفرد و کلمه «ظلمات» جمع آمده است، چون حق یکی است و تعدد نمی پذیرد؛ اما گمراهی، کُفر و ناراستی، بسیارند. (ابن کثیر).

تفسیر:

در آیه قبل خواندیم که او مالک همه چیز است؛ «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ...» و در این آیه مبارکه آمده است: نسبت او به مؤمنان، نسبت خاص و ولایی است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»: و تنها خداوند متعال ولی و دوستدار مؤمنان است که آنها را حفظ، سرپرستی هدایت، غالب و پیرو رزمی کند، آنان را از تاریکی کفر و گمراهی بیرون می آورد و به نور ایمان و هدایت راهنمایی می کند. چنانچه آنها را از تمامی مهلکه های شُبُهات و شهوات با آیات و نشانه های واضح و آشکار سالم نگه داشته و آنان را به سوی بهترین راه های هدایت و توفیق رهنمایی کرده است. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»: یعنی دوستان و سرپرستان کافران عبارتند از شیاطین رانده شده، که آنان را از نور ایمان به سوی تاریکی شک و گمراهی می برند. و آنها را از اسلام باز می دارند و به سوی پرستش بت ها می کشانند.

مؤمنان، يك ولی و یک سرپرست دارند که الله متعال است ولی کافران سرپرستان متعدّد دارند که طاغوت ها باشند واقعبیت امر اینست که پذیرش يك سرپرست آسان تر است. و هر کس تحت ولایت خداوند قرار نگیرد، خواه ناخواه طاغوت ها بر او ولایت می یابند. واضح است؛ هر ولاییتی غیر از ولایت الهی، ولایت طاغوتی است.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (257)»: یعنی آنان یاران جهنم اند که برای

همیشه در آتش دوزخ خالد و جاویدان آند و چه بد قرارگاهی است جایگاه آن‌ها. شأن نزول آیه مبارکه:

مفسر ابن جریر طبری در شأن نزول آیه مبارکه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی علیه السلام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه آند.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه خداوند متعال در آیه ی قبلی بیان فرمود که او سرور و یاور و دستگیر اهل ایمان و طاغوت هم یاور و آقای کافران است؛ اینک در آیه مبارکه (258) در باره داستان نمرود بابل (کلده ای) و خودخواهی هایش، بحث بعمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (= نمرود پادشاه بابل) که با ابراهیم درباره ی پروردگارش به مجادله و گفتگو پرداخت؟ بدان خاطر که خداوند به او پادشاهی داده بود. (و از کبر و غرور سرمست شده بود.) هنگامی که ابراهیم گفت: «پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند.» (نمرود) گفت: «من (نیز) زنده می کنم و می میرانم.» (کسی را بخواهم قتل می کنم)، ابراهیم گفت: «همانا خداوند، آفتاب را (هر روز) از مشرق می آورد، پس (اگر راستگو هستی) تو آن را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن کسی که کفر ورزیده بود مبهوت شد. و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى»: خبر داری از....؟ آیا ندیدی؟ «حَاجَّ»: جدال و مُحاجه می کرد. «أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»: که چون الله به او پادشاهی داده بود، مغرورگشت و افتخار می کرد. «بُهِتَ»: سرگردان شد، در مانده گشت، زبان بسته و خاموش شد، بی دلیل ماند، مبهوت گشت.

نمرود:

نمرود، پسر کوش، پسر کنعان، پسر سام، پسر نوح، به قولی پادشاه جهان آن عصر بود و البته تاریخ روشن و مسلمی در دست نیست که مؤید این نقلها باشد. و آنچه مسلم است فاصله ی نوح نبی تا ابراهیم، بسی فراتر از سه چهار نسل است. تفسیر این کثیر به نقل از مجاهد می نویسد: فرمانروایان و شاهانی که جهان را در اختیار داشتند (جهاندار بودند)، چهار نفرند: دو مؤمن و دو کافر.

الف: مؤمنان، سلیمان بن داوود و ذوالقرنین. **ب:** کافران: نمرود و بختنصر مجوسی.

تفسیر:

در آیه ی قبلی خواندیم که خداوند ولی مؤمنان است و آنان را از ظلمات خارج و به سوی نور می برد، در این آیه مبارکه و آیات بعد نمونه هایی از ولایت خداوند و بیرون آوردن از ظلمات به نور را مطرح می کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ»: ای محمد! آیا از عملکرد آن پادشاهی «نمرود بن کنعان» صاحب کفر و طغیان تعجب نمی کنی که با ابراهیم درباره ی خدای رحیم و

رحمان مجادله و جر و بحث کرد و ندانست که وجود حق تعالی امری است معلوم و مطابق برهان که فطرت سلیم و نفس های مستقیم به آن شهادت و گواهی می دهد؟

«أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»: و او خدایی است که به این «نمرود» خصومت گر پادشاهی داد ولی او منکر شد و دست به الحاد زد. نمرود بن کنعان، در عراق پادشاهی می کرد و مرکز فرمانروایی اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماما زیر سلطه و فرمان خویش در آورده بود.

مفسران، طول مدت پادشاهی اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم علیه السلام به مقابله و مکابره پرداخت. «تفسیر أنوار القرآن».

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»: یعنی وقتی ابراهیم بر وجود الله واحد استدلال کرد و گفت: پروردگار من همان است که زندگی و مرگ را در اجساد ایجاد می کند، پس فقط او پروردگار جهانیان است و بس.

توجه بفرماید به فضیلت حضرت ابراهیم خلیل الله که باچه زیبایی، مفتخرانه و با مباحثات در برابر این ظالم و ستمگر گفت: «رَبِّي»؛ «پروردگار من» بخودش نسبت داد، به گونه ای که افتخار می کند که الله سبحانه و تعالی پروردگار اوست. اما در مقابل نمرود این انسان کودن و سرکش گفت: « قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ » من نیز می میرانم و زنده می کنم. باید گفت که: زنده کردن و میراندن به دست الله عزوجل است، پس بر الله عزوجل اعتماد کن و ترس را به خود راه مده و اسباب خیالی را از خود مقدر نکن. روایت شده است که دو نفر را خواست و حکم قتل هر دو را داد، اما یکی را بگشت و دیگری را آزاد کرد و گفت: این یکی را گنستم و دیگری را آزاد کردم. و گفت این مرگ است و این زندگی!

زمانیکه و چون ابراهیم خلیل بر غباوت و نادانی این پادشاه پی بُرد، به دلیلی دیگر روی آورد که مفیدتر و جالب تر بود و خصم را شدیدتر ملزم می کرد: «قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَنْتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»: یعنی اگر ادعای خدایی می کنی و مانند خدا زندگی و مرگ را خلق می کنی، پس آفتاب را بگیر که به فرمان خدا هر روز از مشرق طلوع می کند، تو به قدرت و توان خودت آن ولو برای یکروز آن را از مغرب بیرون کن تا سخن تو را تصدیق کنیم!

«فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»: به این ترتیب این کودن بدکار و کافر بدبخت مات و مبهوت شد؛ زبانش بند آمد و گونگه شد و نتوانست جوابی بدهد. زیرا ابراهیم خلیل الله با دلیل و برهان او را سرکوب کرد.

واقعیت اینست: حق، اگر منطقی و مستدل ارائه شود، بر باطل پیروز و حاکم است. در ضمن در مباحثه ها از استدلال های فطری، عقلی و عمومی استفاده کنید، تا مخالف لجوج نیز مقهور و مبهوت شود.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (258)»: و اینگونه است شأن هر ظالم ستمگار که حق تعالی او را به راه راست و دادن جواب درست هدایت نمی کند.

خداوند متعال ابراهیم خلیل را موفق نمود تا به وسیله ی دلایل، شبهه ها و دودلی ها را

در هم کوبد و باطل گرداند و آن پادشاه، نمرود بابلی - که در برابر حق کور بود - پی در پی دلیلش فرو می ریخت و نابود می گشت و در بیابان تاریک شک و تردید بیشتر فرو می رفت.

قابل تذکر است که: این، اولین سقوط و فروریختن دلیل نمرود بود؛ زیرا منظور ابراهیم علیه السلام، حیاتی نو، پس از فنا و نیستی این هستی برای روز رستاخیز بود، نه آنگونه که نمرود، مزورانه به دو نفر محکوم به مرگ اشاره کرد که می تواند: یکی را اعدام کند و دیگری را زنده بگذارد. طبعاً جواب حيله گرانه ي نمرود، این بود که: او سبب زنده نگه داشتن و معدوم کردن است. چون ابراهیم از مغالطه و تجاهل نمایی آن ستمگر، آگاه شد، راه دیگری رفت و به دلیل دیگری پرداخت که راه مغالطه و مجادله را بر او ببندد و گفت: **فإن الله يأتي بالشمس... خداوند، آفتاب را از مشرق بر می آورد...**

مفسر سدی فرموده است: این مناظره ی ابراهیم و نمرود، پس از بیرون آمدن ابراهیم از آتش بود و جز آن روزبا نمرود به مناظره نه نشسته بود. راستی را، این مناظره ی بی نظیر ابراهیم، پیروزی پس از پیروزی به شمار می رفت.

ابن کثیر به نقل از زید بن اسلم می فرماید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غله ای نداد - چنانکه به مردم می داد - و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده اش بر می گشت، در مسیر راه، بار خویش را از توده خاکی که نزدیک خانه اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم علیه السلام که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده اید؟ ساره گفت: از غله ای که همینک آوردی! پس ابراهیم علیه السلام دانست که این، روزی از جانب الله متعال بوده است». (بنقل از تفسیر: أنوار القرآن).

باید گفت که: **أحياناً نعمتها سبب طغيان می گردند؛** طوریکه این مرد وقتی الله متعال ملک و پادشاهی را به وی داد، طغیان کرد و منکر آفریدگار شد. از این رو **أحيانا** امراض نعمتی از جانب الله متعال بر بنده می باشد؛ و **هكذا فقر و مصیبت ها بر بنده نعمت می باشند،** زیرا انسان وقتی دائماً در نعمت و رفاه و آسایش زندگی داشته باشد شاید ستمکار شده الله متعال را فراموش کند.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (259) درباره قصه ی صد سال مرگ و حیات مجدد دنیوی مرد صالح خدا، بحث بعمل آمده است.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ

وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ
قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾

(و) یا در داستان آن شخص باندیش که از کنار قریه گذر کرد در حالیکه سقف‌های آن افتیده بود، گفت: الله اهل این قریه را بعد از مردن (و پوسیده شدن) چطور زنده خواهد کرد؟ پس الله او را صد سال میراند، باز او را زنده کرد، و گفت: (در این حالت) چقدر گذرانیدی؟ گفت: یک روز یا بخشی از روز. الله گفت: بلکه صد سال در این حال بودی، پس نظر کن به خوراک و نوشیدنی خود که تا حال (طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است، و نظر کن به خر خود (که چگونه زنده می‌کنیم آن را)؟ (و خواستیم) که تو را نشانه قدرت خود برای مردم بگردانیم و نظر کن به استخوان‌های (خر خود) که چطور آن را پیوند می‌دهیم باز آن را با گوشت می‌پوشانیم؟ پس وقتی (قدرت الله) به آن شخص روشن شد گفت: می‌دانم که الله بر هر چیزی تواناست. (٢٥٩).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ»: یا چون کسی که از کنار شهری یا دهکده ای ویرانه عبور کرد، گویند: آن کس، عزیز و آن ویرانه، بیت المقدس بود. عزیز بر حمار (الاع - خر) سوار بود و یک سبد انجیر و ظرفی سرکه همراه داشت. یا، آیا از حال آن که از کنار شهری گذر کرد خبرداری؟ «خَاوِيَةٌ»: فروریخته، از سکنه خالی شده. «عُرُوشَهَا»: بامها و سقفهای آن، جمع عرش، بختنصر، آن را ویران کرده بود. «أُنَى»: چگونه؟ «بعد موتها»: پس از مرگ و فروریختن این همه خاک و سنگ روی ساکنان آن شهر، «أَمَاتَهُ»: او را میراند. «لَبِثَتْ»: درنگ کرده ای، مانده ای، «لَمْ يَتَسَنَّهْ»: تغییر نکرده، فاسد نشده است از ریشه ی «سنو» و «هائ» آن، های سخته نام دارد مانند: سلطانیه و... نُشِزُهَا: اعضای جدا شده را به هم می‌پیوندیم و همچون اول، کنار هم می‌چینیم. «نَكْسُوها لَحْمًا»: روی آن گوشت می‌پوشانیم.

«أَعْلَمُ»: می‌دانم، این دانستن از روی مشاهده - (عین الیقین) و (علم الیقین) - بود.

توضیح مختصری در باره سه یقین:

شخصی به تو خبر می‌دهد که: من غسل دارم. در راستی گفتارش شک نمی‌کنی (علم الیقین)؛ سپس غسل را به تو نشان می‌دهد و یقینت افزون می‌گردد؛ (عین الیقین) آنگاه از غسل می‌نوش جان می‌کنی؛ (حق الیقین).

پس با این توضیح، علم فعلی ما به وجود بهشت و دوزخ علم الیقین نام دارد و هر زمان بهشت به پرهیزگاران نزدیک گردد و همه ی مردم آن را مشاهده کنند و دوزخ نیز خود را به گمراهان نشان دهد و همه کسی آن را مشاهده کنند به آن مشاهده، عین الیقین گفته میشود. و وقتی جنتیان به بهشت بروند و دوزخیان در دوزخ افکنده شوند، حق الیقین است. پس، «یقین»؛ یعنی اعتقاد جازم و قطعی، علم الیقین، آن چه از حق روشن گردد؛ مانند: دین خدا و احکام و قوانین آن. عین الیقین؛ این که حق را دریابی و حق الیقین؛ آن است که طعمش را بچشی و... (سورة تکاثر آیات 5 تا 7)، (ملاحظه شود دایرة المعارف أخلاق قرآنی، جلد 3، صفحه 182 و 183).

تفسیر:

آیهی قبل گفتگوی حضرت ابراهیم با نمرود را به بیان گرفت که؛ پیرامون توحید گفتگو می‌کردند و هدایت از طریق استدلال بود و ابراهیم با استدلال پیروز شد. نمونه‌ی دوم

خروج از ظلمات به نور، در این آیه است که پیرامون آخرت گفتگو می‌شود و هدایت از طریق نمایش و به صورت محسوس و عملی صورت می‌گیرد. در تفاسیر تعداد از مفسران هکذا برخی روایات آمده است که نام این شخص که در آیات به بیان گرفته میشود همانا «عزیر» میباشد. والله اعلم. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»: آیا ندانستی ای محمد داستان کسی را که بر قریه‌ای گذشت؟ طوری که در فوق هم یادآور شدیم، این کس عزیر علیه السلام از انبیای بنی اسرائیل بود و گفته شده شخصی بود بنام ارمیا بن حلقیا که بر قریه‌ای از سرزمین بیت المقدس که به دست بخت النصر ویران شده بود، گذشت. که چت‌ها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنانش فرو ریخته بود. و گفته شده که مراد از این قریه، همان قریه‌ای است که در آیه 243 سورة البقره ذکر یافته است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» (البقرة: 243). «آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟». عروش: سقف‌هاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، در حالیکه خانه‌ها آباد و پابرجا بودند.

ولی مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: این بحث که آن شخص چه کسی بود و آن دهکده و قریه کدام دهکده بود، یک بحث غیر لازم و بی فایده است. هدف اصلی ای که این داستان برای بیان آن در این جا ذکر شده، این است که کسی که الله متعال را حامی و یاور خود قرار داده بود، خدا او را چگونه به سوی نور آورد. ما نه برای تعیین شخص اُزاری در اختیار داریم و نه برای تعیین مکان و نه فایده ای در آن است. البته از ادامه ی واقعه چنین بر می آید که کسی که در این جا از او یاد شده بایستی یک پیامبر بوده باشد.

« قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا »: وی در کمال حیرت ایستاد و با خود گفت: چگونه خداوند متعال این شهر را بعد از ویرانی زنده و آباد می‌کند؟ این را به عنوان نشان دادن عظمت و شگفتی قدرت خدا بر زبان آورد و از وضع آن و خرابیش در تعجب بود. این سؤال به این معنا نیست که آن شخص منکر زندگی پس از مرگ بود، یا در آن شک داشت، بلکه او خواهان مشاهده ی عینی حقیقت بود، آن گونه که خدا به پیامبران این حقیقت را می‌نمایاند. (تفهیم القرآن).

«فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةٌ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»: یعنی خدا همان پرسشگر کشت و مردنش هم یک صد سال استمرار داشت، آنگاه به منظور نشان دادن کمال قدرت خود، خداوند متعال او را زنده کرد. ملاحظه می‌داریم که صد سال مردن، برای يك نکته فهمیدن بجاست. «قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»: یعنی پروردگارش به وسیله ی فرشته به او گفت: چه مدتی در این حالت ماندی؟ گفت: یک روز سپس اطراف را نگاه کرد، دید که آفتاب در آسمان است و هنوز غروب نکرده است، لذا گفت: یا قسمتی از یک روز؛ یعنی از یک روز کمتر، آنگاه خدا او را مخاطب قرار داد و گفت: « قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ »: یعنی یک صد سال کامل ماندی.

«فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»: اگر شکی داری خوراک و نوشیدنی خود را نگاه کن که بر اثر مرور زمان تغییر پیدا نکرده است که با خود انگور و انجیر و شیر داشت. دید آنها به حال خود باقی مانده و فاسد نشده‌اند. در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که:

با إرادة الهی استخوان محکم، متلاشی می‌شود، ولی غذایی که زود فاسد می‌شود، صد سال سالم باقی می‌ماند. سبحان الله.

«وَإِنظُرْ إِلَى حِمَارِكَ»: یعنی خر آت (الأغت) را بنگر که چگونه استخوانهایش فرسوده و متلاشی گشته و به صورت اسکلتی پوسیده در آمده است.

«وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»: یعنی چنان کردیم تا تو قدرت الله را دریابی و تو را معجزه ی روشن و معلوم قرار دهیم که بر کمال قدرت ما دلالت دارد. باید گفت که: نمایش قدرت پروردگار برای ارشاد و هدایت مردم است، نه برای سرگرمی و یا حتی قدرت‌نمایی.

«وَإِنظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»: یعنی به دقت در استخوان های الاغت (خر آت) را بنگر که چگونه آنها را با هم جمع کرده و در کنار هم و بر یکدیگر قرار می دهیم، در حالی که تو نگاه می کنی که پوشش گوشت بر آنها می پوشانیم، و قدرت خود را نشان می دهیم؟

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (259)»: یعنی وقتی دلایل درخشان را دید گفت: یقین حاصل کردم و دریافتم که خدا بر انجام دادن هر چیزی تواناست. یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستیم. به قرائتی دیگر (اعلم...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند متعال به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد. «تفسیر انوار القرآن».

باید گفت: این داستان نشانه‌ای از امور خارق العاده الهی و سنن کونی اوتعالی در هستی است.

مفسران می نویسند: نشانه قرار دادن عزیز، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی‌که فرزندان و نواسه گان خود را همگی پیر و گهنسال یافت.

و به این استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را در مقابل دیدگان به حرکت درمی‌آوریم و آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم و استخوان‌ها را با گوشت می‌پوشانیم. این‌کثیر (رح) نقل می‌کند: آن شهر ویرانه بعد از هفتاد سال از مرگ عزیز آباد و مسکونی شده بود.

اولین چیزی که الله تعالی در عزیز آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوان هایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد، پس چون این حال برای او آشکار شد، چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت گفت: به یقین می‌دانم که الله تعالی بر هر چیزی قادر و تواناست؛ اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، علمی که بوسیله آن آرامش و اطمینان قلبی به من روی آورد.

این آیه دلیل روشن بر معاد یا دوباره زنده شدن انسان‌هاست، حیات پس از مرگ یکی از اصول مسلم در دین اسلام است، که از همان ابتدای طرح این مسئله از جانب پیامبران، مشرکان و کفار شبهات و تشکیک و سؤالاتی نسبت به آن را مطرح کردند و قرآن کریم آنها را با دلایلی روشن پاسخ داده است.

مقتضای حکمت الهی این است که خلقت جهان، عبث و بیهوده نباشد. جهان آخرت به عنوان مقصد نهایی این جهان مانع از عبث و بیهوده بودن خلقت می‌شود. یکی از آثار ایمان و اعتقاد به زنده شدن پس از مرگ و عالم آخرت این است که ما را از بیهوده پنداری نجات می‌بخشد و به ما و آندیشه و هستی ما معنی می‌دهد. اگر معاد نباشد خلقت بیهوده و عبث خواهد بود.

خواننده گرامی!

در آیه مبارکه (260) نشانه های خداوند متعال و زنده شدن بعد از مرگ، و علاقه مندی ابراهیم علیه السلام در این باره، را بحث قرار میدهد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾

و (یاد کنید) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ (الله) فرمود: آیا (به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان) ایمان نیاورده ای؟! گفت: چرا، ولی (مشاهده این حقیقت را خواستم) تا قلبم آرامش یابد. (الله) فرمود: پس چهار پرنده بگیر و آنها را (برای دقت در آفرینش هر یک) به خود نزدیک کن، و (بعد از کشتن، قطعه قطعه کردن و مخلوط کردنشان به هم) بر هر کوهی (در این منطقه) بخشی از آنها را قرار ده، سپس آنها را بخوان، پس می‌بینی که دویده به نزد تو می‌آیند، و بدان که یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۶۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کیفیت»: چگونه؟ «الموتی»: جمع میت، مردگان، جمهور دانایان گویند: ابراهیم علیه السلام هرگز درباره ی قدرت خدا و این که مردگان را بر می‌انگیزد، شک نمی‌کرد؛ بلکه می‌خواست، چگونگی زنده شدن را مشاهده نماید؛ زیرا پی بردن به مجهولات و مشاهده ی دیدنیها، نشان علاقه مندی و پویایی انسان است. «بلی»: «بلی»! باور دارم، «لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِي» (طمئن) تا دلم آرام گیرد. «فَصُرْهُنَّ» (صار یصور صوراً): آنها را ریزریزکن، خرد کن، گوشت و پوست و پر و استخوانشان را به هم بیامیز، به خود نزدیک گردان، به سوی خود گردان، آموخته اش کن... «ادْعُهُنَّ» (دع): آنها را صدا زن، فراخوان، بخوان، «سَعْيًا»: شتابان، به سرعت.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ»: و این هم قصه ی سوم و در آن دلیل حسی بر اعاده ی بعد از فنا نهفته است، و معنی آن چنین است: و ای محمد صلی الله علیه وسلم! یاد آور سوال ابراهیم خلیل الله را آنگاه که از پروردگار خود خواست تا نحوه زنده کردن مردگان را به او نشان دهد.

جمهور علماء بر آنند که این سؤال ابراهیم علیه السلام از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم علیه السلام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شک و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم علیه السلام چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله اینکه چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم الیقین به عین الیقین ارتقا

یابد». بنابراین، ابراهیم علیه السلام با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود.

در تفسیر صفوة التفسیر آمده است: این که خلیل از پروردگار پرسید: «كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَى» این پرسش بر مبنای شک در قدرت خدا نبود، بلکه در مورد چگونگی احیاء بود، و آوردن «کیف»: دلیل آن است، که درباره ی سؤال از حال به کار می رود و فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مؤید این معنی است که فرموده است: «ما از ابراهیم به شک شایسته تریم»؛ یعنی ما که شک نداریم در صورتی که عدم شک ابراهیم به طریق اولی یقین است.

از این رو پروردگار او را مخاطب قرار داده و گفت: «قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»: ای ابراهیم علیه السلام آیا باور نداری یعنی آیا قدرت مرا تصدیق نمی کنی؟ که من توان زنده کردن مردگان را دارم یا در این خصوص شک داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت من کاملاً باور دارم که تو توانائی چنین کاری را داری ولی می‌خواهم کیفیت آن را مشاهده کنم زیرا شنیدن مانند دیدن نیست و تا یقین من زیادتر شود.

« قَالَ فَخَذُ مِنْ أَرْبَعَةٍ مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرَّهُنَّ إِلَيْكَ »: حق تعالی او را امر کرد که چهار نوع پرنده را بردار و آنها را به خود نزدیک نما و سپس آنها را قطعه قطعه کن و قطعه ها را با هم مخلوط نما تا به صورت توده ی واحد در آید، «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا»: و سپس قطعه های جزیی از این گوشت‌های مخلوط را بر سر کوه ها بگذار، «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا بُنَيَّ سَعِيًّا»: آنگاه هر کدام از این پرندگان را با نامش بخوان، خواهی دید بعد از اینکه پروردگار آنها را زنده نموده به سوی تو به سرعت می‌آیند. مجاهد گفته است: پرندگان عبارت بودند از: طاوس، کلاغ، کبوتر و خروس، آنها را سر برید و هرچه که خواست با آنها کرد. آنگاه آنها را خواند و به سرعت نزدش آمدند. «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (260)»: یعنی بدان که خدا از انجام دادن خواست خود ناتوان نیست و در تدبیر و کار خود آگاه است.

مفسران گفته اند: آنها را سر برید و سپس آنها را قطعه قطعه کرد، آنگاه آنها را با هم مخلوط نمود تا جایی که پر و خون و گوشت آنها با هم مخلوط گشت، سپس آنها را نزد خود نگه داشت، و اجزاء آنها را بر قله ی کوه ها قرار داد. سپس مطابق فرمان خدا آنها را فراخواند، آنگاه دید پر به سوی پر و خون به طرف خون و گوشت به طرف گوشت به پرواز درآمد. تا پرنده به صورت اول درآمد و آنگاه قدم زنان نزد او آمدند تا آنچه را که خواسته بود بهتر و دقیق تر مشاهده کند. ابن کثیر چنین آورده است. مفسران می نویسند که: ابراهیم علیه السلام چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: که عبارت بودند: (طاوس، خروس، زاغ، کبوتر).

هکذا مفسران نوشته‌اند که ابراهیم (ع) سرهای مرغان را نزد خویشان نگاه داشت، و بقیه اجزاء را کوفت و درهم آمیخت، و به چار کوه گذاشت؛ آنگاه صدا کرد: ای مرغان، به فرمان پروردگار، بسوی سرهای خویشان بشتابید! اجزای مخلوط منفصل شدند، و دویده به سرهای خویشان پیوستند. (تفسیر کابلی)

ابن عباس (رض) می‌گوید: «ابراهیم پرندگان ریز ریز شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آنگاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای

آنها به هم می پیوندند و پرهیزهایشان یکی یکی به هم می آید و همه زنده شدند». واقعاً هم این، یکی از رازهای سر بسته ای است که فهمش فراتر از دایره ی درک بشری و برتر از حد و مرز عقل انسانی است؛ زیرا این راز از آن پروردگار با عظمت است و جز او کسی را یارای درک آن نبود. (سورة يس/82)، (سورة فصلت/11).

قابل یادآوری است که: بر انسان گناهی نیست که چیزی را درخواست کند که به وسیله آن یقینش بیشتر گردد. طوریکه ابراهیم علیه السلام فرمود: «أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟»؛ «پروردگار! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» چون اگر به چشم خود دید یقینش اضافه می گردد.

3- اینکه عین الیقین قویتر از خبر الیقین است؛ زیرا ابراهیم ÷ خبر الیقین را که الله متعال قادر است داشت، لیکن عین الیقین را مطالبه کرد؛ فلذا در حدیثی آمده است: «لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ» «شنیدن کی بود مانند دیدن».

خواننده محترم!

در آیه مبارکه در می یابیم که: اثبات اینکه ایمان در قلب افزایش می یابد؛ طوریکه ابراهیم ÷ فرمود: تا قلبم آرام بگیرد؛ و این آیه رد بر کسانی است که می گویند: ایمان زیاد و کم نمی شود؛ و بدون شک که این یک قول ضعیف است. زیرا آیات صریح قرآن، زیاد شدن ایمان در قلب را تأیید می کند، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿لِيَزِدَنَّاهُ إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ (الفتح: 4) «تا ایمانی بر ایمان شان بیفزایند». و می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَأَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۚ ۱۲۴» (التوبة: 124) «پس اما کسانی که ایمان آورده اند، پس (آن سوره) به ایمان شان افزود، و آنها شادمانی می کنند».

پس ایمان نظر به کمیت و کیفیت نیز زیاد و کم می شود: مثال زیاد شدن کمیت ایمان اینست که اگر شخصی ده بار تسبیح بگوید ایمانش زیادتر از کسی است که پنج بار تسبیح می گوید. و مثال زیاد شدن در کیفیت: اینکه اگر مردی دو رکعت نماز را با اطمینان و خشوع ادا کند ایمانش زیادتر از کسی است که شتاب زده نماز را أداء می کند. همچنین ایمان نظر به اقرار قلبی افزایش می یابد، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۗ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۚ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۙ ۱۱﴾ (الحج: 11). «و از (میان) مردم کسی است که الله را بر کناره (با تردید) می پرستد (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) پس اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می گیرد، و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد، روی می گرداند (و به کفر باز می گردد)، در دنیا و آخرت زیان کرده است، این همان زیان آشکار است».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (261 الی 266) در باره مکافات انفاق در راه الله و آداب آن و انفاق در راه غیرالله، به بیان گرفته میشود:

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾

مَثَلُ آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد؛ و خدا برای هر که خواهد چند برابر می کند و الله دارای فضل گشاده (و) دانا است. (۲۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلٌ»: نمودار، نمونه «سَنَابِلٌ»: جمع سُنْبُلَه، خوشه ها. «يُضَاعِفُ»: چند برابر زیاد می کند. «وَاسِعٌ»: دارای نعمت و رحمت فراوان و همگانی.

شأن نزول آیه:

این آیه مبارکه در باره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف (رضی الله تعالی عنهما) نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و پیراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آبخیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه الله متعال انفاق نمود. ابوسعید خدری (رض) می فرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق عثمان (رض) چنین دعا می کردند: «پروردگارا! من از عثمان بن عفان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

تفسیر:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ»: این کثیر فرموده است: خدا این مثل را برای نشان دادن پاداش چند برابر افرادی آورده است که در راه و کسب رضایت خدا مال خود را صرف می کنند، و پاداش نیک را برای آنان از ده تا هفت صد برابر افزایش می یابد؛ یعنی عمل آنان مانند کاشتن دانه ای است که از آن هفت خوشه برآید.

قابل تذکر است که: ستایش قرآن از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد. زیرا در آیه مبارکه کلمه «يُنْفِقُونَ» فعل مضارع دلالت بر استمرار را دارد. «فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ»: مثل و حالت کسانی که اموال خویش را در راه الله متعال صدقه می دهند مانند دانه گندمی است که در زمینی شوره زار کاشته شود و از آن دانه گندم هفت خوشه برآید و در هر خوشه یکصد دانه گندم باشد که به این ترتیب هفتصد دانه گندم از آن حاصل می شود، این مثال و نمونه کسی است که صدقه می دهد؛ زیرا حق تعالی حسنات او را تا هفتصد برابر و بیش از آن مضاعف می سازد. از این رو خدای متعال فرموده است: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»: یعنی مکافات را برای هر کس که بخواهد چند برابر می کند، بر مبنای حال انفاق کننده و میزان اخلاص و تلاشش برای جلب رضای الله متعال.

«وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (261)»: و او به کسی که مستحق عطا و پاداش است و همچنان به تمام چیزی که یک انسان پنهان می دارد آگاه و داناست. این آیه مبارکه اقتضاء می کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می باشد.

امام احمد از عیاض بن غطیف روایت کرده است که گفت: نزد ابو عبیده آمدم تا او رابه سبب ناراحتی ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابو عبیده (رض) شب را چگونه گذراند؟ گفت: به خدا که شب را بر خوردار از پاداش الهی گذراند. ابو عبیده (رض) به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به طرف دیوار بود، به سوی عیادت کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی پرسید که به

زنم چه گفتیم که او از سختم چنین برداشتی کرده است؟ در حدیث شریف از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدیم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه الله انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزار دهنده‌ای را دور سازد، هر کار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آنگاه که او (با ارتکاب حرام) آن را نه شکند و پاره نکند و هر کس که الله او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای (کفرهای برای گناهان) است». یعنی: زن ابو عبیده (رض) که این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾

کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می‌کنند، باز بعد از (انفاق کردن) منت نمی‌گذارند و نه اذیت می‌رسانند پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌گردند. (۲۶۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُتْبِعُونَ»: به دنبال نمی‌آورند. در پی آن نمی‌آورند. «مَنًّا»: منت. «أَدَىٰ»: اذیت و آزار.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ»: آن کسانی که مالهای خود را در راه خدا در جهاد و سایر خیرات بخاطر رضای پروردگار نفقه می‌کنند. سپس به دنبال آن بر مساکین منت نمی‌گذارند که بگویند نسبت به تو نیکی کردم و به فریادت رسیدم. و او را اذیت نمی‌کنند، نیکی را نزد دیگران بازگو نمی‌کنند تا رنجیده خاطر نشود. «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: پاداش طاعت انجام شده را نزد خدا دارند. «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (262)»: از ثواب کامل و فراوان برخوردار می‌گردند؛ از کاسته شدن ثواب آندیشانک نمی‌شوند؛ و چون ثواب آنها کم نمی‌شود، آندوهگین نمی‌باشند.

بنابا باید گفت که: شروع نیکو کافی نیست، بلکه اتمام نیکو هم شرط است. و در ضمن نباید فرمواش کنید که دین مقدس اسلام حافظ شخصیت محرومان و فقراست و کوییدن شخصیت فقرا از طریق منت را سبب باطل شدن عمل می‌داند. واضح است که: عمل انسان، در یکدیگر تأثیر دارند، یعنی يك عمل می‌تواند عمل دیگر را خنثی کند. انفاق برای درمان فقر است، ولی منت‌گذاری آنرا مایه‌ی درد فقرا می‌گرداند.

در نکوهش منت گذاشتن و آزار رساندن پس از انفاق، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ الْمُسْبِلُ، وَالْمَنَّانُ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتُهُ بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ» (صحیح مسلم (171)). «سه کس‌اند که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، و آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: کسی که (در راه رفتن)، لباسش را (از روی کبر و خودپسندی) بر زمین می‌کشد و منت‌گذارنده (در برابر آنچه که بخشیده است)، و کسی که متاع خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

واضح است که: هدف اسلام از انفاق، تنها سیر کردن شکم فقرا نیست، بلکه این کار زیبا باید بدست اشخاص خوبی و توسط انسانهای مُهذب، با شیوه و طریقه نیکو و همراه با اهداف خوبی صوت بپذیرد.

گاهی انسان گامی برای خدا بر می‌دارد و کاری را به نیکی شروع می‌کند، ولی به خاطر عوارضی از قبیل غرور یا منت یا توقع و یا امثال آن ارزش کار را از بین می‌برد. با منت، اثر انفاق از بین می‌رود، چون هدف از انفاق تطهیر روح از بخل است، ولی نتیجه‌ی منت، آلوده شدن روح می‌باشد. منت‌گذار، یا در صدد بزرگ کردن خود و تحقیر دیگران است و یا می‌خواهد نظر مردم را به خود جلب کند که در هر صورت از اخلاص بدور است. مگر خداوند به خاطر همه‌ی نعمت‌هایی که به ما داده بر ما منت گذاشته تا ما با بخشیدن جزئی از آن بر خلق او منت بگذاریم.

باید بعرض رسانید کسانی که: بدون منت و آزار و فقط برای رضای پروردگار انفاق می‌کند، از آرامشی الهی برخوردار است.

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾

گفتاری پسندیده (به محتاجان) و گذشت از اشتباهات آنها) از صدقه که در پی آن آزار باشد بهتر است، و الله (از مخلوق خود) مستغنی (و) بردبار است که به زودی مؤاخذه نمی‌کند. (۲۶۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوْلٌ»: گفتار. «معروف»: شایسته، نیک. «يَتْبَعُهَا»: در پی آن بیاید.

تفسیر:

متوجه باید بود که: آبرو عزت و شخصیت فقیر، با ارزش‌تر از حفظ شکم فقیر است. طوری که می‌فرماید: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ»: قول معروف به (سخن پسندیده) گفته می‌شود. فضیلت سخن نیک و پسندیده، و به هر سخنی که شریعت و عرف آن را معرفی کرده است، بناً جواب رد دادن به گدایان به با سخنی نرم و ملایمت و از، اصرار و بدخویی ایشان درگذشتن، و برنیارودن حاجتش، نزد خدا بهتر از آن است که به او صدقه بدهی و به دنبال آن او را آزار بدهی و گدایی او را به عیب و ننگ بازگویی و به خاطر آن، او را سرزنش کنی. بناً انفاق باید همراه با اخلاق باشد. مراد از مغفرت در اینجا، پرده پوشی از حالت بد نیازمند و گذشت از وی است چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

«وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (263)»: و حق‌تعالی غنی است و به مال مردم نیازمند نیست؛ هر که در راه او صدقه و خیرات می‌دهد، به نفع خویشتن می‌دهد؛ الله متعال حلیم است؛ اگر نفقه دهنده سائلان را می‌آزارد، به نزول عذاب شتاب نمی‌ورزد.

همچنان این آیه مبارکه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، با دادن این پیام به آنان که اگر از نزد اغنیاء دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش الله تعالی امیدوار باشند.

در این آیه مبارکه اشاره به دو مطلب مهمی بعمل آمد: یکی آنکه خداوند متعال به صدقه ی شما نیازی ندارد. دیگری آن که از آن جایی که خدا خودش بردبار است، از این رو کسانی را دوست دارد که پست و کم ظرفیت نباشند، بلکه با حوصله و بردبار باشند.

خدایی که امکانات و وسایل زندگی را بی حساب به شما می بخشد و با وجود کوتاهی های شما، شما را می بخشاید، چگونه ممکن است کسانی را بپسندد که اگر به نیازمندی تکه نانی بدهند، مکرر بر او منت می گذارند و عزت نفسش را پایمال می کنند. بنابر همین در حدیث آمده است که خدا آن شخصی را از شرف همکلامی و نظر عنایت خود محروم می کند که بر بذل و بخشش خود منت بگذارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدْيِ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خودنمایی در برابر مردم انفاق می کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده اند (آنچه را انفاق کرده اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی کند. (۲۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَقَاتٍ»: جمع صدقه، بذل و بخششها، خوبیها، خیرات. «رِئَاءَ»: سالوس، ریا، ظاهرسازی، خودنمایی. «صَفْوَانٍ»: سنگ صاف، صیقلی، لغزنده. «وَابِلٌ»: باران تند، رگبار، باران دانه درشت. «صَلْدًا»: سنگ پاک از گرد و غبار، سخت.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدْيِ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! با منت نهادن و اذیت کردن پاداش صدقه خویش باطل و تباه مکنید. و منت نهادن آن است که: بگویند که من با فلان نیکی کردم، و او را به پای آوردم، و شکستگی وی را جبران کردم. بناً باید گفت که: منت گذاری و آزار فقیر، پاداش انفاق و صدقات را از بین می برد.

«كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ»: شما ای مؤمنان! صدقات خویش را با منت و ایذا باطل می کنید مانند آن کسی است (منافقی) که ایمان بخدا و روز رستاخیز ندارد صدقات خود از روی ریا مردم باطل می گرداند، ریا آنست که به مردم می نماید که وی مؤمن است. پس رب العالمین. این منافق را و آن منت کننده را مثل آورد و گفت: «وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: و حضور در محضر خداوند متعال را تصدیق نمی کند، تا امید پاداش یا بیم کیفر را داشته باشد و از عذابش بترسد.

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ»: پس مثل این انفاق کننده ریا کار مانند سنگ خارا سخت و لغزنده ای است که بر روی آن گرد و غبار نشسته باشد و باران تندی بر آن بیارد و همه خاکها را فرو شوید و آن را به صورت سنگی صاف و خالی از گرد و غبار بر جای گذارد. پس هم چنان است این فرد خود نمای ریاکار، که صدقات ریایی او نفعی از ثواب به او نمی رساند.

«فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا»: ناگاه باران تندی بر آن فرو ریزد و خاک را با خود بشوید

و سنگ صاف بدون یک ذره گرد و خاک باقی بماند. و همچنين چنين منافقى گمان مى برد كه داراى اعمالى صالح است، اما وقتى كه روز رستاخيز فرا مى رسد اعمال صالحش تباه شده و به هدر مى رود. از اين رو خداوند مى گويد: «لَا يَفْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا»: اين نفقه دهندگان ريكار بر ثواب آنچه از روى رياء صدقه دادند قادر نباشند.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (264)»: خداوند قوم كافران را به سوى خير و صلاحشان هدايت نمى كند. يعنى آنها را به راه خير و رشاد هدايت نمى كند. بلى! آن كسانى كه به روز معاد باور ندارند، از مكافات اخروى دل كنده آند و اموال خود را به رياء مى فروشند، تا به رادمرد و سخاوتمند مشهور شوند؛ آنان چون سنگى آند كه خاک رويش را پوشيده و ناگاه تندبارانى، آن را مى شويد و اثرى از روييدن سبزه بر آن باقى نمى گذارد. آنان هم سرانجام با دست تهى به سوى دوزخ برده مى شوند. در اين آيه مباركه مثل مراد از باران صدقه است. مراد از صخره خرابى انگيزه اى است كه صدقه با آن انجام گرفته است. مراد از لايه ي نازك خاك شكل ظاهرى نيكي است كه فساد نيت زير آن مخفى مانده است. پس از اين توضيح مثال را به خوبى مى توان فهميد. تقاضاى فطرى بارندگى اين است كه باعث رويش شده مزرعه از آن رشد يابد. اما هنگامى كه زمينى كه رويش پذير است تنها به صورت لايه ي نازك در بالا باشد و زير آن صخره اى خالص از سنگ قرار گرفته باشد، باران به جاى مفيد بودن برعكس مضر خواهد بود. هم چنين صدقه گرچه توانايى پروراندن خوبى ها را دارد، اما براى مفيد واقع شدن آن حسن نيت واقعى لازم است. نيت و انگيزه اگر درست نباشد صدقه دادن چيزى به جز تلف كردن مال نخواهد بود.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

و مثل كسانى كه اموال خود را براى طلب خشنودى خدا، و بخاطر يقين و باورى كه در دلهايشان (به پاداش خدا) دارند، انفاق مى كنند؛ همچون مثل باغى است كه بر پشته اى قرار دارد، و باران تندى به آن برسد. پس ميوه هاى خود را دو چندان دهد. و اگر باران تند به آن نرسد، باران نرمى (شبنم براى آن كافى است). و خداوند به آنچه مى كنيد؛ بيناست. (٢٦٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابْتِغَاءً»: خواستن، طلب كردن. «مَرْضَاتِ»: خرسندى. «تَثْبِيتًا»: ثبت. «مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: براى پايدارى روانهايشان بر كار نيك. «جَنَّةٍ»: باغ، بوستان. «رَبْوَةٍ»: زمين مرتفع و بلند، پشته، جاى فراز. «أَكُلٌ»: ثمره ي ميوه، محصول. «طَلٌّ»: باران سبك، ريز.

تفسیر:

خداوند متعال در اين آيه مباركه براى مؤمنى كه مالش را به خاطر جلب رضای الله متعال انفاق مى كند، مثلى آورده و مى فرمايد: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: يعنى مثل كسانى كه اموال خویش را به منظور كسب رضای خداوند متعال و به دست آوردن وبراى كسب پاداش و افزونى هدايت و ثبات خویش بر هدايت صدقه مى دهند و يا اينكه نفس هاى آرام و مطمئنشان آنها را بر صدقه وامى دارد؛

« كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ »: مثل و حالت چنین کسانی مانند مثل و حالت بوستانی سبز و پُر درخت است، که در مکانی مرتفع قرار گرفته باشد. و دارای خاک نرم و خوب نیز می‌باشد، چنین محلی بهترین زمین برای زراعت است که آفتاب و هوا به قدر کافی به آن می‌رسد.

باید گفت که اگر هدف انسان رضای پروردگار باشد، از جلوه‌ها و جمال‌ها هم محروم نمی‌شود. مخلصین در جامعه محبوب‌تر از ریاکارانند. واقعاً انفاق خالص، همانند مزرعه‌ی در دامنه کوه و زمین مرتفع است، که همه مردم آنرا می‌بینند و از آن لذت می‌برند.

اگر هدف، تحصیل رضای پروردگار با عظمت و رشد و کمال روحی باشد، کارها برثمر می‌گردد؛ طوریکه می‌فرماید: «أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ»: و هرگاه بر آن باران ببارد محصول آن چند برابر می‌شود و اگر بر آن باران هم نبارد با آن هم مقدار اندکی از شب‌نم با هوای لطیف برای به ثمر نشستن بذر آن کافی است؛ زیرا چنین زمینی محل مناسبی برای کشت و زراعت است و در محل بلندی قرار دارد که هوا و نور به حد کافی به آن می‌رسد.

«فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ»: یعنی اگر باران تند آن را نزند همان باران نرم و نم نمک آن را کافی است، یا حتی شب‌نم برای آن بس است؛ چون خاکش خوب و حاصلخیز است و هوایش لطیف و در هر حالی میوه می‌دهد.

مراد از باران تند، صدقه‌ای است که با کمال انگیزه‌ی خیر و با حسن نیت کامل انجام بگیرد. و مراد از نم نم باران سبک، صدقه‌ای است که انگیزه خیر در آن خیلی زیاد نباشد. (تفهیم القرآن).

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (265)»: یعنی چیزی از اعمال بندگان بر او پوشیده نمی‌ماند. این مثل و حالت مؤمن صادق در صدقه‌اش است که حق تعالی نظر به إخلاص و سخاوتی که دارد صدقه‌اش را چند برابر می‌سازد و آنکه نیت‌ها را تمیز می‌دهد و بر امور نهان آگاه است تنها خداوند متعال است؛ زیرا تنها او بر اعمال بینا و بر تمام احوال آگاه می‌باشد و می‌داند چه کسی در عمل خود إخلاص دارد و چه کسی ریا.

بلی! این چنین است داستان مؤمنی که اگر الله تعالی به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد الله تعالی بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد. بنابراین اسلام به انفاق هر چند اندک هم باشد دستور می‌دهد چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرما می‌باشد». (صحیح بخاری (1417)).

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم از الله تعالی روایت می‌کند که فرمود: «أَنْفَقُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفَقُ عَلَيْكَ» «انفاق کن ای پسر (فرزند) آدم تا من به تو انفاق کنم». (صحیح بخاری (5352)).

حسن بصری (رح) می‌فرماید: در صدر اسلام چون یک مسلمان قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای الله می‌بود،

انرا می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت. برخی دیگر در معنای «تَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ» گفته‌اند: آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی الله تعالی انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای الله تعالی بود، آن را می‌دهند و در غیر این صورت دست نگه می‌دارند. لذا إخفای صدقه و پنهانی دادن آن، انسان را از ریا و رخنه نمودن شیطان باز می‌دارد؛ چنانکه در حدیث ابوهریره (رض) روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله تعالی هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. از جمله: «کسی که با دست راستش طوری صدقه دهد، که دست چپش نداند» (متفق علیه).

برخی فواید حاصله از آیه مبارکه:

- آن انفاق به انسان نفع و فایده می‌رساند که شخص مالک آن باشد؛ ولی اگر مال کسی دیگری را انفاق کند از او پذیرفته نمی‌شود.

- در ضمن باید یادآور شد که: انفاق مال در صورتی به انسان فایده می‌رساند که وفق شریعت باشد. طوری که الله متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا اَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۖ۷۲» (الفرقان: 67)؛ «و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سختگیری (بَخَالَتْ) نمی‌کنند، و بین این دو (روش) اعتدال دارند».

أَيُّوْدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾

آیا یکی از شما دوست دارد که او را باغی از درختان خرما و انگور باشد که از زیر (درختان) آن جوی‌ها روان باشد و برای وی در آن باغ از هر قسم میوه و محصولی باشد، در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ناتوان (و خردسال) است، پس ناگهان باد گرمی که در آن آتش است به آن (باغ) برسد و بسوزد، این چنین الله آیات خود را برای تان بیان می‌کند تا باشد که فکر کنید (زیرا آتش ریا باغ نیکی‌ها را می‌سوزاند). (۲۶۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيُّوْدُ»: ما یود: همزه ی آن برای استیفاءم انکاری و نفی است: دوست ندارد. «نَخِيلٍ»: خرما، نخلستان. «أَعْنَابٍ»: جمع عنب: انگورهای گوناگون تاکستان. «الْكَبَرُ»: پیری. «إِعْصَارٌ»: گردباد. «نَارٌ»: آتش، در این جا باد داغ و آتشین منظور است که سوزنده باشد.

تفسیر:

«أَيُّوْدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ»: یعنی آیا هر یک از شما دوست دارد که دارای بوستانی ثمر بخش از خرما و انگور که با برکت‌ترین میوه‌ها و درختان است باشد «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و در این بوستان انواع و اقسام میوه‌های دیگری نیز در کنار جوی‌های پُر آب موجود باشد که به دون زحمت بوستان را آبیاری کند، «لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»: در آن تمام میوه‌ها بروید، و از هر زوج شاداب برخوردار باشد.

«وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ»: و صاحب این بوستان پیرمردی کهن سال باشد که نتواند به منظور معیشت اهل و عیال خود کاری انجام دهد و فقط منتظر محصول این باغ

باشد، «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»: در چنین حالتی ناگهان طوفان و تندبادی شدید همراه آتش به آن باغ بزند و تمام باغ را طعمه ی حریق کند، میوه و درختان که انسان بدان محتاج است بسوزد و خاکستر شود.

واقعیت امر اینست که: منت و آزار بعد از انفاق، همچون باد سوزانی است بر باغی سرسبز، و آتشی بر بوستانی خرم. در ضمن قابل یادآوری است که: رشد یافتن، تدریجی است، ولی تخریب و حبط عمل در يك لحظه است.

بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر از دست دادن آن باغ، بسیار سخت و کمر شکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می رود و سپس راست می ایستد، که به آن گردباد می گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک بسوزاند.

انسان هنگامی که پیر و عیال مند شد، توان تولیدش از بین می رود، ولی نیاز و مصرفش شدید می شود. حال اگر منبع درآمدش نیز نابود شود، به ذلت کشیده می شود. انسان در قیامت، از يك سو توان عمل صالح ندارد و از سوی دیگر نیازش شدید است. در این حال اگر کارهای صالحش با منت و ریا محو شده باشد، به چه ذلتی می رسد.

«كَذَلِكَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (266)»: همانند این تعبیر روشن در این مثال جالب و استوار، خدا آیات خود را در کتابش برای شما بیان می کند تا شما را به تفکر وادارد و درباره ی پند و عبرت های نهفته در آن بیندیشید. واقعاً هم مثالها و داستان های قرآنی، برای فکر کردن است.

مفسیر تفسیر مسیر می نویسد: این مثال در نهایت زیبایی و اشراف قرار دارد و حالت کسی را بیان می نماید که عمل صالحی را انجام می دهد ولی آن را با ریا و ارتکاب معاصی از بین می برد و چون در روز فقر و نیازمندی بزرگ (روز قیامت) که به چنین اعمالی نیاز مبرم است فرا رسد ناگهان در برابر اعمالی قرار می گیرد که کلاً و تماماً از بین رفته و باطل شده است زیرا نیت چنین شخصی فاسد و تلاشی که نموده باطل است. و اینگونه حق تعالی برای ما حالات و مثلها را بیان می دارد تا در آنها تدبر و تفکر کنیم و در نتیجه از خدا ابرترسیم و از خشم او بر حذر باشیم و در صدقات خود اخلاص داشته باشیم تسلط ریا بر عمل انسان، همانند تسلط آتش بر آن بوستان است.

لذا انسان عاقل کسی است که خود را از امور هلاک کننده و تباه کننده اعمال نگه می دارد، از جمله ریاکاری و منت گذاشتن بر مستمندان و نیازمندان و یادآوری احسان خویش و آن را به رخ ایشان کشیدن، رسول کریم ج فرموده اند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سُخْطِ اللَّهِ، لَا يَرَى بِهَا بَأْسًا، فَيَهْوِي بِهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفًا» (سنن ابن ماجه (3970) و سنن ترمذی (2314) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (1618)). «همانا مرد سخنی را به زبان می آورد که مورد خشم الله است و در حالی که برای آن اهمیتی قایل نیست به وسیله همین سخن هفتاد سال در جهنم فرو می رود».

ابن کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می کند: «عمر (رض) روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: «أَيُّوُدُ أَحَدِكُمْ...» درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عباس (رض)

گفت: این آیه مبارکه مثلی است برای عملی، عمر(رض) پرسید: کدام عمل؟ ابن عباس (رض) گفت: برای مرد توانگری که به طاعت الله متعال عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصداً متحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن‌کثیر می‌فرماید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است». (اخراج از بخاری).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (267) در باره چگونگی اموالی که در راه خدا انفاق می‌شود، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از مال‌های پاکیزه که کسب کرده اید، و از آنچه که ما از زمین برایتان بیرون آورده ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید، و به دادن چیزهای ناپاک قصد نکنید، در حالی که شما آن چیز ناپاک را نمی‌گیرید، مگر آنکه از بدی آن چشم پوشی کنید، و بدانید که الله بی‌نیاز و ستوده است. (۲۶۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْفِقُوا»: انفاق کنید، بدهید، بخشید. «مِنْ طَيِّبَاتٍ»: جمع طیبه، از پاکیزه ها، بهترین ها. «وَلَا تَيَمَّمُوا» (یم): تصمیم مگیرید. آهنگ مکنید. روی میاورید. «خَبِيثٌ»: ناپاک، چیز بی مقدار و پست. «لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ»: خود، آن را نمی‌گرفتید، آن را نمی‌ستاندید. «إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» (غمض): جز با چشم پوشی و به بی میلی نسبت به آن. «غَنِيٌّ»: بی نیاز (خدا از انفاق شما بی نیاز است). «حَمِيدٌ»: ستوده.

تفسیر:

در آیات قبلی، شرایط انفاق کننده را مطرح و بیان داشت و در این آیه مبارکه شرایط چیزهایی را بیان می‌کند که به محرومان انفاق می‌شود. به یادداشته باشید که: هدف از انفاق، همانا رهایی از بخل است، نه رهایی از ایشیای بی ارزش و نامطلوب. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»: یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! از مال حلال و پاک که حصول آن از راه های تجارت و کار مشروع استفاده کرده اید، یعنی: از بهترین و برگزیده ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر، «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»: و از حبوبات و میوه های پاک که از زمین برایتان فراهم کرده ایم انفاق کنید، «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ»: و به مردم آنچه پست و بی ارزش و نامرغوب است را صدقه ندهید، بناً در انفاق باید کرامت محرومان محفوظ بماند. نه تنها از چیزهای ناپاک و پست انفاق نکنید، بلکه به فکر آن هم نیز نباشید. «وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»: در حالی که اگر همان مال به خود شما داده شود مگر با چشم پوشی و گذشت آن را قبول نمی‌نمائید، پس چگونه به مردم چیزی را صدقه می‌دهید که برای خویش راضی نیستید؟

این آیه دلالت بر آن دارد که انسان باید با مردم به گونه‌ای تعامل کند که با خود تعامل می‌کند و همچنان در صدقه باید مال سره و با ارزش را صدقه دهد. طوریکه در حدیث

شریف آمده است: «الله تعالی پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد» چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا» (صحیح مسلم (65). بناً بصورت کل باید گفت که: وجدان انسان، بهترین معیار برای شناخت پسندیده و ناپسند است. هر آنچه را می‌پسندی که به تو انفاق کنند، شایسته است که انفاق کنی و اگر آنرا دوست نمی‌داری، شایسته‌ی انفاق نیست.

در ضمن قابل یادآوری است که: گرفتن مال نا مرغوب، نشانه رضایت فقرا نیست، بلکه نشانه‌ی استیصال آنان است. «تغمضوا» یعنی شما هم با اِغماض و سختی ممکن است چیزی را بگیری، ولی این نشانه‌ی رضایت شما نیست.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (267)»: یعنی بدانید که خدا از نفقه و خرج شما بی‌نیاز است و بهترین پاداش را به نیکوکار می‌دهد. در ضمن این صدقات مربوط به خودتان می‌باشد، خدای تعالی شکر گذار صدقه دهندگان و بیزار از بخیلان است. یعنی اینکه اثر انفاق به خود شما بر می‌گردد، وگرنه خداوند غنی و بی‌نیاز است.

خواننده معزز!

توجه بفرماید: آیاتی از قرآن کریم که در آنها موضوعات انفاق مال به بحث گرفته شده است، اکثراً به عبارت «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقرة: 247) ختم می‌شوند، یا به عبارت «اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» این عبارت ما را به این حقیقت میرساند که: مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند متعال بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکننده پلیدی باشد...».

همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که فرمود: برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت صلی الله علیه وسلم نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتیم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

شان نزول آیه 267:

- حاکم، ترمذی، ابن ماجه و دیگران از براء بن عازب (رض) روایت کرده اند: ما صاحب باغ‌های خرما بودیم و هرکس به اندازه (توانش) از حاصل درختان خرما می‌خورد کم و بیش می‌آورد. در این میان اشخاصی که به کار خیر رغبت نداشتند از باغ خود خوشه‌های شکسته، هسته ناپسته، پژمرده، شاریده، بد و تباه را می‌آوردند و در مسجد نبوی اویزان می‌کردند. پس الله متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» را نازل کرد. (جید است، ابن ماجه 1822، حاکم 2 / 285، طبری 6138 و 6139 و واحدی 172 از اسباط از سدی از عدی بن ثابت روایت کرده اند.)

- ابوداود، نسائی و حاکم از سهل بن حنیف (رض) روایت کرده اند: برخی از مردم همیشه خرابترین میوه‌های خود را صدقه می‌دادند. پس آیه: «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» نازل شد (ابوداود 1607، دارقطنی 2 / 130، حاکم 1 / 402 و 2 / 284 و 285، طبری 6142 از چند وجه روایت کرده اند. حاکم این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌شمارد و ذهبی هم با آن موافق است، حسن است.)

- حاکم از جابر (رض) روایت کرده است: پیامبر صلی اله علیه وسلم برای فطریه دستور داد که یک صاع خرما (معادل سه کیلو گرام) (245) به مستمندان داده شود. شخصی خرمای خراب شده و فاسد آورد. بنابراین آیه: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ » نازل شد.

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: برخی از اصحاب طعام ارزان را می‌خریدند، و آن را صدقه می‌دادند. پس خدای بزرگ این آیه را فرستاد. پس شرط انفاق، فقط پاکی مال نیست؛ بلکه باید بهترین مال انسان مورد انفاق قرار گیرد. انس (رض) می‌فرماید: ابوظلحه (رض) از میان همه أنصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم گهگاهی وارد این باغ می‌شد و از آب آن، می‌نوشتید. انس (رض) می‌فرماید: «وقتی که این آیه نازل شد: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران: 92)، ابوظلحه (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و گفت: یا رسول الله! الله تعالی می‌فرماید: تا زمانی که محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده‌اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. می‌خواهم آن را در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از الله دریافت کنم. بنابراین، هر طور که شما مناسب می‌دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتم، شنیدم. نظر من اینست که آن را میان خویشاوندانت، تقسیم کنی.» ابوظلحه (رض) فرمود: ای رسول الله! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوظلحه (رض) آن را میان فرزندان کاکا هاو خویشاوندان خوش تقسیم نمود» (صحیح بخاری (5611)).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (268 الی 269) در باره موضوعاتی از قبیل اینکه: شیطان انسان را از فقر و تنگدستی میترساند، و بحث در مورد فهم درست از قرآن بعمل آمده است.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾

شیطان، شما را (به هنگام انفاق مال با ارزش) از تنگ دستی و فقر می‌ترساند، و شما را به بی‌حیائی دستور می‌دهد، و (لیکن) الله به شما وعده آمرزش و بخشش از جانب خود می‌هد و الله گشایشگر (دارای فضل فراوان و دانا است). (۲۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» (و عدد): شما را از تنگدستی بیم می‌دهد. به ناداری وعده می‌دهد. «الْفَحْشَاءِ»: زشتی، گناه، در این جا؛ یعنی، شیطان شما را به بخل و ندادن زکات و صدقه وامی‌دارد. «وَاللَّهُ يَعِدُكُم»: الله شما را به انفاق کردن و آمرزش وعده می‌دهد. «فَضْلًا»: فراوانی نعمت و جبران اموال انفاق شده.

تفسیر:

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»: شیطان در صورت دادن صدقه، شما را از فقر و بی‌نوایی می‌ترساند، و شما را به بخل و ندادن زکات و امداد و تحریک می‌کند. اعراب به بخیل، «فاحش» می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است.

«وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»: در حالی که خدا به سبب انفاقتان گناهانتان را می بخشد و در جبران آنچه انفاق کرده اید، اضافه بر سرمایه ای که انفاق کرده اید، نعمت و فضل می دهد. مغفرت: همانا پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است، فضل وی آن است که بهتر از آنچه راکه انفاق کرده اند، به آنان عوض دهد و در روزی شان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده اند، ارزانی نماید، وعده به فضل از جانب الله تعالی رد بر وعده فقر از جانب شیطان است، و وعده مغفرت از جانب الله متعال رد بر دستور شیطان به بخل و گناه است.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (268)»: یعنی دایره ی بخشش و عطایش وسیع است و می داند چه کسی شایسته ی تمجید است. باید گفت که: انفاق، مال را زیاد می کند و سبب آمرزش گناهان است. بناً با موانع انفاق و افکار شیطانی، بادی مبارزه کنیم. در برابر ترس از فقر، به یاد فضل و لطف الله متعال باشیم، متوجه باید بود: هر فکر و توهمی که برای شما تنگ نظری، ترس و اثر منفی بیاورد، شیطانی است و هر فکر و الهامی که برای شما حرکت، نشاط و سعصدر آورد، الهی است.

خواننده معزز!

فحوای آیه مبارکه با زیبایی خاصی میرساند که: به هنگام انفاق، شیطان به سراغ انسان می آید و إلقاء می کند که اگر امروز انفاق کنی فردا خودت فقیر خواهی شد، بهتر است اموالت را ذخیره کنی تا به هنگام پیری و مریض و سایر حالات خرج نمایی. اینها إلقاءات و وعده های شیطانی است. متوجه باشید که: نیاز ما در فردای قیامت به مغفرت إلهی، به مراتب بیشتر از نیاز ما در فردای دنیا است.

- متوجه باید باشیم که: دروازه های نا آمدی و حس بدبینی را شیاطین باز می کنند به طوری که وعده ی فقر و تهی دستی داده می گوید: اگر امروز انفاق کردی فردا فقیر و تنگ دست می شوی، پس انفاق نکن. و انسان بشر است شاید انفاق نکند؛ و شاید هم این فرموده الله متعال را فراموش کند: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۳۹» (سبأ: 39) «و هر چیزی را (در راه الله) انفاق کنید، پس او عوض آن را می دهد، و او بهترین روزی دهندگان است». یا این فرموده نبی کریم ج را: «صدقه از دارایی نمی گاهد». (صحیح مسلم (2588).

- این آیه بیانگر دشمنی شیطان با انسان است که از یکسو انسان را وعده فقر و تنگ دستی می دهد و از سوی دیگر او را به بخل و فحشا امر می کند.

- بخل ورزیدن و خسیس بودن، فحشا به حساب می رود، طوریکه در آیه به آن اشاره شده است؛ زیرا در آیه مسأله انفاق مورد بحث است اما شیطان به فحشا و زشتی ها امر می کند پس مراد از الفاحشه بخل و انفاق نکردن است.

- کسی که شخصی را به خودداری کردن از انفاق مشروع امر می کند، همسان شیطان است؛ همچنین کسی که دیگری را به اسراف امر می کند به نظر می رسد که او شیطان است، به دلیل این فرموده متعال: «إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۲۷۱» (الإسراء: 27). «به راستی که تبذیر کنندگان؛ برادران شیاطین هستند، و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است». (تفسیر کوثر- قریب الله مطبع).

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

(خداوند) به هر کس که بخواهد حکمت (و دانش) می دهد، و به هر کس حکمت داده شود، بی شک خیر فراوانی داده شده است، و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکر نمی گردند. (٢٦٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحِكْمَةُ»: فرزاندگی در این جا؛ یعنی، شناخت رازهای قرآن، نظریات گوناگون در مورد معنای حکمت: نبوت، آشنایی به رموز و درک و فهم قرآن، اصابت در گفتار و کردار، خرد ورزی در دین، آندیشیدن در امر خدا و پیروی از آن و آشنایی در دین و عمل به آن که همگی، مایه ی سرافرازی هر دو جهان است. «أولوا الألباب»: خردمندان. «الباب»: جمع لب، اهل عقل و دانش.

تفسیر:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»: و خداوند متعال دانش دین و فهم مسایل را و همچنان توان عمل سودمند و بصیرت در امور و درست گفتاری و درست کرداری را برای کسی از بندگان خود ارزانی می نماید که به او اراده خیر دارد و می خواهد برای او از میان خلائق خود فضل بسیار دهد. (تفسیر مسیر).

حکمت: به قول جمهور علماء عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین، حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام تر می باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده اند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال وحکم قرآن».

در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بين كتفيه غير أنه لا يوحى إليه». «هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانه اش جا گرفته، جز اینکه به او وحی نمی شود».

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»: یعنی به هر کس حکمت عطا شد، خیری بزرگ به او داده شده است؛ چون حکمت، انسان را به نیکبختی ابدی هدایت می کند. کسی که صاحب چنین مواهب الهی و ربانی شود در واقع خیر و فضل و حصه بسیاری را کمائی کرده است.

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (269)»: یعنی جز افراد دارای عقل و خرد، از قرآن و حکمت ها پند و عبرت نمی گیرند، افرادی که دارای عقل روشن و خالص می باشند.

یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می بندد و از آنها پند می پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

بلی! خداوند، به بندگان درستکارش، درک و فهم سلیم، استواری و پایبندی در کردار و خردمندی و فرزاندگی عطا می فرماید، تا راه راست را دربرگیرند و به سوی پروردگارش با دو بال ایمان و عمل به پرواز در آیند.

قابل یادآوری است که: این آیه با آیه ی پیش از خود پیوند خورده؛ چون اهل باور را به اتفاق و بخشش در راه خیر و سعادت، وامی دارد و خداوند پاداش انفاق اموال را آمرزش

و جبران و جایگزین آن را کمک گرفتن از فضل خود قرار داده است. (سبأ/39) هم چنین این آیه به مؤمنان شنوا و خردمند هشدار می دهد که در دام دسیسه ها و ترفندها و وسوسه های اهریمنانه ی اهریمنان و اهریمن صفتان نیفتند، تا ثمره ی کردار و اخلاصشان را نزد آفریدگار به دست آورند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (270 الی 271) در باره موضوعات نیکوکاری نهانی و علنی (صدقه ی پنهان و آشکار) بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾

و هر مالی را که در راه الله انفاق کنید و یا نذری را که بر خود لازم کنید پس یقیناً الله آن را می داند و برای ظالمان هیچ مدد گاری نیست. (۲۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْفَقْتُمْ»: انفاق کردید، چاله ها را پر کردید. «نَفَقَةٍ»: بخشش، دهش، صرف اموال، صدقه و زکات. «نَذْرٌ»: در لغت؛ یعنی، تصمیم برای به عهده گرفتن چیز مخصوص. و در شرع: به عهده گرفتن طاعت برای نزدیکی به خداست.

تفسیر:

خداوند متعال در آیه های قبل مردم را به انفاق کردن تشویق کرد و از مصرف آن در جهت طاعت یا نافرمانی هم خبر دارد. در این آیه ها ما را در نهان داشتن و یا آشکار کردن آن، مخیر گردانیده است؛ هر چند نهان داشتن صدقه ی مسنون بسی بهتر و احادیث هم به آن اشاره کرده است، تا انسان از ریا مصون بماند. طوریکه می فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ»: یعنی ای مؤمنان هر مالی را که به خاطر رضای الله متعال صدقه داده یا به منظور مصرف در راه در راه الله بر خود خدا نذر کردید، الله متعال از آن باخبر است به زودی در مقابل آن به شما پاداش می دهد. «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (270)»: اما کسی که از طریق نپرداختن آنچه حق تعالی بر مالش از زکات و صدقات لازم نموده سر باز زند و مرتکب ظلم شود، چنین کسی را در فردای قیامت هیچ کس یاری نخواهد داد و عذاب حق تعالی را از او دفع نخواهد کرد و اینگونه برای هر ظالم و ستم پیشه ای عاقبت و نهایت و خیمی است.

نذر چیست؟

«نذر»: در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می شود. نذر، دو نوع است:

1 - نذر تبرر، نذر طاعت و نیکی و نزدیکی به خدا، مانند «إِنْ شَفِيَ اللَّهُ مَرِيضِي فَلِلَّهِ عَلَى أَنْ أَتَصَدَّقَ بِكَذَا»: (اگر الله مریضی ام را شفا دهد، با او عهد می بندم که فلان چیز را صدقه بدهم.) یا هر مثال دیگری....

2 - نذر لجاج و غضب، تحریک و وادار کردن نفس خود برای چیزی یا منعش از آن چیز، مانند: «ان کلمت فلانا فعلی کذا»: (اگر با فلانی صحبت کنم، چنین و چنان می‌کنم.) یا هر مثال دیگری....

اما به قول جمهور فقهاء، وفا کردن به اولی واجب، ولی نذر کننده برای دومی میان وفا به نذر و کفاره، مخیر می‌باشد، چون بنا به اشاره ی حدیث، «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد». نذر در جهت معصیت از وسوسه های شیطانی است و وفا به آن شرط نیست و می‌تواند هم چون کفاره ی سوگند، کفاره پرداخت کند و از نذر صرف نظر نماید.

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾

و اگر صدقه‌های خود را علنا و آشکارا بدهید پس خوب است، و اگر دادن آن را پوشیده دارید و به فقیران بدهید برای تان خوبتر است، و الله (به سبب انفاق کردن) بعض گناهان شما را محو می‌کند، و الله به آنچه می‌کنید باخبر است. ﴿٢٧١﴾

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ»: اگر بخششها و صدقه‌ها را آشکار سازید. «فَنِعِمَّا هِيَ» (فنعیم ماهی): چه خوبتر! این کار نیکویی است. معمولا، بهتر است، صدقه ی واجب را مانند زکات آشکارا پرداخت نمود، تا دیگران از شخص زکات دهنده پیروی کنند و او به عدم پرداخت آن، متهم نگردد. «يُكَفِّرُ»: پاک می‌کند، می‌زداید، محو می‌گرداند. «سَيِّئَاتِ»: گناهان، بدیها.

تفسیر:

«إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»: یعنی اگر صدقات خود را بدون ریا و خود نمائی آشکارا اعلان کنید کاری است نیکو و عملکردی است درست، شاید که دیگران نیز در این عمل به شما اقتدا کنند، این بدین معنی است که: حکمت انفاق علنی، طوریکه گفتیم همانا سبب تشویق دیگران و رفع تهمت بخل از انسان و يك نوع تبلیغ عملی بشمار می‌رود. «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: و اگر این کار را مخفیانه و پنهانی انجام دهید از ریا و خود نمائی دورتر و با حال کسی که به آن‌ها صدقه می‌دهید مناسبتر است، و حکمت در ادای انفاق پنهانی، و طوریکه گفتیم ادای آن به دور از ریا و خودنمایی به اخلاص نزدیک است و در ضمن آبروی گیرنده صدقه را محفوظ نگه می‌دارد.

بهتر بودن پنهان کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علماء بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند.

در ضمن قابل یادمانی است که: شما باید به سراغ فقرا بروید، نه آنکه آنان به سراغ شما بیایند. طوریکه در آیه مبارکه فرموده است «تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ» و فرمود: «يَأْتِكُمُ الْفُقَرَاءُ» «و يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ»: یعنی خداوند به وسیله ی اعمال نیکوی شما، اعمال سیئه و گناهانتان را از بین می‌برد. و محو می‌کند زیرا صدقه گناهان را کفار می‌نماید. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (271)»: و پروردگار از اعمال و نمان شما باخبر است. او

می‌داند چه کسی عمل خود را به صورت ظاهر و آشکار انجام داده و چه کسی مخفی و پوشیده، کاری را صورت داده است. پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر الله متعال حذر کنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الْإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ، اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبْتُهُ امْرَأَةً دَاتٍ مَنُصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَحَقَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ سِمَالَهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (متفق علیه). «الله تعالی هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. 1- امام (و پیشوای) عادل. 2- و جوانی که در سایه اطاعت و بندگی الله رشد یافته باشد. 3- و کسی که همواره دل بسته به مساجد باشد. 4- و دو مسلمانی که صرفاً بخاطر خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر اساس آن، با هم جمع یا از یکدیگر جدا می‌شوند. 5- و کسی که زنی زیبا و صاحب مقام او را به فحشا بخواند ولی او (نپذیرد و) بگوید: من از الله می‌ترسم. 6- و کسی که پنهانی طوری صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش (چه چیزی را) صدقه می‌دهد. 7- کسی که در تنهایی الله را به یاد آورد و (از ترس او)، آشک بریزد».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «صدقه السر تطفیء غضب الرب عزوجل».

«صدقه پنهانی، خشم پروردگار با عظمت را فرو می‌نشانند».

قابل تذکر است که: در این آیه اشاره‌ای زیبا وجود دارد مبنی بر اینکه چنانچه به حالت پنهانی صدقه به فقیر داده شود از اظهار کردن آن بهتر است. اما وقتی صدقه در طرحی خیریه صرف شود، آیه بر فضیلت پنهان کردن آن دلالت نمی‌کند، بلکه در اینجا قواعد شریعت چنین دلالت می‌نماید که باید مصلحت را دید و طبق آن عمل کرد، و چه بسا در چنین شرایطی آشکار کردن صدقه بهتر باشد، تا دیگران در این کار، او را الگو و اسوه خویش قرار دهند و بر انجام کارهای خیر تشویق شوند.

البته در صدقه‌ها دو چیز به دست می‌آید؛ یکی به دست آمدن خیر، و آن کثرت نیکی‌ها و زیاد شدن پاداش و مزد است، و دوم دور شدن بدی و بلای دنیوی و اخروی از طریق زوده شدن یا پوشاندن بدی‌ها. در حدیث شریف دیگری آمده است: «صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ» معجم صغیر از طبرانی (1034) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (1908). «صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند».

شان نزول آیه مبارکه:

ابن ابی حاتم در بیان شان نزول می‌فرماید: این آیه کریمه در شان ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) نازل شد زیرا عمر (رض) نصف مالش را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکر (رض) تمام مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر (رض) چون این

ماجر را شنید، گریان کرد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! قسم به الله متعال که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر اینکه تو در آن بر من سبقت گرفتی.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (272 الی 274) در باره محتاجان و نیازمندان به دریافت صدقه و برخی احکام در این باره، به بحث گرفته میشود:

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾

(ای پیامبر!) هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه الله هر که را بخواد هدایت می کند، و هر مالی که انفاق کنید، به سود خود شماست، و (لی) جز برای طلب خشنودی الله انفاق مکنید، و هر مالی را که انفاق کنید (ثواب آن) به طور کامل به شما داده خواهد شد و ظمی بر شما نخواهد رفت. (۲۷۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ»: هدایت آنان بر عهده ی تو نیست. «هُدَاهُمْ»: آوردن مردم به دایره ی اسلام، ای محمد! تبلیغ بر عهده ی توست، هدایت از آن خداست. هدایت دو نوع است:

1 - هدایت توفیقی به سوی راه خیر و سعادت، به الله اختصاص دارد.

2 - هدایت ارشاد و راهنمایی و دستگیر، حق پیامبر بزرگوار است.

«خَيْرٍ»: مال و دارایی، «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»: کسب خشنودی خدا.

«وَجْهِ»: ذات. «يُؤَفَّ»: به طور کامل پرداخت می شود.

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: یعنی ای محمد! بر تو واجب نیست که مردم را هدایت نمایی، تو مبلغ دینی و این الله است که بر هدایت توفیق می دهد؛ زیرا اوتعالی می داند چه کسی مستحق هدایت است و چه کسی نیست. شما در مقابل گناه و اعمال ناپسند دیگران مسؤول نیستی، بلکه فقط تبلیغ بر تو واجب است و بس. و خدا هر یک از بندگان را که خود بخواد به اسلام هدایت می کند.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ»: یعنی هر مالی را خرج کنید برای خود خرج می کنید، و جز خودتان هیچکس از آن بهره مند نمی شود؛ چون پاداش آن به خودتان می رسد.

«وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»: «و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب

خشنودی الله» یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد،

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (272)»: یعنی آنچه که در راه خیر

انفاق می کنید، اوتعالی آن را برای شما چند برابر می سازد و در روز قیامت هیچ چیزی از آن را ضایع نمی نماید؛ زیرا حق تعالی عادل است و هیچگاه در حق کسی ظلم روا

نمی دارد.

قابل یادآوری است:

1 - بر پیامبران راهنمایی، ارشاد و تعلیم مردم الزامی است نه ثمره آن، که عبارت از

توفیق یافتن به هدایت و ایمان آوردن است؛ زیرا توفیق هدایت و ایمان مردم بدست

الله عزوجل است، به دلیل این فرموده متعال: «يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (سوره المائدة: 67): «ای پیامبر! آنچه از

طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای».

2 - هرگاه مسلمان شریعت الهی را تبلیغ کند وظیفه و مسؤولیت خود را أداء نموده است، چون هدایت مردم بر عهده او نیست، و اگر هدایت مردم به ذمه‌اش می‌بود در آن صورت ملزم بود تا آنها هدایت شوند.

3 - هدایت خلق به مشیئت الله متعال تعلق دارد و لیکن تابع حکمت او تعالی است؛ پس کسی که اهل هدایت بود الله متعال او را هدایت نصیب می‌کند؛ به دلیل این فرموده متعال: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (الأنعام: 124) «الله آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد». و کسی که اهل و شایسته هدایت نبود هدایتش نمی‌دهد؛ به دلیل این فرموده او تعالی: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (الصف: 5) «پس چون آنها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت».

شان نزول آیه مبارکه:

از سعید بن جبیر روایت شده است که مسلمانان به بینوایان اهل ذمه صدقه می‌دادند اما وقتی بینوا در میان مسلمانان زیاد شد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: جز به افراد هم کیش و هم آیین خود صدقه ندهید. پس از آن این آیه نازل شد: «لیس علیک هداهم» که دادن صدقه را به غیر مسلمان مباح می‌کند. تفسیر قرطبی (237/3).

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢٧٣﴾

(صدقات شما) برای فقیرهای است که در راه الله بازمانده‌اند (لذا) قدرت سفر کردن در زمین (برای حصول رزق) را ندارند، و به سبب پاکی‌شان از سوال و گدائی، شخص نادان آنها را ثروت مند می‌پندارد، آنها را از سیمایشان می‌شناسی، با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند و هر آنچه از خوبی (مال حلال) انفاق کنید پس یقیناً الله به آن آگاه است. (۲۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُحْصِرُوا»: منع شده، فرومانده بودند. آنان که تمام اوقاتشان را در راه جهاد و مبارزه و تعلیم و تعلم، در طبق اخلاص نهاده بودند.

«لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا...» (طوع): نمی‌توانند برای تهیه ی زندگانی سفر کنند و به جاهای دور و نزدیک بروند. ضرباً: راه رفتن، مسافرت کردن. «التَّعَفُّفِ»: پاکي، قناعت، خویشتن داری. «سِيمًا»: چهره، خساره، علامت، اثر، سیما. «إِحْافًا»: اصرار، إلحاح، پافشاری.

تفسیر:

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: صدقات خویش را به فقیرانی بدهید که خود را وقف جهاد و غزا در راه الله کرده‌اند.

«لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»: زیرا آنها به سبب اشتغال به جهاد نمی‌توانند به تجارت و به کسب کار بپردازند.

مفسران در شأن نزول این مبارکه مینویسند که آیه مبارکه (273) در شأن مسلمانان أصحاب صفه (که تعداد شان در حدود چهار صد نفر بودند و برای فراگیری قرآن و

شرکت در غزوات و سربیه ها در آنجا آماده و گوش به زنگ بودند؛) نازل گشته است. (قابل تذکر است که: أصحابِ صُفّه؛ فقط مهاجران قریش اند که هنگام مهاجرت، کفار، اموالشان را در مکه مصادره کرده بودند و جز صفه، سرپناهی نداشتند. «صفه»: سایه بان، سقف سر پوشیده ی کپر مانند....).

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»: کسی که آنان را نمی‌شناسد از عفتی که آنها دارند گمان غنآمدی در حق آنان می‌نماید در حالی که آنان فقیر اند. «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِحْقَاقًا»: پس تو ای صدقه دهنده می‌توانی این گروه را با نشانه‌های‌شان بشناسی چون آثار فقر و نیاز بر انسان هشیار پوشیده نیست و آنان نظر به شدت حیا و عفتی که دارند در تکذبی و تسوّل اصرار نمی‌نمایند. و قول ضعیفی می‌گوید: معنی آن این است که اگر چیزی درخواست کنند، با نرمش و ملایمت آن را می‌خواهند نه به طریق اصرار.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (273)»: و تو ای صدقه دهنده بدان که هر چیزی را در راه الله متعال اِنفاق می‌نمائی در پیشگاه الله متعال محفوظ است پس از ضیاع آن هرگز بیم نداشته باش و حق‌تعالی بر نیات انسان‌ها و بر حال مخلص و ریاکار آگاه است. **گدای:**

علماء مینوسند که: حاجت خواهی و گدائی در اسلام حرام است، و برای اُحدی جایز نیست گدایی کند در حالی که محتاج و نیازمند نیست، و یا قادر به کسب روزی است. تنها برای بعضی از اصناف مردم گدای مباح است که بقدر نیاز خود گدایی کنند، از جمله: فقیر بی‌چیز، مردی که قرض دار شده و توانایی پرداختش را ندارد، کسی که دچار نابودی و مصیبتی در اموال و دارائی‌اش شده است مشروط بر آن که مالک چیزی نباشد که بتواند به وسیله آن رفع نیاز کند، و قدرت و توانایی لازم را هم برای کسب مال و روزی برای تامین معیشت خود نداشته باشد. چنانکه این مطلب را رسول اکرم ج در حدیثی که به قبیصه س توصیه نموده برای ما بیان فرموده‌اند: «ای قبیصه! جز برای سه کس، سؤال (یا گدایی) درست نیست: مردی که پرداخت مالی را به عهده گرفته باشد، پس سؤال نمودن برایش جایز است تا آنکه آن مال را به دست بیارد، و سپس از سؤال خودداری کند، دوم: مردی که آفت و بلائی به وی رسد و مالش را تلف کند، پس سؤال برایش جایز است تا آنکه به آنچه سبب بقا و زنده ماندنش گردد، دست یابد، سوم: مردی که گرفتار فقر و تنگدستی شده باشد، و سه مرد از عقلای قومش به فقر او گواهی دهند، در این صورت برایش سؤال درست است، تا آنکه به آنچه که سبب بقایش می‌گردد، دست یابد، ای قبیصه! سؤال در غیر این سه حالت حرام است، و سؤال کننده چیزی را که از طریق سؤال می‌خورد، حرام می‌خورد، صحیح مسلم (1044).

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «لَا تَجُلُّ الصَّدَقَةَ لِعَنِي، وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ» «صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست». سنن ابن ماجه (1839) و مسند احمد (6798) و سنن ابو داود (1634) با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (877).

و در نکوهش حاجت‌خواهی‌ای که غیر مستحق و بدون عذر شرعی باشد پیامبر ج فرموده‌اند: «ثَلَاثَةٌ أُنْفِسُ عَلَيْنَ وَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ» قَالَ: «مَا نَقَصَ مَالٌ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَلَا ظَلَمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً فَصَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ

اللَّهُ عَلَيْهِ بَابُ فَقْرٍ» «من برای شما، بر صحت سه چیز قسم می‌خورم و درباره آنها، برایتان سخن می‌گویم، آنها را حفظ کنید: هرگز پرداخت صدقه موجب کاهش و کاستی مال نمی‌شود و هر کس مورد ستم قرار گیرد، صبر و شکیبایی داشته و خود را نبازد، الله تعالی بر عزت و بزرگی وی می‌افزاید، و هر کس دری از گدایی باز کند، الله تعالی در فقر و تنگ دستی‌ای را به رویش می‌گشاید». سنن ترمذی (2325) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (3025).

گدایشه‌های حرفه‌ای همچنان که در دنیا پست و بی‌ارزش هستند و آبرو و کرامت و شرافت انسانی را از دست داده‌اند، و به صورت موجودی تنبل و بی‌خاصیت در آمده‌اند، در قیامت نیز شرمنده و رو سیاه می‌باشند، چنانکه پیامبر اکرم ج فرموده‌اند: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مِزْعَةٌ لَحْمٍ» (صحیح بخاری (1374)). «کسی که (با وجود نداشتن نیاز شدید) از گدایی و توقع دست بردار نیست، در روز قیامت به حالتی زنده می‌گردد که حتی یک تکه گوشت بر صورتش باقی نیست». همچنین فرموده‌اند: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْثُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلَيْسَتْ قَوْلٌ أَوْ لَيْسَتْ كَثْرًا» (صحیح مسلم (105)) «کسی که اموال مردم را با گدایی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون‌طلبی پیشه کند».

از فواید حاصله در این آیه مبارکه:

1 - صدقه به کسی که توانایی کسب و کار را دارد پرداخته نمی‌شود. روایت است که دو شخص در حجة الوداع نزد رسول الله ج آمدند، در حالی که او ج مال صدقه را توزیع می‌کرد، آنها از پیامبر ج مال صدقه طلب کردند، پیامبر ج به دقت از پائین تا بالا ایشان را نگرست، آنها را قوی و توانمند کار یافت و فرمود: اگر می‌خواهید به شما می‌دهم ولی در مال صدقه (زکات)، حصه برای شخص ثروتمند و توانمند کار نیست» (سنن أبو داود (1633)).

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾

کسانی که مال خود را در شب و روز، پوشیده و آشکارا (در راه الله) انفاق می‌کنند، پس ثواب‌شان در نزد پروردگارشان است، و بر آنها (در روز قیامت) نه ترسی است و نه غمگین می‌شوند. (۲۷۴)

تفسیر:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»: یعنی آنان که به خاطر جلب رضایت خداوند متعال در هر وقتی از شب و روز و به صورت مخفیانه و آشکار، اموال خود را خرج صدقه می‌دهند. «أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (274)»: پاداش نیک شان در پیشگاه الله متعال محفوظ است و آنان از امور هولناکی که در روز عرضه بزرگ (روز قیامت) صورت می‌گیرد در امان اند و بر آنچه در دنیا از دست داده‌اند حزين و غمگین نخواهند بود؛ زیرا حق تعالی خوف و حزن‌شان را از بین برده است.

قابل دقت و تذکر است که؛ مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد.

در ضمن قابل یاد آوری است که: طوریکه در احادیثی بیان یافته است که: صدقه‌های نفلی یا مستحبی باید برای کسب خشنودی الله تعالی، بدون منت گذاشتن بر فقیر، بدون ریاکاری به مستحق داده شود که آن را در راه گناه مصرف نمی‌کند. البته خویشاوندان شخص در اولویت قرار دارند و بهتر است به صورت پنهانی انجام شود. این صدقه باید از اموال پاک و حلال باشد و مقدار آن هم به توان شخص بستگی دارد. طوری که افراط و تفریط در آن نباشد؛ یعنی نه در صدقه دادن کوتاهی شود، و نه انسان همه دارایی خود را صدقه دهد که خود و خانواده به مشکل و احتیاج وادار شود.

در اخیر باید گفت که: بعضی از حکما گفته اند: وقتی عملی نیک انجام دادی آن را پنهان بدار، و اگر نسبت به تو نیکی شد، آن را شایع و منتشر کن. و سروده اند: نیکی خود را پنهان می‌کند، اما خدا آن را نمایان می‌کند. وقتی نیکی را نهان کنی بر ملا می‌گردد.

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در باب شان نزول آیه مبارکه آمده است که: این آیه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید (رض) نیز بر صحت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (275 الی 281) در باره ربا و زیانهایش برای فرد و برای یک جامعه، بحث بعمل آمده است.

ارتباط این آیات با آیه های قبلی:

در آیات قبلی بحث تفصیلی در مورد نفقه و صدقه و بمصرف رساندن مال بدون عوض و به منظور نزدیکی به الله متعال و کسب خشنودی او و رسوخ ایمان در دلها بعمل آمده است. در این آیات درسی بزرگی است، درباره ی رباخواران آنانیکه اموال مردم را بدون عوض و جایگزینی می‌گیرند. با این توضیح، که صدقه مبارک است و ربا نامبارک.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾

کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) بر نمی‌خیزند مگر مانند بر خاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، او را دچار دیوانگی کرده است، این (عذاب) به سبب آنست که گفتند: بیع (خرید و فروش) مانند سود است در حالیکه الله بیع (به غیر سود) را حلال قرار داده است و سود را حرام کرده است، پس کسی که نصیحتی از طرف پروردگارش به او آمد، باز از سودخوری اجتناب کرد، پس آنچه در گذشته به دست آورده است از خود او می‌باشد و معامله او با الله است، و هر کس به سود خوری باز گشت، پس ایشان دوزخیان اند و در آن همیشه و جاودانه می‌باشند. (۲۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا»: آنان که ربا می‌خورند، ربا می‌گیرند، معامله ی ربا می‌کنند،

خون مردم می‌مکند. رباخوار، به کسی تشبیه شده که شیطان او را خبط کرده است. «خَبَطُ» به معنای افتادن و برخاستن و عدم تعادل به هنگام حرکت است.

ربا:

در لغت، به معنی زیاد شدن، افزونی و در شرع، زیاد شدن مال مخصوص بلاعوض در معامله ی مال به مال است. مانند: نقد به نقد، قرض، خوراکي به مدت و اجل، سودي که داین (بستانکار) از مدین (بدهکار) می‌ستاند.

رباخوار در قیامت همچون دیوانگان محشور می‌شود، چرا که در دنیا روش او باعث بهم خوردن تعادل جامعه گردیده است. ثروت پرستی، چشم عقلش را کور کرده و با عمل خود چنان اختلافات طبقاتی و کینه را بر می‌انگیزد که فقر و کینه سبب انفجار شده و اصل مالکیت را نیز متزلزل می‌کند.

بنابراین بصورت کل باید گفت که: رباخواران، از تعادل روحی و روانی برخوردار نیستند و بدینتریب با براه انداختن معامله ربا جامعه را نیز از تعادل اقتصادی خارج می‌سازند. واضح است که: تشبیه بیع حلال به ربای حرام، نشانه‌ی عدم تعادل فکری آنان است.

«لَا يَقُومُونَ»: به هنگام زنده‌شدن از گورها بر نمی‌خیزند. از مشی اجتماعی دیوانه‌وار خود در دنیا دست بر نمی‌دارند و آنی آسوده‌خاطر نمی‌گردند. «يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ يَتَخَبَّطُهُ» (خبط): شیطان، او را صرعی و آشفته می‌کند، پی در پی به او آزار برساند، او را لگد کوب کند، به پیمودن راه ناهموار و تاریک وادارش نماید. «مِنَ الْمَسِّ». به سبب دیوانگی ناشی از خودبختگی یا هراس. جار و مجرور متعلق به يَقُومُ یا يَتَخَبَّطُهُ است. در اینجا رباخواران به صرعیان و دیوانگان تشبیه شده‌اند، و این تشبیه بنا بر اسلوب عرب است. آنان زیباییان و نیکوکاران و اشیاء قشنگ و خوشایند را به فرشته تشبیه می‌کنند (یوسف آیه: 31) و زشت‌ها و بدکرداران و اشیاء بدشکل و ناخوشایند را به شیطان و غول (صافات / 65). أَلْبَيْعِ: داد و ستد، خرید و فروش. مَا سَلَفَ: آن چه از ربا پیش از تحریم بوده و گذشته است. أَمْرُهُ: کارش. عَادَ: کسی که دوباره به سراغ رباخواری برود.

یادداشت:

تحریم «ربا» حداقل در هفت آیه از قرآن عظیم الشان به وضوح دیده می‌شود و قرآن کریم به شدت هر نوع رباخواری را تحریم می‌کند، تا جایی که آن را نوعی کفر به خدا دانسته و از ناحیه خدا و رسولش به رباخوار اعلان جنگ می‌دهد و رباخوار را مستحق خلود در آتش جهنم می‌داند.

سوره های که درباره تحریم میباشد میتوان از سوره های ذیل نام برد.

- سوره بقره آیه 275

- سوره بقره آیه 276

- 3 و 4 - سوره بقره آیات 278 و 279

- 5 و 6 - سوره آل عمران آیات 130 الی 131

- سوره نساء آیات: 160 الی 161.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»: یعنی آنان که معامله ی ربوی انجام می‌دهند و خون مردم را می‌مکند، در روز رستاخیز مانند صرعی ها و جن زدگان یعنی مانند کسانی‌اند که جن به آن‌ها آسیب رسانیده و بر اثر آن

حرکات و سکنت‌شان در اضطراب و اختلال قرار دارد؛ و نمی‌توانند درست و مستقیم راه بروند، مانند صرعیان منگ و آشفته برمی‌خیزند. زیرا اثر حرام در شکم‌ها و کسب بد در اجسام‌شان وجود دارد، از این‌روی حق‌تعالی آنان را با چنین عقابی عذاب می‌کند چون آن‌ها نظر به بدکاری و جهلی که دارند گفتند: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» در سود هیچ گناهی نیست؛ ربا مانند خرید و فروش است، پس چرا حرام است؟ اما ابن‌کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که خداوند آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: انما الربا مثل البيع: همانا ربا مانند بیع است، درحالی‌که گفتند: «انما البيع مثل الربا»: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟» خداوند متعال در رد گفته‌ی آنان فرموده است: «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»: خدا بیع را حلال کرده است؛ چون متضمن مبادله‌ی منافع است، و ربا را حرام کرده است؛ چون متضمن ضرر فرد و جامعه می‌باشد. و چون متضمن اضافه‌ایست که صاحب دین برایش زحمتی نکشیده است.

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ»: پس کسی که بعد از دریافت نهی خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم از سود دست بر دارد و توبه کند خدای تعالی از تمام آنچه قبل از دریافت نهی انجام داده درمی‌گذرد، چیزی را که قبل از تحریم دریافت شده است به او تعلق دارد، یعنی در خصوص سودی که پیش از حرام شدن گرفته‌اید به شما حکم داده نمی‌شود که آنرا در دنیاپرستی بصاحبش بدهید یعنی حق مطالبه آن را ندارند. در این هیچ جای شکی نیست که؛ وضع و بیان احکام الهی، در جهت پند و تربیت مردم است. و از جمله «فَلَهُ مَا سَلَفَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: قانون امروز، شامل گذشته اشخاص نمی‌شود.

«وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»: و امرش به خدا موکول است، اگر بخواهد از او درمی‌گذرد، و اگر بخواهد او را کیفر می‌دهد.

«وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (275)»: و هرکس بعد از این که علم حاصل کرد که خدا رباخواری را تحریم نموده است، باز به رباخواری روی آورده و آن را حلال نماید، او کسی است که با پروردگار خود می‌جنگد، جزایش این است که در آتش دوزخ جاودان بماند. جزو مخلدین در آتش جهنم است.

نباید فراموش کنیم که در دین مقدس اسلام؛ از گناه ناآگاهان اغماض می‌شود، ولی از آگاهان مغرض و مُصرّ هرگز.

مفسر ابن‌کثیر می‌فرماید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که عمر (رض) فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان نفرمودند، پس هر آنچه را که شبه‌ناک است فرو گزارید و به‌سوی چیزهایی روی آرید که شبه‌ناک نیست.»

در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «الرِّبَا ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ بَابًا أَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَبْكَحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ، وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبَا عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ» (شعب الإیمان (5131) با تصحیح البانی در صحیح الجامع

(3537-3538). «ربا هفتاد و سه بخش است و آسانترین آن -از نظر مجازات-، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود همبستر شود، و بالاترین ربا معامله کردن با آبروی مرد مسلمان است».

در حدیث شریف دیگری از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده که فرمودند: «یأتی علی الناس زمان يأکلون فيه الربا. قال: قيل له: الناس کلهم؟ قال: من لم يأكله منهم ناله من غباره». «بر مردم زمانی می آید که در آن ربا می خورند. راوی می گوید: از آن حضرت صلی الله علیه وسلم سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می رسد».

مراحل تحریم و انتقاد از رباخوری در قرآن:

روش قرآن کریم در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجاً زمینه سازی می کند، و افکار عمومی را تدریجاً به مفاصد آنها آشنا می سازد، و وقتی آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می کند. مراحل تحریم ربا، مانند مراحل تحریم شراب چهار است که مرحله ی اول آن چون مرحله ی اول شراب در مکه و بقیه ی مراحل در مدینه نازل شده است: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به رباخواری داشت و مخصوصاً محیط مکه محیط رباخواران بود و سرچشمه بسیاری از بدبختی های اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن کریم برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

- 1 - در آیه 39 سوره الروم نخست درباره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده آنجا که می فرماید: «وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لَّيْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُّوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ۝ ۳۹» (الروم: 39). «و آنچه به عنوان ربا می دهید تا (بهره شما) در اموال مردم افزونتر گردد نزد الله فزونی نخواهد یافت، و زکاتی را که در طلب خشنودی الله پرداخت می کنید این گونه افراد دارای پاداش مضاعف خواهند بود».
 - 2 - در سوره النساء آیت 161 ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت ربا خواری آنها اشاره کرده و می فرماید: «وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ» (النساء: 161): «و به سبب اینکه ربا می گرفتند، حال آنکه از آن نهی شده بودند».
 - 3 - در آیه 130 سوره آل عمران حکم تحریم ربا صریحاً ذکر شده، اما بدون تهدید و وعید چنانکه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ ۱۳۰» (آل عمران: 130): «ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا را چندین برابر نخورید و از الله بترسید تا رستگار شوید».
 - 4 - بالاخره در سوره البقره آیات 275 تا 279 که آیات مورد بحث ماست، هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با الله ذکر گردیده است. قابل یادآوری است که در دین یهودیت نیز «ربا» حرام بوده، و مبحث ربا در تورات به بیان گرفته شده است. (این مبحث حتی در تورات، سفر خروج، فصل 23 جمله 25 و سفر لاویان، فصل ۲۵، نیز آمده است).
- قابل دقت و توجه است که: آیات مبحث ربا، به تعقیب مبحث آیات انفاق آمد است، تا دو جهت خیر و شر را که توسط مال و ثروت در فرد و جامعه پدید می آید مطرح کند. انفاق

یعنی دادن بلاعوض و ربا یعنی گرفتن بلاعوض. عربها در اصطلاح خودشان این کلمه را برای مبلغ اضافه ای که یک طلبکار از بدهکارش طبق یک نرخ تعیین شده ای علاوه بر اصل قرض اش باز پس می گرفت، بکار می بردند. در زبان افغانی ما این مبلغ اضافی را سود و بهره می نامند. روش ها و صورتهای معاملات ربوی ای که هنگام نزول قرآن رایج بودند و عرب ها از آنها به عنوان «ربا» یاد می کردند، عبارت بودند از این که به طور مثال کسی چیزی به کسی دیگر می فروخت و برای پرداخت قیمت آن یک مدتی تعیین می کرد. اما اگر آن مدت سپری می شد و مشتری نتوانسته بود قیمت را بپردازد، فروشنده مهلت بیشتری می داد و در عوض به مبلغ می افزود. یا این که کسی به دیگری مبلغی را به عنوان قرض می داد و با او قرار می گذاشت که در یک مدت معین علاوه بر اصل مبلغ، این مبلغ اضافه را هم به عنوان فایده باید بپردازی. یا اینکه قرض دهنده و وام گیرنده توافق می کردند که به طور مثال مدت این وام یک سال و فایده آن هم ده درصد است. اما اگر این وام گیرنده نمی توانست ظرف این مدت اصل قرض را همراه با فایده یعنی سود آن بپردازد، مهلت بیشتر با نرخ و سود بیشتری داده می شد.

«ربای نسیئه» نامیده می شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. بادر نظر داشت اینکه ایه مبارکه (275) متوجه خود رباخواران است، اما حدیث ذیل، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیل آند، به رباخوار ملحق گردانیده است، از ابن مسعود (رض) روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَعَنَ أَكْلَ الرَّبَا، وَمُوكَلَّهُ، وَشَاهِدِيهِ، وَكَاتِبَهُ» «رسول الله صلی الله علیه وسلم، خورنده، خوراننده، و شاهدان و کاتب یعنی نویسنده ربا را لعنت کرده است».

ربا یکی از گناهان کبیره است و در احادیث فراوانی از پیامبر ج تصریح به کبیره بودنش شده و نیز از جمله گناهانی است که در این آیه و چندین آیه دیگر بر آن وعده عذاب داده شده است بلکه تشدید عذاب آن را بیش از بسیاری از گناهان می فرماید، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرَّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالنَّوْءِيُّ يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَدْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ». (متفق علیه). «از هفت گناه نابود کننده اجتناب کنید».

گفتند: ای رسول الله! آنها کدام اند؟ فرمود: «شُرک به الله، سحر، کشتن انسان بی گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن مؤمن بی خبر از فساد».

ام المؤمنین عایشه (رض) می فرماید: «وقتی آیاتی از سورة البقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود». (صحیح بخاری (459).

يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

الله مال سود را نابود می کند و صدقات را (مال حلال که از آن صدقه داده می شود) افزایش (و برکت) می دهد و خداوند هیچ (انسان) ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد. (276)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمْحَقُ»: محو و نابود می کند، می کاهد، برکت را می برد. کلمه‌ی «محق» به معنای نقصان تدریجی است و مُحاق به ماه گفته می‌شود که نورش در شبهای آخر آنچنان کاهش یافته که دیده نمی‌شود. و در مقابل، «ربا» به معنی رشد تدریجی است. آیه (276) یادآور می‌شود که هر چند رباخوار به قصد انباشت ثروت، از دیگران ربا می‌گیرد، ولی خداوند برکت و آثار خوبی که باید از دیاد مال داشته باشد از ربا می‌گیرد. لازم نیست خود مال ربوی از بین برود، بلکه اهدافی که از افزایش ثروت در نظر است از بین می‌رود.

«يُزِبِي»: افزایش می دهد، فراوان می کند. «كَفَّارٍ»: پایدار بر کفر (در تحلیل ربا). «أَثِيمٍ»: گناهکار، غرق در گناه.

تفسیر:

«يَمْحَقُ اللهُ الرَّبَا وَيُزِبِي الصَّدَقَاتِ»: و حق تعالی برکت سود را از بین می‌برد و رشدش را کم می کند و نهایت آن را در خسارت و زیان جان و مال قرار می‌دهد؛ زیرا سود بر حرام بنا شده است و در مقابل، خداوند متعال صدقه را از دیاد می‌بخشد و در آن برکت می‌دهد.

سود در ظاهر موجب از دیاد مال است ولی در حقیقت، نقصان مال را به دنبال دارد، چنانچه صدقه نیز در ظاهر موجب نقصان مال به نظر می‌رسد در حالی که مال را فزونی می‌بخشد.

در حدیث شریف آمده است: «الرِّبَا وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ تَصِيرُ إِلَى قُلِّ» (ربا هر چند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می‌گراید). (مسند احمد (3754) و مشكاة المصابيح (2827) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (3542). در تفسیر کبیر فخر رازی آمده است: وقتی رباخوار، عواطف و عدالت انسانی را در خود محو کند، خود و اموالش مورد نفرین فقرا قرار می‌گیرد و کینه و انتقام و توطئه سرقت هر لحظه او را تهدید می‌کند و این نمونه‌ای از آن نابودی است که در آیه مبارکه مطرح شده است.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (276)» پروردگار کسانی را که در برابر آیاتش عناد دارند و بر شریعتش اعتراض می‌نمایند بد می‌برد، کسانی که حرمت‌های خداوند متعال را می‌شکنند و دست به مخالفت می‌زنند و از خدای توبه پذیر روی می‌گردانند. به این ترتیب کافری که طاعت خدای را ترک می‌کند از او امر او روی گردان است و همچنان گناهکاری که در گناهان سقوط نموده، مرتکب نواهی او تعالی شده است. رباخوار، بسیار ناسپاس و گنهکار است. او با گرفتن ربا خود را ضامن مردم، زندگی خود را حرام، عبادتش را باطل، و حرص و طمع قساوت را بر خود حاکم می‌گرداند. رباخوار، از رحمت و محبت الهی محروم است.

در این آیه مبارکه هشدار می‌دهد که محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام. بلی! الله تعالی درآمد رباخواران را افزایش نمی‌دهد، برعکس آنچه به ذهن بسیاری از مردم خطور می‌کند مبنی بر اینکه انفاق و بخشش مال را کم می‌کند و ربا آن را

می‌افزاید، زیرا روزی و افزون شدن آن از جانب الله تعالی است و چیزی که نزد الله تعالی است جز با طاعت الله و فرمان بردن از دستور او به دست نمی‌آید، پس کسی که بر خوردن سود و ربا جرات پیدا کند، الله تعالی او را به هدفش نخواهد رساند، و این با تجربه مشاهده شده است.

سپس در مورد مؤمنان فرمانبردار و برپادارندگان نماز و پرداخت کنندگان زکات زبان به مدح و تمجید گشوده می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

به راستی کسانی که ایمان آورده اند و اعمال شایسته انجام داده اند، و نماز را بر پا داشته اند و زکات را پرداخته اند؛ ثواب آنها نزد پروردگارشان است، و هیچ ترسی بر آنها (در قیامت) نیست و نه غمگین می‌شوند. (۲۷۷)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ»: آنانی که فرمان خدا را تصدیق کرده: اعتقادات و اعمال خود را نیکو ساخته‌اند؛ به الله متعال ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند؛ بر نمازهای خویش مطابق شریعت محافظت نموده و آنها را به خوبی أداء نمودند؛ زکات اموال خود را پرداخت کرده‌اند؛ ذکر نماز و زکات بعد از عمل صالح، نشانه آن است که در میان کارهای شایسته حساب این دو جداست.

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (277)»: چنین کسانی نیکوکارانی‌اند که برای‌شان اجر عظیم و ثواب بسیاری از جانب خدای رحمان و رحیم است و از آنچه در انتظار گناهکاران است بیم و نگرانی ندارند و از تبعات آنچه در دنیا انجام دادند غمگین نیستند بلکه برعکس در امنیت و سرور زائد الوصفی قرار دارند. هوشمند کسی است که در محاسبات، تنها به موجودی امروز که در دست دارد ننگرد، بلکه به آینده و ذخیره‌هایی که نزد الله متعال است نیز توجه داشته باشد.

فوائد حاصله در آیه متبرکه:

این آیه، مبارکه در مقابل رباخواران که «کفار اثم» هستند، سیمای مؤمنان را ترسیم می‌کند که عمل صالح انجام داده و نماز را بر پای می‌دارند و زکات پرداخت می‌کنند. تا اشاره به این باشد که زمینه‌ی برچیده شدن ربا در جامعه، توجه به ایمان و عمل صالح و احیای نماز و زکات است.

این آیه مبارکه می‌رساند که اشخاص نیکوکار و خدمت رسان به مردم، که موجبات آرامش دیگران را فراهم می‌کنند الله تعالی هم در مقابل، آرامش و امنیت دنیا و آخرت آنها را فراهم می‌کند.

در آیه مبارکه؛ تشویق بر ایمان و انجام عمل صالح، زیرا ذکر پاداش مستلزم تشویق و ترغیب است.

- باید همراه ایمان، عمل صالح انجام شود، زیرا تنها ایمان داشتن به بنده فایده‌ای نمی‌رساند تا به انجام تکلیف مبادرت نورزد.

- عمل بنده اگر صالح نباشد فایده‌ای ندارد؛ و صلاح بودن عمل مشروط به این دو چیز است: اول: اخلاص برای الله عزوجل که ضد آن شرک است؛ و دوم: پیروی از سنت که ضد آن بدعت است؛ پس کسی که نیت را خالص برای الله کرد لیکن بدعتی را

انجام داد از او پذیرفته نمی‌شود و کسی که یک عمل مشروع را آغاز کرد اما آن را با شرک آمیخت نیز از او پذیرفته نمی‌شود.

- بیان اهمیت برپا نمودن نماز و پرداخت زکات. زیرا این دو رکن از والاترین ارکان اسلام بعد از شهادتین هستند.

- الله متعال اجر و پاداش را برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و نماز را برپا کند و زکات را بدهد ضمانت کرده است. (بنقل از تفسیر کوثر).

مردم چهار گروه اند:

- 1 - گروهی ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند که اینان «مؤمنانند».
- 2 - گروهی، نه ایمان آورده و نه کار شایسته انجام می‌دهند که اینان «کافرانند».
- 3 - گروهی ایمان دارند، ولی عمل صالح ندارند که اینان «فاسق اند».
- 4 - گروهی ایمان ندارند، ولی اظهار ایمان می‌کنند و در ظاهر کار نیک انجام می‌دهند که اینان «منافقان اند».

اگر رباخواران از الله و مردم بریده‌اند، اما در مقابل، کسانی هستند که اهل ایمان و عمل صالح بوده و از طریق نماز، با خداوند مرتبط می‌باشند و با پرداخت زکات با مردم پیوند دارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید! از عذاب الله بترسید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده است رها کنید؛ اگر مؤمن هستید. (٢٧٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّقُوا اللَّهَ»: از مجازات الله بترسید. «ذَرُوا»: رها کنید، واگذارید.

تفسیر:

در آیات قبل به مفسد ربا اشاره شد که ربا فرد و جامعه را از تعادل خارج و آشفته می‌کند؛ «بِتَخَبُّطُ الشَّيْطَانِ»: و روشن شد که ربا در حقیقت کم شدن است، نه زیاد شدن؛ «يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا»: اکنون نهی از ربا را صریحاً بیان می‌کند. «ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا»: باید یادآور شد که؛ رباخواری، از عادات زمان جاهلیت بود که مسلمانان صدر اسلام نیز به آن آلوده بودند. طوریکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (278)» یعنی ای ایمان آورندگان! در صورتی که واقعا به خدا ایمان دارید، از او بترسید و مراقب او باشید و آنچه از سود نزد مردم باقی مانده را ترک کنید اگر در توبه خود راست می‌گوئید و از اوامر حق تعالی اطاعت می‌نمائید؛ زیرا یک انسان مؤمن همواره آنچه به آن امر شده را انجام می‌دهد و از آنچه نهی شده اجتناب می‌نماید. باید گفت که؛ لازمه‌ی ایمان و تقوا، صرف نظر کردن از مال حرام است. که در جمله «إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان یافته است.

این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخوار آن آنها را قبض نکرده‌اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است. یعنی سودی را که پیش از ممانعت گرفتید، گرفتید؛ اما، سودی را که بعد از ممانعت بر قرضدار عاید شد، مگیرید.

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾

پس اگر (چنین) نکرديد، (و به رسواخواری اصرار ورزیدید) یقین داشته باشید که الله و

رسولش با شما جنگ خواهند کرد. و اگر توبه کردید پس اصل سرمایه هایتان از آن شماست، نه شما به کسی ظلم کنید و نه بر شما ظلم می‌شود. (279)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَذِّنُوا»: پس بدانید، یقین کنید. «بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ»: به جنگ با الله... «إِنْ تُبْتُمْ»: اگر از ربا توبه کردید و باز گشتید. «رُءُوسٌ»: جمع رأس، اصل سرمایه.

تفسیر:

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»: پس اگر ربا خواری را رها نکنید، و از ترک ربا ابا ورزیدید و از این عمل توبه نکردید پس منتظر جنگی از سوی الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم باشید که این جنگ بر علیه شما در شکل أمراض، بلیات، فساد اولاد، فتنه‌ها و نا فهمی در دنیا و عذاب در آخرت تبارز خواهد کرد. رباخوار، محارب با الله است. او باید بداند که در این جنگ، در يك طرف او قرار دارد و در طرف دیگر، خداوند جبار.

از فحوای جمله «بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ»: بر می آید که: رباخوار، گمان نکند با مردم محروم طرف است، بلکه خداوند به حمایت از محرومان برخاسته و از حق آنان دفاع می‌کند. ابن عباس فرموده است: روز قیامت به ربا خوار می گویند: سلاح جنگ را بردار، باید اعلان داشت که: رباخواری، گناه کبیره است. چون اعلام جنگ با خداوند است. «وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسٌ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (279)»: و اگر از رباخواری دست برداشتید و از ربا توبه کنید پس برای شما رأس مال شما بدون هرگونه زیادت است و نباید اموال دیگران را از روی ظلم و ستم بگیرید و نگذارید رأس مال شما دچار زیان و ضرر شود.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه حجة الوداع فرمود: «أَلَا وَإِنَّ كُلَّ رَبٍّ مِنْ رَبِّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، لَكُمْ رُءُوسٌ أَمْوَالِكُمْ، لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ، أَلَا يَا أُمَّتَاهُ هَلْ بَلَغَتْ؟» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سنن ابن ماجه (3055) و علامه البانی در صحیح سنن ابن ماجه آن را صحیح گفته است (2497). «آگاه باشید! هر سودی از سودهای دوران جاهلیت بی اعتبار است، اصل مال هایتان از آن شماست، نه شما ستم کنید، و نه بر شما ستم می‌شود، آگاه باشید ای امتم آیا تبلیغ نمودم؟- سه بار تکرار نمودند. گفتند: بلی، فرمودند: ای پروردگار! گواه باش، - سه بار تکرار نمودند».

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: این آیه پس از فتح مکه نازل شده است و به دلیل مناسبت موضوع در همین سلسله ی کلام جای داده شده است. پیش از این گرچه سود یک گناه و یک کار ناپسند تلقی می شد اما به صورت قانونی منع نشده بود. اما پس از نزول این آیه معاملات ربوی در قلمروی حکومت اسلامی یک جرم شناخته شد. قبایل عربی که مصروف سود خوری بودند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم به وسیله ی مسئولین و موظفین اداره اسلامی به آنان اطلاع داد که اگر اینک آنان از معاملات ربوی خود داری و دست بردار نشوند، علیه آنان اعلام جنگ خواهد شد. هنگامی که به مسیحیان نجران، تحت حاکمیت حکومت اسلامی خودمختاری درونی داده شد، در قرارداد تصریح شده بود که اگر معاملات ربوی انجام دهید، این قرارداد فسخ خواهد شد و بین ما و شما حالت جنگ به وجود خواهد آمد. بنا بر آخرین کلمات آیه، نظر ابن عباس، حسن بصری،

ابن سیرین و ربیع بن انس این است که کسی که در دارالاسلام ربا بخورد بایستی مجبور به توبه شود و اگر از این کار دست نکشید کشته شود. اما نظر فقیهان دیگر این است که زندانی نمودن چنین فردی کافی است و تا زمانی که قول نداده است رباخواری را رها کند، نباید آزاد بشود.

شان نزول آیات 278 - 279:

أبویعلی در «مسند» خود و ابن منده از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس ب روایت کرده اند: بنی مغیره برای بنی عمرو از قبیلۀ ثقیف ربا می داد، وقتی که خدا رسول خود را بر مکه چیره و فاتح گرداند، پیامبر (در آن روز همه انواع ربا را حرام و باطل اعلام کرد. پس بنی عمرو و بنی مغیره به نزد والی مکه عتاب بن اسید آمدند. بنی مغیره گفتند: آیا ما بدبخت ترین مردم نیستیم! ربا از همه مردم برداشته شده به استثنای ما. بنی عمرو گفتند: ما باهم توافق کردیم که شما برای ما ربا بدهید. عتاب در این باره به پیامبر نامه نوشت. پس این دو آیه در بارۀ آنها نازل شد. (أبویعلی 668 و از طریق او واحدی در «أسباب نزول» 183 از کلبی از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده اند.)

- ابن جریر از عکرمة روایت کرده: این آیه در مورد ثقیف از جمله مسعود حبیب، عبد یالیل، بنو عمرو، ربیعه و بنو عمیر نازل شده است. (طبری 6257 از طریق ابن جریج از عکرمة روایت کرده.)

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾

و اگر (قرضدار شما) تنگدست بود، پس تا (هنگام) گشایش (و توانایی) مهلت دهید، (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است، اگر (منافع این کار را) بدانید! (۲۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُو عُسْرَةٍ»: تنگدست، نیازمند. «نَظِرَةٌ»: مهلت، فرصت. «مَيْسَرَةٍ»: فراخ دستی، گشایش. «أَنْ تَصَدَّقُوا»: (تتصدقوا): گذشت کنید، در گذرید، ببخشید، (قرضدار را) حلال کنید.

تفسیر:

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»: پس اگر قرضدار نادر بود، به او باید تا زمانی که حق تعالی بی نیازش سازد فرصت دهید، «وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (280)» و اگر مقداری از دین خود را به او ببخشید این کار بهتر و نیکوترست، یعنی: برای شما بهتر است که قرض را از آنان که به راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید.

نظام حقوقی و اقتصادی اسلام، با نظام اخلاقی آن پیوند دارد. گرچه بازپس گیری قرض حق است، ولی مهلت دادن و بخشیدن قرضدار باید مراعات شود.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند متعال او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: از این آیه این حکم را استخراج کرده اند که شخصی که قادر به پرداختن وام هایش نباشد، دادگاه اسلامی طلبکاران او را مجبور می کند به او

مهلت بدهند و در برخی شرایط دادگاه این حق را هم خواهد داشت طلبکاران را وادارد به بخشودن همه ی بدهی یا بخشی از آن بکنند. در حدیث آمده است که شخصی در کار و کاسبی اش ضرر کرد و خیلی بدهکار شد. قضیه ی او نزد رسول الله (ص) آمد. رسول الله (ص) از مردم تقاضا کرد به او کمک کنند. بسیاری به او کمک مالی کردند. اما بدهی های او باز هم صاف نشدند. رسول الله (ص) به طلبکاران او گفت: هر چه حاضر است آن را بردارید و او را رها کنید بیش از این نمی توان به شما داد.

فقیهان این امر را روشن کرده اند که به هیچ وجه نباید منزلی را که قرضدار در آن زندگی می کند، اثاثیه ای را که در خانه از آنها استفاده می کند، لباس هایی را که بر تن می کند و وسایل کسب روزی او را از او گرفت. (تفسیر تفهیم القرآن). ولی نباید فراموش کرد؛ بادر نظر داشت اینکه دین مقدس اسلام، حامی مستضعفان است و در این آیه مبارکه سفارش شده که به قرضدار باید مهلت داده شود، ولی نباید قرضدار از این موضوع سوء استفاده کند. لذا اگر بدون عذر در پرداخت قرض های خویش تأخیر کند، گناهکار است.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾

و از روزی بترسید که در آن روز به بارگاه الهی باز گردانیده می شوید باز هر شخص (جزای) آنچه که کسب کرده بود کامل دریافت خواهد کرد، و بر آنها هیچگونه ظمی نمی شود. (٢٨١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُرْجَعُونَ»: بازگردانده می شوید.

«تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ»: به هر کسی مُزد کردارش به تمامی داده می شود.

تفسیر:

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (281)»: از روزی بر حذر و بترسید باشید که به پیشگاه خدا بر خواهید گشت، آنگاه همه کس به حساب خود خواهد رسید و به شما ظلم نمی شود.

ربا گرفتن و رسیدن به دنیا، ساده و زودگذر است، آنچه ابدی و باقی است، قیامت است. از جمله «تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ» برمی آید که: در معاملات این جهان، امکان کم و کاست هست، ولی در معامله با خداوند هیچ گونه کم و کاستی نیست.

این آیه ی مبارک بدین فراگیری و نفاعی خاتمه یافت که آخرین آیه ی نازل شده از قرآن است و بعد از نزول آن وحی آسمانی قطع شد.

در این آیه بندگان از چنین روزی هولناک بر حذر داشته شده اند. این آیه به منزله ی جمع بندی و هشدار عمومی در پایان آیات ربا است.

ابن عباس (رض) فرموده است: «آخرین آیه ی قرآن که بر رسول اکرم ج نازل شد، همین آیه بود.» صحیح بخاری (2085).

ابن کثیر گفته است: این آیه آخرین آیه ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و سلم فقط نه شب در قید حیات بود و بعد از آن به رفیق اعلی پیوست.

همچنین این آیه مهر ختمی است بر این احکام و اوامر و نواهی، و مسلمانان در آن بر انجام کار خیر تشویق شده و بر انجام کار شر مورد تهدید قرار گرفته‌اند. و کسی که بداند به سوی الله باز می‌گردد و او را بر کارهای کوچک و بزرگ و آشکار و پنهانش مجازات می‌کند، و نیز بداند که الله تعالی به اندازه مثقال ذره‌ای به او ستم نمی‌کند، به پاداشش امیدوار شده و از عذابش بیمناک می‌شود، و این کار بدون آگاهی و شناخت قبلی حاصل نمی‌شود.

خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (275 - 281) احکام این آیات مُتضمّن پنج موضوع آند:

- 1 - جواز انواع دادوستد.
- 2 - تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.
- 3 - مهلت دادن به ذمت دار و قرضدار تنگدست.
- 4 - پاداش ایمان و عمل شایسته.
- 5 - و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

- 1 - ربای نسیه. 2 - ربای افزوده.

ربای و سود خوری نسیه یا در وام و قرض است، یا در دادوستد. صورت آن در وام و قرض چنین است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام و قرض داده شود؛ به این شرط که در صورت تمديد مدت، بر اصل مبلغ به صورت مشخص و مقدار مشخص افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت مُتعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها؛ فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقداً فروخته شود، چون فروش یک‌کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم قرض و وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده دوصد درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به اینکه آیات کریمه به قید ربای نسیه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسیه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می‌کنند، چنان‌که بر تحریم مصالحه میان قرض دهنده (وام دهنده) و مقروض (بدهکار در وام) مدت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می‌باشد. مثلاً این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با مقروض (بدهکار) به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش قرض (وام) به قرض (وام) می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقهاء - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری (تکلف مردمی) می‌یابد. آن

حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، برابر با یکدیگر، دست به دست، اما چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط اینکه دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقهاء، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب أبوحنیفه، مالک و شافعی (رحمه الله علیهم)، مقروض (بدهکاری) که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مُدلل و ثابت گردد.

سبب تحریم ربا :

اسلام دین تلاش و عمل، محبت و مهربانی، دوستی، مؤدت و صمیمیت، هماهنگی، صفا، سلامت درون از کینه، و دین حق و عدل است و کسب بدون عمل را جایز نمی‌شمرد، به صدقه و قرض الحسنه ی نیکو تشویق می‌کند، استثمار کردن درماندگان را ناروا می‌داند، از هرچه به دشمنی، کینه و کشمکش بگراید، باز می‌دارد، حسد و حرص و آز را از درونها می‌زداید، آندوختن و کنز کردن ثروت را در دست جمعی معذود، ناپسند می‌شمرد؛ چون آنان قدرت را نیز در اختیار خود می‌گیرند، حال آن که عده ی فراوانی از زندگی بسیار ساده و معمولی محروم می‌باشند و آن جمع آندک با اقتصاد ملت و مملکت بازی می‌کنند. ربا، تجسم بدکاره ای است که در برابر صدقه و نیکویی قد برآراشته؛ اما صدقه، بخشندگی، رادمردی، پاکی، همکاری و دلسوزی، بخشش اموال و دارایی بدون انتظار عوض و باز پس گرفتن است. ربا، حرص و طمع و ناپاکی، باز پس گرفتن اصل سرمایه، به اضافه ی دریافت کردن اضافه مالی از دسترنج بدهکار است. بی تردید، رباخواری، وجدان و اخلاق آدمی را تباہ می‌سازد و در جامعه، پست و زبونش می‌گرداند و انگشت نما می‌شود.

خواننده معزز!

أمت اسلام، جز از راه دین و دینداری، بلندمرتبه و سرفراز و پیروز نخواهند شد و جز با پشت کردن از دین و ترک آن، سقوط نخواهد کرد. این است پروردگار با عظمت، پس از آیات ربا به این موعظه و آندرز شیوا و رسای آیه ی 281 همین سوره، اشاره و ذکر می‌نماید که اگر انسان با ایمان، آن را آویزه ی گوش و سرمشق گرداند، هرگونه حرص و آز دنیا در نظرش خوار و بی‌مقدار می‌گردد. سرانجام، مال و جاننش را در طبق إخلاص می‌گذارد و به حق تقدیم می‌کند. بدان که: هم مال و هم دنیا، رفتنی آند و جهان آخرت، آمدنی، پایدار و همیشگی و حسابرسی در پیشگاه خالق هستی، قطعی و حتمی است.

خوانندگان گرامی!

آیه متبرکه (282) طولانی ترین آیه ی مبارکه قرآن عظیم الشان میباشد. در این آیه مبارکه موضوعاتی دین (قرض) و جواز رهن (وثیقه، گروگان) وام (دین، قرض) سررسید به وسیله ی نوشتن، شهادت و وثیقه مورد بحث قرار داده میشود. در آیه (282) انواع خدمت قلمی و بیانی و همچنین نکات مهم حقوقی ارائه شده است، و مطابق روایات مفسران در این آیه به صورت کُل 40 نکته حقوقی مطرح شده و

موضوعی در رابطه با مسائل حقوقی وجود ندارد که در این آیه به آن اشاره و یا ذکر نشده باشد. حتی تعداد از مفسران بدین باور اند که در این آیه مبارکه پانزده حکم به خصوص وارد شده است.

باید یادآور شد؛ دین مقدس اسلام همانگونه که به عبادات اعتناء، توجه و اهتمام دارد به معاملات میان مردم نیز اهتمام و توجه خاصی را مبذول داشته است. آیه (282) رد بر کسانی است که می‌گویند: اسلام فقط به اعمالی که مخصوص عبادات است تأکید کرده است اما معاملات میان مردم باید تابع احکام وضعی باشد.

در آیه مبارکه میخوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسَامَوْا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با یکدیگر معامله دین تا میعاد مقرر معلوم کردید پس آن را بنویسید، و باید نویسنده عادل و با انصاف در میان شما بنویسد، و نویسنده نباید از نوشتن آن، طوری که الله به او آموخته است با ورزد، پس باید بنویسید، و کسی که به ذمه او حق (دین - قرض) است باید بنویسد و املاء کند، و از پروردگارش بترسد، و چیزی از دین (قرض - مردم) را کم نکند، پس اگر کسی که بر ذمه او حق (دین - قرض) است بی عقل یا ضعیف یا ناتوان یا نمی‌توانست املاء کند، پس باید ولی او به عدل املاء کند، و دو شاهد از مردانتان گواه بگیرید، و اگر دو مرد نبودند پس یک مرد و در زن از شاهدانی که می‌پسندید (بگیرید)، تا اگر یکی از آن دو (زن) فراموش کرد دیگری به او یادآوری کند. و وقتی گواهان برای گواهی دادن طلب شوند نباید ابا ورزند، و از اینکه دین را (خواه کم باشد یا بسیار) تا مدت مقرر آن بنویسید خسته نشوید، این (نوشتن) نزد الله به عدالت نزدیکتر است، و هم سبب محکم داشتن گواهی است، و هم برای آنکه (در مقدار دین) شک نکنید، مگر این که معامله نقدی باشد که در میان خود دست به دست می‌کنید، پس بر شما گناهی نیست در این که نوشته نکنید، و وقتی قصد خرید و فروش کردید گواه بگیرید، و نباید نویسنده و گواه ضرر مند شوند، و اگر چنین کردید (به یکی از ایشان ضرر رسانیدید) پس یقیناً از فرمان الله سر باز زدید و ضرر آن به شما می‌رسد، و از الله بترسید و الله به شما (دین تان را) می‌آموزد، و الله به هر چیزی دانا است. (۲۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا تَدَايَنْتُمْ»: هرگاه به یکدیگر وام (قرض) دادید. «دین»: وام، قرض < معامله برای مدتی معین. «أَجَلٌ»: مدت معیاد، سر رسید. «لَا يَأْبُ»: خودداری نرزد. «لِيُمْلَأَ»: باید املا کند، بیان نماید.

(املا و املال، یک معنا دارند). «عَلَيْهِ الْحَقُّ»: قرض (وام) بر نمه ی اوست، قرضدار است. «وَأَلَيْتَقَى اللَّهَ»: و از الله بترسد. «لَا يَبْخَسُ»: نکاهد، آن حق را کم نکند. «شَهِيدَيْنِ»: دو شاهد. «أَنْ تَضِلَّ»: فراموشی کرد، خطاء رفت. «دُعُوا»: إحضار شدند، فراخوانده شدند. «لَا تَسْأَمُوا» (سأم): دلگیر نشوید. سستی نکنید. «أَفْسَطُ»: عادلانه تر. «أَقْوَمُ»: استوارتر، پاینده تر. «أَدْنَى»: نزدیکتر. «أَلَّا تَرْتَابُوا»: که دچار شک نگردید. «تُدِيرُونَ»: دست به دست می گردانید، رد و بدل می کنید. «لَا يُضَارَّ»: زیان نبینید. «فُسُوقٌ»: نافرمانی، سر باز زدن، سرپیچی. «فُسُوقٌ بِكُمْ»: نشان نافرمانی شماست. شما را از راه حق به در می کند. «وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهَ»: خدا به شما می آموزد، احکام و دستوراتش را به شما می دهد.

تفسیر:

در آیات قبلی فضیلت خیرات و صدقه و احکام آن بیان گردید؛ ثانیاً، قبح حرمت سود ذکر شد؛ اکنون در این آیه بیان معاملات قرض است.

این آیه، آیه ی «مُداینه»: (معامله کردن، وام «قرض» بدون بهره دادن) و «دین» و مشهور است، با (172) کلمه و (579) حرف، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم از جمله: طویلترین و بزرگترین آیه قرآن عظیم الشأن بشمار می رود. که درباره ی مسائل حقوقی و نحوه ی تنظیم اسناد تجاری بحث بعمل می آورد. این آیه نشانه ی دقت نظر و جامعیت اسلام را نشان میدهد، که در دوره جاهلیت و آنهم در میان مردمی عقب افتاده، دقیقترین مسائل حقوقی را برای مردم مطرح کرده است. این آیه مبارکه برای تثبیت و تأیید حق و حقوق مالی و بیان بزرگی گناه نابخشودنی خوردن اموال مردم به شیوه ی ناحق، مانند وامی (قرض) که به گردن (ذمت) کسی است و از باز پرداختن آن امتناع می ورزد، نازل شده است. این آیه امر می کند تا سندی مطمئن و معتبر برای تعیین مقدار و زمان بازپس دادن وام، (قرض) باید تنظیم و نوشته شود و این که «کاتب» در تهیه ی قرارداد از ایمان، امانت و درستکاری، راستگویی و عادل بودن، برخوردار باشد و در کارش سستی، کاستی و کمبودی و سرپیچی نکند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ»: یعنی ای ایمان آورندگان! اگر نزد کسی تا زمانی معین قرضی را برای به کسی دادید یا خرید و فروشی کردید باید که در بین خود سندی را بنویسید تا با آن حقوق را حفظ کنید و دچار اختلاف و چند دستگی نشوید این دستور از جانب خدا راهنمایی است برای نوشتن معاملات مدت دار، تا بیشتر و بهتر و مطمئن تر، مقدار و زمانش محفوظ بماند.

از قید: (تا میعاد مقرر)، استدلال شده است به این که: قید نکردن زمان در معاملات مدت دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسبه به نقد است و «سلف» بر وام (قرض) نیز إطلاق می شود.

بلی! اگر با یکدیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید، «وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ»: یعنی باید منشی عادل و امین و ضابطه مند آن را بنویسد که به هیچ یک از

طرفین ظلم نشود.

این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد.

«وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ»: و منشی از نوشتن از روی عدالت و مطابق آنچه خداوند (متعال) به او آموخته است، نباید امتناع کند.

با این فرموده خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند متعال از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نرزد، «فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ»: یعنی قرضدار که حق به گردن دارد آن را دیکته کند؛ چون معترف و مشهود علیه همین شخص است.

«وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا» و باید از خداوند (متعال) بترسد و چیزی را از حق کم نکند.

«فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا»: پس اگر قرضدار (بدهکار) کم عقل و مُصْرِف (ولخرج) یا طفل یا پیر و کهن سال (فرتوت) و افتاده باشد، ضعیف: پیرمرد سالمند، طفل خردسال، «أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلََّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ»: یا اگر خود به سبب لکنت زبان یا سبک مغزی یا کُنْگی، نتواند دیکته کند، قِیم یا وکیلش به صورتی عادلانه، بدون کم و زیاد مطلب را دیکته کند، و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار قرضدار که دین بر ذمه اش ثابت است، بنا می‌گردد، لذا حق تعالی وی را به اِمْلا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد.

بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است.

«وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ»: و به منظور اطمینان و استحکام بیشتر علاوه بر نوشتن، دو نفر از مسلمانان را شاهد قرار دهید.

یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (قرضداری) شهادت دهند، فرا خوانید و آنان را شاهد بگیرید. بنابراین، شاهد گرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهد گرفتن مُسْتَحَب است و در آغاز امر واجب بود، اما با آیه بعدی: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي»، و جواب آن منسوخ گردید.

«فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»: اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد و دو زن از افراد مورد اعتماد و عادل و متدین را شاهد بگیرید، گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است.

و علت گرفتن دو شاهد زن این است؛ «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»: که اگر یکی از دو زن شهادت را فراموش کرد، دیگری او را یادآور شود.

یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به‌یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین مسؤولیت‌های بزرگ فامیلی بر زنان و تلاش برای کم کردن مسؤولیت زنان از عارض شدن به مشکلات و مسؤولیت‌های بیشتر جلوگیری می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی دیگری اداء کند.

لذا هر یک از آن دو شاهد، می‌توانند در یادآوری مطلب به شاهد دیگر کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به‌یاد آوردن جزء دیگری است.

«وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»: یعنی وقتی از آنها خواسته شود، نباید از اداء یا تقبل شهادت امتناع ورزند.

«وَلَا تَسْنَمُوا أَنْ تَكْتُوبَهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ»: از این که صغیر یا بزرگسال موعِد آن را بنویسد و اینکه کم باشد یا زیاد، ناراحت و نگران نباشید.

«ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا»: یعنی نوشتن بدهی که فرمانش را دادیم، در حکم و فرمان خدا عادلانه تر است و برای این که دچار فراموشی نشوید، استوارتر است، و برای این که دچار شک و تردید نشوید، بهتر می باشد.

«إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ»: یعنی مگر این که خرید به صورت حضوری و نقد و دست به دست انجام شود و بها نقدا پرداخت گردد، «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا»: که در این صورت نوشتن آن اشکالی ندارد؛ چون در این حالت مواردی که می بایست از آن برحذر بود، منتفی است.

یعنی در صورتی که معامله، تجارت دست به دست باشد، جنس به عوض جنس باشد (بارتر Barter: معامله جنس به جنس و یا سرویس و خدمت در برابر خدمت را گویند)، یا معامله به نقد بوده، قرض در میان نباشد؛ اگر به قید کتابت آورده نشود، گناهی ندارد؛ اما، در این صورت نیز وجود شاهد ضرور است، که اگر آینده نزاعی واقع شود، به کار آید. کاتب و شاهد، حق مدعی و مدعی علیه را تلف نکنند؛ بلکه حق را به حقدار رسانند.

«وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ»: یعنی به طور مطلق بر حق خود گواه بگیرید؛ اعم از این که معامله نقدی و قطعی باشد یا قرضی؛ چون در این صورت بعید است نزاع و اختلافی اتفاق بیافتد.

یعنی: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پایاپای (پابه پا، تهاتر، تهاتری، مبادله، متبادل، هم بر)، نوشتن لازم نیست، گرفتن شاهد و گواه لازم است. بعضی گفته اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه پایاپای باشد و چه مدتدار، بر آن شاهد و گواه بگیرید. خاطر نشان می شود که نزد جمهور فقهاء، امر در اینجا بر اِرشاد و استحباب حمل می شود نه بر وجوب. نقل است که ابن عمر (رض) چون معامله نقدی می کرد، گواه می گرفت و چون به نسیه معامله می کرد، آن را می نوشت.

«وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ»: یعنی نباید صاحب حق به نویسنده یا شاهد و گواه ضرری برساند. با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی.

یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به اینکه آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا اینکه از جایی دور به حضور در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانند.

«وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ»: در صورتی که اعمالی را انجام بدهید که شما را از آن منع کرده ام، سبب خروجتان از فرمان خدا شده و از آن در رفته اید.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»: از الله بترسید و در اعمالتان رضایت او را در نظر داشته باشید؛ زیرا دانش مفیدی که باعث نیکبختی دو جهان است به شما خواهد آموخت.

جمله های «واتقوا الله» و «یعلمکم الله» گر چه به صورت جمله های مستقل عطف بر یکدیگر آمده است ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر نشانه ای از پیوند میان آن دو

است و مفهوم آن این است که تقوا و پرهیزکاری و خداپرستی تأثیر عمیقی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم دارد. بلی، هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، همچون آینه حقائق را روشن می‌سازد. این معنی کاملاً جنبه منطقی دارد زیرا صفات زشت و بد، اعمال ناپاک، حجاب های بر فکر انسان می‌اندازد و به او اجازه نمی‌دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند. هنگامی که به وسیله تقوا حجاب‌ها کنار رفت، چهره حق آشکار می‌شود.

«وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (282)»: و الله از منافع و عواقب امور باخبر است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

خدا این آیه ی طولانی را - که از خصوصیت های اجتماعی-اقتصادی برخوردار است - به اندرز نیکو و سودمند پایان داد تا چیزی از احکام پیشین را فرو نگذاریم، و تکرار لفظ «الله» - جل جلاله - در سه جمله ی پی در پی پایانی آیه: «و اتقوا الله، و یعلمکم الله، و الله بکل شیء علیم»، بدین سبب است که بیم و حذر در وجود شنونده اثر کند و این که استقلال هر کدام از این کلمات مبارک به حکمی معین باز می‌گردد.

احکام حاصله از آیه مبارکه:

در این آیه احکام و فواید متعددی نهفته است که در ذیل به بخشی از آنها متمرکز می‌شویم:

قبل از همه باید گفت: اهتمام و عنایت به احکامی که در این آیات ذکر شده است زیرا احکام در این آیات توسط ندا و مخاطب «أهل ایمان» صادر شده که سزاوار رعایت و اهتمام جدی می‌باشد. بناً تمسک جستن به این احکام از مقتضای ایمان است و مخالفت به این احکام نقص در ایمان محسوب می‌شود. الله تعالی در این آیه بندگان را راهنمایی می‌کند تا در معاملات خود حقوق یکدیگر را به شیوه مفید حفظ نمایند، و آنها را به آداب و قواعدی راهنمایی کرده است که عقلاً نمی‌توانند بالاتر و کامل‌تر از آن را پیشنهاد نمایند.

- در این آیه مبارکه جائز بودن معاملات قرضی، خواه قرض شکل «سَلَم» داشته باشد، یا این که پول آن پس از مدتی پرداخت شود، زیرا الله تعالی خبر داده است که مؤمنان این نوع معامله را انجام می‌دهند، و هر چیزی را که الله به عنوان عمل و کردار مومنان معرفی کند از مقتضیات ایمان است.
- برای جلوگیری از هر گونه اشتباه و نزاع و برای قرض و وام و معاملاتی که مقداری از پول باقی می‌ماند باید چیزی را باید تحریر نماید.
- در تمامی معاملات قرضی باید مدت و زمان پرداخت قرض و اجاره معلوم و مشخص باشد.
- اگر مدت پرداخت قرض نامعلوم باشد، چنین کاری حلال نیست، چون این کار معامله «غرر» محسوب شده و خطرناک است و قمار به حساب می‌آید.
- برای جلوگیری از هر گونه اشتباه و نزاع ممکن و برای قرض، وام و معاملاتی که مقداری از پول باقی می‌ماند باید چیزی را باید تحریر نماید.
- و این کار بعضی اوقات واجب است؛ و آن زمانی است که حفظ حق واجب باشد، مانند مالی که سرپرستی آن بر عهده انسان است، از قبیل اموال یتیمان و اوقاف، و یا مانند وکلا و امنا که متصدی حفظ و حراست اموال هستند.

گاهی مسأله کتابت قرض و دیون بر حسب شرایط و اوضاع مختلف، حالت وجوب و گاهی حالت استحباب به خود می‌گیرد. به هر حال نوشتن بزرگترین چیزی است که به وسیله آن معاملات دارای مدت، حفظ می‌شوند، زیرا انسان به نسیان نزدیک است، پس برای جلوگیری از اشتباه و خیانت کسانی که از الله تعالی نمی‌ترسند، حتما باید این کار را انجام داد.

- در این شکی نیست که: برای این کار باید کسی را بحیث کاتب تعیین نمایند: که این کاتب و محرر باید شخصی سومی باشد تا: تا قرار داد از اطمینان بیش تری برخوردار باشد و از دست برد یکی از طرفین سالم بماند.
- نویسنده، کاتب و یا محرر باید به عدل و انصاف معروف باشد، تا عدالت را در میان دو طرف معامله رعایت کند، چون اگر عادل و معتبر نبوده و پیش مردم عادل و پسندیده نباشد، نوشتن او اعتباری نخواهد داشت، و هدف که حفظ حقوق است، حاصل نمی‌شود. و نویسنده و کاتب نباید به خاطر خویشاوندی و یا چیزی دیگر به یکی از آنها تمایل بیشتری نشان دهد. و نباید به خاطر دشمنی با یکی، بر ضد طرف دیگر بنویسد.
- در ضمن کاتب و یا محرر باید از احکام سند و شرایط معامله اطلاع کامل و کافی داشته باشد.
- نوشته و سند مکتوب در بین دو طرف معامله از بهترین کارهاست، و نیکوکاری نسبت به دو طرف معامله است، چرا که باعث حفظ حقوق آن دو می‌گردد، و ذمه هر دو آن گونه که الله تعالی به آن دستور داده است تبرئه می‌شود، پس نویسنده باید چشم‌داشت پاداش را از الله تعالی داشته باشد، تا از پاداش حقیقی عمل خویش بهره مند شود.
- نویسنده باید در نوشتن مهارت کامل داشته باشد، و کلمات و اصطلاحات معتبر را در هر معامله برحسب آن به کار ببرد، و در این مورد عُرف از اعتبار بزرگی برخوردار است.
- نوشتن از جمله نعمت‌های الهی بر بندگان است که امور دینی و دنیوی با آن سامان می‌یابد، و هر کس که از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار باشد، الله تعالی بخشش بزرگی را به او عطا کرده است، پس شکر کامل این نعمت آن است که با نوشتن‌های خود، نیازهای بندگان را برآورده نماید و از نوشتن امتناع نرزد. بنابراین فرمود: «وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ». «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن همان‌گونه که الله به او آموزش داده، خود داری کند.»
- آنچه نویسنده می‌نویسد، اعتراف کسی است که حقی را بر عهده دارد، پس اگر او به خاطر کوچک یا سفیه بودنش، یا به خاطر دیوانگی یا گنگ بودن یا ناتوانی‌اش نمی‌توانست املا کند، ولی و سرپرست او باید املا نماید، و سرپرست او به جای وی قرار می‌گیرد.
- اعتراف از بزرگترین راه‌هایی است که حقوق به وسیله آن ثابت می‌شود، زیرا الله تعالی دستور داده است که نویسنده آنچه بر او املا می‌شود، بنویسد.
- الله تعالی ما را در این آیه مبارکه راهنمایی کرده است که باید دو شاهد بر معامله خویش بگیرند شاهد آن باید دو مرد عادل باشد، و اگر دو مرد عادل وجود نداشت یا شاهد گرفتن دو مرد عادل مشکل یا سخت بود پس یک مرد و دو زن را شاهد بگیریم.

و این همه معاملات را از قبیل خرید و فروش هایی که مبتنی بر اداره کردن و سرپرستی است مانند اینکه کسی تعدادی گوسفند و یا قطعه ای زمین زراعتی به دیگری بدهد که آن را برایش اداره و سرپرستی کند. و یا معاملات وام ها و توابع آن از قبیل وثیقه و اسناد و غیره را در بر می گیرد. و اگر گفته شود که ثابت شده است پیامبر صلی الله علیه و سلم با شهادی دادن یک شاهد همراه با قسم قضاوت نموده است، و در آیه آمده که دو مرد یا یک مرد و دو زن شاهد باشند، در پاسخ گفته می شود: الله تعالی بندگان را در این آیه به حفظ حقوق یکدیگر راهنمایی کرده است، بنابراین کامل ترین و قوی ترین راه حفظ حقوق را بیان داشته است، و این با آنچه که پیامبر صلی الله علیه و سلم با یک شاهد و قسم قضاوت کرده است منافی و مخالف نیست. پس در مورد حفظ حقوق، بنده باید پرهیزگار باشد و از حقوق دیگران بطور کامل پاسداری به عمل آورد.

و در رابطه با حکم نمودن بین دو نفر که با یکدیگر اختلاف دارند، به امور ترجیح دهنده از اسناد و مدارک موجود نگاه کند.

- در رابطه با حقوق دنیوی، شهادت دادن دو زن به جای شهادت دادن یک مرد است، اما در امور دینی مانند روایت و فتوا زن همانند مرد است، و تفاوت این دو مورد کاملاً مشخص است.

- شهادت باید از روی علم و یقین باشد، نه از روی شک، پس هرگاه شاهد در گواهی اش دچار شک شد، برای او جایز نیست شهادی بدهد هر چند که گمانش غالب باشد مگر به آنچه که بر آن علم و یقین دارد.

- اگر شهادی برای گواهی دادن فرخوانده شد نباید امتناع ورزد، خواه برای تحمل گواهی خوانده شود یا برای ادای شهادت، زیرا ادای شهادت همچنانکه الله تعالی از آن سخن به میان آورده و از منافع و مصالح آن خبر داده است، بهترین مصداق عمل صالح است.

- همچنین جایز نیست به «کاتب» و «شاهد» ضرر رسانده شود، به این صورت که آنان را زمانی یا حالتی برای نوشتن و شهادت دادن فرا بخوانند که به آنان ضرر برساند. و همچنانکه نهی شده است که دارندگان حقوق و طرفین معامله به «کاتب» و «شاهد» ضرر برسانند، نیز «کاتب» و «شاهد» نهی شده اند از اینکه به طرفین معامله و یا یکی از آنها ضرر برسانند. نیز از این آیه برداشت می شود که هرگاه «کاتب» و «شاهد» به سبب کتابت و شهادتشان ضرری متوجه آنان شود و جواب این کار از آنان ساقط می گردد. نیز استنباط می شود که زیان رساندن به نیکوکاران و کسانی که خوبی می کنند، و گذاشتن چیزی بردوش آنها که توان آن را ندارند، جایز نیست. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ٦٠» (الرحمن: 60) «آیا پاداش نیکوکاری جز نیکوکاری چیز دیگری است؟» همچنین بر کسی که کار نیکی انجام می دهد لازم است که نیکوکاری خود را با دوری جستن از زیان رساندن قولی و عملی به کسی که کار خوب را برای او انجام داده است، کامل گرداند، زیرا نیکوکاری جز با آن کامل نمی شود.

- مزد گرفتن برای نوشتن و گواهی دادن جایز نیست، چرا که انجام این عمل از واجبات است، زیرا نوشتن و گواهی دادن حقی است که الله تعالی بر نویسنده و گواه واجب

گردانیده است، و مزد گرفتن به مثابه ضرر رساندن به دو طرف معامله است، مگر اینکه کاتب یا نویسنده از طرف ولی امر موکول باشد و از بیت المال حقوق خویش را به دست آورد.

- در ضمن در این معامله حقوقی همانا تصریح مدت قرارداد است که: ضرورت تعیین مدت صریح، با قید روز و ماه و سال که از کلمه «مسمی» در آیه بر می آید.
- زیان رساندن به گواهان و نویسندگان فسق است، و فسق یعنی بیرون رفتن از طاعت الهی به سوی نافرمانی او. فسق اضافه و کم می شود، و به بخش های مختلفی تقسیم می شود، بنابراین نفرمود: «فَأَنْتُمْ فَسَاقٌ» یا «فَاسِقُونَ» شما فاسق هستید، بلکه فرمود: «وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ» «و اگر (چنین) کنید؛ بی شک (بیانگر) نافرمانی شما خواهد بود». پس هر اندازه بنده از دایره طاعت الله خارج شود به همان اندازه به فسق مبتلا می گردد. و از فرموده الهی که می فرماید: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»: «و از الله بترسید. و (آنچه که برای شما مفید است) الله به شما آموزش می دهد»، استنباط می شود که تقوی و پرهیزگاری وسیله ای است برای حاصل کردن علم و دانش.
- و واضح تر از این آیه، فرموده الهی است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (الأنفال: 29) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر (از الله بترسید، و) پرهیزگاری پیشه کنید به شما نیروی تشخیص حق از باطل را عطا می کند.».
- هر کس را که در معامله ای آمین دانستی و در آن معامله به او تفویض اختیار کردی، سخنش در آن مورد پذیرفتنی است و او جانشین تو است، زیرا وقتی که ولی به جای کسانی که کوتاهی دارند قرار می گیرد، کسی را که سرپرست خودت قرار داده و اختیار خودت را به او واگذار کرده و کار را به او سپرده ای به طریق اولی قابل قبول است، و به طریق اولی سخن او به هنگام اختلاف بر سخن تو مقدم داشته می شود.
- کسی که باید حقی را ادا کند- وقتی که بر نویسنده املا می کند- باید از الله بترسد، و کم نکند، و هیچ شرطی از شرایط آن یا قیدی از قیود آن را نباید حذف کند، بلکه بر او واجب است به تمام جزئیات حقی که بر او واجب است اعتراف کند، همانطور که اگر حق او بر کسی دیگر باشد چنین چیزی بر طرف واجب است.
- پس اگر کسی چنین نکند از زُمره «مُطَّوِّفِينَ» خواهد بود که در خرید و فروش حق مردم را کامل نمی دهند و از آن می کاهند.

یادداشت:

علت حضور دو زن، در ادای شهادت به جای یک مرد، معمولاً غالب مسؤلیت های بیشتر در خانواده داشته و اضافه کردن این مسؤلیت تکلیف بیشتر برای شان خواهد و معمولاً زنان در امور مالی میشود فراموشکار نیز باشند. این کم کردن مسؤلیت و کار شان ربطی به مقام و منزلت بالای زن در جامعه و خانواده نه دارد و چنین تصور نیز موجه نمی باشد. اکنون که برخی از آنان در این عصر به مسایل و امور مالی سرگرم اند، باز هم، این حکم محکم را تغییر نمی دهد؛ چون حکم، عام و اکثر است و امور کمیاب، حکم را نقض نخواهد کرد و شرع، مجموع را می نگرد و در نظر دارد و نیز شهادت دو زن به جای یک مرد، برای این است که زنان مسؤلیت های بزرگ در خانواده دارند و هست موارد که به ضبط امور و شهادت کمتر توجه می کنند و از طرفی بازار معاملات بیشتر در دست مردان است، دخالت زنان کمتر به چشم می خورد.

دادن شهادت تجارت نه بلکی ادای رسالت و وجیبه است و این حالت و جیبه اصلاً به شخصیت و کرامت و الای زن در تناقض نیست.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾

و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید، پس (چیزی) را از (قرضدار) به طور گرو بگیرد، پس اگر یکدیگر تان را امین دانستید (و نخواستید از او گرو بگیرد) پس کسی که امین قرار داده شده باید امانتش را اداء کند، و باید از پروردگار خود بترسد، و شهادت را پنهان نکنید، و هر کس که آن را پنهان کند یقیناً دلش گناهکار است، و الله به آنچه می‌کنید دانا است. (۲۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رِهَانٌ»: جمع رهن، گروگان، وثیقه. رهن مقبوضه: وثیقه‌ی تحویل شده، گرفته شده. اؤتمن (امن): ائمن دانسته شده. «آتَمَ قَلْبُهُ»: قلبش گناهکار است. آوردن قلب در آیه به این دلیل که: مرکز گواهی و شهادت است. وقتی قلب، دچار گناه شد، سایر اعضا از آن پیروی می‌کنند.

تفسیر:

«وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ»: یعنی اگر در سفر بودید و در اثنای سفر معامله ای را برای مدتی معین انجام دادید، و کسی را نیافتید تا سندی برای شما بنویسد باید که صاحب حق از قرضدار ضمانت أخذ کند تا این ضمانت قائم مقام و وثیقه و سند باشد.

رهن چیست: رهن عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به‌دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروی، یاب‌اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گرو نهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هرچند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس س روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا ص رحلت نمودند در حالی که زره ایشان در نزد یهودی - در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنابر این سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، گروی در حضر نیز جایز است.

«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»: و اگر صاحب حق دین خویش را بر ذمه قرضدار محکم کرد، ضرورتی به اخذ ضمانت نیست بر قرضدار لازم است تا در حفظ مال دائن از الله بترسد و در انتهای مدت معینه دین خویش را ادا کند، یعنی: و امدار نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. شعبی در تفسیر آن می‌گوید:

«اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معامله مدت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیه کریمه ناسخ و جوب شاهدگرفتن در عقد مدت‌دار است.

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»: یعنی هر وقت برای ادای شهادت از شما دعوت به عمل آمد، بر شما لازم است تا درباره مسأله همانگونه شهادت دهید که بوده است بدون هیچکدام تغییر، تحریف، تبدیل و یا کتمان؛ چون کتمان شهادت گناهی است بس بزرگ، قلب خطاء کار و صاحبش را از حق منحرف می کند. و مخصوصاً قلب را یادآور شده است؛ چون سلطان و حاکم بر اعضاء، قلب است. وقتی قلب صالح باشد، تمام بدن صالح است و اگر قلب فاسد گردد، تمام بدن نیز فاسد و تباه شده میتواند و می شود. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (283)»: و به زودی حق تعالی از هرکدام مطابق عملکردش حساب و کتاب أخذ خواهد کرد؛ زیرا او بر تمام اسرار و نهرانها و گفتار و کردار در همه احوال آگاه است. یعنی یک ذره از اعمال و کردار بندگان بر خدا پوشیده نیست. مفسر «تفسیر أنوار القرآن» می نویسد: موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدتدار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه گرفتن و گرو نهادن است.

ملاحظه می کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدتدار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده اند:

- 1 - معامله با نوشتن سند یعنی قولنامه مبنی بر انجام معامله یا بیعی و شاهد گرفتن.
- 2 - معامله با سپردن گروی دریافت شده.
- 3 - معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.

ابن عباس (رض) می فرماید: «این آیه کریمه مخصوصاً درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه، خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدتدار (نسبه) را در بر می گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که الله متعال در این دو آیه کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش های است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می نماید و به قطع روابط میان آنها می انجامد.

سلم چیست؟

سلم یا سلف، عبارتست از: پیش پرداخت بهاء و پیش فروش کالا سلم و سلف یعنی کالای وصف شده ای با اوصاف معینی، با بهای نقدی و حاضری بفروش رساندن. فقهاء آن را بیع نیازمندان می نامند، چون در حقیقت فروختن چیزی است که فعلاً وجود ندارد، لیکن ضرورت و نیاز هر دو طرف عقد، اقتضای آن را می کند، چون صاحب سرمایه نیازمند آنست که کالا را بخرد و صاحب کالا به بهای آن پیش از حصول آن کالا، نیاز دارد، تا آن را برای نفقه و هزینه خود و کشت و کارش تا برسد، بمصرف برساند، پس این نوع بیع از مصالح ضروری و مورد نیاز است.

خریدار را «مسلم» یا «رب السلم» و فروشنده را «مسلم الیه» و کالای فروخته شده را «المسلم فیه» و بهای آن را «رأس مال السلم یا سرمایه سلم» می نامند.

دلیل شرعی آن به قرآن کریم و سنت نبوی و إجماع مسلمین به ثبوت رسیده است. بخاری و مسلم روایت کرده اند که وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد مردم میوه ها را یک ساله یا دو ساله سلم و پیش فروش می کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «من أسلف فليسلف في كيل معلوم و وزن معلوم إلى أجل معلوم».

یعنی: «هرکس پیش خرید یا پیش فروش می کند پیمانانه و وزن و مدت تحویل را معلوم کند». ابن المنذر گفته است که همه اهل علمی که ما از آنان بخاطر داریم، اجماع دارند بر اینکه سلم جایز است.

شرعی بودن سلم با مقتضای شریعت مطابق و متفق و سازگار است و با قواعد آن می خواند و مخالفتی با قیاس ندارد، زیرا همانگونه که در بیع جایز است تاخیر پرداخت بهای کالا، در سلم نیز تاخیر تحویل کالای فروشی جایز است، بدون اینکه با هم فرقی داشته باشند.

و سلم مشمول آن نهی نمی شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم نهی فرموده است از اینکه انسان چیزی را که نزدش نیست بفروشد، که به حکیم بن حزام گفت: «لا تبع لا لیس عندک» «چیزی که پیش تو نیست آن را بفروش». روایت ابوداود. چون مقصود آنست چیزی که قدرت بر تسلیم آن نداری و نمی توانی آن را تحویل دهی، آن را بفروش چون چیزی که بر آن قدرت تسلیم کردن نداشته باشد، بحقیقت نزد او نیست، در آن صورت فروختن آن فریب یا ریسک است و باستقبال خطر رفتن. اما فروختن چیزی که اوصافش بیان شده و در ذمه خود آن را تضمین کرده و ظن غالب دارد که امکان تسلیم کردن آن را بموقع خود دارد از این مقوله نیست.

شرایط سلم و پیش خرید و پیش پرداخت:

برای صحت سلم و سلف خرید، شرایطی لازم است که تحقق آنها شرط است و این شرایط بعضی به سرمایه تعلق دارند و برخی به «مسلم فیه» تعلق دارند:

شرایط سرمایه و رأس المال:

1 - جنس آن باید معلوم باشد.

2 - مقدار و میزان آن باید معلوم باشد.

3 - باید در مجلس عقد سلم بفروشنده تحویل گردد.

شرایط مسلم فیه یا کالای فروخته شده در سلم:

1 - باید فی الذمه باشد نه حاضر، چون اگر حاضر باشد بیع (خرید و فروش) است.

2 - باید بگونه ای توصیف شود که مقدار و اوصاف آن مشخص باشد و موجب تمایز آن از غیر باشد، تا فریب و نزاع بمیان نیاید.

3 - مهلت و مدت باید معلوم باشد. آیا درست است مهلت را اینگونه تعیین کنند: تا وقت درو و چیدن میوه یا وقت آمدن حجاج یا تا وقتی که عطاء و بخشش و حقوق را می دهند؟ امام مالک (رح) فرموده است: اگر ماهها و سالهای آن معلوم باشد، اشکال ندارد.

شرط مهلت و مدت:

جمهور بر آنند که أجل و مهلت و مدت در سلم معتبر است و سلم بصورت نقدی و حالی درست نیست و شافعیه گفته اند هرگاه سلم بصورت موجل با احتمال فریب و زیان جایز باشد، بطریق اولی بصورت نقدی و حاضری جایز است و ذکر أجل و مهلت در حدیث برای آن نیست که مهلت و أجل شرط باشد بلکه مراد آنست که اگر حاضر نباشد و مهلت داشته باشد باید مهلت معین و معلوم گردد. شوکانی گفته است: حق آنست که شافعیه گفته اند که أجل و مهلت معتبر نیست چون دلیلی بر اعتبار آن نیست و حکم تعبدی بدون دلیل

لازم نیست. اما اینکه گفته‌اند: لازم می‌آید اگر أجل و مهلت درکار نباشند، بیع چیزی باشد که معدوم است و این عمل فقط در سلم مجاز است.

و تنها چیزی که سلم را از بیع جدا می‌کند همان مهلت و أجل است: در جواب می‌گوئیم فرق بین آنها در اجرای صیغه است که در اینجا بیع و در اینجا سلم است و این مقدار کافی است. (بنقل از «فقه السنة سید سابق»؛ کتاب البیع، با اختصار).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (284) در باره مالکیت آسمان‌ها و زمین، حسابرسی کردار و اعمال انسانها از آن خداوند متعال است، بحث بعمل آمده است.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

هر آنچه در آسمان‌ها و در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است، و اگر آنچه (از نیت‌های فاسد و افکار باطل) را که در دل‌های شما است اظهار کنید یا پنهانید البته الله درباره آن با شما محاسبه می‌کند، (بعد از حساب) پس هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد و هر کسی را که بخواهد (و مستحق باشد)، عذاب می‌دهد، و الله بر هر چیزی قادر است. (284)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُبْدُوا»: آشکار سازید. «تُخْفُوهُ» (خفی): پنهان بدارید. «يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (حسب حسباً حسباً): خدا روز قیامت، شما را از آن آگاه می‌کند. خدا شما را مطابق آن محاسبه می‌کند، برابر نیت خود مورد بازخواست قرار خواهید گرفت. یعنی: نیت بد خود را چه آشکار سازید و چه پنهان دارید؛ یا اعمال زشت خویش را چه آشکارا و چه نهانی انجام دهید، خدا در برابر آن شما را مورد بازخواست قرار می‌دهد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در هستی هست ملک الله متعال، مخلوق و بنده اوست، یعنی خداوند سبحان مالک تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، می‌باشد و بر تمامی موجوداتی که در بین این دو قرار دارد، آگاه و مطلع است. «وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ»: و هر که بدی را به صورت آشکار یا پنهان انجام دهد حق تعالی بر عمل او آگاه است؛ زیرا انجام کاری به صورت پنهان یا آشکار نزد او یکسان است و او هر کس را مطابق آنچه عمل نموده مؤاخذ و براساس علم و دانش، آن‌ها را گرفتار می‌کند و در حق آن‌ها عادلانه قضاوت می‌نماید.

«فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (284)»: پس هر که را بخواهد عفو خواهد کرد و هر که را بخواهد مؤاخذه می‌نماید و او بر هر چیزی توانا است و در رابطه با آنچه که انجام می‌دهد مورد سؤال قرار نمی‌گیرد اما دیگران را بر عملکردهایشان بازخواست می‌کند.

شان نزول آیه مبارکه:

هنگامی که آیه ی «وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» نازل شد، این آیه بر یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار گران آمد، پس به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده و عرض کردند:

أعمالی بر ما واجب شده است که توانایی انجام آن را داریم از قبیل نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما این آیه که بر شما نازل شده است توانایی عمل کردن آن را نداریم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

آیا می خواهید همانند اهل کتاب که قبل از شما بودند، لب به سخن بکشاید؟ آنها می گفتند:

«سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» پس بگویند سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا «پس هنگامی که یاران رسول الله به دنبال وی «سمعنا و اطعنا» را تکرار کردند و بر زبان جاری نمودند، خداوند این آیه را نازل کرد:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» و خداوند آیه ی قبلی را به وسیله ی این آیه نسخ کرد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ».

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: هر چند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...»، دلالت می کند - همان گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره (رض) که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی أصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...» ناسخ آن نه، بلکه واضح کننده مفاد آن می باشد.

حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدي بسيئة فلا تكتبها عليه، فإن عملها فاكتموها سيئة، وإذا همَّ بحسنة فلم يعملها فاكتموها حسنة، فإن عملها فاكتموها عشرًا - وفي رواية - كتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمئة ضعف إلى أضعاف كثيرة». «رسول خدا ص فرمودند: خدای لا فرمود؛ چون بنده من قصدگناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسید، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسید و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان و تعال هر چند محاسبه و بازپرسی می کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی کند و وسوسه های درونی از توان انسان خارج است.

ارتباط این آیه با آیات قبلی:

این آیه مُتِمِّم و مُكَمِّل بخش پایانی دو آیه ی قبل، یعنی، «والله بكل شيء عليم» «والله بما تعلمون عليم» و دلیل إحاطه ی علم خداوند متعال بر همه ی اشیاست؛ زیرا آفریننده از آفریده اش اطلاع کامل دارد. (آل عمران/29)، (طه/7)، (غافر/7، 8، 9، 19)، (ملک/14).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (285 الی 286) درباره؛ راه مؤمنان، ایمان به پیامبران، راز و نیازها، تکلیف و توان؛ بحث بعمل آمده است.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾

پیامبر به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است، و مؤمنان (نیز) همه به خدا و فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش ایمان آورده اند. (و گفتند: «میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی گذاریم» و گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم. (قبول کردیم احکام الله را)، ای پروردگار ما! ما از تو آمرزش می خواهیم! و بازگشت به سوی تو است (یعنی به روز آخرت نیز ایمان داریم). (285)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ»: محمد، پیامبر خدا، ایمان آورد، حقیقت را تصدیق نمود. «مَا أُنزِلَ»: آنچه نازل شده، قرآن. «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»: در پیامبری و تشریح و قانونگذاری میان هیچ یک از پیامبران فرق نمی گذاریم و به همه ی آنان باور داریم. «غُفْرَانَكَ»: پروردگارا! آمرزش تو را خواستاریم، به لطف و محبت تو امیدواریم. «الْمَصِيرُ»: بازگشت، فرجام.

تفسیر:

چون الله سبحان و تعالی در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: «اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود صلی الله علیه وسلم و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می کند و می فرماید:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ»: یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و یاران و پیروانش به وحی و قرآنی یعنی به تمام آنچه در قرآن و سنت راجع به وحدانیت الله متعال و الوهیت او آمده باور دارند.

«كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ»: یعنی تمامی انبیا و پیروان آنان به وحدانیت خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران ایمان دارند.

یعنی: ایمان آورده اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مكرم الهی و واسطه میان او و انبیایش در فرو آوردن پیامهایش می باشند.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»: یعنی میان پیامبران تفاوت قایل نیستیم و اینگونه نیستیم، مانند اهل کتاب که برخی از پیامبران را تصدیق و تعداد دیگری را تکذیب کنند بلکه همه را تصدیق نموده، همان طور که یهود و نصاری چنان کردند بلکه ما به جمیع پیامبران خدا، بدون جدایی و تفرقه، ایمان داریم.

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (285)»: و گفتند پروردگارا! دعوتت را پذیرفتیم و فرمانت را اطاعت کردیم و سرانجام ما فقط پیش تو می باشد. اگر از ما تقصیر و کوتاهی سر زده از تو آمرزش می طلبیم، آمرزشی که گناهان ما را محو کند؛ زیرا ما همه بندگان خطاکار توئیم و برای ما پروردگار و معبودی جز تو نیست و این تویی که به زودی ما را در روزی که هیچ شکی در آن نیست جمع می کنی و هیچ محل فرار و مشتکایی جز به سوی تو نیست.

در این آیه مبارکه قطع نظر از تفصیلات و جزئیات، خلاصه ی عقاید اسلامی و روش عمل اسلامی بیان شده اند و آنها عبارتند از: ایمان آوردن به الله متعال و فرشتگان و

کتاب های او، ایمان آوردن به همه ی پیامبران او بدون این که بین آنان فرقی قائل شد (یعنی این که کسی را پذیرفت و کسی را نپذیرفت) و پذیرفتن این که سرانجام روزی به طور قطع و یقین به پیشگاه خدا حاضر خواهیم شد.

این پنج مورد عقاید اساسی اسلام هستند. پس از پذیرفتن این عقاید روش عمل درست برای یک مسلمان این است که هر دستوری که از طرف الله متعال برسد آن را به سر و چشم قبول کند، از آن اطاعت کند و بر این اطاعت و حُسن عمل خود مغرور نشود، بلکه همواره از الله متعال عفو و بخشش بطلبد. (تفهیم القرآن).

خواننده معزز!

در این آیه اصول دین (توحید، نبوت، معاد) بیان شده و در آیه بعد، آمادگی انسان برای انجام تکالیف الهی و درخواست رحمت و مغفرت از خداوند متعال مطرح می‌شود. باید گفت: هر قدر ایمان مسلمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم قوی باشد، در پیروی آن جناب نیز شدیدتر می‌باشد. طوریکه در این آیه به آن اشاره شده است که مؤمنان به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش نازل شده است، ایمان آورده‌اند.

- ایمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان مشتمل بر همه اصول دین است، و همه به الله و فرشتگان او و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند؛ اما در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که در این آیه ذکری از روز آخرت و ایمان به قدر نشده است، چرا؟

اول: اینکه ایمان به روز آخرت و قدر را عموم این آیه در بر می‌گیرد: «به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده».

ثانیا: ایمان به کتاب‌ها و پیامبران متضمن ایمان به روز آخرت و قدر است.

- در ایمان آوردن به پیامبران فرقی نیست. یعنی نباید بگوییم: به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان می‌آوریم و به عیسی علیه السلام نمی‌آوریم، زیرا او از بنی اسرائیل است؛ چون ما مسلمانان میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌گذاریم.

- از صفات مومنان شنیدن و اطاعت کردن است، طوریکه در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٥٢» (النور: 51-52). «سخن مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میان آنها داوری کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اینان همان رستگارانند.* و کسی که الله و پیامبرش را اطاعت کند، و از الله بترسد، و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، پس اینانند که کامیاب (واقعی) هستند».

- همه به مغفرت و بخشش پروردگار محتاج هستند، حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم محتاج مغفرت الله متعال است. طوریکه در حدیثی فرمودند: «هرگز کسی در قبال عملش به بهشت نمی‌رود و (فقط به رحمت الهی بهشتی می‌گردد)». صحابه عرض کردند: شما هم ای رسول الله؟ آن جناب فرمود: «و من هم (به ازای علم به بهشت نمی‌روم و) تنها به فضل الله که مرا در برگردد، وارد بهشت می‌شوم» (متفق علیه).

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، مکلف نمی‌سازد. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای نفع خود انجام داده، و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می‌گویند):
ای پروردگار ما!

اگر ما فراموش یا خطاء کردیم، ما را مؤاخذه مکن!
و ای پروردگار ما!

بر ذمه ما بار گران را مگذار چنانکه آن (بار گران) را بر آنان که پیش از ما بودند نهادی، ای پروردگار ما! آنچه تاب و توانش را نداریم بر ما مگذار و از ما در گذر و ما را مغفرت کن و بر ما رحمتت را نازل کن (زیرا که) توئی مولی و کارساز ما، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وُسْعٌ»: تاب و توان، امکانات. «کسبت»: به هر صورت، کسب کند و به دست آورد. «اِكْتَسَبْتُ»: آگاهانه و با تمام وجود، کسب کند و به دست آورد، به چنگ آورد. «نَسِينًا»: فراموش کردیم، غفلت ورزیدیم. «أَخْطَأْنَا»: به خطاء رفتیم، دچار اشتباه و گناه شدیم. «إِصْرًا»: بار سنگین، تکلیف سخت و توان فرسا. «مولى»: سرور، یار و یاور، پشتیبان.

تفسیر:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا»: و خداوند هیچ کسی را به کاری وادار نمی کند مگر به مقدار طاقت و توانایی او، و تکالیف الهی، بیش از توان انسان نیست. و از فحوای مبارکه: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» بر می آید که: اسلام، دین آسانی است، نه سخت‌گیری.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»: هر کس پاداش عمل نیک خود را می یابد و نیز مکافات آن بر اوست آنچه که از بدیها بجا آرد.
«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»: یعنی در دعایتان چنان بگوید: بار خدایا! ما را به سبب اعمالی که نا آگاهانه و از روی فراموشی از ما سر می زند آزار مده.

در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت». علماء اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطاء و فراموشی از ذمه مؤمن برداشته است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند از امت من در سه چیز درگذشته است: از خطا و فراموشی و اینکه (در سخن یا عمل) مجبور به انجام کار حرامی گردند».

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»: پروردگارا تکلیف گران و طاقت فرسا و خارج از توان ما چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار.
«اصر»: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیه کریمه به أصحاب اش تعلیم می‌دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که بر دوش اُمتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هر چند تاب و توان آن را همداشته باشند، چنان که بر بنی اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»: پروردگارا! بر ما فرائض و حدودی را که توان

وقدرتش را نداریم واجب نگردان!

مراد از آن: تکالیف شاقه‌ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: «بِعَثِّ بِالْحَنْفِيهِ السَّمْحَةُ: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام». «وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا»: و گناهان ما را عفو کن و عیوب ما را ببوشان و فضل خود را بر ما نازل نما و بر ضعف و ناتوانی ما رحم کن، و روز حشر اکبر ما را بی آبرو مگردان، و با رحمت و مهرت که همه چیز را دربر می‌گیرد به ما رحم فرما، تو پروردگار و متولی امور مائی و متولی امور، دوست خود را یاری می‌دهد. «أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (286)»: پروردگارا تو کار سازی، دارنده و بازدارنده و نگه دارنده ی مائی پذیرنده و دستگیرنده مایی، ما را بر گروه کافران یاریمان ده.

آورده اند که: معاذ بن جبل هرگاه این سوره البقره می‌خواند، چون به آخر می‌رسید آمین می‌گفت و در خبر است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این دعا را در شب معراج می‌خواند و فرشتگان آمین می‌گفتند و حق تعالی اجابت می‌فرمود. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم».

بلی! حق تعالی امت محمد صلی الله علیه وسلم را به چیزی از خطاء یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش اُمتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان نه نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان در گذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است - که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است. یکی از آداب دعا آن است که ابتدا انسان به ضعف خود اقرار کند: «لَا طَاقَةَ لَنَا» سپس به عظمت خداوند متعال گواهی دهیم؛ «أَنْتَ مَوْلَانَا» آنگاه خواست خود را مطرح کنیم. «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا».

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون آخر سوره بقره و آیه الكرسي را می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أَعْطَيْتَهُمَا مِنْ كَنْزِ الرَّحْمَنِ تَحْتَ الْعَرْشِ». «این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام».

فضایل دو آیه آخر سوره البقره:

- در حدیثی که از ابن عباس (رض) روایت گردید، آمده است که ملک به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أَبَشِّرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتِيَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيَتْهُ». (صحیح مسلم (254)). «تو را به دو نور مژده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره فاتحه و آیات پایانی سوره بقره (دو آیت آخر) هستند؛ هر حرفی از آنها را که بخوانی، دعایت اجابت می‌شود».

- نعمان بن بشیر (رض) می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفُيِّ عَامٍ أَنْزَلَ مِنْهُ آيَاتَيْنِ حَتَمَ بِهِمَا سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَلَا يُفْرَأَنَّ فِي دَارٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَيَفْرُبَهَا شَيْطَانٌ» (سنن ترمذی (2882) و سنن نسایی (10737) شعب الايمان از بیهقی (2179) با تصحیح البانی در صحیح

الترغيب و الرهيب (1467).

«الله تعالى دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین کتابی نوشت و دو آیه از آن را نازل فرمود و با آنها سوره بقره را به پایان رساند؛ در هر خانه‌ای که سه شب خوانده شود، شیطان به آن خانه، نزدیک نمی‌شود».

- ابوذر (رض) می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه فرمود: «أُعْطِيَتْ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِنْ كَنْزِ تَحْتِ الْعَرْشِ لَمْ يُعْطَهَا نَبِيٌّ قَبْلِي» (مسند احمد (23251) و المعجم الكبير للطبرانی (3025) و صحيح الجامع البانی (1060).

«آیات پایانی سوره بقره از خزانه‌ای در زیر عرش به من عنایت شده که به هیچ پیامبری قبل از من عنایت نشده است».

- ابن مسعود (رض) می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَرَأَ الْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ كَفَّتَاهُ» (متفق علیه) «هر کس دو آیه پایانی سوره بقره را بخواند، او را (از هر شری) کفایت می‌نمایند».

- ابن مسعود (رض) فرمود: به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب اسراء سه چیز عنایت گردید: نمازهای پنجگانه، آیات پایانی سوره بقره و همچنین گناهان کبیره امتش که باعث ورود به جهنم می‌شوند، به شرطی که با الله تعالی شریکی قرار نداده باشند، بخشیده شدند».

(امام نووی (رح) فرمود: «هدف از بخشیده شدن گناهان کبیره این است که انجام دهندگان گناهان کبیره برای همیشه در جهنم نمی‌مانند به خلاف مشرکین که برای همیشه در جهنم به سر می‌برند؛ و هدف این نیست که صاحبان گناهان کبیره اصلاً دچار عذاب نمی‌شوند؛ زیرا نصوص شریعت و اجماع اهل سنت این نکته را به اثبات می‌رسانند که بعضی از یکتاپرستان گناهکار، دچار عذاب می‌شوند». والله أعلم.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةِ كَفْتَاهُ». «هر کس دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند، این دو آیه کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شر و بلایی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیه کریمه بسیارند. ابن جریر می‌گوید: «چون آیه «ءَاْمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ...» بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، جبرئیل علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: همانا خداوند متعال تو و امتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین درخواست نمودند: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا...» تا به آخر آیه».

برخی از فواید آیه مبارکه:

- ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که الله تعالی وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت‌های آسمانی ایمان داشته باشد.
- ایمان مستلزم اطاعت است.
- از این آیات قاعده «آسانگیری و نفی عسر و حرج در همه امور دین» و قاعده «عدم مواخذه به سبب فراموشی و اشتباه در عبادات و حقوق الله تعالی» استنباط می‌شود.
- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.

- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی برداشته شده است.
- بیان رحمت الله تعالی به بندگان، طوری که هیچ کسی را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازد.
- انسان دارای طاقت و تحمل محدود است چه در علم، چه در فهم، چه در حفظ، و نظر به طاقتش مکلف می‌گردد.
- برای انسان آنچه که کسب کرده بدون اینکه از آن چیزی کم شود داده می‌شود طوری که الله متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ۱۱۲» (طه: 112) «و کسی که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ستمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقش می‌هراسد)».
- اعمال صالحه، کسب و سود است و اعمال سیئه زیان و خسران است؛ البته این برگرفته از این فرموده متعال است «لَهَا» برای آنها، و «عَلَيْهَا» بر آنها؛ زیرا «علی» ظاهراً به معنای زیان و لام ظاهراً برای کسب است.
- رحمت الله متعال بر مردم است آنگاه که به آنها دعاء آموخت تا او را به آن بخوانند و نیز برای شان استجابیت کرد، طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» «پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن».
- مسلمان به خاطر فراموش کاری مؤاخذه نمی‌شود، اما مطالبه به انجام واجب از او ساقط نمی‌گردد. بطور مثال: کسی که نماز را بخاطر فراموشی یا نادانی اش ترک کرد، ادای آن از او ساقط نمی‌گردد بلکه بر او قضای آن واجب است. طوری که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است که فرمود: «کسی که نمازش را فراموش می‌کند، هر وقت بیداش آمد آن را بگزارد، جز آن کفاره‌ای ندارد». (متفق علیه).
- انسان دچار فراموشی و خطا می‌شود. اگر گفته شود: حکمت در چیست که الله متعال بشر را طوری آفریده که فراموش و اشتباه می‌کند؟ در جواب باید گفت: تا برای انسان ناتوانی و تقصیر او در نیروی ادراک و سایر حالات آشکار شده و فضل و کرم الهی در نعمت‌هایی که به وی ارزانی نموده ثابت گردد و تا انسان اقرار کند که تنها او تعالی است که فراموشی و جهل را از او دور می‌کند پس باید تنها او را فرا بخواند.
- احسان و ائمتان الهی بر این امت با دور کردن بارهای سنگینی که امت‌های گذشته آن را حمل کردند. طوری که فرمود: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» «پروردگارا! بارگران (و تکلیف سنگین) را بر (دوش) ما مگذار، چنانکه آن را بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند؛ گذاشتی». و الله سبحانه و تعالی فرمود: «بتحقیق که (اجابت) کردم».
- امت‌های گذشته به چیزهای بزرگتر از آن چیزی که ما به آن مکلف شده‌ایم، مکلف شده بودند. بطور مثال: به بنی اسرائیل که گوساله را پرستش کردند گفته شد: توبه شما پذیرفته نمی‌شود تا اینکه یکدیگر را به قتل برسانید. و امر شدند تا در تاریکی هر یک چاقو و خنجر را بگیرد و هر کسی خواه فرزندش است یا یکی از والدینش، او را ضربه بزند. که واقعاً این تکلیف بسیار بزرگ درد آورو باری سنگینی است. اما برای ما مسلمانان که حتی اگر کسی شرک بیاورد گفته شده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ

أَثَمًا ۶۸ يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَحْلَدُ فِيهِ مَهَانًا ۶۹ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۷۰» (الفرقان: 68-70). «و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی خوانند، و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند، و هر کس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. * عذاب او در روز قیامت مضاعف می گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند. * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پس اینانند که الله بدی های شان را به نیکی ها مبدل می کند، و الله آمرزنده مهربان است.»

- برای انسان شایسته است عفو و بخشش را از الله متعال استدعا کند؛ زیرا انسان در انجام کارهایی که از او خواسته شده است، تقصیر و کوتاهی می کند؛ پس عفو و بخشش را به خاطر این تقصیرات استدعا کند. و هکذا از الله متعال مغفرت و آمرزش گناهی را که مرتکب شده است استدعا کند؛ زیرا اگر انسان آمرزیده نشود، گناهان بر او مترکم می شود و بر قلب او سخت می گردد و شاید او را به هلاکت دچار کند.
- برای انسان شایسته است از الله متعال بخواهد که او را در آینده اش مورد ترحم قرار داده و از آنچه گذشته است عفو و بخشش کند و او را در آینده نیز مورد آمرزش و رحمت قرار بدهد، یعنی طلب عفو و بخشش به خاطر تقصیر در طاعات؛ و استغفار از ارتکاب محرمات؛ و طلب رحمت در آنچه انسان در آینده انجام می دهد تا اینکه الله متعال بر او رحم کرده، و در آنچه به مصلحت وی است توفیق عنایت فرماید.
- مؤمن جز الله متعال ولی و دوست و سرپرستی ندارد؛ به دلیل این فرموده متعال: «تو مولا و سرور مایی» ولایت الهی دو نوع است: خاص و عام؛ ولایت خاص ولایت الله متعال برای مؤمنان است طوری که می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (البقرة: 257). «الله یاور و (سر پرست) کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد.» (تفسیر کوثر- سوره بقره: قریب الله مطیع).

آیا رواست که بگویم: من بقره را خواندم؟

در مورد اینکه برای یک شخص مسلمان رواست که صرف بگوید من سوره بقره را خواندم و یا اینکه بگوید من بقره را خواندم؟ مفسر تفسیر کشاف جارالله زمخشری رحمه الله، در این مورد می نویسد: بلی در این باب کدام مشکلی وجود ندارد، که به هر یکی از صورت ها گفته شود. در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: «من سورة البقره» و «خواتیم سورة البقره» و «خواتیم البقره» آمده است. هکذا از حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفته است: آیات پایانی سوره بقره از گنج زیر عرش اند. از صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود روایت شده است که؛ رمی جمرات کرد و گفت: «قسم به ذاتی که معبود راستینی جز او نیست، کسی که سوره بقره بر او نازل شده، در همین جا رمی جمرات کرده است.» مفسر زمخشری می افزاید: هیچ فرقی نمی کند که سوره بقره، سوره زخرف، سوره ممتحنه یا سوره مجادله بگویند. هرگاه بگویند: بقره را خواندم، هیچ مانعی ندارد، زیرا

منظور این است که سورهء بقره را خوانده ام؛ مانند عبارت «و اسألي القرية» (یوسف، 82). اما برخی از علماء چنین عبارات را پسندیده ندانسته اند و گفته اند: باید گفت: سوره ای را خوانده ام که در آن داستان و حکایت بقره تذکر یافته است. همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «السورة التي تذكر فيها البقرة فسراط القرآن فتعلموها فإن تعلمها بركة و تركها حسرة و لن تستطيعها البطله» (سوره ای که در آن از بقره یاد شده، شاه بیت قرآن کریم است. آن را بیاموزید که آموزش آن برکت و ترک آن مایه حسرت است و دست بطله به آن نمی رسد.) عرض کردند: «بطله دیگر چیست؟» فرمود: «سحرة / جادوگران».

حد اقل روش راسخون و پرهیزگاران چنین است که از مباحث اختلاف فیها دوری و امتناع می جویند. پس بر راسخان و پرهیزگاران است که خود را از اختلاف کشیده و افاده را به صورت کامل و درست بگویند: من سورة که در آن ذکر بقره آمده، خواندم!

تفسیر سورة البقره الحمد لله تمام شد!

پس حمد و ثنا برای الله تعالی و درود و سلام بر مصطفی باد.
اللهم صل و سلم و بارک علی محمد و آله و صحبه أجمعین.

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخُسْرَيْنِ ۚ ۲۳» (الأعراف / ۲۳).

ترجمه و تفسیر سورة البقره :

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1- **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3- **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5- **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8- **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .
- 9- **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10- **تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11- **تفسیر صفة التفسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12- **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13- **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شانلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 14- **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
- 15- **تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:**

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان)» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشند).

19- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن: حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْرِي (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶ - ۶۸۰م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه

بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**